



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

الْحِصَانُ

۱-۲

تأليف

رئيس المحاكمات ومفتي معالم الدين

ابي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن ابوبهر

ترجمه محمد باقر كمره‌ای

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الخصال

نویسنده:

محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق

ناشر چاپی:

کتابچی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۵۲	الخصال
۵۲	مشخصات کتاب
۵۲	جلد اول
۵۲	[پیشگفتار]
۵۲	مقدمه چاپ چهارم
۶۰	مقدمه چاپ دوم
۶۳	چکامه از زبان ملکوتی بیان صدوق رضوان الله علیه
۶۵	فهرست جلد یکم
۶۹	مقدمه اول چاپ اول
۷۳	اظهار تشکر
۷۴	سومین نشریه
۷۵	قصیده خصالیه اثر طبع آقای سید عبد الرحیم سیادت- دبیر فرهنگ
۷۸	مقدمه دوم [چاپ اول]
۷۸	مکتب شیخ صدوق
۷۸	شرح حال شیخ بزرگوار صدوق
۷۸	قسمتهای روشن تاریخ شیخ صدوق و خاندان او
۸۰	نیروی سیاسی شیعه در عصر شیخ صدوق علیه الرحمه
۸۱	شیخ صدوق با سیاستمداران عصر خود همکاری می کند
۸۳	تألیفات صدوق [
۸۷	رابطه روحانی شیخ صدوق با رجال سیاست معاصر خود
۹۳	فصل یکم روش نگارش در مکتب شیخ صدوق
۹۳	اشاره
۹۳	قلم تاریخ و داستان سرائی
۹۳	اشاره
۹۵	داستان تألیف کتاب من لا یحضره الفقیه
۹۷	داستان تألیف کتاب عیون اخبار الرضا
۹۷	خطبه و خطابه در مکتب شیخ صدوق
۹۷	اشاره

۹۷	ترجمه خطبه کتاب من لا یحضر
۹۸	ترجمه خطبه کتاب توحید صدوق
۹۹	فصل دوم قلم استدلال و تحقیق در مکتب شیخ صدوق
۹۹	اشاره
۱۰۲	دو نمونه از تحقیقات علمی شیخ صدوق برای گواه نقل می شود
۱۰۲	۱- شرح حدیث منزله از معانی الاخبار
۱۱۱	۲- شرح حدیث غدیر
۱۲۴	فصل سوم روش مکتب شیخ صدوق در تعلیم عقاید و اصول دین
۱۳۰	فصل چهارم روش مکتب شیخ صدوق در فتوی و بیان احکام دین
۱۳۰	اشاره
۱۳۷	انحراف از این روش کی آغاز شد؟
۱۳۹	برای چه؟
۱۴۶	این انحراف تا کجا کشید؟
۱۴۷	در این میانه چه پیش آمد کرد؟
۱۴۸	رجال اصلاح و تجدید روش و مکتب شیخ صدوق
۱۴۸	اشاره
۱۴۸	۱- مکتب جبل عامل
۱۴۸	۲- مکتب بحرین
۱۴۸	۳- مکتب اصفهان در عهد صفویه
۱۵۳	[مقدمه مؤلف]
۱۵۴	باب خصال یگانه
۱۵۴	اشاره
۱۵۶	۱- وحدت
۱۵۷	۲) خصلت موجودی را ترک کن تا بخصلت موعودی رسی
۱۵۷	۳) یک خصلت از زورگوئیست
۱۵۷	اشاره
۱۵۷	شرح
۱۵۷	۴) یک خصلت از دین دوستی است
۱۵۷	۵) یک خصلت به پنج خصلت
۱۵۷	۶) یک خصلت بیک خصلت

- ۱۵۷ ----- یک خصلت نجات بخش است -
- ۱۵۸ ----- اشاره
- ۱۵۸ ----- شرح
- ۱۵۸ ----- ۸) یک خصلت افضل امور دین است -
- ۱۵۸ ----- ۹) جمع نشده چیزی با چیزی که بهتر باشد از جمع یک خصلت با یک خصلت دیگر
- ۱۵۸ ----- ۱۰) یک خصلت شرف دنیا و آخرت است -
- ۱۵۸ ----- ۱۱) اعلم مردم کسی است که خصلتی را با خصلتی جمع کند -
- ۱۵۸ ----- ۱۲) حقیقت سعادت یکی است و حقیقت شقاوت یکی -
- ۱۵۸ ----- اشاره
- ۱۵۸ ----- شرح
- ۱۵۹ ----- ۱۳- مردم بیک خصلت مستحق ثواب یا دچار عقاب میشوند -
- ۱۵۹ ----- ۱۴- یک خصلت بهترین جهاد است -
- ۱۵۹ ----- ۱۵- سخت ترین چیزها یک خصلتی است که نمیشود از آن پرهیز کرد مگر بترک یک خصلت -
- ۱۵۹ ----- ۱۶- شرافت مؤمن در یک خصلت است و عزتش در یک خصلت -
- ۱۵۹ ----- ۱۷- یک خصلت کلید هر شریست -
- ۱۵۹ ----- ۱۸- یک خصلت عدالت است -
- ۱۶۰ ----- ۱۹- یک خصلت است که صاحب آن بحکمیت آن خشنود است -
- ۱۶۰ ----- ۲۰- کمترین حق مؤمن بر برادرش یک خصلت است -
- ۱۶۰ ----- ۲۱ با یک خصلت بخدا نزدیک شوید -
- ۱۶۰ ----- ۲۲ خدا بندگان را بیک خصلتی آزمایش کرده که از همه امتحانات سخت تر است -
- ۱۶۰ ----- ۲۳- یک خصلت ثمره نیکوکاریست -
- ۱۶۰ ----- ۲۴- خصلت ایمان را از دلش میبرد -
- ۱۶۰ ----- ۲۵- یک خصلت وقار را از بین میبرد -
- ۱۶۰ ----- ۲۶- یک نیکی که سرآمد نیکی ها است و یک حق شناسی که سرآمد حق شناسی هاست -
- ۱۶۱ ----- ۲۷- برای صاحب یک خصلت ضمانت شده که فقیر نشود -
- ۱۶۱ ----- ۲۸- یک خصلت مروت خانواده پیغمبر است -
- ۱۶۱ ----- ۲۹- یک خصلت از مردانگی است -
- ۱۶۱ ----- ۳۰- یک خصلت برای مرد شریف بد است -
- ۱۶۱ ----- ۳۱- خدا یک خصلت را دوست میدارد و یک خصلت را دشمن -
- ۱۶۱ ----- ۳۲- کسی که یک خصلت را متحمل شود شکر نعمت نکند -

- ۳۳- کسی که برای یک خصلت خشمگین نشود شکر خصلت دیگری را هم نمیکند ۱۶۱
- ۳۴- یک خصلت از تواضع است ۱۶۲
- ۳۵- یک خصلت نزدیک بکفر است و یک خصلت در شرف غلبه بر قضا و قدر ۱۶۲
- اشاره ۱۶۲
- شرح ۱۶۲
- ۳۶- یک خصلت ملت‌های گذشته را هلاک کرده. ۱۶۲
- ۳۷- شهید شدن در راه خدا کفاره هر گناهی است مگر یک خصلت که جز یکی از سه امر کفاره ای ندارد ۱۶۲
- ۳۸- خدای تبارک و تعالی برای محمد «ص» و امتش هدیه ای فرستاده که بهیچ کدام از امتها نداده ۱۶۲
- ۳۹- هر کس بخواهد خیر خانه اش فراوان گردد در سر غذایش خصلتی را انجام دهد امیر المؤمنین فرمود ۱۶۲
- ۴۰- چون خدا بنده ای را دوست دارد بوی نظر کند و چون نظر کرد یکی از سه چیز باو تحفه دهد ۱۶۲
- ۴۱- قیامت برای پرهیزکاران شادی است ۱۶۳
- ۴۲- برای یک خصلت مرگ محبوب نیست ۱۶۳
- ۴۳- یک خصلت شبیه ضد خود است ۱۶۳
- ۴۴- بدترین مردم آنانند که برای خصلتی در آنها احترام میشوند ۱۶۳
- ۴۵- یک خصلت در دنیا زهد است و یک خصلت شکر هر نعمتی است ۱۶۳
- ۴۶- هیچ چیز بزندان طولانی از زبان سزاوارتر نیست ۱۶۳
- ۴۷- کسی که آرزو را دراز کرد بد عمل شد ۱۶۳
- ۴۸- همیشه مرد مسلمان نیکوکار نوشته می شود تا خاموش است ۱۶۴
- ۴۹- یک خصلت است که هر کس بجا آرد خدای عز و جل او را از ترس روز قیامت آسایش دهد ۱۶۴
- ۵۰- یک خصلت راس خرد است رسول خدا فرمود ۱۶۴
- ۵۱- اورع مردم، اعبد مردم ازهد مردم، زحمت کش ترین مردم امام ششم فرمود: ۱۶۴
- ۵۲- پشیمانی همان توبه است. ۱۶۴
- ۵۳- کسی که از مال دنیا بیش از قوت بدست آرد. ۱۶۴
- ۵۴- یک خصلت شایان وصیت است. ۱۶۴
- ۵۵- خصلتی موجب طرد است و خصلتی موجب وصل است. ۱۶۴
- ۵۶- یک خصلت بر اهل دنیا سنگین است و یک خصلت بر آنها سبک. ۱۶۵
- ۵۷- شرافت خانواده، نیست مگر با یک خصلت. کرمی نیست مگر با یک خصلت. ۱۶۵
- ۵۸- یک خصلت چهار منفعت دارد. ۱۶۵
- ۵۹- چون خدا بنده ای را دوست دارد ببلائی بزرگش گرفتار کند رسول خدا فرمود ۱۶۵
- ۶۰- یک خصلت درد بواسیر آورد ۱۶۵

- ۶۱- دستی که انگشتر آهن بر اوست پاک نیست ۱۶۵
- ۶۲- کسی که پیش از سلام شروع بکلام کند پاسخش ندهید. ۱۶۵
- ۶۳- یک خصلت است که هر که بجا آرد یا آن خصلت برایش بجا آورده شود از دین محمد بیزار شده. ۱۶۶
- ۶۴- از مثل‌های پیغمبران جز یک کلمه باقی نیست. ۱۶۶
- ۶۵- هر گاه خدا خیر خواه بنده ای باشد بزودی او را در دنیا عقوبت میکند و هر گاه بدخواه بنده ای باشد عقوبتش را تأخیر میکند. ۱۶۶
- ۶۶- بر حسودان که دشمنان نعمت حقدند شکبیا باش. ۱۶۶
- ۶۷- پیغمبر و علی بن ابی طالب از یک شجره آفریده شده اند. ۱۶۶
- ۶۸- یک خصلت شکر هر نعمتی است. ۱۶۷
- ۶۹- دین همان محبت و دوستی است. ۱۶۷
- ۷۰- چون مؤمنی با مؤمنی مصافحه کند بیگناه از هم جدا شوند. ۱۶۷
- ۷۱- یک خصلت دل‌ها را زنده کند. ۱۶۷
- ۷۲- با یک خصلت امر حجتهای خدا احیاء می شود. ۱۶۷
- ۷۳- چیزی خدا نیافریده که چشم را بهتر روشن کند از یک خصلت. ۱۶۷
- ۷۴- نه دهم دین در یک خصلت است. ۱۶۷
- ۷۵- کسی که بقضاء راضی باشد یا از آن دل‌تنگ شود. ۱۶۸
- ۷۶- یک خصلت است که در برابر آن شتران سرخ مو هم محبوب نیست. ۱۶۸
- ۷۷- یک خصلت روزی را فراوان کند ابی عوف عجللی گوید. ۱۶۸
- ۷۸- یک خصلت از گناهانیست که آمرزیده نمیشود. ۱۶۸
- ۷۹- یک خصلت مورث نفاق و در دنباله آن فقر است گوید. ۱۶۸
- ۸۰- اولین تحفه ای که بمؤمن عطا می شود. ۱۶۸
- ۸۱- بنده ای که هیچ حسنه ندارد روز قیامت برای یک خصلتی آمرزیده می شود. ۱۶۸
- ۸۲- سر همه گناهان یک خصلت است. ۱۶۹
- ۸۳- چقدر قبیح است که شخص بی آبرو وارد بهشت شود نجم گوید. ۱۶۹
- ۸۴- یک خصلت است که هر کس بجا آورد مستوجب رحمت خدای عز و جل گردد. ۱۶۹
- ۸۵- خصلتی است که هر که عمل کند خیر خانه اش فراوان می شود. ۱۶۹
- ۸۶- در موضوع کسی که تندرستی او بر بیماریش غالب آمده و با چیزی معالجه کند و بمیرد. ۱۶۹
- ۸۷- مؤمن از یک خصلتی روگردانست. ۱۶۹
- ۸۸- هیچ چیز مانند یک خصلت ایمان را نابود نمیکند. ۱۶۹
- ۸۹- کسی که نمیرد تا جانشین خود را ببند سعادت‌مند است. ۱۶۹
- ۹۰- حرمت مؤمن از کعبه بزرگتر است. ۱۷۰

- ۹۱- همین نصرت خدا برای مؤمن کافی است که ببیند دشمنش در معصیت است ۱۷۰
- ۹۲- هدیه کینه را میبرد - ۱۷۰
- ۹۳- خوشا بحال بنده خواب آلوده ۱۷۰
- ۹۴- یک خصلت مرد را در قیامت فقیر دارد - ۱۷۰
- ۹۵- کدخدایان بهشت یک دسته اند ۱۷۰
- ۹۶- رسول خدا یک بار یک بار وضوء میساخت ۱۷۰
- ۹۷- بهتر از بهتر یک خصلت است ۱۷۰
- ۹۸- پیغمبر برای یک خصلت دعای خود را ترک کرد ۱۷۱
- ۹۹- بهترین عبادت خصلتی و بهترین دین خصلتی است ۱۷۱
- ۱۰۰- چیزی که خودش بسیار و عمل کننده اش کمست ۱۷۱
- ۱۰۱- یک خصلت نصف دین است ۱۷۱
- ۱۰۲- بهترین چیزی که بمسلمان عطا شده یک خصلت است ۱۷۱
- ۱۰۳- پیغمبر و علی بن ابی طالب از یک نور خلق شده اند ۱۷۱
- ۱۰۴- صلاح بنده در صلاح یک عضو جسد اوست ۱۷۱
- ۱۰۵- شخصی بیک خصلت وارد بهشت می شود ۱۷۱
- ۱۰۶- کسی که از دو خصلت خوشش می آید بیک خصلت عمل کند انس بن مالک گوید ۱۷۲
- ۱۰۷- رسول خدا بیک سلام نماز را تمام میکرد ۱۷۲
- باب خصلت های دو گانه: ۱۷۲
- ۱- خدای یگانه را بدو خصلت بشناسید ۱۷۲
- ۲- پیغمبر فرمود دو کار نیک است که دوست ندارم احدی در آنها با من شرکت کند ۱۷۲
- ۳- دو غریب باید پذیرائی شوند ۱۷۲
- ۴- وضو را باطل نکنند مگر آنچه از دو طرف خارج شود ۱۷۲
- ۵- دو نعمت در معرض کفرانند ۱۷۳
- ۶- دو خصلت برای بیشتر مردم فتنه انگیزند ۱۷۳
- ۷- خاموشی و پیاده رفتن بخانه خدا از همه عبادات بهتر است ۱۷۳
- ۸- دو کس امر بمعروف میشوند ۱۷۳
- ۹- کفر دو پر دارد ۱۷۳
- اشاره ۱۷۳
- شرح ۱۷۳
- ۱۰- خدای تبارک و تعالی اهل زمین را دو قسمت کرده ۱۷۳

- ۱۱- دو صنف امت اگر صالح باشند امت صالح میشوند و اگر فاسد شوند امت فاسد میشوند ۱۷۴
- ۱۲- خدا را در باره دو ضعیف بیانید ۱۷۴
- ۱۳- مزد کسی که دو دختر یا دو خواهر یا دو عمه یا دو خاله را کفالت کند. ۱۷۴
- ۱۴- دو مرد بوی بهشت را نمیشوند. ۱۷۴
- ۱۵- آنچه در باره شخص دو زبان آمده ۱۷۴
- ۱۶- مردم دو دسته اند یکی آسوده میکند و یکی آسوده می شود. ۱۷۵
- ۱۷- مردم دو طائفه اند دانا و دانشجو. ۱۷۵
- ۱۸- دو خصلت است که یکی گناهان را فراموش میکند و یکی دلها را سخت مینماید. ۱۷۵
- ۱۹- دو خصلت امان از خوره اند. ۱۷۵
- ۲۰- بدو امر بزرگ باید دل داد. ۱۷۵
- ۲۱- دنیا دو کلمه است و دو ریال. ۱۷۵
- ۲۲- مرد تا دارای دو خصلت نشود فقیه نیست. ۱۷۶
- ۲۳- خیر در زندگی نیست مگر برای دو مرد. ۱۷۶
- ۲۴- در دنیا خیری نیست مگر برای دو کس. ۱۷۶
- ۲۵- علم دو علم است. ۱۷۶
- ۲۶- دو خصلت عجیب است. ۱۷۶
- ۲۷- امر بمعروف و نهی از منکر دو مخلوق خدا هستند. ۱۷۶
- ۲۸- بیشتر عبادت ابو ذر دو خصلت بود. ۱۷۶
- ۲۹- زنی که دو شوهر داشته در بهشت نصیب کدامست؟ ۱۷۷
- ۳۰- دو دشمن که در موضوع پروردگار خود با هم جنگیدند» ۱۷۷
- ۳۱- جواد دو معنی دارد. ۱۷۷
- ۳۲- پول طلا و نقره هلاک کننده اند. ۱۷۷
- ۳۳- طلا و نقره دو سنگند که مسخ شدند ۱۷۷
- ۳۴- باید از دو خصلت بخدا پناه برد ۱۷۸
- ۳۵- برای شیعه دو خصلت نکوهیده است ۱۷۸
- ۳۶- روزه دار دو شادی دارد ۱۷۸
- ۳۷- آنچه در باره دو بازرگان راستگو و نیکوکار و یا دروغگو و خائن رسیده ۱۷۸
- ۳۸- دو چیز در بامداد و پسین خیر میدهند ۱۷۸
- ۳۹- دو قسم خرید و فروش بد است ۱۷۹
- ۴۰- در جنس خوب دو دعاست و در جنس بد دو دعا ۱۷۹

- ۴۱- ببنده ای که خدا را مراعات کند دو خصلت داده شود ۱۷۹
- ۴۲- هر کس دو خصلت داشته باشد بدرستی مؤمن است ۱۷۹
- ۴۳- هر کس دو خصلت دارد خوبست و گر نه دور شو، دور شو، دور شو ۱۷۹
- ۴۴- دو امر است که هر کدام زودتر حاصل شود مطلقه مستترابه از عده خارج می شود ۱۸۰
- ۴۵- نزدیکی بخدا با دو خصلت است ۱۸۰
- ۴۶- دو خصلت است که فقر را بر طرف میکنند، عمر را زیاد میکنند و از عمل کننده هفتاد نوع مرگ بد را دور میکنند ۱۸۰
- ۴۷- سنه دو تاست ۱۸۰
- ۴۸- احسان فقط نزد صاحب دو خصلت شایستگی دارد ۱۸۰
- ۴۹- رفیق و برادر دو قسم است ۱۸۰
- ۵۰- مردم دو دسته اند ۱۸۱
- ۵۱- دو فرمانده که رسما امیر نیستند ۱۸۱
- ۵۲- دو چیز است که مردم سنی مذهب نماز خود را با آن فاسد میکنند. ۱۸۱
- ۵۳- هیچ قدمی پیش خدا از دو قدم محبوبتر نیست هیچ جرعه ای پیش خدا از دو جرعه محبوبتر نیست، هیچ قطره ای پیش خدا از دو قطره محبوبتر نیست ۱۸۱
- ۵۴- شیطان دو خصلت را بنوح یادآوری کرد ۱۸۲
- ۵۵- دو خصلت است که از همه چیز بیشتر باید از آنها بر مردم ترسید ۱۸۲
- ۵۶- از دو خصلت نهی شده ۱۸۳
- ۵۷- دو قسم آب نوح پیغمبر را اجابت نکردند ۱۸۳
- ۵۸- ایمان گفتار است و کردار ۱۸۳
- ۵۹- دو گرسنه هستند که سیر نمیشوند ۱۸۳
- ۶۰- دو خصلت از حقیقت ایمانند ۱۸۳
- ۶۱- مروت جوانمردی دو نحو است ۱۸۴
- ۶۲- دو خصلت از جفاکاریست ۱۸۴
- ۶۳- دو خصلت جلب روزی میکنند ۱۸۴
- ۶۴- حد واجب خرج عیال میان دو حد مکروهست- عیاشی میگوید- ۱۸۴
- ۶۵- دو خصلت در عوض دو خصلت است ۱۸۴
- ۶۶- حیا بر دو وجه است ۱۸۴
- ۶۷- پدری که عاق فرزند می شود ۱۸۴
- ۶۸- در گفتار پیغمبر که من فرزند دو ذبیحم ۱۸۵
- ۶۹- دو چیز برپایند، دو چیز جاریند؛ دو چیز مختلفند؛ دو چیز با هم دشمنند ۱۸۹
- ۷۰- ثواب کسی که دو حج کرده ۱۹۰

- ۷۱- گفتار حق در دو حال ۱۹۰
- ۷۲- دو کشتن و دو جنگیدن ۱۹۰
- ۷۳- دو خصلت است که صاحب آنها در آسمان محبوب خداست و در زمین محبوب مردم ۱۹۰
- ۷۴- رسول خدا دو انگشتر داشت ۱۹۰
- ۷۵- تحفه برای روزه دار دو چیز است- ۱۹۰
- ۷۶- نزد ظهور دو نشانه قیام ساعت است ۱۹۱
- ۷۷- صدقه بنی هاشم روا نیست مگر در دو مورد ۱۹۱
- ۷۸- دو خصلت پستی می آورد. ۱۹۱
- ۷۹- دو گناهست که یکی از دیگری سخت تر است. ۱۹۱
- ۸۰- شستن دندان با سعد دو خصلت دارد ۱۹۱
- ۸۱- خوردن اشنان دو خصلت بار می آورد ۱۹۱
- ۸۲- شفاعت پیغمبر شامل دو شخص نشود ۱۹۲
- ۸۳- دو قسم خلال رک خوره را حرکت می آورند ۱۹۲
- ۸۴- دنیا و آخرت چون دو کفه ترازویند ۱۹۲
- ۸۵- دو دریا بهم برخوردند و در آمیختند ۱۹۳
- ۸۶- پیغمبر در امت خود دو یادگار واگذار ۱۹۳
- ۸۷- روز قیامت از ثقلین پرسیده می شود ۱۹۳
- ۸۸- برای حسن و حسین دو تعویذ بود که در جوف آن پشم پر جبرئیل بود ۱۹۵
- ۸۹- رسول خدا فرمود شب و روز دو پا کشند. ۱۹۵
- ۹۰- دو مردند که خدای عز و جل بهر یک دو پر داده تا با آنها همراه ملانکه در بهشت پرواز کنند ۱۹۵
- ۹۱- دو چیز مردم را هلاک کردند ۱۹۵
- ۹۲- گفتار امیر المؤمنین در باره دو مرد ۱۹۵
- ۹۳- حریص از دو خصلت محروم است و با دو خصلت هم آغوش ۱۹۶
- ۹۴- دو نماز است که رسول خدا ترک نکرده ۱۹۶
- ۹۵- دو صنفند که بهره ای از اسلام ندارند ۱۹۶
- ۹۶- کینه ورزی با مردان صاحب خود را بیکی از دو خصلت گرفتار میکند- ۱۹۷
- ۹۷- آدمیزاد پیر می شود و دو چیز در او جوان میگردد ۱۹۷
- ۹۸- دو خصلت است که هر کدام دو خصلت بار می آورد ۱۹۷
- ۹۹- آدمیزاد دو خصلت را بد دارد ۱۹۷
- ۱۰۰- رسول خدا دو سکوت داشت ۱۹۷

- ۱۰۱- دو خصلت در مسلمان جمع نشود ۱۹۸
- ۱۰۲- در دل بنده خدا دو خصلت با هم سازش ندارند ۱۹۸
- ۱۰۳- حسد شایسته نیست مگر در دو چیز ۱۹۸
- ۱۰۴- پیغمبر بخاطر دو محبت عقیل را دوست میداشت ۱۹۸
- ۱۰۵- پیغمبر بدو امر شاد شد ۱۹۸
- ۱۰۶- پیغمبر بحسن و حسین هر کدام دو خصلت بخشید ۱۹۸
- ۱۰۷- بعد از نماز عشاء بیداری شایسته نیست مگر برای دو مرد ۱۹۹
- ۱۰۸- مردم بدو چیز بیشتر وارد دوزخ و بدو چیز بیشتر از همه چیز وارد بهشت میگردند ۱۹۹
- ۱۰۹- خدا دو ترس و دو آرامی را برای بنده اش جمع نمیکند ۱۹۹
- ۱۱۰- صلاح اول این امت بدو خصلت بود و فساد آخر آنها نیز با دو خصلت است ۱۹۹
- باب خصال سه گانه ۱۹۹
- ۱- سه کس را خدا بدون حساب وارد بهشت میکند و سه کس را بی حساب وارد دوزخ ۱۹۹
- ۲- سه چیز است که خدای عز و جل حساب آنها را از مؤمن نمیکشد ۱۹۹
- ۳- سه خصلت است که هر کس همه یا یکی را دارا باشد در سایه عرش خدا است ۲۰۰
- [۹] ۲۰۰
- ۱۰- هر کس سه خصلت داشته باشد خدا از حور العین بوی تزویج کند ۲۰۰
- ۱۱- سه کسند که اگر ستم بر آنها نکنی ستم کشی ۲۰۰
- ۱۲- سه کس از سه کس حق خود را دریافت نمیکند ۲۰۱
- ۱۳- بنده همیشه در برابر سه چیز است ۲۰۱
- ۱۴- سه کس مستحق ترحمند ۲۰۱
- ۱۵- سه کس را خدا دشمن دارد ۲۰۱
- ۱۶- در سه مورد سخن کذب نیکو است ۲۰۱
- اشاره ۲۰۱
- شرح ۲۰۱
- ۱۷- سه چیز بسه چیز است ۲۰۱
- ۱۸- یک چیز بسه چیز است ۲۰۲
- ۱۹- نشانه های پیری سه است ۲۰۲
- ۲۰- سه خصلت مخصوص پیغمبران و فرزندانشان و پیروانشان است ۲۰۲
- ۲۱- دشمنی خداوند تبارک و تعالی در سه خصلت است ۲۰۲
- ۲۲- هدیه بر سه وجه است ۲۰۲

- ۲۰۲- سه خصلت است که پیغمبر و کمتر از او از آن خالی نیست
- ۲۰۳- بیخ کفر سه است
- ۲۰۳- وام بر سه وجه است- رسول خدا فرمود
- ۲۰۳- تحصیل اجازه ورود سه بار است
- ۲۰۳- بسه کس سلام نشود.
- ۲۰۳- بهترین مردم سه کسند.
- ۲۰۳- سه خصلت است که یکی اظهار ثروت و دیگری اظهار جمال و سومی منکوب کننده دشمنانست
- ۲۰۳- سه چیز روش پیغمبران مرسل است.
- ۲۰۴- سه چیز دیده را پر نور میکند.
- ۲۰۴- خصال نیکو سه است.
- ۲۰۴- اسراف در سه چیز است
- ۲۰۴- رسول خدا سه کس را لعن کرد
- ۲۰۴- در بهشت درجه ایست که بدان نمی رسد مگر سه کس
- ۲۰۴- از سه کس قلم برداشته است
- ۲۰۴- حدیث سه نفری که بلا و عزی سوگند خوردند که رسول خدا را بکشند و علی (ع) در برابر آنها قیام کرد.
- ۲۰۸- در نیکی ببرادران و اقدام در انجام حاجتشان سه خصلت است
- ۲۰۸- از قضای حاجت در سه جا نهی شده
- ۲۰۸- روبرو بودن با خورشید سه بدی دارد
- ۲۰۸- اسراف کار سه نشانه دارد
- ۲۰۸- هر چشمی در روز قیامت گریانست جز سه چشم
- ۲۰۸- همه خوبیها در سه خصلت است.
- ۲۰۹- نهی شده است که سه تن پشت سر یک دیگر بر چهار یا سوار شوند.
- ۲۰۹- حق مسافری که بیمار شود
- ۲۰۹- در کفش سیاه سه خصلت بد است و در کفش زرد سه خصلت نیک
- ۲۰۹- سه خصلت را از کلاغ بیاموزید
- ۲۰۹- سه چیز با سه چیز است
- ۲۰۹- شومی در سه چیز است
- ۲۱۰- کسانی که هر چه یاد آور شدند فراموش کردند سه دسته بودند
- ۲۱۰- سه کس در پناه خدا باشند تا خدا از حساب خلائق فارغ شود
- ۲۱۰- کسی که سه چیز داده شده از سه چیز وانیفاده

- ۵۳- از مشورت سه کس قدغن شده ۲۱۰
- ۵۴- عقل سه جزء است ۲۱۰
- ۵۵- آدم از سه خصلت یکی را برگزید ۲۱۱
- ۵۶- خرد مرد از سه چیز سنجیده شود ۲۱۱
- ۵۷- شیعه سه دسته اند ۲۱۱
- ۵۸ در سه چیز شیعه امتحان میشوند ۲۱۱
- ۵۹- هر کس دارای سه خصلت باشد ایمانش کامل است ۲۱۱
- ۶۱- سه کسند که در روز قیامت ۲۱۴
- ۶۲- وحشتناک ترین مورد برای مخلوق سه جا است ۲۱۵
- ۶۳- سه کس شریک ظلمند ۲۱۵
- ۶۴- سعایت کننده کشنده سه نفر است ۲۱۵
- ۶۵- مؤمن سه مسکن دارد، زندان، پناهگاه، اقامتگاه و کافر هم سه مسکن دارد ۲۱۵
- ۶۶- ایام خدا سه است ۲۱۵
- ۶۷- سه کس در روز قیامت عذاب شوند ۲۱۵
- ۶۸- سه خصلت از کبر بیزاری دهند ۲۱۶
- ۶۹- کسی که سه خصلت در او باشد امر بمعروف و نهی از منکر نماید ۲۱۶
- ۷۰- سه طایفه نجیب نباشند ۲۱۶
- ۷۱- بس است برای عیب مرد که سه خصلت در او باشد ۲۱۶
- ۷۲- کسی که عترت پیغمبر را دوست ندارد برای یکی از سه امر است ۲۱۷
- ۷۳- دوست ترین امور نزد خدا سه است ۲۱۷
- ۷۴- دوزخ در روز قیامت با سه کس سخن گوید ۲۱۷
- ۷۵- سه چیز پشت شکنند ۲۱۷
- ۷۶- خدا بسه نعمت منت بر بندگان نهاده ۲۱۷
- ۷۷- جز در سه چیز شب بیداری نیست ۲۱۸
- ۷۸- اگر سه چیز در فرزند آدم نبود چیزی سرش را خم نمیکرد ۲۱۸
- ۷۹- همه آداب دین در سه است ۲۱۸
- ۸۰- فتنه سه است ۲۱۸
- ۸۱- برای مرد مسلمان سه دوست است ۲۱۸
- ۸۲- خدای عز و جل در باره علی (ع) پیغمبر سه کلمه وحی کرد ۲۲۰
- اشاره ۲۲۰

- شرح- ۲۲۱
- ۸۳- مرد سه تا است- ۲۲۱
- ۸۴- امامت شایسته کسی نیست مگر مردی که دارای سه خصلت باشد- ۲۲۱
- ۸۵- در مقام کسی که سه بار حج رفته- ۲۲۲
- اشاره ۲۲۲
- شرح ۲۲۲
- ۸۶- ثواب کسی که سه مؤمن را بحج رساند- ۲۲۲
- اشاره ۲۲۲
- شرح ۲۲۲
- ۸۷- در پیراهن یوسف سه آیت بود- ۲۲۲
- ۸۸- ستم سه گونه است- ۲۲۳
- اشاره ۲۲۳
- شرح ۲۲۳
- ۸۹- زن ها بسه طریق حلال میشوند ۲۲۳
- ۹۰- برای همه امت امید نجات است جز سه تن- ۲۲۳
- ۹۱- سخت ترین اوقات فرزند آدم سه ساعت است- ۲۲۳
- ۹۲- فرزند آدم هرگز کاری نکند که نزد خدا از سه کار بزرگتر باشد- ۲۲۴
- ۹۳- مرد کوچ نکند مگر برای سه چیز- ۲۲۴
- اشاره ۲۲۴
- شرح ۲۲۴
- ۹۴- رختخواب سه دست است- ۲۲۴
- اشاره ۲۲۴
- شرح ۲۲۴
- ۹۵- در نشانه های سه گانه- ۲۲۴
- ۹۶- خدای عز و جل در سه حال بجای بنده کارهای او را انجام میدهد- ۲۲۶
- ۹۷- مردم سه دسته اند ۲۲۷
- اشاره ۲۲۷
- شرح ۲۲۷
- ۹۸- سه خصلت است که هیچ کس در آنها عذری ندارد- ۲۲۹
- اشاره ۲۲۹

- شرح ----- ۲۲۹
- ۹۹- سه خصلت است که مرتکب آنها نمیرد تا وبال آنها را ببیند----- ۲۲۹
- ۱۰۰- مسلمان بسه چیز کامل می شود ----- ۲۲۹
- ۱۰۱- وصیتهای سه گانه ای که پیغمبر بامیر المؤمنین فرموده ----- ۲۲۹
- ۱۰۲- برای سه کس دعا را بلفظ جمع آرند----- ۲۳۱
- ۱۰۳- چون شخصی عطسه زند تا سه بار باو یرحمک الله گفته شود ----- ۲۳۲
- ۱۰۴- سه خصلت را خدای عز و جل در منافق و فاسق جمع نکند ----- ۲۳۲
- ۱۰۵- سه کس مهمان خدای عز و جلند و در پناه اویند ----- ۲۳۲
- ۱۰۶- خیار حیوان برای خریدار آن سه روز است ----- ۲۳۲
- ۱۰۷- در سه چیز خدا بهیچ کس رخصت مخالفت نداده. ----- ۲۳۲
- ۱۰۸- گرفتار نکرده است خدا مؤمن را بجیزی که سخت تر باشد بر او از سه خصلت که محروم شود از آنها ----- ۲۳۲
- ۱۰۹- اگر سه طائفه نبودند خدا بسختی عذاب فرو میریخت ----- ۲۳۳
- ۱۱۰- سه کس ملعونند ----- ۲۳۳
- ۱۱۱- چون حکماء و فقها بیکدیگر نامه مینوشتند سه چیز در نامه آنها بود که چهارمی نداشت ----- ۲۳۳
- ۱۱۲- سه خصلت طبع مؤمن نیست ----- ۲۳۳
- ۱۱۳- کسی که بطور قهر خسارت ببیند سه عوض دارد ----- ۲۳۴
- ۱۱۴- برای خدای عز و جل بهشتی است که وارد آن نمیشود مگر سه طائفه ----- ۲۳۴
- ۱۱۵- سه خصلت در شیعه نیست ----- ۲۳۴
- ۱۱۶- سه خصلت سخت ترین کردار بندگانست ----- ۲۳۴
- ۱۱۷- گفتار ابلیس بحضرت نوح که مرا در سه جا بیاد آور ----- ۲۳۶
- ۱۱۸- گفتار ابلیس که فرزند آدم در هر چه مرا وامانده کند در یکی از سه چیز وامانده نخواهد کرد ----- ۲۳۶
- ۱۱۹- سه خصلت است که مردم طاققت آن را ندارند ----- ۲۳۶
- ۱۲۰- احسان شایستگی ندارد مگر با سه شرط ----- ۲۳۶
- ۱۲۱- سه دست در احسان بکار میروند ----- ۲۳۶
- ۱۲۲- سه خصلت مستحب است ----- ۲۳۶
- ۱۲۳- بخشندگان سه اند ----- ۲۳۷
- ۱۲۴- سؤال شایسته نیست مگر در سه مورد ----- ۲۳۷
- ۱۲۵- خدا بسه خصلت بر فرزند آدم منت نهاده ----- ۲۳۸
- ۱۲۶- بنده تا یکی از سه عمل را نکند مشرک نباشد ----- ۲۳۸
- ۱۲۷- بافراط این امت کمتر از سه چیز داده نشده ----- ۲۳۸

- ۱۲۸- بالای طاقت فرسا سه است ۲۳۸
- ۱۲۹- در این امت سه چیز نیست ۲۳۸
- ۱۳۰- خانه ای که یکی از سه چیز در آن باشد فرشتگان داخل آن نمی شوند ۲۳۹
- ۱۳۱- سه کس در امر بمعروف و نهی از منکر شریکند ۲۳۹
- ۱۳۲- خداوند عز و جل بمؤمن سه خصلت عطا کرده ۲۳۹
- ۱۳۳- از سه کس بر دین باید ترسید ۲۳۹
- ۱۳۴- پرسش دیرنشین از امام در سه خصلت ۲۴۰
- ۱۳۵- زمین بخدا ننالیده مانند ناله او از سه چیز ۲۴۱
- ۱۳۶- از سه کس خداوند کفالت و نگهداری ندارد ۲۴۱
- ۱۳۷- سه کس در روز قیامت در سایه عرش خدای عز و جلند ۲۴۱
- ۱۳۸- سه چیز پیش خدای عز و جل شکایت کنند ۲۴۱
- ۱۳۹- قاریان و دانایان قرآن سه قسمند ۲۴۲
- اشاره ۲۴۲
- شرح ۲۴۲
- ۱۴۰- امام ششم فرمود قرآن خوانان و علماء سه طائفه هستند ۲۴۲
- ۱۴۱- بار سفر نباید بست مگر برای سه مسجد ۲۴۲
- ۱۴۲- در فجل سه خاصیت است ۲۴۴
- ۱۴۳- سه چیز ضرر ندارند ۲۴۴
- ۱۴۴- پیغمبر ضامن سه خانه است در بهشت برای کسی که سه خصلت را ترک کند ۲۴۴
- ۱۴۵- امیر المؤمنین (ع) بجنگ سه دسته مأمور شد ۲۴۴
- ۱۴۶- هر کس سه چیز ندارد از خدا و رسولش بیگانه است ۲۴۴
- ۱۴۷- خدا سه حرمت دارد ۲۴۵
- ۱۴۸- حقیقت ایمان سه خصلت است ۲۴۵
- ۱۴۹- عمل حج بر سه وجه واقع می شود ۲۴۵
- ۱۵۰- از سه خصلت نهی شده ۲۴۶
- ۱۵۱- جامه سیاه بد است مگر در سه چیز ۲۴۶
- ۱۵۲- کسی که بچج کعبه میرود اگر سه خصلت نداشته باشد مورد اعتنا نیست ۲۴۶
- ۱۵۳- حق مهمانی تا سه روز است ۲۴۶
- ۱۵۴- سه چیز است که دل مرد مسلمان در آنها دغلی روا نمیدارد ۲۴۶
- ۱۵۵- گفتار پیغمبر «ص» که سوگند می خورم سه چیز حق است ۲۴۸

- ۱۵۶- پس از مرگ دنبال شخص نمیرود مگر سه چیز ۲۴۸
- ۱۵۷- خدا سه دسته را در بهشت جای نمی دهد. ۲۴۸
- ۱۵۸- پدران نخست سه اند. ۲۵۰
- ۱۵۹- بمؤمن سه خصلت داده شده ۲۵۰
- ۱۶۰- سزاوارترین مردمی که سه چیز را آرزو کنند سه نفرند ۲۵۰
- ۱۶۱- امور سه تا است ۲۵۰
- ۱۶۲- دزدها سه اند ۲۵۱
- ۱۶۳- فرشتگان سه دسته اند ۲۵۱
- ۱۶۴- جن سه قسم است، انسان سه قسم ۲۵۱
- اشاره ۲۵۱
- شرح ۲۵۱
- ۱۶۵- پشت سر سه کس نماز جماعت نباید خواند ۲۵۱
- ۱۶۶- سه نخوردنی است که تن را فربه میکنند و سه خوردنیست که لاغر میکنند ۲۵۱
- اشاره ۲۵۱
- مصنف این کتاب گوید ۲۵۲
- ۱۶۷- جمیع احکام مسلمانان بر سه وجه جاری می شود ۲۵۲
- ۱۶۸- سه چیز با سه قرین است ۲۵۲
- ۱۶۹- سه کس نزد خدای عز و جل شفاعت میکنند و شفاعتشان پذیرفته است ۲۵۲
- ۱۷۰- اول کسانی که قرعه بر آنها کشیده شد سه تنند ۲۵۲
- ۱۷۱- در به سه خصلت است ۲۵۳
- ۱۷۲- در پیاز سه خصلت است ۲۵۴
- ۱۷۳- ورد اثری ندارد مگر در سه چیز ۲۵۴
- ۱۷۴- سه خصلت از نشانه های فهم و بصیرت در دین است ۲۵۴
- ۱۷۵- دمیدن در سه چیز بد است ۲۵۴
- ۱۷۶- هر که دارای سه خصلت باشد در دوزخ است ۲۵۴
- ۱۷۷- کسی که از غیر راه حلال مالی بدست آورد سه چیز بر آن مال مسلط شود ۲۵۴
- ۱۷۸- آسایش مؤمن در سه چیز است ۲۵۴
- ۱۷۹- خوشبختی مرد در اینست که سه چیز داشته باشد ۲۵۵
- ۱۸۰- دعای سه تن مستجاب نشود ۲۵۵
- ۱۸۱- روزه سالیانه سه روز از هر ماهی است ۲۵۵

- ۱۸۲- سرگرمی مؤمن در سه چیز است ۲۵۵
- ۱۸۳- کسی که دارای سه خصلت باشد مثل اینست که دنیا باو داده شده ۲۵۵
- ۱۸۴- رسول خدا سه کلنگ در خندق زد و سه تکبیر گفت. ۲۵۶
- ۱۸۵- محبوبترین کارها نزد خدای عز و جل سه تا است ۲۵۶
- ۱۸۶- هراسناکتر چیزها بر امت سه است ۲۵۶
- ۱۸۷- کسی که بخدا و روز قیامت معتقد است سه کار نکند. ۲۵۶
- ۱۸۸- از سه چیز بر این امت باید ترسید ۲۵۶
- ۱۸۹- سه چیز از دنیا محبوب پیغمبر بود. ۲۵۷
- ۱۹۰- حضرت صادق هیچ گاه فارغ از یکی از سه خصلت نبود. ۲۵۸
- ۱۹۱- زائر حضرت رضا در سه جا از زیارت خود سود میبرد ۲۵۹
- ۱۹۲- کردارها سه حالت دارد ۲۵۹
- ۱۹۳- حضرت امام محمد باقر (ع) فرزندش امام صادق را بسه چیز فرمان داد و از سه چیز نهی کرد ۲۶۱
- ۱۹۴- چون قائم ظهور کند سه حکم صادر کند که هیچ کس پیش از وی صادر نکرده. ۲۶۲
- اشاره ۲۶۲
- شرح ۲۶۲
- ۱۹۵- گفتار پیغمبر برای سلمان فارسی که در هنگام بیماری سه خصلت داری- ۲۶۲
- ۱۹۶- گفتار عمر که از سه خصلت پیش خدا توبه کارم. ۲۶۲
- ۱۹۷- گفتار ابی بکر بر هیچ چیز دنیا اندوه نمی خورم مگر به سه کارم که کاش آن ها را نمیکردم و بر سه کار که نکردم کاش کرده بودم و بر سه چیز که کاش از رسول خدا پرسیده بودم ۲۶۳
- اشاره ۲۶۳
- شرح ۲۶۴
- ۱۹۸- گفتار ابن مسعود: دانشمندان روی زمین سه اند ۲۶۵
- ۱۹۹- سه کس یک چشم بهمزدن بوحی کافر نشدند ۲۶۶
- اشاره ۲۶۶
- شرح ۲۶۶
- ۲۰۰- ثواب کسی که سه دختر دارد و بر آنها صبر کند ۲۶۶
- ۲۰۱- سه چیز پیش خدای عز و جل روز قیامت شکایت کنند ۲۶۶
- اشاره ۲۶۶
- شرح ۲۶۶
- ۲۰۲- قلم تکلیف و کیفر از سه کس برداشته شده ۲۶۹
- ۲۰۳- از یخل و چشم تنگی سه خصلت نکوهیده پدید شود ۲۶۹

- ۲۰۴- آغاز کار پیغمبر سه چیز بود ۲۶۹
- ۲۰۵- سه خصلت است که هر کس عمل کند در نفع و ضرر با مسلمانان شریکست- ۲۷۰
- ۲۰۶- سه چیز است که هر کدام یک چهل و پنجم نبوتست ۲۷۰
- ۲۰۷- ایمان سه چیز است ۲۷۰
- ۲۰۸- سه کس ببهشت نمیروند ۲۷۱
- ۲۰۹- کسی که سه فرزندش مرده ۲۷۱
- ۲۱۰- ثواب سه خصلت، کامل گرفتن وضوء آشکار اسلام کردن صدقه پنهانی دادن ۲۷۱
- ۲۱۱- سه برادر بودند که میانه هر کدام با دیگری ده سال بود ۲۷۱
- ۲۱۲- بعد از سه پیش آمد در اسلام مردم خوار شدند ۲۷۱
- ۲۱۳- در سؤال سه اثر است و بدترین مردم سه اند ۲۷۲
- ۲۱۴- بیش از سه روز کناره گیری و قهر از برادر دینی روا نیست ۲۷۲
- ۲۱۵- سه چیز از خوشبختی مسلمانست ۲۷۲
- ۲۱۶- خدا با سه کس سخن نگوید. ۲۷۲
- ۲۱۷- صدیقان سه کسند ۲۷۲
- ۲۱۸- اصحاب رقیم سه تن بودند ۲۷۳
- ۲۱۹- دوست ترین کارها نزد خدای عز و جل سه است- ۲۷۴
- ۲۲۰- مردم سه دسته اند- ۲۷۴
- ۲۲۱- ذکر نوری که بخش بسه شده- ۲۷۶
- ۲۲۲- مردم خدا را بسه وجه میپرستند- ۲۷۶
- ۲۲۳- شخصی امیر المؤمنین را بمهمانی طلبید آن حضرت با او سه شرط کرد- ۲۷۶
- ۲۲۴- سه صفتی که در امیر المؤمنین بود- ۲۷۶
- اشاره ۲۷۶
- شرح ۲۷۶
- ۲۲۵- در بریره آزاده کرده عایشه سه دستور اسلام وضع و اجراء شد- ۲۷۷
- ۲۲۶- سه کس برسول خدا دروغ می بستند- ۲۷۸
- ۲۲۷- سه کس لعن شدند یک جلودار و یک راننده و یک سواره- ۲۷۸
- اشاره ۲۷۸
- شرح ۲۷۸
- ۲۲۸- سه کسند که دانسته نشده جرم کدامیک بزرگتر است- ۲۷۸
- اشاره ۲۷۸

۲۷۸	شرح
۲۷۸	۲۲۹- در براء بن معرور انصاری سه دستور عمومی اسلام وضع و اجراء شد
۲۷۹	۲۳۰- در صفوان بن امیه جمعی سه قانون عمومی وضع و اجراء شد
۲۸۰	۲۳۱- سعد بن معاذ در اسلام سه مقام دارد که اگر همه مردم یکی از آنها را داشتند برای فضیلت آن ها بس بود
۲۸۲	۲۳۲- دانشمندان سه دسته اند
۲۸۲	۲۳۳- هر کس با سه کس خیره گی کرد خوار شد
۲۸۲	۲۳۴- مردم در عقیده بقضاء و قدر سه نوعند
۲۸۲	باب خصلتهای چهارگانه
۲۸۲	(۱) گفتار پیغمبر که چهار کس را در قیامت من شفیع هستم
۲۸۳	۲- عقاب کسی که در چهار چیز زن خود را اطاعت کند
۲۸۳	۳- دعای چهار کس رد نشود
۲۸۳	۴- پایداری دین به چهار کس است
۲۸۳	۵- مردیکه در چهار مورد سخت گیر نباشد خدا او را بیامرزد
۲۸۳	۶- منظور مردم در این دنیای فانی چهار است
۲۸۴	۷- بنده مؤمن نباشد تا بچهار چیز عقیده داشته باشد
۲۸۴	۸- امیر المؤمنین چهار انگشتر داشت
۲۸۴	۹- چهار سوره پیغمبر را پیر کرد
۲۸۴	۱۰- پیغمبر بعد از هجرت چهار عمره بجا آورد
۲۸۴	۱۱- امام بچهار خصلت شناخته می شود
۲۸۴	۱۲- گفتار پیغمبر که بچهار چیز فضیلت بر پیغمبران دیگر یافته ام
۲۸۴	اشاره
۲۸۵	شرح
۲۸۵	۱۳- بهترین اندازه رفیقان سفر چهار است و بهترین اندازه قشون های اعزامی چهار صد تن و بهترین لشکر چهار هزار
۲۸۵	اشاره
۲۸۵	شرح
۲۸۵	۱۴- بکسی که چهار چیز داده شود از چهار دیگر محروم نماند
۲۸۵	۱۵- بچهار چیز گوشه داده شده که کلام بنی آدم را می شنوند
۲۸۶	۱۶- خدا در روز قیامت بچهار کس نظر نکند
۲۸۶	۱۷- سوارگان در قیامت چهارند
۲۸۶	اشاره

- ۲۸۷----- شرح
- ۲۸۸----- ۱۸- عجز بنی اسرائیل از حضرت موسی چهار خصلت خواست.
- ۲۸۸----- ۱۹- بهترین زنان اهل بهشت چهارند.
- ۲۸۸----- ۲۰- چهار چیز پشت شکنند.
- ۲۸۸----- ۲۱- خدای عز و جل چهار بررسی از دنیا کرد.
- ۲۸۹----- ۲۲- گفتار پیغمبر بعلی (ع) که من نام تو را در چهار جا با نام خود پیوسته یافتم.
- ۲۸۹----- ۲۳- حدیث اهل بیت را جز چهار کس تحمل نکند.
- ۲۸۹----- ۲۴- کسی که در معاشرت با مردم از سه خصلت کناره کند برای او بگردن مردم چهار چیز واجب شود.
- ۲۸۹----- ۲۵- ابلیس بچهار شعر دو شعر آدم را پاسخ گفته.
- ۲۹۱----- ۲۶- خدای تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده.
- ۲۹۱----- ۲۷- گفتار پیغمبر چهار چیز را بد ندارید که امان از چهار دردند.
- ۲۹۱----- اشاره
- ۲۹۱----- شرح
- ۲۹۱----- ۲۸- امیر المؤمنین چهار منقبت داشت که هیچ عربی نداشت.
- ۲۹۱----- اشاره
- ۲۹۱----- شرح
- ۲۹۲----- ۲۹- گفتار معاویه برای ابن عباس که من تو را برای چهار خصلت دوست دارم و چهار خصلت تو را می بخشم.
- ۲۹۷----- ۳۰- گناه بر چهار وجه است.
- ۲۹۸----- ۳۱- ثواب کسی که چهار بار حج کرده.
- ۲۹۸----- ۳۲- چهار مال در چهار عمل مجزی نیستند.
- ۲۹۸----- ۳۳- خوراکی که چهار خصلت را دارا باشد کامل است.
- ۲۹۸----- ۳۴- زنا زاده چهار نشانه دارد.
- ۲۹۸----- ۳۵- خدای عز و جل بموسی (ع) چهار سفارش کرد.
- ۲۹۹----- ۳۶- چون امیر المؤمنین بجنگی اعزام میشد چهار خصلت داشت.
- ۲۹۹----- ۳۷- عجب است از کسی که از چهار چیز می ترسد و بچهار چیز پناه نمی برد.
- ۳۰۰----- ۳۸- چهار تن در باره امیر المؤمنین گواهی خود را دریغ کردند و خدا نفرینش را در باره آنها پذیرفت.
- ۳۰۱----- ۳۹- آنچه در آن امان از چهار خصلت است در دنیا و چهار کلمه برای آخرت.
- ۳۰۲----- ۴۰- چهار عمل از وسواس است.
- ۳۰۳----- ۴۱- چهار چیز از چهار چیز سیر نشوند.
- ۳۰۳----- ۴۲- چهار خصلت است که هر که دارا شود در نور اعظم خدا است.

- ۳۰۳ ۴۳- هر که دارای چهار خصلت باشد اسلامش کامل است-
- ۳۰۳ ۴۴- چهار کلمه حکمت -
- ۳۰۳ اشاره
- ۳۰۳ شرح
- ۳۰۳ ۴۵- چهار سرشت بچهار خانه در بهشت.
- ۳۰۴ ۴۶- هر که دارای چهار خصلت باشد خدا در بهشت خانه ای برایش بسازد-
- ۳۰۴ ۴۷- هر که از چهار خصلت کنار باشد بهشت دارد.
- ۳۰۴ ۴۸- در روز قیامت خدا چهار کس را منظور دارد-
- ۳۰۴ ۴۹- شیعه بچهار خصلت گرفتار نشود-
- ۳۰۴ ۵۰- چهار خصلت در هر کس باشد در پناه خداست-
- ۳۰۴ ۵۱- خدای عز و جل از چند چیز چهار را برگزیده -
- ۳۰۵ ۵۲- چهار خصلت اندوه آورند-
- ۳۰۵ ۵۳- تا روز قیامت چهار خصلت در امت محمد باشند
- ۳۰۵ اشاره
- ۳۰۵ شرح
- ۳۰۵ ۵۴- سازمان جسد از چهار چیز است-
- ۳۰۵ اشاره
- ۳۰۶ شرح
- ۳۰۶ ۵۵- مایه زندگی و پایش انسان چهار چیز است و آتش چهار قسم است-
- ۳۰۶ اشاره
- ۳۰۷ شرح
- ۳۰۷ ۵۶- چهار خصلت است که دل را تباه کنند و نفاق بپروانند-
- ۳۰۷ ۵۷- رسول خدا چهار قبیله را دوست داشت و چهار قبیله را دشمن-
- ۳۰۷ اشاره
- ۳۰۷ شرح
- ۳۰۷ ۵۸- چهار خصلت دل را بمیرانند
- ۳۰۸ ۵۹- زمین از چهار تن مؤمن خالی نماند-
- ۳۰۸ اشاره
- ۳۰۸ شرح
- ۳۰۸ ۶۰- بچهار خصلت از طب مستغنی توان شد-

- ۳۰۸ ----- ۶۱- چهار خصلت در مؤمن نیست-
- ۳۰۸ ----- ۶۲- خدا از مؤمن پیمان بر چهار چیز دریافت کرده-
- ۳۰۸ ----- ۶۳- مؤمن از چهار خصلت جدا نشود-
- ۳۰۹ ----- ۶۴- عقوبت چهار چیز زودتر دچار می شود-
- ۳۰۹ ----- ۶۵- چهارند که یکی از آنها در هر خانه ای باشد همانا آن را ویران کند-
- ۳۰۹ ----- ۶۶- چیزهایی که هر کدام بر چهار پایه استوار است-
- ۳۱۲ ----- ۶۷- نجده خارجی بابن عباس نوشت و چهار چیز پرسید-
- ۳۱۳ ----- ۶۸- موی سپید پیری در چهار جا باشد-
- ۳۱۳ ----- ۶۹- مردم چهارند-
- ۳۱۳ ----- ۷۰- میان حق و باطل چهار انگشت است-
- ۳۱۳ ----- ۷۱- گنج دو یتیم چهار پند بود-
- ۳۱۳ ----- ۷۲- بچهار کس سلام نشود-
- ۳۱۳ ----- اشاره
- ۳۱۴ ----- شرح
- ۳۱۴ ----- ۷۳- چهارند که روی را خرم میکنند-
- ۳۱۴ ----- ۷۴- محبوبترین رفقای سفر نزد خدا چهارند-
- ۳۱۴ ----- ۷۵- روز قیامت آتش بر چهار کس حرامست-
- ۳۱۴ ----- اشاره
- ۳۱۴ ----- شرح
- ۳۱۴ ----- ۷۶- چهارند که کمشان بیش است-
- ۳۱۴ ----- ۷۷- از چهار چیز باید بهره گرفت پیش از چهار چیز-
- ۳۱۵ ----- اشاره
- ۳۱۵ ----- شرح
- ۳۱۵ ----- ۷۸- همه دانش مردم در چهار جمله است-
- ۳۱۵ ----- ۷۹- برای امت در چهار چیز حق لازم می شود-
- ۳۱۵ ----- ۸۰- جهاد چهار قسم است-
- ۳۱۶ ----- ۸۱- برای بنده چهار چشم است-
- ۳۱۶ ----- اشاره
- ۳۱۶ ----- شرح
- ۳۱۶ ----- ۸۲- چهار خصلت از هر چه بهتر باشد-

- ۸۳- زنان چهار قسمند- ۳۱۶
- ۸۴- چهار چیز از روش پیغمبران مرسل است- ۳۱۶
- ۸۵- چهارند که نمازشان قبول نیست- ۳۱۷
- ۸۶- چون چهار گناه آشکار و بسیار شوند چهار عقوبت آشکار شوند- ۳۱۷
- ۸۷- چهار چیز نشانه بدبختی است- ۳۱۷
- ۸۸- خدا همه سخنها را برای آدم در چهار کلمه جمع کرد- ۳۱۷
- ۸۹- از رفاقت با چهار کس غدقن است- ۳۱۸
- ۹۰- در باره علم چهار کس ثواب میبرند- ۳۱۸
- ۹۱- در بهای چهار چیز کم و زیاد نشود- ۳۱۸
- ۹۲- چهار عیب در بنده خیار سالیانه دارند- ۳۱۸
- اشاره ۳۱۸
- شرح ۳۱۸
- ۹۳- بهترین دارائی چهار چیز است- ۳۱۸
- ۹۴- چهار نماز را در هر وقت می توان خواند- ۳۲۰
- ۹۵- قاضی چهار قسم است- ۳۲۰
- اشاره ۳۲۰
- شرح ۳۲۰
- ۹۶- مرد باید هزینه زندگی چهار کس را بدهد- ۳۲۰
- ۹۷- پیغمبرانی که در روی زمین پادشاه بودند چهارند- ۳۲۰
- ۹۸- در آفتاب چهار خصلت است- ۳۲۱
- ۹۹- دواء چهار است- ۳۲۱
- ۱۰۰- چهار چیز است که مزاج را معتدل کند- ۳۲۱
- ۱۰۱- در تره چهار خصلت است- ۳۲۱
- ۱۰۲- نشانه فشار خون چهار است- ۳۲۱
- ۱۰۳- چهار نهر از بهشتند- ۳۲۱
- اشاره ۳۲۲
- شرح ۳۲۲
- ۱۰۴- از چهار کنیه غدقن شده- ۳۲۲
- ۱۰۵- بهترین نامها چهار است و بدترین نامها چهار- ۳۲۲
- ۱۰۶- از چهار چیز و از چهار ظرف غدقن شده است- ۳۲۲

- ۳۲۲ اشاره
- ۳۲۲ شرح
- ۳۲۳ ۱۰۷- چهار چیز را باید زیر خاک کرد.
- ۳۲۳ ۱۰۸- چهار خصلت خوی پیغمبرانست.
- ۳۲۳ ۱۰۹- بچهار کس واجب است نماز را در سفر و حضر تمام بخوانند-
- ۳۲۳ ۱۱۰- نماز تمام خواندن در چهار جا از گنجینه دانش خدا است-
- ۳۲۳ ۱۱۱- چهار سوره است که سجده دارند-
- ۳۲۳ ۱۱۲- هیچ بنده روز قیامت قدم از قدم بر ندارد تا از چهار چیز از او پرسش شود -
- ۳۲۳ ۱۱۳- بیپنجمبر دستور رسیده چهار کس را دوست بدارد-
- ۳۲۴ ۱۱۴- اول کسانی که ببهشت میروند ..
- ۳۲۴ ۱۱۵- چهار خصلتند که در هر کس باشند منافق است-
- ۳۲۴ ۱۱۶- چهار کس پادشاه روی زمین شدند-
- ۳۲۴ اشاره
- ۳۲۴ شرح
- ۳۲۴ ۱۱۷- از چهار طریق حدیث پیغمبر بمردم رسیده که پنجمی ندارند-
- ۳۲۹ باب -
- ۳۲۹ شرح
- ۳۲۹ ۱۱۸ امام یکم فرمود ..
- ۳۲۹ ۱۱۹- مردی گوید شنیدم -
- ۳۲۹ ۱۲۰- امام ششم فرمود -
- ۳۲۹ اشاره
- ۳۳۰ شرح
- ۳۳۰ ۱۲۱- چهار خصلت است که مردم در ماه رمضان از آن بی نیاز نیستند-
- ۳۳۱ ۱۲۲- چهار پایان بچهار چیز نادان نباشند -
- ۳۳۱ ۱۲۳- خدای عز و جل اسبان را از چهار چیز آفریده-
- ۳۳۱ ۱۲۴- بادها چهارند-
- ۳۳۱ اشاره
- ۳۳۱ شرح
- ۳۳۲ ۱۲۵- مردم چهار صنفند-
- ۳۳۲ ۱۲۶- خواب چهار گونه است.

- ۱۲۷- ابلیس چهار شیون کرد- ۳۳۲
- ۱۲۸- چهار چیز بیپوده روند- ۳۳۲
- ۱۲۹- گفتار امام صادق که مسلمانان چهار عید دارند- ۳۳۲
- ۱۳۰- گفتار خدای عز و جل بابراهیم چهار پرنده بگیر و بسوی خود بکش- ۳۳۳
- ۱۲۱- چهار خصلت است که در هر کس باشد خدا او را دشمن دارد- ۳۳۵
- باب خصال پنجگانه ۳۳۵
- ۱- پنج چیز چه اندازه در میزان عمل سنگینند؟ ۳۳۵
- ۲- پنج چیزند که خدا بیکی از پیغمبران خود فرمان داد که پنج عمل مختلف با آن ها بکند- ۳۳۵
- ۳- در شانه پنج خصلت است- ۳۳۶
- ۴- نشانه های مؤمن پنج خصلت است- ۳۳۷
- ۵- پنج خصلت از پنج کس محال است- ۳۳۷
- ۶- پنج است که پنجاه محسوب شوند- ۳۳۷
- ۷- سخنانی که از خدا بآدم القاء شد و توبه او را پذیرفت پنج بودند- ۳۳۷
- ۸- پنج خصلت پیسی آورند- ۳۳۷
- ۹- گفتار حضرت صادق پنج چیز چنانست که من میگویم- ۳۳۷
- ۱۰- در سر پنج سنت است- ۳۳۸
- ۱۱- گفتار پیغمبر: پنج چیز را تا مردن وانهم- ۳۳۸
- ۱۲- پنج چیز برای مسافر شوم است- ۳۳۸
- اشاره ۳۳۸
- شرح ۳۳۸
- ۱۳- بسیار گریه کنندگان پنج بودند- ۳۳۸
- ۱۴- پنج گناه کبیره اند- ۳۴۰
- اشاره ۳۴۰
- شرح ۳۴۰
- ۱۵- پیغمبر ص با پنج شمشیر برانگیخته شد- ۳۴۰
- ۱۶- شرایط دوستی پنج است- ۳۴۴
- ۱۷- مؤمن در امواج پنج نور میغلطد- ۳۴۴
- ۱۸- ستون هائی که سازمان اسلام بر آن استوار است پنجست- ۳۴۴
- ۱۹- مکه پنج نام دارد- ۳۴۴
- ۲۰- خدای عز و جل در شبانه روز پنج نماز بر بندگانش فرض کرده- ۳۴۴

- ۲۱- آنان که پیغمبر را مسخره میکردند پنج تن بودند- ۳۴۴
- ۲۲- نماز میت پنج تکبیر است- ۳۴۷
- ۲۳- انواع خوف پنج است- ۳۴۷
- ۲۴- پنج خصلت است که خدا و رسولش دوست میدارند- ۳۴۸
- ۲۵- دارائی فراهم نشود مگر با پنج خصلت- ۳۴۸
- ۲۶- ثواب کسی که پنج حج کرده- ۳۴۸
- ۲۷- خداوند در روز قیامت از پنج طائفه حجت می طلبد- ۳۴۸
- ۲۸- خوردن پنج عضو گوسفند بد است- ۳۴۹
- اشاره ۳۴۹
- شرح ۳۴۹
- ۲۹- هر کس پنج خصلت را دارا نباشد بهره درستی از او برده نشود- ۳۴۹
- اشاره ۳۴۹
- شرح ۳۴۹
- ۳۰- نماز را بواسطه نقصانی که در آن واقع شود نباید اعاده کرد مگر از پنج چیز- ۳۵۲
- ۳۱- میان بندگان کمتر از پنج خصلت پخش نشده- ۳۵۳
- ۳۲- پنج کسند که شیطان در آنها راه چاره ای ندارد- ۳۵۳
- ۳۳- هر کس بازرگانی کند باید از پنج خصلت کناره کند- ۳۵۳
- ۳۴- پنج چیز روزه را باطل کنند- ۳۵۳
- ۳۵- گفتار علی (ع) پنج چیز مخصوص ما است- ۳۵۳
- ۳۶- پنج دسته آفرینش آتشین دارند- ۳۵۴
- ۳۷- از پنج کس در هر حال کناره شود- ۳۵۴
- ۳۸- علم پنج درجه دارد- ۳۵۴
- ۳۹- پنج پیشه و صنعت مکروهند- ۳۵۴
- ۴۰- به پنج کس زکاه ندهند- ۳۵۴
- ۴۱- نماز جماعت با کمتر از پنج تن نشود- ۳۵۴
- اشاره ۳۵۵
- شرح ۳۵۵
- ۴۲- پنج میوه در دنیا از میوه های بهشتی است- ۳۵۵
- اشاره ۳۵۵
- شرح ۳۵۵

- ۳۵۵ ----- ۴۳- رسول خدا از پنج چیز قدغن کرده است- -----
- ۳۵۵ ----- ۴۴- پنج چیز است که خداوند هیچ کدام از خلق خود را از آن آگاه نکرده- -----
- ۳۵۵ ----- ۴۵- کمال دین مسلمان در پنج خصلت شناخته شود- -----
- ۳۵۶ ----- ۴۶- آنچه خمس در آن واجب است- -----
- ۳۵۶ ----- ۴۷- در روی زمین پنج رود است که جبرئیل با پای خود آن ها را کشیده است- -----
- ۳۵۶ ----- ۴۸- یک گاو قربانی برای پنج کس کفایت میکند- -----
- ۳۵۶ ----- اشاره -----
- ۳۵۷ ----- شرح -----
- ۳۵۷ ----- ۴۹- به پیغمبر پنج چیز عطا شده که به هیچ کس پیش از او عطا نشده- -----
- ۳۵۷ ----- ۵۰- خدا به پیغمبرش محمد پنج چیز داده و بعلی (ع) پنج چیز- -----
- ۳۵۷ ----- ۵۱- حق حیاء برای خدای عز و جل در پنج خصلت است- -----
- ۳۵۸ ----- ۵۲- خدا شفاعت پیغمبرش را در باره پنج کس می پذیرد- -----
- ۳۵۹ ----- ۵۳- گفتار پیغمبر: هر کس برای من پنج چیز را ضمانت کند بهشت را برای او ضمانت میکنم- -----
- ۳۵۹ ----- ۵۴- گفتار پیغمبر (ص) ۵ کمک از علی دریافت میکنم- -----
- ۳۵۹ ----- ۵۵- خوشا کسی که ۵ خصلت در او است- -----
- ۳۵۹ ----- ۵۶- شیعه جعفر بن محمد کسی است که در او ۵ خصلت باشد- -----
- ۳۵۹ ----- ۵۷- پنج کس اند که خواب ندارند- -----
- ۳۵۹ ----- ۵۸- در دوزخ آسیائی است که پنج کس را خرد میکند- -----
- ۳۶۰ ----- ۵۹- از کشتن ۵ حیوان نهی شده و بکشتن ۵ دیگر امر شده- -----
- ۳۶۰ ----- ۶۰- پنج کس ملعونند- -----
- ۳۶۰ ----- اشاره -----
- ۳۶۰ ----- شرح -----
- ۳۶۰ ----- ۶۲- هر که ۵ خصلت ندارد بهره از او برده نشود- -----
- ۳۶۱ ----- ۶۳- در خروس سفید ۵ خصلت است- -----
- ۳۶۱ ----- ۶۴- پنج کس اند که دعایشان مستجاب نشود- -----
- ۳۶۱ ----- ۶۵- دستور رسیده که مجد خدا را در ۵ جمله ادا کنید- -----
- ۳۶۱ ----- ۶۶- پیغمبران اولو العزم پنجند- -----
- ۳۶۱ ----- اشاره -----
- ۳۶۱ ----- شرح -----
- ۳۶۲ ----- ۶۷- پنج کس را باید در انتظار دفن گذاشت تا تغییر حالت دهند- -----

- ۳۶۲ اشاره
- ۳۶۲ شرح
- ۳۶۲ ۶۸- در شهر کوفه ۵ مسجد مبارک و ۵ دیگر ملعون بود-.....
- ۳۶۲ اشاره
- ۳۶۲ شرح
- ۳۶۲ ۶۹- از نماز خواندن در ۵ مسجد از مسجدهای کوفه نهی شد-.....
- ۳۶۳ ۷۰- امام ششم فرمود-.....
- ۳۶۳ ۷۱- رواست که مرد از زن نامحرم ۵ موضع را ببیند-.....
- ۳۶۳ ۷۲- درهای آسمان در ۵ وقت باز میشوند-.....
- ۳۶۳ ۷۳- بهشت مشتاق پنج کس است-.....
- ۳۶۳ ۷۴- ۵ زن را در هر حال میتوان طلاق داد-.....
- ۳۶۳ اشاره
- ۳۶۳ شرح
- ۳۶۳ ۷۵- نشانه های ظهور حضرت قائم (ع) ۵ است-.....
- ۳۶۴ ۷۶- میان ۵ زن و شوهرشان ملاعنه واقع نشود-.....
- ۳۶۴ اشاره
- ۳۶۴ شرح
- ۳۶۴ ۷۷- کلماتی که خداوند ابراهیم را با آن ها امتحان کرد و خوب امتحان داد ۵ است-.....
- ۳۷۲ ۷۸- امیر المؤمنین بکارمندان حکومت خود ۵ دستور داد-.....
- ۳۷۳ ۷۹- پنج تنظیف از دین اسلام و موافق فطرتست-.....
- ۳۷۳ ۸۰- برای امیر المؤمنین (ع) ۵ منقبت بزرگ بود-.....
- ۳۷۴ ۸۱- در ۵ موضوع باید قاضی ظاهر را مراعات کند-.....
- ۳۷۴ ۸۲- سبقت جویان ۵ کسند-.....
- ۳۷۴ ۸۳- عبدالمطلب ۵ قانون در زمان جاهلیت نهاد که خدا در اسلام پذیرفت و مجری کرد-.....
- ۳۷۴ ۸۴- ولیمه تنها در ۵ مورد است-.....
- ۳۷۶ ۸۵- رسول خدا از پروردگار خود برای علی (ع) ۵ خصلت درخواست کرد-.....
- ۳۷۶ ۸۶- پنج موعظه است که اگر مردم جهان را بگردند مانند آنها در نیابند-.....
- ۳۷۷ ۸۷- در روز جمعه ۵ خصلت است-.....
- ۳۷۷ ۸۸- ازدواج با ۵ طائفه زنان بد است-.....
- ۳۷۷ ۸۹- بهترین بندگان کسانیند که ۵ کار بکنند-.....

- ۳۷۷ ----- ۹۰- در گفتار نیک ۵ خصلت است
- ۳۷۷ ----- ۹۱- در ماه رمضان بامت پیغمبر ۵ چیز داده شده که بهیچ امت پیغمبری داده نشده
- ۳۷۸ ----- ۹۲- در روز قیامت پنج کس از پنج کس گزینانند
- ۳۷۹ ----- ۹۳- ۵ تن از پیغمبران بزبان عربی سخن میگفتند
- ۳۷۹ ----- ۹۴- ۵ تن بدترین خلق خدایند
- ۳۷۹ ----- باب خصال ششگانه
- ۳۷۹ ----- اشاره
- ۳۷۹ ----- ۱- زرین جیش گوید از محمد بن حنفیه شنیدم می فرمود در ما خاندان شش خصلت است
- ۳۷۹ ----- ۲- در زنا شش خصلت است
- ۳۸۰ ----- ۳- گفتار پیغمبر که شش چیز را برای من عهده دار شوید تا من بهشت را برای شما عهده دار شوم
- ۳۸۰ ----- ۴- ۶ خصلت است که هر کس بجا آورد وارد بهشت شود
- ۳۸۰ ----- ۵- ۶ پیغمبرند که هر کدام دو نام دارند
- ۳۸۰ ----- ۶- ۶ شش چیز بود که در رحم مادر جا نداشتند
- ۳۸۰ ----- ۷- ۶ خصلت است که مؤمن پس از مرگ هم از آنها سود میبرد
- ۳۸۱ ----- ۸- بر در بهشت ۶ کلمه نوشته است
- ۳۸۱ ----- ۹- ۶ خصلت از مردانگی است
- ۳۸۱ ----- ۱۰- خمس را باید شش قسمت کرد
- ۳۸۱ ----- اشاره
- ۳۸۱ ----- شرح
- ۳۸۱ ----- ۱۱- شش چیز است که بندگان را در آن اختیاری و صنعی نیست
- ۳۸۲ ----- ۱۲- خداوند شش طائفه را به شش خصلت عذاب کند
- ۳۸۲ ----- ۱۳- شش خصلت در مؤمن نیست
- ۳۸۲ ----- اشاره
- ۳۸۲ ----- شرح
- ۳۸۲ ----- ۱۴- بشش کس نباید سلام کرد
- ۳۸۲ ----- ۱۵- ۶ چیز عجیبند
- ۳۸۲ ----- ۱۶- از کشتن ۶ حیوان قدغن شده
- ۳۸۴ ----- ۱۷- خدای عز و جل ۶ خصلت را برای پیغمبر و اوصیاء از فرزندان او و پیروان آنها بد دانسته
- ۳۸۴ ----- ۱۸- دین آسان محمدی شش خصلت دارد
- ۳۸۴ ----- ۱۹- شش طائفه نجیب نباشند

- ۳۸۵ ۲۱- احتکار در شش چیز است
- ۳۸۵ اشاره
- ۳۸۵ شرح
- ۳۸۵ ۲۲- از ۶ چیز باید بخدا پناه برد
- ۳۸۵ ۲۳- شش چیز از سحت است
- ۳۸۵ اشاره
- ۳۸۵ شرح
- ۳۸۵ ۲۴- اول موجب گناهکاری نزد خدا دوستی شش چیز است
- ۳۸۶ ۲۵- چهار پا ۶ حق بصاحب خود دارد
- ۳۸۶ ۲۶- بخشش کس سزاوار نیست سلام داد، ۶ کس شایسته پیشتماری نیستند ۶ چیز در این امت از اخلاق قوم لوط است
- ۳۸۶ ۲۷- تفسیر کلماتی که آنها اصل الفباء هستند
- ۳۸۷ ۲۸- دیوانه کسی است که شش خصلت در او باشد
- ۳۸۸ ۲۹- در آغاز ۶ نماز توجه مستحب مؤکد است
- ۳۸۸ ۳۰- از تن شهید شش نوع جامه را میکنند و با جامه های دیگرش بخاک میسپارند
- ۳۸۸ ۳۱- مردم شش فرقه اند
- ۳۸۸ اشاره
- ۳۸۸ شرح
- ۳۸۹ ۳۲- هر کس شخصی را دوست دارد شش خصلت با او روا ندارد
- ۳۸۹ اشاره
- ۳۸۹ شرح
- ۳۸۹ ۳۳- خدای عز و جل یک انگشتر حضرت ابراهیم فرو فرستاد که در آن شش کلمه بود- و ابراهیم آن را در انگشت کرد و آتش بر او گلستان شد.
- ۳۹۰ ۳۴- خدا شیعه را از شش خصلت معاف داشته.
- ۳۹۰ ۳۵- امیر المؤمنین بخشش خصلت با مردم مسابقه کرد و بر آنها سبقت جست
- ۳۹۱ ۳۶- شش کسند که دعایشان مستجاب نشود
- ۳۹۱ ۳۷- ۶ طائفه لعنت شده اند
- ۳۹۲ ۳۸- کمال مرد بخشش چیز است
- ۳۹۲ ۳۹- مردم ۶ طبقه اند
- ۳۹۲ فهرست ذکر اسامی اساتید شیخ صدوق علیه الرحمه
- ۳۹۲ اشاره
- ۳۹۲ / باب اول /

۳۹۴	«باب دوم»
۳۹۶	«باب سوم»
۳۹۸	«باب چهارم»
۳۹۸	«باب پنجم»
۳۹۸	جلد دوم
۳۹۸	[پیشگفتار]
۳۹۸	شاهکار جلد- ۲- نظر این کتاب
۴۰۱	[علت توجه به موضوع امامت و خلافت اسلامی]
۴۰۱	الف از نظر نص و تصریح و تعیین خود پیغمبر
۴۰۱	ب- از نظر لیاقت و شایستگی مقصد
۴۰۳	ج- از نظر اینکه اگر پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام بجای آن حضرت نشست بود و زمام امور را بدست گرفته بود و مسلمانان تمکین آن حضرت شده بودند چه میشد؟
۴۰۹	روش بحث ما در موضوع امامت و خلافت اسلامی
۴۰۹	اشاره
۴۱۶	[فضائل و برتری های علی علیه التلام]
۴۱۶	اشاره
۴۱۶	بهترین فرزند در بهترین خاندان
۴۲۱	بهترین فرزند در دامن پاک ترین مادر
۴۲۹	نمونه کامل پدر
۴۲۹	بزرگواری پدر را بنگر:
۴۲۹	ابو طالب در تنگنای قحط سالی
۴۳۲	در باره ابو طالب از روی انصاف نظر بدهید:
۴۳۳	متن لایحه قریش بر ضد پیغمبر اسلام (ص)
۴۳۴	دفاع دیپلماسی ابو طالب از اسلام
۴۳۶	دفاع مردانه ابو طالب از پیغمبر «ص» و جهاد ادبی او
۴۵۲	نمونه هائی از کوشش و فداکاری ابو طالب نسبت باسلام و پیغمبر
۴۵۵	نمونه هائی از تبلیغات اسلامی ابو طالب
۴۵۷	چرا ابو طالب رسماً جزء حزب اسلام نشد؟
۴۶۶	نمونه کامل پرورش، پرورشگاهی بی مانند
۴۷۰	نمونه کامل مسلمانان پاک
۴۷۲	نتیجه گفتگوی ما تا اینجا چیست؟

۴۷۶	علی «ع» در دوران تشکیلات حزبی اسلام در مکه معظمه
۴۸۰	علی کفیل سرپرستی حوزه اسلام و رهبر دین
۴۸۸	علی در رتبه برادری پیغمبر
۴۹۳	برای خدا هر دو تن با هم برادر گردید
۴۹۷	علی در آغاز نبردهای مهم اسلام
۴۹۹	علی در خاندان نبوت
۵۰۲	علی در فرماندهی قشون اسلام
۵۰۵	علی (ع) در حفظ و نگهداری مرکز پیغمبر اسلام «ص»
۵۰۶	علی (ع) درون بستر مرگ پیغمبر (ص)
۵۰۷	جمع و تنظیم قرآن مجید
۵۰۸	علی در مبارزه و دفاع سلمی خود
۵۰۸	اشاره
۵۱۰	۱- تشکیل اقلیت مخالف.
۵۱۱	۲- احتجاج- بقول امروزها: میتینگ
۵۱۵	۳- کمک خواهی و دعوت افراد مؤثر
۵۱۶	۴- کناره گیری و اعتراض
۵۱۷	دانشگاه بزرگ علی «ع»
۵۱۹	محافظه کاری و پیش داشتن مصلحت عموم بر سود
۵۲۰	مراعات افکار عمومی و نمایش روح حکومت ملی
۵۲۰	اشاره
۵۲۰	۱- تحت تأثیر اطرافیان و استفاده جویان که چون زالو در اطراف زمامداران گرد می آیند تا بوسیله او خون ملت را بکنند واقع نشد
۵۲۱	۲- پخش عادلانه بیت المال بهمه ارباب استحقاق و کارمندان دولت اسلامی
۵۲۲	۳- همدردی و موااسه با فقرای کشور اسلامی تا باندازه ای که انسان را دچار حیرت میکند
۵۲۲	۴- قانون جهاننداری
۵۲۲	اشاره
۵۲۴	فصل یکم
۵۲۴	فصل دوم
۵۲۸	فصل سوم
۵۳۰	فصل چهارم
۵۳۱	فصل پنجم

۵۳۲	فصل ششم «شرایط قضات و دادستان»
۵۳۳	(فصل هفتم) «در شرایط عمال (کارگران شهرستانها و جمع کنندگان مالیات و صدقات»
۵۳۳	اشاره
۵۳۴	متمم فصل هفتم
۵۳۵	فصل هشتم
۵۳۵	اشاره
۵۳۶	متمم فصل هشتم
۵۳۷	فصل نهم
۵۳۷	اشاره
۵۳۸	متمم فصل نهم
۵۴۰	فصل دهم
۵۴۱	فصل یازدهم
۵۴۱	اشاره
۵۴۲	متمم فصل یازدهم
۵۴۲	فصل دوازدهم
۵۴۲	اشاره
۵۴۴	متمم فصل دوازدهم
۵۴۶	حضرت آقای آیت الله کمره ای زید توفیقاته
۵۴۶	تضمین غزل خواجه علیه الرحمه و مضمون غدیر خم
۵۴۷	باب خصال هفتگانه
۵۴۷	۱- دستور رسیده که هفت چیز زیر خاک شود.
۵۴۷	اشاره
۵۴۸	شرح
۵۴۸	۲- رسول خدا از هفت چیز باز داشت و بهفت چیز دیگر فرمان صادر کرد.
۵۴۸	۳- هفت عضو گوسفند حرام است.
۵۴۹	۴- به پیغمبر در باره علی هفت خصلت داده شده.
۵۴۹	۵- گفتار پیغمبر هفت بار خوشا بر کسی که ندیده بمن گزود
۵۴۹	۶- هفت کسی در قیامت زیر عرش خدا باشند.
۵۴۹	۷- در کشمش هفت خصلت است.
۵۴۹	۸- در روز موسی هفت کوه پریدند.

- ۵۵۰ اشاره
- ۵۵۰ شرح
- ۵۵۰ ۹- نام و رنگ هفت و آسمان.
- ۵۵۷ ۱۰- رسول خدا هفت سفارش به ابو ذر کرد.
- ۵۵۸ ۱۱- هر کس هفت صفت را دارا باشد حقیقت ایمانش کامل است
- ۵۵۸ اشاره
- ۵۵۸ شرح
- ۵۵۸ ۱۲- هر کس ماه رمضان را روزه دارد هفت خصلت برایش ثابت شود
- ۵۵۸ ۱۳- در روز قیامت عذاب هفت کس سخت تر باشد.
- ۵۶۰ ۱۴- تکبیرات افتتاح هفت است.
- ۵۶۰ ۱۵- در هفت جا بعد از حمد نماز در رکعت اول سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و در رکعت دوم سوره قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ را بخوانند.
- ۵۶۰ ۱۶- فرزانه ای فرزانه دیگری را برای دریافت هفت کلمه هفتصد فرسخ دنبال کرد
- ۵۶۰ ۱۷- هفت کس کار خود را تباه میکنند.
- ۵۶۰ ۱۸- سجده بر هفت عضو (استخوان خ ب) است
- ۵۶۱ ۱۹- رسول خدا هفت دسته را لعنت کرده.
- ۵۶۱ ۲۰- مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد.
- ۵۶۱ اشاره
- ۵۶۳ شرح
- ۵۶۳ ۲۱- کافر در هفت روده میخورد.
- ۵۶۳ اشاره
- ۵۶۳ شرح
- ۵۶۳ ۲۲- مؤمن کسی است که هفت خصلت داشته باشد.
- ۵۶۳ ۲۳- مؤمنان بر هفت درجه و پایه اند.
- ۵۶۳ اشاره
- ۵۶۴ شرح
- ۵۶۴ اشاره
- ۵۶۴ اهل صبر
- ۵۶۴ اهل مغفره
- ۵۶۵ ۲۴- شیرینی ایمان در هفت دل نیست
- ۵۶۵ ۲۵- هفت دسته از علماء در دوزخند.

۵۶۵ اشاره

۵۶۵ شرح

۵۶۵ ۲۶- هفت جاندار را خدا آفریده که از شکم مادر بیرون نیامده اند.

۵۶۵ ۲۷- اسلام هفت سهم قرار داده شده.

۵۶۸ ۲۸- خدا به پیغمبرش هفت خصلت داده.

۵۷۰ ۲۹- یک گاو و یک شتر قربانی از هفت تن بس است.

۵۷۰ اشاره

۵۷۰ شرح

۵۷۰ ۳۰- خورشید هفت طبقه دارد و ماه هفت طبقه.

۵۷۰ اشاره

۵۷۰ شرح

۵۷۳ ۳۱- دنیا هفت اقلیم است.

۵۷۳ اشاره

۵۷۳ شرح

۵۷۵ ۳۲- در هفت مقام از عبادت دعای معینی نیست.

۵۷۵ اشاره

۵۷۵ شرح

۵۷۶ ۳۳- هفت کس قرآن نخوانند.

۵۷۶ ۳۴- قرآن بر هفت حرف نازل شده.

۵۷۶ اشاره

۵۷۶ شرح

۵۷۹ ۳۵- خدا از روزی که زمین را آفریده تاکنون هفت طبقه دانایان و خردمندان در آن جا داده.

۵۸۰ ۳۶- چیزی در آسمان و زمین نباشد جز بهفت مطلب.

۵۸۰ اشاره

۵۸۰ شرح

۵۸۱ ۳۸- چون خدا بر امتی خشم کند و بعدایی آنها را هلاک نکند هفت بلا بر آنها مسلط کند.

۵۸۱ ۳۹- دوستی پیغمبر و خاندانش در هفت جا سود میدهد.

۵۸۱ ۴۰- آنچه از طریق عامه رسیده بر اینکه زمین برای هفت کس آفریده شده.

۵۸۱ اشاره

۵۸۱ شرح

۵۸۳ ۴۱- دوزخ هفت در دارد.

۵۸۳ اشاره

۵۸۴ شرح

۵۸۵ ۴۲- علی (ع) در روز قیامت با هفت خصلت بر خلق حجت می آورد

۵۸۵ اشاره

۵۸۷ شرح

۵۸۷ ۴۳- هفت بانوی بهشتی خواهر همدیگرند.

۵۸۸ ۴۴- گناهان کبیره هفت است.

۵۸۸ اشاره

۵۸۹ شرح

۵۸۹ ۴۵- امتحان اوصیاء پیغمبران در حیات پیغمبران در هفت مقام است و پس از وفاتشان هم در هفت مقام.

۵۸۹ اشاره

۵۹۱ [خدای عز و جل در حیات پیغمبر، علی (ع) را در هفت مقام امتحان کرد]

۵۹۱ اما نخستین بار

۵۹۲ اما مقام دوم

۵۹۳ مقام سوم

۵۹۳ مقام چهارم

۵۹۴ مقام پنجم

۵۹۵ مقام ششم

۵۹۵ مقام هفتم

۵۹۷ [خدای عز و جل پس از مرگ پیغمبر، علی (ع) را در هفت مقام امتحان کرد]

۵۹۷ اشاره

۵۹۷ مقام یکم

۵۹۸ مقام دوم

۶۰۰ مقام سوم

۶۰۳ مقام چهارم

۶۰۷ مقام پنجم

۶۰۹ مقام ششم

۶۱۴ مقام هفتم

۶۱۷ ۴۶- آنچه در باره ایام هفته یکشنبه، دوشنبه، سه‌شنبه، چهارشنبه، پنجشنبه، جمعه، شنبه رسیده.

- ۴۷- آنچه در خصوص روز شنبه و ما بعدش رسیده. ۶۱۷
- ۴۸- آنچه در خصوص روز دو شنبه رسیده. ۶۱۸
- ۴۹- آنچه در باره روز سه شنبه رسیده. ۶۱۹
- ۵۰- آنچه در روز چهار شنبه رسیده. ۶۲۰
- ۵۱- آنچه در باره روز پنجشنبه رسیده. ۶۲۲
- ۵۲- آنچه در باره روز جمعه رسیده. ۶۲۳
- ۵۳- آنچه در باره روز شنبه رسیده. ۶۲۶
- ۵۴- معنای حدیثی که از پیغمبر روایت شده که با ایام دشمنی نکنید تا با شما دشمنی کنند. ۶۲۶
- اشاره ۶۲۶
- شرح ۶۲۹
- شرح دیگر ۶۳۰
- ۵۵- آدم و حوا هفت ساعت در بهشت بودند و سپس از آن بیرون شدند. ۶۳۳
- ۵۶- در شیعه هفت خصلت است. ۶۳۳
- ۵۷- رسول خدا در هفت مقام ابو سفیان را لعنت کرد. ۶۳۳
- ۵۸- حدیث هفت صندوقی که در دوزخ است. ۶۳۶
- ۵۹- ایوب بی گناه هفت سال بلا کشید. ۶۳۷
- ۶۰- فرشتگان هفت دسته اند و حجابها هفتند. ۶۳۸
- اشاره ۶۳۸
- شرح ۶۴۰
- سراحدق ۶۴۱
- ۶۱- امیر المؤمنین هفت سال پیش از مردم نماز خواند. ۶۴۱
- اشاره ۶۴۱
- شرح ۶۴۱
- ۶۲- شیاطین بر هفت تن از غلات فرود شدند. ۶۴۱
- اشاره ۶۴۱
- شرح ۶۴۲
- ۶۳- جبرئیل از طرف خدای عز و جل جلاله خبر آورد که به شیعیان علی (ع) هفت خصلت عطا شده. ۶۴۲
- ۶۴- کسی که روایت کرده که خاندانی که آیه تطهیر در باره آنها نازل شده هفت کس بودند. ۶۴۲
- ۶۵- هفت کس نماز را شکسته نخوانند. ۶۴۲
- ۶۶- ذکر حق بهفت عضو انسان تقسیم شده. ۶۴۲

- ۶۴۴ ۶۷- رسول خدا را هفت فرزند شد -
- ۶۴۵ تذکر: -
- ۶۴۵ باب خصال هشتگانه -
- ۶۴۵ ۱- شایسته است که در مؤمن هشت خصلت باشد- -
- ۶۴۵ اشاره
- ۶۴۶ شرح- -
- ۶۴۶ ۲- هشت کسند که نمازشان قبول نمیشود. -
- ۶۴۶ ۳- حاملین عرض هشتند: -
- ۶۴۶ اشاره
- ۶۴۶ شرح- -
- ۶۵۲ ۴- بهشت هشت در دارد- -
- ۶۵۲ ۵- روا نیست که سقف خانه از هشت ذراع (چهار ذرع شاه) بیشتر باشد. -
- ۶۵۲ ۶- ثمانیه ازواج- -
- ۶۵۲ ۷- هشت کس از مردم محسوب نشوند -
- ۶۵۴ ۸- هر کس در مسجدها رفت و آمد کند یکی از هشت خصلت را دریابد. -
- ۶۵۴ ۹- هشت کسند که اگر اهانت شوند همانا باید خود را سرزنش کنند. -
- ۶۵۴ ۱۰- مسجدها را از هشت چیز باید دور داشت- -
- ۶۵۴ ۱۱- ایمان هشت خصلت است. -
- ۶۵۵ ۱۲- معاصی کبیره هشت است. -
- ۶۵۵ اشاره
- ۶۵۶ شرح- -
- ۶۵۸ ۱۳- برای علی (ع) هشت خصلت است. -
- ۶۵۹ باب خصال نه گانه -
- ۶۵۹ ۱- خداوند نه خصلت به پیغمبر خود محمد (ص) عطا کرده. -
- ۶۵۹ ۲- بشیعیان و دوستان علی (ع) نه خصلت عطا شده. -
- ۶۵۹ ۳- برای فاطمه دختر محمد (ص) نزد خدا نه نام است. -
- ۶۵۹ ۴- خدای عز و جل بامیر المؤمنین نه چیز داده که بکسی پیش از وی جز بمحمد (ص) نداده- -
- ۶۶۰ ۵- به پیغمبر (ص) در باره علی (ع) نه خصلت داده شده. -
- ۶۶۱ ۶- نه چیز است که هر یک آفتی دارند- -
- ۶۶۱ ۷- در خرمای برنی نه خصلت است. -

- ۶۶۱ ۸- از این امت نه چیز برداشته شده.
- ۶۶۱ اشاره
- ۶۶۲ شرح
- ۶۶۲ ۹- از نه چیز نهی شده.
- ۶۶۲ اشاره
- ۶۶۲ شرح
- ۶۶۲ ۱۰- گناهکار را نه ساعت مهلت دهند.
- ۶۶۳ ۱۱- امامان از فرزندان حسین (ع) نه تن بودند.
- ۶۶۳ ۱۲- پیغمبر (ص) از سر نه زن وفات کرد.
- ۶۶۳ ۱۳) امیر مؤمنان (ع) نه کلمه فرمود.
- ۶۶۴ ۱۴- اندازه بلوغ زن نه سال است.
- ۶۶۴ اشاره
- ۶۶۴ شرح
- ۶۶۴ ۱۵- زنی که از شوهر خود نه طلاق عدی گرفته بر او حرام ابدی می شود.
- ۶۶۵ ۱۶- زکاه در نه چیز است.
- ۶۶۶ ۱۷- نماز جمعه از نه کس ساقط است.
- ۶۶۶ ۱۸- نه چیز موجب فراموشی اند.
- ۶۶۶ ۱۹- ذکر نه معجزه ای که خداوند عز و جل بموسی عطا کرد.
- ۶۶۶ ۲۰- آنان که با قائم آل محمد می آیند تا کم کم شماره لازم انصارش جمع آوری شوند از نه قبیله اند.
- ۶۶۷ باب خصال دهگانه
- ۶۶۷ ۱- پیغمبر (ص) را ده نام است.
- ۶۶۸ ۲- رفت و آمد بدر خانه ها باید برای یکی از ده مطلب باشد.
- ۶۶۹ ۳- خدای تبارک و تعالی عقل را بده چیز تقویت کرده.
- ۶۷۰ ۴- ده خصلت از صفات خاصه امام است.
- ۶۷۱ ۵- علی (ع) از رسول خدا (ص) ده خصلت بهره برد.
- ۶۷۲ ۶- شیعیان و یاران علی (ع) را بده خصلت مژده باد.
- ۶۷۳ ۷- ده خصلت از اخلاق بزرگند.
- ۶۷۳ ۸- هنگامه رستاخیز بر پا نشود تا ده نشانه بوده باشد.
- ۶۷۳ ۹- ده خصلت را خدای عز و جل برای پیغمبرش و خاندان او جمع کرده
- ۶۷۴ ۱۰- هر که با ده خصلت خدا را ملاقات کند بهشت میرود.

- ۶۷۴ ۱۱- مؤمن خردمند نباشد تا ده خصلت در او نباشد-
- ۶۷۵ ۱۲- ده عضو از اعضاء گوسفندی که ذبح شود نباید خورد-
- ۶۷۵ اشاره
- ۶۷۵ شرح
- ۶۷۵ ۱۳- ده چیز مردار غیر نجس العین پاک است-
- ۶۷۵ ۱۴- ده کس در ده چیز طمع نکنند که بیجا است-
- ۶۷۵ ۱۵- در ده جا نباید نماز خواند-
- ۶۷۵ اشاره
- ۶۷۷ شرح
- ۶۷۷ ۱۶- ده کس به بهشت نمیروند-
- ۶۷۷ اشاره
- ۶۷۷ شرح
- ۶۷۷ ۱۷- عاقبت ده جزء است-
- ۶۷۸ ۱۸- ده کس خود را و دیگران را بگرفتاری و رنج اندازند-
- ۶۷۸ ۱۹- زهد ده جزء است-
- ۶۷۸ اشاره
- ۶۷۸ شرح
- ۶۷۸ ۲۰- ده قسم کنیز بر آقای خود حرامند-
- ۶۷۹ ۲۱- شهوت زنانه جزء است-
- ۶۷۹ ۲۲- حیا ده جزء است-
- ۶۷۹ ۲۳- چون پسر بچه ها بده سالگی رسیدند بستر خواب آنها را از زنها جدا کنند-
- ۶۷۹ ۲۴- یک زن صبر ده مرد را دارد-
- ۶۷۹ ۲۵- ده چیز است که بعضی از بعضی سخت تر است.
- ۶۷۹ اشاره
- ۶۸۳ شرح
- ۶۸۵ ۲۶- در خربزه ده خاصیت است-
- ۶۸۵ ۲۷- ده چیز نشاط آورند.
- ۶۸۵ ۲۸- نماز بر ده وجه است-
- ۶۸۵ اشاره
- ۶۸۵ شرح

- ۶۸۵ ۲۹- در شیعده ده خصلت است.
- ۶۸۶ ۳۰- رسول خدا (ص) در باره می ده کس را لعن کرده-
- ۶۸۶ اشاره
- ۶۸۶ شرح
- ۶۸۶ ۳۱- ثواب کسی که ده رمضان پی در پی روزه گرفته باشد.
- ۶۸۶ ۳۲- ثواب کسی که ده حج کرده.
- ۶۸۶ ۳۳- برکت ده جزء است.
- ۶۸۷ ۳۴- پیش از قیامت ده نشانه است-
- ۶۸۷ ۳۵- اسلام بده سهم سازمان شده است-
- ۶۸۷ ۳۶- ایمان ده درجه است.
- ۶۸۷ اشاره
- ۶۸۸ شرح
- ۶۸۹ ۳۷- ثواب کسی که ده سال برای رضای خدا اذان بگوید-
- ۶۸۹ ۳۸- در مسواک ده خصلت است-
- ۶۸۹ ۳۹- نشانه های ساعت (قیامت) ده است-
- ۶۸۹ ۴۰- رسول خدا در شبانه روزی ده دوره هفت شوطی بخانه کعبه طواف میکرد
- ۶۸۹ ۴۱- حکم کسی که در روزه ماه رمضان ده بار با زنی جماع کرده-
- ۶۹۰ ۴۲- ده سخن پند آمیز-
- ۶۹۰ ۴۳- ده کس از این امت بخدای بزرگ کافر است-
- ۶۹۰ ۴۴- تیره های قمار مردمان جاهلیت ده بوده است-
- ۶۹۱ ۴۵- آنچه بر هر مسلمان فرض است که هر روز پیش از برآمدن آفتاب و پیش از غروب آن ده بار بگوید.
- ۶۹۱ اشاره
- ۶۹۱ شرح
- ۶۹۱ ۴۶- پسران عبدالمطلب ده تن بودند و عباس.
- ۶۹۲ باب یازدهگانه
- ۶۹۲ ۱- نام یازده ستاره ای که یوسف آنها را در خواب دید با آفتاب و ماه بر او سجده میکنند-
- ۶۹۳ ۲- چاه زمزم یازده نام دارد-
- ۶۹۳ اشاره
- ۶۹۳ شرح
- ۶۹۳ باب های دوازده گانه

- ۱- باب یکم تا دوازدهم ۶۹۳
- ۲- بدترین خلق اولین و آخرین دوازده کس بودند ۶۹۶
- ۳- طریقه شناختن ظهر در هر یک از ماههای دوازده گانه رومی با سایه انسان ۷۰۰
- اشاره ۷۰۰
- شرح ۷۰۱
- ۴- کسانی که با حکومت ابو بکر و پیش اقتادن او از علی بن ابی طالب (ع) مخالفت کردند دوازده کس بودند. ۷۰۱
- ۵- خدا از پشت اسرائیل دوازده سبط بیرون آورد و از حسن و حسین (ع) دوازده سبط بیرون آورد ۷۰۹
- ۶- خلفاء و امامان پس از پیغمبر دوازده کسند. ۷۱۰
- ۶- در مسواک کردن دوازده خصلت است ۷۲۱
- ۷- حدیث دوازده حجاب ۷۲۲
- ۸- برای اهل تقوی دوازده نشانه است ۷۲۴
- اشاره ۷۲۴
- شرح ۷۲۵
- ۹- بر دوازده کس سلام نکنید ۷۲۵
- ۱۰- پیغمبر «ص» جعفر بن ابی طالب را دوازده گام پیشواز نمود ۷۲۵
- ۱۱- در تابوت ته دوزخ دوازده کسند ۷۲۵
- ۱۲- در سفره خوراک دوازده خصلت است ۷۲۵
- ۱۳- ماههای سال دوازده است ۷۲۷
- ۱۴- شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت ۷۳۳
- ۱۵- برجهای فلک دوازده است، بیابانهای بزرگ دوازده است؛ دریاها بزرگ دوازده است، عالمها هم دوازده است. ۷۳۵
- ۱۶- سرگذشت دوازده درهمی که برای رسول خدا هدیه آوردند ۷۳۶
- ۱۷- تقیبان رسول خدا بر اهل مدینه دوازده کس بودند. ۷۳۸
- باب مطالب و خصال سیزدهگانه ۷۳۹
- ۱- حیواناتی که انسان بآنها مسخ شده سیزده صنفند. ۷۳۹
- ۲- پسر بچه از سیزده تا چهارده سال بالغ می شود. ۷۴۲
- ۳- سیزده خصلت از فضائل امیر مؤمنان (ع) است. ۷۴۳
- ابواب خصلتهای چهاردهگانه ۷۴۴
- ۱- در خضاب چهار ده خصلت است. ۷۴۴
- ۲- غسل در چهار ده جا ثابت شده ۷۴۵
- ۳- اصحاب عقبه که برای کشتن پیغمبر توطئه کرده بودند چهارده کسند. ۷۴۵

- ابواب خصال پانزده گانه ۷۴۵
- ۱- چون امت پانزده خصلت را مرتکب شوند ۷۴۵
- ۲- کودک در میان پانزده و شانزده سال بروزه ادب می شود. ۷۴۶
- ۳- کسانی که ایام تشریق در منی هستند پس از پانزده نماز تکبیرات بخوانند ۷۴۶
- اشاره ۷۴۶
- شرح ۷۴۶
- ۴- ثواب کسی که پانزده روز از ماه رجب را روزه بدارد ۷۴۶
- ۵- دستور نوره کشیدن در هر پانزده روز است ۷۴۷
- باب خصلتهای شانزده گانه ۷۴۷
- ۱- حق عالم شانزده خصلت است ۷۴۷
- ۲- شانزده خصلت فقر می آورند و هفده خصلت روزی فراوان میکنند ۷۴۷
- اشاره ۷۴۷
- شرح ۷۴۸
- ۳- شانزده خصلت از حکمت و فرزانی است ۷۴۸
- ۴- شانزده صنف از امت محمد (ص) خاندان او را دوست ندارند و دشمن و کینه ورز آنها هستند ۷۴۸
- باب خصال هفده گانه ۷۵۶
- ۱- غسل در هفده جا وارد شده ۷۵۶
- باب خصال هیجده گانه ۷۵۷
- ۱- امیر المؤمنین ۱۸ منقبت داشت ۷۵۷
- ۲- آنچه خدا بدان شخص هیجده ساله را سرزنش کرده ۷۵۷
- باب خصال نوزده گانه ۷۵۷
- ۱- نوزده کلمه است که هر گرفتاری بآنها دعا کند گرفتاریهای او برطرف شود ۷۵۷
- ۲- نوزده تکلیف بزنان متوجه نیست ۷۵۹
- ۳- نوزده مسأله ای که در موضوع طب امام ششم (ع) در مجلس منصور از طبیب هندی پرسید و ندانست و خود آن حضرت پاسخ آنها را بیان فرمود ۷۵۹
- باب خصال بیست گانه و اندی ۷۶۳
- ۱- در محبت خاندان پیغمبر (ص) بیست خصلت است ۷۶۳
- ۲- مؤمن بر خدا بیست خصلت دارد ۷۶۴
- ۳- ثواب کسی که بیست بار حج گذارد ۷۶۵
- ۴- ذکر بیست و سه خصلت پسندیده که امام چهارم علی بن الحسین بدان ستوده میشد ۷۶۵
- ۵- آنچه در باره شب ۲۱ و ۲۳ ماه رمضان رسیده ۷۶۷

- ۶- از بیست و چهار خصلت نهی شده است - ۷۶۸
- ۷- نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فردی بهتر است - ۷۶۹
- ۸- در نماز بیست و نه خصلت است - ۷۶۹
- ۹- در دانش بیست و نه خصلت است - ۷۶۹
- ۱۰- خصلتهائی که ابو ذر از رسول خدا (ص) پرسید - ۷۷۱
- بایه‌های خصال سی گانه - ۷۷۵
- ۱- برای امام سی نشانه است - ۷۷۵
- ۲- ماه رمضان سی روز است و هرگز کمتر نباشد - ۷۷۸
- اشاره - ۷۷۸
- شرح - ۷۸۰
- ۳- فرجهائی که در کتاب و سنت حرام شده سی و چهار قسم است - ۷۸۳
- ۴- خداوند تبارک و تعالی از جمعه تا جمعه دیگر سی و پنج نماز بر مردم واجب کرده - ۷۸۴
- بایه‌های خصال چهل گانه و بیشتر - ۷۸۴
- اشاره - ۷۸۴
- ۱- تا چهل روز نماز میخوار قبول نشود - ۷۸۴
- ۲- روزه بر چهل وجه باشد - ۷۸۴
- اشاره - ۷۸۴
- (ده واجب) - ۷۸۵
- و اما روزه های حرام: - ۷۸۷
- و اما روزه هائی که مستحب است - ۷۸۷
- اما روزه اذن: - ۷۸۷
- روزه تأدیب: - ۷۸۷
- اما روزه اباحه - ۷۸۸
- ۳- در کسی که پیش از خود در باره چهل تن از برادرانش دعا کند سپس در باره خود دعا کند - ۷۸۸
- ۴- در کسی که پس از مرگش چهل نفر از مؤمنان ببنیکی وی گواهی دهند - ۷۸۸
- ۵- در نهی از برطرف نکردن موی زهار بیشتر از چهل روز - ۷۸۸
- اشاره - ۷۸۸
- شرح - ۷۸۸
- ۶- زمین تا چهل روز از شاش نبریده نجس است - ۷۸۸
- ۷- در حکم کسی که دختری بگیرد و هر چهل روز یک بار بر او در نیاید و آن دختر عمل حرام کند - ۷۸۹

- ۷۸۹ اشاره
- ۷۸۹ شرح
- ۷۸۹ ۸- ديه سگ شكارى چهل درهم است
- ۷۸۹ اشاره
- ۷۸۹ شرح
- ۷۸۹ ۹- خداوند ميان دو جمله كفر آميز بفرعون چهل سال مهلت داد
- ۷۹۰ ۱۰- يك دستور استغفارى كه چهل كبيره با آن آمرزيده شود
- ۷۹۰ ۱۱- رحم تا چهل پشت است
- ۷۹۰ ۱۲- چون حضرت قائم عجل الله ظهوره ظهور كند خدا بهر مردى از شيعه نيروى چهل مرد بدهد
- ۷۹۰ ۱۳- مقام كسى كه چهل حديث حفظ كند
- ۷۹۳ ۱۴- حريم مسجد چهل ذراع است
- ۷۹۳ اشاره
- ۷۹۳ شرح
- ۷۹۳ ۱۵- در كسى كه چهل سال و بيشتر عمر كند
- ۷۹۳ اشاره
- ۷۹۴ شرح
- ۷۹۶ ۱۶- ثواب كسى كه چهل بار حج كرده
- ۷۹۶ ۱۷- امير المؤمنين (ع) در برابر ابى بكر چهل و سه دليل براى حقانيت خود ايراد كرد
- ۸۰۳ ۱۸- احتجاج امير مؤمنان باين گونه خصلتها بر مردم در روز شوراى خلافت
- ۸۲۰ ۱۹- پنجاه حقى كه امام چهارم (ع) بيكى از اصحاب خود نوشته:
- ۸۳۱ ۲۰- پنجاه خصلت از خصال مؤمنند
- ۸۳۲ ۲۱- ثواب كسى كه هفتاد حج كرده
- ۸۳۳ ۲۲- امير المؤمنين (ع) هفتاد منقبت دارد كه هيچ كدام از امت با وى در آن شريك نيستند
- ۸۴۸ ۲۳- ثواب كسى كه در قنوت نماز وتر هفتاد بار استغفار كند
- ۸۴۸ ۲۴- ثواب كسى كه پس از نماز بامداد هفتاد بار استغفار كند
- ۸۴۸ ۲۵- ثواب كسى كه در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار استغفار كند
- ۸۴۹ ۲۶- پرچم حمد هفتاد شقه دارد
- ۸۵۰ ۲۷- ربا هفتاد جزء است
- ۸۵۰ ۲۸- حديث بنده اى كه هفتاد خريف در دوزخ بماند
- ۸۵۰ ۲۹- امت هفتاد و دو فرقه شوند

- ۳۰- روایات کسانی که امت را هفتاد و سه فرقه دانسته اند- ۸۵۱
- ۳۱- هفتاد و سه خصلت در آداب زنان و احکام مخصوص آنان که در آنها از مردان ممتازند- ۸۵۱
- ۳۲- خدای عز و جل بعقل هفتاد و پنج لشکر داده و بجهل هم هفتاد و پنج لشکر داده- ۸۵۵
- ۳۳- در باره امیر مؤمنان هشتاد آیه نازل شد که هیچ کس در آنها شرکت نداشت- ۸۵۸
- ۳۴- پیغمبر در حد می خوردن هشتاد تازیانه زد- ۸۵۸
- ۳۶- برای خدا نود و نه نام است- ۸۵۸
- ۳۷- ثواب صد لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و صد بار استغفار- ۸۵۹
- باب خصال از یک تا صد ۸۵۹
- ۱- پرسشهای یهود- ۸۵۹
- اشاره ۸۵۹
- یکی از آن دو یهودی آغاز سخن کرد ۸۶۱
- علی (ع) در حال گریه- ۸۶۵
- ۲- پیغمبر صد و بیست بار به معراج رفت- ۸۶۸
- ۳- میوه یک صد و بیست نوع است- ۸۶۸
- ۴- اهل بهشت یک صد و بیست صنفند- ۸۶۸
- ۵- هر کس تمام قرآن را حفظ میکرد هر سال دویست اشرفی از بیت المال حقوق دریافت میکرد- ۸۶۸
- ۶- سال سیصد و شصت روز است- ۸۶۹
- اشاره ۸۶۹
- شرح- ۸۶۹
- ۷- مستحب است کسی که بمکه میرود بشماره روزهای سال سیصد و شصت بار طواف کند و اگر نتواند سیصد و شصت دور طواف کند- ۸۶۹
- ۸- خصلتی که آداب و شرایع دین اسلامند- ۸۶۹
- اشاره ۸۶۹
- ، گناهان کبیره اینها است: ۸۸۰
- ۹- امیر المؤمنین (ع) در یک مجلس باصحاب خود چهار صد در از دانش آموخت که هر کدام برای دین و دنیای مسلمان صلاحیت دارند- ۸۸۱
- ۱۰- آنچه دو هزار سال پیش از آفرینش آسمان و زمین نوشته شده ۹۱۹
- ۱۱- نماز چهار هزار باب دارد- ۹۱۹
- ۱۲- آنچه هفت هزار سال پیش از خلق و آفرینش آدم (ع) بر ساق عرش نوشته یافت شده- ۹۱۹
- ۱۳- کسانی که روایت کرده اند خدای عز و جل دوازده هزار عالم دارد ۹۲۱
- ۱۴- صحابه رسول خدا (ص) دوازده هزار مرد بودند- ۹۲۱
- اشاره ۹۲۱

شرح ----- ۹۲۱

۹۲۱ ----- ۱۵- ذکر نوری که چهار هزار سال پیش از آفرینش آدم پیش خدای عز و جل بود- -----

۹۲۱ ----- ۱۶- ذکر نوشته ای که میان دو شانه محمود فرشته بوده بیست و دو هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم. -----

۹۲۲ ----- ۱۷- خدا یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و یک صد و بیست و چهار هزار وصی آفریده است. -----

۹۲۲ ----- ۱۸- خدا با موسی (ع) یک صد و بیست و چهار هزار کلمه مناجات کرد- -----

۹۲۲ ----- ۱۹- رسول خدا به علی (ع) هزار باب علم آموخت که از هر باب هزار باب دریافت شد- -----

۹۲۳ ----- ۲۰- خداوند هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده- -----

درباره مرکز ----- ۹۳۶

نام کتاب: الخصال / ترجمه کمره ای

نویسنده: ابن بابویه، محمد بن علی - کمره ای، محمد باقر

تاریخ وفات مؤلف: ۳۸۱ ق

محقق / مصحح: ندارد

موضوع: اخلاق

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۲

ناشر: کتابچی

مکان چاپ: تهران

سال چاپ: ۱۳۷۷ ش

نوبت چاپ: اول

جلد اول

[پیشگفتار]

مقدمه چاپ چهارم

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ الْخ ...

فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنها را بر دوش وسیع و آرام بیابان و امواج خروشان دریا سوار کردیم و از آنچه پاکیزه و گواراست به آنها روزی دادیم.

در ضمن آیه برای نوع بشر سه امتیاز بیان شده است و نوع انسان بوسیله این امتیازات در میان آفریدگان متنوع کره خاک از سایر موجودات بیجان و جاندار ممتاز شمرده شده و در حقیقت این امتیازات را باید فصل قرآنی انسان شناخت و نوع بشر را بوسیله آنها از سایر جان داران که طبقه اعلای موجودات عالم ماده هستند جدا کرد.

این فصل قرآنی بمراتب پر معنا تر و رساتر است از کلمه ناطق که نزد ارباب علم منطق فصل معرف انسان قرار داده شده است و اگر ما بخواهیم این فصل ممیزه قرآنی را بعبارت ساده تر و مفهوم تری در آوریم باید گفت انسان:

جاننداری است شریف و با تدبیر زیرا بوسیله تدبیر و اراده است که انسان بدوش صحرا و دریا سوار می شود و از آنچه پاکیزه و گواراست استفاده میکند، تدبیر و اداره زندگی مادی راجع بدانند و صنعت است و این جزء دوم فضل ممیزه انسانی است ولی جزء اول آن کرامت و شرافت تعبیر شده، شرف که پایه هر گونه احترام بشریست و همه قوانین بر اساس آن تنظیم شده است و شرائع و ادیان آسمانی در محیط آن گسترش می یابد همان مزاج اخلاقی

انسانست که از نظر پیکر مادی و ترکیب بدنی شبیه مزاج اخلاطی او است.

مزاج اخلاطی انسان نزد دانشمندان و اطباء عالیمقام عبارت از وضع تعادلی است که عناصر مخالف آب و آتش و خاک و هوا با خواص متضاد خود از تری و خشکی و بیوست در حال ترکیب بخود میگیرند و شدت وحدت خود را از دست داده در محیط مسالمت آمیزی یک دیگر را در

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۳

آغوش همکاری میکشند این وضع مسالمت آمیز عناصر که صحت و تندرستی بلکه حیات و زندگانی موجودات بر آن متکی است مزاج اخلاطی انسان است و هر چه معتدلتر باشد تندرستی و راحت انسان در زمینه آن بیشتر است مشابه این وضعیت ترکیب تن، انسان یک غرائز و احساسات مختلف و مضادی دارد که از آنها بسرشت فرشتگان و خوی ددان تعبیر شده است.

آدمیزاد طرفه معجونست از فرشته سرشته وز حیوان

گر رود سوی این شود به از این ور رود سوی آن شود پس از آن

این آدمیزاده که معجون فرشته و حیوانست تن و جسد نیست بلکه همان بیوگرافی اخلاقی است که از خصلتهای پاک و مجرد فرشتگان و خوی ددان ترکیب می شود.

البته آتش در موقع ترکیب آن سو زندگی شدید خود را از دست میدهد و دیگر نمیتوان استفاده سوخت از آن برد و بلکه هر یک از عناصر در وضع ترکیبی خاصیت خود را از دست میدهند ولی خاصیت پر معناتری بخود میگیرند که وضع ترکیبی آنها اقتضا میکنند.

اخلاق ساده فرشتگان هم برای زندگی بشری رسا و مناسب نیست آن تقدس و زهد و برکناری از هر گونه جنبش احساسی تنها برای عالم

افلاک و محیط ملائکه مناسب است چنانچه اخلاق پست ددان هم مایه فساد و تباهی جهانست بهمین مناسبت انسان اخلاقی یا اخلاق انسانی چون مزاج اخلاطی او یک و وضع معتدلی است از ترکیب اخلاق ساکنان ملک و ملکوت و وضع ممزوجی از خواص فرشته و سرشت ددان علم مفصل بهداشت برای حفظ مزاج معتدل اخلاطی انسان است که تندرستی و آسایش تن او را تأمین میکند و طب و پزشکی و مؤسسات وسیع و بیشمار بیمارستانها و درمانگاهها برای رفع خلل و نقصانیست که در مزاج اخلاطی انسان بوجود می آید.

اکنون اگر مسیر تاریخ این دو موضوع بهداشت و طب را بسنجیم و تلاش و کوششی که بشر برای حفظ و حمایت تن خویش نموده است در ادوار مختلفه تاریخ بحساب بیاوریم رقم بسیار بزرگی بدست خواهد آمد.

از تاریخ گذشته صرف نظر، همین دستگاه بهداشت و طب امروزه را مورد توجه قرار دهیم ملاحظه کنید در هر کشوری بمناسبت وسعت بمناسبت آمار، بمناسبت پیشرفت و ترقی تا چه اندازه اوضاع بهداشت و پزشکی وجود دارد تا چه حد مؤسسات تحصیلی برای فنون مختلف این دو موضوع مصرف می شود و تا چه حد ساختمانهای مهم برای خصوص امر بهداشتی و پزشکی ساخته

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۴

شده و می شود و بعلاوه از تأسیسات مخصوص دستگاه بهداشت و طب در قسمت عمومی فرهنگ و شهرداری ها و موضوعات مهم دیگر سهم قابل توجهی بحساب بهداشت و طب گذاشته شده است اینها همه بمنظور حفظ مزاج اخلاطی انسانست که وسیله تندرستی و راحت و ادامه زندگانی او است البته موضوع تن انسان نسبت باخلاق عالیه و محیط وسیع وجدان

او بسیار کوچک و ناچیز است اگر بخواهیم برای توضیح عظمت انسان اخلاقی نسبت بتن او تشبیه دقیقی کنیم فرض کن یک سانتیمتر مکعب آب را تبدیل ببخار کنیم برای توضیح بیشتری برابر حجم تن یک انسانی آب را تبدیل ببخار کنیم آیا حجم این بخار چند برابر آب خواهد بود و آیا نیروی متولد از این بخار چه اندازه است نسبت یک انسان اخلاقی بکالبد مادی نسبت همان بخار است بآبی که از آن پدید آید، در صورتی که انسان برای بهداشت تن خود و برای معالجه بیماری های بدن خود تا این اندازه تلاش کرده است و این همه دستگاه بوجود آورده نسبت ببهداشت اخلاقی، نسبت برفع بیماری های اخلاقی باید چند برابر توجه کند و کوشش نماید.

۱- از نظر حفظ اخلاق عالی که بحسب فطرت و آفرینش در باطن انسان وجود دارد شاید حیا، مهر، ترحم بزیر دستان، بخشش و سخاوت، الفت و هم آهنگی در زندگی از همان اخلاق فطریه و اولیه بشر باشد؛ این اخلاق عالی فطری را باید از کودکان آموخت همان موجودات حساس و معصومی که هنوز دچار کجروی های اجتماع بشر فاسد الاخلاق نشده اند، درس هتاکی نخوانده، دشمنی و ستم نیاموخته، کیسه پس انداز و خودخواهی ندوخته اند، ورزش تکبر نکرده و امتیازات اشرافی آنها را از یک دیگر پراکنده و جدا نساخته است. ملاحظه میکنید چگونه از هر طبقه و با هر لباسی باشند در کنار خیابانها و میدان های بازی دور هم جمع میشوند و با هم مهرورزی میکنند و هر چه دارند بطبق اخلاص میگذارند و با یک دیگر مواسات میکنند آری اغوای پدر و مادر و گاهی ضربت

سیلی و شلاق باصطلاح تادیب است که خرده خرده خوی پاک و فطری آنها را عوض میکند و از دوران جوانی طبع آنها عوض می شود و دیگر توانگران آنان بدرویشان نشان نزدیک نمیشوند و خود را بالا-تر از آنها میدانند دیگر آن مهرورزیهای خالصانه را ندارند و آغاز ستیزه و جدال مینمایند و بجای آن تواضع و الفت دوران کودکی تکبر و کناره گیری را شعار خود میسازند بهترین توضیح این موضوع و تأثیر سوء تربیت پدران و مادران بد اخلاق در فساد مزاج پاک و معصوم فرزندان، دو حدیث مشهور و ماثور از خاتم انبیاء محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم میباشد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۵

اول .. حدیثی است که از آن حضرت نقل شده است و میفرماید من کودکان را بواسطه پنج خصلت دوست دارم یکی آنکه بدون تکبر بر خاک میشینند و یکی آنکه ستیزه کنند ولی کینه در سینه ندارند و بزودی با یک دیگر آشتی کنند و بر سر صلح و صفا باز آیند البته بشر در ضمن معاشرت و اختلاط که در زندگانی اجتماعی خود بدان گرفتار است پی در پی تغییر روش میدهد و از محیط زندگانی اجتماعی اخلاق تازه ای کسب میکند و نتیجه محیط آلوده اینست که اخلاق پاک فطری خود را از دست میدهد.

دوم حدیث معروف است که فرمود هر نوزادی بفطرت خداشناسی و مسلمانی زائیده می شود جز آنکه پدر و مادرش هم آن کسانند که او را منحرف میسازند و یهودیش میکنند، نصرانیش بار میآورند، کیش گبران باو می آموزند- مقصود سوء تربیت و انحرافی است که کودکان معصوم بر اثر محیط

فاسد خانواده یا مدرسه و بازار بدان دچار میشوند و آن آینه فطرت پاک خداجوی اسلام پوی خود را از دست میدهند.

۲- از نظر اصلاح بیماری های اخلاقی که کم و بیش دچار هر فردی می شود زیرا چنانچه سابقا اشاره شد خصال ملکوتی و غرائز ناسوتی در وجود هر فردی موجود است و این دو همیشه در کشاکش و ستیزه هستند و هر خلقی غالب شد و توازن و تعادل مزاج اخلاقی را برهم زد موجب بیماری اخلاقی است و نیاز بمعالجه و درمان رخ میدهد و پزشک استادی لازم است تا بیماری را درست تشخیص دهد و دوی مؤثر آن را بشناسد و از راه درست در مقام معالجه بر آید و نسخه های صحیح صادر کند، پیشوایان روحی بشر از پیغمبران و اوصیاء و حکماء و فلاسفه پزشکان متخصص این فن بشمارند و هم و همت آنها معالجه بیماری های اخلاقی و روحی بشر بوده است، در حقیقت بیشتر مندرجات کتب آسمانی همان نسخه های طب اخلاقی است که برای معالجه بیماریهای درونی انسان تنظیم شده است اخلاق درست و پاک پا به همان قسمت دلنشین و چسبنده اعمال صالحه بشر است و در تعلیمات اسلام بدان اشاره شده میفرماید:

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي نَمَازَ بَرای کسب توجّه دل بسوی خدا است و اگر در حال نماز دل بخدا متوجه نباشد و حضور قلبی حاصل نشود آن نماز قبول نمیشود و زکاه و حقوق مالی برای تحصیل ملکه سخاوتست و معالجه بخل و عادت بتعاون و کمک بهم نوع، بهر حال قسمت دوم از تربیت اخلاقی بمنظور دفع مرض و بیماری خانمان سوز اخلاق فاسد است که در محیط بشری

شیوع دارد و مورد توجه عموم رهبران عالم بشری است، امروز همه دانشمندان باین نکته پی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۶

برده اند که نوع بشر را با زر و زور نمیتوان تا مدت بسیاری سرگرم کرد و باعمال و کردار مطلوب یا نامطلوبی و ادار ساخت بلکه هر فردی از افراد انسانی بکردار و رفتاری رو می آورد که مطابق اخلاق درونی اوست، در هر ملتی اخلاق عالییه باشد سعادت جو شوند و هر فردی مکارم اخلاق را تحصیل کرده باشد طبعاً بدنبال کارهای مفید و آبرومند میروند و ثمرات خوب بار می آورد ولی هر کس فاسد الاخلاق باشد و حرص و طمع و شهوت و بخل بر او مسلط گردد پیرامون کارهای زشت میگردد و مایه آزار خود و دیگری می شود، بیمار اخلاقی از یک بیمار مزاجی و مریض معمولی خطرناک تر و پر دردسستر است زیرا یک بیمار مزاجی بدرمان خود توجه کامل دارد و آماده است که به پزشک مراجعه کند و خود را معالجه نماید برای معالجه خود از صرف وقت و تلاش و صرف مال مضایقه ندارد ولی یک بیمار اخلاقی کمتر بخود متوجه می شود و برای معالجه خود تلاش میکند و صرف وقت و مال مینماید علماء اسلامی در طول تاریخ گذشته بمعالجه اخلاق بشری توجه کامل داشته نسخه های مفید و کتب متعدد فراهم کرده اند. در میان کتب اخلاقی خصال شیخ بزرگوار صدوق بسیار مورد توجه و اهمیت است زیرا مطالب اخلاقی را از سرچشمه عصمت فراهم آورده و نسخه های مختصر و مفید و گوناگون در آن درج نموده است و بطرز جالب و زیبا آن را تنظیم کرده و مطالب متفرقه

علمی و تاریخی بدان افزوده تا مایه رغبت خوانندگان باشد. و همین ملاحظه موجب جلب نظر طبقات مختلف خوانندگان می باشد و هر کس از فوائد گوناگون آن استفاده برده است در خود احساس خستگی نکرده و دوستان خود را هم بداشتن چنین کتابی هدایت نموده است نسخه های چاپ اول و دوم شرح و ترجمه خصال بزودی منتشر گردید و نایاب شد کثرت طالبین و جویندگان این کتاب اخلاقی سودمند ایجاب مینماید که برای بار سوم این کتاب بچاپ برسد و کثرت توجه خوانندگان موجب نشاط اینجانب گردیده بار دیگر تجدید نظر بر آن نمودم و بتصحیح آن صرف وقت نمودم و مواردی که محتاج به شرح و توضیح بیشتری بود مورد توجه قرار داده و بطور مختصر و مفید مطالب دیگری و توضیحات بیشتری بآن افزوده شد و در عین حالی که حجم کتاب تفاوت بسیاری نکرده است و طول کلام مایه خستگی خوانندگان نگردیده این چاپ سوم استفاده بیشتری دارد و امید می رود خوانندگان محترم بهتر بآن توجه کنند و بیشتر از آن سود ببرند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۷

مقدمه چاپ دوم

بهترین روش تربیت و پرورش افراد بشر مراعات تعلیمات پیشوایان دین مقدس اسلام و مذهب شیعه است زیرا در این تعلیمات عالیه نکات سعادت جامعه پیش بینی شده است و آنچه را برای پیشرفت معنوی و مادی و اخلاق لازم است یادآور شده دانشمندان بزرگ اسلامی با بذل جان و مال کوشیده اند این تعلیمات گرانبها را در کتب و رسائل خود ذخیره کرده و کم و بیش بدست نسلهای آینده رسانیده و اتمام حجت نموده اند، در این میان کتاب خصال شیخ بزرگوار صدوق

علیه الرحمه گنجینه ایست که با اسلوب مبتکری شاهکارهای تعلیمات اخلاقی و مسائل مذهبی را با سلسله اسناد متعدده و وسیع منحصر بخود جمع آوری کرده و بسا حقایق شگرفی از امورات مختلفه و مسائل علوم متعدده بویژه مسائل توحید و خداشناسی و مبدأ و معاد را در آن گنجانیده؛ این اثر نفیس که شایسته است هر مسلمانی بلکه هر انسان علاقمند باصول اخلاقی همیشه با خود داشته و تعلیمات شافیه آن را نصب العین سلوک مدارج اخلاقی و ترقی روحی خود قرار دهد تقریباً متروک و در زاویه نسیان افتاده بود و یک علت مسامحه و اغفال این بود که اخبار آن بزبان عربی بود و مشکلات آن در بوته اجمال باقی مانده بود در این اواخر توفیق مساعدت نموده و آن را بزبان فارسی شیوا و همه کس فهم ترجمه نمودم و مشکلات اخبار آن را باندازه استعداد فهم عمومی برادران دینی شرح داده و پرده استتار لفظی و معنوی را از چهره زیبای این گوهر گرانبها بر کنار ساختم طبعاً مورد استقبال شایان عموم برادران دینی و طالبان حقایق اخلاقی و انسانی قرار گرفت و نسخه های چاپ یکم نایاب گردیده و نشر چاپ اول بمنزله اعلانی بود که نفوس شیفته را فریفته این داروی امراض روحی و اخلاقی خطرناک و کثیرالانتشار ساخت، در این میان جلب نظر جناب سیادت انتساب آقای حاج سید احمد کتابچی و پسران را که متصدی اداره یک بنگاه جدی و آبرومند نشریات و مطبوعات کتب دینی و علمی میباشند نموده و بشیوه مرضیه خود برای مزید انتشار این مکتب تربیت اخلاقی که نصوص بی غش تعلیمات ائمه هدی و

پیشوایان مذهب است اقدام نموده و خدمت مؤثر و قابل تقدیری بر خدمات گرانبهای عمران خود نسبت بنشر آثار مذهبی و علمی افزودند و چون در موقع چاپ نخست وسائل کافی مالی و حالی وجود نداشت و فرصت شخص اینجانب برای مراقبت و تصحیح کمتر بود اغلاطی در چاپ اول واقع شده و کتاب در اجزاء متفرقه منتشر گردید

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۸

ولی در موقع تجدید چاپ تصمیم گرفته شد که دقت بیشتری در تصحیح و تنظیم آن بکار رود و از تفرق اجزاء آن کاسته گردد که بهتر مورد استفاده باشد و باید گفت که این چاپ دوم دارای امتیازاتی بشرح زیر میباشد:

۱- بار دیگر متن کتاب با نسخه خطی مصحح مقابله شده و از اغلاط چاپ سابق در حد امکان مصونست.

۲- ترجمه اخبار آن بار دیگر تطبیق شده و اشتباهات مختصری که در آن رخ داده بود بر طرف گردید.

۳- کتاب طبق نسخه اصل در دو جلد ۱ و ۲ منضم بهم منتشر گردیده و از حجم و تفرق آن کاسته شده است.

۴- مقدمات دو جزء سابق که راجع بشرح ماهیت کتاب خصال و شرح احوالات شیخ بزرگوار صدوق و تحلیل مکتب تعلیمات و نشریات دینی و مذهبی آن رادمرد بزرگوار بوده در جلو جلد اول قرار داده شده است که خوانندگان محترم آن را بخوانند و بهتر بحقایق این کتاب و عظمت تعلیمات آن پی ببرند و در حقیقت با توجه باین امتیازات این چاپ دوم تقریباً یک نشریه جدیدی محسوب می شود که با این خصوصیات (کتابفروشی اسلامیة) افتخار ابتکار نشر آن را دارد و در عین حال حق چاپ

اصل کتاب شرح و ترجمه خصال برای مؤلف محفوظ است.

در خاتمه از کلیه علاقمندان این کتاب که از چاپ نخست در دست دارند متوقع است که در سر فرصت آن را با این چاپ دوم مقابله کرده و تصحیح نمایند تا مورد استفاده بهتری باشد.

۲۴ جمادی الثانیه ۱۳۷۶ هجری قمری محمد باقر کمره ای - شهر ری

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۹

چکامه از زبان ملکوتی بیان صدوق رضوان الله علیه

(سراینده سیادت)

حاصل عمر من خصال من است عمر من نرده کمال من است

طیران با دو بال علم و هنرزین جهان ذروه خیال من است

تا ابد در بهشت با ابراربهترین بزمگاه حال من است

پرنشاط است جان و هم تن من جان جان قالب مثال من است

آن عزیمت که نام آن مرگ است فیض لب ریز ارتحال من است

شب هجران من بری طی شدزین سپس موسم وصال من است

آنچه میخواست شیعه آوردم هر کسی تشنه زلال من است

پی فکندم بنای مذهب و تاسدره المنتهی مقال من است

انظروا بعدنا الی الآثارکز همه خوبتر خصال من است

گفته ام از عمل درخشان شدچون فروزنده خور فعال من است

از دو جلد خصال توشه بچین کاین ثمر بخش نونهای من است

وین هزاران حدیث تالیفش هم بتایید ذو الجلال من است

حاوی علم کائنات الجواین دو شهکار بی مثال من است

از بن صخره تا باوج فلک مسطر کلک بی ملال من است

ویژه با ترجمان شیخ جلیل کو بکشف رموز بال من است

نیسان ار سفته این در منظوم این از او نیست گفته مال من است

اوج نیک اختری است اقبالم آنچه فرخندگی است فال من است

باقی و راضیم چنو؟ رضوان «۱» با حساب دقیق سال من است

(۱) چون که شیخ صدوق رضوان الله علیه در ۳۱۱ هجری قمری بدینا آمده و این عدد که از (۱۳۶۸) موضوع

شود باقی میماند ۱۰۵۷ و بحساب جمل می شود رضوان (گل این باغ دائما تازه است).

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۰

فهرست جلد یکم

شرح و ترجمه خصال شیخ صدوق علیه الرحمه و الرضوان مقدمه ۱ صفحه ۱۳-۱۸ اهمیت حسن اخلاق در جامعه بشری و تعلیمات انبیاء و رهبران انسانی- پیدایش تعلیمات و کتب اخلاقی- روش تعلیمات اخلاقی شیخ صدوق و وضع تألیف کتاب خصال و شرح ترجمه آن- بانیان اولیه شرح و ترجمه خصال- قصیده خصالیه.

مقدمه ۲ صفحه ۱۸- ۳۰ شرح حال شیخ صدوق و مکتب او- نیروی سیاسی شیعه در عصر صدوق- شیخ صدوق با سیاستمداران عصر خود همکاری می کند تألیفات صدوق، رابطه روحانی شیخ صدوق با رجال سیاست- صاحب بن عباد و سبب تألیف کتاب عیون اخبار الرضا- ترجمه قصیده صاحب بن عباد بشعر فصل اول مقدمه ۲ صفحه ۳۰-۴۲ روش نگارش در مکتب شیخ صدوق- شعبه های نگارش- قلم تاریخ و داستانسرائی- داستان تألیف کتاب من لا یحضر- داستان تألیف کتاب عیون اخبار الرضا قلم خطبه و خطابه در مکتب شیخ صدوق- خطبه کتاب من لا یحضر- خطبه کتاب توحید.

فصل ۲ مقدمه ۲ صفحه ۴۲-۴۸ قلم استدلال و تحقیق در مکتب شیخ صدوق- دو نمونه از تحقیقات علمی شیخ صدوق نقل از کتاب معانی الاخبار- شرح حدیث منزله- شرح حدیث غدیر فصل ۳ مقدمه ۲ صفحه ۴۸-۵۰ روش مکتب شیخ صدوق در تعلیم اصول دین فصل ۴ مقدمه ۳ صفحه ۵۰-۶۰ روش مکتب شیخ صدوق در فتوای و بیان احکام- روش ائمه و اصحاب ائمه (ع)- پیدایش اصول اربعمائه- انحراف از این روش کی آغاز شد- مکتبهای اولیه مذهب شیعه-

مکتب مدینه- مکتب کوفه- مکتب یمن- مکتب شیعه در قم- سبب انحراف- مدرسه های ثانویه- مدرسه بغداد- مدرسه شام- مدرسه نجف- این انحراف تا کجا کشید- در این میانه چه پیش آمد- رجال اصلاح و تجدید روش مکتب شیخ صدوق- مکتب جبل عامل- مکتب بحرین- مکتب اصفهان در عهد صفویه- باب خصال یگانه صفحه ۶۰- ۷۸ شرح توحید تعجیل در چراغ، ذم تند رفتن و حمل چیزهای پست و کفالت. امر بوضوء ساختن سر طعام و توقف نزد شبیه. نیت در عمل و تفقه در عبادت. فوائد سرمه. ذم انگشتر آهنی و غیب گوئی و قیافه شناسی. امر بمصافحه و دید و بازدید و تقیه هنگام ضرورت و تشییع جنازه. ذم سرودخوانی و دنیا دوستی و بازی و پرخوابی و ستم بر اولاد. وضوء یک بار یک بار است، و سلام نماز یکی است باب خصال دوگانه صفحه ۷۸- ۱۱۰ دلیل توحید. ذم استعانت در وضوء. نواقض وضوء. تأثیر امراء و فقهاء در صلاح و فساد جامعه کفر عاق والدین و دیوث. مدح ناخن گرفتن و شارب زدن. علمی که تفکر در آن رواست یا روا نیست اختیار فسخ کنیز شوهر داری که آزاد شده. خیار مجلس و حکم نزاع فروشنده و خریدار. ذم شتر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۱

داری و مدح گوسفند داری. عده مسترابه، سنت واجب و مستحب دارد. وظیفه مشیع جنازه. نماز بدو چیز فاسد می شود. فتوای برأی و اجتهاد. مردانگی در سفر و حضر. دم ایستاده شاشیدن و با دست راست خود را شستن. مدح شستن ظرف و روبیدن در خانه. حق شناسی پدر و فرزند نسبت بیکدیگر، شرح ذبیحین. مدح عطر

دادن بروزه دار. ذم ستاره شناسی و نجوم. صدقه حرام بر بنی هاشم و موارد استثناء. توبه غیبت. غیبت از زنا مشکلتراست. مذمت دو نوع چوب خلال. غم روزی گناهست، حدیث ثقلین، فضیلت عباس بن علی. ذم دانشمند بی دین. نافله بعد از عصر و پیش از صبح؛ سکنه های نماز- ذم شب بیداری جز برای سفر و نماز.

باب خصلتهای سه گانه صفحه ۱۱۰- ۱۹۰ کسانی که بیحساب ببهشت یا دوزخ میروند. کسانی که اگر سمتشان نکنی سمت می کنند.

مواردی که دروغ خوبست و راست بد است. همنشینی با ثروتمند. عمومیت حسد و وسوسه در آفرینش و بد فالی. اسراف و نشانه اسرافکار. آداب مسافر. آثار کفش سیاه و زرد. رد فدک بامام پنجم.

حرمت ریش کندن و قدغن از آب بیابان. رضا بظلم ظالم- عذاب صورت کشیدن. شرائط امر بمعروف. خواب و بیداری در شب. متعه ارث ندارد. کسانی که امید نجات ندارند. ذم رختخوابهای زیادی. آداب استنجاء. حرمت کلوخ خوردن و شکار. خیار حیوان و مجلس. وجوب وفاء بعهد. حرمت گدائی و موارد استثناء. کارهای مشرکانه. خانه هائی که فرشتگان نمیروند. کدام تخم و پرنده و ماهی حلال است و کدامشان حرام. زیارت امام رضا و نهی از سفر زیارت غیر امام. ذم جامه سیاه جز سه تا. راه خداشناسی امام شناسی است. به کس در نماز اقتداء نشود. عمل بقرآن، توبه نامه عمر و ابی بکر.

سرگذشت اصحاب رقیم حکم عتق کنیز و ولاء. حد دزد.

باب خصال چهارگانه صفحه ۱۹۰- ۲۴۴ کسانی که پیغمبر شفیع آنهاست. امام عادل و امام گنهکار. کسی که غیبتش حرامست.

دعای مهمات. اطعمه. امور اندوه خیز. حرمت نوحه خوانی و آوازه خوانی. مذمت رفت و آمد بدربار پادشاه

و مذمت شکار- کلیات طب. ستونها و پرده های ایمان و کفر و نفاق.

یک محاکمه تاریخی میان ابن عباس و معاویه. ابن عباس و عمر و عاص، مکاتبه نجده حروری و ابن عباس. نشانه های پیری. فاصله حق و باطل. گنج یتیمان. نالایقان سلام. خرمی رخسار. اقسام جهاد چهار چشم. بهترین خصال. اقسام زنان. سنتهای مرسلین. کسانی که نمازشان قبول نیست. چهار گناه بد عاقبت. نشانه های بدبختی؛ چهار کلمه جامع. نالایقان رفاقت. مزد علم. بهترین دارائی.

قاضیان. واجب النفقه. پیغمبران پادشاه منش. آثار بد آفتاب. فوائد تره. نامهای نیک و بد- اخلاق پیغمبران. مواظن تخییر. سوره های عزیمه. نشانه های منافق. طرق نشر حدیث از پیغمبر. تعلیم زبان عرب. خطبه شعبانیه. معارف حیوانات. انواع باد. مردم، خواب. شیونهای شیطان. عیدها. پرنده های ابراهیم و سرگذشت ذبح آنها.

باب خصال پنجگانه صفحه ۲۴۴- ۲۸۴ سنگینی میزان اعمال، فوائد شانه؛ پنج فرمان حکمت آمیز بیک پیغمبر، نشانه های مؤمن.

محالات، کلیات توبه آدم، سنتهای پیغمبر ۵ به ۵۰، اسباب پیسی، گریه کنندگان، پیغمبر با ۵ شمشیر، شرائط دوستی، مؤمن در امواج نور، ستونهای اسلام، نامهای مکه، مسخره کنندگان پیغمبر، نماز میت، انواع خوف، جمع دارائی، کسانی که در قیامت امتحان میشوند، پنج خصلت نباشد بهره ندارد، نماز

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۲

را برای چه نقصی باید اعاده کرد، پنج کسند که شیطان بآنها دست ندارد، آداب بازرگانی، پنج چیز روزه را باطل کنند، پنج دسته آفرینش آتشی دارند، از پنج کس کناره شود، علم پنج درجه دارد، پنج پیشه بد است پنج کس زکاه ندهند، پنج میوه بهشتی، پنج چیز را خدا بکسی ظاهر نکرده، آنچه خمس دارد، پنج رود را جبرئیل کشیده، یک قربانی برای پنج

کس، به پیغمبر پنج چیز مخصوص عطا شده، شفاعت پیغمبر از پنج کس، ضمانت بهشت به پنج کار، پنج کمک از علی به پیغمبر، علامات شیعیه، پنج آسیا در دوزخ، پنج ملعون، پنج عمل روز عید قربان، پنج خصلت خروس سفید، پنج کس دعاشان قبول نشود، تمجید خدا در پنج جمله، پیغمبران اولو العزم، پنج کس را بزودی دفن نکنند، پنج مسجد ملعون، نظر به پنج عضو نامحرم، بهشت مشتاق پنج کس است، علامات ظهور، کلمات امتحان ابراهیم «ع»، زنهایی که نباید ازدواج کرد، فضیلت شب آخر ماه رمضان باب خصال شش گانه صفحه ۲۸۴ - ۲۹۰ خصال امت، آثار زنا، خصال بهشتیان، پیغمبرانی که دو نام دارند، خصلتی که پس از مرگ هم سود می دهند- خصال مردانگی، تقسیم خمس، در مؤمن نیست، شش حیوان را نباید کشت، خصال دین محمدی، نانجیبها، موارد عزل و احتکار و سحت، حقوق چهارپا، شایسته سلام و پیش نمازی نیستند، تفسیر ابجد، دیوانگی، توجه در نماز؛ آنچه از تن شهید میکنند! آنچه با دوست نشاید، انگشتر حضرت ابراهیم، شیعیه از شش چیز معافند، امیر المؤمنین در ۶ مسابقه، کسانی که دعایشان رد می شود، ۶ ملعون، کمال مرد، طبقات مردم و اخلاق آنها

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه اول چاپ اول

۱- در دنیای امروز هر کس را ملاحظه کنی از فساد اخلاق عمومی نگرانست؛ بد اخلاقی همه را میگرد بلکه کمتر کسی است که در خود احساس ضعف اخلاقی و تزلزل ننماید.

اخلاق پاک اساس سازمان اجتماع صحیح است جلوگیری از دزدی و رشوه و وطنفروشی و هزاران مفساد دیگر که بنیان دنیا را متزلزل کرده جز بتهذیب اخلاق میسور نیست.

اخلاق

پاک نتیجه همه شریعت‌هایست که خداوند از آغاز بتوسط پیغمبران بمردم تبلیغ نموده، انسان معنوی که در جوهر خود غیر از دام و دد است مجموعه اخلاق پاکی است که خیر و صلاح از آن می‌تراود.

پیغمبر اسلام هدف نبوت و نهضت خود را در این جمله خلاصه کرد بعثت لآتمم مکارم الاخلاق برانگیخته شدم برای اخلاق نیک ایمان و عقیده در مغزی پدید می‌گردد و پایدار میماند که اخلاق پاک او را آماده کرده باشد از صدر اسلام دسته ای از دانشمندان بزرگ باین اصل متوجه شدند و برای تهذیب اخلاق جامعه فداکاریها نمودند و قدمهای مؤثری برداشتند سرچشمه نهضت عالمگیر اسلام همان اخلاق پاک مردان چندی بود که تربیت پیغمبر آنها را بجامعه تحویل داد.

وقتی رویه اصحاب گرامی پیغمبر را چون سلمان و ابو ذر و عمار ملاحظه کنی میبینی راستی، عفت، زهد، فداکاری، از خود گذشتگی، خدمت بخلق، شهامت، شجاعت، عدالت که اصول اخلاق عالیة انسانی است از گفتار و کردار آنها فرو میبارد.

قرآن درس اخلاق و روش تهذیب نفوس را با یک وضع مؤثری ابتکار کرد و آن را در جمیع تعلیمات خود گنجانید و روح جمیع عملیات دینی قرار داد بطوری که هر انسانی یک دوره جریان تربیت اسلامی را طی میکرد بدون توجه خصوصی یکوقت بخود می آمد و میفهمید که بکلی عوض شده

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۴

و دارای روح جدیدی گردیده و از عالم حیوانیت تا مقام فرشتگان ترقی کرده ۲- در قرنهای اخیر علمای اخلاق کتبی تالیف کردند که بیشتر متوجه اصطلاحات و دسته بندی و نامگذاری گردیدند و این روش بتصنع و لفظبافی بیشتر شبیه است تا

بیک تعلیمات اخلاقی صحیح که در روح و باطن افراد تاثیر قابل توجهی داشته باشد.

اخلاق یک رشته دستورات علمی و کلاسیک نیست که انسان طوطی وار یاد بگیرد و تحویل بدهد یا بر طبق مسائل آن برهان و دلیل اقامه کند، اخلاق یک طبیعت خیر اندیش و وجدان پاک و ثابتی است که در باطن انسان پدید می شود و انسان را روشنفکر و درست فهم و خیرخواه و نیکو کردار مینماید.

راه تحصیل اخلاق نیک مطالعه قرآن و کلمات پیغمبر و پیشوایان دین است که هر موضوعی را با بیانی ساده و شیوا شرح داده اند و وظائف عملی را معین نموده اند سپس مواظبت بر دستورات و بکار بستن آنهاست در جریان زندگانی، نفسی از نفس پیغمبر و ائمه هدی مؤثرتر نیست و دستوری از دستورات آنها ساده تر و به هدف نزدیکتر نیست یکی از کتابهایی که بطور کافی نکات برجسته اخلاق فاضله را از سرچشمه پاک آن جمع آوری کرده کتاب خصال شیخ بزرگوار محمد بن علی بن بابویه مشهور بصدوق است و چون عربی بود و غالب مردم ایران از آن استفاده نمیدادند بر حسب مذاکره جمعی از دوستان آن را با ترجمه و شرح موارد مشکله تنظیم نمودم تا عموم طالبین از آن بهره مند گردند.

۳- شیخ صدوق از محدثین بزرگ مذهب شیعه است و یکی از شاهکارهای او اینست که غالب کتابهایی که تصنیف کرده اخبار آن را با جمیع سلسله سند آن ضبط کرده و معنی ذکر سلسله سند اینست که این خبر را هر شاگردی از استاد خود دریافت کرده تا بامام یا پیغمبر رسیده کتاب خصال از جمله همان کتبی است که تمام

اخبار آن با سلسله سند ذکر شده، اسناد آن شامل ضعیف و عامی هم هست ولی چون غالب موضوعات کتاب اخلاقی است و مطالب اخلاقی از نظر عقل سنجیده می شود و صحت و فساد آن بکمک عقل تمیز داده می شود آنقدرها محتاج بتنقیح و تصحیح اسناد خبر نیست بلکه صحت و متانت متن ضعف سند را جبران میکند بهمین ملاحظه اسناد این کتاب اگر چه از نظر فن حدیث و بیان کثرت اساتید و طرق روایت مؤلف مورد اهمیت است ولی از نظر انتقاد و تصحیح اخبار اخلاقی آن آنقدر مورد اهمیت نیست بهمین ملاحظه با وجود نسخ بسیار خطی و چاپی که از این کتاب موجود است بنظر ما رسید که اسناد تا باب هفتم آن را حذف

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۵

کنیم و بهمان ذکر متن احادیث و عنوانهای مطالب اکتفا شود تا سهل المأخذتر و مفیدتر باشد و بدین وسیله هم مقدار زیادی از حجم کتاب کاسته شده و هم مطالب پیوسته تر بنظر آمده و در عوض شرح بیشتری برای توضیح مطالب بآن ضمیمه می شود و این روش حذف سند خبر را خود شیخ صدوق هم در کتاب من لا یحضره الفقیه مراعات کرده و بمنظور آسانی جمع مطالب و اختصار رجال سند را انداخته و سپس طرق خود را در روایات کتاب در آخر کتاب ضبط کرده، ما هم یک فهرستی از اساتید شیخ صدوق و روایات مسلسل کتاب خصال فراهم کرده و اسانید هر طبقه و بایی را بترتیب روایات کتاب ذکر کردیم و در آخر کتاب درج نمودیم تا علاوه بر حفظ نام اسانید و راویان اخبار کتاب،

مشایخ مصنف و سران طبقات راویان هم از آن استفاده شود و خوانندگان عزیز بدانند شیخ بزرگوار صدوق از زبان چند تن استاد و از چه مراکز علمی مختلف در شرق و غرب عالم اسلامی و با چه سفرهای طولانی و پرمشقت قرن چهارم این کتاب را فراهم آورده و از خود چنین شاهکاری باقی گذارده و روی این زمینه از قدردانی و مطالعه این کتاب خودداری نکنند و آن را غنیمت بشمارند.

از مطالعه فهرست مشایخ و اساتید صدوق در جلد اول این کتاب که بیش از هفتاد نفرند معلوم می شود که شیخ صدوق علاوه بر احادیثی که از پدر بزرگوار خود و سایر اساتید شیعه در قم که در قرن چهارم حوزه علمیه شیعه و مرکز مهم راویان و علمای بزرگ مذهب شیعه بوده اخذ کرده است، از علمای بغداد که در این تاریخ یگانه مرکز علم عالم اسلامی بوده و از علما و محدثین کوفه و بلخ و همدان و سرخس و فرغانه و اشرو سنه و سمرقند و نیشابور که مراکز علمی دیگر نامی عالم اسلامی بودند روایاتی بدست آورده و در این کتاب درج کرده

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۶

اظهار تشکر

جمعی از خیر اندیشان و طالبان اصلاح اخلاق عموم در نشر این اثر بزرگ و پر بهای شیخ صدوق علیه الرحمه کوشش و همراهی کردند که برای قدردانی از آنها و برای چگونگی پیدایش و نشر این کتاب بایستی نامی از آنها برده شود ۱- سید فاضل جلیل آقای آقا سید محمد علی صدر الحفاظ شاه عبد العظیمی دام تأییده در مقابله و تصحیح کتاب همراهی کردند و نسخه

مصصح و خطی کتاب خصال خود را که در تاریخ ۱۳۱۴ هجری قمری نوشته شده در اختیار ما گذاردند و در تصحیح و مقابله کتاب از آن استفاده کردیم و بسیاری از غلطهای نسخه چاپی را با آن تصحیح نمودیم و موارد اختلاف را بعنوان نسخه بدل میان دو پرائتر ضبط کردیم ۲- آقایان سید محمد باقر و سید عبد الرحیم سیادت در فراهم آوردن وسائل طبع و نشر و خرید کاغذ کمک شایانی نمودند و مخصوصا آقای سید عبد الرحیم در رونویس کتاب و نشر قبضه‌های پیش فروش رنج فراوان کشیدند و در نشر این کتاب جلیل شرکت کردند ۳- آقایان ابراهیم حاجی ابراهیمی و عباس سقا کاشانی از نظر دقت در حروفچینی و تصحیح کمک شایانی باین کتاب نمودند.

سومین نشریه

پس از چاپ خود آموز نحو و صرف عربی که بسرمايه و کوشش انجمن تبلیغاتی اسلامی در چند هزار نسخه منتشر گردید و پس از کانون حکمت قرآن در تفسیر سوره لقمان که بکوشش و کمک جمعی از خیرخواهان شهر ری چاپ و منتشر شد این سومین نشریه ایست که می توانیم بحساب مدرسه حضرت عبد العظیم و مکتب شیخ صدوق بگذاریم در این چندی که بساط درویشانه خود را رهگذرانه در سایه بلند پایه حضرت عبد العظیم گسترده ام مدرسه ای بوجود آورده ام که این انتشارات ثمره و بهره آنست، این مدرسه بر خلاف آنچه دیده شده ساختمانی از سنگ و آجر ندارد و بودجه ای کم یا بیش بر کسی تحمیل نکرده، این مدرسه یک جریان زنده و متحرک ترویج علم و دین است که سازمان آن را همت خستگی ناپذیر و شیوه تحصیلی این بنده با

توجه علم دوستانه و بیغرض چند نفر از آشنایان بنده و طالبان علم تشکیل میدهد، نه جار و جنجالی دارد و نه توقع کمک و هزینه ای از کسی کرده، پشتیبان آن تنها فضل خداوند و وجدان حقیقت جوئی و خیرخواهی است، این مدرسه بی هیاهو و آرام دو کتاب دیگر هم حاضر چاپ دارد: که تفسیر سوره یوسف و خود آموز علم بلاغت نامیده است بهمین زودی چاپ و منتشر گردد ما همیشه میخواستیم جامعه اسلامی سراسر چون یک مدرسه زنده عمومی باشد، آرزوی دیرین ما اینست که همه برادران ما در همه جا و در همه وقت خود را عضو و جزو یک مدرسه معنوی و جریان تحصیلی قرار دهند و با ما هم آهنگ شوند و در ترویج علم و دیانت بکوشند ما این روش تعلیمات سیار و عمومی را سبک مکتب شیخ بزرگوار صدوق نگارنده همین کتاب خصال شناختیم و برای اصلاح دینی و اخلاقی جامعه اسلامی و جهان شیعه پیروی این مکتب را یگانه درمان مفاسد اجتماعی و دینی میدانیم، ما رموز این مکتب و حسن تأثیر آن را در جامعه اسلامی و خصوص شیعه در نامه های دینی منتشر کرده و میکنیم و از برادران دینی خود منتظر تفکر و اخذ تصمیم هستیم محمد باقر کمره ای - شهر ری

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۷

قصیده خصالیه اثر طبع آقای سید عبد الرحیم سیادت - دبیر فرهنگ

دانای خبیر شیخ پاکیزه خصال کانون علوم دینی و فضل و کمال

آن مرد برازنده و راد و زنده کائار ویست نوش داروی وبال

از راستی و درستی قول و عمل دریافت لقب صدوق در نزد رجال

سرچشمه عصمت است آبشخور وی نازد ز همه خلق به پیغمبر و آل

آمد بوجود از دعای معصوم ع چون بوده ذخیره

از مولد اوست (جلوه غیب) عیان «۱» با نظم حساب جملی تا امسال

سر سلسله محدثین شیعه است این آیت عظمای همایون پر و بال

از روی خلوص گر بخواهی ببری از گوهر خامه اش تو حظی بکمال

یک خرمن گل شکوفه از هر ورقش از بوی خوشش بود جهان مالا مال

جان میدمد از گلبن گلخانه اوروح القدس آورده و را یا میکال

از نشر کتاب حکمت آمیز خصال هم مزده وصل گیر و هم بوی وصال

گل بود درین بهار چون غنچه شگفت با زیور شرح فارسی متن خصال

تشریح خصال و دعوت نوح نجی دارنده شماره نهصد و پنجه سال «۲»

تا پی بمقام او بخوبی ببرندبایست نگارشی مفصل ز احوال

از ترجمه خصال و شرحش دریاب اندازه فهم و علم و تصدیق مقال

یک آیت دیگری چو ابن بابویه «۳» کاو راست بشهر ری نزول اجلال

یازید قلم بمشک در شرح خصال حقا که مداد اوست چون ناف غزال

سرمایه دانش است و ز اهل کمره گوئی که زوائل است سحبان بمثال

در مرتبه علو فضل و هنرش نه فکرت من رسد نه شهباز خیال

بر عهده گرفت شرح و هم ترجمه را توفیق چه یافت از خدای متعال

چون در همه حال یاد حق باشد از آن همراه ویست دست حق در همه حال

هشدار و دم عمر غنیمت بشمار بر گشت دم رفته بود امر محال

بپاس خدمات دو برگزیده و عالم ربانی شیخ صدوق علیه الرحمه و آیت الله کمره ای که اولی در قرن چهارم اسلامی هجری

قمری میزیسته است و این در قرن حاضر سروده آمد (سیادت)

(۱) - بحساب ابجد ۱۰۵۶ که تاکنون ۱۳۶۷ از تولد صدوق گذشته

(۲) - از تاریخ تألیف کتاب خصال که در حدود ۳۷۷ قمری بوده تا سال ترجمه و شرح که ۱۳۲۷ شمسی است ۹۵۰

(۳) - دانشمند شهیر آقای سعید نفیسی در مقدمه ای که بر مصادقه الاخوان نوشته گوید کلمه بابویه در اصل فارسی خود با واو ساکن ما قبل مضموم است و هاء آن تلفظ نمیشود و تلفظ بفتح واو و هاء اصلی ندارد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۸

مقدمه دوم [چاپ اول]

مکتب شیخ صدوق

شرح حال شیخ بزرگوار صدوق

قسمتهای روشن تاریخ شیخ صدوق و خاندان او

۱- نامش محمد کوچکترین سه پسر علی بن حسین بن موسی بن بابویه است ۲- مسلم است که هفتاد و چند سال زندگی کرده و در سال ۳۸۱ در شهر ری وفات کرده و در سال ۳۱۱ هجری قمری یا پیش از آن در شهر قم متولد شده ۳- بیشتر از ۱۹ سال عصر غیبت صغری را دریافته زیرا وفات سمری آخرین نواب خاص امام عصر عجل الله فرجه ۳۲۹ بوده است ۴- پدرش علی بن الحسین که ابو الحسن کنیه داشته و باین بابویه معروف است نخست شخصیت علمی و معروف این خاندان است و دارای تألیفات نفیس بسیاری است راجع بمذهب شیعه که مورد اعتماد علمای مذهب است.

۵- شیخ صدوق بزرگترین مردان علمی این خاندان است از پدرش در علمیت و تألیفات برتر است و از برادران دیگر بیشتر مورد مهر و عنایت پدر بوده بهمین مناسبت پدرش کتاب الشرائع را با رساله مخصوصی برای وی نگاشته ۶- پنجاه سال از صدر غیبت کبری که نیم قرن است زندگانی کرده و در جامعه مذهب شیعه که در بیشتر کشورهای اسلامی آن روز نفوذ کاملی داشته مرجع علمی و فتوائی بوده ۷- پدرش ابن بابویه یکی از مراجع بزرگ مذهب شیعه بوده و تألیفات و رساله های او تا ۲۳ شماره ضبط شده، مردی بازرگان بوده و در

شهر قم مرکز تجارت خود را اداره میکرده و شخصا متصدی دفتر امورات تجارتي خود بوده ۸- یک قسمت مهم از تحصیلات شیخ صدوق در خدمت پدرش بوده و روایات بسیاری در موضوعات مختلفه از فقه و تفسیر و اخلاق و اصول دین از پدر خود در مؤلفات خود روایت کرده ۹- در بسیاری از مراکز علمی و با اهمیت اسلام دوره خود مسافرت کرده و در هر یک از آنها تا چند سال اقامت کرده و در تاریخ مختصر و کوتاهی که در رجال از او ضبط شده، بغداد، نیشابور، خراسان، ری، بخارا نامبرده شده، این شهرها هر کدام در این تاریخ مرکز حوزه علمیه عالم اسلام بوده اند که بزرگترین دانشمندان تاریخی اسلام تحصیل کرده های آنها هستند در قرن چهارم هجری هر یک از این حوزه ها باوج ترقی علمی خود رسیدند و رجالی در علم و ادب پرورش دادند که ستاره های تاریخ علمی اسلام بشمار میروند البته شیخ صدوق از زیست در این حوزه های علمیه برای تحکیم مبانی خود استفاده های شایانی کرده و نزد اساتید بزرگ بتحصیل پرداخته، کثرت تألیفات و کثرت مشایخ روایت او در فنون مختلفه در اثر این مسافرتها طولانی و متنوع بوده و در ضمن احادیث شیعیه را هم در این مراکز نشر کرده و شاگردان بسیاری هم از او استفاده کرده اند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۹

مسافرتها ممتد شیخ در نقاط مختلفه عالم اسلام و اقامت در مراکز تاریخ علمی اسلام در این عصر که پر شورترین دوره های علمی اسلامست افکار او را بسیار روشن و پخته کرد و او را برای اصلاح دینی و طرح یک نقشه صحیح

و دنباله داری آماده ساخت شیخ صدوق نقشه پرورش علمی و روش مذهبی خود را در ضمن کتابهای بسیاری که تا سیصد شماره ضبط شده عملی کرده است که یکی از آنها همین کتاب خصال او است که برای تهذیب نفوس و پرورش اخلاق جامعه تألیف کرده

نیروی سیاسی شیعه در عصر شیخ صدوق علیه الرحمه

هسته مرکز مذهب شیعه با نشر اسلام در عصر خود پیغمبر بوجود آمد و برهبری علی بن ابی طالب و فرزندان پاکش نشو و نما کرد بدین طریق که در اواسط دوره خلافت عثمان تحزبات و دسته بندیهای مهمی در مظاهر اسلامی طلوع نمود و جمعی از بزرگان و اخلاص مندان اصحاب پیغمبر برهبری ابو ذر تحزب شیعه را آشکار و با یک تعلیمات عالی و ممتازی که از قرآن و بیانات علی «ع» سرچشمه میگرفت آن را پا برجا نمودند.

ولی در طول تاریخ خلفای بنی امیه و صدر خلافت بنی عباس یک تحزب مذهبی ساده ای بود و کم و بیش با سیاستهای وقتی همکاری و مخالفت میورزید و بانقلاب و تحول اجتماعی و سیاسی جامعه اسلام کمک میکرد، طولی نکشید که این مذهب در اثر حسن تعلیمات و اصول عاقلانه خود نفوذ بسزائی در ملت های بزرگ نمود و استقلال سیاسی بخود گرفت و در اطراف سرزمین وسیع اسلامی آن روزه کشورهای رسما شیعه تشکیل شد و نفوذ و اهمیت آنها سراسر عالم اسلامی را فرا گرفت، در نیمه اول قرن چهارم هجری که دوره پیشوائی شیخ صدوق است.

این توسعه سیاسی و اهمیت ملی شیعه باوج ترقی رسید زیرا در غرب و جنوب عالم اسلامی دولت نیرومند فاطمیه تأسیس شد و سواحل آفریقا را از مراکش تا مصر زیر

پرچم خود گرفت.

این دولت که رسماً شیعه و در اواخر قرن سوم اسلامی علم استقلال بلند کرده بود در این تاریخ دولتی نیرومند و فعال و در پیشرفت سریعی بود و در نتیجه اواخر قرن چهارم مرکزیت بغداد را متزلزل کرد.

در قسمت شرق و شمال عالم اسلامی! کشور وسیع فارس و مرکز حکومت پادشاهان نامور ساسانی دولت آل بویه با نیرو و استقلال شایان توجهی در فعالیت بوده و مرکزیت بغداد را زیر نفوذ گرفته بود، حسن توجه و روابط دوستانه این دولت با رجال علمی شیعه و خصوص شیخ صدوق موجب شد که روی اساس و تعلیمات مذهب شیعه خود را استوار کند و پیشروی خود ادامه دهد، در این نقشه از مکتب دینی شیخ صدوق استفاده کاملی کرد

شیخ صدوق با سیاستمداران عصر خود همکاری می کند

دولتهای شیعه مذهب که در محیط سیاست خود تقریباً مستقل بودند و از تحت تسلط خلافت عمومی بغداد بیرون شدند از سال ۲۰۵ که آغاز قرن سوم اسلام بود در بخشهای ایران پدید شدند علویان در شمال ایران ظهور کردند و طبرستان را مرکز خود نمودند، طاهریان در خطه خراسان پدید گردیدند و صفاریان خطه فارس و جنوب را مستقل کردند ولی نخست دولت مقتدری که توانست این وضع ملوک الطوائف را زیر یک پرچم جمع آوری کند و روی اساس مذهب شیعه یک ایران نیرومندی پدید آورد پادشاهان آل بویه بودند که در میان آنها رکن الدوله و عضد الدوله از همه بزرگتر و معروفترند، این پادشاهان نیرومند که مرکزیت بغداد را رسماً تحت الشعاع خود قرار دادند از فکر و دانش بزرگان و دانشمندان و نویسندگان شیعه که صاحب بن عباد نامورترین آنها

است کمک گرفتند و از این گذشته از فقها و محدثین بزرگ شیعه که شیخ صدوق در رأس آنها واقعت استفاده بسزائی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۰

بردند، شیخ صدوق که تحصیلات خود را در قم و بیشتر در خدمت پدرش علی بن الحسین پایان رسانیده و در همان سن جوانی بمسند تدریس و نشر حدیث نشسته بود بنا بخواش رکن الدوله دیلمی که از پادشاهان بزرگ و نیرومند آل بویه است بری مسافرت میکند و در آنجا اقامت مینماید سپس بنیشابور رفته و تا سال ۲۵۲ که هنوز پنجاه سال کمتر داشت در آنجا اقامت کرده و از نیشابور بعراق رفته و در بغداد و کوفه و شهرهای دیگر چندی مانده و از عراق مراجعت کرد، و بسمت خراسان و بخارا رهسپار شده و تا سال ۲۶۸ در مشهد و اطراف آن بسر برده چون اصل مسافرت شیخ صدوق از مرکز اصلی زندگانی خاندانش بنظر رکن الدوله بوده چنین مینماید که این مسافرت‌های طولانی و متعدد در اطراف کشور اسلامی هم روی یک نقشه اساسی صورت گرفته که بنفع مذهب شیعه و دولت طرفدار آن بوده است و شیخ صدوق با این مسافرت‌های طولانی شالوده مکتب خود را در سراسر کشور اسلامی آن روز پراکنده و پا برجا نموده و مراجعات بسیاری که از خطه پهناور و وسیع مراکز اسلامی باو شده این موضوع را بهتر روشن میکند بدین تفصیل «شیخ صدوق» از آغاز دوره شهرت علمی خود دانشمند و پیرو مذهب شیعه شناخته شده و علمای معاصر او که مخالف مذهب شیعه بودند بشیوه معهود خود او را رسماً رافضی میخواندند چنانچه خطیب

بغدادی او را بدین توصیف ترجمه کرده:

«محمد بن حسین بن بابویه ابو جعفر قمی ببغداد آمد و در آنجا از پدرش حدیث روایت میکرد و از شیوخ شیعه و رافضیان معروف بود» در این صورت از شهرت عالمی و مراجعات عمومی که از نواحی دور دست عالم اسلام باو شده اهمیت و نفوذ مذهب شیعه در عصر وی دانسته و صلاحیت مکتب وی شناخته می شود.

[تألیفات صدوق]

اگر چه ترجمه احوال شیخ صدوق در کتب رجال بسیار مختصر و نارسا است ولی از کتبی که بنام اجوبه مسائل نوشته یا رساله های متعددی که در تألیفات او ضبط شده میتوان محیط پهناور مرجعیت او را حدس زد اجوبه مسائل او تا آنجا که از حوادث محفوظ مانده و از دست مسامحه و نسیان گریخته و در کتب ضبط شده از این قرار است.

۱- کتاب جوابات المسائل الواردة علیه من واسط: یک کتاب در جواب مسائلی نوشته که از واسط برای او فرستاده بودند- واسط شهر مهمی بوده میان کوفه و بصره که در آن تاریخ اهمیت داشته.

۲- جوابات المسائل الواردة علیه من قزوین: یک کتاب در جواب مسائلی نوشته که از قزوین فرستاده بودند.

۳- جواب مسائل وردت من بصره: یک کتاب در جواب سؤالاتی نوشته که از بصره رسیده بود.

۴- جوابات مسائل وردت من کوفه: جواب سؤالاتی که از شهر کوفه شده بود.

۵- جواب مسائل وردت من مصر: جواب سؤالهائی که از مصر شده بود ۶- جواب مسأله نیشابور: جواب از مسأله نیشابور ۷- جواب مسأله وردت من المدائن فی الطلاق: جواب سؤالی که در موضوع طلاق از شهر مدائن شده بود، رساله های بسیاری هم در شماره مؤلفات

او ضبط شده که مقصود از آنها نامه هائست که مفصل و علمی بوده که با سابقه تقاضا یا بمناسبت دیگر برجال مهم مناطق نفوذ علمی خود مینوشته که طرف این رساله ها در بعضی موارد ذکر شده چون:

رساله الی ابی محمد الفارسی فی شهر رمضان

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۱

رساله فی الغیبه الی اهل ری و المقیمین بها.

وقتی وسائل نشر و روابط آن روزه را ملاحظه کنیم تشکیل این محیط مرجعیت پهناور کار آسانی نیست و نشر این همه موضوعات علمی شگفت آور است، آن روزی که باید نشریات را با نوک خامه کلمه کلمه نگاشت و با وسیله قاصد پیاده یا کاروانهای شتر سوار در راههای پر خطر و دور و دراز فرستاد این کارهای بزرگ علمی و مذهبی چگونه انجام شده؟! امروز وسائل بخار و برق و رادیو دنیا را بهم نزدیک کرده امروزه هر بچه دبستانی محیط بزرگ جهان را چون کنجهای خانه خود در نقشه های جغرافیا دیده و فهمیده، امروزه وسائل چاپ و نشر دنیا را بصورت یک مجلس کوچک در آورده، امروزه وسائل سیر و طی مسافت خط آهن و اتوبوس و هواپیما است.

از خوانندگان محترم خواهش میکنم با کمی تفکر این وسائل تازه را از زندگی عمومی کنار بگذارند و جهان یازده قرن پیش از این را در نظر آورند تا باهمیت این محیط مرجعیت پهناور شیخ صدوق پی ببرند و نفوذ کلمه مذهب شیعه را در عصر او تشخیص دهند و اگر دانشمندان بزرگ و متنوع فرق مختلفه عالم اسلامی آن روز را هم در نظر گیرند شخصیت علمی شیخ صدوق بهتر و روشتر جلوه میکند روش یک

مکتب زنده و با اهمیتی در این محیط پهناور وجود داشته که باید شیخ صدوق را پیشوای بزرگ این مکتب علمی و مذهبی دانست و از همکاری شیخ صدوق با پادشاهان نیرومند آل بویه و وزیر دانشمند با تدبیر آنها صاحب بن عباد معلوم می شود که این مکتب یک مکتب تعلیمات خشک و کنار از اجتماع و سیاست نبوده بلکه کاملاً در اجتماع وارد و از سیاست دوره خود پشتیبانی میکرده این مکتب اساس مذهب شیعه را استوار نمود و مردان علمی با اقتداری بوجود آورد که تا چند قرن آینده هم بخوبی توانستند از عهده وظائف علمی و دینی خود برآیند.

روش این مکتب را باید از تحلیل و بررسی تعلیمات شیخ صدوق و معاصرین و شاگردان وی فرا گرفت، ما تا آنجا که از روی دقت و تحقیق ممکنست، روش این مکتب را از تاریخ و سیره علمای سلف استخراج کرده و بدسترس خوانندگان محترم میگذاریم.

قبل از ورود در ماهیت مکتب شیخ صدوق باید یادآور شد که حال اجداد خاندان صدوق در تاریخ روشن نیست، چنان که سابقاً معلوم شد محمد بن علی صدوق چهارمین فرزند مسلسل بابویه است و او چهارمین پدر او است در صورتی که تاریخ تولد صدوق ۳۱۱ هجری باشد و معلومست که فاصله او تا بابویه سه پشت است تقریباً خود بابویه یک صد و پنجاه سال پیش از آن که مقارن ۱۶۱ هجری باشد میزیسته.

در این تاریخ حکومت نو بنیاد بنی عباس بنیروی رجال بزرگ ایرانی برپا شده و کاخ دیکتاتوری بنی امیه درهم شکسته و هنوز حکومت بنی عباس جنبه ملی داشت و دیکتاتور و نفع پرست

نشده بوده از این رو رجال ناموری از اهل ایران فرصت بدست آورده و هوش و استعداد سرشار ایرانی خود را در بخشهای مختلف جامعه اسلامی بکار انداختند، خاندان برمک در سیاست و جهان داری، ابن مقفع، و سهل سر سلسله خاندان نوبخت در دانش و تألیف و قانون گذاری، ابو حنیفه در فقه و فروع از مشاهیر مردان ایرانی نژاد معاصرند هدف مشترک دانشمندان ایرانی نژاد طرفداری از خاندان پیغمبر بوده زیرا این مطلب با عدالت و حکومت ملی و حفظ حقوق افراد و اقلیات موافقت داشت و این رجال بزرگ از آن طرفداری میکردند باید علت اصلی اعدام و آزار آنها را همین نکته دانست.

اگر چه در سطح تاریخ تهمتهایی بآنها بسته اند. مثلاً ابو حنیفه چنانچه شیخ بهائی در کشکول

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۲

نقل کرده شیعه زیدی مذهب و یکی از کارمندان سری و مهم آنها بوده که اهل کوفه را پیشوائی زید بن علی و فرزندش یحیی بمنصور عباسی شورانید سپس منصور ببهانه تمرد او از قبول منصب قضاوت او را زندانی و مسموم کرد.

البته اینکه ما میگوئیم این رجال بزرگ شیعه یا طرفدار خاندان علی بودند این نیست که شیعه دوازده امامی پاک عقیده بوده اند، زیرا در این تاریخ هنوز اصول مذهب شیعه برای عموم حل و فصل نشده بود و از زیر ابر تقیه میدرخشید و برای افرادی که کاملاً با احزاب سری شیعه وابسته نبودند یک دور نمای درخشانی بیش نداشت که در معرض همه گونه اشتباه و خطا بود.

خاندان دیرین پاره ای از این رجال بزرگ که تاریخ آنها را بدست داده از بزرگان زردشتی ایرانی بوده اند چون

بنی برمک و بنی نوبخت و ابن مقفع.

بابویه جد اعلای صدوق معاصر این بزرگان است پدران صدوق تا بابویه چنانچه از اسامی آن‌ها برمیآید شیعه مذهب بوده اند ولی خود بابویه که ظاهراً رابطه میان دوره اسلامی و پیش از اسلام این خاندان است معلوم نیست چه دینی داشته آنچه از نام او استفاده می‌شود اینست که ایرانی بوده ولی معلوم نیست اهل کجا بوده پدر صدوق علی بن الحسین که اول عالم دینی و محدث این خاندان است در شهر قم میزیسته اگر فرض کنیم بابویه از اهل قم بوده این سؤال پیش می‌آید که در حدود ۱۶۱ هجری در قم دو طائفه وجود داشته اند یکی اشعریین که از قبایل اعراب یمن بوده و در حدود سال ۸۰ هجری از قشون سرحدی مسلمانان در ما وراء النهر منشعب شدند و عقب نشینی کردند و در قم متمرکز شدند و بسیاری از رجال علم و حدیث شیعه قم از آنانند و دیگر سکنه دهات ایرانی نژاد قم که البته بکلی معدوم نشده بودند ولی زیردست و تابع طائفه عرب بودند در این صورت باید بابویه از آنها باشد و شاید هم خاندان بابویه در این میانه از خارج بقم مهاجرت کرده باشند

رابطه روحانی شیخ صدوق با رجال سیاست معاصر خود

یکی از موفقیت‌های شایان شیخ بزرگوار صدوق این بود که در مردان سیاستمدار معاصرش افرادی دیندار و عقیده مند وجود داشتند و افکار بزرگ روحانی او با افکار بزرگ سیاسی آنان درهم آمیخت و یک نیروی سیاست روحانی و روحانیت سیاسی شگرفی در جامعه ملت ایرانی پدید آورد و این مردان بزرگ را همفکر و همکار کرد و با همت بلند و کوشش خستگی ناپذیری برای اصلاح

کشور و ملت قدمهای برجسته ای برداشتند بزرگترین شخصیت تاریخی این رجال سیاست صاحب بن عباد وزیر با تدبیر آل بویه است که دوره بیست ساله صدارت او دوره طلائی و با عظمت این خاندانست این مرد بزرگ که اساس سلطنت این خاندان را پا برجا و پر افتخار کرد در عقیده و ایمان بمبادی مقدس اسلام هم طراز ابو ذر و سلمان بوده و شاید وسیله ارتباط شیخ صدوق با خاندان آل بویه همین مرد بزرگوار است.

شیخ صدوق که صدها کتاب نوشته با آنکه رسم بوده بسیاری از رجال علم و دانش معاصرش از روی عقیده یا برای نمایش دیباچه کتاب خود را بنام پادشاهان معاصر آرایش میدادند چنان خامه خود را پاک و بی آرایش در دست داشته که نامی از هیچ کس نبرده ولی با این مناعت قلم کتاب عیون اخبار الرضا را که یکی از شاهکارهای مذهبی او است برای قدردانی از صاحب بن عباد نگارش کرده و بخزانه او اختصاص داده و چنانچه خودش یاد آور شده چیزی که شیخ بزرگوار را برانگیخته و برای آن چنین نام با افتخاری از صاحب بن عباد در جهان بیادگار گذارده

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۳

همان عقیده و ایمان صاحب بن عباد است که در اثر احساسات مذهبی خود دو قصیده غراء در مدح امام هشتم (علی بن موسی الرضا سلام الله علیه) سروده و چون این دو قصیده بنظر شیخ صدوق رسید برای صله و جایزه آنها این کتاب را بنام او نگاشته، در دیباچه سبب نگارش کتاب را چنین تقریر کرده مصنف این کتاب گوید دو قصیده از قصیده های صاحب جلیل کافی

الكفات ابو القاسم اسماعيل بن عباد بدست من افتاد موضوع آنها این بود که سلام خود را باستان حضرت رضا هدیه کرده بود من هم این کتاب را برای خزانه او که بیقای وی آبادان باد تصنیف کردم، زیرا چیزی سراغ ندارم که نزد او مرغوبتر و مهمتر و بموقع تر از علوم آل پیغمبر باشد زیرا برشته متین آن ها متمسک است و بولایت و دوستی آنان چنگ زده، اطاعت آنها را فرض می‌شمارد بامامت آنها و احترام و احسان بذریه و شیعه آنان معتقد است.

با تصنیف این کتاب حق نعمت او را ادا کردم و خود را باو نزدیک نمودم، زیرا احسان های درخشان و منتهای فروزانی نسبت بمن دارد با تصنیف این کتاب تقصیر خدمتی که در حضرت او دارم جبران کردم و منتظرم عذر مرا بپذیرد و از تقصیرم بگذرد و امید و آرزویی که در باره وی دارم پا برجا دارد خداوند با کرم وجود خود سختیها را آسان کند، در آغاز دو قصیده را می نگارم زیرا سبب تألیف این کتاب بوده اند.

من قصیده نخست را با شعر ترجمه کرده و برای فهم پایه عقیده و ایمان این وزیر دانشمند و بزرگ تاریخ ایران و ایمان بنظر خوانندگان محترم میرسانم، در این ترجمه برسانیدن مقصود شاعر بیشتر از آرایش شعر اهمیت داده شده.

ای که روی سوی طوس بهر زیارت در حرم قدس سرزمین طهارت

گوی زمن بر رضای سلام و فرود آی بر سر قبر شریف شاه کرامت

می خورم اکنون قسم بذات خداوند از سر اخلاص و دوستی و ارادت

گر که مرا اختیار بودی از خود بود بطوسم همیشه رحل اقامت

کوچ کنان عزم خویش جزم نمودم تا که ز خاکش برم

مشهدی آگنده از زکاء فرشته همدم نور و فروغ و عز و امامت
از تو که هستی امام و زاد امامان از پس ظلمت دمیده صبح سعادت
ز آن که بدیدم بچشم خود که نگون شد در پس هم از کف نواصب رایت
حق شما را من آشکار نمودم حق نتوان برد از میان بشرارت
زاده پیغمبری که کند خداوند با کف او ریشه ستمگر و غارت
زاد وصییی که در فضیلت و ایمان از دیگران در ربود گوی رشادت
فخر و شرف از ویست بی کم و نقصان بیغش و حیل و راست مجد امامت
ناصیان چون یهود و بدتر از آنان چون چو مجوسان گرفته راه ضلالت
دفن نمودند در قبور کسانی کو همگی بوده غرق کفر و نجاست
بایدشان افکنند دور و یا گوردر بر قبر یهود و کبر بعاتت
عالمشان در مقام بحث چه گاوی یا که چه گامیش پر ز جهل و بلادت
چون که تأمل کنی بشوم جبینشان هست ز شیطان در آن نشان شراکت
صوت اذان فرق کی نهند ز ناقوس نامتان ار بر شود در آن بولایت
کوه یقینیت و من بدان متمسک تا دم مردن نه بلکه تا بقیامت
الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۴
چند کسان در شما نمودندم تکفیرمغز همه کوفتم به گرز شجاعت
کردمشان از دلیل و حجت سرکوب رانده و دم کنده پر زدند بساعت
زاده عباد در پناه شما بادباد شما را بر او نگاه عنایت
چند بمدح شما چکامه سروده چون پر طاوس در نگار و ظرافت

دارد امید از شما که واسطه گردید تا که خدایش دهد بخلد مکانت

خواند هر آن کس چنین قصیده غراء گفت بکاغذ فشانده در فصاحت

شاعر آن پادشاه کشور شعر است همچو سلیمان در بساط بلاغت

بار خدایا به آرزو برسانش طوس برش تا کند امام زیارت

این جمله های چندی که شیخ صدوق

در وصف عقیده و ایمان صاحب بن عباد گفته عقیده محکم و ایمان راسخ او را خوب آشکار میکند و از کلامش بر می آید که رابطه او با صاحب تنها بر اساس معنویت استوار بوده و رجال بزرگ از افکار بلند او استفاده نکرده اند و از او پیروی مینموده اند و شیخ صدوق فقط از راه تألیف کتب و تعلیمات عمومی و مذهبی خود با آنها سر و کار داشته و جز معنویات در این میانه سر و سری نبوده و شاید یک علت مسافرت‌های طولانی و متعدد شیخ هم تقلیل آمیزش و اختلاط با رجال عصر خود بوده که البته همه در اخلاص و دیانت در پایه صاحب بن عباد نبوده اند اکنون ما برنامه مکتب شیخ صدوق را در چهار فصل خلاصه میکنیم و بنظر خوانندگان محترم میرسانیم تا متوجه شوند این مکتب بزرگ مذهبی چگونه شالوده و اساس خود را محکم و استوار ریخت تا توانست اصول عقاید و ایمان را منظم و خلاصه کند و از تشمت و آلودگیهای افکار کج و خطاکار تصفیه نماید.

چگونه توانست شعب و دستجات پراکنده مذهب شیعه را در یک جامعه آبرومند و بزرگ منحل نماید و ملت یک نواختی میان این دستجات جدا جدا بوجود آورد.

چگونه توانست اساس تعلیمات مذهب را عمومی کند و در دسترس همه افراد بگذارد چگونه توانست دولتهای طرفدار شیعه را بنفع دین و مذهب تقویت کند و مخالفین حق را بنیروی آن ها سرکوب کند.

اینها درس‌هایی است که امروز برای ما بسیار مفید و لازمست بلکه باید گفت اگر بخواهیم این ضعف و سستی دینی، این انحطاط اخلاقی روز افزون، این تلاشی ملی

خود را چاره کنیم راهی بهتر و نزدیکتر از پیروی این روش و تجدید این برنامه و احیاء مکتب صدوق نداریم.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۵

فصل یکم روش نگارش در مکتب شیخ صدوق

اشاره

نگارش چند شعبه دارد قلم تاریخ و داستان سرائی قلم خطبه و خطابه، قلم تحقیق و بحث علمی

قلم تاریخ و داستان سرائی

اشاره

قلم تاریخ و داستان نویسی در جهان امروز چند شعبه دارد رومانیک، کلاسیک فلسفه تاریخی، کلاسیک تاریخ ساده ولی تاریخ نگاران اسلامی که از اواخر قرن یکم هجری آغاز تاریخ نویسی کردند همان قسم سوم را شیوه خود کردند.

داستانهای تاریخ را با عبارتی ساده و بی تکلف با قلم مینوشتند چنانچه بزبان میگفتند، کتب تاریخی صدر اسلام چون سیره ابن هشام، تاریخ طبری: کامل ابن اثیر و مسعودی و نویسندگان دیگر تا اواسط قرن چهارم اسلامی بر این مقصود گواهدی چیزی که نوشته این کتابها را با گفتگوهای عادی از هم جدا میکند فصل بندی و ترتیب است، امتیاز این نگارشات علاوه بر سادگی و کنار بودن از پیچیدگی مطلب که تکلف در عبارت تولید میکند و فور کلمات لغت است که در آن دوره دایره و معمول بوده و چون بعدها سبک نگارش بتکلف و لفظبافی و اصطلاحات آمیخته از مواد لغت کاسته شده و بسیاری از الفاظ کتابهای صدر تاریخ در شمار الفاظ غریبه در آمده.

شیخ صدوق با اینکه فارسی نژاد است و خودش تا ۳۰۰ کتاب و پدرش بیست و چند کتاب تألیف کرده اند کتابی بزبان فارسی از ایشان بدست نیامده و اگر چه بیشتر کتب این دو نویسنده و دانشمند بزرگ باقی نمانده ولی از نام گذاری کتابهای آن ها فهم می شود که بزبان عربی بوده.

من گمان می کنم سبب اصلی این موضوع این بوده که زبان ادبی و قلم نویسنده فارسی در این تاریخ و در حدود ری و قم که مرکز زندگانی و پرورش علمی صدوق بوده

نبوده یا کامل نبوده و ممکنست زبان خاندانی صدوق زبان گیلکی یا زبان رایج بوده که هنوز پاره مردم نواحی نزدیک قم مانند دلیجان و جاسب در خانواده های خود آن زبان را نگهداشته اند ولی زبان نگارش و نویسندگی نیست.

بلی از اواسط قرن چهارم ادبیات رو بترقی رفت و نویسندگان و شاعران فارسی زبانی شیوا و مقتدر کم کم پا بعرصه وجود گذاردند مانند رودکی و ناصر خسرو و قابوس و شمسگیر و نهضت زبان فارسی بوجود آمد و در شعر ترقی شایانی نمود که شاهنامه نماینده روح ادب فارسی این قرنست و در نثر هم قدمهای مؤثری برداشته شد ولی این نهضت در دوره زندگانی تحصیلی و تألیفی شیخ صدوق آغاز شد و هنوز عمومی و بارور نشده بود.

بعلاوه کثرت اصرار شیخ صدوق و پدرش بر نصوص روایات صادره از ائمه معصومین که تقریباً روش عمومی محدثین آن عصر بوده سبب دیگر این روش میباشد خصوص نظر باینکه اکثر مؤلفات آنها جمع آوری متن روایات است و کمتر از خود بیانی در این مؤلفات گنجانیده اند اما راجع بنگارشات عربی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۶

صدوق که در دیباچه کتابهای خود و در تحقیقات او راجع بمواضع علمی و استدلالات دیده می شود قلم ساده و محکمی است در این دوره دو قلم نویسندگی در زبان عرب وجود داشته و در میان علماء و نویسندگان شایع بوده است.

۱- قلم ادبی که شیوه نویسندگان درباری و رویه نامه نویسی بوده و نوشتجات ادبی هم بیشتر با این قلم نوشته میشده مانند کتاب مقامات بدیع الزمان و رسائل او و رسائل خوارزمی و کتب شیخ عبد القادر جرجانی و بعد

از دوره صدوق سید رضی و سید مرتضی هم در کتب علمی خود این شیوه ادبی را بکار برده اند چنانچه از دلایل الاعجاز و اسرار البلاغه و نهج البلاغه و مجازات النبویه و تفسیر سید رضی و شافی و سائر کتب سید مرتضی این روش بخوبی نمایانست ۲- قلم علمی و دینی که اغلب کتابهای علمی و دینی اینعصر آن را مراعات میکرده اند و آن بسیار ساده و بی تکلف بوده شیخ صدوق در نگارشات خود پیرو این قلم علمی بوده و هر کجا در مقدمه کتب خود یا در ضمن تحقیق مطالب و شرح مشکلات اخبار قلمفرسائی کرده هیچ پیرامون نمایشات ادبی نگردیده و برای اینکه بفهم عموم نزدیک باشد بسیار ساده نوشته ولی در عین سادگی بسیار محکم و ورزیده چیز نوشته و نسبت بافاده مقصود شیوا و فصیح نگارش میکرده است و بهیچ وجه دنبال مغلق گوئی و نمایش ادبی نرفته برای آنکه با فکر و فهم عموم هم آهنگی کرده باشد و این ساده نویسی و حسن تعبیر را هم باید یکی از مزایای بزرگ مکتب شیخ صدوق دانست شیخ صدوق داستانهای کوچک و تاریخهای مختصری که در دیباچه پاره ای کتابهای خود برای شرح سبب تألیف یا موقعیت و فائده کتاب نوشته بهمان سبک ساده و بی تکلیف صدر اسلامت، جمله های کوتاه و بسیار بلیغ و شیوا بکار برده، لفظبافی و سجع تراشی نکرده ما برای نمونه چند داستان از او نقل و ترجمه میکنیم:

داستان تألیف کتاب من لا یحضره الفقیه

اما بعد چون قضا مرا ببلاد غربت کشاند و قدر مرا از آن میان بقصبه ایلاق بلخ انداخت سید شرافتمند دینداری از نواده های موسی بن جعفر «ع» که معروف

به نعمت بود در آنجا وارد شد بهمنشینی او شاد بودم و از همصحبتی او دلم خرمشده بدوستی او شرفیاب شدم زیرا اخلاق نیکی بشرافت نژاد خود پیوسته بود، از آبرو و صلاح، سنگینی و وقار و دینداری و پارسائی و تقوی و علاقه بخدا این آقا با من در باره کتابی گفتگو کرد که محمد بن زکریای رازی در موضوع طب تصنیف کرده و نامش را (من لا یحضره الطیب* برای کسی که دسترسی بپزشک ندارد) گذاشته گفت این کتاب در موضوع خود خوب نوشته شده از من درخواست کرد کتابی در فهم حلال و حرام و دستورات دین و احکام تصنیف کنم که خلاصه و مجموعه همه کتاب هائی باشد که در این موضوع

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۷

تصنیف کرده ام و نام آن را (من لا یحضره الفقیه، برای کسی که دسترسی بفقیه ندارد) بگذارم تا مرجع او باشد و مورد اعتماد خودم قرار دهد و از آن اخذ احکام نماید و همه کس با وی در اجر آن شریک باشد و در آن نظر کند و از آن رونویس کند و بمضمون آن عمل کند بعلاوه بیشتر تصنیفاتم را که همراه داشتم رونویس کرد و از من استماع نمود و روایت کرد و فهمید و آنها دویست و چهل و پنج کتاب بودند من درخواستش را پذیرفتم زیرا سزاوار آن بود و این کتاب را با حذف سلسله سند تصنیف کردم تا در پیچهای سلسله سند روایت نیفتد و بیشتر از آن استفاده کند من نخواستم چون روایت نویسان همه روایاتی که در هر موضوع دارند بنویسم بلکه همان روایاتی را انتخاب

کردم که بدانها فتوی میدهم و آنها را درست میدانم و در باره آنها عقیده دارم که میان من و پروردگارم تقدس ذکره و تعالت قدرته حجت هستند و آنچه در این کتابست از کتابهای مشهوری بیرون آوردم که مورد اعتماد و مرجع علمای مذهب شیعه میباشد.

داستان تألیف کتاب عیون اخبار الرضا.

ترجمه این عبارات در صفحات گذشته نگاشته شد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۸

خطبه و خطابه در مکتب شیخ صدوق

اشاره

خطابه یکی از فنون بزرگ منطق و بنظر ارسطو شایسته مقام زمامداران و بزرگان هر ملتی است خطابه برزخ میان احساسات محض است که مبدء شعر و شاعریست و تعقل عمیق و خشک که مبدء فلسفه و تفکر است، اسلام با ظهور خود اول تکانی که بجامعه عربستان داد این بود که آنها را از مقام احساسات محض بالا کشید و وارد عالم تعقل و فکرهای عمومی کرد از جنبه شاعری آنها کاست و خطابه و خطبه را بآنها آموخت.

خطبه و خطابه را در ضمن تشریح نماز جمعه جزء برنامه آن قرار داد و مردم را بدان تشویق و ترغیب نمود در جاهلیت عرب هزارها مرد و زن شاعر وجود داشت ولی خطیب در میان آنها انگشت شمار بود ولی در قرن اول اسلامی خطیبان زبردستی بوجود آمدند که آثار آنها تاکنون زیب بهترین ادبیات عربست و خطبه های خود پیغمبر و علی بن ابی طالب شگفت انگیز و در حد کرامت است خطابه باید دارای جمله های کلی و مطالب عمومی و مفید باشد و در شرع اسلام تعلیم عقیده و اخلاق نیک اساس آن بشمار میرفته.

شیخ صدوق بسیاری از کتابهای خود را با خطبه های بسیار شیوا و بلندی آغاز کرده که در موضوع خود بسیار متین و با نفس پیغمبر و ائمه دین پیوند کاملی دارد ما برای نمونه چند خطبه از آنها نقل و ترجمه میکنیم.

ترجمه خطبه کتاب من لا یحضر

بار خدایا تو را ستایش میکنم و تو را شکر میکنم، بتو ایمان دارم و کار خود را بر تو وامی گذارم، بگناه خود نزد تو معترفم و خودت را گواه میگیرم که من تو را یگانه و بیهمتا

میشناسم و از آنچه بذات پاکت نمی برآزد کنارت می دانم، از آنچه مشبهه و ملحدان ناروا بتو بسته اند دورت میدانم.

من عقیده دارم که تو در آنچه حکم کنی عادل و در کارهای خود فرزانه ای و در هر چه بخواهی باریک بین و حقیقت شناسی، بندگان را از نیاز نیافریدی و بیش از توان آنها را تکلیف نکردی از روی مهربانی نعمت هستی را بآن ها بخشیدی و از روی حکمت آنها را در معرض امتحان آوردی بهر مکلفی عقل کامل دادی و راه روشن پیش پای او نهادی بکسی تکلیفی نکردی که وسیله انجام

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۹

آن را ندارد و بدون مخبر راستگو کسی را مسئول نکردی بدان چه نداند رسولان خود را با زبان گویا بمژده ثواب و هراساندن از عقاب فرستادی و بدانها دستور دادی که امامان و جانشینان معصوم برای خود نصب کنند تا از روی حکمت و پند شیرین براه تو دعوت کنند تا مردم پس از وجود آنان در برابر تو عذری نداشته باشند و هر کسی دانسته هلاک شود و دانسته زندگی جاوید یابد.

از این راه منت بزرگی بر بندگان خود نهادی و ستایش خویش را بر آنها بایست نمودی، از آن تو است ستایش بشماره آنچه کتابت بشمارد و دانشت بپذیرد و از آنچه ستمکاران کوتاه نظر گویند برتری برتر.

ترجمه خطبه کتاب توحید صدوق

بنام خدا ... ستایش از آن خداوند یگانه تنهاست، آن خدائی که بیهمتاست، همان یکتای بی نیازی که مانندای ندارد، سرآغاز هستی دیرینه ای که پایان ندارد، انجام هستی پاینده ای که نهایت ندارد موجود پابرجائی که نیستی ندارد:

همیشه پادشاهی که زوال ندارد، توانائی که از هیچ چیز درنماند، دانائی که چیزی

بر او پوشیده نیست، بذات خود زنده است و در لا مکان پاینده، شنوای بینائی که اندام و ابزاری نخواهد آن خدائی که دستور عدالت داده و در فضل و بخشش بر جهان گشاده و روشن حکم فرموده، حکم وی را تعقیب کننده ای نیست، قضای او را کسی برنگرداند و بر اراده او چیره نشود و خواست او را واپس نزند.

همانا فرمانش اینست که چون چیزی را خواهد بگوید باش و بی درنگ میباید، پاکست آن خدائی که زمام هر چیزی در دست توانائی او است، برگشت و سرانجام هر چیزی بسوی او است، گواهی میدهم که شایسته پرستشی نیست جز خداوند پروردگار جهانیان و گواهی میدهم که محمد بنده و فرستاده او سید پیغمبران و بهتر همه آفریدگان است.

و علی بن ابی طالب (ع) پیشوای پرهیزگاران و زمامدار دست و رو سفیدانست و گواهم که امامان از فرزندانش پس از وی حجت‌های خدایند تا روز قیامت، بر همه رحمت و درود باد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۳۰

فصل دوم قلم استدلال و تحقیق در مکتب شیخ صدوق

اشاره

چنانچه پیش از این گذشت شیخ صدوق و پدرش کتابهای بسیاری تألیف کرده اند و بیشتر آنها از میان رفته ولی آنچه بدست آمده بیشتر همان متن اخبار است از فقه و حدیث گذشته در مسائل توحید و اصول دین هم همان متن اخبار و نص آیات قرآن را ذکر کرده اند و کمتر دیده می شود که پیرامون تحقیقات و قلمفرسائی گردیده باشند و از فکر خود چیزی نوشته باشند.

چنانچه از مطالعه کتاب توحید صدوق و عقائد او این موضوع خوب روشن می شود پاره ای گمان برده اند که این روش برای این بوده که بضاعت علمی و فکری در آنها نبوده

و شیخ صدوق توانائی نداشته که چون متکلمین یا فلاسفه و نویسندگان عصر خود در موضوع عقائد قلم فرسائی کند یا مطالب را در سلک قیاس و استدلال منطقی در آورد و چون متکلمین عصر خود وارد بحث و استدلال گردد و در کتب رجال او را در زمره اخباریها شمرده اند و کلام شیخ الطائفه در عده الاصولش مشعر بر اینست که از زمره مقلدین در عقاید بوده و یا در زمره اشخاص بسیط که عقائد آنها روی ارتکازات فطریه ثابتست و از استدلال و تفصیل آن ناتوانند، ولی با کمی تدبیر در کتب شیخ صدوق روشن است که شیخ صدوق نه عاجز از استدلالات منطقی و فلسفی بوده و نه اخباری بوده بلکه فیلسوفی دینی و مجتهدی عالی مقام است و در مقام تحقیق و بحث از همه فقهاء متأخرین برتر بوده و در موشکافی از حکماء و متالیهین چون صاحب مطالع دست کمی نداشته و سبب اینکه در کتب فقه خود چون من لا یحضره اکتفاء بهمان ذکر اخبار کرده یا در اصول و عقائد همان متن اخبار و آیات را ذکر کرده عجز از استدلال نبوده او میتوانسته مثل شیخ انصاری مسائل تجارت را در میدان بحث و تردید و اشکال بیاورد یا مثل خواجه طوسی عقائد را در میدان رد و بحث استدلالات منطقی و فلسفی بکشاند ولی یک اختلاف مبنائی در روش تعلیم و پرورش دینی با سائرین دارد و بدان ملاحظه این رویه را در تألیفات خود تعقیب کرده و بهمین ملاحظه ما مکتب او را از نظر پرورش دینی مکتب مخصوصی تشخیص دادیم و پایه عظمت مذهب شیعه

در تاریخ شناختیم.

استدلال در عقائد و بیان احکام چنانچه در قرون متاخره مرسوم گردیده روی اصطلاحات منطقی و فلسفی رفته که پس از نشر اسلام در جهان بدست مسلمانان افتاد و خلفاء بنی عباس آن را رواج دادند و از آن پشتیبانی کردند از نظر سیاست یا نادانی با اصول تعلیمات اسلام ولی استدلال و روشن کردن مردم در حقائق هستی و خداشناسی در بدو نشر و ترقی اسلام روی اصطلاحات نبود قرآن و احتجاجات پیغمبر و ائمه هم دارای روش استدلال عقلی است و از این جهت مردمان بیعقیده و مخالف را معتقد و دیندار می کردند، چون ایمان و عقیده یک تعلیم عمومی است پایه استدلال و منطق در قرآن و اخبار روی فهم عموم و بزبان عموم برقرار شده و هر کس متوجه همان مضامین ساده و پر معنی و گیرنده بشود و با زبان قرآن و اخبار آشنا گردد دارای عقیده و ایمان درست می شود.

مکتب شیخ صدوق چنانچه در روش خطابه و تاریخ پیرو طریقه پیغمبر و ائمه و بزرگان صدر اسلام بود در استدلال و منطق دینی و تعلیم عقائد هم همان رویه را در نظر گرفته و تا آنجا که ممکن بوده کلیه مطالب و شرائع اسلام و مذهب را با همان زبان خود شریعت گذار اسلام و اوصیای او تعلیم می

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۳۱

داده است زیرا این منطق عمومی و در خور فهم همه افراد است و البته مؤثرتر و صحیحتر است، اگر استدلال متکلمین یا فلاسفه برای تعلیم مردم لازم بود یا بهتر بود خدا و پیغمبر که بیش از هر چیز بهدایت و رهنمائی بشر

علاقه داشتند از اول آن طریقه را بکار میبردند.

و در میان ملت سر تا سر نادان عرب آن را ابتکار میکردند و نباید گفت افکار مردم جاهلیت بفهم این گونه استدلالات رسا نبوده یا از قبول آن خودداری میکردند زیرا ابتکارات شگرفی که اسلام در میان امت عرب نمود و حقایق عالیه ای که به آنها تعلیم کرد دست کمی از این مطالب علمی که اخیراً میان متکلمین و حکمای اسلامی منتشر شده نداشته.

دو نمونه از تحقیقات علمی شیخ صدوق برای گواه نقل می شود

۱- شرح حدیث منزله از معانی الاخبار

به امام چهارم سید عابدین (ع) عرض شد مردم مخالف مذهب میگویند بهترین امت پس از رسول خدا ابو بکر است سپس عمر است سپس عثمان و سپس علی «ع» است و آن حضرت را در طبقه چهارم بشمار می آورند، فرمود با حدیثی که سعید بن مسیب از سعد بن ابی وقاص از پیغمبر اکرم (ص) روایت کرده چه میکنند؟ پیغمبر بعلی فرموده ای علی مقام تو نسبت بمن چون مقام هارونست نسبت بموسی جز آنکه پس از من پیغمبری نیست در زمان موسی کی با هارون در فضل و نیکی برابری میکرد؟ تا کسی بتواند در این امت با علی برابری کند چه رسد که بهتر از او باشد.

مصنف این کتاب (معانی الاخبار) گوید این روایت میان ما و مخالفین ما مورد اتفاق است و ما از پیغمبر نیز نقل کردیم که بعلی فرمود مقام تو نسبت بمن چون مقام هارونست نسبت بموسی جز آنکه پس از من پیغمبری نیست این گفتار دلالت دارد که هر مقامی را در هر حالی هارون نسبت بموسی داشته علی هم نسبت بیپیغمبر خاتم دارد مگر آنچه خود خبر استشنا کرده باشد. یا بحکم عقل

قطعی خارج از عموم گردد یکی از نسبت های هرون بوی این بود که برادر نژادی او بود، عقل این مقام را در باره علی نسبت به پیغمبر تخصیص می دهد مقصود پیغمبر این مقام نبود زیرا علی برادر نژادی پیغمبر نیست یکی از مقامات هرون نسبت بموسی اینست که با او دارای مقام نبوت و پیغمبری بود این را هم خود پیغمبر جدا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۳۲

کرده و منع کرده که علی پیغمبر باشد پس از این دو مقام، هرون نسبت بموسی مقامات ظاهره ای دارد و مقامات معنویه ای، یکی از مقامات ظاهره اش اینست که پس از موسی افضل اهل زمان خود بود و از همه کس نسبت بموسی یگانه تر و مخصوص تر و بیشتر مورد اعتماد بوده.

۲- آنکه هر وقت موسی از قوم خود جدا میشد هرون را در میان آنها جانشین و خلیفه خود میکرد.

۳- آنکه باب دانش و وسیله دریافت علم موسی بود.

۴- آنکه اگر موسی وفات میکرد و هرون زنده بود، هرون پس از وفات خلیفه و جانشین او بود این خبر همه این مقامات و خصلتها را برای علی نسبت به پیغمبر ثابت میکند و هر مقام معنوی و تأییداتی هم هرون نسبت بموسی داشته باید علی هم نسبت به پیغمبر داشته باشد مگر آنچه را عقل قطعی از آن بیرون کند چنانچه مقام برادری نژاد را بیرون میکند گو اینکه ما آن مقامات باطنه را ندانیم زیرا مفاد خبر اینست، کسی نتواند گفت که مقصود پیغمبر خصوص فلان مقام بوده زیرا در برابرش میتوان گفت خیر مقامی که تو میگوئی مقصود نبوده و آن مقام دیگر مقصود بوده و دلیلی

بر خصوص آن نیست در این صورت کلام بیهوده می شود و بی استفاده استفاده میگردد، پیغمبر کلام بیهوده نمیگوید زیرا با ما سخن میکند که مطلبی بما بفهماند و چیزی بما بیاموزد، اگر مقصود این باشد که بعضی از مقامات هرون نسبت بموسی برای علی نسبت به پیغمبر ثابتست و آن را معین نکرده و با کلام خود چیزی بما نفهمانده کلام لغو است و مقام پیغمبر از آن مبری است بنا بر این لازم است که مقصود اثبات همه مقامات باشد مگر آنچه را عقل بطور قطع یا خود روایت صریحا استثناء کرده و چون عموم مفاد خبر ثابت شد دلیل می شود که

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۳۳

علی (ع) افضل اصحاب رسول خدا (ص) است بلکه اعلم آنها است و از همه پیش رسول خدا (ص) محبوب تر و بیشتر مورد اعتماد بوده است.

و بعلاوه ثابت می شود که چون پیغمبر از میان امت بواسطه مرگ یا سفر مفقود شود علی جانشین و خلیفه او باشد زیرا همه این مقامات برای هرون نسبت بموسی ثابت بود.

اگر کسی اعتراض کند که هرون پیش از موسی وفات کرد و پس از مرگ او امامتی نداشت تا این مقام برای علی پس از مرگ پیغمبر ثابت باشد و چطور شما بمفاد گفته پیغمبر که علی نسبت بمن چون هارونست نسبت بموسی میتوانید از روی سنجش علی بهارون برای او پس از پیغمبر مقام امامت را ثابت کنید در صورتی که هرون پس از مرگ موسی نبود و امامتی هم نداشت و علی پس از مردن پیغمبر اسلام زنده و پاینده بود، جواب اعتراض اینست که ما از روی عموم

فرمایش پیغمبر علی و هرون را بطور مطلق با هم میسنجیم و حکم میکنیم که همه مقامات هرون برای علی ثابتست و چون علی پس از پیغمبر زنده بود باید مقام خلافت از پیغمبر را دارا باشد تا چنانچه پیغمبر فرموده هم طراز هرون باشد و مردن هرون پیش از موسی دلیل نمیشود که علی پس از پیغمبر در مفاد این حدیث مطلق وارد نباشد ما برای توضیح مثالی می آوریم میگوئیم اگر خلیفه بوزیر خود گفت هر روزی زید تو را دیدار کرد باید یک اشرفی باو بدهی و همین قرار را در باره عمرو هم باید منظور داری باین فرمان حق عطیه زید برای عمرو هم بطور مطلق ثابت شد اکنون اگر زید سه روز نزد وزیر آمد و سه اشرفی گرفت و دیگر نیامد و عمرو هم سه روز نزد وزیر آمد و سه اشرفی گرفت نمیشود گفت چون زید دیگر نیامده عمرو هم حقی ندارد بلکه عمرو حق دارد که روز چهارم و پنجم بلکه تا همیشه که زنده است هر روز نزد وزیر آید و بر وزیر لازمست که تا عمرو زنده است هر روزی نزد او آمد یک اشرفی باو بدهد و اگر چه زید سه روز بیشتر نیامده اشرفی را بگیرد بلکه اگر چه مرده باشد.

وزیر نمیتواند بعمر و بگوید من جز آن سه اشرفی که زید دریافت کرده بتو نمیدهم. زیرا مفاد قرار داد برای زید این بود که هر روز بیاید اشرفی را بگیرد و عمرو هم همین فرمان را داشت و آمده بایست اشرفی را بگیرد، هرون وزیر موسی بود و قرارداد داشت که در غیاب او

همین قرارداد را علی هم بمضمون این حدیث نسبت به پیغمبر داشت و بایست بحکم همان مثلی که در موضوع زید و عمرو زدیم بر امت پیغمبر خلیفه باشد.

در سنجش درست چاره ای از استفاده این معنی نیست.

اگر کسی اعتراض کند که مقام خلافت از موسی پس از مرگش برای هرون ثابت نبود تا اینکه این مقام برای علی نسبت به پیغمبر ثابت شود، جوابش اینست که باید گفت هرون پس از موسی افضل امت او نبوده و بیشتر مورد اعتماد او نبوده و باب علم او نبوده و هیچ امتیازی نداشته زیرا همه این مقامات برای هرون نسبت بموسی مانند همان مقام خلافت روشنست اگر کسی یکی از آنها را از روی عناد انکار کند باید همه را انکار کند.

اگر کسی اعتراض کند که مقامی را که پیغمبر برای علی در این حدیث منظور کرده فقط نسبت به زمان حیات خود پیغمبر است و نظری به پس از وفات خود ندارد تا خلافت علی ثابت شود.

میگوئیم ما بدلیل روشن ثابت میکنیم که منظور پیغمبر همان خصوص پس از وفات خود بوده نه زمان حیات خود دلیل ما اینست که فرموده پیغمبر بعلی که تو نسبت بمن چون هارونی نسبت بموسی جز آنکه پس از من پیغمبری نیست دو مفاد دارد.

۱- اثبات فضیلت و مقامی برای علی (ع) ۲- نفی نبوت از علی بعد از پیغمبر، پس از جمله اول مقام نبوت را از علی سلب کرده برای اینست که اگر سلب نمیکرد و فقط میفرمود علی نسبت بمن چون هارونست نسبت بموسی روا بود کسی گمان

ببرد علی پس از پیغمبر دارای نبوتست زیرا هرون پس از موسی مقام نبوت داشت بنا بر این سلب نبوت پس از این جمله لازم بود و ناچار باید گفت نبوت را از علی باعتبار همان زمانی سلب کرده که این منزله و مقام هارونی را برای او قرار داده.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۳۵

زیرا از نظر اثبات این فضیلت کلی و مقام هارونی محتاج بود که مقام نبوت را از علی سلب کند تا مردم باشتباه نیفتند و اگر نمیفرمود علی نسبت بمن چون هارونست نسبت بموسی حاجتی نبود که بفرماید علی پس از من پیغمبر نیست ولی اثبات این فضیلت کلی و منزلت هارونی است که شامل مقام نبوت هم می شود و باید نفی نبوت نظر بوقت اثبات این فضیلت کلی و منزلت و مقام هارونی باشد و چون نبوت منفی صریحا پس از پیغمبر است باید نفی نبوت نظر بوقت اثبات این فضیلت کلی و منزلت و مقام هارونی بصریح عبارت پس از وفات باشد و اگر در آن منزله نباشد چنانچه مخالفین مذهب شیعه میگویند و اثبات فضیلت و منزلت هارونی مخصوص زمان خود پیغمبر باشد لازم آید که علی در زمان حیات پیغمبر مقام نبوت را هم دارا باشد زیرا بنا بر این نفی نبوت نظر بوفات و پس از پیغمبر است و اثبات منزله عمومی و مقام هارونی نظر بزمان حیات پیغمبر است و استثناء بنا بر این منقطع است.

و مثل اینست که پیغمبر فرموده علی نسبت بمن تا زنده ام چون هارونست نسبت بموسی و لیکن پس از وفات من پیغمبری نیست و علی هم پس از وفات

من مقام نبوت را ندارد و اختصاص سلب نبوت به پس از وفات با اثبات فضیلت کلی و مقام هارونی بطور مطلق در زمان حیات دلیل می شود که علی (ع) در زمان حیات رسول خدا پیغمبر هم باشد چنانچه در زمان حیات موسی هرون پیغمبر بود و استثناء منقطع که معنی استدراک میدهد بهتر این مفاد را ثابت میکند، ولی معنی نادرست و فاسد است زیرا باتفاق مسلمانان علی در زمان حیات پیغمبر مقام نبوت نداشته پس باید زمان سلب نبوت همان وقتی باشد که پیغمبر در آن برای علی فضیلت کلی و مقام هارونی قائل شده تا آنکه از این کلام مقام نبوت برای علی ثابت نشود بواسطه آن فضیلت کلی و منزله هارونی مطلق که پیغمبر باو داده.

ما اکنون بیان دیگر مطلب را روشن تر میکنیم اگر پیغمبر فرموده بود نسبت علی بمن پس از وفات من چون نسبت هارونست بموسی جز آنکه پس از من در حیات من پیغمبری نیست که در جمله اول

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۳۶

اثبات منزله هارونی را بقید وفات خود ذکر میفرمود و سلب نبوت را بزمان حیات خود اختصاص میداد در این صورت ممنوع نبود که علی پس از وفات رسول خدا پیغمبر باشد زیرا سلب نبوت را مقید بزمان حیات خود کرده و فضیلت کلی و مقام مطلق هارونی در این صورت دلالت داشت که علی پس از وفات پیغمبر مقام نبوت هم دارد.

زیرا یکی از رتبه های هرون نسبت بموسی پیغمبری او بود و چون حمل مقام هارونی بزمان حیات پیغمبر این نتیجه نادرست را میدهد بایست گفت مفاد فرمایش پیغمبر اینست که سلب نبوت

از علی کرده در همان زمانی که فضیلت کلی و مقام هارونی باو داده زیرا برای اثبات این مقام کلی محتاج سلب نبوت از او شده و چون ثابت شد که زمان نبوت منزله هارونی همان زمان سلب نبوت است بایست که پس از پیغمبر باشد زیرا نفی نبوت بصریح خبر پس از پیغمبر است.

بنا بر این خلاصه مضمون خبر اینست که نسبت علی پس از رسول خدا بآن حضرت چون نسبت هرون است بموسی در زمان حیات موسی و از اینجا ثابت می شود که علی پس از پیغمبر خلیفه بر مسلمانانست و طاعت او بر همه واجب است و ثابت می شود که اعلم امت و افضل امتست زیرا همه این مقامات برای هرون نسبت بموسی (ع) در زمان حیات موسی ثابت و مسلم بوده است.

اگر کسی اعتراض کند که شاید مقصود پیغمبر از کلمه بعدی (بعد از من) این باشد که بعد از نبوت من نبوتی نیست نه مقصودش این باشد که بعد از وفات من پیغمبری نیست، در این صورت حدیث متعرض زمان پس از وفات پیغمبر نیست تا استدلال شما درست باشد.

جوابش اینست که این لفظ در روایات دیگری هم که مسلمانان از پیغمبر نقل کرده اند بمضمون (لا نبی بعد محمد) وارد شده و اگر این لفظ متعرض پس از وفات او نباشد رواست که پس از وفات پیغمبر پیغمبران دیگر باشند و این خلاف قول مسلمان است که محمد خاتم پیغمبران است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۳۷

اگر معترض بگوید مسلمانان مطلع شده اند که مقصود از فرموده آن حضرت لا نبی بعدی اینست که پس از وفاتم پیغمبری نیست ما هم

میگوئیم در هر خبر و کلامی که این لفظ از آن حضرت رسیده همین معنی را میدهد.

اگر کسی اعتراض کند که این جمله را پیغمبر در مقام خاصی فرموده و معنی مخصوصی از آن اراده کرده زیرا این کلام را وقتی بعلی فرموده که برای جنگ تبوک میرفت و علی را در مدینه بجای خود گذاشت، علی عرض کرد یا رسول الله مرا با زنان و کودکان در مدینه بجا میگذاری و میروی؟ رسول خدا فرمود نمی پسندی که نسبت بمن چون هرون باشی نسبت بموسی جز آنکه پس از من پیغمبری نیست.

جوابش اینست که این اعتراض در مقام استدلال غلط است زیرا با این خبری که تو خودت نقل میکنی و ما قبول نداریم میخواهی خبر مورد اتفاق را تخصیص بدهی با آنکه ما در برابر خبر مخصوص تو اخباری داریم که آن را رد میکنند و خبر مورد اتفاق را بمعنائی که مدعای ما است شرح میکنند بر خلاف آنچه شما میگوئید ولی این گونه اخبار مخصوص نه برای ما در مقام استدلال حجت می شود نه برای شما زیرا نه ما خبر شما را تصدیق میکنیم و نه شما خبر مخصوص ما را بنا بر این خبر مورد اتفاق بجا میماند و دلالت او و معنای عمومی او دلیل ماست نه دلیل شما.

زیرا ما در برابر آن خبر تبوک شما روایت داریم که پیغمبر مسلمانان را جمع کرد و علی را بطور صریح پس از وفات خود بر آنها خلیفه کرد و کار مردم را باو واگذاشت و این بدستور وحی از جانب خدای عز و جل بود در باره علی (ع) سپس دنبال

اینکه او را صریحا در محضر عموم خلیفه کرد برای تأکید مطلب و سپردن آن بخاطر مردم فرمود ای علی نسبت تو بمن چون نسبت هارونست بموسی جز اینکه پیغمبری پس از من نیست و این گفتار پس از وصایت و سفارش شرح و تفسیر امر خلافت علی است و معارض با خبر مخصوصی است که شما نقل کردید و آن خبری که بطور مطلق ما و شما در نقل آن اتفاق داریم بجا است که پیغمبر (ص) بطور مطلق بعلی (ع) فرمود نسبت تو بمن چون نسبت هرون است بموسی جز اینکه پیغمبری پس از من نیست و باید در مفاد آن از روی موازین لغت و گفتگوی متعارف بحث کرد و بمفاد آن اخذ کرد.

و مفاد آن همان است که ما گفتیم و ثابت نمودیم که نص بر خلافت بلا فصل علی (ع) است و پیغمبر با همین بیان تصریح کرده که پس از وفاتش علی امام و پیشوای امت است و خلیفه و جانشین او است

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۳۸

و اطاعت او بر همه امت فرض و لازمست خدا را سپاس گزاریم که ما را براه راست و درست رهبری نموده است.

۲- شرح حدیث غدیر

شیخ صدوق ابو جعفر گوید ما دلیل می آوریم که پیغمبر در باره امامت علی بن ابی طالب نص صادر کرده و او را خلیفه خود نموده و طاعت او را بر همه خلق واجب شمرده، دلیل ما اخبار درست است، این اخبار بر دو قسمند:

در یک قسم آنها مخالفین مذهب با ما در نقل آن متفقند ولی در شرح و تفسیر آن مخالفت دارند و در قسم دوم

در اصل روایت و صحت نقل آن مخالفت دارند.

در قسم اول که نقل آن مورد اتفاق ما و مخالفین است باید بتحلیل مفاد و جمله های کلام و برگردانیدن آن به لغت متعارف و استعمالات متداوله ثابت کنیم که مقصود از آن همانی است که ما عقیده داریم که نص بر امامت علی و خلیفه قرار دادن آن حضرت باشد نه آنچه مخالفین بدان رفته اند و کلام را حمل به آن نموده اند از معنی مخالف این منظور و در آن اخباری که در آن با ما مخالفت دارند لازم است ثابت کنیم که معتبر هستند و از پیغمبر وارد شده اند و در مقام استدلال و رفع عذر کافی میباشند و در اعتبار مثل همان اخباری هستند که خود آنها پذیرفته و قاطع عذر میدانند و در برابر مخالفین خود بدان استدلال میکنند با اینکه خود آنها بخصوص آن را نقل کرده اند نه مخالفین آنها و با این حال آن را قاطع عذر دانسته و بر مخالفین خود حجت گرفته اند بیاری خدا میگوئیم که ما و مخالفین هر دو از پیغمبر روایت کرده ایم در حالی که همه مسلمانان را انجمن کرده بود ایستاد و این بیانات را فرمود، ای مردم آیا من نسبت بمؤمنین از خودشان اولی و احق نیستم؟ همه همزبان عرض کردند بخدا چرا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۳۹

فرمود هر کس را من مولی و آقا هستم علی مولی و آقای او است، و فرمود بار خدایا دوستش را دوست دار و دشمنش را دشمندار و واگذارش را واگذار و یاری کننده اش را یاری کن، اکنون ما در معنی فرموده او که آیا من از

خود مؤمنین بدانها اولی نیستم تدبر میکنیم سپس در معنی هر کس را من مولی هستم علی مولی است تدبر میکنیم، هر چه معانی مولی در زبان عرب دارد ملا-حظه میکنیم و موقعیتی را که پیغمبر برای آن مردم را جمع میکند و نطق میکند و بدان اهمیت میدهد ملا-حظه میکنیم و موقعیتی را که پیغمبر برای آن مردم را جمع میکند و نطق میکند و بدان اهمیت میدهد ملاحظه میکنیم البته نمی شود چیزی باشد که مردم آن را دانسته اند و بخواهد برای آنها با این مقدمات آن را تکرار کند و نمیشود سخن بیهوده و بیمعنایی ادا کرده باشد چون بازی گری می شود و بازیگری به رسول خدا روا نیست، اکنون تمام معنای لفظ مولی را در زبان عرب بیان میکنیم:

۱- آقای بنده که او را خرید و فروش میکند.

۲- بنده آزاد شده.

۳- آقای بنده آزاد شده، این سه معنی برای این لفظ نزد خاص و عام مشهور است ولی قطعا هیچ کدام در این خطبه مقصود پیغمبر نبوده و ممکن نیست مقصودش از جمله هر کس را من مولی هستم علی مولا است یکی از این سه معنا باشد زیرا پیغمبر مالک فروش مسلمانان نبود و آنها را از بندگی آزاد نکرده بود و مسلمانان هم آن حضرت را آزاد نکرده بودند.

۴- پسر عم چنانچه شاعر عرب گفته ای عموزادگان مدارا کنید ای موالی ما سهل بگیرید، چرا کینه دیرینه را اظهار میکنید:

۵- عاقبت و سرانجام کار.

۶- دو ور چیزی چون پس و پیش آن شاعر عرب گفته:

خود را قربان دو جوجه کرد و ناله کشید زیرا از پس و پیش در پیرامون هراس بود

الخصال

در وجدان ما هیچ کدام از این سه معنا هم نمیشود در جمله هر کس را من مولی هستم علی مولی است مقصود پیغمبر «ص» باشد نمیتوان گفت در چنین موقع باریک و با اهمیتی پیغمبر خواسته اعلام کند هر کس را من پسر عمم علی پسر عم است زیرا این مطلب نزد مسلمانانی که میدانستند علی عمزاده پیغمبر است دانسته و معلوم بود تکرار آن برای چنین جمعیتی از مسلمانان در میان راه مکه و گرمای سوزان بیابان عربستان بازیگری و بیهوده گوئی است و با مقام نبوت بلکه عقل کامل پیغمبر سازگار نیست نمیشود سرانجام پیش رو و دنبال سر از لفظ مولی در این جمله مقصود باشد زیرا نه جمله در این صورت معنا میدهد و نه فائده ای بر آن مترتب است.

از اینها که گذشت ما می بینیم لغت اجازه میدهد که کسی بگوید فلان مولای من است در صورتی که حق فرماندهی باو داشته باشد بنا بر این مقصود پیغمبر هم از فرمایش خود که هر کس را من مولی هستم علی مولی است همین معنا بود، زیرا معانی دیگر که در زبان عرب برای لفظ مولی است چنانچه بیان کردیم نتواند مقصود پیغمبر باشد و جز این معنای دیگری ندارد و بایست همین را پیغمبر در فرموده خود هر کس را من مولی هستم علی مولی است قصد کرده باشد و از قرائنی که این معنا را تأیید و ثابت میکند اینست که پیش از این جمله فرمود آیا من نسبت بمؤمنان از خود آنها بر آنها اولی نیستم زیرا در لغت و عرف مشهور است

که چون مردی بمردی گوید که تو نسبت بمن از خود من اولی هستی او را مطاع و فرمانده خود اعتبار کرده است و باید فرمان او را ببرد و او را نافرمانی نکند ما اگر از کسی باین اعتبار بیعت گرفتیم و برای ما اعتراف کرد که نسبت بوی از خودش اولی هستیم حق ندارد در آنچه باو فرمان می‌دهیم مخالفت کند زیرا نافرمانی او نقض اعتراف باین است که ما از خودش باو

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۴۱

اولی هستیم زیرا در عرف عرب اگر کسی بدیگری فرمان داد و او را الزام بکاری برای خود کرد ولی او حق مخالفت دارد و از این رو فرمانش را مخالفت کرد در جوابش می‌گوید آی فلانی من از تو نسبت به خود اولی هستم یا به تعبیر دیگر می‌گوید من آقای خودم هستم و این مقام باو حق می‌دهد که با خود هر چه خواهد بکند زیرا در حقیقت نسبت بخود صاحب اختیار و از دیگران اولی و احق است و کسی که از خودش باو اولی است حق دارد با او هر چه خواهد بکند و نمیتواند او را نافرمانی کند و با او مخالفت ورزد در صورتی که حق اولویت دیگری را تصدیق دارد.

پیغمبر «ص» بملت اسلام فرمود من از مؤمنان نسبت بخودشان اولی و احق نیستم؟ همه بدان اعتراف کردند سپس بدون فاصله در دنبال آن فرمود هر کس را من مولی هستم علی مولی است و بدین بیان اعلام فرمود که مقصود از مولی همان معنائی است که مردم اعتراف کردند که آن حضرت از خود آنها نسبت بآنها اولی

و احق است و چون در جمله هر کس را من مولی هستم مقصودش این است که نسبت باو اولی و احق هستم پس این مقاله را بنص جمله دوم که علی مولای او هست برای علی «ع» ثابت کرده زیرا ما ثابت نمودیم که هیچ یک از معانی دیگر مولی نتواند در این جمله مقصود پیغمبر ص باشد زیرا ما ثابت کردیم که قصد معانی دیگر در این جمله محال است برای آنکه معانی عبارت بود از مالک رقبه و آزادکننده بنده و آزاد شده و عمو زاده و عاقبت یا پس یا پیش چون هیچ کدام در موضوع جمله راجع بخود پیغمبر درست نیست بجمله راجع بعلی «ع» هم درست نباشد پس میماند همان حق اطاعت و همین است که پیغمبر آن را قصد داشته و چون اطاعت علی بر همه مسلمانان واجب شد همان معنی امامت او است زیرا امامت از لفظ ایتام بازگرفته شده و با آن هم ریشه است و ایتام پیروی و اقتدا و اخذ بکردار و گفتار دیگری است و معنی امام در اصل لغت عرب چوبه تیری است که بعنوان نمونه برابر خود میگذارند تا همه تیرها را از روی آن بسازند و اندازه بگیرند چون طاعت علی بر خلق واجب شد دارای مقام امامت است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۴۲

اگر اعتراض کنند که پیغمبر بدین گفتار خود مقام بلندی برای علی ثابت کرده ولی از کجا که مقصودش مقام امامت و ریاست بر امت باشد ما در جواب میگوئیم در اول برخورد باین حدیث پیش از تدبر و تأمل در مفاد آن این احتمال می‌رود

ولی پس از بیان احتمالات کلام در لفظ مولی و فهم آنچه در این مقام بطور انحصار باید از آن قصد شده باشد تا نسبت بعلی مقامی ثابت شود دیگر جای این اعتراض نیست زیرا چون ما بزبان عرب مراجعه کردیم و بررسی کامل نمودیم دیدیم زبان عرب لفظ مولی را در چند معنی استعمال کرده که پیغمبر هیچ کدام از آنها را در فرموده خود نسبت بخودش و بعلی «ع» قصد نکرده تنها یک معنا بجا میماند که تواند مقصود آن حضرت باشد و بایست همان را در باره خود و علی «ع» قصد کرده باشد و آن حق اطاعت است، اگر اعتراض کنند که شاید مقصود پیغمبر از این الفاظ معنائی باشد که ما نمیفهمیم زیرا احاطه بهمه معانی الفاظ عرب نداریم در جواب میگوئیم اگر در این کلام پیغمبر این احتمال مورد اعتناء باشد و از دلالت ساقط شود باید آن را در همه الفاظ دیگر پیغمبر بلکه در همه الفاظ قرآن مجری داشت و همه را از استفاده انداخت و گفت شاید مقصود از آنها معانی باشد که در زبان عرب امروزی نباشد و از این راه همه کتاب و سنت مورد شک می شود و از استفاده خارج میگردد اکنون برای توضیح فرموده پیغمبر (آیا من نسبت بمؤمنان از خودشان اولی و احق نیستم؟ و چون در این موضوع از آنها اقرار گرفت، فرمود هر کس را من مولی هستم علی مولی است) مثلی می آوریم میگوئیم مردی بجمعی میگوید آیا این متاع میان من و شما شرکت نیست و سود و زیانش دو نیمه نمیشود.

در جوابش گویند آری پس گوید هر

کس را من شریکم زید هم با او شریک است، ما از این جمله میدانیم که مقصودش از گفته خود هر کس را من با او شریکم راجع بهمان معنایی است که سابقا اظهار داشت و از طرفهای خود در موضوع آن اقرار گرفت که عبارت از فروش آن متاع و قسمت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۴۳

کردن سود و زیان آن باشد سپس این معنی را که عبارت از شرکت نامبرده باشد با جمله زید شریک او است برای زید مقرر داشته همچنین است فرموده پیغمبر (آیا من نسبت بمؤمنان از خود آنها احق و اولی نیستم) و اقرار آنها بدین معنی سپس اینکه فرمود هر کس را من مولی هستم علی مولی است همانا اعلام بر اینست که مقصودش از فرموده خود همانست که در آغاز از آنها اعتراف گرفت و همان را هم بفرموده خود (علی بر او مولی است) برای علی ثابت نمود چنانچه در مثال گذشته آن مرد بگفته خود زید شریک او است شرکت مقرر را برای زید ثابت کرده و در این میان فرقی نیست و اگر کسی در لغت عرب غیر از این معنا را برای این کلام میداند اظهار کند و هرگز نتواند جز آن را بیابد.

اگر مخالفین اعتراض کنند که مقصود پیغمبر اینست که علی آزادکننده زید بن حارثه است و ولایی که خودش نسبت بزید داشته باو داده یا اخبار دیگری که در رد موضوع خلافت علی «ع» دارند و خودشان نقل کرده اند بمیان آورند جواب گوئیم شما نمی توانید به اخبار مخصوص خبر مورد اتفاق را شرح و تفسیر کنید و این ظلم و

نارواست زیرا ما هم اخبار بسیاری داریم که جمله من کنت مولاه فعلی مولاه را مطابق مذهب ما شرح میکند و ثابت میکند که پیغمبر با این جمله علی را پس از خود جانشین کرده و اطاعت او را واجب شمرده و در ضمن خبر غدیر هم بر آن تصریح کرده و از خود علی «ع» در این موضوع اخباری نقل شده، این خبر مخصوص، خبر مخصوص شما را رد میکند و خبر عام مورد اتفاق بجا میماند که بمقتضای زبان عرب و استعمالات آنها و احتمالاتی که در کلام است آن را مورد استفاده قرار دهیم و معنی درست آن را بفهمیم و مفاد این خبر مورد اتفاق موافق مذهب ما است نه مذهب مخالفان بعلاوه در برابر خبری که مخالفان در موضوع ولاء زید بن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۴۴

حارثه نقل میکنند اخباری از زبان خودشان رسیده که گواهی میدهد زید در جنگ مته پیش از قضیه غدیر خم با جعفر بن ابی طالب شهید شده و فاصله اش با اینکه در غدیر خم سال حجه الوداع واقع شد طولانی بوده (سه سال فاصله داشته) و پیغمبر پس از حجه الوداع کمتر از سه ماه در حیات بوده و هیچ موضوع نداشت که ولاء زید را برای علی اظهار نماید چون در برابر خبری که شما راجع زید در شرح این حدیث دارید خودتان روایتی نقل کردید که آن را نقض و ابطال مینماید و دیگر در برابر خبر مورد اتفاق حجت نگردد بلکه اگر زید هم در محضر غدیر حاضر بود برای شما دلیل نمیشد زیرا همه عرب میدانستند که مولای پیغمبر آزاد

کرده خاندان او هم هست آزاد کرده پسر عم او هم هست این معنا در عرف و زبان عرب مشهور بود و در این صورت که اظهار پیغمبر بر چنین معانی درست باشد میتوان گفت ممکن است کسی بگوید پسر برادر پیغمبر پدر پسر عم او نیست و پیغمبر در برابر او قیام کرده و فرموده مردم بدانید که هر کس پسر برادر پدر من است پسر عم من است، این معنی برای کلام پیغمبر فاسد است و بر پیغمبر ننگ است زیرا این کار شخص مسخره چی و سفیه است و مقام پیغمبر «ص» از آن مبری است.

اگر کسی اعتراض کند که ما می توانیم در تفسیر خبر من کنت مولاة فعلی مولاة استناد به اخباری کنیم که آن را بر خلاف مدعای شما تفسیر میکند جوابش اینست که این در مقام مناظره غلط است زیرا اگر شما آن را باخبار مخصوص خود تفسیر کنید ما هم حق داریم که باخبار مخصوص خودمان آن را تفسیر کنیم بنا بر این اخبار مخصوص ما معارض است با اخبار مخصوص شما و آن را ساقط میکند و خبر من کنت مولاة فعلی مولاة که مورد اتفاق است دلیل ما است بر رد شما و نص بر خلافت علی است پس از

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۴۵

وفات پیغمبر و این کلام بهیچ وجه قابل تردید و کم و زیاد نیست، اگر کسی اعتراض کند که اگر پیغمبر میخواست علی را خلیفه و جانشین خود کند چنانچه شما میگوئید چرا لفظ صریحی ادا نکرد که مورد تردید و محتاج تأویل نباشد.

و چرا بخلاف آن حضرت تصریح نکرد تا بحث

و جدال در آن وارد نگردد.

جوابش اینست که شما میخواهید بگوئید چون در لفظ خبر احتمال تأویل رواست یا عبارت دیگری بنظر شما در نصب خلافت واضح تر و روشن تر است باید دست از خبر کشید و آن را از شمار دلیل خارج کرد ما از چند راه بشما جواب میدهیم.

۱- از راه نقض میگوئیم اگر شما معتزله هستید عقیده دارید که خدا با چشم سر دیده نشود نه در دنیا و نه در آخرت و استدلال میکنید بفرموده خدا لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ: دیده ها او را در نیابند با اینکه احتمال می رود که مقصود از آن این باشد که در دنیا بدیده نمی آید نه در آخرت شما در برابر اشاعره که اعمال بنده را مخلوق خدا میدانند و استدلال میکنند باین آیه وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ خدا شما را و آنچه کار میکنید آفریده میگوئید مقصود از آنچه کار میکنید جسمهائست که خدا آفریده و بنده آن را مورد صنعت قرار میدهد با اینکه اگر مقصود این بود باید عبارتی واضح تر ادا کند که دلیل اشاعره نگردد و قابل تأویل بر خلاف مقصود نباشد خدا میفرماید هر کس عمدا مؤمنی را بکشد در جهنم مخلد است خواه عمل نیک دیگری کرده باشد یا نه با آنکه ممکنست مسلمان باشد و خدا او را عفو کند در این آیه هم تأویل جاری است، اگر مسلک اشاعره و بخارائی داری باین آیات برای عقیده خود استدلال میکنی با آنکه تأویلات معتزله در آن ها جاری است و کلام بلفظی که در عقیده تو صریح باشد ادا نشده اگر از اصحاب حدیث هستی بعقیده شما پیغمبر فرموده شما

پروردگار خود را میبینید چنانچه ماه شب چهاردهم را می بینید؛ در دیدار او ستمی بر شما نشود با آنکه ممکن است مقصود دیدن بچشم دل باشد نه بچشم سر چنانچه شما عقیده دارید، چرا نفرمود خدا را بچشم سر می بینید نه بدیده دل تا در کلام احتمال خلاف نباشد و صریح در مقصود شما باشد پس چون در کلام احتمال خلاف می رود و روشن نیست میدانیم که مقصود پیغمبر دیدن با چشم نبوده که شما مدعی هستید و بطور کلی هر دلیلی در قرآن و سنت که دسته ای از مسلمانان در اثبات عقیده بدان تمسک کرده اند مورد احتمال تأویل خلاف است و با این حال آن را دلیل قاطع میدانید و بمجرد احتمال خلاف از آن دست بر نمیدارند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۴۶

۲- ما میگوئیم اکثر خطابات قرآن و اخبار پیغمبر که با زبان عرب است متوجه مردمانی عرب زبان و فصیح بوده و در مواقع مخصوصی بیان شده که بحسب قرینه مقام و کمک موقعیت خطاب بطور قطع مقصود را فهمیده اند و در حدیث مورد بحث هم قرائن بسیاری موجود بوده که مقصود بطور قطع مفهوم شده و محتاج لفظ صریح تری نبوده است و این احتمال تأویل نزد متأخرین تولید شده است.

۳- ما ثابت کردیم و اکنون هم باز توضیح میدهیم که در نظر عقل و تدبیر عبارتی برای نصب بخلاف و مقام امامت و ریاست بر امت از این جمله صریح تر و روشنتر نیست، زیرا پیغمبر اول بمردم فرمود آیا من نسبت بمؤمنان از خودشان اولی و احق نیستم سپس فرمود هر که را من مولی هستم علی مولی است.

زیرا

این جمله دنبال اعتراف مسلمانان بحق اطاعت پیغمبر بر آنها آمده است و پس آنکه پذیرفتند پیغمبر نسبت به آنها از خودشان اولی و احق است فرموده است بهر کس که من نسبت با او از خودش اولی و احقم علی هم نسبت با او از خودش اولی و احق است زیرا مفاد جمله دوم همان مفاد جمله اول است زیرا در لغت و استعمال جز آن روا نیست نمی بینی اگر کسی بجمعی گوید همین متاع مخصوص را با هم می فروشیم و سود و زیانش را بر خود تقسیم میکنیم و آنها میگویند آری سپس بگوید هر کس را من شریک هستم زید هم شریک است و بنص این عبارت شرکت زید در سود و زیان آن متاع ثابت شود، در این جا هم عبارت هر کس را من مولی هستم علی مولی است برای اثبات خلافت پس از فرموده پیغمبر آیا من بر مؤمنان از خودشان اولی و احق نیستم درست و بجا است.

زیرا مفاد و نص مولی در این جا همان اولی بشما از خود شما است و گر نه چنانچه جمله ای که با لفظ فاء آمده همان معنی جمله پیش نباشد کلام هرگز با نظم و مفهوم و درست ادا نشده بلکه در شمار یاوه سرائی و هذیان است و کسی که چنین معنائی پیغمبر نسبت دهد بخدای بزرگ کافر است و چون

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۴۷

جمله من کنت مولاه بتوضیحی که دادیم دلالت بر این دارد که هر کس را من نسبت با او از خودش اولی و احقم و همین معنا را بحکم جمله علی مولاه برای علی ثابت کرده است علی

را نسبت بمؤمنان از خودشان اولی و احق قرار داده و این عین وجوب اطاعت علی و مقام امامت است چنانچه نخست گفتیم باز برای روشن تر شدن موضوع میگوئیم اگر مقصود پیغمبر از علی مولا این نباشد که علی بر هر کس از خودش اولی و احق است باید در جمله من کنت مولا که راجع بخود پیغمبر است مقصود این نباشد که پیغمبر بر هر کس از خودش اولی است و اگر مقصود دیگری در زیر این جمله قرار دهیم چنانچه پیش گفتیم لازم آید که این سخن پریشان و فاسد و بی انتظام و بی معنا باشد و کلامی باشد که فرزانه و خردمند آن را ادا نکرده باشد و هیچ مسلمانی نتواند زیر بار آن رود و بدان چه گفتیم ثابت شد که مفاد گفته پیغمبر آیا من نسبت بشما از خود شما اولی و احق نیستم اینست که حق اطاعت بر آنها دارد و باید معنی جمله دنبال آن که هر کس را من مولا هستم علی مولی است این باشد که بر هر کس من حق اطاعت دارم علی هم حق اطاعت دارد زیرا که آن مفاد فعلی مولا میباشد و این مطلب واضح است - حمد خدا را بر توفیق و هدایت او.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۴۸

فصل سوم روش مکتب شیخ صدوق در تعلیم عقاید و اصول دین

بزرگترین وظیفه پیغمبران این بود که مردم را بیک مبادی عالی روحی معتقد کنند و در نفوس آن ها ایمان بخدا و روز جزا و زندگانی پس از مرگ را پدید آورند و انصافا انجام این وظیفه تا اندازه ای که از پیغمبران و پیشوایان دین ثابت است بزرگترین کرامت و معجزه آن ها است زیرا

با وسایل مادی و بتوسط زور و زر با بشر همه کاری می شود پیش برد ولی تولید عقیده و ایمان در بشر که اساس دعوت پیغمبران و امامان است کار بسیار دشواری است خصوص نسبت بیک حقائق بلند و ناپیدائی که دست حس از آن کوتاهست، شاهکار اسلام و عظمت پیغمبر اسلام این بوده که بیشتر از همه پیغمبران در مدت کمی مردان با عقیده و ایمان بسیاری تربیت کرد و روح ایمان را در آن ها دمید، برای تعلیم ایمان و پرورش عقیده که از هزارها سال مورد توجه خردمندان و حکما بوده است تشبثات بسیار و طرق عدیده در جهان وجود داشته که شعبه های مختلف فلسفه و تربیت روحی بر آن ها دور میزند.

۱- فلسفه مشاء که مبنی بر استدلال و برهان منطقی است.

۲- فلسفه اشراق که مبنی بر ریاضت و تهذیب باطن و درک مقام کشف و شهود است.

۳- مسلک تصوف و عرفان که مبنی بر ارتباط با قطب و استاد روحی و تربیت فکر و روشن کردن باطن است این طریقه ها از چند قرن پیش از اسلام در سرزمین های مختلف هند و چین و یونان و ایران معمول بوده و در افکار مسلمانان هم تأثیر بسزائی کرده و یکی از علل کلی و اساس اختلافات و دسته بندیهای مذاهب اسلامی است ولی هیچ کدام از اینها بطور عموم در جامعه بکار نیفتاده و افراد معدودی هم که پیرو آن گردیده اند بسر منزل مقصود حقیقی نرسیده اند.

اسلام برای تعلیم عقیده و ایمان و تربیت روحی بشر زبانی ساده و شیرین و مفهوم عموم ابتکار کرد که مصدر و مبدأ آن قرآن مجید است سپس بیانات

پیغمبر اسلام و امامان بر حق که بعنوان خطبه و نشر احکام و دستورات اخلاقی صادر شده و در درجه دوم توضیحات کافیه و شرح و تحلیل همان روش قرآن است؛ علمای بزرگ مذهب که پس از غیبت امام عصر عجل الله فرجه شیخ بزرگوار صدوق در رأس آنها واقعتاً این روش قرآنی را در نظر گرفته و با همان بیان متین و استدلال مؤثر و عمومی قرآن و اخبار صادره از پیغمبر و ائمه هدی مردم را براه حق دعوت کردند و در هر جا که بیانی از قرآن و اخبار راجع باصول دین و مذهب و فروع احکام درست بود همان را بهترین روش و طریق استدلال و دعوت بدین دانسته و مورد استفاده قرار داده اند و از روش و استدلال متکلمین و حکماء برای تربیت روحی و تعلیم عقیده و ایمان مفیدتر و کامل تر تشخیص داده، از این رو نباید ذکر آیات و اخبار راجع باصول دین را مورد انتقاد قرار داد و گفت کسی که هنوز دین و مذهب را قبول ندارد چگونه می شود بآیه قرآن یا خبر پیغمبر و امام در برابر او استدلال کرد زیرا آیات قرآن و اخباری که از پیغمبر و ائمه هدی در این باره رسیده است شامل نکات استدلال و منطق عقلی است ولی بطور کامل و ساده و مفهوم و مؤثر که در برابر هر نادانانی هم می شود اظهار داشت نه پیرامون اصطلاحات منطقی و فلسفه رفته که مردم عوام از استفاده آن برکنار باشند و نه نکات علمی و استدلال را از دست داده که دانشمندان

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۴۹

بر آن

ایراد توانند گرفت.

مثلا بسیاری از اخبار کتاب توحید احتجاجاتی است که امام در برابر بزرگترین طبیعی های دوره خود اظهار داشته و آن ها را باعتراف یا در ماندن در بحث واداشته و در برابر شبهه های مردم طبیعی و مادی بیانی رساتر و بهتر از آن نیست و نمیتوان گفت استدلال باین گونه اخبار در مقام اثبات عقاید بی مورد است.

یکی از امتیازات مکتب شیخ صدوق در باره عقائد اسلامی تصفیه و تهذیب عقاید است عقائد کلیه دین اسلام و خصوص مذهب شیعه، در طول دو قرن خلافت بنی عباس که امت اسلامی با سائر ملتها از روم و فارس مخلوط شدند و با علمای سائر مذاهب از یهود و ترسا و گبر معاشرت کردند سخت بهم آمیخته و آراء آنها بهممدیگر پیوست و از این راه مسائل علم کلام راجع بکلیه اصول دین و امامت و غیره مورد گفتگو گردید و دسته های مختلف و صاحبان عقائد گوناگونی پدید شدند و بتوسط جعل اخبار در میان شیعه عقائد آنها رواج پیدا کرد عقیده غلو و تفویض و تشبیه و حلول و اتحاد که در مذاهب قدیم بود در تعلیمات اسلامی رسوخ نمود شیخ صدوق با فکری روشن و همتی خدا داده دامن بکمر زد و عقائد دین و مذهب را تصفیه نمود و در موضوع توحید و مقام نبوت و امامت کمال دقت را نمود و مطابق قرآن و اخبار صحیحه شرح داد و کتاب عقائد خود را تنظیم نمود، تعلیمات اسلام راجع بامور پس از مرگ و مطالب نامحسوس از مقام الوهیت و فرشتگان فوق خرد و فهم عموم است و پایه باور داشتن آنها همان ایمان

و عقیده بصدق قرآن و پیغمبر و ائمه است که از مقدمات قریب بحسی ادراک می شود از این رو روش مکتب شیخ صدوق اینست که کلیه عقاید و اصول دیانت و مذهب را بهمان زبانی تعبیر کند که پیغمبر یا امام تعبیر کرده زیرا رساتر و مفهوم تر و درست تر از آن در میان نیست و اگر بود بایست قرآن و سنت آن را اختیار کرده باشند زیرا چون اساس قرآن و سنت روی رهنمائی بشر است بایست هر وسیله ای برای آن ساده تر و آسانتر باشد آن را انتخاب کرده باشند شما وقتی برساله تصحیح الاعتقاد یا شرح عقائد صدوق تألیف شیخ مفید علیه الرحمه «۱» مراجعه کنی می بینی شیخ مفید در اکثر موضوعات کتاب زبان انتقاد نسبت بشیخ صدوق گشوده و نسبت بعقائد او بحث و ایراد کرده با اینکه شیخ صدوق این عقائد را از نظر شخص خود نوشته بلکه منظورش تشخیص عقائد کلیه پیروان مذهب شیعه بوده است و چگونه ممکنست این همه ایراد و اشکال باو وارد شود ولی چون تأمل کنی جز در چند مورد انتقادات شیخ مفید بر شیخ صدوق وارد نیست زیرا چون شیخ مفید در بغداد تحصیل کرده و با اساتید و متکلمین عامه بسیار خلطه و آمیزش داشته در غالب مطالب پایه بحث را روی نظریه متکلمین عامه برده که از بافندگی و استدلالات خود میخواهند اصول عقائد را پا برجا کنند و اصل این روش بر خلاف مکتب شیخ صدوق است که باید هر موضوعی از موضوعات دینی را بهمان بیان و تعبیری ادا کرد که زبان قرآن و اخبار ادا کرده و چون این موضوع

را در نظر بگیریم بیشتر انتقادات مفید اساسا بر طرف می شود.

بلی تعبیر از پاره معانی باصطلاحات متداوله اهل یک علمی یا تنظیم دلیلی در برابر مخالفی روی اساسی که قبول دارد برای مجادله بنحو احسن ضرر ندارد ولی نباید پایه عقائد و ایمان را روی این

(۱)- این کتاب و کتاب اوائل المقالات شیخ مفید از آثار بزرگ علمی و تاریخی مذهب شیعه و این دو عالم بزرگ شیعه می باشند ولی تا چند سال پیش در کنج پاره ای کتابخانه ها گنجی ناپیدا بودند و فاضل بزرگوار ارجمند دوست متبع و ادیب عالی مقدار آقای حاج عباس قلی آقا واعظ چرندابی دام بقاء با رنج فراوان نسخه مصحح آنها را از بغداد و زنجان بدست آورد و چاپ کرد و خدمت بزرگی بمذهب و دانش نمود ما همه آقایان علماء را به استفاده از این دو کتاب توصیه می نمائیم.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۵۰

اصطلاحات و استدلالات سست قرار داد تعلیقاتی که شیخ مفید بر عقائد صدوق نوشته برای مباحثات مجلسی با متکلمین عامه بسیار خوبست اما با یک کتابی که برای نشان دادن عقائد پاک و درست مذهب شیعه با زبان قرآن و پیغمبر و امام نوشته شده هیچ مناسبتی ندارد.

البته محاکمه میان این دو دانشمند بزرگوار راجع بعقائد صدوق و شرح انتقادی که شیخ مفید بر آن نوشته نیازمند یک کتاب جداگانه است ولی برای نمونه یک موضوع را در اینجا می نگاریم.

شیخ صدوق در وصف موت اخباری که ائمه در جواب سؤالات مردم از موت داده اند یا خود در شرح آن بیان کرده اند نقل میکند، شیخ مفید دو اعتراض بر او دارد.

۱- آنکه چرا ماهیت موت

را شرح نداده و سپس خود بشرح حقیقت موت می پردازد.

۲- آنکه چون عواقب مرگ در قرآن مجید نسبت بمؤمنان و کافران ذکر شده محتاج بذکر اخبار نیست ولی انصافاً هیچ کدام از این دو اعتراض بر شیخ صدوق وارد نیست، زیرا مرگ در نظر عموم مردم امری واضح و معلومست و از تعریفاتی که شیخ مفید برای آن کرده مفهوم تر و روشن تر است و حقیقت موت قابل شرح و تفسیر نیست امریست که تا کسی نبیند نمی تواند ادراک کند در این صورت بهترین شرح و تفسیر از نظر تعلیم و تربیت دینی موت همانی است که در اخبار وارد شده و با بهترین تنظیری بفکر عموم نزدیک گردیده و بیاناتی که در قرآن مجید راجع بموت و عواقب آن رسیده است با ملاحظه اخبار وارده از ائمه معصومین واضح تر و روشن تر می شود زیرا بیانات پیغمبر و امام همان شرح و تفسیر آیات قرآن مجید است و هر کس با دقت کلام شیخ صدوق را ملاحظه کند و در همه اعتراضات شیخ مفید تدبر نماید می فهمد که علاوه از آنکه اعتراضات وارد نیست در مقام تعلیم و تربیت بیانات شیخ صدوق که متن اخبار است در این موضوع هم مفهوم تر و هم مؤثرتر است زیرا امام آن سخنی را که برای تربیت روح یک انسان مفید است هم بهتر میداند و هم بهتر تعبیر می تواند.

فصل چهارم روش مکتب شیخ صدوق در فتوی و بیان احکام دین

اشاره

در تاریخ اسلام امتیاز مذهب شیعه از سائر فرق اسلامی این بود که حکم خدا را بلفظ صادر از پیغمبر و امام معصوم تعبیر میکردند، در طول زمان ۱۱ امام که بسال ۲۶۰ هجری پایان رسید و در طول غیبت صغری

اصحاب ائمه همه مسائل دین و احکام شرع را از امامان بر حق پرسیده بودند و تعلیم گرفته و کتابهایی در هر موضوع تنظیم کرده بودند که مرجع عمل آنها بود و تا چهار صد نسخه که آنها را اصول اربعمائه می نامیدند در شمار آمده و از عصر غیبت علمای بزرگ مذهب آنها را جمع آوری کردند و کتاب جامع و کاملی در آوردند چون کافی که شیخ کلینی علیه الرحمه تنظیم نمود و کتاب الشرائع که ابن بابویه پدر صدوق تنظیم کرد و فقه الرضا که مؤلف آن بطور تحقیق شناخته نشده است.

علت اینکه علمای مذهب شیعه در این چند قرن در مقام بیان احکام دین اکتفاء بذکر نص روایات میکرده اند این نبوده که دارای مقام اجتهاد نبودند یا آنکه نمی دانستند حکمی را که فهمیده اند بلفظ دیگر ادا کنند، در میان اصحاب ائمه و علمای مذهب محقق و دانشمندان بزرگ و نویسندگان مو شکاف

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۵۱

بسیار بوده اند که همه گونه تعبیر و نویسندگی را یاد داشته و کاملاً در نویسندگی مقتدر بودند علتش این بوده که:

۱- تعبیرات خود ائمه معصومین برای عموم مکلفین رساتر و مفهوم تر بوده.

۲- دستور خصوصی در این باره داشته اند که باید بیان حکم بهمان تعبیر صادر از معصوم باشد این مطلب از اخبار بسیاری استفاده می شود که از آن جمله چند حدیث معروف ذیل است.

در کتاب قضای وسائل الشیعه بچند طریق از امام هشتم از پدرش که همه امامان معصوم بوده اند از پیغمبر «ص» روایت کرده است که سه بار فرمود بار خدایا بجانشینان من مهربان باش، عرض شد یا رسول الله جانشینان شما کیانند؟ فرمود

آن کسانی که پس از من بیایند و احادیث مرا و سنت و روش مرا از من روایت میکنند و آنها را پس از من بمردم می آموزند.

شیخ مرتضی انصاری در مکاسب این روایت را در شمار ادله نیابت عامه فقهاء ذکر کرده است، اکنون باید در مفاد این حدیث تدبیر کرد و متوجه شد که سه مطلب مهم از آن استفاده می شود.

الف آنکه مقصود پیغمبر در این حدیث مراجع احکام و تعلیمات جامعه اسلامی است که مردم وظیفه دارند در تکالیف خود بآنها رجوع کنند و احکام خود را از آنها یاد گیرند و این مقام برای دو دسته ثابتست اول امامان معصوم «ع» دوم فقهاء عادل امت اسلامی و شامل ناقل حدیث پیغمبر در صورتی که خود از اهل استنباط و فقاہت نباشد نمیشود اگر چه در صورت عدالت بروایت او میتوان استناد کرد زیرا ناقل حدیث پیغمبر در صورتی که جاهل بمفاد آن باشد و فقه آن را درک نکند مقام خلافت را شایسته نیست بعلاوه لفظ حدیث اینست که همه حدیثها و سنتهای پیغمبر را نقل کند و این اشاره بمقام فقاہت مطلقه است.

ب- بهترین عنوان برای فقیه مطلق که در درجه دوم خلیفه پیغمبر اسلام محسوب شده راوی حدیث و سنت است و لفظ مجتهد و تعبیرات دیگر برای صاحب این مقام مستحدث و نامناسب است و از اصطلاحات عامه است.

ج- باید صاحب چنین مقامی احکام و تعلیمات کلیه اسلام را بلفظ حدیث و سنت ادا کند تا بتوان گفت راوی احادیث و سنتهای پیغمبر است و احادیث و سنتهای پیغمبر را بمردم یاد داده در این صورت باید فتوی و

حکم را بلفظ روایت و نص صادر از پیغمبر و امام تعبیر کند نه آنکه از پیش خود تعبیراتی بهم بیافد و احکام الهی را بدان ادا کند از کلام سوء استفاده نشود و در این جا نزاع مجتهد و اخباری را برخ ما نکشید ما این نزاع را بسیار کودکانه و سطحی تلقی میکنیم و آن را توضیح میدهیم مقصود اینست که در حدیث پیغمبر مقام فقاهت را درجه دوم خلافت قرار داده ولی وظیفه فقیهی که روی موازین علمی حکم خدا را فهمیده اینست که آن را بزبان معصوم ادا کند تا در عین حالی که فتوی میدهد راوی حدیث و سنت پیغمبر باشد و وظیفه ارشادی خلافت را ادا کرده باشد و اگر آن را بتعبیری از پیش خود بیان کند خلاف وظیفه است و مشمول این حدیث نیست ولی آیا جائز است بدین گونه فتواها عمل کرد یا نه بحث دیگری است که در مقام خودش گفته می شود.

۲- توفیق معروف و مورد اعتمادی که بخط امام عصر عجل الله فرجه بتوسط محمد بن عثمان برای اسحق بن یعقوب صادر شد و فرمود اما حوادثی که واقع می شود در باره آنها براویان احادیث ما رجوع کنید زیرا آنان حجت منند بر شما و من حجت خدایم، در این حدیث هم مرجع امور را بطور مطلق راویان حدیث تعیین فرموده است و از این تعبیر دو مطلب استفاده می شود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۵۲

الف- آنکه در هر زمانی باید رجوع براوی حدیث در آن زمان کرد نه براویان حدیث دوره های گذشته و نه بخود حدیثی که روایت شده و از این راه

ما در کتاب فقه فارسی خود برای اشتراط حیات در مرجع احکام نسبت بعوام باین حدیث استدلال کردیم.

ب- آنکه باید مرجع احکام را بلفظ معصوم و عنوان حدیث نقل کند تا رجوع به راوی حدیث صدق کند.

۳- حسین بن روح سومین نائب خاص امام عصر از امام یازدهم راجع بکتابهای بنی فضال که یک دسته از مؤلفین اصحاب ائمه و روات شیعه اند فرمود آنچه را روایت کرده اند اخذ کنید و آنچه را رأی داده اند واگذارید، البته معلومست رأی و فتوای آنها کذب و از پیش خود نبوده و گر نه وثوق بآنها معنی ندارد آنچه می شود از این حدیث فهمید اینست که در مقام بیان احکام دین آنچه را بلفظ صادر از امام و بعنوان روایت نقل کرده اند حجت است ولی آنچه را فهمیده و از پیش خود تعبیر کرده اند باید وا گذاشت و بدان اعتماد نکرد.

۴- اجماع و سیره تمام فقهای مذهب شیعه از زمان پیغمبر تا آخر دوره غیبت صغری بلکه تا اواخر قرن چهارم بطور قطع این مطلب را روشن میکند که در مقام بیان احکام دین و تعلیم عموم مسلمین بهمان نقل روایت و نصوص صادره اکتفا میکردند و از پیش خود تعبیری نداشتند و در برابر عموم فقهای مذاهب دیگر این امتیاز را حفظ کرده بودند و از اواسط قرن دوم اسلام که فقها و مراجع عامه شروع باستنباط و مسئله تراشی و رساله نویسی کردند دو اصل در جامعه شیعه در برابر آنها محفوظ و مسلم بود اول آنکه در استنباط و فهم احکام دین بجز نص قرآن و کلام معصوم مدرکی را معتبر نمیدانستند و قیاس و استحسان و رجوع

بنظر عرف را خلاف می‌شمردند و ائمه دین به بیانات متعدده این امور را خطا می‌شمردند.

دوم آنکه حکم الهی را که می‌فهمیدند بهمان نص روایت تعبیر می‌کردند و از پیش خود بیانی برای آن در نمی‌آوردند و این فتوا بر طبق نص سه دوره طی کرد.

۱- از عصر خود پیغمبر تا اوائل عصر غیبت صغرا که ما این دوره را دوره (اصول اربعمائه):

چهار صد رساله) می‌نامیم، در این دوره که سه قرن کامل طول کشید و تا بیش از دو قرن و نیم آن خود معصوم مرجع عام بود در جامعه شیعه چهار صد کتاب در این احکام دین تألیف شده بود و این کتابها همان نصوص صادره از معصوم بود که در هر موضوع جمع آوری شده و از روی آن احکام عموم مردم بیان میشد.

۲- دوره مجامع یا مدرسه شیخ کلینی که در طول غیبت صغری بود در این دوره رجال بزرگ مذهب شیعه متوجه جمع آوری و تنظیم اصول اربعمائه: چهار صد رساله شدند و آنها را بصورت یک کتاب بزرگ درآوردند، محمد بن یعقوب کلینی در مدت بیست سال کتاب کافی خود را تنظیم کرد جمع آوری اصول در این کتب بدو نظر بود.

اول برای اینکه چون متفرق بودند بیشتر در معرض تلف و از میان رفتن و تحریف و دست اندازی بودند دوم اینکه نظم و ترتیب هر باب و هر مسأله ای در آنها کاملاً مراعات نشده بود و استفاده از آنها محتاج صرف وقت بسیاری بود در این دوره کلیه روایات مورد اعتماد در هر بابی با سلسله سند و اساتید متوالی آنها ضبط میشد و متن روایات ذکر میگردید.

۳- دوره

خلاصه نویسی مجامیع و کتب بزرگ احکام روش مکتب شیخ صدوق که در اواخر دوره غیبت صغری شروع شد و در آغاز غیبت کبری بتوسط مکتب شیخ صدوق رسمی گردید، در این دوره چون علمای بزرگ مذهب که شیخ صدوق و پدرش ابو الحسن بن بابویه در رأس آنها واقع بودند ملاحظه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۵۳

کردند که کتابهای بزرگ شامل سلسله سند کمتر مورد استفاده عموم واقع می شود و همه کس حال و مال قدرت استنساخ و مطالعه و آموختن آنها را ندارد شروع کردند بخلاصه کردن روایات و سلسله سند آنها را از متن کتاب ساقط کردند و متن هر روایتی را از امام یا راوی متصل بامام نقل کردند چنانچه خود شیخ صدوق در کتاب فتوای خود یا باصطلاح امروزه در رساله عملیه خود که کتاب (من لا یحضره الفقیه) است این روش را بکار برده و برخی علمای بزرگ متن فقه را خلاصه تر کردند باین ترتیب که متن روایات را باسقاط راوی و حذف ذکر امام بهم پیوستند و از آن کتاب جامعی ترتیب دادند که شامل همه مسائل و احکام فقه بود پدر بزرگوار شیخ صدوق در کتاب الشرائع خود این روش را بکار برده و بنظر میرسد که کتاب فقه الرضا هم در این دوره جمع آوری شده باشد بهر حال در همه این دوره ها و نزد همه علمای مذهب از زمان پیغمبر تا دوره صدوق این اصل مسلم بوده که باید حکم خدا و فتوای شرع مقدس را با زبان و تعبیر معصوم ادا کرد و چنانچه نباید اصل حکم دین را از پیش خود گفت تعبیر

آن را هم تا جایی که ممکنست نباید از پیش خود کرد و البته این روش مسلسل در اثر دستور پیغمبر و ائمه بوده که در ضمن اخبار بسیاری بیان شده و ما چند روایت آن را برای نمونه نقل کردیم.

اکنون باید متوجه شد که انحراف از این روش کی آغاز شده؟ و برای چه بوده و تا کجا رسیده؟؟

انحراف از این روش کی آغاز شد؟

برای شرح این موضوع باید متوجه شد که از آغاز نشر اسلام تا اواخر قرن چهارم در نقاط مختلفه بلاد اسلامی مدرسه ها و مکتب های چندی برای جامعه شیعه تشکیل شد و اصول و تعلیمات مذهب را نشر کرد.

۱- در حجاز مرکز آن مدینه بود و حضرت علی بن ابی طالب و فرزندانش ریاست آن را بعهدده داشتند و کارکنان مهم و جدی بسیاری داشت که سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار یاسر در این میان بسیار معروف و عالی مقامند مالک اشتر و سلیم بن قیس هلالی و میثم تمار پرورش یافته گان این مکتب بودند.

۲- در کوفه مکتب شیعه در کوفه بسیار وسیع و فعال بود از زمان خلافت عمر که عمار یاسر و عبد الله بن مسعود برای اصلاح امور کوفه و توابع آن بعراق آمدند بهمدستی حذیفه بن یمان و بزرگان دیگر شالوده این مکتب را ریختند و در اثر وضعیت مساعد منطقه بین النهرین و ایران باستان بزودی ترقی شایانی کرد و تا پس از دوره عثمان بجائی رسید که علی بن ابی طالب «ع» خود بکوفه آمد و ریاست عالیه این مکتب را عهده دار شد.

۳- در شام مکتب شیعه در شام بریاست و تبلیغات صمیمانه و جدی ابو ذر

تاسیس شد و کوشش فراوانی که بنی امیه در طول مدت پادشاهی خود برای محو آن کردند بی نتیجه ماند این مکتب در جبل عامل و حلب نفوذ بسزائی کرد و تاکنون فعالیت آن ادامه دارد.

۴- در یمن اعراب یمن از دیر زمانی پیش از بعثت پیغمبر اسلام دارای تمدن شدند و تشکیل سلطنت دادند و با کشورهای بزرگ باستانی چون ایران و روم روابطی داشتند در نتیجه تحولات سیاسی کشور یمن خود را در پناه ایران قرار داد و جمعی از مردان با هوش ایرانی بعنوان نمایندگان از پادشاهان ساسانی در آن سرزمین بنشر دانش و تمدن پرداختند چون دعوت اسلام بدان سرزمین رسید از فکر روشن خود؟؟؟ را شناختند و بدان گرویدند و مکتب شیعه در آن ترقی شایانی کرد و چون قبائل یمن دنبال

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۵۴

فتوحات اسلامی در جهان پراکنده شدند در هر جا تربیت آماده و نیکی یافتند شعبه ای از مکتب شیعه را در آن افتتاح کردند و در بعضی از بلاد این شعبه بزودی مکتب بزرگ و مستقلی گردید که از آن جمله است ۵- مکتب شیعه در قم این مکتب در حدود سال هشتاد هجری بکوشش جمعی از اشعریین یمن در بلاد قم تأسیس شد و ترقی شایانی نمود و خدمت های علمی و سیاسی بزرگی بمذهب و کشور انجام داد جز اینها نیز مکتبهای شیعه در اطراف کشور ایران برای تبلیغ و ترویج مذهب شیعه تشکیل شد که در میان آنها مکتب خراسان و نیشابور و قزوین و طبرستان دارای اهمیت تاریخی است، روش همه این مکتبهای شیعه مسلک تا اواسط قرن چهارم همان تمسک بکتاب

خدا و سنت پیغمبر بوده از طریق خاندان عصمت و امامان پاک و معصوم و در بیان احکام و تعلیمات دین نص وارد از ائمه معصومین را بطور انحصار پیروی میکردند و با زبان اخبار تعلیم میدادند و فتوی می نوشتند و این روش را در صدر غیبت کبری و اواسط قرن چهارم بمکتب عمومی و پهناور شیخ صدوق سپردند ولی از اواخر قرن چهارم روش این مکتب کم کم عوض شد و علمای شیعه روش انتقاد و فلسفه بافی و قلم فرسائی را از مکتبهای عامه و علمای مخالف مذهب آموختند و در بیان احکام روش آنها را تقلید کردند این انحراف با وفات شیخ بزرگوار صدوق که در ۳۸۱ اواخر قرن چهارم هجری است آغاز شد!

برای چه؟

دریافت فلسفه این تحول و انحراف عجیب که در روش تعلیمات مذهب شیعه پدید شد نیازمند یک توجه دقیق بوضع فرهنگ و مدارس عمومی اسلامی است، اسلام دینی است که از روز بعثت پیغمبر روی اساس دانش نشر شد و مردم را بدانش پژوهی دعوت کرد ولی در قرن نخست اسلامی دین و دانش در جامعه مسلمانان بهم آمیخته بود و تربیت اسلامی هر دو را درهم آمیخته چون شیر و عسل بمردم می آموخت و کلمه عالم و مؤمن در جامعه اسلام یک مصداق داشت مسلمانان در جریان تربیت دو دسته بیش نبودند عالم و متعلم دانش آموزان و شاگردان ولی در اواخر قرن دوم که خلافت بنی عباس باوج ترقی رسید و علمای متخصص یهود و نصاری و فارس و هند را وارد خدمات کشور اسلامی کرد و کتب بسیاری در فنون مختلفه فلسفه از زبانهای فارسی و

هندی و یونانی ترجمه نمود در اثر پیوست با این منابع یک تحزب علمی خشکی در برابر دین و دانش دینی بوجود آمد و یک دسته از دانشمندانی جدا از دانشمندان دینی در جامعه اسلامی معرفی شدند و زمینه فراهم شد که فرهنگ از دین جدا شود ولی تا اواسط قرن چهارم این نهضت فرهنگی مستقل نبود بلکه تحت نظر خلفاء بود و یک نمایش درباری محسوب میشد و بطور عموم در مردم اثر آشکاری نداشت ولی از این تاریخ یک دستگاه فرهنگی مستقلی در جامعه اسلامی بوجود آمد که شامل شعبه های گوناگون ادبی و دینی و فلسفی و فنون دیگر بود این استقلال عمومی در مرکز خلافت اسلامی در مدرسه نظامیه بغداد تمرکز یافت و در شرق بلاد اسلامی در مدرسه نظامیه نیشابور این دو مدرسه در نظر خلفای وقت و پادشاهان معاصر آنها رسمیت یافت؛ کمک شایانی از آنها گرفتند و نفوذ خود را در سراسر بلاد اسلامی بسط دادند و تشکیلات و انتظامات محکمی در جریان خود پدید آوردند تحصیل کرده های این مدارس علمای رسمی رتبه دار جامعه شناخته میشدند و صلاحیت آنها برای مراتب عالی و مقامات رسمی دولت از وزارت و حکومت و نویسندگی و غیره محرز بود برنامه این مدرسه عمومی بمناسبت مرکزیت خلافت بغداد که در نزد عموم سلاطین و پادشاهان نیرومند معاصر خواهی نخواهی رسمی و مورد احترام بود بر اصول تسنن متکی بود از این رو عموم مردم با آنها سر و کار داشتند و باصطلاحات و اصول علمی و اداری آنها پیوسته و مأنوس بودند و شیعه هم در غالب مراکز

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱،

خود از نظر جریان وضع عمومی زیر نفوذ علمی و اداری آنها بودند و علمای شیعه همان خط و جبهه علمی و فتوایی ملی نزد پیروان خود داشتند و انتظامات تشکیلاتی که بتوانند در برابر نفوذ علمی و اداری دیگران مقاومت کنند نداشتند.

این نفوذ تشکیلاتی و اعتبار رسمی و اداری دانشمندان سنی مسلک کم کم دانشمندان شیعه را وادار کرد که برای برابری با آنها با علوم و اصطلاحات آنان آشنا شوند و برای مجادله هم که باشد علوم آنها را فرا گیرند و بر مسلک آنها تألیف و تصنیف کنند تا در مورد بحث و معاشرت با آنها در نمانند و در نظر مخالفین بتوانند نمایش علمی دهند، این روش از مراکز که عامه نفوذ علمی و مدارس عمومی داشتند شروع شد و بتدریج جامعه شیعه را فرا گرفت و عمومی و رسمی شد ما اکنون مراکز این اختلاط و تلقیح را که سبب انحراف مسلک ثابت چهار صد ساله شیعه شد بطور اختصار بیان میکنیم.

۱- بغداد بزرگترین مرکز علمی و تاریخی اسلامست، این شهر را منصور عباسی بعنوان پایتخت خلافت نو بنیاد خاندان عباسیان ساخت تا هم آثار مدائن پایتخت پر نام و با افتخار شاهنشاهی ساسانیان را محو کند و هم مرکزیت شهر کوفه و شام را که بیش از یک قرن پایتخت و مرکز نفوذ بنی امیه بود برهم زند تا ویران شوند و از موقعیت بیفتند، پس از تأسیس این پایتخت با عظمت و تکمیل ساختمان آن و تمرکز نیروهای خلافت در آن باز مرکزیت علمی و دینی مدینه و حجاز که تا آن روز مرجع آمال دینی عموم مسلمانان

بود خلافت بنی عباس را متزلزل داشت و خصوصاً از نظر مرکزیت مدینه برای امامان اهل بیت که عموم شیعیان پیرو آنها بودند و بآرزوی پیشوائی و عدالت شعاری آنان با بنی عباس مساعدت کردند تا تخت بنی امیه واژگون شد، بسیار از مدینه نگران بودند و از این نظر با همه وسائل در تقویت علم و فرهنگ بغداد کوشیدند و دانشمندان اسلامی و سائر ملل را تشویق کردند و دور خود جمع نمودند دانشکده های چندی باز نمودند و بتوسط متخصصین خودی و بیگانه کتب علمی ایران باستان و روم و هند و یونان را ترجمه و نشر کردند و در مدت یک قرن بغداد چنان که مرکز خلافت اسلامی بود و پرچم آن در بیشتر معموره جهان آن روز در اهتزاز بود مرکز علمی بدون منازع سراسر جهان بشمار میرفت از این رو در کتب تاریخ بیگانه بزرگان اهل اسلام را که قرن چهارم عصر طلایی آنها است از هر جا بوده و هر جا تحصیل کرده اند پرتو علمی بغداد شناخته اند، در اواسط قرن چهارم اسلامی بغداد به اوج عظمت علمی خود رسید و ضعف مرکزیت خلافت بمذاهب و دانشمندان متنوع آزادی بخشید و دستجاتی در آنجا گرد آمدند و بحثهای مذهبی فراوان شد در این میان شیعه ها دسته نیرومندی تشکیل دادند که از طرف بسیاری از رجال خلافت و دانشمندان شیعه مآب در خود مرکز بغداد تأیید میشد و از طرف پادشاهان شیعه مذهب ایران کمک شایانی میگرفت در اواخر زندگانی صدوق محمد بن محمد بن نعمان مفید در میان شیعه بغداد مورد توجه واقع شد و در سراسر جهان شیعه شهرت یافت

و در اثر وفور علم و قوت منطق و تنوع معلومات خود کم کم پیشوای شیعه شناخته شد و در کلام و فقه مسلم گردید.

چون شیخ بزرگوار مفید از کودکی در بغداد نشو و نما کرده بود و نزد بسیاری از علمای معتزله تحصیل کرده و در محافل علمی بغداد وارد بود از روش تحصیلات و علوم متعارفه بغداد آموخته و تحت تأثیر آن واقع شد و خشت انحراف را بکار گذاشت بزرگترین نمونه انحراف از روش تعلیمات شیعه همان کتاب تصحیح الاعتقاد او است که بعنوان شرح انتقادی بر کتاب عقائد صدوق نوشته معلومست که شیخ صدوق کتاب عقائد خود را برای نشان دادن اصول مسلمه و مورد اعتقاد کافه جامعه شیعه نوشته و از نظر تعلیمات عمومی مذهب شیعه را در برابر سائر مذاهب از نظر عقائد معرفی کرده

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۵۶

منظور شیخ صدوق این نبوده که نظریات علمی شخص خود را اظهار کرده باشد چنان که در کتب علمی متعارف است.

بنا بر این چگونه میتوان گفت شیخ صدوق در تشخیص عقاید شیعه اشتباه کرده باشد و بر خلاف واقع مطالبی را که رأی خودش باشد بنام عقیده عمومی شیعه نگاشته باشد تا مورد اعتراض و انتقاد گردد و راه اعتقاد در عقائد صدوق این بود که در باره پاره ای مطالب اثبات کند که شیعه چنین مطلبی را معتقد نیستند یا آنکه خلاف آن را معتقدند بهر حال شیخ مفید شرح عقائد صدوق و کتاب اوائل المقالات را در علم کلام بروش، بحث و استدلال عامه نوشت و در فقه کتاب المقنع را تألیف کرد و مدرسه ای در بغداد تأسیس کرد

که شاگردان بسیاری در آن تربیت شدند و از میان آنها سید رضی و سید مرتضی از همه معروفترند مدرسه شیخ مفید روی اساس مذهب شیعه تأسیس شد ولی برنامه تعلیمات عامه در آن بکار افتاد و روش تازه ای در تألیف کتب فقه و فتوا در جامعه شیعه بوجود آورد که از مطالعه کتب سید مرتضی و سید رضی بخوبی آشکار است.

۲- در مدرسه شام چنانچه پیش از این گفته شد از همان زمان خلافت عمر مکتب شیعه در شام پیشوائی ابو ذر تأسیس شد و در قسمتهای دور از مرکز دمشق که زیر فشار بنی امیه بود زمینه مساعدی پیدا کرد و کم کم نفوذ بسزائی بخود گرفت در این سرزمین جبل عامل و حلب بخوبی از این مکتب فعال تعلیم یافتند و در آن کامیاب شدند و در آینده برای مذهب شیعه و پرورش دانشمندان شیعه خدمت شایانی نمودند ولی چون دمشق مرکز شامات بود و در طول خلافت بنی امیه بر اصول تسنن و بلکه عداوت با خاندان پیغمبر زیست کرد و مدارس علمی و مساجدی که مرکز پرورش عقائد بود زیر نظر داشت اصول و روش علمی و تألیفی عامه تأثیر بسزائی در مکتبهای شیعه آنجا کرد و از حدود قرن چهارم باین طرف دانشمندان شیعه در حلب و جبل عامل اصول و اصطلاحات و روش آنان را بکار بردند؛ این موضوع از مراجعه بتالیفات ابو الصلاح حلبی و شهید اول و سائر فقهای شیعه مذهب شام و حلب در فقه و اصول بخوبی آشکار است.

۳- در مدرسه حله شهر حله از ساختمانهای تعمیر شده عضد الدوله دیلمی است و در

نزدیک خرابه های بابل است که پایتخت پر عظمت تاریخ کلدیه و یکی از نقاط حساس و درخشان فتوحات کورش بزرگ شاهنشاه ایران باستان است چون پادشاهان آل بویه این شهر را معمور ساخته اند ناچار برای نفوذ شیعه و دانشمندان شیعه آماده بوده و پس از یک قرن دانشمندان مهم شیعه در آن پرورش یافته اند که مرکز ثقل تاریخ علمی شیعه بشمار میروند چون علامه و پسرش فخرالدین و محقق صاحب شرایع و ابن ادریس، حله از نظر مرکزیت بغداد و نفوذ علمی آن کاملاً پیرو اصول و روش عامه بوده و در اصول و روش فتوایی فقه با دقت شایانی وارد بحث شده و در علم کلام تعلیمات کاملی فرا گرفت و در عصر شاه خدا بنده که علامه حلی وارد دربار پادشاهان مغول شد و در اثر شیعه شدن شاه خدا بنده مذهب شیعه نیرومند گردید و علامه حلی کارفرمای کشور او شد این روش در جامعه شیعه نفوذ یافت و پیوسته خواجه طوسی که مغزی پر از دانش و فلسفه داشت بعلامه این موضوع را تأیید کرد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۵۷

۴- مدرسه نجف این مدرسه از همان زمان شیخ بزرگوار مفید تشکیل شد زیرا تحزب و دسته بندی شیعه در بغداد بواسطه نفوذ پادشاهان آل بویه که پشتیبان مذهب شیعه بودند وارد فعالیت تبلیغی و سیاسی و کم کم دچار سخت گیری مخالفین گردید و بزد خورد و آشوب رسید و شیخ مفید که پیشوا و زعیم شیعه های بغداد بود احتمالاً بنجف تبعید شد و شالوده مکتب نجف را ریخت مکتب نجف از همان قرن چهارم وارد اصول بحث و استدلال گردید و

از نظر موقعیت و فراغتی که داشت برای این موضوع آماده بود و کم کم در جریان تاریخ برای علوم دینی جامعه شیعه مرکزیت پیدا کرد.

البته همه این مدارس شیعه مسلک که در طول تاریخ دچار سیر انحرافی شده اند در این موضوع بهم کمک کرده و این روش را از هم تقلید کرده اند و بواسطه این مدارس که در تاریخ اساس جریان علمی و پرورش دینی شیعه است این روش عمومی شد و در مدارس اخیر ایران و عراق و هند هم که وابسته این مدارس بزرگ و پیرو آن ها بودند عمومی شد و سراسر جامعه شیعه را تحت نفوذ قرار داد.

این انحراف تا کجا کشید؟

پیش از این یاد آور شدیم که در اواخر قرن چهارم فرهنگ اسلام مستقل و تحت نظر خلفای وقت و پادشاهان وابسته خلافت رسمی و عمومی شد و دانشمندان و فقهای شیعه خواهی نخواهی و بیشتر از نظر جدال با حسن با مخالفان و حفظ مقام علمی خود این روش را پذیرفتند آنها در نظر گرفتند که جامعه شیعه را از نظر علمی آبرومند جلوه دهند و در برابر دانشمندان مخالف مذهب ایستادگی کنند ولی کم کم نفوذ این روش سبب شد که تمسک بکتاب و سنت سست شود و نصوص کتاب و سنت متروک گردد و یک تدبیرات و افکاری که بنظر علماء با مضامین آنها مطابق است جای گیر آنها گردد و قلم در تعبیر احکام الهی آزاد شود و در مکتب شیعه تا اواخر قرن چهارم دلیل حکم شرعی همان کتاب خدا قرآن مجید و اخبار صادره از پیغمبر (ص) و امامان معصوم «ع» بود ولی چون شیعه پیروی عامه کتابهایی

در اصول و فقه جدا از اخبار نوشتند اجماع و دلیل عقل را بروش آنها در شمار دلیل های احکام فقه اسلامی آوردند و چون ملاحظه کردند که این دو دلیل بر خلاف مکتب فقه اهل بیت و فقهای دیرین مذهب شیعه است بتوجیه آن پرداختند و گفتند مقصود از اجماع قول جمعی است که امام معصوم (ع) در آنها باشد و عقل جزء دلیل حکم شرعی است نه آنکه بطور استقلال دلیل آن باشد یا آنکه این دو دلیل کاشف از قول معصوم می باشند و در نتیجه تطور فقه استدلالی و تفکر در مسائل اصولی قیاس را بنام تنقیح مناط و استحسان را بنام شم الفقاهه در فقه شیعه وارد کردند تا کار بجائی رسید که اشتغال بعلم قرآن و ضبط اخبار و تتبع در احادیث فقه از اعتبار علمی ساقط شد و اشخاصی که صرف وقت در این دو اصل مهم اسلامی و دو مدرک منحصر فقه شیعه میکردند به بی سوادى تلقى می شدند، ممکن بود که یکنفر طلبه جدی سالهای دراز بتحصیل علوم پرداخته باشد ولی چند آیه از قرآن یا چند حدیث را ضبط نکرده باشد لذا شالوده ثابت چهار صد ساله فقه شیعه از هم گسیخته شد و یک مشت تردیدات و احتمالات جای گیر آن گردید، روش اطمینان بخش فقه احادیث از میان رفت و یک مشت آراء و احتیاطات گیج کن بجای آن نشست سخن را در اینجا کوتاه کنم (در خانه اگر کس است یک حرف بس است)

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۵۸

در این میانه چه پیش آمد کرد؟

این انحراف روش تعلیمات ثابته مذهب در جامعه شیعه انشعابات بنیاد کن و کمر شکن

بوجود آورد که:

انشعابات اخباری و اصولی، شیخی و متشرع از همه جانگدازتر و اسف آورتر است ولی رشته تمسک باخبار و قرآن بکلی منقطع نگردید، همیشه در بسیاری از نواحی شیعه نشین دانشمندانی بودند که متوجه این نقطه انحراف گردیده و از آن کنار می‌گرفتند و همان رشته تعلیمات خاندان نبوت و زبان کتاب خدا و سنت را زنده میداشتند شیوع و رسمیت مسلک انحرافی واکنشی در پیروان این طریقه پدید آورد و در میان افراطی‌های این دو مسلک از اواسط قرن پنجم جنجال و مبارزه اخباری و اصولی بر پا شد و انشعابی در جامعه شیعه پدید آورد بعلمی که شرح آن طولانی و با اختصار این مقدمات مناسب نیست انشعاب «شیخیه و متشرع پدید شد» و لطمه بزرگی بجامعه شیعه وارد کرد

رجال اصلاح و تجدید روش و مکتب شیخ صدوق

اشاره

منظور ما از این رجال اصلاح دانشمندان بزرگی هستند که در جامعه شیعه بوجود آمده و تعلیمات دینی و پرورش افکار را بهمان شیوه صدر اسلام متوجه کرده اند و کتاب و سنت را مدار تعلیم عمومی دانسته اند و خواسته اند مردم را از پیچ و خم اصطلاحات و گیجی روش فلسفه بافان و اصطلاح تراشان و مغلق گویان در آورند خواه در تاریخ و رجال بنام اخباری معروف باشند یا اصولی یا عنوان دیگر این حرکت فکری و پرورش دینی در چند مرکز شیعه نشین قوتی داشته و نمونه ای بیادگار گذاشته که ما آنها را بطور اختصار بعنوان مکتبهای اصلاح بیاد خوانندگان می آوریم.

۱- مکتب جبل عامل

در این مرکز که یکی از مراکز بزرگ و سابقه دار شیعه است مکتبی اصلاحی وجود داشته که باید شیخ بزرگوار محمد بن حسن بن حر عاملی صاحب کتاب وسائل الشیعه را پرورده و مرد نامی آن دانست و کتاب وسائل که در این قرون اخیره معتمد و مرجع دانشمندان و فقهای شیعه است نتیجه تاریخی آن شناخت.

۲- مکتب بحرین

در این مکتب دانشمندان و فقهای بزرگی بوجود آمدند که طرفدار کتاب و سنت و تعلیمات ائمه معصومین (ع) بودند و بنشر احادیث پرداختند در این مکتب ابن میثم و سید هاشم بحرانی و شیخ بزرگوار شیخ یوسف صاحب حدائق دارای اهمیت میباشند.

۳- مکتب اصفهان در عهد صفویه

شاه طهماسب اول دومین پادشاه سلسله با افتخار صفویه بساط جهاننداری این خاندان را گسترده چنانچه شاه اسماعیل اساس جهانگیری آنها را پا برجا کرده بود البته جهاننداری و اداره کشوری

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۵۹

که دارای میلیونها جمعیت است وابسته تشکیلات و قوانینی است که هم پسند خاطر اکثریت ملت باشد تا بدان دل گرم و صمیمی باشند و هم از نظر عدالت و تربیت مؤثر و بحال عموم سودمند باشد تا مملکت پایدار بماند ابتکار شاه طهماسب که مایه پایداری سلطنت این خاندان شد این بود که تشکیلات کشور خود را روی اساس فقه و تعلیمات شیعه بر پا کرد و باین سبب تربیت و پرورش عمومی و مؤثری در سراسر کشور بوجود آمد و ملتی دیندار و با روح و زنده پرورش یافت کودکانی که با این پرورش دینی در کشور ایران بزرگ شدند همان مردان نیرومند و سلحشوری بودند که شاه عباس کبیر آنها را بجهه هر جنگی کشید با فتح و پیروزی قرین شد و نیروهای شگرف عثمانی و روسیه آن روز را سرکوب و متلاشی کرد و مرزهای ایران را تا اندازه ای که در تاریخ نزدیک سابقه نداشت پیش برد.

چون این نهضت یک نهضت دینی در بر داشت دانشمندان و فقهای بزرگی در این عصر بوجود آمدند که در میان آنها رجال اصلاح برنامه تعلیمات

دینی تربیت شده بود، نخست شخصیت بزرگی که در این عصر متوجه این اصلاح گردید مجلسی اول شیخ محمد تقی است این مرد بزرگ دانشمندی عمیق و فقیهی بلند پایه و نسبت بوضع متعارف دانشمندان و فقهای عصر خود گوشه نشین و کنارگیر بوده و روی همین زمینه پاره ای مردم سطحی او را صوفی مسلک دانسته اند ولی علت اساسی کناره گیری این مرد بزرگوار همانا توجه بانحراف وضع تعلیمات دینی رایج در عصر خود بوده.

مجلسی اول اصلاح تعلیمات مذهبی خود را با تألیف چند کتاب انجام داد که در میان آنها شرح و ترجمه کتاب من لا یحضره الفقیه در این موضوع شاهکار بزرگی است، این فقیه بزرگ با زبانی بسیار ساده و توضیحاتی کافی این کتاب را بفارسی ترجمه کرد تا مطابق روش عصر فقهای نخست و طریقه امامان معصوم تعلیمات مذهب را در زبان فارسی تصحیح و عمومی کرده باشد ما عباراتی که از قلم این فقیه بزرگ در صدر دیباچه کتاب است از نسخه ای که در آن تاریخ نوشته شده در اینجا نقل میکنیم و مفاد آن را بفهم خوانندگان روشنفکر و دقیق وامیگذاریم.

شرح واقعه مشرف شدن مرحوم شارح اعلی الله مقامه خدمت حضرات ختمه النجباء و حضرت سید السجاد سلام الله علیهم اجمعین که بقلم مبارک خود در حشو این کتاب مبارک نگاشته، بدان که چون غرض از کتاب، اول رضای الهی بود بسیار خائف بودم و بسیاری از فضلاء مبالغه می نمودند تا عاقبت حضرت سید المرسلین را و حضرت امیر المؤمنین و سیده نساء اهل الجنة اجمعین و سیدی شباب اهل الجنة و سید الساجدین «ع» را در واقعه طویلی دیدم در

حالتی که بیماری عظیمی روی داده بود و اطباء مأیوس شده بودند ببرکت آن واقعه شفا یافتم و حضرت سید المرسلین چند چیزی عطا فرمودند از طعام و میوه بهشت از آن جمله سه سیخ طلا که کباب بود و هزار لذتی که تصور نکرده بودم در آن بود و بهر کس میدادم چیزی کم نمیشد و من بحضار مجلس میگفتم که من مکرر بشما نمیگفتم که طعام بهشت صد هزار مزه دارد و هر چه می خورند عوض آن بهم میرسد و میوه کرامت فرمودند ششبه بهندوانه و از آن نیز میخوردم و صد هزار مزه داشت و بایشان میگفتم و میدادم و ایشان ملتذ میشدند و تصدیق مینمودند و این هندوانه در نهایت سفیدی بود و ورق ورق از او جدا میشد بشکل جوارش (گیاه برگ پهنی است) و چون دأب بنده این است که در هر مرتبه که در واقعه بخدمت یکی از حضرات معصومین «ع» میرسم مداحی ایشان بزبان حال میکنم و ایشان تصدیق می فرمایند در این واقعه نیز مدایحی عرض مینمودم که توئی مظهر کمالات الهی توئی مخزن اسرار الهی توئی مقصود از خلق کونین و آن حضرت تصدیق میفرمودند بعد از آن عرض نمودم که یا رسول الله اقرب طرق بجناب اقدس الهی کدامست فرمودند که آنچه میدانی، عرض کردم.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۶۰

که از کدام طریق بروم فرمودند بهمین راهی که میروی و شفقت بسیاری از این شش معصوم بنده خودشان واقع شده و بعد از صحت شروع در روضه المتقین شد و باندک زمانی باتمام رسید و باز شروع در این شرح شد و تا غایت قریب

یک سال با اشتغال بسیار قریب بصد هزار بیت نوشته شد و شرح صحیفه کامله و تفسیر مجمع البحرین نیز شروع شده امید از فضل الهی دارد که تمام شود و از فواید این دو شرح اینست که هر که داشته باشد عمل تواند کرد در حیات و ممات این بنده چون اکثر مطالب بنحوی واضح می شود که جای شبهه نمی ماند و در کتب حدیث تصحیفات بسیار شده بود و سهوها شده بود همه تصحیح شد بدون آنکه اظهار غلط از کسی بکنم چون دغدغه غیبت می شود و نقد رجال و اساتید حدیث بنحوی شده است بی تسمیه و تا کسی نهایت تبحر و تتبع نداشته باشد و نکرده باشد نمی یابد که من چه کرده ام و غرض از ذکر این حاشیه اینست که اخوان دین و خلان یقین زود بزود در مقام بحث و اعتراض در نیایند و سهو و نسیان از لوازم بشریت است الا من عصمه الله تعالی اگر بعد از تأمل بر سهوی مطلع شوند مستدعی است که قلم عفو بر آن کشد و اصلاح فرمایند و بر همه الا من شذ ظاهر است که این بنده عمر عزیز را صرف این علم نمودم و حال چنان شده است که هر کس سواد داشته باشد بر همه احادیث اطلاع تواند بهمرسانید و در واقعه دیده ام که عالم گیر خواهد شد که در جمیع بلاد اهل ایمان منتشر شود که این شکسته را یاد کنند بدعای خیری حیا و میتا و من خود لاشی ام و هر چه از من واقع شده است از فضل الهی است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و این استعارات دیباچه

دیگری است منه رحمه الله اصل کتاب با این مقدمه از روی خط مصنف رونویس شده است.

پیرو این توجه و اقدام اساسی مجلسی اول کم کم شرح و ترجمه اخبار و نشر آنها بزبان فارسی آغاز شد و فرزند ارجمندش محمد باقر مجلسی دوم با مقام بلندی که در کشور پادشاهان صفویه یافت این روش را ادامه داد او نیز بترجمه و نشر اخبار پرداخت و مردم را با زبان خاندان پیغمبر آشنا کرد این سخن باور کردنی است که روح دینی و عقیده ای که تا این تاریخ در مردم ایران بوده و آنچه از آن باقی است اثر این تصحیح روشی است که مجلسی اول پایه آن را گذاشت اگر چه در دوره زمامداری نادر این طریقه منحل شد و در طول دوره قاجار مسلک انحرافی دوباره با شدت وحدت خود در جریان افتاد ولی روح دینی عمومی که در آن دوره شیوع یافت تا هنوز باقی و پاینده است اکنون بسیار بموقع و لازمست که علماء و دانشمندان متوجه تاریخ شیعه گردند و این مختصری که از تاریخ مفصل و قابل توجه نوشته شد با دیده انصاف بنگرند و بدین وضع بی سامان بیش از صد ملیون شیعه جهان سر و سامان بدهند من آنچه شرط بلاغ است با تو گفتم و ادای وظیفه نمودم.

محمد باقر کمره ای

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۶۱

[مقدمه مؤلف]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حمد مر خدائی راست که در یگانگی یکتاست و در الوهیت تنها، بندگان را بفطرت معرفت خویش آفریده زبانه از وصفش درمانده و دیده ها از دیدنش در برده است آنست که از اوصاف مخلوقات بالاتر و از

معانی محدود والاتر است در همه خلائق مانندی ندارد و جز او معبود حقی برای عالمیان نیست، گواهی میدهم که معبود بر حقی نیست جز خدای تنها، شریکی ندارد و گواهی میدهم که محمد صلوات الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، برسالت خویشش برگزیده و معالم دینش را بوی سپرده و با کتاب خود او را برانگیخت که حجت بر بندگانش باشد و گواهم که علی بن ابی طالب وصی او است و بهترین خلق است بعد از او قائم بامر وی و داعی طریقه او بود، اوست امیر المؤمنین و سید اوصیاء و امامانی که فرزندان او هستند پیشوایان هدایت، نشانه های تقوی و حجت های خدایند بر اهل دنیا، گواهی میدهم که هر کس ایشان را متابعت کرد نجات یافت و هر که از آنها تخلف ورزید بهلاکت رسید صلوات خدا بر ایشان و ارواحشان و اجسادشان بیوست رحمت خدا و برکات او.

اما بعد من ملاحظه کردم که استادان من و پیشینیان از اهل علم و دانش در هر فنی از علوم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۶۲

کتابهایی تصنیف کردند ولی از تصنیف کتابی که بترتیب شماره مشتمل بر اخلاق خوب و بد باشد غفلت ورزیده اند، بعقیده من تصنیف چنین کتابی برای طالبین علم و راغبین در خیر نفع بسیاری دارد و با تصنیف این کتاب بخدای جل اسمه تقرب جستیم با امید بثواب حضرت او و با رسیدن برحمتش و امیدوارم این امل و آرزوی مرا از رحمت و من خود ناامید نکند زیرا که بر هر چیز قادر است.

باب خصال یگانه

اشاره

مقدم بن شریح بن هانی از قول پدرش گفته که یکن اعرابی

در روز جنگ جمل حضور امیر المؤمنین علیه السلام ایستاد و عرض کرد یا امیر المؤمنین میگوئی خدا یکی است؟ مردم باو هجوم کردند و گفتند ای اعرابی نمی بینی امیر المؤمنین در چه حالی است، دلش متوجه چند قسمت است، وقت این سؤال نیست حضرت فرمود او را واگذارید مقصد این مرد عرب همانیست که ما از این قوم مخالف درخواست داریم و برای آن میجنگیم سپس فرمود ای مرد عرب جمله خدا یکی است چهار معنی میدهد که دو تای از آنها بر خدای عز و جل روا نیست و دو تای آنها در باره او ثابت است اما آن دو وجهی که بر خدا روا نیست اول اینست که کسی بگوید یک بمنظور شمردن اعداد حساب، این بر خدا روا نیست زیرا چیزی که دوم ندارد داخل در باب اعداد نمیشود نمی بینی کسی که بگوید خدا سومی سه تاست کافر است.

دوم اینست که میگوید او یکی از مردم است و مقصودش فرد نوعی است از جنس این هم روا نیست چون که تشبیه است و مقام پروردگار ما از آن بالاتر و والاتر است و اما دو وجهی که در باره خدا ثابت است اینست که کسی بگوید خدا یکی است و چیزی شبیه او نیست پروردگار ما چنین است و کسی بگوید ذات خدای عز و جل یگانه است یعنی بسیط حقیقی است و در خارج و عقل و وهم و فهم قابل قسمت نیست و جزء و جزئی ندارد، پروردگار ما عز و جل همچنین است.

شرح عدد مطلق موضوع علم حسابست که یکی از ریاضیات است و حقیقتی جز تصور ندارد

از این جهت میگویند علم ریاضی بحث از اموری میکند که در ذهن محتاج ماده نیستند و میگویند عدد غیر متناهی است زیرا حقیقتش تصور است که یک نحو از اعتبار است و تحقیقی در خارج از ذهن ندارد که محذور تسلسل پیش آید و انطباق اعداد بر معدودات صرف انطباق حکائی است از قبیل اعتباریات محضه بر منشأ اعتبار مثل آزادی و بندگی نه از باب حمل شایع اصطلاحی که محمول هستی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۶۳

زائدی در مصداق خود داشته باشد مثل اینکه میگوئی کاغذ سفید است بنا بر این یک که ریشه عدد موضوع علم حسابست بر خدا روا نیست زیرا خدا در تصور نمی آید و عدد مقید یعنی نظر باینکه باضافه یا منها باشد موضوع علم جبر است در این گونه عدد یک نحو تعلق بمعدود هم ملحوظ است واحد باین ملاحظه هم بر خدا روا نیست زیرا باضافه و منها در باره او معنی ندارد از این جهت میفرماید چیزی که دوم ندارد داخل در عدد نیست.

۱- وحدت

اعتباری اینست که امور متعددی را از جهتی یکی ملاحظه کنی و از این قبیل است وحدت نوعی و جنسی و صنفی که امور متعدده را از جهت شرکت در تمام حقیقت یا بعض حقیقت یا صفات، یکی دانی، این گونه وحدت بر خدا روا نیست زیرا مستلزم تعدد و شرک هر دو است.

وحدت حقیقی بیک مفهوم مثبتی که شرح حقیقت یا معرف آن باشد قابل تعبیر نیست فقط به لازم سلبی می شود آن را تقریب کرد و آن بر دو وجه است اول از جهت ظاهر که مقام و احدیت است

و بهترین تعبیر آن همین است که میفرماید در همه چیزها مانندی ندارد دوم از جهت حلق ذات است که مقام باطن و مرتبه غیب مطلق و احدیت است که میفرماید احدی المعنی است یعنی وجودش در خارج قابل قسمت نیست و کمیت ندارد، عضو و جزو ندارد، در عقل قابل قسمت نیست یعنی جنس و فصل ندارد، توهم قسمت در او نمیشود زیرا محسوس نیست و مدرکات و هم شبیه محسوسات است، در فهم قابل قسمت نیست یعنی صفات او عین ذات است و منشأ آنها زائد بر ذات نیست چنانچه اشاعره میگویند، و انصافاً شرح توحید کامل باین تعبیر مختصر جامع یکی از کرامات حضرت امیر بشمار است و این حدیث در رتبه اعجاز است از جهت لفظ و معنی.

(۲) خصلت موجودی را ترک کن تا بخصلت موعودی رسی

رسول خدا فرمود خوشا بحال کسی که شهوت دیده ای را وانهد تا بنوید نادیده ای رسد.

(۳) یک خصلت از زور گوئیست

اشاره

امام ششم فرمود: گفتار شخص سواره بیپاده راه بده از زور گوئی است.

شرح-

یعنی شخص سواره باید بطوری آرام و مواظب باشد که مزاحم شخص پیاده نگردد و باو فشار نیاورد.

(۴) یک خصلت از دین دوستی است

امام ششم فرمود: از دین دوستی مرد دوست داشتن برادران خود است.

(۵) یک خصلت به پنج خصلت-

امام پنجم گوید: خدای عز و جل میفرماید: بجلال و جمال و بهاء و بلندی و رفعتم قسم هیچ بنده ای خواست مرا بر هوای نفس خود بر نمیگزیند مگر آنکه از بیگانه بینایش میسازم و با فکر آخرتش دمساز؛ از هلاکتش محفوظ میدارم و آسمان و زمین را ضامن روزیش میگمارم و در برابر تجارت هر تاجری بسود وی در کارم.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۶۴

(۶) یک خصلت بیک خصلت-

رسول خدا فرمود کسی که خدا را خشمگین کند تا مردم را خشنود سازد خداوند کسانی را که مداح ویند بید گوئی او وادارد.

(۷) یک خصلت نجات بخش است-

اشاره

حدیث را به پیغمبر میرساند که فرماید خدای تبارک و تعالی فرماید ای فرزند آدم در آنچه بتو دستور دادم مرا اطاعت کن و مصلحت خود را بمن میاموز.

شرح-

یعنی آنچه صلاح تو است در اطاعت اوامر من پیش بینی شده باید مصلحت خود را در آن بجوئی.

۸) یک خصلت افضل امور دین است-

رسول خدا فرمود فضل دانش نزد خدا از فضل پرستش بیش است و افضل دین شما ورع است.

۹) جمع نشده چیزی با چیزی که بهتر باشد از جمع یک خصلت با یک خصلت دیگر

رسول خدا فرمود جمع نشده چیزی با چیزی که بهتر باشد از جمع حلم با علم.

۱۰) یک خصلت شرف دنیا و آخرت است-

رسول خدا فرمود همنشینی با اهل دین شرف دنیا و آخرت است.

۱۱) اعلم مردم کسی است که خصلتی را با خصلتی جمع کند-

سؤال شد امیر المؤمنین از اعلم مردم، فرمود کسی است که علم مردم را با علم خود جمع کند.

۱۲) حقیقت سعادت یکی است و حقیقت شقاوت یکی

اشاره

علی علیه السلام فرمود حقیقت سعادت مندی آنست که کار انسان بسعادت پایان پذیرد و حقیقت شقاوت آنست که پایان کار انسان شقاوت باشد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۶۵

شرح-

کارهای انسان و احوال او در معرض تبدیل است و برای گنه کار همیشه راه توبه و رجوع به حق باز است و نیکوکار همیشه در معرض لغزش و گمراهی است و وصول به نتیجه بعد از طی تمام طریق است اینست که سعادت و شقاوت در پایان کار معلوم می شود چه بسا اشخاصی که عمری بعبادت گذرانیده و در آخر کار دچار لغزش گردیده و بی ایمان از دنیا رفته اند.

۱۳- مردم یک خصلت مستحق ثواب یا دچار عقاب میشوند-

امام چهارم فرمود در همه روز زبان پسر آدم بر سائر اعضایش متوجه می شود، میگوید حال شما چطور است؟ میگویند اگر تو بگذاری خوب است میگویند در باره ما خدا را منظور دار او را قسم میدهند و میگویند همانا بسبب تو درک ثواب میکنیم و بسبب تو دچار عقاب میشویم.

۱۴- یک خصلت بهترین جهاد است-

سؤال شد جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه از حدیثی که از پیغمبر «ص» رسیده که بهترین جهاد کلمه عادلانه ایست در برابر پیشوای ستم کار، این چه معنی دارد؟ فرمود مقصود اینست که در صورتی که از او بپذیرد باندازه فهمش باو دستور دهد و گر نه تکلیفی ندارد.

۱۵- سخت ترین چیزها یک خصلتی است که نمیشود از آن پرهیز کرد مگر بترک یک خصلت-

امام ششم فرمود، حواریین بحضرت عیسی بن مریم عرض کردند ای معلم نیکی بفرمائید کدام چیز سخت تر است. فرمود سخت ترین چیزها خشم خدای عز و جل است، عرض کردند بچه چیز از خشم خدا پرهیز می شود؟ فرمود باینکه خشم نکنید و عرض کردند مبدأ خشم چیست؟ فرمود تکبر و جباری و حقیر شمردن مردم.

۱۶- شرافت مؤمن در یک خصلت است و عزتش در یک خصلت-

امام ششم فرمود شرافت مؤمن در نماز شب است و عزت او در رفع آزار از مردم. رسول خدا بجبرئیل گفت مرا موعظه کن. عرض کرد ای محمد هر چه خواهی زنده باش آخر میمیری، هر چه را خواهی دوست داشته باش که از او جدا میشوی، هر کاری میخواهی بکن که بآن برخورد میکنی، شرافت مؤمن نماز شب است و عزت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۶۶

مؤمن صرف نظر از عرض مردم. سهل بن سعد گوید جبرئیل حضور پیغمبر آمد و عرض کرد ای محمد هر چه خواهی زنده باش آخر میمیری هر چه خواهی دوست داشته باش که از آن جدا میشوی؛ هر کاری میخواهی بکن که بدان جزا داده میشوی و بدان که شرف مرد شب زنده داریست و عزتش بی نیازی از مردم است.

رسول خدا فرمود شرافتمندان امت من حافظین قرآن و شب زنده دارانند.

۱۷- یک خصلت کلید هر شریست-

امام ششم فرمود غضب کلید هر شریست

۱۸- یک خصلت عدالت است-

امام ششم فرمود دوست دارید برای مردم آنچه برای خود دوست می دارید.

۱۹- یک خصلت است که صاحب آن بحکمت آن خشنود است-

امام ششم فرمود هر کس خودش بانصاف با مردم رفتار کند بحکمت آن از طرف دیگران خشنود است

۲۰- کمترین حق مؤمن بر برادرش یک خصلت است

سؤال شد از امام ششم که کمترین حق مؤمن بر برادرش چیست؟ فرمود آنست که بخود اختصاص ندهد چیزی را که برادر بآن محتاج تر است

۲۱ با یک خصلت بخدا نزدیک شوید

امام ششم فرمود تقرب جوئید بخدا بهم دردی با برادرانتان

۲۲ خدا بندگان را بیک خصلتی آزمایش کرده که از همه امتحانات سخت تر است

امام ششم فرمود خدا بندگان را بچیزی سخت تر از پول دادن امتحان نکرده.

۲۳- یک خصلت ثمره نیکوکاریست -

حمران بن اعین گوید شنیدم امام پنجم میفرمود هر چیزی ثمره ای دارد و ثمره نیکوکاری و احسان زود فراهم کردن چراغ است شرح مقصود اینست که برای پذیرائی مهمان زودتر چراغ افروخته شود ۲۴ یک خصلت ایمان بنده را پایدار میکند و یک

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۶۷

۲۴- خصلت ایمان را از دلش میبرد-

ابان بن سوید گوید بامام ششم عرض کردم چیست که ایمان را در بنده پایدار میکند فرمود آنچه ایمان بنده را پایدار میکند ورع است و آنچه ایمان را از دلش میبرد طمع است

۲۵- یک خصلت وقار را از بین میبرد

امام هفتم فرمود شتاب در راه رفتن وقار مؤمن را سلب میکند.

۲۶- یک نیکی که سرآمد نیکی ها است و یک حق شناسی که سرآمد حق شناسی هاست

پیغمبر «ص» فرمود فوق هر نیکی نیکی است تا شخص در راه خدای عز و جل کشته شود، چون در راه خدا کشته شد بالاتر از آن نیکوئی نیست و فوق هر حق شناسی دیگر نیست تا شخص پدر یا مادر خود را بکشد، چون یکی از آنها را کشت بالاتر از

آن حق شناسی نیست

۲۷- برای صاحب یک خصلت ضمانت شده که فقیر نشود

ابراهیم بن میمون گوید شنیدم امام ششم میفرمود من ضمانت میکنم که هر کس باقتصاد عمل کند فقیر نشود شرح اقتصاد اینست که باندازه قدرت خود کار کند و تحصیل ثروت نماید و باندازه در آمد و عایدی خود خرج کند، در این صورت هرگز فقیر نخواهد شد.

۲۸- یک خصلت مروت خانواده پیغمبر است-

زراره گوید شنیدم امام ششم میفرمود ما خانواده ای هستیم که مردانگی ما گذشت از کسی است که بما ستم کرده

۲۹- یک خصلت از مردانگی است-

رسول خدا (ص) فرمود اصلاح مال از مردانگی است

۳۰- یک خصلت برای مرد شریف بد است

معاویه بن وهب گوید امام ششم در مدینه مرا دید که سبزی حمل میکردم، فرمود برای شخص شریف بد است که چیز پست را حمل کند و باین سبب جرات مردم باو باز شود

۳۱- خدا یک خصلت را دوست میدارد و یک خصلت را دشمن-

امام ششم فرمود میانه روی را خدا دوست میدارد و اسراف را دشمن میداد حتی باین که هسته خرما را دور بریزی با اینکه می شود آن را بمصرفی رسانید و حتی ریختن ما زاد آبی که میخوری

۳۲- کسی که یک خصلت را متحمل شود شکر نعمت نکند

امام ششم فرمود کسی که جفا و بی احترامی را تحمل کند نعمت را شکر نمیکند شرح مقصود اینست

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۶۸

که احساس سالم همچنان که از احسان خوشوقت می شود و در مقام عوض و شکرگزاری بر می آید همین طور از حق کشی نسبت باو متأثر و خشمناک می شود ولی شخص بی مبالا و بی وجدان بهیچ طرف اهمیت نمیدهد

۳۳- کسی که برای یک خصلت خشمگین نشود شکر خصلت دیگری را هم نمیکند

امام ششم فرمود کسی که ناسپاسی در حقش او را خشمگین نکند شکر نعمت را هم نخواهد کرد.

۳۴- یک خصلت از تواضع است

امام ششم فرمود از تواضع است که بهر کس برخوردی سلام کنی

۳۵- یک خصلت نزدیک بکفر است و یک خصلت در شرف غلبه بر قضا و قدر

اشاره

رسول خدا فرمود فقر نزدیک است کفر باشد و حسد در مقام اینست که بر قضا و قدر غالب شود.

شرح

مقصود از فقر حاجت شدید است که انسان را تا حد کفر بخلاف میکشاند و حس حسد شخص حسود را بر علیه محسود وامی دارد تا جایی که نزدیک است مقدرات او را تغییر دهد.

۳۶- یک خصلت ملت‌های گذشته را هلاک کرده.

ابی الحسن حذاء گوید شنیدم امام ششم به ابو العباس بقباق میگفت چه چیز تو را از حج بازداشت؟ عرضکرد کفالتی که متعهد شده بودم فرمود ترا بکفالت چه، نمیدانی کفالت همانی است که ملت‌های گذشته را هلاک کرده.

۳۷- شهید شدن در راه خدا کفاره هر گناهی است مگر یک خصلت که جز یکی از سه امر کفاره ای ندارد

امام ششم فرمود شهادت در راه حق کفاره هر گناهی است مگر وام که کفاره ای ندارد جز بدهکار آن را اداء کند یا رقیقش از جانب او بپردازد یا طلبکار از آن گذشت کند

۳۸- خدای تبارک و تعالی برای محمد «ص» و امتش هدیه ای فرستاده که بهیچ کدام از امتها نداده

رسول خدا فرمود که خدای تبارک و تعالی برای من و امتم هدیه ای فرستاده که بهیچ کدام از امتها نداده، این احترامی است که بمانهاد عرض کردند چیست آن هدیه؟ فرمود افطار روزه و نماز شکسته در حال مسافرت، هر کس عمل نکند هدیه خدای عز و جل را پس داده.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۶۹

۳۹- هر کس بخواهد خیر خانه اش فراوان گردد در سر غذایش خصلتی را انجام دهد امیر المؤمنین فرمود

هر کس خوشش آید که خیر خانه اش بسیار شود باید در سر غذا دستهای خودش را بشوید

۴۰- چون خدا بنده ای را دوست دارد بوی نظر کند و چون نظر کرد یکی از سه چیز باو تحفه دهد

امام پنجم فرمود چون خدا بنده ای را دوست داشت نظری باو نماید و چون باو نظر کرد یکی از سه چیز باو تحفه دهد یا درد سر یا تب یا درد چشم

۴۱- قیامت برای پرهیزکاران شادی است

امام ششم فرمود قیامت عروسی اهل تقوی است شرح چون که در روز قیامت مردمان با تقوی نتیجه اعمال خیر خویش را دریافت میکنند و با سرور و شادی وارد بهشت می شوند و بوصال حوریان عنبر سرشت میرسند

۴۲- برای یک خصلت مرگ محبوب نیست

شخصی حضور پیغمبر رسید، عرض کرد چرا مرگ را دوست ندارم؟ فرمود مال داری؟

عرض کرد بلی، فرمود از پیش آن را بگور خویش فرستادی، عرض کرد نه، فرمود از اینجاست که مرگ را دوست نداری.

۴۳- یک خصلت شبیه ضد خود است

امام ششم فرمود خداوند یقین خالصی را چون شک خالصی نیافریده مانند مرگ که هر کسی بدان معتقد است و کمتر کسی در فکر آنست.

۴۴- بدترین مردم آنانند که برای خصلتی در آنها احترام میشوند

پیغمبر فرمود بدترین کسان من آنانند که از ترس شر آنها احترام می شوند هلا کسی که مردم از ترس او را احترام نهند از من نیست

۴۵- یک خصلت در دنیا زهد است و یک خصلت شکر هر نعمتی است

امیر المؤمنین فرمود قبول شدن عمل را از خود عمل بیشتر اهمیت بدهید، در دنیا زهد کوتاه کردن آرزو است و شکر هر نعمتی کناره گیری از حرام های الهی است کسی که تن خود را تعب داد خدای خود را خشنود کرد و کسی که تن خود را تعب نداد معصیت خدا را نمود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۷۰

۴۶- هیچ چیز بزندان طولانی از زبان سزاوارتر نیست

امیر المؤمنین فرمود زبان خود را از همه چیز بیشتر زندانی کنید

۴۷- کسی که آرزو را دراز کرد بد عمل شد

علی (ع) فرمود کسی که آرزو را دراز کرد عملش بد شد.

۴۸- همیشه مرد مسلمان نیکوکار نوشته می شود تا خاموش است

از امام ششم روایت شده که بنده مؤمن تا خاموش است نیکوکار نوشته می شود و چون سخن گفت اگر خوب بگوید نیکوکار نوشته می شود و اگر نه بدکار.

۴۹- یک خصلت است که هر کس بجا آرد خدای عز و جل او را از ترس روز قیامت آسایش دهد

رسول خدا فرمود هر کس خویش را بجای مردم دشمن دارد خدا او را از ترس قیامت ایمن گرداند.

۵۰- یک خصلت راس خرد است رسول خدا فرمود

راس خرد بعد از ایمان بخدای عز و جل اظهار دوستی با مردم است.

۵۱- اورع مردم، اعبد مردم ازهد مردم، زحمت کش ترین مردم امام ششم فرمود:

اورع مردم کسیست که در مورد شبهه توقف کند اعبد مردم کسیست که واجبات را بجا آورد، ازهد مردم کسیست که حرام را ترک کند زحمت کش ترین مردم کسیست که گناه نکند.

۵۲- پشیمانی همان توبه است.

امام پنجم فرمود پشیمانی همان توبه است.

۵۳- کسی که از مال دنیا بیش از قوت بدست آرد.

مردی حضور امیر المؤمنین از حاجت شکایت کرد؛ باو فرمود بدان که هر چه از دنیا بدست آوری بیش از قوت خود همانا در آن خزینه دار دیگرانی.

۵۴- یک خصلت شایان وصیت است.

امام پنجم فرمود چون وفات پدرم علی بن الحسین در

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۷۱

رسید مرا بسینه چسبانید و فرمود پسر جانم بتو وصیت میکنم همانی را که وقت مرگش پدرم بمن وصیت کرد و یادآور شد که پدرش او را بدان وصیت کرده ای پسر جانم بترس از ستم بر کسی که جز خدا یآوری ندارد.

۵۵- خصلتی موجب طرد است و خصلتی موجب وصل است.

حذیفه بن منصور گوید از امام ششم شنیدم که جمعی از قریش مدارا و سازش با مردم را کم کردند و از قریش رانده شدند و

جمعی از دیگران با مردم خوش رفتاری کردند و بخانواده رفیع پیوستند، سپس فرمود کسی که دست خود را از اذیت مردم واگیر همانا یک دست از آنها واگرفته و در عوض دستهای بسیار از او واگیرند.

۵۶- یک خصلت بر اهل دنیا سنگین است و یک خصلت بر آنها سبک.

محمد بن مسلم گوید شنیدم امام پنجم فرمود کار خیر بر اهل دنیا سنگین است باندازه سنگینی آن در میزان عملشان در روز قیامت و کار بد بر دنیا داران سبک است باندازه سبکی آن در میزان آنها در روز قیامت.

۵۷- شرافت خانواده، نیست مگر با یک خصلت. کرمی نیست مگر با یک خصلت.

امام چهارم فرمود برای نژاد قریش و سائر عرب شرافتی نیست مگر بتواضع و کرمی نیست مگر با پرهیزگاری و عملی نیست مگر با نیت انجام شود و عبادتی نیست مگر بمسئله دانی هلا دشمن ترین مردم نزد خدا کسیست که خود را پیرو پیشوائی داند و رفتار او را نداشته باشد.

۵۸- یک خصلت چهار منفعت دارد.

امام ششم فرمود سرمه موی را برمیآورد و اشک را می خشکاند و آب دهن را شیرین میکند و دیده را جلا میدهد.

۵۹- چون خدا بنده ای را دوست دارد ببلائی بزرگش گرفتار کند رسول خدا فرمود

در برابر بلائی بزرگ پاداش بزرگ است، چون خدا بنده ای را دوست دارد ببلائی بزرگش گرفتار کند، هر که راضی باشد خدا از او راضی است و هر که بد دارد بلا را دچار سخط گردد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۷۲

۶۰- یک خصلت درد بواسیر آورد

امیر المؤمنین فرمود طول جلوس بر سر بیت الخلاء موجب مرض ناسور است.

۶۱- دستی که انگشتر آهن بر اوست پاک نیست

رسول خدا فرمود پاک نیست دستی که انگشتر آهن در او است. شرح ظاهرا مقصود از این ناپاکی زنگ و میکروبی است که از ملاقات آهن با رطوبت تولید می شود و ممکن است با غذا آلوده شود و موجب بیماری گردد

۶۲- کسی که پیش از سلام شروع بکلام کند پاسخش ندهید.

رسول خدا فرمود کسی که پیش از سلام شروع بکلام کند پاسخش ندهید، فرمود بطعام خود دعوت مکن هیچ کس را تا سلام کند.

۶۳- یک خصلت است که هر که بجا آرد یا آن خصلت برایش بجا آورده شود از دین محمد بیزار شده.

امام ششم فرمود هر کس کهانت کند یا بخواهدش او دیگری برایش کهانت کند هر آینه از دین محمد بیزار شده.

«راوی گفت» گفتم پس قیافه چطور است؟ فرمود دوست ندارم بآنها مراجعه کنی اگر چه گفتار آنها قریب بواقع است، فرمود قیافه شناسی یک مازادی است از نبوت که بدست مردم افتاده.

شرح کهانت یک طریقه غیب گوئی بوده مانند رمالی و فال بینی که در عربهای جاهلیت مرسوم بوده اشخاصی که خود را کاهن می نامیدند مدعی بودند که با جن رفاقت دارند و بتوسط آنها از غیب مطلعند و باین بهانه مردم را بخود جلب میکردند و در مشکلات و نزاعهای آنها حکومت مینمودند پیغمبر اسلام از این امر سخت قدغن فرمود و کاهنان را تکذیب کرد زیرا علم غیب منحصر بخدا است و حتی خود پیغمبر هم از علم غیب خبر نمیداد جز همان آیات قرآن که از خدا باو نازل میشد، قیافه شناسی عبارت از اینست که از علامات خلقت انسان نسب و اخلاق او را میفهمند، این علم هم پیش شرع اسلام اعتباری ندارد و اعتماد بآن بر خلاف مقررات اسلامی که نسب را بفراش معین میکند جائز نیست مقررات آن موجب ظن است ولی ظنی که اعتبار ندارد.

۶۴- از مثلهای پیغمبران جز یک کلمه باقی نیست.

امام هفتم فرمود از مثلهای پیغمبران باقی نمانده جز یک کلمه و آن این است که چون حیا نکردی هر چه خواهی عمل بکن سپس فرمود این کلمه در بنی امیه است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۷۳

۶۵- هر گاه خدا خیر خواه بنده ای باشد بزودی او را در دنیا عقوبت میکند و هر گاه بدخواه بنده ای باشد عقوبتش را تأخیر میکند.

امام ششم فرمود هر گاه خدا خیر خواه بنده ای باشد بزودی او را در دنیا عقوبت میکند و هر گاه بدخواه بنده ای باشد گناهانش را برای او نگاه میدارد تا در روز قیامت به او کیفر دهد.

شرح مقصود از قسم اول بنده مؤمن فاسق العمل است خداوند او را زود عقوبت می کند تا تنبیه شود و توبه کند و مقصود از قسم دوم بنده منافق و بی ایمانست که خداوند در دنیا باو مهلت میدهد تا مغرور شود و این هم خود یکنوع عقوبتی است که مستحق آنست.

۶۶- بر حسودان که دشمنان نعمت حقد شکبیا باش.

امام ششم فرمود؛ صبر کن بر دشمنان نعمت الهی یعنی حسودان زیرا نمیتوانی بکسی که خدا را در باره تو معصیت میکند پاداشی بهتر از این بدهی که خدا را در باره او اطاعت کنی.

۶۷- پیغمبر و علی بن ابی طالب از یک شجره آفریده شده اند.

رسول خدا فرمود، مردم از شجره های چندی خلق شده اند و من و پسر ابی طالب از یک شجره خلق شدیم اصل من علی و فرعم جعفر است.

۶۸- یک خصلت شکر هر نعمتی است.

عمر بن یزید گوید شنیدم امام ششم میفرمود شکر هر نعمتی هر چه هم بزرگ باشد اینست که خدا را حمد کنی.

۶۹- دین همان محبت و دوستی است.

سعید بن یسار گوید امام ششم بمن فرمود نیست دین مگر محبت زیرا خدای عز و جل میفرماید بگو اگر شما خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست دارد.

۷۰- چون مؤمنی با مؤمنی مصافحه کند بیگناه از هم جدا شوند.

امام پنجم فرمود چون مؤمنی با مؤمنی مصافحه کند بدون گناه از هم جدا شوند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۷۴

۷۱- یک خصلت دلها را زنده کند.

امام پنجم فرمود ای فضیل حدیث ما دلها را زنده کند.

۷۲- با یک خصلت امر حجت‌های خدا احیاء می شود.

خثیمه گوید امام پنجم بمن فرمود یک دیگر را در خانه های خود دیدن کنید زیرا این خودش رواج میدهد امر ما را، رحمت کند خدا بنده ای را که زنده کند امر ما را

۷۳- چیزی خدا نیافریده که چشم را بهتر روشن کند از یک خصلت.

محمد بن مروان گوید امام ششم بمن فرمود که پدرم بمن گفت فرزند جانم خدا چیزی نیافریده که چشم پدرت را روشن تر کند از تقیه

۷۴- نه دهم دین در یک خصلت است.

ابی عمر عجمی گوید امام ششم بمن گفت ای ابو عمر همانا نه دهم دین در تقیه است کسی که تقیه نکند دین ندارد، تقیه در هر موردی مشروع است مگر در شرب می خرما و مسح بر روی موزه.

شرح مقصود از تقیه موافقت با مخالفت مذهب است در اعمال دینی او که بر خلاف حق است در صورتی که مخالفت او و انجام وظیفه اصلی موجب ضرر شود و از حکم تقیه آشامیدن نبیذ و مسح وضوء روی موزه استثناء شده باعتبار اینکه این دو

عمل در مذهب مخالفین بطور حتم نیست و ترک آن موجب ظهور عقیده و جلب ضرر نمیشود.

۷۵- کسی که بقضاء راضی باشد یا از آن دلتنگ شود.

امام ششم فرمود هر کس بقضای الهی راضی باشد قضا بر او جاری شود و پیش خدا اجر دارد و هر کس از آن دلتنگ باشد قضا بر او جاری شود و اجرش ضایع شود.

۷۶- یک خصلت است که در برابر آن شتران سرخ مو هم محبوب نیست.

امام چهارم فرمود من دوست نداشتم که بجای این وضع مظلومیت و خواری نفسم بهترین ثروت دنیا را داشته باشم و هیچ جرعه ای ننوشیدم که خوشگوارتر باشد از جرعه خشمی که بطرف خود تلافی آن را نکرده باشم.

۷۷- یک خصلت روزی را فراوان کند ابی عوف عجلی گوید

از امام ششم شنیدم که میفرمود دست شستن پیش از غذا و بعد از آن روزی را فراوان میکند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۷۵

۷۸- یک خصلت از گناهانیست که آمرزیده نمیشود

امام پنجم فرمود از گناهانی که آمرزیده نمیشود اینست که شخص میگوید کاشکه من جز باین عمل مؤاخذه نمی شدم شرح چون که مفاد این کلام کوچک شمردن سائر گناهان یا عجب بنفس است.

۷۹- یک خصلت مورث نفاق و در دنباله آن فقر است گوید

از امام ششم شنیدم که میفرمود غنا و آوازه خوانی سبب نفاق و فقر است.

۸۰- اولین تحفه ای که بمؤمن عطا می شود

؛ اسحق بن عمار گوید بامام ششم عرض کردم اول تحفه ای که بمؤمن عطا می شود چیست؟ فرمود آمرزش کسانیت که جنازه او را تشییع میکنند»

۸۱- بنده ای که هیچ حسنه ندارد روز قیامت برای یک خصلتی آمرزیده می شود

امام ششم فرمود روز قیامت بنده ای را برای حساب می آورند و حسنه ای ندارد باو گفته می شود یاد آوری کن آیا حسنه ای داری یاد آوری میکند و عرض میکنند پروردگارا هیچ حسنه ای ندارم جز اینکه فلان بنده مؤمنت بمن عبور کرد از او آبی خواستم بمن آبی داد، وضو ساختم و نماز خواندم برای تو، پروردگار تبارک و تعالی میفرماید تو را آمرزیدم بنده مرا ببهشت ببرید.

۸۲- سر همه گناهان یک خصلت است

امام ششم فرمود دوستی دنیا سر همه خطاهاست.

۸۳- چقدر قبیح است که شخص بی آبرو وارد بهشت شود نجم گوید

امام پنجم بمن فرمود همه شما در بهشت با ما هستید جز اینکه چقدر زشت است که مردی از شما بی آبرو وارد بهشت شود عرض کردم قربانت این ممکن است فرمود آری فرج و شکم خود را حفظ نکرده باشد.

۸۴- یک خصلت است که هر کس بجا آورد مستوجب رحمت خدای عز و جل گردد

امام ششم فرمود مدرک خدا رحمت کند بنده ای را که محبت مردم را بخود جلب کند و نقل کند برای آنها آنچه را میفهمند و واگذارد آنچه را منکر شوند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۷۶

۸۵- خصلتی است که هر که عمل کند خیر خانه اش فراوان می شود

امیر المؤمنین فرمود هر کس میخواهد خیر خانه اش فراوان شود باید پیش از خوراک دستش را بشوید.

۸۶- در موضوع کسی که تندرستی او بر بیماریش غالب آمده و با چیزی معالجه کند و بمیرد

امام ششم فرمود کسی که در حال صحت مزاج خود را معالجه کند و بمیرد من از او بخدا بیزارم.

ابن بابویه، محمد بن علی - کمره ای، محمد باقر، الخصال / ترجمه کمره ای، ۲ جلد، کتابچی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۷ ش.

الخصال / ترجمه کمره ای؛ ج ۱؛ ص ۷۶

۸۷- مؤمن از یک خصلتی روگردانست

عبد الواحد بن مختار گوید از امام پنجم پرسیدم از بازی شطرنج فرمود مؤمن از بازی روگردانست.

۸۸- هیچ چیز مانند یک خصلت ایمان را نابود نمیکند

رسول خدا فرمود هیچ چیز مثل بخل ایمان را نابود نمیکند، فرمود بخل یک جنبشی دارد چون جنبش مورچه و شعبه هائی دارد چون شعبه های شرک.

۸۹- کسی که نمیرد تا جانشین خود را بیند سعادتمند است

موسی بن بکر واسطی گوید بامام هفتم عرض کردم شخصی بیسر یا دخترش میگوید پدر و مادرم قربانت شما اشکالی در آن می دانید؟ فرمود اگر پدر و مادرش زنده باشند این کلمه ناسپاسی آنهاست و اگر مرده باشند عیب ندارد، سپس فرمود پدرم میگفت کسی که نمیرد تا جانشین خود را ببیند سعادتمند است و بخدا که خدا جانشین مرا بمن نموده

۹۰- حرمت مؤمن از کعبه بزرگتر است

امام ششم فرمود حرمت مؤمن از کعبه بزرگتر است.

۹۱- همین نصرت خدا برای مؤمن کافی است که ببیند دشمنش در معصیت است

امام ششم فرمود همین نصرت الهی برای مؤمن بس است که ببیند دشمنش مشغول معصیت خدا است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۷۷

۹۲- هدیه کینه را میبرد

امام ششم فرمود هدیه پیش از حاجت خوبست، فرمود بهم هدیه بدهید تا دوست هم باشید زیرا هدیه کینه ها را میبرد.

۹۳- خوشا بحال بنده خواب آلوده

امام ششم فرمود خوشا بحال بنده خواب آلوده که میشناسد مردم را و بحسب ظاهر با آنها معاشرت میکند و با کردار آنها از روی دل همراه نیست، آنها را در ظاهر شناخته ولی در باطن او را نشناخته اند.

۹۴- یک خصلت مرد را در قیامت فقیر دارد

رسول خدا فرمود که مادر سلیمان گفت پرهیز کن از خواب بسیار در شب زیرا خواب بسیار در شب شخص را در قیامت فقیر میدارد.

۹۵- کدخدایان بهشت یک دسته اند

رسول خدا فرمود دانایان قرآن کدخدایان اهل بهشتند.

۹۶- رسول خدا یک بار یک بار وضوء میساخت

ابن عمر گوید رسول خدا اعضاء وضوء را یک بار یک بار می شست.

۹۷- بهتر از بهتر یک خصلت است

امام دوم فرمود بهتر نیکوئیها حسن خلق است.

۹۸- پیغمبر برای یک خصلت دعای خود را ترک کرد

رسول خدا فرمود هر پیغمبری نزد خدا یک دعای خصوصی داشت که آن را درخواست کرد و سؤالی نمود و من دعای خود را ذخیره کردم برای شفاعت امتم در روز قیامت.

۹۹- بهترین عبادت خصلتی و بهترین دین خصلتی است

رسول خدا فرمود بهترین عبادت مسأله دانی است و بهترین دین داری ورع است.

۱۰۰- چیزی که خودش بسیار و عمل کننده اش کمست

رسول خدا فرمود کار خیر بسیار است و عمل کننده اش کم است.

۱۰۱- یک خصلت نصف دین است

رسول خدا فرمود حسن خلق نصف دین است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۷۸

۱۰۲- بهترین چیزی که بمسلمان عطا شده یک خصلت است

برسول خدا عرض شد بهترین چیزی که بمرد مسلمان عطا شده چیست؟ فرمود حسن خلق.

۱۰۳- پیغمبر و علی بن ابی طالب از یک نور خلق شده اند

رسول خدا (ص) فرمود من و علی بن ابی طالب از یک نور خلق شدیم

۱۰۴- صلاح بنده در صلاح یک عضو جسد اوست

نعمان بن بشیر میگوید شنیدم رسول خدا میفرمود در تن انسان یک پاره گوشت لطیف است که چون صحیح باشد همه تن صحیح و سالم است و چون بیمار گردد بواسطه آن همه تن بیمار شود و تباه گردد و آن دل است رسول خدا فرمود هر گاه دل انسان پاک باشد تنش پاک است و هر گاه دل پلید باشد تن پلید است.

شرح دل مرکز عقیده و احساسات انسان است که مبدء اعمال و حرکات اویند صحت دل عبارت از عقائد درست و احساسات پاک است در این صورت همه تن صحیح و پاک است یعنی هر عملی از هر عضوی صادر شود مفید و معقول و عادلانه است، بیماری و پلیدی دل عقائد کج و احساسات بد است که در این صورت اعمالی که از انسان صادر می شود اعمال شرارت و بدی و ظلم است.

۱۰۵- شخصی بیک خصلت وارد بهشت می شود

رسول خدا فرمود بنده ای وارد بهشت می شود بواسطه یک شاخه خاری که در سر راه مسلمانان بوده و آن را پاک کرده است.

۱۰۶- کسی که از دو خصلت خوشش می آید بیک خصلت عمل کند انس بن مالک گوید

از پیغمبر شنیدم کسی که از وسعت رزق و تأخیر مرگ خوشش می آید صله رحم کند.

۱۰۷- رسول خدا بیک سلام نماز را تمام میکرد

انس بن مالک روایت کرده که رسول خدا با یک سلام از نماز خارج میشد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۷۹

باب خصلت های دوگانه:

۱- خدای یگانه را بدو خصلت بشناسید

از امام ششم روایت شده که فرمود شنیدم از پدرم که از پدرش نقل میکرد مردی حضور امیر المؤمنین ایستاد و عرضکرد یا امیر المؤمنین بچه دلیل خدای خود را شناختی فرمود بفسخ عزیمت و شکست همت، چون که گاهی همت گماشتم بر امری و میان من و مقصودم حاصل شد و تصمیم گرفتم و قضاء با تصمیم مخالفت کرد، از اینجا دانستم تدبیر بدست دیگری است، عرضکرد چگونه نعمت او را شکر کردی، فرمود نگاه کردم بیلای او که از من دور کرد، و دچار دیگری نمود از این جا دانستم که بمن نعمت بخشوده و او را شکر میکنم، عرضکرد از چه رو ملاقات وی را دوست داری فرمود چون دیدم فرشتگان و پیغمبران و انبیاء خود را بمن ارزانی داشته دانستم کسی که باین دین مقدس مرا گرامی داشته هرگز فراموشم نکنند پس ملاقات او را دوست داشتم.

۲- پیغمبر فرمود دو کار نیک است که دوست ندارم احدی در آنها با من شرکت کند

یکی وضوی من است که جزو نماز من محسوبست و دیگری صدقه من است که میخواهم با دست خود بدست سائل گذارم زیرا که آن در دست خدا قرار میگیرد.

۳- دو غریب باید پذیرائی شوند

رسول خدا فرمود: دو غریبند که باید آنها را پذیرائی کنید، سخن حکیمانه ای که از سفیه سرزند آن را بپذیرید و سخن سفیهانه ای که از حکیمی سرزند از آن درگذرید.

۴- وضو را باطل نکند مگر آنچه از دو طرف خارج شود

ابی بصیر مرادی گوید از امام ششم پرسیدم از حجامت و قی و هر خونی که روان گردد فرمود وضو ندارد همانا وضو از آنی

باید که از دو طرف اسفل که بعنایت الهی است خارج می شود. مصنف کتاب ادا لله عزه گوید مقصود بول و غایط و باد و منی است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۸۰

۵- دو نعمت در معرض کفراند

رسول خدا فرمود، دو نعمت در معرض کفراند امنیت و سلامتی.

۶- دو خصلت برای بیشتر مردم فتنه انگیزند

رسول خدا فرمود بیشتر مردم از دو خصلت در فتنه واقع میشوند و آنها تندرستی و بیکاری است.

۷- خاموشی و پیاده رفتن بخانه خدا از همه عبادات بهتر است

امام ششم فرمود عبادت نشده خداوند بچیزی که بهتر از خاموشی و پیاده رفتن بخانه او باشد.

۸- دو کس امر بمعروف میشوند

امام ششم فرمود همانا امر بمعروف و نهی از منکر میشوند مؤمنی که پند پذیرد یا نادانی که یاد بگیرد و عمل کند، اما کسی که تازیانه و شمشیر دارد مورد این حکم نیست.

۹- کفر دو پر دارد

اشاره

امام ششم فرمود کفر دو پر دارد و آنها بنی امیه و خانواده مهلب می باشند.

شرح

خانواده مهلب از بزرگان بنی شیبان بودند که طرفداران بنی امیه بشمار میرفتند و از طرف آنها فرمانده و حکام قشون و ولایات بودند و با شورشیان می جنگیدند و مهلب بن ابی صفره و یزید بن مهلب از مشاهیر آنها هستند

۱۰- خدای تبارک و تعالی اهل زمین را دو قسمت کرده

رسول خدا «ص» فرمود خدای تبارک و تعالی اهل زمین را دو قسمت کرد و مرا در قسم بهتر قرار داد و آن نیمه را هم سه قسمت کرد و من در بهترین قسمتها بودم سپس قریش را از میان عرب برگزید، سپس بنی هاشم را از میان قریش برگزید سپس فرزندان عبدالمطلب را از بنی هاشم برگزید، سپس مرا از بنی عبدالمطلب برگزید شرح ظاهرا مقصود از دو قسمت اول

جن و انس باشند زیرا این دو طایفه افراد عاقل و مکلف و با شرافت زمین میباشند و مقصود از تقسیم دوم تقسیم انسان است بزرگ پوست و سیاه پوست و سفید پوست که قسم سوم اشرف اقسام دیگر است و شامل عرب می شود یا مقصود اولاد سام و حام و یافث است که مطابق بعضی اخبار همه افراد بشر راجع باین سه دسته اند و اولاد سام که اشرف آنهاست شامل عرب می شود

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۸۱

۱۱- دو صنف امت اگر صالح باشند امت صالح میشوند و اگر فاسد شوند امت فاسد میشوند

امام ششم از قول پدرش فرمود که رسول خدا فرمود دو صنف از امت من چون صالح باشند امت من صالحند و چون فاسد شوند امت من فاسد میشوند، سؤال شد یا رسول الله کدامند؟ فرمود فقهاء و امراء

۱۲- خدا را در باره دو ضعیف بیابید

امام ششم فرمود خدا را در باره دو ضعیف و پائید مقصود او کودک بی پدر و زنها است.

۱۳- مزد کسی که دو دختر یا دو خواهر یا دو عمه یا دو خاله را کفالت کند.

امام ششم فرمود کسی که دو دختر یا دو خواهر یا دو عمه یا دو خاله را نان بدهد او را از آتش نگاه دارند

۱۴- دو مرد بوی بهشت را نمیشوند.

رسول خدا فرمود بوی بهشت از مسافت پانصد سال راه دریافت شود و عاق والدین و دیوث او را نیابند، عرض شد یا رسول الله دیوث کیست؟ فرمود کسی که زنش زنا دهد و بداند.

۱۵- آنچه در باره شخص دو زبان آمده

رسول خدا فرمود شخص دو زبان را در قیامت می آورند و زبانش از پشت سرش درآمده و زبان دیگری از جلوش افتاده و آتش میارند تا او را آتش زنند و فریاد شود اینست که در دنیا دو رو و دو زبان بوده، در روز قیامت این طور معروف می شود.

رسول خدا فرمود بدترین مردم پیش خدای عز و جل روز قیامت دو رو است. روز قیامت دو زبان از آتش دارد، ابی یعقوب گوید شنیدم امام ششم میفرمود کسی که با مؤمنان بروی دوستی برخورد کند و پشت سر آنها بدگوید در روز قیامت وارد می شود با دو زبان از آتش.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۸۲

امام پنجم فرمود بدست بنده ای که دو رو و دو زبان باشد، مدح کند برادر دینی خود را در حضورش و بدگوید باو پشت سرش، اگر نعمت یابد باو حسد برد و اگر گرفتار شود او را یاری نکند.

۱۶- مردم دو دسته اند یکی آسوده میکند و یکی آسوده می شود.

رسول خدا فرمود مؤمن چون بمیرد از دنیا و گرفتاری آن آسوده شود و چون کافر بمیرد درخت و جنبندگان و بسیاری از مردم را آسوده کند.

۱۷- مردم دو طائفه اند دانا و دانشجو.

امام ششم فرمود مردم دو طایفه اند دانا و دانشجو و دیگران پشه دم بادند و در آتشند.

۱۸- دو خصلت است که یکی گناهان را فراموش میکند و یکی دلها را سخت مینماید.

امام ششم از قول پدرش فرمود خدای تبارک و تعالی بموسی وحی فرستاد که بفرآوانی مال خرسند مباح و یاد مرا در هیچ حال وامگذار زیرا مال بسیار گناهان را فراموش کند و ترک ذکر من دلها را سخت نماید.

۱۹- دو خصلت امان از خوره اند.

امام ششم فرمود چیدن ناخن و گرفتن شارب در جمعه تا جمعه دیگر ایمنی از خوره است.

۲۰- بدو امر بزرگ باید دل داد.

ابو ذر از ترس خدا گریید تا از چشمش نالید بوی گفته شد ای ابا ذر دعا کن تا خدا چشمت را شفا دهد، گفت من از آن شغل مهمتری دارم، چشم را وجهه همت خویش نکرده ام، گفتند چیست که تو را از چشم عزیزت بخود مشغول کرده فرمود دو امر بزرگ بهشت و دوزخ.

۲۱- دنیا دو کلمه است و دو ریال.

ابو ذر در پهلوی خانه کعبه ایستاد و گفت من جناب پسر سکنم مردم دور او را گرفتند، فرمود اگر یکی از شما قصد سفری کند توشه لائق آن را تهیه بیند، سفر روز قیامت در پیش است نمیخواهید توشه لائق آن را بردارید مردی نزد او رفت و گفت ما را ارشاد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۸۳

کن، فرمود روز گرم روزه بدار برای ذخیره قیامت و حج کن برای کارهای بزرگ و در دل شب دو رکعت نماز گذار برای وحشت قبر سخن خیر بگو و از گفتار بد خاموش باش بر بیچاره ای صدقه بده ای بیچاره شاید از روز سخت نجات یابی دنیا را دو ریال بشناس ریالی که خرج عیال کنی و ریالی که بآخرت پیش فرستی ریال سوم ضرر دارد و سودی نمی دهد آن را مطلب، دنیا را دو کلمه بدان یک کلمه در طلب حلال و یک کلمه در تحصیل آخرت کلمه سوم ضرر دارد و نفعی ندارد گرد آن مگرد گفت غم روزی که بآن نرسیدم مرا میکشد.

۲۲- مرد تا دارای دو خصلت نشود فقیه نیست.

موسی بن اکیل گوید از امام ششم شنیدم میفرمود مرد بصیر در دیانت نیست تا اینکه هوی و هوس را ترک کرده باشد و باک نداشته باشد که چه لباسی پوشیده و با چه چیز شکم خود را سیر کرده.

۲۳- خیر در زندگی نیست مگر برای دو مرد.

رسول خدا فرمود خیر در زندگانی نیست مگر برای دو کس، عالم مطاع و دانش آموز مطیع.

۲۴- در دنیا خیری نیست مگر برای دو کس.

امام ششم فرمود در دنیا خیر نیست مگر برای یکی از دو کس، مردی که در هر روزی عمل نیکی بیفزاید و مردی که با توجه گناه خود را تلافی کند کجا توبه برای او فراهم می شود بخدا اگر سجده کند تا گردنش بیفتد خدا از او قبول نمی کند مگر بدوستی ما خانواده.

۲۵- علم دو علم است.

سلیم بن قیس هلالی گوید از علی «ع» شنیدم که میفرمود بابی طفیل ای ابی طفیل علم دو علم است علمی که باید مردم در آن تأمل کنند و آن علم دین است و علمی که جای تأمل و تفکر نیست و آن قدرت خدای عز و جل است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۸۴

۲۶- دو خصلت عجیب است.

روزی خدا را خوردن و خدائی را بغیر او بستن، امام ششم فرمود خدای تبارک و تعالی فرشته ای بزمین فرستاد و آن فرشته روزگاری در زمین بسر برد سپس باآسمان بالا رفت پس از او سؤال شد که چه دیدی گفت عجایب بسیاری دیدم و عجب از همه اینکه بنده ای را دیدم در نعمت تو میغلطد و روزی تو را میخورد و دعوی خدائی میکند از جرات او بر تو و از حلم تو بر او عجب کردم خدای عز و جل فرمود از حلم من عجب کردی عرضکرد بلی، فرمود من او را چهار صد سال مهلت دادم و رگی از او ندرزید و چیزی از دنیا نخواست مگر باو رسید و هیچ خوراک و شرابی بر او کم و زیاد نشد.

۲۷- امر بمعروف و نهی از منکر دو مخلوق خدا هستند.

امام پنجم فرمود امر بمعروف و نهی از منکر دو مخلوق خدای عز و جل میباشند هر که یاری آنها کند خدا او را عزت دهد و هر که آنها را واگذارد خدا او را واگذارد.

۲۸- بیشتر عبادت ابو ذر دو خصلت بود.

امام ششم فرمود بیشتر عبادت ابی ذر (ره) فکر کردن و عبرت گرفتن بود

۲۹- زنی که دو شوهر داشته در بهشت نصیب کدامست؟

از رسول خدا روایت شده که ام سلمه باو عرضکرد پدر و مادرم بقربانت زنی که دو شوهر دارد هر دو می میرند و بهشت میروند از کدام آنها است فرمود ای ام سلمه اختیار میکند خوش خلق تر و عیال دوست تر آنها را، ای ام سلمه خیر دنیا و آخرت با حسن خلق است

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۸۵

۳۰- دو دشمن که در موضوع پروردگار خود با هم جنگیدند»

نضر بن مالک گوید به حسین بن علی «ع» عرضکردم ای ابا عبد الله موضوع قول خدا که میفرماید دو دشمن در باره پروردگار خود با هم خصومت کردند بیان کن فرمود ما و بنی امیه در خدا نزاع کردیم ما گفتیم خدا درست فرموده و آنها گفتند خدا دروغ گفته ما و آنها در روز قیامت هم خصم یکدیگریم.

۳۱- جواد دو معنی دارد.

احمد بن سلیمان گوید مردی از امام هفتم در حال طواف پرسید که جواد را برای من بیان کن فرمود کلام تو دو وجه دارد اگر مقصود تو سؤال از مخلوق است جواد آن کس است که واجبات خود را ادا کند بخیل کسی است که بخل ورزد در ادای آنچه خدا بر او واجب کرده و اگر مقصود تو خالق است بدان که خدا اگر عطا کند جواد است و اگر منع کند جواد است زیرا اگر عطا کند ببنده چیزی باو داده که حق نداشته و اگر منع کند چیزی از او دریغ داشته که حقش نبوده

۳۲- پول طلا و نقره هلاک کننده اند.

رسول خدا فرمود پول طلا و نقره هلاک کردند کسانی که پیش از شما بودند و شما را هم هلاک میکنند.

۳۳- طلا و نقره دو سنگند که مسخ شدند

فرمود طلا و نقره دو سنگ مسخ شده اند هر کس آنها را دوست دارد با آنها است، مصنف این کتاب گوید مقصود این است که هر کس آنها را بطوری دوست داشته باشد که حقوق الهی را از آنها ادا ننماید با آنها است شرح طلا و نقره دو فلز معدنی و معروف هستند و مقصود از اینکه سنگ مسخ شده اند اینست که ماده سنگی در آنها محفوظ است و صورت آنها در اثر معدن تغییر کرده و باین فلز تبدیل شده اند و چون هیزم جهنم سنگ است و هر کسی با محبوب خود محشور می شود کسی که اینها را دوست دارد با آنها محشور می شود و وارد جهنم میگردد و محشور شدن با محبوب امری است طبیعی زیرا موجودات عالم آخرت همان انعکاس و تحقق اموریست که در نفوس و ارواح بشر ثابت و مستقر گردیده و در محیط هر فردی از انعکاس نفسیت او موجوداتی محقق شود که موجب راحت یا عذاب او است و چون محبت از صفات روح انسانی است و اساس سعادت و شقاوت او است محبت باین فلزات این اثر را دارد و محتاج بتفسیری که مصنف کرده نیست زیرا شخص مؤمن بلکه عاقل هیچ گاه محبت بطلا و نقره ندارد و علاقه بآنها برای رفع حاجت غیر از محبتی است که موضوع

حدیث است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۸۶

۳۴- باید از دو خصلت بخدا پناه برد

ابی سعید خدری گوید از رسول خدا شنیدم میفرمود پناه میبرم بخدا از کفر و بدهکاری، عرض شد یا رسول الله بدهکاری برابر کفر است فرمود آری.

۳۵- برای شیعه دو خصلت نکوهیده است

امام چهارم فرمود دوست دارم که دست خویش را بجای دو خصلت که در شیعه است بدهم یکی بی صبری و سبکی و دیگری فاش کردن اسرار.

۳۶- روزه دار دو شادی دارد

امام ششم فرمود روزه دار دو شادی دارد، یک شادی وقت افطار و دیگری در وقت ملاقات پروردگار. رسول خدا فرمود همه اعمال فرزند آدم از آن او است جز روزه که از آن منست و من پاداش آنم روزه در قیامت سپر بنده مؤمن است همچنان که یکی از شما در دنیا خود را باسلحه نگهداری میکند، بوی دهن روزه دار پیش خدای عز و جل خوش تر است از بوی مشک، روزه دارد و شادی دارد یکی هنگام افطار که میخورد و می آشامد و دیگری هنگامی که مرا ملاقات میکند و او را ببهشت میبرم.

۳۷- آنچه در باره دو بازرگان راستگو و نیکوکار و یا دروغگو و خائن رسیده-

رسول خدا فرمود چون دو بازرگان راست گویند و نیکی کنند برکت بآنها داده شود و چون دروغگویند و خیانت کنند برکت دریافت نکنند، دو طرف معامله تا در مجلس معامله هستند اختیار فسخ دارند و اگر با هم اختلاف کردند قول صاحب کالا مقدمست تا اینکه اختلاف را ترک کنند.

شرح مقصود اینست که اگر صاحب کالا- منکر فروش جنس خود شود و کسی مدعی خرید آن باشد قول صاحب کالا مقدم است، چنانچه اگر صاحب کالا گوید ثمن نداده و طرف گوید دادم قول او نیز مقدمست.

۳۸- دو چیز در بامداد و پسین خیر میدهند

رسول خدا فرمود: گوسفند و زراعت داشته باشید که هر شب و هر صبح خیر بشما میرسانند، عرض شد یا رسول الله شتران در کجاست؟ فرمود آنها مهارهای شیطانند، خیر آن ها از ناحیه خطرناکی بآنها میرسد، عرض شد یا رسول الله اگر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۸۷

مردم این مطلب را بشنوند شترداری را ترک میکنند فرمود بدبختان نابکار دست از آن برنمیدارند.

۳۹- دو قسم خرید و فروش بد است

امام پنجم دو قسم خرید و فروش را بد داشت؛ یکی بینداز و برگیر بدون واریسی جنس، دوم خرید چیزی که آن را ندیدی.

شرح این قسم معامله که گذاشتن پول و برداشتن جنس باشد بدون اینکه قبلاً مورد معامله و بهای آن با موافقت طرفین تعیین شود یا چیز ندیده را مورد معامله قرار دهند باطل است زیرا موجب غرر می‌باشد.

۴۰- در جنس خوب دو دعاست و در جنس بد دو دعا

امام ششم فرمود جنس خوب دو دعا دارد و جنس بد دو نفرین، در باره جنس خوب میگویند خدا بتو و فروشنده تو برکت بدهد و در باره جنس بد میگویند خدا بتو و فروشنده ات برکت ندهد.

۴۱- ببنده ای که خدا را مراعات کند دو خصلت داده شود

معاویه بن وهب گوید شنیدم امام ششم میفرمود هیچ بنده مسلمانی خدا را در باره خود مراعات نکند باین معنی که حق دیگران را ادا کند و حق خود را دریافت نماید مگر اینکه دو خصلت باو عطا شود: رزقی که بآن قانع شود و خوشنودی خداوند که بدان نجات یابد.

۴۲- هر کس دو خصلت داشته باشد بدرستی مؤمن است

رسول خدا فرمود کسی که با فقیران همراهی و همدردی کند و با مردم با انصاف رفتار کند بدرستی مؤمن است. در خبر دیگر رسول خدا فرمود هر کس از حسنه خود شاد و گناه خود را بد داشته باشد او مؤمن است.

۴۳- هر کس دو خصلت دارد خوبست و گر نه دور شو، دور شو، دور شو

امام ششم فرمود دو خصلت است که هر کس دارا باشد بسیار خوب و گر نه دور شو، دور شو، دور شو، گفته شد چیست آن دو؟ فرمود نماز در وقت با محافظت بر اوقات نماز و همراهی و همدردی با محتاجان و گرفتاران.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۸۸

شرح مقصود اینست که با کسی رفاقت و معاشرت که دین و اخلاق داشته باشد علامت دین داری مواظبت بر نماز و محافظت بر اوقات نماز است و علامت حسن اخلاق همدردی و همراهی با محتاجان و فقراء است و خوش فرموده است:

شرف مرد بچود است و سخاوت بسجودهر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود

و کسی که دین و اخلاق ندارد دوری و کناره گیری از او بهتر است و بلکه لازم است.

۴۴- دو امر است که هر کدام زودتر حاصل شود مطلقه مستترابه از عده خارج می شود

امام پنجم فرمود دو امر است که هر کدام زودتر اتفاق افتاد مطلقه مستترابه ای که در شکست بواسطه آن از عده خارج می شود اول سه ماه پاکی که در آنها خونی نبیند دوم سه حیضی که میان هر دو حیض آن سه ماه پاکی نباشد.

شرح مقصود از مستترابه زنیست که در سن حیض است و حیض هم می شود و بعد از طهر غیر موافقه طلاق گرفته و در عادت خود حیض نشده این زن مستترابه می شود زیرا احتمال حمل و احتمال تأخیر حیض در او بوجود می آید، در این صورت انقضاء عده او بیکی از دو امریست که در روایت ذکر شده.

۴۵- نزدیکی بخدا با دو خصلت است

امام ششم فرمود، احسان غیر از زکاتست، به نیکی و صله رحم بخدا تقرب جوئید.

شرح مقصود اینست که زکاه حق واجب است برای مستحقان آن باید ادا شود و موافق عدالت است، کسی که زکاه ندهد ظلم کرده و حق دیگران را برده، و احسان اینست که از حق خود بدیگران بذل کند نه حق صاحب حق را باو بدهد.

۴۶- دو خصلت است که فقر را بر طرف میکنند، عمر را زیاد میکنند و از عمل کننده هفتاد نوع مرگ بد را دور میکنند

امام پنجم فرمود نیکی و صدقه فقر را برطرف کنند، عمر را بیفزایند و هفتاد مرگ بد را دور کنند.

۴۷- سنه دو تاست

امام اول فرمود سنت دو تاست، سنت در واجب که پیروی آن هدایت و ترک آن گمراهی است و سنت در غیر واجب که پیروی آن فضیلت و ترک آن گناهی ندارد.

شرح مقصود از سنت گفتار و کردار پیغمبر و معصوم است که گاهی بیان و توضیح امورات واجب است و گاهی بیان امر مستحبی است که ترک آن رواست.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۸۹

۴۸- احسان فقط نزد صاحب دو خصلت شایستگی دارد

امام ششم فرمود شایستگی ندارد احسان مگر نزد شخصی که شریف یا دیندار است

۴۹- رفیق و برادر دو قسم است

امام پنجم فرمود مردی در بصره حضور امیر المؤمنین ایستاد عرضکرد یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از برادران، فرمود برادران دو قسم اند برادران صمیمی و برادران ظاهر ساز، برادران صمیمی همانا دست و بال و اهل و مال اند چون برادر خود را صمیمی

یافتی مال و جانت را از او دریغ مکن با دوستان او دوست باش و با دشمنان او دشمن، سر و عیب او را بیوش نیکی او را اظهار کن ولی ای سائل بدان که اینها از کبریت احمر کمیاب ترند، برادران ظاهر ساز همان لذت معاشرت را از آنها دریغ مدار و توقع بیش از آن هم از دل آنها نداشته باش و خوشروئی و خوشگوئی که بتو بذل میکنند بآنها بذل کن

۵۰- مردم دو دسته اند

امام پنجم فرمود مردم دو دسته اند مؤمن که داناست و نادان که اخلاق ایمانی ندارد، مؤمن را اذیت مکن و با جاهل جهالت موز تا مثل او باشی.

۵۱- دو فرمانده که رسما امیر نیستند

رسول خدا فرمود دو فرمانده اند که امیر خوانده نشده اند یکی صاحب جنازه، کسی که جنازه ای تشییع کرد حق ندارد برگردد تا آن جنازه بخاک سپرده شود یا از طرف صاحب جنازه با اجازه مراجعت داده شود و دیگری زنی که با مردی بحج رفته مردی که در سفر حج کفیل زنی است حق ندارد کوچ کند تا آن زن حجتش را تمام کند.

۵۲- دو چیز است که مردم سنی مذهب نماز خود را با آن فاسد میکنند.

امام پنجم فرمود دو چیز است که مردم نماز خود را با آن فاسد میکنند یکی قول کسی که میگوید تبارک اسمک و تعالی جدک، این جمله تعالی جدک که معنی آن این است خدایا بخت تو بلند است جمله ایست که طایفه جن از روی جهالت و بی معرفتی در باره خدا اطلاق میکردند و خدا در سوره جن این جمله را از آنها

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۹۰

حکایت کرده ولی استعمال آن در موضوع ثنای الهی صحیح نیست و در نماز حکم کلام آدمی دارد و موجب بطلان نماز می شود و دیگری قول کسی است که در وسط نماز بگوید السلام علينا و علی عباد الله الصالحین زیرا که این صیغه سلام برای خروج از نماز هست و اگر در وسط نماز بطور عمد گفته شود سلام بی جا محسوب گردد و موجب بطلان می شود و ظاهرا رسم عامه بوده که این سلام را در تشهد وسط نماز ادا میکرده اند

۵۳- هیچ قدمی پیش خدا از دو قدم محبوبتر نیست هیچ جرعه ای پیش خدا از دو جرعه محبوبتر نیست، هیچ قطره ای پیش خدا از دو قطره محبوبتر نیست

ابی حمزه ثمالی گوید از امام چهارم شنیدم میفرمود، هیچ قدمی پیش خدای عز و جل محبوبتر از دو قدم نیست قدمی که مؤمن بر میدارد و با آن رخنه صف جهاد را ترمیم میکند و قدمی که طی طریق میکند و میرود بسوی خویشاوندی که قطع رحم کرده تا او را استمالت و محبت نماید، هیچ جرعه ای محبوبتر نیست پیش خدا از دو جرعه، جرعه خشمی که مؤمن بحلم خود فرو دهد و جرعه ناگوار مصیبتی که بصبر خود تحمل کند، هیچ قطره ای نزد خدا از دو قطره محبوب تر نیست، قطره خونی که در راه خدا ریخته شود و قطره اشکی که در دل شب

برای خدا جاری گردد.

۵۴- شیطان دو خصلت را بنوح یادآوری کرد

امام ششم فرمود چون کشتی نوح بزمین فرود آمد شیطان خدمت نوح رسید و عرضکرد در روی زمین کسی نیست که بیش از تو مرا ممنون کرده باشد چون که بر هلاک این فاسقان نفرین کردی و مرا از آنها راحت نمودی میخواهی دو خصلت بتو یاد دهم؟ از حسد دوری کن زیرا همان حسد است که مرا باین روز سیاه نشانده از حرص دوری کن که حرص آدم را از بهشت رانده و درمانده کرد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۹۱

۵۵- دو خصلت است که از همه چیز بیشتر باید از آنها بر مردم ترسید

رسول خدا فرمود بیشتر چیزی که بر امت خویش از آن هراس دارم خواهش نفس و آرزوی دراز است خواهش نفس از حق جلوگیری میکند و درازی آرزو آخرت را فراموش می نماید، این دنیا است که پشت کرده، میرود، آن آخرتست که رو کرده می آید، هر کدامشان فرزندان و داوطلبانی دارند، اگر بتوانید از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید بجا آورید، زیرا شما امروز که زنده اید در محیط عمل و کار هستید و حسابی ندارید و فردا که مردید حساب شما کشیده می شود و فرصت کار نیست. امیر المؤمنین از قول پیغمبر فرمود علماء دو قسمند مرد عالمی که بعلم خود عمل کند او ناجی است و عالمی که علم خود را ترک کند او در هلاکت است؛ اهل جهنم از بوی گند عالم بی عمل در اذیتند پشیمان تر و حسرت خورترین اهل جهنم شخصی است که بنده ای را بخدای عز و جل دعوت کرده و او پذیرفته و خدا را اطاعت کرده و خدا او را وارد بهشت نموده و آن شخص دعوت کننده را بواسطه عمل نکردن بعلمش و پیروی از

هوای نفسش وارد دوزخ کرده سپس امیر المؤمنین فرمود هلا از دو خصلت بر شما میترسم یکی پیروی هوای نفس و دیگری درازی آرزو، اما پیروی هوای نفس مانع از حق و درستی است و درازی آرزو آخرت را بدست فراموشی میسپارد- ترجمه خبر اخیر گذشت.

۵۶- از دو خصلت نهی شده

مفضل بن یزید گوید- امام ششم فرمود ترا از دو چیز نهی میکنم که در آن نابودی مردان بزرگ است: نهی میکنم از آنکه عبادت کنی خدا را بدین باطل و بدان چه ندانی فتوی دهی.

ابن حجاج گوید امام ششم فرمود تو را از دو خصلت نهی کنم که مردان جهان از آن بهلاکت رسیده اند:

پرهیز از آنکه بدان چه ندانی مردم را فتوی دهی یا بدان چه ندانی خدا را پرستش کنی.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۹۲

۵۷- دو قسم آب نوح پیغمبر را اجابت نکردند

امام ششم فرمود حضرت نوح «ع» در ایام طوفان همه آبها را طلب کرد تا در هلاک کفار کمک کنند، همه آبها دعوت او را اجابت کردند جز آب تلخ و آب گوگرد.

۵۸- ایمان گفتار است و کردار

محمد بن عبد الله بن طاهر گوید حضور پدرم ایستاده بودم ابو صلت هروی. اسحق بن راهویه و احمد بن حنبل هم حضور او بودند، پدرم بآنها گفت هر کدام حدیثی برای من نقل کنید، ابو صلت هروی گفت علی بن موسی الرضا که چنانچه نام او هست مورد رضایت خدا بود مرا حدیث کرد از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی «ع» گفت رسول خدا فرمود ایمان گفتار است و کردار. و چون بیرون شدیم احمد بن محمد بن حنبل گفت این چه سلسله سندی هست؟ پدرم در جوابش گفت این داروی دیوانه ها است وقتی در دماغ دیوانگان داخل کنند بهوش می آیند.

۵۹- دو گرسنه هستند که سیر نمیشوند

امام ششم فرمود دو گرسنه سیر نمیشوند، گرسنه علم و گرسنه مال.

۶۰- دو خصلت از حقیقت ایمانند

امام ششم فرمود از حقیقت ایمان این است که حق را اگر چه زیانت کند بر باطل مقدم داری اگر چه سودت دهد، دیگر اینکه گفتارت از علمت بیش نباشد.

۶۱- مروت جوانمردی دو نحو است

امیر المؤمنین در ضمن سفارشات خود بفرزندش محمد بن حنیفه فرمود بدان که مروت مرد مسلمان دو مروت است، مروتیست در حضر و مروتیست در سفر اما مروت در حضر قرائت قرآن و همنشینی با علماء و تأمل در مسائل فقه و محافظت بر نماز جماعت است و اما مروت در سفر بذل توشه بر فقیان و ترک مخالفت همسفران و یاد خداوند عز و جلست در هر مکان از بالا رفتن و سرازیر رفتن و فرود آمدن و نشستن.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۹۳

۶۲- دو خصلت از جفاکاریست

رسول خدا فرمود ایستاده شاشیدن بدون عذر و علت جفاکاریست و شستن خود با دست راست از جفا کاری است.

شرح جفا خلاف اخلاق انسانیت است.

۶۳- دو خصلت جلب روزی میکنند

امام ششم فرمود شستن ظرفها و جاروب کردن پیشگاه خانه جلب روزی میکنند.

۶۴- حد واجب خرج عیال میان دو حد مکروهست - عیاشی میگوید -

از حضرت رضا (ع) رخصت خواستم راجع باندازه نفقه بر عیال فرمود بین دو مکروه، عرضکردم قربانت بخدا دو مکروه را نمیدانم فرمود بلی خدا بتو رحمت کند آیا نمیدانی که خدای عز و جل بد دارد اسراف و امساک را فرمود آنچه آن کسانی که چون انفاق کنند اسراف نورزند و امساک نکنند و میان این دو در حد اعتدال می باشند.

۶۵- دو خصلت در عوض دو خصلت است

امام ششم فرمود نیکی کنی در حق پدران تا در عوض فرزندان شما بشما نیکویی کنند و از زنان مردم پارسا باشید تا از زنان شما پارسا باشند.

۶۶- حیا بر دو وجه است

رسول خدا فرمود حیا بر دو وجه است یک قسم آن سستی و ضعف نفس است و یک قسم آن قوت و اسلام و ایمان است،

۶۷- پدری که عاق فرزند می شود

رسول خدا فرمود چنانچه فرزند عاق پدر و مادر می شود در صورتی که حقوق آنها را ادا نکند پدر و مادر هم عاق فرزند میشوند در صورتی که فرزند صالح باشد و حقش را ادا نکنند.

راوی گوید از امام هشتم پرسیدم از معنی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۹۴

فرمایش پیغمبر (ص) که من پسر دو ذبیحم.

فرمود مقصود حضرت اسماعیل و عبد الله بن عبد المطلب اند اما اسماعیل همان پسر بیچه با حلمی است که خدا مژده او را بابراهیم خلیل داد و چون بسنی رسید که با او بصحرا رفت باو فرمودای فرزند من در خواب دیدم که تو را ذبیح کنم چه رأی میدهی؟ عرض کرد پدر جان مأموریت خود را انجام بده (نگفت خواب خود را عملی کن) میبینی که ان شاء الله از صبرکنندگانم و چون تصمیم گرفت سر او را ببرد خداوند او را بذبح عظیمی فدا داد و آن فدا چپشی بود کبود رنگ مایل بسفیدی که در چراگاه سبز و خرمی زندگانی کرده و پیش از آن چهل سال در باغهای بهشت چریده بود و از شکم ماده ای بیرون نیامده همانا خدای عز و جل بقدرت خود او را آفریده تا فدای حضرت اسماعیل باشد و هر آنچه در منی تا روز قیامت ذبیح شود قربانی اسماعیل محسوبست، این یکی از دو ذبیح است و ذبیح دیگر تفصیلش اینست که حضرت عبد المطلب بحلقه در خانه کعبه چسبید و از خدا خواست که ده پسر باو عطا کند و نذر کرد اگر خدای دعای او را مستجاب نمود یکی از آنها را برای خدا قربانی کند و چون

پسرانش بده تن رسیدند گفت خدا باجابت دعای من وفا کرد منم بعهدی که با او کردم وفا خواهم نمود. پسران خود را بخانه کعبه برد و با آنها قرعه کشید قرعه بنام عبد الله پدر رسول خدا در آمد که محبوبترین پسرانش بود دوباره قرعه کشید بنام عبد الله در آمد سپس قرعه را تکرار کرد و سهم عبد الله در آمد او را گرفت و نگه داشت و عزم ذبحش نمود، قریش جمع شدند او را منع کردند و زنان عبد المطلب جمع شدند و شروع بگریه و ناله نمودند، دخترش عاتکه عرضکرد: پدر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۹۵

جان میان خود و خدا برای فرزندت عذری بدست آور گفت: دختر جانم چگونه عذر بدست آورم؟ تو با برکتی. عرضکرد این شتران چرنده ای که در صحرای حرم داری در نظر بگیر و قرعه بکش میان آنها و میان پسر و از آنها بخدا تقدیم کن تا خشنود شود، عبد المطلب فرستاد و شتران خود را حاضر کرد و ده شماره آنها را جدا کرد و قرعه کشید، قرعه بنام عبد الله بیرون آمد و پی در پی ده ده افزود تا بصد رسید و قرعه کشید، قرعه بنام شتران در آمد که یک بار قریش فریاد الله اکبر کشیدند بطوری که کوههای مکه لرزید، عبد المطلب گفت قبول نیست تا سه بار قرعه زنم سه بار قرعه کشید و همه بنام شتران در آمد، در بار سوم زبیر و ابو طالب و برادرانش عبد الله را از زیر پاهای عبد المطلب بیرون کشیدند و بدر بردند و پوست آن گونه اش که بزمین بود کنده

شد، شروع کردند او را بلند کنند و ببوسند و خاک از رویش پاک کنند، عبد المطلب دستور داد همه شترها را در حزوره نحر کنند و هیچ کس را از آنها منع نکنند، صد شتر بود عبد المطلب پنج قانون نهاد که خدا در اسلام مجری داشت، زن پدرها را بر پسران حرام کرد، دیه قتل را صد شتر مقرر کرد، هفت شوط بخانه کعبه طواف کرد، گنجی یافت و خمس آن را ادا کرد و چاه زمزم را سقایه الحاج نامید و اگر نه اینکه عبد المطلب حجه خدا بود و تصمیمش بر ذبح پسرش مانند تصمیم ابراهیم بذبح پسرش بود پیغمبر افتخار بفرزندی آنها بعنوان اینکه دو ذبیحند نمیکرد و نمیفرمود من فرزند دو ذبیحم و علت رفع ذبح از اسماعیل همان علت رفع ذبح است از عبد الله و آن اینست که پیغمبر و ائمه در صلب آنها بودند، ببرکت پیغمبر و ائمه خدا ذبح را از آنها برداشت و کشتن فرزندان سنت نگردید و اگر این طور نشده بود بر مردم واجب میشد که در هر عید قربان فرزندان خود را برای خدا قربانی کنند و هر قربانی که مردم برای خدا میکنند فدای حضرت اسماعیل است تا روز

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۹۶

قیامت. مصنف گوید روایات در موضوع ذبیح مختلف است بعضی دلالت دارد که ذبیح اسماعیل بوده و بعضی دلالت دارد که اسحق بوده و نمیتوان خبر صحیح را رد کرد البته ذبیح اسماعیل بوده ولی اسحق چون بعد از او بدنیا آمد از دل آرزو کرد که کاش پدرش بذبح او مأمور شده بود تا صبر

میکرد و تسلیم میشد مانند برادرش و در ثواب بیایه او میرسید و خدا دانست که از دلش این آرزو را دارد و او را میان فرشتگان ذبیح نامید چون آرزوی آن را کرد.

امام ششم فرمود؛ گفتار پیغمبر که من فرزند دو ذبیح این است که عم را پدر نامند چون که خدای عز و جل هم عم را پدر نامید در قول خود شما حاضر نبودید که مرگ یعقوب در رسید وقتی که پسران خود گفت بعد از من چه میپرستید؟ گفتند میپرستیم معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحق را (سوره بقره آیه ۱۲۳) خدا اسماعیل را که عم یعقوب است در اینجا پدر او نامید و پیغمبر هم فرمود عم پدر است بنا بر این فرمایش پیغمبر که من پسر دو ذبیح شامل اسماعیل و اسحق هم می شود که یکی از آنها ذبیح حقیقی است و دیگری ذبیح مجازی باعتبار آرزوی ذبح و استحقاق ثواب بر آن بنا بر این پیغمبر پسر دو ذبیح است بدو وجه چنانچه گفتیم.

و برای ذبح عظیم وجه دیگر هم هست فضل بن شاذان گوید از امام هشتم شنیدم میفرمود چون خدا ابراهیم را امر کرد بجای پسرش اسماعیل کبش را ذبح کند، ابراهیم آرزو کرد کاش فرزندش اسماعیل را بدست خود ذبح کرده بود و مأمور نشده بود بجای او کبش را ذبح کند تا دلش مانند پدری که بدست خود پسر عزیزش را سر بریده بسوزد و بدین سبب مستحق بلندترین درجه های اهل ثواب در مصائب گردد، خدای عز و جل باو وحی کرد ای ابراهیم محبوبترین خلق من نزد تو کیست؟

گفت پروردگارا مخلوقی نیافریدی که نزد من

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۹۷

از دوست تو محمد محبوبتر باشد خدای عز و جل باو وحی کرد او محبوبتر است پیش تو تا خودت؟ گفت او محبوب تر است نزد من از خودم، فرزند او را بیشتر دوست داری یا فرزند خود را عرض کرد؟ فرزند او را، فرمود ذبح فرزند او بظلم بدست دشمنانش بیشتر دل تو را میسوزاند یا ذبح فرزندت بدستت در طاعت من؟ عرض کرد پروردگارا ذبح فرزند او بدست دشمنانش دلم را بیشتر میسوزاند، فرمود ای ابراهیم یک دسته مردم که گمان میکنند امت محمدند بعد از او فرزندش حسین را بظلم و عدوان مانند گوسفند میکشند و بدین سبب مستحق سخط من میشوند، حضرت ابراهیم برای این مطلب ناله کرد و دلش سوخت و شروع بگریه کرد، خدای عز و جل باو وحی کرد که ای ابراهیم دل سوختن تو را بر حسین و شهادت او فدای دل سوختن تو بر فرزندت اسماعیل قرار دادم اگر بدست خود او را ذبح میکردی و ثبت کردم برایت بالاترین درجات اهل ثواب را این است قول خدای عز و جل: فدا دادیم او را فدای بزرگی.

۶۹- دو چیز برپایند، دو چیز جاریند؛ دو چیز مختلفند؛ دو چیز با هم دشمنند

عبد الله بن سلیمان که خواننده کتب بود گوید در یکی از کتابهای آسمانی خواندم که چون ذو القرنین از ساختمان سد خود فارغ شد بجهان گردی خود ادامه داد در بین گردش خود با قشونش بمرد دانشمندی برخورد کرد آن دانشمند بذو القرنین گفت مرا خبر ده از دو چیزی که از وقتی خدای عز و جل آنها را آفریده پا برجایند و از دو چیزی که

روانند و از دو چیزی که مختلفند و از دو چیزی که با هم دشمنند گفت دو چیز پا برجا آسمانها و زمینند، دو چیز روان خورشید و ماهند، دو چیز مختلف شب و روزاند دو چیز دشمن مرگ و زندگانی میباشند عرضکرد برو که تو دانائی، این حدیث طولانی است، مقدار حاجت از آن را نقل کردیم، و تمام آن را در کتاب نبوت ضبط کرده ام.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۹۸

۷۰- ثواب کسی که دو حج کرده

امام ششم فرمود کسی که دو حج کرده همیشه در خوشی است تا بمیرد.

۷۱- گفتار حق در دو حال

رسول خدا فرمود هیچ مؤمنی انفاق نمیکند چیزی را که محبوبتر باشد پیش خدا از گفتار حق در حال خشنودی و خشم.

۷۲- دو کشتن و دو جنگیدن

امام ششم از قول پدرش روایت کرده که قتل دو نوع است، قتل کفاره و قتل درجه و جنگیدن دو نوعست جنگ با کفار تا مسلمان شوند و جنگ با گروه شورشیان از اهل اسلام تا رجوع بحق کنند و تسلیم شوند.

شرح مقصود از قتل کفاره و قتل درجه ظاهرا کشته شدن در جهاد است که کفاره گناهان می شود برای گنهکار و رفع درجه می شود برای بیگناه قتال و جنگ مشروع در اسلام دو تا است یکی جنگ با کفاری که قرار صلح و جزیه با مسلمانان ندارند و کفار حربی نامیده میشوند با شرائطی که در فقه مسطور است و دیگری جنگ با مسلمانانی که بدولت اسلامی شوریده اند و بر خلاف قانون دین حرکت میکنند و آنها را یاغی و خارجی می نامند.

۷۳- دو خصلت است که صاحب آنها در آسمان محبوب خداست و در زمین محبوب مردم

مردی به پیغمبر عرضکرد یا رسول الله چیزی بمن بیاموز که چون بدان عمل کردم خدا از آسمان مرا دوست دارد و مردم در زمین فرمود آنچه نزد خدا است بطلب تا خدا تو را دوست دارد و از آنچه در دست مردم است کناره کن تا مردم تو را دوست داشته باشند.

۷۴- رسول خدا دو انگشتر داشت

امام ششم فرمود: رسول خدا را دو خاتم بود نقش یکی از آنها لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ بود و نقش دیگری صدق الله بوده.

۷۵- تحفه برای روزه دار دو چیز است-

امام دوم فرمود پذیرائی مرد صائم این است که مویش را معطر کنی و لباسش را بخور دهی و پذیرائی زن صائم این است که

سرش را شانه کنی و لباسش

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۹۹

را بخور دهی حضرت ابی عبد الله الحسین چون روزه میگرفت با عطر خود را خوشبو میکرد و میفرمود عطر تحفه روزه دار است.

۷۶- نزد ظهور دو نشانه قیام ساعت است

سؤال شد رسول خدا از ساعت، فرمود وقتی مردم بنجوم ایمان آوردند و قضا و قدر را تکذیب کنند.

شرح- مقصود از ساعت که در قرآن و اخبار وارد شده یک هنگامه بزرگی است که پیش بینی شده و تفسیر بظهور حضرت حجت و قیامت هر دو گردیده و شاید رجعت هم یکی از مصادیق ساعت باشد.

۷۷- صدقه بنی هاشم روا نیست مگر در دو مورد

امام ششم از قول پدرش فرمود صدقه بنی هاشم روا نیست مگر بدو وجه، اگر تشنه باشند بآب سبیل برسند بیاشامند، و صدقه خود آنها بر یک دیگر.

۷۸- دو خصلت پستی می آورد.

امام ششم فرمود در جواب سؤال از مردم رذل و پست؛ پست کسی است که می، نوشد و طنبور زند.

۷۹- دو گناهست که یکی از دیگری سخت تر است.

پیغمبر فرمود غیبت از زنا سخت تر است، سؤال شد چرا فرمود زناکننده توبه میکند و خدا توبه اش را می پذیرد ولی خدا توبه غیبت کننده را نمی پذیرد تا کسی که غیبت شده او را حلال کند.

شرح مقصود اینست که غیبت حق الناس است و باید صاحب حق از آن بگذرد تا خدا توبه او را قبول کند. ولی اخباری هم هست که استغفار برای شخصی که غیبت او شده کفاره غیبت می شود.

۸۰- شستن دندان با سعد دو خصلت دارد

ابن عثمان گوید شنیدم امام ششم میفرمود برای دندانهای خود سعد (یک نوع عطری بوده) بگیرد زیرا دهن را خوشبو میکند و قوت جماع می دهد.

۸۱- خوردن اشنان دو خصلت بار می آورد

حکم بن مسکین گوید شنیدم امام ششم میفرمود خوردن اشنان زانوها را سست و منی را فاسد میکند.

۸۲- شفاعت پیغمبر شامل دو شخص نشود

رسول خدا فرمود شفاعت من شامل دو کس نگردد، یار پادشاه ستمکار بی رحم و دیندار افراطی که از غلو در دین از دین خارج شود.

شرح- مانند خوارج نهروان که از کثرت سجده و عبادت پیشانی‌شان پینه داشت و از فرط احتیاط بی جا امیر المؤمنین را تکفیر کردند، از دانه خرما پوسیده زیر نخل احتراز میکردند و خباب بن ارت صحابه پیغمبر را سر میبردند و شکم زن آبستنش را میدردند.

۸۳- دو قسم خلال رک خوره را بحرکت می آورند

رسول خدا فرمود با چوب ریحان و شاخه انار خلال نکنید که این دو، رک جدام را بحرکت می آورند.

۸۴- دنیا و آخرت چون دو کفه ترازویند

زهری گوید از امام چهارم شنیدم میفرمود کسی که دلش بوعده های خدا آرام نشد نفسش از حسرت‌های دنیا قطع می شود، بخدا دنیا و آخرت همانا چون دو کفه ترازویند، هر کدام سنگین شد دیگری را از میان میبرد، سپس فرمود:

چون قیامت واقع شود وقوعش دروغین نباشد، دشمنان خدا را بآتش فرو نشاند و دوستان خدا را بهشت بالا برد سپس یکی از حاضرین مجلس رو کرد و فرمود از خدا بپرهیز و در طلب دنیا آرام باش و چیزی که خلق نشده مجو کسی که بجوید چیزی را که خلق نشده نفسش از حسرت بند آید و بدان چه جوید نرسد، سپس فرمود چگونه دریابد چیزی را که خلق نشده آن مرد گفت چگونه بجوید چیزی را که خلق نشده فرمود کسی که در دنیا دنبال ثروت و دارائی و وسعت میدود مقصودش از آنها راحت است و راحت در دنیا و برای اهل دنیا

خلق نشده، همانا راحت در بهشت و برای اهل بهشت خلق شده در دنیا و برای اهل دنیا رنج و سختی خلق شده بهیچ کس مشتی از دنیا داده نشود جز آنکه دو برابر آن حرص ورزد، هر کس در دنیا بیشتر دارد فقیرتر است زیرا برای حفظ اموالش بمردم و همه ابزار زندگی نیازمند است را حتی در ثروت دنیا نیست ولی شیطان فرزند آدم را وسوسه میکند که راحت در جمع مال است همانا بدین وسیله او را در دنیا برنج میرساند و در

آخرت پبای حساب میکشانند سپس فرمود نه هرگز دوستان خدا در دنیا رنج نبردند بلکه در دنیا برای تحصیل آخرت رنج کشیدند، سپس فرمود، هر کس برای روزی اندوه خورد گناهی بر او نوشته شود حضرت مسیح بحواریین چنین فرمود، همانا دنیا پلی است از آن بگذرید و آن را تعمیر نکنید.

۸۵- دو دریا بهم برخوردند و در آمیختند

قطان گوید از امام ششم شنیدم میفرمود مقصود از آیه مرج البحرين الخ اینست که علی و فاطمه دو دریای عمیق دانش همسر شدند و هیچ کدام بدیگری سرکشی نکردند و از اختلاط آنها لؤلؤ و مرجان یعنی حسن و حسین سلام الله علیهما بوجود آمد.

۸۶- پیغمبر در امت خود دو یادگار واگذار

پیغمبر فرمود من در میان شما دو یادگار وامیگذارم که هر یک از دیگری مفیدتر و سربلندتر است یکی کتاب خدا رشته ای که از آسمان تا زمین کشیده است و دیگری عترت خودم، این هر دو از هم جدا نشوند تا در سر حوض کوثر بر من وارد شوند، راوی گوید بابی سعید خدری گفتم عترت پیغمبر کیست گفت اهل بیت آن حضرت.

۸۷- روز قیامت از ثقلین پرسیده می شود

حذیفه بن اسید غفاری گوید چون رسول خدا از حجه الوداع با ما مراجعت کرد و بجحفه (منزلی میان مکه و مدینه) رسید باصحاب خود دستور داد فرود آیند، همه جمعیت در منزلهای خود جا گرفتند، سپس جار نماز کشیده شد و با اصحاب خود دو رکعت نماز گذارد، بعد بآنها رو کرد و فرمود خداوند لطیف خبیر بمن خبر داده که من خواهم مرد و شما خواهید مرد، فرض کنید من دعوت حق را اجابت کردم من پیش خدا نسبت بامر رسالت و نسبت بکتاب و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۰۲

حجت خدا را که میان شما بجا گذاردم مسئولم و شما هم مسئولید شما پروردگار خود در این موضوع چه خواهید گفت؟ عرضکردند گواهی میدهیم که رسالت خود را تبلیغ کردی و نصیحت بجا آوردی و کوشش نمودی خدا تو را از طرف ما بهترین پاداش عطا نماید سپس فرمود شما نیستید که عقیده دارید و میگوئید خدا یگانه است؟ و من از جانب او بسوی شما فرستاده شدم و عقیده دارید که بهشت حق است، دوزخ حق است، زنده شدن پس از مرگ حقست؟ همه گفتند شهادت میدهیم همه اینها فرمود بار خدایا گواه گفتار آنها باش، متوجه باشید

من شما را شاهد میگیرم و خود گواهم که خدا مولای من است و من مولای هر مسلمانم و من از هر مسلمانی و مؤمنی از خودش اولی هستم آیا باین مطلب اعتراف دارید برای من و گواهی میدهید برای من؟ گفتند آری برای تو بآن گواهی میدهیم سپس فرمود هر که را من مولا- و آقای او هستم علی مولا و آقای اوست و آن علی همین است، سپس دست علی را گرفت و بدست خود او را بلند کرد تا سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد سپس فرمود، خدایا دوست او را دوست باش و دشمن او را دشمن، یار او را یار باش و بخود واگذار او را بخودش واگذار، من پیش از شما بیهشت میروم و منزل شما را آماده میکنم و شما فردا در حوض کوثر بر من وارد میشوید و آن حوضی است که باندازه بصری تا صنعاء (بصری شهری است در شام و صنعاء پایتخت یمن است و قریب چهار صد فرسنگ فاصله دارند) پهنای آن است و بشماره ستاره های آسمان جامهای نقره دارد، متوجه باشید من فردای قیامت از شما بازخواست میکنم که بآنچه امروز شما را بر آن گواه گرفتم چه کردید این بازپرسی در هنگامی است که سر حوض بر من وارد میشوید می پرسم که بعد از من با ثقلین چه کردید، ملتفت باشید که در موقع ملاقات با من گزارش بدهید با آنها چگونه رفتار کردید، عرضکردند یا رسول الله این دو ثقل کدام است فرمود ثقل اکبر کتاب خدای عز و جل است واسطه ای که از طرف خدا و من بسوی شما

کشیده شده یک طرفش بدست خدا است و طرف دیگرش بدست شما است علم آنچه پیش گذشته و آنچه مانده است تا روز قیامت در آنست، اما ثقل اصغر هم پیمان قرآن است که علی بن ابی طالب و خانواده او است، این دو از هم جدا نشوند تا در سر حوض بر من در آیند.

معروف گوید این حدیث را بر امام پنجم عرضه داشتیم فرمود ابو الطفیل راست گفته، خدا او را رحمت کند ما این حدیث را در کتاب علی «ع» یافتیم و شناختیم، مصنف این کتاب گوید اخبار در این موضوع بسیار است و آنها را در کتاب معرفت در باب فضائل نقل کردیم.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۰۳

۸۸- برای حسن و حسین دو تعویذ بود که در جوف آن پشم پر جبرئیل بود

ابن عمر این موضوع را روایت کرده.

۸۹- رسول خدا فرمود شب و روز دو پا کشند.

شرح- یعنی بواسطه آنها عمر انسانی پایان میرسد و هر روز انسان یک منزل بمرگ نزدیک می شود

۹۰- دو مردند که خدای عز و جل بهر یک دو پر داده تا با آنها همراه ملائکه در بهشت پرواز کنند

امام چهارم فرمود خدا عباس بن علی را رحمت کند که برادرش را بر خود مقدم داشت و برای او جانفشانی کرد و خود را قربان او کرد تا دو دستش جدا شد و خدا بعوض آنها دو بال باو داد که با آن ها همراه فرشتگان در بهشت میبرد چنانچه بجعفر بن ابی طالب عمل کرد، برای عباس نزد خدا مقامی است که جمیع شهیدان در روز قیامت غبطه آن را میبرند، حدیث طولانی است ما اندازه حاجت از آن را گرفتیم و تمام آن را با سائر روایات فضائل حضرت عباس در کتاب مقتل حسین بن علی نقل کردیم.

۹۱- دو چیز مردم را هلاک کردند

امیر المؤمنین فرمود ترس فقر و طلب فخر مردم را هلاک کردند.

۹۲- گفتار امیر المؤمنین در باره دو مرد

امیر المؤمنین فرمود دو مرد دنیا دار پشت مرا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۰۴

شکستند یکی مرد زبان آور فاسق و دیگری عابد نادان دل آن با زبان گویای خود پرده روی فسقش میکشد و این یک بکارهای ظاهر الصلاح خویش پرده روی جهلش میکشد از دانشمندان فاسق و عابدان جاهل پرهیزید هم آنها مردم را از دین

بیرون میبرند، من از پیغمبر شنیدم، میفرمود یا علی هلاکت امت من بدست منافقان تیز زبان دانشمند است.

۹۳- حریص از دو خصلت محروم است و با دو خصلت هم آغوش

امام ششم فرمود حریص از دو خصلت محروم شده و دو خصلت او را ملازم گردیده، از قناعت محروم است و راحت را گم کرده از رضای بقضا محروم است پس یقین را گم کرده.

۹۴- دو نماز است که رسول خدا ترک نکرده

عایشه گوید پیغمبر «ص» در آشکار و نهان دو نماز را ترک نمیکرد، یکی دو رکعت بعد از نماز عصر و دیگری دو رکعت پیش از نماز صبح.

عبد الله بن ایمن گوید پدرم از عایشه برای من روایت کرد، گفت نزد او رفتم و از دو رکعت بعد از نماز عصر پرسش کردم، گفت بخدائی که جان او را گرفت (مقصودش جان پیغمبر بود) پیغمبر تا از دنیا رفت این دو رکعت را هم ترک نکرد و تا وقتی که از شدت مرض نماز بر او سنگین بود و بسیاری از نمازهای معتاد خود را نشسته میخواند این دو رکعت را میخواند؛ گفتم چون عمر بخلافت رسید از این دو رکعت نهی کرد، گفت راست گفتم ولی رسول خدا این دو رکعت را در مسجد نمی خواند مبادا بر امتش سنگین باشد دوست داشت تا هر چه ممکنست بآنها تخفیف دهد. عایشه گوید رسول خدا نزد من بعد از نماز عصر دو رکعت نماز میخواند.

رسول خدا فرمود هر کس نماز دو وقت خنک را بخواند، بهشت میرود مقصودش دو رکعت بعد از نماز صبح و عصر بود، مصنف این کتاب گوید مقصود من از ذکر این اخبار رد مخالفین است که بعد از فریضه صبح و عصر بنماز نافله قائل نیستند، من خواستم بیان کنم، که ایشان با گفتار و کردار پیغمبر مخالفند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۰۵

۹۵- دو صنفند که بهره ای از اسلام ندارند

امام ششم جعفر بن محمد الصادق فرمود نزدیک نزدیک تر چیزی که مرد را از ایمان بیرون میبرد این است که پیش غالی مذهب نشیند و بحدیثش گوش بدهد و گفتارش را تصدیق کند. پدرم از قول

جدش روایت کرده که رسول خدا فرمود دو صنف از امت من بهره ای در اسلام ندارند غلات و قدریه.

شرح غلات کسانی که صفات مخصوص خدا را برای پیغمبر یا امام اثبات میکنند و پاره ای از آنها خدا را با امام متحد میدانند و قدریه اشخاصی هستند که بجبر یا تفویض قائلند، مرجئه طائفه ای از معتزله اند که میان مؤمن و کافر دسته سومی قائلند که نجات آنها را موقوف به مشیت خدا میدانند که تعیین وضعیت حال آنها را بآخرت می اندازند.

۹۶- کینه ورزی با مردان صاحب خود را یکی از دو خصلت گرفتار میکند -

امیر المؤمنین بفرزندانش فرمود فرزندان عزیزم از کینه ورزی مردم پرهیزید زیرا مردم دو قسمند خردمندی که با شما مکر میورزد و نابخردی که شتابانه بشما پاسخ میدهد، فرمود سخن نر است و پاسخش ماده، چون جفت شدند ناچار نتاجی میدهند سپس این دو شعر را انشاء کرد.

آبرومند هراسد ز جواب با کسان طرز مداراست صواب

احترام ار طلبی حرمت نه و نه مردم نبرند از تو حساب

۹۷- آدمیزاد پیر می شود و دو چیز در او جوان میگردد

پیغمبر فرمود فرزند آدم که پیر شد دو چیز در او جوان می شود حرص بر مال و حرص بر عمر. انس بن مالک گوید پیغمبر فرمود هلاک می شود و یا فرمود پیر می شود فرزند آدم و دو خصلت در او باقی میماند، حرص و آرزو.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۰۶

۹۸- دو خصلت است که هر کدام دو خصلت بار می آورد

رسول خدا فرمود: رغبت در دنیا اندوه و غم میزاید و زهد در دنیا آسایش دل و بدن میفزاید.

۹۹- آدمیزاد دو خصلت را بد دارد

رسول خدا فرمود، پسر آدم دو چیز را بد دارد، یکی مرگ و مرگ راحت مؤمن است از فتنه و دیگری کمی مال، کمی مال حساب قیامت را کم میکند.

۱۰۰- رسول خدا دو سکوت داشت

سمره بن جندب و عمران بن حصین با هم مذاکره کردند سمره روایت کرده که از رسول خدا دو سکوت در خاطر دارد یکی بعد از تکبیر نماز و دیگری بعد از قرائت پیش از رکوع. قتاده گفته سکوت دوم در روایت سمره بعد از قرائت حمد است و بعد از ولا الضالین ولی عمران بن حصین منکر سکوت بعد از حمد بوده، گوید طرفین این موضوع را بابتی بن کعب نوشتند و از او سؤال کردند ابی در جواب آنها نوشت سمره درست حفظ کرده، مصنف کتاب گوید پیغمبر بعد از قرائت سکوتی

میفرمود بمنظور اینکه قرائت بتکبیر رکوع متصل نگردد و میان قرائت و تکبیر فاصله ای باشد و این خود دلالت دارد که بعد از حمد نه آهسته و نه بلند آمین نگفته، زیرا ساکت بر متکلم صدق نکند چه آهسته گوید و چه بلند و این خود دلیل روشنی است برای شیعه در رد مخالفین که بعد از حمد آمین میگویند.

شرح کلمه آمین نزد مخالفین شیعه بعد از حمد مستحب است در نماز جماعت و فرادی و مخصوصا در جماعت تمام مأمومین بعد از فراغت امام از حمد هم آهنگ میگویند آمین ولی این عمل در فقه شیعه حرام و بدعت است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۰۷

۱۰۱- دو خصلت در مسلمان جمع نشود

رسول خدا فرمود بخل و بد خلقی در مسلمان جمع نشود.

۱۰۲- در دل بنده خدا دو خصلت با هم سازش ندارند

رسول خدا فرمود هرگز بخل شدید و ایمان در دل بنده ای جمع نشوند.

۱۰۳- حسد شایسته نیست مگر در دو چیز

رسول خدا فرمود حسد در غیر دو چیز شایسته نیست، مردی که خدا مالی باو داده و شب و روز از آن انفاق میکند و مردیکه خدا قرآن باو داده و شب و روز بتلاوت و عمل بآن قیام میکند.

شرح حسد رشک بر نعمتی است که شخص بدان متنعم است و مقصود از حدیث اینست که غیر از این دو نعمت چیزی نیست که قابل علاقمندی و رشک بردن باشد.

۱۰۴- پیغمبر بخاطر دو محبت عقیل را دوست میداشت

رسول خدا بعقیل میفرمود، ای عقیل من تو را بدو محبت دوست دارم برای اینکه خود دوست داشتنی هستی و ابی طالب هم تو را دوست میداشت

۱۰۵- پیغمبر بدو امر شاد شد

حسن بن زید گوید از جمعی کسان خانواده خود شنیدم که چون جعفر بن ابی طالب از مهاجرین حبشه از حبشه آمد روز فتح خیبر بود، پیغمبر برخاست و میان دو چشمش را بوسید و فرمود نمیدانم بکدام بیشتر شادم، بآمدن جعفر یا بفتح خیبر، اخباری که در این موضوع رسیده در کتاب فضائل جعفر بن ابی طالب ذکر کردم.

۱۰۶- پیغمبر بحسن و حسین هر کدام دو خصلت بخشید

در مرضی که پیغمبر در آن وفات کرد فاطمه دخترش دو فرزند خود حسن و حسین را حضورش آورد و عرضکرد، اینها پسران تو هستند چیزی بآنها ارث بده، فرمود هیبت و سیادت خود را بحسن دادم و شجاعت و بخشش خود را بحسین، زینب دختر ابو رافع از قول مادرش گفته که فاطمه عرضکرد یا رسول الله اینها پسران تو هستند بخششی به آنها بده رسول خدا فرمود هیبت و آقائی خودم را بحسن دادم و سخاوت و شجاعت خود را بحسین پیغمبر فرمود هیبت و حلم خود را بحسن دادم و وجود و رحمت خود را بحسین.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۰۸

۱۰۷- بعد از نماز عشاء بیداری شایسته نیست مگر برای دو مرد

رسول خدا (ص) فرمود بعد از نماز عشاء بیداری روا نیست مگر برای کسی که نماز بخواند یا مسافر است.

۱۰۸- مردم بدو چیز بیشتر وارد دوزخ و بدو چیز بیشتر از همه چیز وارد بهشت میگردند

پیغمبر فرمود اول چیزی که امت مرا وارد دوزخ میکند دو میان تهی است عرضکردند یا رسول الله دو میان تهی کدامست فرمود فرج و شکم و بیشتر چیزی که بواسطه آن داخل بهشت میشوند پرهیزکاری و خوش خلقی است.

۱۰۹- خدا دو ترس و دو آرامی را برای بنده اش جمع نمیکند

رسول خدا فرمود خدای تبارک و تعالی فرموده بعزت و جلالم دو ترس و دو آرامش را برای بنده خود جمع نکنم.

اگر در دنیا آسوده است روز قیامتش می ترسانم و اگر در دنیا ترس از من دارد روز قیامتش آسوده دارم.

۱۱۰- صلاح اول این امت بدو خصلت بود و فساد آخر آنها نیز با دو خصلت است

رسول خدا فرمود صلاح اول این امت بزهت و یقین بود و هلاک آخر این امت بواسطه بخل و آرزو است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۰۹

باب خصال سه گانه

۱- سه کسی را خدا بدون حساب وارد بهشت میکند و سه کسی را بی حساب وارد دوزخ

امام ششم فرمود سه کسی را خدا بی حساب ببهشت میبرد و سه کسی را بی حساب بدوزخ اما کسانی که بی حساب ببهشت میبرد و بآنها نعمت و آسایش میدهد. پیشوای عادل و بازرگان راستگو و پیری که عمر خود را در طاعت خدای عز و جل گذرانیده و اما کسانی که بی حساب بدوزخ برد پیشوای ستمکار، بازرگان دروغگو و پیر زناکار.

۲- سه چیز است که خدای عز و جل حساب آنها را از مؤمن نمیکشد

امام ششم فرمود مؤمن در سه چیز محاسبه نمیشود طعامی که میخورد، جامعه ای که می پوشد، زن شایسته ای که باو کمک میکند و عفت او را حفظ میکند.

۳- سه خصلت است که هر کس همه یا یکی را دارا باشد در سایه عرش خدا است

رسول خدا فرمود سه خصلت است که هر کس همه را یا یکی را داشته باشد روز قیامت که جز سایه خدا سایه ای نیست در سایه عرش خداست شخصی که بمردم عطا کند هر چه را از آنها توقع دارد، و کسی که گامی پس و پیش نهد مگر بداند که خدا در آن راضی است یا خشمگین است شخصی که از برادر مسلمان خود عیب نگیرد تا آن عیب را از خود زائل کند، که از خود عیبی را پاک نکند جز اینکه عیب دیگرش بر او آشکار شود، برای مرد کافی است که از دیگران بخود مشغول باشد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۱۲

[۹]

که شح مطاع بدگمانی بخدا است من این روایت را در کتاب معانی الاخبار با سند آن ذکر کردم.

در حدیث دیگریست که چون در معراج از پیغمبر سؤال شد که اشراف فرشتگان آسمان در چه موضوع بحث میکردند؟ گفت در موضوع درجات و کفارات، فرمود بمن نداد رسید که درجات کدامست؟ گفتم تکمیل وضوء در اوقات سرما و رفتن بنماز جماعت و انتظار هر نمازی بعد از نماز دیگر و دوستی من و دوستی اهل بیت من تا هنگام مردن، حدیث طولانی است آن را با سندش در جای خود کتاب اثبات المعراج نقل کردم.

امام ششم از پدرش نقل کرده که پیغمبر فرمود سه چیز هلاک کننده است، شکستن پیمان، ترک سنت پیغمبر و جدائی از جمعیت مسلمانان و سه چیز نجات بخش است زبان خود را نگاه داری و بر گناهت گریه کنی و در خانه ات بنشین.

۱۰- هر کس سه خصلت داشته باشد خدا از حور العین بوی تزویج کند

امام ششم فرمود هر کس سه خصلت را دارا شود هر طور بخواهد خدا حوریان بهشت را بوی تزویج کند، خشم خود را فرو خورد و در برابر شمشیر برای خدا صبر کند و مردیکه بمال حرامی قدرت یافته و برای خدای عز و جل از آن درگذرد.

۱۱- سه کسند که اگر ستم بر آنها نکنی ستم گشی

رسول خدا فرمود سه کسند که اگر ستمشان نکنی ستمت کنند اراذل و زنت و خدمتکارت.

شرح مقصود اینست که اینها بحق خود قانع نیستند و صبر بر عدالت ندارند باید با اینها رفق و مدارا کرد و در موقع لزوم باندازه مشروع بآنها سخت گرفت و باید با آنها ملاطفت و نرمی کرد که بانسان مسلط نشوند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۱۳

۱۲- سه کس از سه کس حق خود را دریافت نمیکنند-

رسول خدا فرمود سه کس از سه کس حق خود را دریافت نمیکنند. شریف از پست و حلیم از بیخرد و نیکوکار از بدکار.

۱۳- بنده همیشه در برابر سه چیز است

ابی حمزه ثمالی گوید شنیدم امام پنجم میفرمود بنده همیشه میان سه چیز است بلا و قضا و نعمت و وظیفه لازم او از جانب خدا در برابر بلا صبر است و وظیفه لازم او در برابر قضا تسلیم است و وظیفه لازم او از جانب خدا در برابر نعمت شکر است.

۱۴- سه کس مستحق ترحمند

عبد الله بن سنان گوید از امام ششم شنیدم می فرمود بسه کس ترحم کنید و مستحق ترحمند، عزیزی که بعد از دوره عزت بذلت رسیده و بی نیازی که نیازمند شده و دانشمندی که فامیل خودش و مردم نادان او را خوار شمارند.

۱۵- سه کس را خدا دشمن دارد

امام ششم فرمود خدای عز و جل مالدار ستمکار، پیره مرد نابکار و درویش متکبر را دشمن دارد، سپس فرمود میدانی درویش متکبر کیست؟ گفتم شخص کم بضاعت فرمود نه، کسی است که مالش را در راه قرب حق صرف نکند.

۱۶- در سه مورد سخن کذب نیکو است.

اشاره

در سه مورد راست گفتن زشت است. همنشینی سه کس دل را میمیراند پیغمبر فرمود در سه چیز کذب نیکوست، حيله در جنگ، وعده با زن خود، اصلاح میان مردم، و در سه مورد راست گفتن زشت است، سخن چینی: بدکاری زن را بشوهرش خبر دادن. خبر دیگری را تکذیب کردن.

شرح

مقصود اینست که در این سه مورد باید خاموشی را پیشه کرد.

فرمود همنشینی سه طائفه دل را میمیراند همنشینی مردمان پست صحبت با زنان همنشینی ثروتمندان.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۱۴

۱۷- سه چیز بسه چیز است

امام ششم فرمود هر کس زبانش راست است عملش پاک است:

هر کس نیتش خوبست روزیش از جانب خدا فراوانست هر کس با خانواده اش خوش رفتار است. خدا عمرش را بلند کند.

۱۸- یک چیز بسه چیز است

ابن ابی یغفور گوید از امام ششم شنیدم می فرمود کسی که دلش علاقمند دنیا شد بسه خصلت گرفتار شود اندوه بی پایان، آرزوی بیحاصل، امید غیر نائل.

۱۹- نشانه های پیری سه است

ابی صباح آزاد کرده امام ششم گوید در خدمت آن حضرت بودم چون بکوه احد عبور کردیم فرمود آن سوراخی که در کوهست میبینی گفتم آری. فرمود اما من نمی بینم، نشانه پیری کم دیدی چشم، خمی پشت، باریکی قد است.

۲۰- سه خصلت مخصوص پیغمبران و فرزندانشان و پیروانشان است

امام هفتم فرمود پیغمبران و فرزندانشان و پیروانشان بسه خصلت مخصوصند، بیماری ابدان. ترس پادشاهان. فقر درویشان.

۲۱- دشمنی خداوند تبارک و تعالی در سه خصلت است

امام ششم فرمود سه چیز دشمنی خداوند عز و جل است؛ خوابی که شب بیداری ندارد، خنده بی جا، خوردن سر سیری.

۲۲- هدیه بر سه وجه است

امام ششم فرمود هدیه بر سه وجه است، هدیه در عوض هدیه، هدیه سازش و استمالت، هدیه برای خدا.

۲۳- سه خصلت است که پیغمبر و کمتر از او از آن خالی نیست

امام ششم فرمود سه چیز است که کنار نیست از آنها پیغمبر و کمتر از او بد فالی. حسد. اندیشه در خلقت. مصنف این کتاب گوید معنی بد فالی در اینجا اینست که امت هر پیغمبری بدو فال بد میزدند و خود آنها هرگز فال بد نمیزدند چنانچه خدا از قوم صالح میفرماید ما بتو و همراهان تو فال بد میزنیم فرمود بدفالی شما نزد خداست و چنانچه دیگران به پیغمبران خود گفته اند، ما بشما فال بد میزنیم، اگر از دعوت خود باز نایستید

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۱۵

شما را سنگسار میکنیم.

و اما مقصود از حسد در اینجا اینست که پیغمبران محسود می شوند نه آنکه حسد بکسی میبرند.

چنانچه خدای عز و جل میفرماید بلکه حسد میبرند مردم بدان چه خدا از فضل خویش بآنها داده هر آینه ما بخانواده ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و سلطنت بزرگی بآنها دادیم و اما اندیشه در خلقت اینست که گرفتار می شوند باهل و سوسه و غیر آن

مراد نیست چنانچه خدا از ولید بن مغیره مخزومی حکایت کرده که او در باره قرآن اندیشه کرد و اندازه گرفت، مرده باد که چگونه اندازه گرفت! یعنی در باره قرآن گفت نیست مگر سحری که انتخاب شده؛ نیست مگر گفتار بشر.

۲۴- بیخ کفر سه است

امام ششم فرمود ریشه های کفر سه است حرص و کبر و حسد، اما حرص این است که چون حضرت آدم از درخت نهی شد حرص او را واداشت که از آن خورد و اما تکبر؛ چون ابلیس مأمور بسجده شد امتناع ورزید؛ و اما حسد دو فرزند آدم یکی دیگری را از روی حسد کشت.

۲۵- وام بر سه وجه است- رسول خدا فرمود

: وام بر سه وجه است کسی که چون بستانکار باشد مهلت دهد. و چون بدهکار باشد بدون معطلی پردازد که بسود اوست و زیانی ندارد کسی که طلب خود را دریافت میکند و بدهی خود را میپردازد که نه سود میبرد و نه زیانی: کسی که طلب خود را دریافت میکند و بدهی خود را تأخیر میکند که زیان او است نه سود او.

۲۶- تحصیل اجازه ورود سه بار است

امام ششم فرمود اجازه خواستن برای ورود

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۱۶

سه بار است، بار اول میشوندند. بار دوم خود را حفظ میکنند در سوم اگر خواهند اجازه میدهند و اگر نه مستأذن بر میگردد.

۲۷- بسه کس سلام نشود.

امام ششم فرمود بسه کس سلام نشود کسی که تشییع جنازه میکند کسی که نماز جمعه میبرد. کسی که در حمام است.

۲۸- بهترین مردم سه کسند.

رسول خدا فرمود بهترین شما کسی است که اطعام کند مردم را و بلند بگوید سلام را و با این که مردم در خوابند نماز بخواند.

۲۹- سه خصلت است که یکی اظهار ثروت و دیگری اظهار جمال و سومی منکوب کننده دشمنانست

علی «ع» فرمود استعمال عطر اظهار ثروتمندی است، جامه های خوب اظهار زیبایی است و اخلاق نیکو سرکوبی دشمنانست.

۳۰- سه چیز روش پیغمبران مرسل است.

امام ششم فرمود سه چیز روش پیغمبران مرسل است بوی خوش. اصلاح مو. بسیار جماع کردن.

۳۱- سه چیز دیده را پر نور میکند.

امام هفتم فرمود سه چیز دیده را جلا دهند، نظر بسبزه، نظر بآب روان، نظر بروی زیبا.

۳۲- خصال نیکو سه است.

حلبی گوید بامام ششم عرض کردم کدام خصلت ها بمراد نیکوتر است فرمود وقار بدون ترساندن، بخشش بدون درخواست عوض و اشتغال به غیر مطاع دنیا.

۳۳- اسراف در سه چیز است

امام ششم فرمود اسراف در سه چیز است، جامه آبرومندی خود را مبتذل کنی، هسته خرما را باطراف پیرانی، زیادی آب را بریزی، فرمود در طعام اسرافی نیست.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۱۷

۳۴- رسول خدا سه کس را لعن کرد

امام هفتم فرمود رسول خدا سه کس را لعن کرده، مسافری که توشه خود را تنها بخورد و برفقاییش ندهد، کسی که تنها در بیابان مسافرت کند، کسی که تنها در خانه ای بخواهد.

۳۵- در بهشت درجه ایست که بدان نمی رسد مگر سه کس

رسول خدا فرمود در بهشت درجه ایست که بدان نرسد مگر پیشوای عدالت شعار، صاحب خویشانی که با آن ها وفادار باشد، مرد صابر عیال وار.

۳۶- از سه کس قلم برداشته است

ابن ظبیان گوید زن دیوانه ای را بحضور عمر آوردند که زنا داده بود، عمر دستور داد که او را سنگسار کنند. آن زن را از حضور علی بن ابی طالب عبور دادند، فرمود این زن چیست؟ عرض کردند دیوانه ایست که زنا داده و عمر دستور داده او را سنگسار کنند. فرمود شتاب مکنید نزد عمر آمد و باو گفت نمیدانی قلم از سه کس برداشته است؟ از کودک تا بالغ شود، از دیوانه تا بهوش آید، از خواب تا بیدار شود.

۳۷- حدیث سه نفری که بلات و عزیزی سوگند خوردند که رسول خدا را بکشند و علی (ع) در برابر آنها قیام کرد.

امام چهارم فرمود پیغمبر یک روز بیرون شد و نماز صبح را خواند سپس فرمود ای گروه مردم شما کدامتان میروید در برابر سه کسی که بلات و عزیزی سوگند خوردند مرا بکشند با اینکه پیروندگان کعبه قسم دروغ گفته اند، مردم همه سر بزیر افکندند و هیچ کس جواب نداد. فرمود گمان ندارم علی بن ابی طالب میان شما باشد. عامر بن قتاده عرض کرد آن حضرت

امشب تب داشت و نیامده با شما نماز بخواند، اجازه میفرمائید باو خیر دهم؟ پیغمبر فرمود: خبر بده، عامر خدمت آن حضرت شتافت و باو خبر داد، امیر المؤمنین مثل اینکه از بند رها شده بیرون شد و جامه ای بتن داشت که دو گوشه اش را بگردن خود گره کرده بود، عرضکرد یا رسول الله چه خبر است؟

فرمود این فرستاده پروردگارم بمن خبر میدهد که سه نفر قیام کرده اند تا مرا بکشند با این که پروردگار کعبه سوگند دروغ گفته اند. امیر المؤمنین فرمود من خودم تنها بجلوگیری آن ها

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۱۸

مأمور میشوم هم اکنون جامه خود را میپوشم. پیغمبر فرمود نه، این جامه و زره و

شمشیر من حاضر است جامه خود را در برش کرد و عمامه را بسرش بست و شمشیر را حمایل او کرد و بر اسب خود سوارش نمود و بیرون رفت، چند روز گذشت که نه جبرئیل از او خبری آورد و نه از اطراف خبری از او رسید، فاطمه زهرا حسن و حسین را برداشت و حضور پیغمبر آمد و عرضکرد مبادا این دو بچه را یتیم کرده باشی؟ اشک از چشم پیغمبر جاری شد و شروع بگریستن کرد سپس فرمود.

ای مردم هر کس خبری از علی برای من بیاورد او را بهشت مژده میدهم، مردم در جستجوی علی متفرق شدند، چون پیغمبر را سخت نگران دیدند، عامر بن قتاده حضور پیغمبر برگشت و مژده مراجعت علی را آورد امیر المؤمنین داخل شد با دو اسیر و یک سر و سه شتر و سه اسب جبرئیل نازل شد و پیغمبر از جریان کار او خبر داد، پیغمبر فرمود یا ابو الحسن میخواهی بتو خبر دهم که چه کردی، منافقین گفتند تا این ساعت در حیرت بود اکنون میخواهد سرگذشت او را برای او نقل کند سپس فرمود یا ابو الحسن تو خودت سرگذشت خویش را نقل کن تا گواه این جمع باشی عرضکرد بچشم یا رسول الله چون وارد وادی شدم دیدم این سه تن بر شتران سوارند بمن فریاد زدند کیستی؟ گفتم علی بن ابی طالب پسر عم رسول خدایم، گفتند ما رسول خدا را نمی شناسیم کشتن تو با محمد پیش ما برابر است سپس این مقتول بر من حمله کرد و میان من و او چند ضربت زد و بدل شد و باد

سرخی وزید که در آن آواز شما را شنیدم فرمودید یقه زرهش را برای تو قطع کردم بزن بشانه اش، زدم و کارگر نشد سپس باد سیاهی وزید که در آن آواز شما را شنیدم. فرمودید زرهش را بالا زدم برانش بزن ضربتی برانش زدم که آن را قطع

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۱۹

کردم و او را بزمین افکندم و سرش را بریده و بزمین انداختم و سرش را گرفتم، این دو مرد بمن گفتند بما رسیده که محمد رفیق مهربان با رحمی است ما را خدمت او ببر و در قتل ما شتاب مکن، رفیق ما با هزار پهلوان برابر بود، رسول خدا فرمود اما آواز اول که بگوش تو رسید آواز جبرئیل و آواز دیگر از آن میکائیل بود. یکی از دو مرد را پیش دار، باو فرمود بگو لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و گواهی بده که من رسول خدایم، جواب گفت بدوش کشیدن کوه ابی قبیس پیش من آسانتر است از گفتن این کلمه، فرمود او را ببر گردن بزن، سپس دستور داد دیگری را پیش آور او را پیش داشت، فرمود بگو لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و گواهی بده که من رسول خدایم، عرضکرد مرا هم برفیقم ملحق کن فرمود یا ابو الحسن او را هم ببر گردن بزن، امیر المؤمنین برخاست گردنش را بزند که جبرئیل نازل شد و عرضکرد یا محمد خدایت سلام میرساند و میفرماید این مرد را نکش زیرا در میان قوم خود خوش خلق و با سخاوت بود، آن مرد از زیر شمشیر عرضکرد این فرستاده خدای تو است که بتو خبر میدهد؟ فرمود آری، گفت بخدا

در زمینه برادران خود مالک درهمی نبودم و هیچ گاه پشت بجنگ ندادم، شهادت میدهم که خدا یکی و تو رسول خدائی، پیغمبر فرمود این کسی است که خوش خلقی و سخاوت او را ببهشت پر نعمت کشانید.

۳۸- در نیکی برادران و اقدام در انجام حاجتشان سه خصلت است

امام ششم فرمود بهترین شماها بخشش کنندگان شمایند و بدترین شما بخیلان شمایند، از کارهای شایسته نیکی کردن با برادران و سعی در حوائج آنان است، این کارها شیطان را خوار و مرد را از آتش دوزخ برکنار

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۲۰

میدارند و وارد بهشت می نمایند، ای جمیل این حدیث را برای روشنفکران اصحاب خود نقل کن عرض کردم قربانت اصحاب درخشنده من کیانند؟ فرمود آنها که با برادران خود درخوشی و تنگی نیکی کنند سپس فرمود ای جمیل احسان بر شخص ثروتمند آسان است ولی خدای عز و جل مدح کرده احسان درویشان را و فرموده آن کسانی که با فرط احتیاج دیگران را بر خود مقدم میدارند آنان که خویش را از بخل نگهداشتند هم آنان رستگارند.

۳۹- از قضای حاجت در سه جا نهی شده

امام اول فرمود رسول خدا از تغوط بر کنار آب خوشگوار و کنار جوی خوشگوار و زیر درخت میوه دار نهی کرد.

۴۰- روبرو بودن با خورشید سه بدی دارد

امام اول فرمود با خورشید روبرو نشوید زیرا خورشید بخارکننده است رنگ را تیره کند جامه را کهنه کند و درد درونی را آشکار نماید.

۴۱- اسراف کار سه نشانه دارد

امام اول فرمود اسراف کار سه نشانه دارد می خورد آنچه در خور او نیست، می پوشد لباسی که در خور او نیست، میخرد متاعی که در خور او نیست.

۴۲- هر چشمی در روز قیامت گریانست جز سه چشم

رسول خدا فرمود هر چشمی روز قیامت گریانست جز سه چشم، چشمی که از ترس خدا گرییده، چشمی که از نامحرم پوشیده، چشمی که در جبهه جهاد برای حق نخوایده.

۴۳- همه خوبیها در سه خصلت است.

امام اول فرمود همه خوبیها در سه خصلت است:

نگاه و خاموشی و سخن، هر نگاهی که اسباب عبرت نشود سهو است، هر خاموشی که در آن اندیشه نباشد غفلت است هر سخنی که در آن ذکر حق نباشد بیهوده است، خوشا بحال کسی که نگاهش عبرت خیز و خاموشیش اندیشه آمیز و سخنش یاد آوری باشد، بر گناه خود بگرید و مردم از

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۲۱

شرش آسوده باشند.

۴۴- نهی شده است که سه تن پشت سر یک دیگر بر چهارپا سوار شوند.

رسول خدا در حدیثی طولانی فرمود سه تن پشت سر هم بچهارپا سوار نشوند که یکی از آنها ملعونست و آن مقدم آنها است.

۴۵- حق مسافری که بیمار شود

برفیقانش این است که سه روز با او اقامت کنند

۴۶- در کفش سیاه سه خصلت بد است و در کفش زرد سه خصلت نیک

حنان بن سدید گوید کفش سیاهی پوشیده بدم حضور امام ششم رسیدم فرمود: تو را چه باینکه کفش سیاه بپوشی، نمیدانی در آن سه اثر است عرض کردم چه آثاری قربانت؟ فرمود دیده را کم نور و ذکر را کم زور و اندوه را موفور کند و با این حال لباس جبارانست.

کفش زرد بپوش که سه اثر خوب دارد، عرض کردم چه آثاری؟ فرمود، دیده را پر نور و ذکر را پر زور و اندوه را نابود گرداند و لباس پیغمبران هم هست،

۴۷- سه خصلت را از کلاغ بیاموزید

رسول خدا فرمود سه خصلت را از کلاغ یاد بگیرید، پریدن بر ماده خود را پنهان میکند، بامدادان دنبال روزی میرود و بسیار حذر میکند.

۴۸- سه چیز با سه چیز است

ابان بن تغلب گوید شنیدم امام ششم میفرمود، سلامت در پیگردیست، پشیمانی در شتاب هر کس بی وقت دست بکاری زند بی موقع بنتیجه رسد.

۴۹- شومی در سه چیز است

خالد بن نجیح گوید حضور امام ششم مذاکره شومی را کردند فرمود شومی و بد اقبالی در سه چیز است در زن و چهار پا و خانه، اما شومی زن بسیاری کابین و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۲۲

ناسپاسی شوهر است و اما در چهار پا بدخلقی و چموشی است و اما در خانه، تنگی حیاط و بدی همسایگان و بسیاری عیوب است.

۵۰- کسانی که هر چه یاد آور شدند فراموش کردند سه دسته بودند

امام پنجم در شرح قول خدا **فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ** فرمود سه دسته بودند یک دسته پذیرفتند و بدیگران هم دستور دادند پس نجات یافتند، یک دسته پذیرفتند و بدیگران دستور ندادند بصورت وز مسخ شدند.

شرح وز بتشدید زاء نقطه دار مرغ آبی است- و دسته ای که نه خود پذیرفتند و نه بدیگران دستور دادند هلاک شدند.

۵۱- سه کس در پناه خدا باشند تا خدا از حساب خلاق فارغ شود

امام ششم فرمود سه کس در پناه خدا باشند تا از حساب خلق فارغ شود، کسی که هرگز زنا نکرده، کسی که مال خود را هرگز بر با نیامیخته، کسی که در این دو کوشش نکرده.

۵۲- کسی که سه چیز داده شده از سه چیز وانینفاده

امام ششم فرمود ای معاویه کسی که سه چیز داده شد از سه چیز وانینفاده، بهر کس توفیق دعا داده شده قبول آن داده شود، بهر کس شکر نعمت داده شده فزونی نعمت عطا شود، بهر کس که توکل داده شده کفایت الهی نصیب شود، زیرا خدای عز و جل در کتابش فرماید! هر کس بر خدا توکل کند خدا او را بس است، فرماید اگر شکر کنید برای شما بیفزایم. فرماید از من بخواهید تا مستجاب کنم.

۵۳- از مشورت سه کس قدغن شده

رسول خدا فرمود با ترسو شور مکن که راه را بر تو می بندد. با بخیل شور مکن که همت تو را کوتاه کند. با حریص شور مکن که جمع مال را در نظرت جلوه دهد یا علی بدان که ترس و بخل و حرص یک طبیعتند که بدگمانی بخدا سرچشمه آنها است.

۵۴- عقل سه جزء است

رسول خدا فرمود عقل سه جزء است هر کس همه را دارد عقلش کامل است و هر کس

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۲۳

همه را ندارد عقل ندارد، خدا را خوب شناختن خوب فرمان او را بردن، خوب بصبر بودن بر فرمان او

۵۵- آدم از سه خصلت یکی را برگزید

امام اول فرمود جبرئیل بر آدم فرود شد و گفت ای آدم من دستور دارم تو را بپذیرفتن یکی از سه چیز مخیر کنم، یکی را بگیر و دو تا را واگذار آدم گفت آن سه کدامست، گفت عقل و حیا و دین، آدم گفت عقل را برگزیدم، جبرئیل بحیا و دین گفت شما برگزیدید، گفتند ای جبرئیل ما دستور داریم هر کجا عقل است همان جا باشیم جبرئیل گفت میل شماست و بالا رفت.

۵۶- خرد مرد از سه چیز سنجیده شود

امام ششم فرمود خرد مرد از سه چیز سنجیده شود، در اندازه ریش، نقش مهر و کنیه او.

۵۷- شیعه سه دسته اند

امام ششم فرمود شیعه سه دسته اند، دوست صمیمی که از ماست، کسانی که ارتباط با ما را وسیله آبرومندی خود کرده اند، ما وسیله آبرومندی آنها هستیم، کسانی که ما را وسیله شکم خوارگی و استفاده مادی قرار داده، هر کس ما را وسیله نان خوردن قرار دهد فقیر خواهد بود.

۵۸- در سه چیز شیعه امتحان میشوند

امام ششم فرمود شیعیان ما را در سه وقت امتحان کنید در وقت نماز که چه اندازه مواظبت میکنند، در اسرار تشیع که چه اندازه آن را از دشمن حفظ میکنند، در اموالشان امتحان کنید که چه اندازه با برادران خود همراهی میکنند.

۵۹- هر کس دارای سه خصلت باشد ایمانش کامل است

امام ششم فرمود هر کس دارای سه خصلت باشد ایمانش کامل است، کسی که در برابر ستم صبر کند و خشم خود را فرو خورد و آن را در حساب خدا گذارد و عفو کند و بگذرد از کسانی که خدا او را بی حساب وارد بهشت کند و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۲۴

شفاعتش را در برابر مردم ربیعه و مضر بپذیرد. رسول خدا فرمود سه خصلت را هر که جمع کند صفات ایمانی را تکمیل کرده آنکه خشنودیش بکار باطل و گناه نکشد و غضب او را از حق بدر نبرد و در حال اقتدار بدان چه حقش نیست دست دراز نکند. هشام بن معاذ گوید همراه عمر بن عبد العزیز بودم که وارد مدینه شد و جارچیش فریاد کشید هر کس ستمی کشیده و دعوائی دارد نزد من آید. امام پنجم وارد شد، مزاحم بعمر خبر داد که محمد بن علی بر در منزل است، گفت او را وارد کن، در حالی وارد مجلس شد که عمر اشک های چشمان خود را پاک میکرد امام باو فرمود ای عمر چه تو را گریاند؟

هشام سبب گریه اش را بیان کرد حضرت فرمود ای عمر دنیا چون بازاریست گروهی چیزی از آن بردند که سودشان دهد و

گروهی چیزی بردند که زیانسان رساند، چه بسیار مردمانی که بکارهائی که که ما در آن واردیم

خود را زیان مند کردند تا مرگشان در رسید هراسناک شدند و از دنیا نکوهیده بیرون شدند چون برای آنچه در آخرت دوست داشتند بسیجی نیندوختند و از آنچه بد داشتند سپری نساختند، آنچه جمع کرده بودند وارثان حق شناس قسمت کردند و خود نزد کسی رفتند که عذر آنها را نمی پذیرد شایسته است که ما بهر کاری که در آن بآنان رشک میبریم نگاه کنیم و آن را سرمشق کارهای خود قرار دهیم و بآن کارهایی که برای آنها برایشان میترسیم نگاه کنیم و از آن کناره کنیم از خدا پرهیز، دلت را بدو چیز بسپار، نگاه کن بآنچه دوست داری وقتی پیش پروردگارت رفتی با تو باشد آن را پیشاپیش خویش بفرست و نگاه کن آنچه را بد داری که چون نزد پروردگارت رفتی با تو باشد عوض آن را بجو، بمتاعی که بر پیشینیان تو کساد شد متوجه مشو و امید داشته باش که از تو رواج باشد.

ای عمر از خدا پرهیز، در را باز کن مردم را باسانی بپذیر مظلوم را یاری کن دست ظالم را

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۲۵

کوتاه کن، سپس فرمود در هر کس سه چیز باشد ایمانش کامل است، عمر بسر دو زانو نشست و گفت ای خانواده پیغمبر آنها را بیان کن، فرمود ای عمر، هر کس چون خشنود شد خشنودیش او را بیاطلی نکشاند و چون خشم کرد خشمش او را از حق بدر نبرد و چون قدرت یافت بدان چه از آتش نیست دست نینداخت. عمر دوات و کاغذی خواست و نوشت بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عمر بن عبد العزيز فدك را که حق

محمد بن علی بود باو رد کرد.

امام پنجم فرمود مؤمن کسی است که چون پسندد خشنودی او را بگناه و بیهوده نکشاند و چون بد دارد خشم او را از گفتار راست بدر نبرد مؤمن کسی است که قدرت او را بتعدی و دست اندازی بحق دیگران و ندارد.

رسول خدا فرمود هر کس سه خصلت را دارا شود ایمان را بسر حد کمال رسانیده، کسی که خشنودی او را بگناه و باطل نکشاند، غضب او را از حق بدر نبرد و چون قدرت یافت بدان چه حق ندارد دست اندازی نکند، نام مرد مؤمنی را پیش امام ششم بردند، فرمود مؤمن کسی است که چون خشم کند خشم او را از حق بیرون نبرد، مؤمن کسی است که خشنودی او را باطل نکشاند، مؤمن کسی است که چون قدرت یافت بدان چه حق ندارد دست نیازد.

۶۱- سه کسند که در روز قیامت.

خدا با آنها سخن نگوید و بآن ها نگاه نکند و آنها را نستاید و عذاب دردناک داشته باشند- امام ششم در روایت ابی بصیر فرموده این سه کس، کننده ریش سپید خود و گاینده خویش و گائیده شده در عقب.

شرح مقصود از گاینده خویش جلق زننده است و در روایت مالک جهنی فرماید. این سه کس

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۲۶

طرفدار امامیست که امامتش از طرف خدا نیست و منکر امامت کسی که امامتش از طرف خداست و کسی که این دو را از مسلمانان شمارد. رسول خدا فرمود این سه کس مردی است که با امامی بیعت کند و اگر آن چه خواست باو داد برای وی وفا کند و اگر نه باز ایستد و کسی که با دیگری معامله

کند، بعد از عصر جنسی باو فروش کند و قسم بخورد که فلان مبلغ برای این جنس باو داده شده مشتری تصدیق کند و جنس را بخرد و آنچه گفته باو داده نشده باشد و کسی که در بیابان آب زیادی تحت اختیار دارد و از رهگذر دریغ میکند.

۶۲- وحشتناک ترین مورد برای مخلوق سه جا است

یاسر خادم گوید از امام هشتم شنیدم میفرمود وحشتناک ترین موارد برای این خلق سه جاست، روزی که زائیده شود و از شکم مادر در آید و دنیا را ببیند و روزی که بمیرد و آخرت و اهل آن را ببیند و روزی که برانگیخته شود و مقرراتی را ببیند که در دنیا ندیده، خدا بحضرت یحیی در این سه روز سلامتی بخشیده و آسایش او را تأمین کرده و فرمود سلامت باد یحیی روزی که زائیده شد و روزی که بمیرد و روزی که زنده برانگیخته شود و حضرت عیسی در این سه جا سلامت خویش را خواسته که فرموده سلامت بر من در روزی که زائیده شدم و روزی که بمیرم و روزی که زنده برانگیخته شوم.

۶۳- سه کس شریک ظلمند

امام اول فرمود آنکه ستم میکند و آنکه در ستم کمکش میدهد و آنکه ستم را میپسندد، هر سه شریکند.

۶۴- سعایت کننده کشته سه نفر است

امام ششم فرمود آنکه سعایت میکند قاتل سه کس است، خودش و کسی که سعایت او را کرده و کسی که پیش او از دیگری سعایت نموده.

شرح مقصود اینست که سعایت در قتل بیگناهی نزد پادشاه و صاحبان نفوذ سر انجامش کشته

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۲۷

شدن سه تن می شود و سبب عمل که سعایت کننده است در هر سه جنایت شریک است.

۶۵- مؤمن سه مسکن دارد، زندان. پناهگاه، اقامتگاه و کافر هم سه مسکن دارد

امام ششم فرمود دنیا زندان مؤمن است، گور پناهگاه اوست و بهشت اقامتگاه او، دنیا بهشت کافر است، گور زندان او است و دوزخ مأوای اوست.

۶۶- ایام خدا سه است

گفت از امام پنجم شنیدم فرمود ایام خدا سه روز است روز ظهور حضرت حجت و روز رجعت و روز قیامت.

۶۷- سه کس در روز قیامت عذاب شوند

محمد بن مروان گوید از امام ششم شنیدم می فرمود سه کس در روز قیامت عذاب شوند، کسی که صورت جان داری بسازد

عذاب شود تا در آن جان بدمد و نتواند دمید، کسی که خواب دروغ بسازد عذاب شود تا میان دو جو گره زند و نتواند زد، کسی که گفتگوی مردمی را که بد دارند بشنود گوش گیرد، در گوشش سرب گداخته ریخته شود و در حدیث دوم رسول خدا فرماید در گوش چنین کسی قلع گداخته ریخته شود.

۶۸- سه خصلت از کبر بیزاری دهند

امام ششم فرمود کسی که یقه خود را آشکار پینه زند و کفش خویش را پینه زند و کالای خریداری بدوش کشد از تکبر بر کنار است.

۶۹- کسی که سه خصلت در او باشد امر بمعروف و نهی از منکر نماید

امام ششم فرمود همانا امر بمعروف و نهی از منکر کند، کسی که سه خصلت در او باشد بدان چه امر کند و نهی نماید خود دانا و عمل کننده باشد در مورد امر و نهی خود میانه رو و عادل باشد، در امر و نهی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۲۸

خود رفق و مدارا کند.

شرح مقصود اینست که کسی که میخواهد امر بمعروف و نهی از منکر بکند علاوه بر آنکه باید دانا بموضوع معروف و منکر باشد و خود بدان عمل کند باید در موضوع معروف و منکر میانه رو و معتدل باشد و گرفتار وسوسه و از مردمان افراطی نباشد که سخت گیری بی جا کند مانند خوارج نهروان و در کیفیت امر و نهی خود رفق و مدارا کند و تشدد و سختی ننماید که مردم از او متنفر شوند.

۷۰- سه طایفه نجیب نباشند

امام پنجم یا ششم فرمود سه کس نجیب نشوند کسی که چشم راستش کور باشد، کبود چشمی که مردمکش چون نگین انگشتر باشد و سندی نژاد.

شرح این خبر و اخبار دیگری که بمضمون آن است و دلالت دارند که مکان مخصوص یا وصف طبیعی مخصوص سبب بدی یا خوبی است بدو وجه توجیه میشوند.

اول آنکه مقصود از این عناوین سه گانه اشخاصی باشند که در آن دوره ها زندگانی میکردند و مخالف حق بوده اند و اولاد آنها پیروی پدر و مادر بدوا مخالف حق میشدند دوم آنکه استعداد خلاف نجابت در این طوائف بیش از سایر مردم است بواسطه خصوصیت نژاد یا تأثیر آب و هوا و این منافات ندارد که در اثر تربیت و مجاهده این افراد هم نجیب و خوش فطرت گردند.

۷۱- بس است برای عیب مرد که سه خصلت در او باشد

رسول خدا فرمود، ثواب نیکی و احسان زودتر از همه خیرات دریافت شود و کیفر ستم از بدیها زودتر میرسد و در عیب مرد همین کافی است که از دیدن عیب خود کور باشد و بعیب مردم نگردد و مردم را بکاری سرزنش کند که خودش توانائی ترک آن را ندارد همنشین خودش را بدان چه سودش ندهد آزار دهد.

۷۲- کسی که عترت پیغمبر را دوست ندارد برای یکی از سه امر است

رسول خدا فرمود کسی که خانواده مرا دوست نمیدارد برای یکی از سه امر است یا منافق است یا زنا زاده است یا مادرش در ناپاکی باو آبستن شد.

۷۳- دوست ترین امور نزد خدا سه است

امام چهارم فرمود آخرین سفارش خضر بموسی بن عمران این بود که باو گفت هیچ کس را بگناهی سرزنش مکن، دوسترین، امور نزد خدای عز و جل

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۲۹

سه است:

قناعت در توانگری، گذشت در توانائی، رفق و نرمی با بندگان خدا هیچ کس با دیگری در دنیا نرمی نکنند جز آنکه خدای عز و جل در روز قیامت با او نرمی رفتار کند. سرآمد حکمت ترس از خدای عز و جل است.

۷۴- دوزخ در روز قیامت با سه کس سخن گوید

پیغمبر فرمود دوزخ در روز قیامت با سه کس سخن گوید، پادشاه، عالم و ثروتمند بیادشاه میگوید ای کسی که خدا باو پادشاهی بخشید و عدل و داد نکرد سپس او را ببلعد چنانچه پرنده دانه کنجد را می بلعد، و بعالم میگوید ای کسی که پیش مردم خودنمائی میکرد و بنافرمانی با خدا در نبرد بود سپس او را می بلعد. پس ثروتمند میگوید ای کسی که خدا باو دنیای با وسعت و پرفیضی داده بود و اندکی برسم قرض از او خواسته بود پس بخل ورزید سپس او را می بلعد.

۷۵- سه چیز پشت شکنند.

امام پنجم فرمود سه چیز پشت شکنند شخصی که عمل خویش را بزرگ شمارد و گناه خود را فراموش کند و رای خود را بپسندد. امام ششم فرمود شیطان بلشگر خود گفت چون در سه چیز بفرزند آدم چیره شدم باک ندارم از هر کاری که بکند زیرا از او پذیرفته نیست، هر گاه کار خود را بسیار شمارد و گناه خود را فراموش کند و خود بینی در او راه یابد.

۷۶- خدا سه نعمت منت بر بندگان نهاده

امام ششم فرمود: خدای عز و جل فرماید من بر بندگان خود سه نعمت منت نهادم، پس از گرفتن جان بوی بد بر آنان افکندم

و اگر چنین نبود هیچ خویشی خویش خود را خاک نمیکرد، پس از سوگواری آرامش دل بآنها دادم و اگر چنین نبود زندگی بر کسی گوارا نمیشد؛ این جانور را آفریدم و بر گندم و جو مسلط کردم و گر نه پادشاهانشان آنها را مانند زر و سیم گنج میکردند.

۷۷- جز در سه چیز شب بیداری نیست

رسول خدا فرمود شب بیداری نیست مگر در سه چیز

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۳۰

عبادت با قرآن. یا در طلب دانش یا برای عروسی که بخانه شوهرش برند.

۷۸- اگر سه چیز در فرزند آدم نبود چیزی سرش را خم نمیکرد

رسول خدا فرمود اگر سه چیز در فرزند آدم نبود چیزی سرش را خم نمیکرد. بیماری، فقر و مرگ، با اینکه همه اینها را دارد هنوز جست و خیز میزند.

۷۹- همه آداب دین در سه است-

ابی مالک گوید بامام چهارم عرض کردم مرا از همه دستورات دین خبر بده: فرمود گفتار حق و قضاوت عادلانه و پائیدن پیمان.

۸۰- فتنه سه است-

امام اول فرمود فتنه سه است، دوستی زنان که شمشیر شیطان است، میگساری که تله شیطانست، پول دوستی که تیر شیطانست، کسی که زن را دوست داشت از زندگی سود نبرد.

کسی که شراب دوست است بهشت بر او قدغن است. کسی که دوست زر و سیم است، بنده دنیا است، عیسی بن مریم فرمود زر درد دین است و عالم پزشک دین است. چون دیدید پزشک خود را دردمند میکند باو بدبین باشید و بدانید که دیگری را اندرز نمیدهد.

۸۱- برای مرد مسلمان سه دوست است-

امام فرمود دوستان سه اند، دوستی که میگوید من در زندگی و مرگ با تو هستم و آن کردار اوست، دوستی است که میگوید من تالاب گور با تو هستم سپس تو را رها کنم و آن فرزند است دوستی که میگوید تا دم مرگ با تو هستم و آن دارائی است که چون مرد به وارث میگذرد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۳۱

قیس بن عاصم میگوید با گروهی از بنی تمیم حضور پیغمبر شرفیاب شدم وقتی بر آن حضرت بار یافتیم که صلصال بن دهمس پیش او بود عرض کردم ای پیغمبر خدا پندی بمانده زیرا ما مردمی هستیم که در بیابان بسر میبریم، رسول خدا فرمود بدرستی که با هر عزت خواری است و با زندگانی مرگ است و با دنیا سرای دیگر است، هر چیز حسابی دارد و با هر چیزی پابنده است، هر عمل نیکی را ثوابیست و هر کار بدی را عقابی و هر مدتی را پایانی، ای قیس بناچار همنشینی با تو در گور آید، او زنده بگورت آید و تو مرده ای، اگر بزرگوار باشد تو را گرامی

دارد. و اگر پست باشد تو را وانهد، سپس جز با تو محشور نشود و جز با او برانگیخته نگرددی و مسئول جز او نیستی، او را شایسته و نیکو آماده کن زیرا اگر نیکو باشد با او آسوده بسر میری و اگر تباه و فاسد باشد همانا از آن در وحشت و هراسی، این همنشین کردار تو است، گفت ای پیغمبر خدا میخواهم این فرمایش تو در چند بیت شعر باشد که در میان همسایگان خویش از سایر عربها بدان افتخار کنیم و آن را حفظ نمائیم و ذخیره کنیم پیغمبر دستور داد حسان بن ثابت را حاضر کنند، گوید من شروع کردم این موعظه را بنظم آورم و پیش از آمدن حسان آن را برشته نظم کشیدم عرض کردم یا رسول الله ایاتی در نظرم آمد که گمان دارم با فرمایش شما موافق باشد، قیس بن عاصم این اشعار را سرود:

ز کردار خود دمخوری برگزین که در گور باشد تو را همنشین

پس از مرگ آماده داریش پیش بروزی که آید ندا آی پیش

اگر دل بچیزی ببندی مبندبجز آنچه باشد خدا را پسند

پس و پیش مرگت تو را نیست کس بجز کرده ات یار و فریادرس

بشر پیش خویشان دمی میهمان بود وانگهی کوچد از این جهان

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۳۲

۸۲- خدای عز و جل در باره علی (ع) پیغمبر سه کلمه وحی کرد-

اشاره

رسول خدا فرمود چون شبانه مرا پروردگار نزد خویش برد در باره علی سه کلمه بمن وحی کرد، فرمود که او پیشوای پرهیزکاران آقای اهل ایمان جلودار دست و رو سفیدان است.

ابن بابویه، محمد بن علی - کمره ای، محمد باقر، الخصال / ترجمه کمره ای، ۲ جلد، کتابچی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۷ش.

الخصال / ترجمه کمره ای؛ ج ۱

شرح-

غر محجلین در لغت عرب اسبان پیشانی و دست و پا سفید است و در اینجا بمعنی مسلمانان است که دائماً با وضو و کاملاً مواظب نمازند و باین جهت مواضع وضوء در بدن آنها در ظاهر و باطن پاک و درخشانست.

۸۳- مرد سه تا است-

امام ششم فرمود مردان جهان سه اند خردمند و بیخرد و بدکار، خردمند را دین آئین است و حلم در آستین و دیدن رأی دوربین، چون پرسندش پاسخ دهد و چون سخن راند درست گوید و چون بشنود دریابد و اگر حدیث کند راست باشد و اگر کسی باو اطمینان کند وفا نماید بیخرد را اگر بخوبی یاد آوری کنی غفلت ورزد و اگر از نیکی برش گردانی بپذیرد و اگر بنادانی و ادار شود نادانی ورزد و اگر حدیث کند دروغ گوید، خود نفهمد و اگر بفهمانیش فهم نکند، بد کار را اگر امانت سپاری خیانت کند و اگر رفاقت کنی ننگینت کند و اگر باو اعتماد کنی خلوصت نوزد.

۸۴- امامت شایسته کسی نیست مگر مردی که دارای سه خصلت باشد-

امام ششم از قول پدرش فرمود امامت نشاید مگر برای مردی که سه خصلت دارد، ورعی که از امور ناروایش باز دارد و حلمی که با آن خشم خود را زیر فرمان گیرد و خوش رفتاری با پیروان خود تا مانند پدر مهربانی باشد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۳۳

بزنطی گوید از امام هفتم پرسش شد که با چه نشانه امام بعد از امام دیگر شناخته می شود؟

فرمود امام نشانه هائی دارد، بعد از پدرش بزرگتر فرزندانست دارای فضل امامت است، و وصی معروف او است که اگر کاروانی بمدینه آید و بگوید فلانی بکی وصیت کرده؟ بگویند بفلان، سلاح پیغمبر در میان ما همانند تابوتست در بنی اسرائیل هر جا سلاح باشد امامت با آن میچرخد.

ابن اعین گوید بامام ششم عرض کردم دلیل رد مدعی امامت بر خلاف حق چیست فرمود سه علامت است که چون در مردی جمع شد امام است، ولی امام پیش از خود

باشد و سلاح رسول خدا نزد او باشد و وصی آشکار امام باشد بطوری که چون بمدینه آئی و از عموم مردم و بچه ها پرسی امام سابق بکه وصیت کرده بگویند بفلان کس.

۸۵- در مقام کسی که سه بار حج رفته -

اشاره

حریز گوید کسی که سه سال پی در هم حج رفته سپس حج کند یا نکند مقام کسی را دارد که هر ساله حج کند .. امام ششم فرمود کسی که سه بار حج کند هرگز فقیر نشود، فرمود هر شتری که سه سال بر او حج روند از چهارپایان بهشت گردد و در روایت دیگر رسیده که هفت سال.

شرح

این حدیث تأیید میکند گفتار دانشمندانی را که میگویند بعضی حیوانات دارای روح مجرد و نفس ناطقه هستند زیرا نفوس انسانی هم که بعد از مرگ بعالم آخرت میروند و باقی میمانند بنا بر تحقیق با جسم پدید میشوند و ترقی میکنند تا روح مجرد و باقی و ابدی میگردند و اگر این استعداد در حیوانات عمومی نیست ولی ممکن است در بعضی از آنها باشد چنانچه ممکن است گفت پاره ای از افراد بشر هم مانند حیوانات دارای نفس ناطقه نمی شوند و استعداد روحی آنها فعلیت و تحقق پیدا نمی کند مانند اطفال کفار که قبل از بلوغ میمیرند و مانند دیوانگان عمری که هیچ وقت عاقل نبودند.

۸۶- ثواب کسی که سه مؤمن را بحج رساند -

اشاره

آزاد کرده امام هشتم گوید از آن حضرت شنیدم میفرمود کسی که سه مؤمن را حج فرستد خود را از خدای عز و جل با پول خریده و از او نمیرسد که مال خویش را از کجا کسب کرده از حلال یا حرام.

شرح

ظاهراً مقصود اینست کسی که موفق شود سه نفر مؤمن را بحج فرستد دلیل باشد که مال او از حلال است و خدا حساب مال حلال را از او نکشد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۳۴

۸۷- در پیراهن یوسف سه آیت بود -

امام ششم فرمود در پیراهن یوسف سه آیت بود، خدای عز و جل فرماید پیراهن او را با خون دروغین آوردند، و فرماید اگر پیراهنش از پیش دریده باشد تا آخر و فرماید این پیراهن مرا ببرید تا آخر آیه شرح آیت اول در موقعی بود که برادران یوسف

او را بچاه انداختند و حضور پدر برگشتند و گفتند که او را گرگ درید و پیراهن وی را بنشانی آوردند.

آیت دوم در موقعی بود که یوسف از محفل سری زلیخا گریخت و دم درب بعزیز مصر برخورد و زلیخا از دنبال او پریشان حال رسید و بعزیز گفت کیفر کسی که نسبت باهل تو سوء قصد دارد چیست؟

یوسف گفت زلیخا مرا دعوت کرده، و گواهی از خویشان گفت اگر پیراهن یوسف از پیش دریده زلیخا راست میگوید و یوسف دروغگو است و اگر از پس دریده زلیخا دروغ گوید و یوسف راستگو است.

آیت سوم در موقعی بود که یوسف در مصر خود را برادرانش معرفی کرد و گفت این پیراهن مرا ببرید و بروی پدرم بیفکنید تا بینا شود و خانواده خود را از کنعان بمصر کوچ دهید، ما شرح این موضوعات را در تفسیر سوره یوسف مفصلاً نوشته ایم.

۸۸- ستم سه گونه است -

اشاره

امام پنجم فرمود ستم سه گونه است، ستمی که خدای عز و جل می - آمرزد و ستمی که نمی آمرزد و ستمی که از نظر میاندازد اما ستمی که نمی آمرزد شرک بخداست و آن ستمی که می آمرزد ستم کسیست در باره خودش میان خودش و خدا و اما ستمی که از نظر میاندازد، حقوقی است که بندگان بیکدیگر پیدا میکنند.

شرح

مقصود از ظلم بر نفس ارتکاب گناهانیست که تولید حق الناس نکند مانند میخواری و این گونه گناهان را خداوند ممکنست بیامرزد.

۸۹- زن ها بسه طریق حلال میشوند

امام اول فرمود زن ها بسه طریق حلال میشوند، عقد دائم که ارث دارد، عقد متعه که ارث ندارد، کنیز برای آقای خود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۳۵

۹۰- برای همه امت امید نجات است جز سه تن -

امام ششم فرمود برای همه امت اسلام در صورتی که ما را بامامت بشناسند امید نجات دارم جز سه کس. همدست پادشاه ستمکار و هوا پرست و متجاهر بفسق.

۹۱- سخت ترین اوقات فرزند آدم سه ساعت است -

امام چهارم فرمود سخت ترین اوقات فرزند آدم سه ساعت است، هنگامی که ملک الموت را دریابد، هنگامی که سر از گور بر آرد و

هنگامی که در قیامت پیش خدای عز و جل بایستد که محکوم بهشت یا دوزخ گردد، سپس فرمود ای فرزند آدم اگر هنگام مرگ نجات یافتی خود را دریافتی و گر نه هلاک شدی سپس این آیه را تلاوت نمود از پس مرگشان در برزخند تا روزی که برانگیخته شوند فرمود منزل برزخ گور است همانا در آن زندگانی تنگی دارند. بخدا گور یا باغی است بهشتی و یا گودالی است از گودالهای دوزخ. سپس بمردی از اهل مجلسش توجه کرد و فرمود، خدای آسمان بهشتیان را از دوزخیان میشناسد تو از کدامیک هستی و کدام از این دو خانه خانه تو است.

۹۲- فرزند آدم هرگز کاری نکند که نزد خدا از سه کار بزرگتر باشد

پیغمبر (ص) فرمود هرگز فرزند آدم کاری نکند که پیش خدای تبارک و تعالی از سه کار بزرگتر باشد کسی که پیغمبری یا امامی را بکشد کسی که کعبه را ویران کند، کسی که بحرامی نطفه خود را بزنی بریزد

۹۳- مرد کوچ نکند مگر برای سه چیز -

اشاره

امام ششم فرمود در دستورات حکیمانه آل داود است که مرد کوچ نکند مگر در سه چیز تحصیل توشه آخرت، اصلاح امور زندگانی، دریافت لذتی سپس فرمود کسی که زندگی را دوست دارد خوار می شود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۳۶

شرح

مقصود اینست که کسی که زندگانی دنیا و امورات مادی مورد علاقمندی او هست از افکار بلند خداپرستی و روحانی باز میماند و بکارهای پست دنیا داری تن در میدهد و عزت نفس خود را می بازد و در چنگال دنیا زبون و خوار می گردد.

۹۴- رختخواب سه دست است -

اشاره

امام ششم بر رختخوابهایی نگریست که در خانه مردی روی هم چیده بود، فرمود یک رختخواب از آن مرد، دیگری از آن زن و یکی هم برای مهمان، رختخواب چهارم از آن شیطان است.

شرح

مقصود اینست که نباید رختخواب زیادی تهیه کرد و بیکار و بی مصرف نگهداشت.

۹۵- در نشانه های سه گانه -

امام ششم فرمود لقمان به پسرش گفت ای پسر جانم برای هر چیزی نشانه ایست که بدان شناخته شود و بر آن گواه است، دین را سه نشانه است، دانش، ایمان و عمل بآن، ایمان سه نشانه دارد ایمان بخدا و کتابهایش و فرستادگانش، عالم سه نشانه دارد شناسائی خدا و دانستن آن چه خدا خوش دارد و آن چه بد دارد، عملی کنند سه نشانه دارد نماز، روزه، زکاه، کسی که بخود می بندد سه نشانه دارد با ما فوق خود ستیزه میکند، ندانسته میگوید، چیزی را که بدان نمی رسد می جوید ستمکار سه نشانه دارد زبانش بالادستش را بنافرمانی ستم میکند زیر دست را بزورگوئی و کمک بستمکاران میدهد فاسق سه نشانه دارد زبانش با دلش مخالف است و دلش با کردارش و آشکارش با پنهانش گنهکار سه نشانه دارد خیانت میورزد، دروغ میگوید، خلاف گفته خود کار میکند، خود نما سه نشانه دارد، در تنهائی کسل است و در برابر مردم زرننگ و در هر کاری دنبال تمجید میگردد.

حسود سه نشانه دارد پشت سر بد میگوید پیش رو تملق مینماید و مصیبت زده را سرزنش میکند. اسراف کار سه نشانه دارد، آنچه درخور او نیست میخورد، آنچه درخور او نیست میپوشد، آنچه در

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۳۷

خور او نیست میخورد، تنبل سه نشانه دارد سستی میورزد تا تقصیر کار گردد و تقصیر میکند تا تضييع کند و تضييع میکند تا گنهکار شود.

برای غافل سه نشانه است سهو، بازی، فراموشی حماد بن عیسی گوید امام ششم فرمود برای هر کدام از

این نشانه‌ها رشته‌هائیت که بیش از هزار باب و هزار باب و هزار باب ای حماد در شب و روز طالب علم باش و اگر می‌خواهی چشمت روشن شود و بخیر دنیا و آخرت بررسی طمع از آن چه در دست مردم است بیر و خود را در مردگان بشمار و خود را بالاتر از هیچ کس قرار مده و زبان خود را مستور دار چنانچه مالت را مستور میداری.

۹۶- خدای عز و جل در سه حال بجای بنده کارهای او را انجام میدهد-

امام اول فرمود در ضمن پندهائی که لقمان پسرش میداد این بود که باو گفت ای پسر جانم کسی که عقیده اش در موضوع روزی ناقص و ایمانش سست است از اینجا عبرت گیرد که خدای تبارک و تعالی در سه حالت بجای او کارش را انجام داده و روزی او را رسانیده با اینکه در هیچ کدام از این حالات قدرت کسب و چاره ای نداشته و بداند که خدای تبارک و تعالی در حالت چهارم نیز محققا او را روزی میدهد اول این حالات در رحم مادر است که او را در جای محکمی محفوظ از سرما و گرما روزی داده سپس او را از آن جا بیرون آورده و از شیر مادر روزی او را روان کرده همان شیر مادر کفایت او را میکند و او را میپروراند و نیرومند میکند بی آنکه تاب و توانی داشته باشد، سپس از شیر بریده شود و از کسب

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۳۸

پدر و مادرش روزی او را حواله کرده و باندازه ای دل آنها را بر او مهربان و پر محبت نموده که در مقام او بی اختیارند و در بسیاری از احوال او را بر

خود مقدم میدارند و چون بزرگ و خردمند گردید و برای خود دست بکسب زد کارش بر او دشوار آید و بخداوند بدگمان شود و حقوق الهی را در مال خود انکار کند و بر خود و عیال خود تنگ گیرد از ترس کم آمدن روزی و از بدگمانی بخدا و سستی عقیده و ایمان باینکه خدا در دنیا و آخرت باو عوض می‌دهد ای پسر جان این گونه بنده بنده ایست.

۹۷- مردم سه دسته اند

اشاره

امام ششم فرمود، مردم سه دسته شمرده شوند عالم و طالب علم و هر دم بیل ما عالم هستیم و شیعیان ما طالبان علم و مردم دیگر هر دم بیل، شرح دسته سوم را بلفظ غناء تعبیر کرده و آن در لغت گیاهان خشکی است که در بیابان ریخته و باد و سیل آنها را بهر طرف میبرد و مقصود از آن مردم عوام و بی بصیرت در دینست که از هر پیشوای جوری طرفداری و پیروی میکنند برای زندگانی چند روزه دنیا.

امام هفتم فرمود مردم سه دسته اند عرب و مولی علج، عرب ما هستیم، دوستان ما مولی هستند و کسانی که از ما بیزارند و با ما دشمن علجند.

شرح

عرب از نژاد سامی است و نسب شناسان گویند از اولاد یعرب بن قحطان می باشند و بعضی گویند عربهای عدنانی که ساکنان حجازند از اولاد اسماعیل بن ابراهیم و عربهای قحطانی که ساکنان یمن بوده اند از اولاد یعرب بن قحطانند، در قرآن مجید مسلمانان به چهار عنوان نامبرده شده اند.

اول عربی چنانچه در سوره اعراف در وصف پیغمبر فرموده الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الْعَرَبِيَّ آن چنان کسانی که پیروی کنند پیغمبر امی عربی را دوم و سوم مهاجر و انصار، چنانچه در سوره توبه فرماید:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ. چهارم اعراب چنانچه در همین سوره فرماید وَ مِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ یعنی از کسانی که در حوزه شما هستند بعضی از اعرابند که منافقند وصف عربی و مهاجر یعنی اشخاصی که برای ملازمت پیغمبر از مکه و وطن خود بمدینه کوچ کردند و انصار یعنی عربهای مدینه که مسلمان شدند و پیغمبر را یاری

کردند دلالت بر مدح دارد و وصف اعرابی معنی بیابان نشین و ایلی می‌دهد و نشانه نادانی و بی تربیتی است و بعد از پیغمبر که فتوحات اسلامی در خارج عربستان پیشرفت کرد و ملتهای دیگر هم زیر پرچم اسلام در آمدند دو عنوان دیگر در زبان مسلمانان رواج پیدا کرد مولی و علج مولی تازه مسلمان عجمی نژاد بود که باید خود را وابسته بیک قبیله عربی معرفی کند تا در درجه دوم مسلمانی از حقوق اجتماعی اسلام بهره مند گردد و علج را که در لغت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۳۹

گروه خرفره و تنومند است در کفار عجم استعمال کردند از باب اهانت و پستی، چون عمر دفتر حقوق را منظم کرد قبائل و افراد عرب را یکان یکان ثبت کرد تازه مسلمانان غیر عرب هم هر کدام خود را وابسته و مولای یک قبیله ای معرفی کردند و این لفظ که معنی آزاد شده دارد دلیل بر این بود که اینها مسلمان درجه دوم وزیر دستان عربها هستند که باید از قبل آنها از حقوق اجتماعی و امور زندگانی بهره مند شوند و سایر افراد غیر عرب که مسلمان و وابسته قبیله عربی نبودند علج نامیده میشدند.

این القاب از نظر نژادی و تشکیلات حقوقی و اجتماعی دولتهای جائر و جبار بنی امیه و بنی عباس بسیار و متداول شده بود از این جهت امام متعرض شرح آن شده و روی اساس عدالت و مذهب آنها را تفسیر کرده فرموده مسلمانان اصلی که سمت پیشوائی و امامت دارند ما هستیم و مسلمانان درجه دوم که بیرکت ما از اسلام بهره مند شدند دوستان و پیروان ما هستند

و سائر مردم از هر نژاد و دارای هر مقامی باشند علج یعنی گوره خر فربه میباشند، رسول خدا فرمود یا عالم باش، یا طالب علم، یا دوست علماء قسم چهارمی نباش که بواسطه دشمنی آن ها هلاک شوی.

۹۸- سه خصلت است که هیچ کس در آنها عذری ندارد-

اشاره

حسین بن مصعب همدانی گوید از امام ششم شنیدم میفرمود سه چیز است که هیچ کس در آنها عذری ندارد؛ ادای امانت به صاحبش چه نیکوکار باشد چه بدکار، وفای بعهده چه طرف نکوکار باشد چه بدکار، احسان پیدر و مادر چه نیکوکار باشند چه بدکار.

شرح

مقصود اینست که بدی امانت گذار و طرف معاهده و پدر مادر عذر خیانت کاری و خلف عهد و اهمال در حقوق پدر و مادر نمیشود.

۹۹- سه خصلت است که مرتکب آنها نمیرد تا وبال آنها را ببیند-

امام پنجم فرمود در کتاب علی است که صاحب سه خصلت نمیرد هرگز تا وبال آنها را ببیند، ستم، قطع رحم، دروغ که جنگ با خدا است، سریعترین طاعت از نظر ثواب دریافتن صله رحم است، جمعی بد کارند و صله رحم میکنند دارائی آن ها ترقی میکند، احسان میکنند عمرشان زیاد می شود، قسم دروغ و قطع رحم خانه ها را ویران و بی صاحب میکنند و رحم را سنگین می نماید و چون رحم سنگین شد نسل قطع می شود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۴۰

۱۰۰- مسلمان بسه چیز کامل می شود

امام اول فرمود سه خصلت است که مسلمان بدانها کامل می شود بصیرت در دین، قناعت در زندگی، صبر بر پیش آمدها.

۱۰۱- وصیتهای سه گانه ای که پیغمبر بامیر المؤمنین فرموده

امام ششم فرمود در ضمن وصایای رسول خدا بامیر المؤمنین است که

یا علی تو را از سه خصلت عظیم نهی میکنم بخل کردن حرص ورزیدن، دروغ گفتن

ای علی کارهای بزرگ سه تا است، بانصاف رفتار کردن برای رضای خدای عز و جل با برادران دینی همراهی کردن؛ در هر حال خدای تبارک و تعالی را یاد کردن،

ای علی مؤمن در دنیا سه شادی دارد ملاقات برادران، افطار روزه، نماز خواندن در آخر شب،

ای علی سه چیز است که در هر کس نباشد هیچ کارش درست نیست ورعی که او را از معصیت خدا باز دارد، خلق خوشی که با مردم مدارا کند حلم و حوصله ای که جهالت ورزی نادان را در گذراند

ای علی سه کار از حقیقت ایمان است، بخشش در تنگی معیشت، حق دادن بمردم در باره خود و یاد دادن علم بشاگرد

ای علی سه خصلت از اخلاق کریمه است. بخشش بکسی که از تو دریغ داشته، پیوست و گرمی با کسی که از تو کناره گیری کرده، گذشت از کسی که بتو ستم کرده.

پیغمبر (ص) در ضمن وصیت خود بعلی فرمود

سه چیز است که هر کس با آنها خدا را ملاقات کند از بهترین مردمست، کسی که هر چه بر او واجبست برای خدا انجام دهد از عابدترین مردمست، کسی که خود را از حرامهای الهی باز دارد اورع مردمست، کسی که بدان چه خدا روزی او کرده قناعت کند بی نیازترین مردمست.

ای علی سه خصلت است که این امت توانائی آن را ندارند، همراهی با

برادر در دارائی خود، حق دادن بمردم در باره خود، یاد خدا بودن در هر حال، مقصود از آن ذکر سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر نیست بلکه مقصود اینست که چون بحرामी دچار شود خدا را بیاد بیاورد و از آن بگذرد، ای علی در سه چیز ترس دیوانگی است. تغوط در میان گورها، راه رفتن با یک تا ارسی. مردیکه تنها بخوابد.

ای علی همنشینی سه طائفه دل را مرده کند همنشینی اراذل و همنشینی ثروتمندان، گفتگوی با زنان

ای علی سه چیز حافظه را بیفزاید و بیماری را ببرد، تناول شیر و مسواک کردن و خواندن قرآن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۴۱

ای علی سه کار از وسواس است، گل خوردن ناخن را بدنندان چیدن، ریش را جویدن

ای علی تو را از سه خصلت نهی کنم حسد و حرص و کبر

ای علی سه چیز دل را سخت کند، گوش گرفتن آواز لهو، شکار رفتن بدربار پادشاه آمدن،

ای علی خوشی زندگانی در سه چیز است خانه وسیع و کنیز زیبا و اسب تازی نژاد.

مصنف این کتاب گوید فرس قباء اسب شکم لاغر است که در وصف آن اقب و قباء هر دو آید زیرا لفظ فرس مذکر و مؤنث هر دو آید و در وصف مادیان باید قباء گفت نه غیر آن.

۱۰۲- برای سه کس دعا را بلفظ جمع آرند-

امام ششم فرمود برای سه کس دعا را بلفظ جمع آرند و اگر چه تنها باشند، مردی که عطسه زند باو گویند یرحمکم الله زیرا دیگری هم با او است، مردیکه سلام بدیگری دهد در جوابش گوید السلام علیکم مردی برای شفای دیگری دعا کند گوید عافاکم

اللَّهُ مصنف این کتاب گفته اگر عطسه کننده مخالف مذهب باشد باو گویند یرحکم الله بمنظور دو فرشته ای که با او است اما بشخص مؤمن گویند یرحمک الله.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۴۲

۱۰۳- چون شخصی عطسه زند تا سه بار باو یرحمک الله گفته شود

امام اول فرمود تا سه بار بعطسه زننده گفته شود یرحمک الله اگر زیاده از آن عطسه کند باد است. در حدیث دیگر گفته شده اگر زیاده از سه عطسه زد باو گفته شود خدا تو را شفا دهد زیرا از مرض باشد،

۱۰۴- سه خصلت را خدای عز و جل در منافق و فاسق جمع نکند

عباد بن صهیب گوید از امام ششم شنیدم میفرمود خداوند برای منافق و فاسق جمع نکند نیک منظری و مسأله دانی و خوش خلقی را هرگز.

۱۰۵- سه کس مهمان خدای عز و جلند و در پناه اویند

عباد بن صهیب گوید از امام ششم شنیدم میفرمود مهمان خدای عز و جل مردی است که بحج یا عمره مشغول شده، مهمان خداست تا بمنزلش برگردد و مردیکه در نماز است در پناه خداست تا تمام کند و مردیکه دیدن کند برادر مؤمن خود را برای خدا زائر محسوب شود و از ثواب او در دنیا و خزینه رحمت او بهره مند گردد.

۱۰۶- خیار حیوان برای خریدار آن سه روز است

فضیل بن یسار گوید بامام ششم عرض کردم خیار در حیوان چیست؟ فرمود سه روز است برای خریدار. گفتم خیار در معامله غیر حیوان چیست؟ فرمود فروشنده و خریدار تا از هم جدا نشدند خیار فسخ دارند و چون جدا شدند پس از رضایت بمعامله خیاری ندارند.

۱۰۷- در سه چیز خدا بهیچ کس رخصت مخالفت نداده.

عنبسه بن مصعب گوید شنیدم امام هفتم می فرمود در سه چیز خدا بهیچ کس رخصت نداده، احسان پدیر و مادر خوب باشند یا بد وفای بعهد برای خوب و بد، رد امانت بخوب و بد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۴۳

۱۰۸- گرفتار نکرده است خدا مؤمن را بچیزی که سخت تر باشد بر او از سه خصلت که محروم شود از آنها

امام ششم فرمود گرفتار نکرده است خداوند مؤمن را بچیزی که سخت تر باشد بر او از سه خصلت که از آن محروم شود سؤال شد چیست آن خصلتها؟ فرمود همراهی و همدردی در آنچه دارد برای خدا، حق دادن در باره خویش و بسیار ذکر خدا

کردن، نمیگویم بشما که بسیار بگوئید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر ولی یاد خدا در آنچه بر او حلال کرده و یاد خدا در آنچه بر او حرام کرده.

۱۰۹- اگر سه طائفه نبودند خدا بسختی عذاب فرو میریخت

امام ششم فرمود خدا در هر روز و هر شب فرشته ای دارد که فریاد میزند ای بندگان خدا دست از معصیت خدا بدارید اگر بخاطر چهارپایان چرنده و کودکان شیرخوار و پیرمردان پشت خمیده نبود هر آینه عذاب سختی بر شما میباریدم که در زیر آن خرد میشدید.

۱۱۰- سه کس ملعونند

رسول خدا فرمود: ملعونست ملعونست کسی که کور و نابینا است از فهم ولایت و دوستی اهل بیت من، ملعونست ملعونست بنده زر و سیم، ملعونست ملعونست کسی که چهارپائی را وطی کند.

۱۱۱- چون حکماء و فقهاء بیکدیگر نامه مینوشتند سه چیز در نامه آنها بود که چهارمی نداشت

امام اول فرمود حکماء و فقهاء چون بیکدیگر نامه می نوشتند سه چیز می نوشتند که چهارمی نداشت کسی که برای آخرت همت گماشت خدا دنیای او را کفایت میکند، کسی که باطن خود را اصلاح کرد خدا ظاهر او را اصلاح میکند، کسی که بین خود و خدا را درست کرد خدا میان او و مردم را درست میکند.

شرح حکماء در اصطلاح اخبار اهل عصمت کسانی هستند که باخلاق و آداب دین متخلق شده و از اخلاق پست و حیوانی پاک گردیده اند فقهاء کسانی هستند که بصیرت کامل در دیانت پیدا کرده و اصول و فروع دین را از روی منطق و استدلال درست یافته اند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۴۴

۱۱۲- سه خصلت طبع مؤمن نیست

حلبی گوید از امام ششم شنیدم می فرمود که دروغ و بخل و نابکاری طبع مؤمن نیست ولی بسا باشد که توجه بیکی از این امور کند بدون آنکه بر آن مداومت نماید، سؤال شد که مؤمن زنا میکند، فرمود آری فریفته شود و زود بازگشت کند ولی از این نطفه حرام فرزندی نیاورد.

شرح اخباری هست که دلالت دارد؛ سرشت مؤمن از آب خوشگوار و شیرین و خاکی پاک علیین است و مقتضای چنین سرشتی اخلاق پاک و کردار شایسته و نیکو و اطاعت از پیغمبر اکرم و امامان بعد از او است ولی چون در جریان خلقت عمومی آب و گل مؤمن با سرشت کفار و فساق که آب شور و نمکین و گل تیره سجنین است آلوده شده اخلاق بد و کردار زشت در او پدید آمده ولی چون عاریه است بر آن پایدار نیست و نشانه اش آنست که بزودی پشیمان می شود و بسوی

خدا بازگشت میکند و از لطف حق است که تخم حرام از شخص مؤمن تولید فرزند نمیکند برای آنکه گرفتار عواقب بد آن نباشد.

۱۱۳- کسی که بطور قهر خسارت بیند سه عوض دارد

عبد الله بن سنان گوید از امام ششم شنیدم می فرمود رسول خدا فرمود خدای جل جلاله فرماید من دنیا را میان بندگان خود بخشش کردم سپس هر کس از آن بمن قرضی داد و در راه من بخششی کرد بعوض یکی ده برابر تا هفتصد برابر و آنچه خواهم باو بدهم و کسی که با اختیار خود بمن قرضی نداد و بطور قهر از او چیزی گرفتم در عوض سه پاداش باو بدهم که اگر یکی از آنها را بفرشتگان خود دهم خشنود شوند و آن لطف و هدایت و رحمت است خدا میفرماید.

آنچنان کسانی که چون مصیبتی بدان ها رسد گویند **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** آنانند که الطاف پروردگار شامل آن ها است- این یکی- و رحمت او- این دو تا و آنان هدایت شده اند این سه تا سپس فرمود امام ششم این جزای کسی است که بطور قهر چیزی از او گرفته شده.

شرح این دو آیه ۱۵۶ و ۱۵۷ سوره بقره است و پیش از آن ها اینست: شما را گرفتار ترس و گرسنگی و کمی مال و جان و میوه جات میکنیم و صبرکنندگان را مژده بده.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۴۵

۱۱۴- برای خدای عز و جل بهشتی است که وارد آن نمیشود مگر سه طائفه

امام پنجم فرمود برای خدای عز و جل بهشتی است که وارد آن نمیشود مگر سه کس، شخصی که در باره خود بحق قضاوت کند، کسی که برای خدا از برادر مؤمن دیدن کند شخصی که برادر دینی خود را برای رضای خدای عز و جل بر خود مقدم دارد.

۱۱۵- سه خصلت در شیعه نیست

امام ششم فرمود هر نقصی در شیعیان ما باشد سه چیز در آن ها نیست، گدای سائل بکف در میان آنها نیست، بخیل در میان آن ها نیست، ملوط و مأبون در میان آن ها نیست.

۱۱۶- سه خصلت سخت ترین کردار بندگانست

امام پنجم فرمود سه چیز سخت ترین کاریست که بندگان انجام میدهند، حق دادن مؤمن از طرف خود بدیگران، همراهی کردن مرد با برادر خود، بیاد خدا بودن در هر حال و آن اینست که هنگامی که قصد گناه کند خدا را بیاد آورد و یاد خدا میان او و آن گناه حائل شود و این همان گفتار خدای عز و جل است بدرستی که آن کسانی که پرهیزگارند چون دوره گردی از جنس شیطان بآنها دست اندازی کند یاد آور میشوند و در همان دم ایشان بینایند.

شرح این آیه در سوره اعراف ۲۰۱ است و کاشفی آن را چنین تفسیر کرده، بدرستی که آنان پرهیز کردند از شرک و معاصی یا بترسیدند از حق چون برسد بدیشان وسوسه از دیو سرکش یاد کنند خدای را و از وعید او بر اندیشند پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را و بدان بینائی وسوسه شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند.

امام ششم فرمود سخت ترین کارها سه است اول بانصاف رفتار کردن با مردم از طرف خود باندازه ای که نپسندی برای خود چیزی از مردم مگر آنکه بپسندی برای مردم از طرف خود مثل آن را یعنی هر طور توقع داری مردم با تو رفتار کنند از نظر احترام و تکلم و ادای حقوق تو هم با مردم همان طور رفتار کن دوم همراهی و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۴۶

همدردی

کردن برادر دینی در مال سوم ذکر خدا در هر حال و مقصود از ذکر خدا تنها سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر نیست بلکه مقصود اینست که چون فرمان الهی بتو رسید آن را بگیری و بدان عمل کنی و چون چیزی از نهی الهی بتو رسید از آن باز ایستی و آن را ترک کنی.

۱۱۷- گفتار ابلیس بحضرت نوح که مرا در سه جا بیاد آور

امام پنجم (ع) فرمود چون نوح نزد پروردگارش قوم خویش را نفرین کرد ابلیس ملعون نزد آن حضرت آمد و عرض کرد ای نوح تو حق یک نعمتی بر من داری که میخواهم بتو پاداش دهم نوح فرمود بخدا بر من ناگوار است که بر تو حق نعمتی داشته باشم، چیست آن نعمت؟ عرض کرد بلی نفرین کردی خدا قومت را غرق کرد دیگر هیچ کس نماند که من بگمراه کردن او رنج برم پس من را حتم تا مردم دیگری بوجود آیند و آنها را گمراه کنم نوح فرمود چه میخواهی مرا پاداش بدهی؟ عرض کرد مرا در سه جا بیاد آور که در این سه بنده نزدیکترم، هر وقت غضب کردی مرا بیاد آور، هر وقت خواستی میان دو نفر حکم کنی مرا بیاد آور، هر وقت با زن بیگانه خلوت کردی و با شما هیچ کس نیست مرا بیاد آور.

۱۱۸- گفتار ابلیس که فرزند آدم در هر چه مرا وامانده کند در یکی از سه چیز وامانده نخواهد کرد

امام ششم فرمود ابلیس میگوید فرزند آدم در هر چه مرا وامانده کند در یکی از سه چیز وامانده نخواهد کرد، کسب مالی از غیر راه حلال یا منع حقی در مال خود با صرف آن در غیر محلی که باید صرف کند.

۱۱۹- سه خصلت است که مردم طاقت آن را ندارند

امام ششم فرمود: سه چیز است که مردم طاقت آن را ندارند، گذشت از خطاهای مردم، همراهی برادر دینی با برادر خود در مالش و بسیار یاد خدا بودن.

۱۲۰- احسان شایستگی ندارد مگر با سه شرط

امام ششم فرمود: عقیده دارم که احسان شایستگی ندارد مگر سه شرط کوچک شمردن آن و پنهان کردن آن و شتاب در آن، زیرا چون آن را کوچک شمردی در نظر کسی که باو میدهی بزرگش کردی و چون پنهانی دادی کاملش کردی و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۴۷

چون بشتاب ادا کردی گوارا و دلچسبش نمودی و اگر غیر از این باشد آن را ننگین و چرکین کردی.

۱۲۱- سه دست در احسان بکار میروند

رسول خدا فرمود در احسان سه دست است دست خدای عز و جل که بالا-ترین دستها است و دست دهنده که زیر دست خداست و دست درخواست کننده که پائین تر از همه است پس زیادی را بده و خویش را درمانده مکن.

۱۲۲- سه خصلت مستحب است

رسول خدا فرمود هر احسانی و کار خیری صدقه است و کسی که رهنمای کار خیر است همانند عمل کننده بآنست و خدا دوست دارد بداد بیچاره رسیدن را.

۱۲۳- بخشندگان سه اند

امام ششم فرمود بخشندگان سه اند خدای پروردگار جهانیان، صاحب مالی که بخشش شده و کسی که بخشش بدست او و بوسیله او بمستحق رسیده. امام پنجم فرمود بخشندگان سه اند خدا بخشنده است و کسی که از مال او بخشش شده و کسی که کوشش دامنه داری در این زمینه نموده است.

۱۲۴- سؤال شایسته نیست مگر در سه مورد

امام ششم فرمود شایسته نیست سؤال مگر در سه چیز: خون بهائی که گردن گیر شده یا بدهی سنگینی یا حاجتمندی سختی که انسان را خاک نشین کرده.

امام ششم فرمود عثمان بن عقاب درب مسجد نشسته بود شخصی بر او گذر کرد و از او درخواستی کرد دستور داد پنج درهم (ریال) باو بدهند سپس گفت مرا باهل خیر راهنمایی کن عثمان باو گفت بچسب بآن جوان مردهائی که میبینی و با دست خود اشاره بگوشه ای از مسجد کرد که حضرت امام حسن و امام حسین و عبد الله بن جعفر صلوات الله علیهم نشسته بودند آن مرد پیش آن ها رفت و بر آنها سلام کرد و از آنها درخواست نمود امام حسن باو گفت سؤال روا نیست مگر در یکی از سه چیز خونبهائی که دل سوختگی دارد، بدهی که دل شکستگی آرد، پریشانی که بخاک نشانند، در کدامیک سؤال میکنی عرضکرد در یکی از اینها است، امام حسن دستور داد پنجاه اشرفی طلا باو دادند و امام حسین دستور چهل و نه اشرفی باو داد و عبد الله بن جعفر دستور چهل و هشت اشرفی برای او آن مرد برگشت و دوباره بعثمان گذشت عثمان باو گفت چه کردی؟ گفت بتو گذشتم و از تو درخواست کردم بهمانی که میدانی برای من دستور دادی

و از من نپرسیدی برای چه سؤال میکنی و آن صاحب گیسوان انبوه را چون سؤال کردم گفت آی مرد برای چه سؤال میکنی زیرا سؤال روا نیست مگر برای یکی از سه مطلب، باو از جهت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۴۸

سؤال خودم خبر دادم که یکی از آن سه مطلب بود پس پنجاه اشرفی بمن داد و دومی چهل و نه اشرفی بمن داد و سومی چهل و هشت اشرفی، عثمان گفت از کجا مانند این جوانان بدست می آوردی آنان دانش را یکسره برای خود جمع کردند و خیر و حکمت را اندوخته اند.

مصنف این کتاب گوید معنی قول او فطموا العلم فطما اینست که آن را از دیگران بریده و یک جا برای خویش جمع آوری کرده اند.

۱۲۵- خدا سه خصلت بر فرزند آدم منت نهاده

امام پنجم فرمود خدای تبارک و تعالی میفرماید ای پسر آدم سه منت بر تو نهادم زشتیهائی را بر تو پوشیدم که اگر کسانت میدانستند تو را بخاک نمیسپردند بتو وسعت دادم سپس از تو قرض خواستم چیزی پیش نداشتی ثلث مالت را وقت مرگت در اختیار تو گذاشتم خیری برای خود پیش نداشتی.

۱۲۶- بنده تا یکی از سه عمل را نکند مشرک نباشد

عباس بن یزید گوید بامام ششم عرض کردم این مردم عوام گمان دارند که شرک از جای پای مورچه در شب تار روی جبه سیاه پنهان تر است، فرمود بنده خدا مشرک نیست تا آنکه برای غیر خدا نماز بخواند یا بنام غیر خدا سر ببرد یا از غیر خدا درخواستی کند و پیش او دعا نماید.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۴۹

۱۲۷- بافراد این امت کمتر از سه چیز داده نشده

رسول خدا فرمود بامت من کمتر از سه چیز داده نشده، زیبایی و آواز خوب و قوه حفظ.

۱۲۸- بلای طاق فرسا سه است

رسول خدا فرمود بلای طاق فرسا و سخت اینست که مرد را دست و پا بسته پیش دارند و گردنش را بزنند و اسیر تا زیر زنجیر دشمن است و مردیکه دریابد مرد بیگانه را روی زنش.

۱۲۹- در این امت سه چیز نیست

رسول خدا فرمود: در امت من نه رهبانیت است نه جهان گردی و نه خاموشی.

شرح رهبانیت کناره گیری و ترک زناشویی و خلوت در دیرها است برای عبادت که میان نصاری معمول بوده و جهانگردی ترک توطن و اقامت در یک محل است برای زندگانی که داب ایلهای چادرنشین عرب و غیر آنها است و داب کولیاها است و سکوت روزه خاموشی بوده که یهود بدان عمل میکردند در شرع اسلام از همه این اعمال که منافی اجتماع و عمران بشری است غدقن شده.

۱۳۰- خانه ای که یکی از سه چیز در آن باشد فرشتگان داخل آن نمی شوند

رسول خدا فرمود، جبرئیل نزد من آمد و گفت ما گروه فرشتگان داخل خانه ای نمیشویم که در آن سگ یا مجسمه جسد باشد یا ظرفی باشد که در آن بول می شود.

۱۳۱- سه کس در امر بمعروف و نهی از منکر شریکند

رسول خدا فرمود کسی که امر بمعروف یا نهی از منکر کند یا رهنمای خیر باشد و بدان اشاره کند در ثواب آن شریک است و کسی که دستور کار بدی دهد یا راهنمایی بآن کند یا اشاره بدان نماید در گناه آن شریک است.

۱۳۲- خداوند عز و جل بمؤمن سه خصلت عطا کرده

امام پنجم فرمود بدرستی که خداوند عز و جل بمؤمن سه خصلت عطا کرده، عزت دینی در دنیا و پیروزی در آخرت و هیبت در دل جهانیان.

۱۳۳- از سه کس بر دین باید ترسید.

سلیم بن قیس هلالی گوید از امام اول شنیدم میفرمود

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۵۰

بترسید بر دین از سه کس شخصی که قرآن را یاد گرفته، چون نور قرآن را بروی جبین وی دیدی شمشیر بروی همسایه اش کشد و او را بشرک متهم کند، عرض کردم یا امیر المؤمنین کدامیک بشرک سزاوارترند؟

فرمود آنکه تهمت زده و شخصی که امور تازه در آمد او را برانگیزد و هر گاه بدعت دروغی رخ دهد آن را بدعتی قویتر کمک دهد و شخصی که خداوند عز و جل سلطنتی باو بخشیده پس گمان کرده که طاعت او اطاعت خدای عز و جل و مخالفت او مخالفت خدای عز و جل است و دروغ میگوید زیرا در معصیت خدا هیچ مخلوقی حق اطاعت ندارد.

مخلوق نباید علاقه بنافرمانی خدا داشته باشد اطاعت در معصیت خدا نیست گنهکار حق اطاعت ندارد، همانا فرمان خدا و رسول و جانشینان پیغمبر را باید برد. همانا خداوند دستور فرمان برداری رسول را داده برای اینکه معصوم و پاک است و هرگز امر بمعصیت خدا نمیکند و همانا دستور فرمان برداری امامان را داده برای آنکه آنها هم معصوم و پاک اند و امر به معصیت نمیکند.

سلمه کنیز فروش گوید یکی از یاران ما از من درخواست کرد بر سر خرمنگاه او بایستم و آن را نگهبانی کنم و در یک سوی من دیری بود، چون ظهر میشد برمییخاستم وضوء میگرفتم و نماز میخواندم یک روز آن دیرانی بمن آواز داد که این نمازی که تو میخوانی چیست. من ندیدم هیچ کس چنین نمازی بخواند، گفتم دستور این نماز را از پسر پیغمبر گرفتم، گفت او

عالم است؟ گفتم آری، گفت سه خصلت را از او پرسش کن، پیرس کدام یک از تخمها حرامست، و کدامیک از ماهیها حرامست، و کدامیک از پرنده ها حرام است؟ گوید در آن سال بحج رفته و حضور امام ششم مشرف شدم و عرض کردم مردی از من خواهش کرده که از شما پیرس سه خصلت را، فرمود آنها چیست؟ عرض کردم گفته پیرس چه تخمی حرامست و کدام ماهی حرامست و کدام پرنده حرامست فرمود در جوابش بگو هر تخمی که سرش را از تهش شناسی، آن را مخور و اما ماهی هر آنچه پوست زبر ندارد نخور و اما پرنده هر آنچه چینه دان ندارد مخور، گوید از مکه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۵۱

برگشتم و عمدا بجانب آن دیر رفته و آن دیرانی را از جوابی که امام داده بود خبر دادم، گفت بخدا این جواب گوینده پیغمبر است یا وصی پیغمبر.

مصنف این کتاب گوید از پرنده های آبی هر کدام چینه دان یا سیخک پا دارند حلال گوشتند و از پرنده های بیابان هر کدام در پریدن پرزند حلال گوشتند و اگر پرنده ای بهر دو قسم پرواز کند آنکه پرزدنش بیشتر باشد حلال و آنکه پرزدنش بیش باشد حرام نباشد.

۱۳۵- زمین بخدا ننالیده مانند ناله او از سه چیز

رسول خدا فرمود زمین پروردگار خود ننالد مانند ناله او از سه چیز از خون محترمی که بر روی آن ریخته شود یا غسل از زنا که بر آن واقع شود یا خوابیدن روی آن پیش از آفتاب زدن.

۱۳۶- از سه کس خداوند کفالت و نگهبانی ندارد

رسول خدا فرمود خداوند عز و جل از سه کس پذیرای نگهبانی نیست، مردیکه در خانه ویران منزل گیرد و مردیکه میان راه نماز ایستد و کسی که پاکش خود را رها کند و او را نبندد.

۱۳۷- سه کس در روز قیامت در سایه عرش خدای عز و جلند.

امام هفتم فرمود سه کس

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۵۲

در سایه عرش خدا باشند روزی که جز سایه او سایه ای نیست، کسی که برادر دینی خود را زن بدهد یا خدمتکار بدهد یا رازی از او بپوشاند.

۱۳۸- سه چیز پیش خدای عز و جل شکایت کنند

امام ششم فرمود سه چیز پیش خدای عز و جل شکایت کنند. مسجد ویرانی که اهلش در آن نماز نمیخوانند و دانشمندی که

میان نادانان گرفتار است و قرآنی که بگوشه آویخته اند و غبار بر آن نشسته و در آن قرائت نمیشود.

شرح شکایت این ها بزبان حالست و مقصود اینست که حق اینها اداء نشده و اهل مسجد بآن ستم کرده اند و نادانان که رجوع بعالم نکرده و دانا نشده اند باو ستم کرده اند و قرآنی که حبس شود و خوانده نشود بآن ستم شده و خداوند بازخواست میکند.

۱۳۹- قاریان و دانایان قرآن سه قسمند

اشاره

امام پنجم فرمود قاریان قرآن سه قسمند کسی که قرآن را خوانده و آن را سرمایه خود قرار داده و بوسیله آن از پادشاهان استفاده کرده و بمردم گردن فرازی نموده و کسی که قرآن را خوانده و الفاظش را حفظ کرده و باحکامش عمل نکرده و آن را ضایع کرده و کسی که قرآن را خوانده و داروی تعلیمات آن را بر درد دل خود نهاده شبها را با آن بمناجات گذرانیده و روز خود را با آن بتشنگی و روزه بسر کرده با قرآن بعبادت و عمارت مسجدها پرداخته و از رختخواب راحت خود کناره کرده بآنان خداوند عزیز جبار دفع بلا کند و بآنان از دشمنان انتقام کشد و بآنان از آسمان باران فرستد بخدا این گونه قرآن خوانان از کبریت احمر کمیاب ترند.

شرح

مقصود از قاریان قرآن دانشمندان علم قرآن است که در صدر اسلام از آنها بقدری تعبیر میشده و باصطلاح امروزه آنها را مجتهد و عالم دینی مینامند.

۱۴۰- امام ششم فرمود قرآن خوانان و علماء سه طائفه هستند

یکی آن که قرآن را فرا گرفته برای اینکه بوسیله آن از پادشاهان و صاحبان سلطنت استفاده کند و بوسیله قرآن بمردم آقائی و گردن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۵۳

فرازی کند این طائفه از اهل دوزخند و دیگر آنکه قرآن را فرا گرفته و الفاظ آن را حفظ کرده ولی باحکام آن عمل نمی کند این طائفه هم از اهل دوزخند سوم آنکه قرآن را فرا گرفته و آن را در فکر خود پرورش داده و آیات محکم آنکه وظائف عملیه را بیان میکنند عمل کرده و آیات متشابه آنکه احوال آخرت و عالم غیب را متعرض شده ایمن دارد واجبات آن را انجام میدهد حلال آنها را از فتنه های گمراه کننده در ربوده و رها کرده و این طائفه از اهل بهشتند و هر کس را بخواهند می توانند شفاعت کنند.

۱۴۱- بار سفر نباید بست مگر برای سه مسجد

امام اول گفت بار سفر نباید بست مگر بسوی سه مسجد: مسجد الحرام و مسجد رسول خدا و مسجد کوفه.

شرح مسجد الحرام مسجد بزرگ مکه معظمه است که خانه کعبه در آن واقع است و یک قسمت از اعمال حج و عمره در آن واقع می شود و برای عمل حج و عمره بدان سفر میکنند، مسجد رسول خدا مسجد بزرگ مدینه طیبه است که قبر پیغمبر در گوشه آن واقع شده و برای زیارت پیغمبر بآن جا سفر میکنند مسجد کوفه در شهر کوفه قدیم واقع است که مقام بسیاری از پیغمبران گذشته در آنست و محراب آن محل ضربت خوردن امیر المؤمنین (ع) است.

امام هشتم فرمود برای هیچ قبوری بار سفر بسته نشود مگر برای زیارت قبور ما، هلا من با زهر ستم کشته

شوم و در زمین غربت مدفون گردم؛ هر کس برای زیارت من بار سفر بندد دعای او مستجاب شود و گناه او آمرزیده گردد.

۱۴۲- در فجل سه خاصیت است

حنان بن سدید گوید با امام ششم «ع» بر سر سفره نشسته بودم یک دانه فجل بمن مرحمت فرمود و فرمود ای حنان فجل بخور که در آن سه خاصیت است: برگش بادهای درونی را می راند و مغزش مجرای بول را پاک میکند و بیخه‌هایش بلغم را میبرد.

۱۴۳- سه چیز ضرر ندارند

منصور بن یونس گوید از امام هفتم شنیدم میفرمود سه چیز زیانی ندارد انگور رازقی، نیشکر، سیب لبنانی.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۵۴

سیب های شامات است زیرا لبنان یک قسمت خوش آب و هوا و پر نعمت شام است که بیروت بندر معروف و شهر بزرگ آنست.

۱۴۴- پیغمبر ضامن سه خانه است در بهشت برای کسی که سه خصلت را ترک کند

رسول خدا فرمود من ضامن یک خانه در چمن زار بهشت و یک خانه در مرکز بهشت و یک خانه در بالای بهشتم برای کسی که جدال را ترک کند اگر چه حق با او باشد و برای کسی که دروغ نگوید اگر چه بطور شوخی باشد و برای کسی که اخلاق خود را خوش کند.

۱۴۵- امیر المؤمنین (ع) بجنگ سه دسته مأمور شد

علقمه گوید شنیدم که امام اول میفرمود مأمور شدم بجنگ بیعت شکنان و ستمکاران و از دین بیرون روندگان.

مصنف این کتاب گوید ناکثین که بیعت شکستند صاحبان جنگ جمل بودند و ستمکاران اهل شام و معاویه بودند و از دین بیرون روندگان اهل نهروان بودند و روایاتی که در این موضوع رسیده من در کتاب وصف قتال شراه مارقین نقل کردم.

شرح رئیس جنگ جمل طلحه و زبیر بودند که در مدینه بعد از کشتن عثمان با امیر المؤمنین بطمع منصب و مال بیعت کردند و چون آرزوهای آنها برآورده نشد ببهانه عمره از مدینه خارج شدند و بمکه رفتند و بهممدستی عایشه شورش جمل را برپا کردند از این جهت ناکثین نامیده شدند و مارقین خوارج نهروانند که بعد از قضیه حکمین در صفین بامیر المؤمنین شوریدند و از دین اسلام بیرون رفتند و مارقین شدند یعنی از شدت تقدس و احتیاط از دایره دین بیرون جهیدند چنانچه تیر از کمان می جهد.

۱۴۶- هر کس سه چیز ندارد از خدا و رسولش بیگانه است

پیغمبر فرمود هر کس سه چیز ندارد از خدا و من بیگانه است، عرض شد چه چیزها؟ فرمود حلمی که جهالت ورزی نادان را با

آن در گذراند و خلق خوشی که با آن در میان مردم زندگی کند و ورعی که او را از گناهان بر کنار دارد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۵۵

۱۴۷- خدا سه حرمت دارد

رسول خدا فرمود خدا سه حرمت دارد هر کس آنها را نگاه دارد خدا امر دین و دنیایش را نگهداری کند و هر کس آنها را نگه ندارد خدا هیچ چیز او را نگهداری نکند؛ حرمت اسلام، حرمت من و حرمت خانواده من، ابن عباس گوید خدا سه چیز محترم دارد که مانندی ندارد، کتاب او قرآن که نور و حکمت اوست و خانه او کعبه که قبله مردم قرار داده و توجه بغیر آن را از احدی نپذیرد و خانواده پیغمبر شما محمد ص شرح مقصود توجه بکعبه است در حال نماز و در ذبیحه و در حال احتضار و در عمل حج و آنچه قبله در آن شرط است.

۱۴۸- حقیقت ایمان سه خصلت است

امام پنجم فرمود، یک روزی که رسول خدا در یک سفری بود در این میان شتر سوارانی بآن حضرت برخوردند و عرضه داشتند ای رسول خدا درود بر تو باد.

روی مبارک به آنها کرد و فرمود چه کسانی شما؟ گفتند ما مؤمن هستیم، فرمود حقیقت ایمان شما چیست؟ گفتند خشنودی بقضای خدا، تسلیم شدن بفرمان خدا و واگذار کردن کار خود بخدا، رسول خدا فرمود شما دانشمندان و فرزانهانی هستید که نزدیک است از فرزاندگی پیغمبران باشید و اگر راستگو هستید نسازید خانه ای که در آن نشیمن ندارید و نیندوزید ثروتی را که نمیخورید و از چنان خدائی بترسید که بسوی او باز میگردید.

شرح ایمان عقیده باصول دین و مذهب و گرویدن بدستورات اسلام است و دارای ده درجه است و ایمانی که در این حدیث بیان شده یکی از درجه های بلند است که نزدیک درجه پیغمبری است.

۱۴۹- عمل حج بر سه وجه واقع می شود

امام پنجم فرمود شخص حج را بر سه وجه انجام میدهد کسی که نیت حج افراد کند و از میقات احرام قربانی با خود همراه ببرد (این قسم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۵۶

را حج قرآن نامند) کسی که نیت حج افراد کند و قربانی با خود نبرد (این را حج افراد نامند) و کسی که از میقات نیت عمره تمتع کند که در مکه محرم بحج شود (این را حج تمتع نامند).

رسول خدا فرمود حاجیان سه دسته اند بهره بهتر را آن کسانی دارند که گناه گذشته و آینده آنها آمرزیده شود و خدا آنها را از عذاب دوزخ بر کنار دارد و دسته دوم پس از اینها کسانی هستند که گناهان گذشته آنها آمرزیده شود و کار

آینده خود را از سر گیرند، دسته سوم که پس از اینها کسانى هستند که بهره آنها از حج این است که اهل و مالشان محفوظ میماند.

شرح- یعنی در دنیا آسبى باهل و مال آنها نمیرسد و حج آنها تنها فایده دنیوی دارد.

۱۵۰- از سه خصلت نهی شده

امام اول در ضمن سفارشهای خود پیسرش محمد بن حنفیه فرمود از خود بینی و بد خلقی و کم صبری پرهیز کن زیرا با این سه خصلت هیچ رفیقی و یاری برای تو پا برجا نمی ماند و همیشه مردم از تو کناره میکنند، خود را وادار کن که با مردم مهربانی بورزی و در برابر رنج و مخارجی که مردم بتو تحمیل کنند بردبار باش، مال و جانت را از دوست صمیمی دریغ مدار، آشنایان خود را بپذیر و با آنان همنشینی کن با عموم مردم بخوشروئی و دوستانه برخورد کن، با دشمن خود بعدل و انصاف رفتار کن و دین و آبروی خود را از هر کسی دریغ کن و برای خود نگهدار، زیرا این روش برای دین و دنیای تو از هر رویه دیگر سالمتر است.

۱۵۱- جامه سیاه بد است مگر در سه چیز

رسول خدا فرمود رنگ سیاه در جامه بد است مگر در سه چیز عمامه و موزه و رداء.

۱۵۲- کسی که بحج کعبه میرود اگر سه خصلت نداشته باشد مورد اعتنا نیست

امام پنجم فرمود اگر در حاجی سه خصلت نباشد مورد اعتناء نیست ورعی که او را از معصیتهای خدای عز و جل باز دارد، حلمی که مهار خشم خود را با آن نگهدارد، خوش رفاقتی با هر کس رفیق او باشد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۵۷

۱۵۳ حق مهمانی تا سه روز است

رسول خدا فرمود پذیرائی مهمان روز اول و دوم و سوم حق او است. سپس صدقه ایست که میزبان با او روا داشته، سپس فرمود این قدر در منزل برادر دینی خود نمایند که او را گنه کار کنید عرض شد چگونه گنه کار میکند او را؟ فرمود این قدر بماند که دیگر میزبان چیزی نداشته باشد خرج او کند.

۱۵۴- سه چیز است که دل مرد مسلمان در آنها دغلی روا نمیدارد

رسول خدا در حجه الوداع در مسجد خیف که در منی واقع است نطقی ایراد فرمود، خدای را ستود و ثنای ویرا فرمود سپس گفت خدا یاری کند بنده ای را که گفتار مرا بشنود و حفظ کند سپس بهر که نشنیده برساند. بسا مسأله گوئی که خودش نمی فهمد ولی شنونده از گفتار او استفاده می کند و بسا مسأله دانى که آن را برای فهیمر از خود میگوید و آن شنونده بهتر از آن استفاده میکند.

سه چیز است که دل مرد مسلمان در آن دغلی نمیکند، اخلاص در هر کاری برای خدا، صمیمی بودن برای پیشوایان ملت و ملازمت و همکاری با جامعه مسلمانان، زیرا دعوت مسلمانان شامل می شود هر کسی را پشتیبان آنها باشد، مسلمانان برادرند و خون هایشان برابر، کوچکترین افراد آنها بعهدده همه آنها سعی میکنند، و همه مسلمانان در برابر غیر از خودشان همدست میباشند.

شرح مقصود از اینکه کوچکترین افراد در عهدده همه سعی میکنند این است که اگر پست ترین افراد مسلمانان کافری را پناه داد و با او پیمان امان بست بر تمام افراد لازمست که عهد و پیمان را محترم شمارند و امضاء کنند، زیرا که مسلمان حقیقی باید بصیر بمصلحت اجتماع اسلامی باشد و خود خواهی و سود شخصی را در نظر نگیرد

و پیمان و عهدی که با بیگانه از اسلام می بندد بسود جامعه اسلام باشد و دیگران هم باید قول او را محترم شمارند و پیمان او را امضاء کنند و این دستور نهایت یگانگی و آزادی و لیاقت عموم مسلمانان را ثابت کرده و جامعه اسلامی را چنین معرفی میکند که همه افراد حکم یکنفر را دارند و در سود و زیان با هم مشترک و همه لیاقت نمایندگی از جامعه را دارند بلکه نماینده حقیقی یک دیگر میباشند و گویا شاعر عرب در باره آنها گفته:

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۵۸

من تلق منهم نقل لاقیت سیده م مثل النجوم الی یسری بها الساری

بهر کدام رسی گوئی بود بزرگ همه که چون ستارگان بدرخشند در شب تاریک

برای ما مسلمانان امروزی که از اسلام جز نام نداریم باور کردن این دستورات حیرت انگیز بسیار مشکل است ولی اگر در صفات مسلمان حقیقی که در پنج فقره بالا پیغمبر اکرم بیان کرده بنگریم بزودی این احکام درخشان را باور خواهیم کرد.

۱۵۵- گفتار پیغمبر «ص» که سوگند می خورم سه چیز حق است

رسول خدا بعلی (ع) فرمود سه چیز است که سوگند میخورم حق است، تو و اوصیاء بعد از تو عرفائید یعنی معرف راه خداشناسی، خدا شناخته نمیشود مگر از راه شناختن شما، شما عرفائید یعنی معرف بهشت رفتن، بهشت نمیرود مگر کسی که شما را بشناسد و شما او را بشناسید، شما عرفا هستید برای دوزخیان و بدوزخ نمیرود مگر کسی که منکر شما باشد و شما منکر او باشید.

۱۵۶- پس از مرگ دنبال شخص نمیرود مگر سه چیز

امام ششم فرمود انسان پس از مرگ خود مزدی دریافت نمیکند مگر از سه خصلت اول صدقه جاریه ای که در زندگی خود فراهم کرده و پس از مرگش هم مورد استفاده است (مثل اینکه چاه آبی کنده یا پلی ساخته یا کتاب دینی منتشر کرده) و وقفی از خود گذاشته که بارش نمیرود، دوم دستور درستی که بوجود آورده و خود بدان عمل میکرده و کسانی که بعد از او هستند بدان عمل کردند، سوم فرزند شایسته ای که برای او آموزش بخواهد.

شرح مقصود از صدقه جاریه جز وقف ظاهرا کارهای خیریت که در ملک خودش باقی است ولی مردم از آن منتفع میشوند مثل چاه آب یا پل و آب انبار که برای خود میسازد ولی مردم دیگر هم از آن بهره میبرند.

۱۵۷- خدا سه دسته را در بهشت جای نمی دهد.

ابو هرون مکفوف گوید امام ششم بمن فرمود ای ابا هرون خدای تبارک و تعالی بخود سوگند خورده که با خیانت کار همسایه نباشد گفتم خیانتکار کیست؟ فرمود کسی که یکدرهم از مؤمن پس انداز کند یا چیزی از امور دنیویه را از او دریغ دارد، گفتم بخدا پناه میبرم از خشم خدا، فرمود خدا بخود سوگند خورده سه دسته را در بهشت خود جای ندهد، کسی که

حکم خدا را رد کند یا حکم پیشوا و امام بر حق را رد کند یا حق مرد مؤمنی را حبس کند، گفتم از فضل مال خود باو بدهد؟
فرمود از جان و روح خود نسبت باو دریغ نکند اگر از جان خود در باره او دریغ کند همدین او نیست همانا تخم شیطانست
مصنف این کتاب گوید

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۵۹

مقصود از

بخشش جان و روح همانا بذل اعتبار است برای او هر گاه محتاج کمک و یاری او گردد و آن سعی و کوشش در بر آوردن حاجت مؤمن است.

۱۵۸- پدران نخست سه اند

امام ششم فرمود پدران نخست سه اند، آدم که فرزند مؤمن آورد و جان که فرزند مؤمن و کافر آورد و ابلیس که فرزند کافر آورد، در میان آنها زاد ولد نیست همانا تخم میگذارد و جوجه میدهد و فرزندان نر می آورد ماده ندارد،

۱۵۹- بمؤمن سه خصلت داده شده

امام پنجم فرمود بمؤمن سه خصلت داده شده عزت در دنیا و پیروزی و رستگاری در آخرت و هیبت در دل ستمکاران سپس این آیه را خواند (آیه ۸ سوره منافقون است) عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است، و این آیه را قرائت کرد (آیه ۱ سوره مؤمنون است) بتحقیق رستگار شدند مؤمنان تا قول خدای تعالی که میفرماید در بهشت جاویدانند.

شرح این آیه ۱۱ سوره مؤمنونست این ۱۱ آیه در وصف مؤمنان و سرانجام آنهاست که در بهشت جاویدان باشند.

۱۶۰- سزاوارترین مردمی که سه چیز را آرزو کنند سه نفرند

امام ششم فرمود سزاوارترین مردم برای آنکه بخواهد همه کس ثروتمند باشد بخیلانند، زیرا چون مردم ثروتمند شدند از دارائی آنها توقع نکنند و سزاوارترین کسی که بخواهد همه مردم خوب باشند معیوبانند زیرا چون مردم خوب باشند از مردم عیب جوئی نکنند و سزاوارترین کسی که بخواهد مردم حلیم و با حوصله باشند بی خردانند، زیرا مردم بیخرد نیازمندند که از بیخردی آنها گذشت شود ولی بر خلاف انتظار بخیلان آرزو میکنند مردم پریشان باشند و آلودگان میخواهند مردم هم آلوده و معیوب باشند و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۶۰

بی خردان میخواهند مردم هم بیخرد باشند با اینکه در فقر نیازمندی بیخیل می شود و در فساد عیب جوئی اهل عیب است و در سفاقت و بیخردی کیفر و مجازات گناهان مردم بیخرد است.

۱۶۱- امور سه تا است

رسول خدا در حدیث طولانی فرموده امور سه تا است امری که درستی آن برای تو هویداست از آن پیروی کن و امری که نادرستی و گمراهی آن برای تو آشکار است از آن کناره کن و امری که مورد اختلاف و تردید است آن را بخدا برگردان.

شرح مقصود از اینکه امر مشبه و مورد اختلاف را بخدا برگرداند این است که از حکم آن تفحص کند تا واضح گردد در هر موردی حکم و دستوری واضح هست که باید بدان عمل کرد.

۱۶۲- دزدها سه اند

امام ششم فرمود: دزدها سه اند کسی که زکاه خود را ندهد، کسی که مهر زنها را بر خود حلال داند و رد نکند، کسی که قرض کند و قصد پس دادن ندارد.

۱۶۳- فرشتگان سه دسته اند

پیغمبر فرمود فرشتگان سه دسته اند یک دسته دو پر دارند یک دسته سه پر، یک دسته چهار پر مضمون این حدیث در سوره فاطر است.

۱۶۴- جن سه قسم است، انسان سه قسم

اشاره

امام ششم فرمود جن سه قسم است یک دسته با فرشتگان است و یک دسته در هوا میپروند و یک دسته سگان و مارانند و انسان سه قسم است یک قسم زیر سایه عرشند در روزی که جز سایه او سایه ای نیست و یک دسته محاسبه میشوند و عذاب میکشند و یک دسته هم شکل آدمند ولی دل آنها دل اهریمن است.

شرح

مقصود از دسته دوم انسان گنهکارانند که بحساب آنها رسیدگی می شود و کیفر میشوند و نجات پیدا میکنند.

۱۶۵- پشت سر سه کسی نماز جماعت نباید خواند

امام ششم فرمود سه کسند که پشت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۶۱

سرشان نباید نماز خواند شخص مجهول الحال که مذهب و عدالت او را نمیدانی و شخص غالی که برای ائمه صفات مخصوص خدا را قائل است اگر چه شیعه مذهب باشد و کسی که آشکار مرتکب فسق می شود اگر چه خوش عقیده باشد و بغلو یا بد بینی نسبت بائمه متصف نباشد.

۱۶۶- سه نخوردنی است که تن را فربه میکنند و سه خوردنیست که لاغر میکنند

اشاره

امام ششم فرمود سه چیز فربه میکنند و سه چیز لاغر میکنند، آن سه که فربه میکنند همیشه حمام رفتن و بوی خوش استشمام کردن و جامه نرم پوشیدنست و آن سه که لاغر میکنند مداومت بر خوردن تخم و ماهی و گل درخت خرما.

مقصود از همیشه حمام رفتن این است که یک روز نه یک روز بحمام رود زیرا اگر هر روز بحمام رود لاغر شود.

۱۶۷- جمیع احکام مسلمانان بر سه وجه جاری می شود

امام اول فرمود همه احکام مسلمانان بر سه وجه جاری می شود، گواه عادل، قسم برنده، دستوری که از امامان بر حق رسیده. شرح مقصود احکام قضاوت و دادگریست که محکمه شرع بر طبق آن عمل میکند و آن احکام بر این سه مطلب جاری می شود.

۱۶۸- سه چیز با سه قرین است

امام هشتم فرمود خدای عز و جل سه چیز را همراه سه چیز دیگر دستور داده بنماز با زکاه دستور داده، کسی که نماز بخواند و زکاه ندهد نمازش قبول نیست، بشکر به شکرگزاری خود با شکرگزاری پدر و مادر دستور داده (در آیه ۱۴ سوره لقمان و اشکر لی و لوالدیک) کسی که حق و حرمت پدر و مادر را نگه ندارد شکر خدا را نکرده، بتقوی از خدا و صله رحم با هم دستور داده (در آیه ۱ سوره نساء وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ) کسی که صله رحم نکند از خدا نترسیده.

۱۶۹- سه کس نزد خدای عز و جل شفاعت میکنند و شفاعتشان پذیرفته است

رسول

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۶۲

خدا فرمود سه دسته نزد خدا شفاعت میکنند و شفاعتشان پذیرفته می شود، پیغمبران سپس علما و دانشمندان سپس شهیدان.

۱۷۰- اول کسانی که قرعه بر آنها کشیده شد سه تنند

امام پنجم فرمود اول کسی که قرعه بر او کشیده شد مریم دختر عمران بود که خداوند میفرماید، ای پیغمبر تو پیش آنها نبودی هنگامی که قلمهای خود را در آب افکندند که کدام سرپرستی مریم را کنند سهام این قرعه شش بود سپس در باره یونس قرعه کشیدند تا سه بار بنام یونس در آمد یونس بجلو کشتی رفت که ناگاه ماهی دهان گشوده ای بود، خود را در دهان وی افکند، سپس عبدالمطلب بود که نه پسر برای او زائیده شد برای دهمی نذر کرد که اگر پسر باشد او را قربانی کند، فرمود چون عبد الله زائیده شد نمیتوانست او را قربانی کند با اینکه رسول خدا در پشت او بود و باید از پشت او بوجود آید باین جهت ده شتر آورد و میان آنها با عبد الله قرعه کشید و قرعه بنام عبد الله در آمد و ده ده افزود همیشه قرعه بنام عبد الله در می آمد و ده شتر می افزود تا چون شتران بصد رسیدند قرعه بنام شتران در آمد عبدالمطلب گفت با پروردگار خود بانصاف رفتار نکردم! اگر بهمین قرعه نخستین اکتفاء کنم تا سه بار قرعه را تکرار کرد و بنام شتران در آمد سپس گفت اکنون دانستم که پروردگار من راضی شده است پس آن صد شتر را در راه خدا قربانی کرد.

شهاب بن عبد ربه گوید شنیدم امام ششم میفرمود زبیر حضور رسول خدا (ص) آمد و یک دانه به در دست داشت رسول خدا باو گفت ای زبیر این چیست در دستت؟ عرض کرد یا رسول الله این یک دانه به است، فرمود

ای زیر به بخور زیرا در آن سه خصلت است، عرضکرد یا رسول الله آن خصلتها چیست؟ فرمود دل را گرم میکند بخیل را سخاوت می بخشد، ترسو را پردل میکند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۶۳

مصنف این کتاب گوید از استاد خود محمد بن الحسن شنیدم روایت میکرد از حضرت صادق که همیشه زیر از ما اهل بیت بود تا جوجه اش عبد الله بزرگ شد و او را گمراه کرد و از عقیده خود برگردانید.

۱۷۲- در پیاز سه خصلت است

میسر فروشنده غلام سیاه گوید از امام ششم میفرمود پیاز را بخور که در آن سه خصلت است دهن را خوشبو کند و بن دندانها را سخت نماید و نطفه و باه را بیفزاید.

۱۷۳- ورد اثری ندارد مگر در سه چیز

پیغمبر فرمود ورد و دعای نوشته اثری ندارد مگر در سه چیز. گزنده نیش دار، چشم بد، خونی که ریخته نشود.

شرح ظاهرا اثر خون زیادی باشد که بحجامت نتوان دفع کرد.

۱۷۴- سه خصلت از نشانه های فهم و بصیرت در دین است

امام هشتم فرمود از نشانه های فهم و بصیرت در دین بردباری و دانشمندی و خاموشی است، خاموشی یک دری است از درهای حکمت و فرزاندگی و خاموشی جلب دوستی می نماید و دلیل هر خیر و خوشی است.

۱۷۵- دمیدن در سه چیز بد است

امام ششم فرمود دمیدن در رقیه ها «یعنی نوشته دعا و طلسم و ورد» و در خوراک و در جای سجده بد است.

۱۷۶- هر که دارای سه خصلت باشد در دوزخ است

امام ششم فرمود چون در مرد سه خصلت باشد باک نداشته باش که بگوئی در جهنم است، جفاکاری و ترس و بخل و چون در زن سه خصلت باشد باک نداشته باش که بگوئی در جهنم است بیشرمی، خود فروشی، بدکاری،

۱۷۷- کسی که از غیر راه حلال مالی بدست آورد سه چیز بر آن مال مسلط شود

امام ششم فرمود، هر کس مال حرامی بدست آورد خداوند ساختمان کردن و آب و گل را بر او مسلط کند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۶۴

۱۷۸- آسایش مؤمن در سه چیز است

امام ششم فرمود در سه چیز برای مؤمن آسایش است خانه وسیع که برهنگی و بد حالی او را از مردم بیوشاند و زن شایسته و نیکی که در کار دنیا و آخرت باو کمک کند و دختر و خواهری که آنها را از خانه خود بمرگ یا ازدواج بیرون کند.

۱۷۹- خوشبختی مرد در اینست که سه چیز داشته باشد

امام چهارم فرمود از خوشبختی مرد است که بازرگانی و کسبش در شهر و وطنش باشد و نیاز بدوره گردی و آواره گی نداشته باشد و همشینان و آمیزش کنندگانش که با آنها در داد و ستد و کارهای دیگر طرف است مردمان نیک و شایسته ای باشند و فرزندان خوب و فرمانبردار داشته باشد که در زندگانی خود از آنها کومک و یاری دریافت کند،

۱۸۰- دعای سه تن مستجاب نشود

ولید بن صبیح گوید خدمت امام ششم بودم، یک طبق خرما نزد آن حضرت بود گدائی آمد باو داد سپس گدای دیگر آمد باو هم داد، سپس گدای دیگر آمد، فرمود خدا بتو وسعت رزق دهد و بعد فرمود اگر کسی سی هزار، چهل هزار هم داشته باشد و بخواهد همه را در راه حق بخشش کند می تواند، ولی بی چیز می شود و از آنها میباید که دعایشان بخودشان برمیگردد، عرض کردم قربانت کیانند؛ فرمود مردیکه خدای عز و جل مالی روزیش کرده و همه آن را در راه حق بخشش نموده و میگوید خدا یا روزی بده و مردیکه بر زنش ستم میکند و نفرینش میکند در جوابش میگوید مگر اختیارش را بدست تو نگذاشتم، کسی که در خانه نشسته و دری را بروی خود بسته و میگوید خدایا روزی مرا بده، خدای عز و جل میفرماید مگر برای تو راه تحصیل روزی قرار نداده ام؟

۱۸۱- روزه سالیانه سه روز از هر ماهی است

علی بن ابی حمزه از قول پدرش گوید از امام ششم از روش رسول خدا پرسیدم، فرمود هر ماهی سه روز پنجشنبه دهه یکم و چهارشنبه دهه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۶۵

دوم و پنجشنبه دهه آخر روزه این سه روز با روزه دهر برابر است، خدای عز و جل میفرماید هر کس کار نیک کند ده برابر مزد دارد، هر کس نتواند این سه روز را روزه بدارد برای آنکه ضعف دارد بجای هر روزی یک درهم صدقه دهد که صدقه یکدرهم «ریال» برای او از روزه یک روز بهتر است.

۱۸۲- سرگرمی مؤمن در سه چیز است

امام پنجم فرمود سرگرمی مؤمن سه چیز است، متعه کردن، خوش صحبتی با دوستان و نماز شب خواندن.

۱۸۳- کسی که دارای سه خصلت باشد مثل اینست که دنیا باو داده شده

رسول خدا بابتی در داء فرمود کسی که صبح تندرست و در امنیت باشد و خوراک همان روز را داشته باشد مثل این است که دنیا را باو داده اند، ای پسر خثعم آنچه شکمت را سیر کند و عورتت را بپوشاند تو را بسست اگر خانه ای داشته باشی که در آن لانه کنی بسیار خوب و اگر پاکشی هم داشته باشی که سوار شوی به به اینها قطعه نان و کمی آب کوزه و مازادش یا حساب است یا عقاب.

شرح یعنی اگر حلال باشد حساب دارد و اگر از حرام باشد عقاب دارد.

۱۸۴- رسول خدا سه کلنگ در خندق زد و سه تکبیر گفت.

چون رسول خدا دستور داد خندق را بکنند یک سنگ بزرگ سختی در سراسر دهنه خندق پدید شد که هیچ کلنگی بر آن کارگر نمیشد رسول خدا آمد و آن را دید پس جامه خود را کند و کلنگ را گرفت و بسم الله گفت و کلنگی زد که یکسوم آن شکست و گفت الله اکبر کلیدهای کشور شام را بمن دادند بخدا هم اکنون کاخ های سرخ آن را می بینم سپس کلنگ دوم را بکار زد و نام خدا را برد که یکسوم دیگرش شکافت و فرمود الله اکبر کلیدهای کشور فارس را بمن دادند بخدا کاخ سفید مدائن را مینگرم و کلنگ سوم را بکار زد و باقیمانده سنگ را شکست و فرمود الله اکبر کلیدهای کشور یمن را بمن دادند بخدا از همین جا درهای شهر صنعاء پایتخت یمن را مینگرم.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۶۶

۱۸۵- محبوبترین کارها نزد خدای عز و جل سه تا است

عبد الله بن مسعود گوید از رسول خدا پرسیدم که محبوبترین کارها نزد خدای عز و جل کدام است؟ فرمود نماز در وقت، عرض کردم سپس کدام کار؟ فرمود احسان پسر و مادر، عرض کردم سپس چه کاری؟ فرمود جهاد در راه خدای عز و جل، گفت تا اینجا برای من گفت و اگر بیشتر پرسیده بودم بیشتر میفرمود.

۱۸۶- هراسناکتر چیزها بر امت سه است

رسول خدا فرمود از سه چیز بر امت خود بیشتر میترسم، لغزش عالم و استدلال منافق برای مدعای باطل خود بقرآن یا دنیائی که گردن شما را بزند از دنیا در باره خود بدین باشید.

۱۸۷- کسی که بخدا و روز قیامت معتقد است سه کار نکند.

رسول خدا فرمود کسی که بخدا و روز قیامت ایمان دارد سر سفره ای که در آن شرب خمر می شود ننشیند کسی که ایمان بخدا و روز قیامت دارد بی لنگ بحمام نرود. کسی که ایمان بخدا و روز قیامت دارد نگذارد زنش بحمام بیرون خانه رود.

۱۸۸- از سه چیز بر این امت باید ترسید

رسول خدا فرمود من بر امت خود از سه خصلت پس از مرگ خود ترسانم، از اینکه قرآن را بغیر از معنای حقیقی و صحیح

آن تفسیر کنند یا اینکه لغزش و خطای عالم دانشمند دینی را پیروی کنند یا اینکه دارائی و ثروت در میان آنها نمایان شود تا سرکشی و هرزگی و خوشگذرانی کنند، اکنون من شما را براه چاره از این گرفتاری ها آگاه میکنیم:

اما راجع بقرآن وظیفه شما این است که بمحکمات آن یعنی آیاتی که دستورات عملی واضحی را میفهماند عمل کنید و بمتشابهات آن یعنی آیاتی که مطالب عالم غیب و احوال قبر و قیامت و بهشت و دوزخ را بیان میکنند و مفاد آنها در خور فهم ناقص شما نیست ایمان و عقیده داشته باشید اما راجع

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۶۷

بشخص عالم منتظر آزمایش و امتحان او باشید و او را بپائید و لغزش و خطای او را پیروی نکنید و اما راجع بمال و ثروت دنیا چاره آن شکر نعمت و ادای حق آنست.

شرح مقصود از شکر نعمت مال آنست که در مصرفی که خدا نپسندد خرج نشود و حقوق واجبه و مستحبه آن ادا گردد.

۱۸۹- سه چیز از دنیا محبوب پیغمبر بود.

پیغمبر «ص» فرمود از دنیا سه چیز محبوب من شده زنان و عطریات و چشم روشنی من که در نماز است انس از قول پیغمبر گوید که از دنیای شما زنها و عطر محبوب منند و چشم روشنی من در نماز قرار داده شده.

مصنف این کتاب گوید بی دین ها باین چسبیده اند و میگویند پیغمبر فرموده از دنیای شما سه چیز محبوب من است زنها و عطر را نام برده و از

بیان سومی پشیمان شده و گفته روشنی چشم من در نماز قرار داده شده، دروغ گفتند این بی دین ها برای آنکه مقصود پیغمبر از این خبر همان بیان محبوبیت و فضیلت نماز است زیرا فرمود دو رکعت نمازی که متزوج بخواند افضل است نزد خدا از هفتاد رکعت نمازی که عزب بخواند و همچنین فرمود دو رکعت نمازی که شخص معطر بخواند بهتر است از هفتاد رکعت نماز که شخص بدون استعمال عطر بخواند و همانا عطر برای خاطر نماز محبوب پیغمبر شده سپس فرمود روشنی چشم من در نماز است برای آنکه اگر شخصی عطر بزند و ازدواج کند و نماز نخواند ازدواج و عطر زدن او هیچ فضیلت و ثوابی نزد خدای تعالی ندارد.

۱۹۰- حضرت صادق هیچ گاه فارغ از یکی از سه خصلت نبود.

مالک بن انس فقیه مدینه گوید من بسیار حضور صادق جعفر بن محمد میرسیدم مخده ای برای من پیش میداشت و مقامی برای من می شناخت، میفرمود ای مالک من تو را دوست دارم و من از اظهار لطف آن حضرت شاد میشدم و خدا را حمد میکردم آن حضرت عادت داشت که از یکی از سه خصلت فارغ نبود یا روزه دار بود یا نماز

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۶۸

میخواند یا ذکر خدا میکرد، از عباد بزرگ و زاهدان سترک بود از آن کسانی که از خدای عز و جل میترسند، حدیث بسیار میداشت. خوش مجلس بود استفاده بسیار از او دریافت میشد چون میگفت رسول خدا فرموده یکباره رنگش سبز میشد و بار دیگر زرد میشد و بطوری دگرگون میگردد که آشنایانش او را نمیشناختند؛ یک سال با آن حضرت حج رفتم چون در هنگام احرام برپا کش خویش

استوار شده هر چه خواست تلبیه گوید سخن در گلویش قطع میشد و از پشت مرکبش سرازیر میگردید. عرض کردم یا ابن رسول الله تلبیه بگو ناچاری که آن را بگوئی، فرمود ای پسر ایی عامر چگونه جرأت دارم که بگویم لیکن اللهم لیکن با اینکه می ترسم خدای عز و جل پاسخ دهد لا لیکن و لا سعدیکن

۱۹۱- زائر حضرت رضا در سه جا از زیارت خود سود میبرد

امام هشتم فرمود هر کس در این خانه دور من مرا زیارت کند روز قیامت در سه جا نزد او می آیم تا او را از هراس. آنها نجات دهم، در وقتی که نامه های اعمال از راست و چپ پران باشد، در پل صراط و در نزد سنجیدن کردارهای نیک و بد،

۱۹۲- کردارها سه حالت دارد

امام سوم گوید شنیدم پدرم میفرمود اعمال سه حالت دارند فرائض یعنی اعمالی که از جانب خدا بطور حتم معین شده، فضائل یعنی کارهای خوب که انجام آنها نیک است ولی حتمی نیست، گناهان که مورد غدقن است و نباید انجام داد اما اعمال واجبه مطابق فرمان خدا است و مورد پسند اوست و بحکم الهی و تقدیر و خواست او است و خدا آنها را دانسته اما فضائل بفرمان خدا نیست و اگر نه ترک آنها روا نبود ولی پسند خداست و بحکم الهی و خواست او است و آنها را دانسته و اما گناهان بدستور خدا نیست و بسند خدا هم نیست ولی در اثر حکم خدا و بتقدیر و خواست او است و خدا آنها را دانسته و سپس بر آنها گناهکاران را عقوبت میکند و کیفر آنها را میدهد.

شرح فرائض جمع فریضه است و مقصود از آن واجبات است که شخص مکلف باید آنها را انجام دهد و فرمان خدا در آنها صادر شده. فضائل جمع فضیلت است و آن اعمالیست که دارای مصلحت باشد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۶۹

و حسن دارد ولی واجب و حتم نیست مانند مستحبات و از این روایت استفاده می شود که امر دلالت بر وجوب دارد و مستحبات مامور بها نیستند و فعل مباح و مکروه هم

وجود ندارد و گر نه اعمال دارای پنج حالت میشوند نه سه حالت و ممکن است گفته شود مباحات و مکروهات در فضائل داخلست اما مباحات باعتبار آنکه هر فعل مباحی از نظر مساعدت در تحصیل فضیلت عنوان فضیلت دارد چنانچه اگر آن را مقدمه رذیلت قرار دهی حکم رذیلت دارد بنا بر این هیچ فعلی مباح مطلق واقع نمیشود و مکروهات از نظر ترک آنها در شماره فضیلت محسوب شده اند زیرا ترک کارهای بد که مکروهند موجب تحصیل فضیلت و کمال نفس میباشد و چون در این روایت قضا و قدر را در گناهان مدخلیت داده و ممکن است اشخاص نادان گمان کنند که اگر ارتکاب گناهان بقضا و قدر الهی باشد جبر لازم آید مصنف کتاب قضا و قدر را توضیح داده است و میگوید، مقصود از این که گناهان بقضای الهی است این است که چون حکم خدا در مورد گناهان باز ایستادن و ترک آنهاست وقتی مکلف تخلف حکم خدا را کرد و باختیار خود مرتکب آن شد گناهکار شده و مقصود از اینکه گناهان بتقدیر خداست اینست که خدا مبلغ و مقدار آنها را دانسته و مقصود از این که گناهان بخواست خداست اینست که خدا خواسته گناهکار را بهمان گفتار و دستور و قدغن و حذر دادن از گناه باز دارد نه بزور و اعمال قدرت تا جبر لازم آید، پس معنی قضا حکم تکلیفی است قدر علم تفصیلی بکردار بندگانست و معنی مشیت اختیار دادن بآنهاست و هیچ کدام از این ها موجب وادار شدن مکلف بعمل نیست بطوری که از او سلب اختیار شود و عمل واجب

یا حرام را بدون اختیار انجام دهد بلکه خود اینها مقدمات حفظ آزادی و اختیار مکلف است نسبت بهر عملی که انجام میدهد و مرتکب می شود.

۱۹۳- حضرت امام محمد باقر (ع) فرزندش امام صادق را بسه چیز فرمان داد و از سه چیز نهی کرد

سفیان ثوری گوید حضور جعفر بن محمد صادق شرفیاب شدم و عرض کردم یا ابن رسول الله بمن سفارشی کن، فرمود ای سفیان دروغگو مردانگی ندارد. پادشاهان برادری نشناسد، حسود آسودگی ندارد، بد خلق آقا نمیشود عرض کردم یا ابن رسول الله بیشتر بفرمائید، فرمود ای سفیان بخدا توکل کن تا مؤمن باشی بهر چه خدا تو را نصیب کرده خشنود باش تا بی نیاز باشی با همسایگان خود خوشرفتار باش تا مسلمان باشی با بدکار دوستی مکن تا از بدکاری خود بتو آموزد، در کار خود با خدا ترسان مشورت کن عرض کردم یا ابن رسول الله باز بفرمائید، فرمود ای سفیان هر کس عزتی می

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۷۰

خواهد که وابسته فامیل نباشد و بی نیازی می طلبد که وابسته مال نیست و هیبتی میخواهد که بسلطنت وارد نیست باید از خواری و شرمساری گنهکاری زیر سایه فرمانبرداری خدا برود، عرض کردم یا ابن رسول الله باز بفرمائید، فرمود ای سفیان پدرم مرا بسه چیز امر کرد و از سه چیز نهی کرد در ضمن آنچه بمن گفت فرمود فرزند جانم کسی که با رفیق بد همراه باشد سالم نمیماند کسی که در دالانهای بدی در آید متهم میگردد کسی که زبانش را نگه ندارد پشیمانی میکشد، سپس برای من این دو بیت را خواند:

شیوه کن گفتار نیکو را کزان محفوظ گردی چون زبان معتاد گردد هر چه آموزند وی را

میتراود از زبانت آنچه یادش می دهی زشت باشد یا نکو بنگر چه آموزی تو

۱۹۴- چون قائم ظهور کند سه حکم صادر کند که هیچ کس پیش از وی صادر نکرده.

اشاره

امام ششم و هفتم فرمودند چون قائم ظهور کند سه حکم کند که هیچ کس پیش از او نکرده، پیره مرد زناکار را می کشد، مانع زکاه را می کشد. از آنچه سایه اندازد برادر ارث می دهد.

شرح-

ظاهراً مقصود این است که از خانه برادر سهمی برادر می دهد که از آن استفاده کند

۱۹۵- گفتار پیغمبر برای سلمان فارسی که در هنگام بیماری سه خصلت داری-

رسول خدا بسلمان فارسی فرمود ای سلمان برای تو در بیماریت سه خصلت است، تو در حال بیماری همیشه در

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۷۱

یاد خدائی، دعای تو در آن مستجابست، بیماری همه گناهان تو را میریزد خدا تو را تا پایان عمر عافیت دهد.

۱۹۶- گفتار عمر که از سه خصلت پیش خدا توبه کارم.

امام سوم فرمود عمر هنگام مرگ گفت از سه کار بسوی خدا توبه میکنم و پشیمانم، از اینکه من و ابو بکر همدست شدیم و خلافت پیغمبر را غصب کردیم، از اینکه من برای مسلمانان خلیفه تراشیدم، از اینکه بعضی از مسلمانان را بر بعضی برتری دادم.

جابر بن عبد الله گوید من هنگام مرگ پیش عمر حاضر بودم میگفت بدرگاه خدا از سه چیز توبه کارم، از اینکه بندگان که مسلمانان از کفار بمن اسیر کرده بودند برگردانیدم و آزاد کردم. از اینکه چون رسول خدا اسامه را فرمانده قشونی کرد که ما در زیر پرچم آن بودیم فرار کردم و بمدینه باز گشتم از اینکه چون رسول خدا وفات کرد ما جمعی بودیم که بر ضد خانواده پیغمبر عهد بستیم که نگذاریم هیچ کدام از آنها بر ما فرمان گذار و پیشوا شوند.

شرح این روایت تایید میکند گفته جمعی از تاریخ نگاران امروزی را که حزبی در میان اصحاب پیغمبر وجود داشته بنام حزب سه جانبه که رهبرهای آن عمرو ابی بکر و ابو عبیده بوده اند و مرام آنها این بوده که بعد از پیغمبر نگذارند علی بن ابی طالب که رئیس خانواده پیغمبر بود بخلافت نشیند و مطابق عدالت و دستور قرآن حکومت اسلامی را براه برد.

زیاد بن عیسی گوید از امام پنجم شنیدم میفرمود چون مرگ عمر

در رسید گفت پیش خدا توبه میکنم که از لشکر اسامه برگشتم، پیش خدا توبه میکنم که اسیران کفار یمن را آزاد کردم و توبه میکنم از اندیشه ای که در دل داشتیم و از خدا میخواهیم ما را از ضررش نگهدارد، بیعت با ابو بکر کاری ناگهانی و بیمشورت بود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۷۲

۱۹۷- گفتار ابی بکر بر هیچ چیز دنیا اندوه نمی خورم مگر به سه کارم که کاش آن ها را نمیکردم و بر سه کار که نکردم کاش که کرده بودم و بر سه چیز که کاش از رسول خدا پرسیده بودم

اشاره

ابو بکر در مرض موتش گفت آگاه باشید من بر هیچ چیز دنیا اسفناک نیستم مگر بر سه کرده که کاش نکرده بودم و بر سه نکرده که کاش کرده بودم و بر سه چیز که کاش از رسول خدا پرسیده بودم امام آن سه که کاش نکرده بودم، کاش در خانه فاطمه زهرا را نمیگشودم اگر چه برای تهیه جنگ بسته شده بود و کاش فجاء را نسوزانیده بودم و او را فوراً کشته بودم و یا با کامیابی رهائی بخشیده بودم، کاش روز سقیفه بنی ساعده کار خلافت را بگردن عمر یا ابی عیبیده انداخته بودم و یکی از آنها خلیفه شده بود و من وزیر او شده بودم و اما آن سه که نکردم و کاش کرده بودم کاش روزی که اشعث را اسیر کردند و نزد من آوردند گردنش را زده بودم، بگمانم میرسد هیچ شرانگیزی را نمی بینید مگر آنکه باو کومک میدهد، کاش وقتی خالد را بجنگ مرتدین فرستادم خودم هم یکی از دهات پشت جبهه رفته بودم تا اگر مسلمانان پیروز می شدند بچشم خود میدیدم و اگر تدبیری بضد آن ها میشد در مقام جنگ یا کمک بر می آمدم و کاش وقتی خالد بن ولید را بجبهه جنگ شام فرستادم عمر بن خطاب را

هم بجبهه جنگ خاور (یعنی عراق و ایران) فرستاد بودم تا هر دو دست خویش را از راست و چپ در راه خدا بکار واداشته بودم و اما سه مطلبی که کاش از رسول خدا پرسیده بودم که امر خلافت بعد از او با کیست؟ تا در امر خلافت با کسی که شایسته و اهل آن بود نزاع و کشمکش نکرده بودیم.

کاش از او پرسیده بودم که آیا جماعت انصار مدینه هم در امر خلافت بهره و نصیبی دارند یا نه، کاش در باره میراث برادر و عم از آن حضرت پرسیده بودم که در دل من راجع بآن نیازی است.

مصنف کتاب گوید روز غدیر خم برای هیچ کس در باره خلافت عذری بجا نگذاشته، سیده زنان

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۷۳

فاطمه زهرا هم در وقتی فدک را از او گرفتند و در برابر انصار خطبه خواند و انصار گفتند ای دختر محمد اگر اینسخن را پیش از بیعت با ابو بکر از شما می شنیدیم با غیر علی بیعت نمیکردیم همین طور فرمود که آیا پدرم در غدیر خم برای کسی عذری باقی گذاشته است،

شرح

سرگذشت فجأه که ابو بکر از سوزاندنش اظهار پشیمانی کرد چنانچه علامه مجلسی در جلد هشتم بحار از کامل ابن اثیر نقل کرده اینست که فجأه سلمی بنام ایاس بن عبد یا لیل پیش ابو بکر آمد و گفت اسلحه ای بمن کمک بده تا با مرتدین از اسلام بجنگم ابو بکر اسلحه ای باو داد و فرمانی برای او صادر کرد فجأه اسلحه را گرفت و بر خلاف دستور ابو بکر بمسلمانان تاخت و رفت در جواء که آبی داشت

مرکز گرفت و نجیه را با لشکری فرستاد تا مسلمانان سلیم و عامر و هوازن را غارت کرد خبر به ابو بکر رسید؛ طریف بن حاشی را خواست و باو دستور داد با جمعی بدفع او پردازند و عبد الله بن قش حاشی را بمدد او فرستاد و آنها بدنبال فجأه رفتند او در جواء متحصن شد با او جنگیدند تا نجیه کشته شد و خودش فرار کرد، طریف او را گرفت و اسیر کرد و پیش ابو بکر فرستاد. ابو بکر دستور داد در مصلاى مدینه آتشی افروختند و او را دست و پا بسته در آتش سوختند، و اما راجع باشعث در همان کتاب نقل کرده که بعد از وفات پیغمبر اشعث با قبیله کنده در یمن مرتد شدند و چون قشون اسلام آنها را تعقیب کرد در قلعه پناهنده شدند و چون کار بر آنها سخت شد اشعث درخواست کرد که هفتاد نفر را امان بدهند و تسلیم شوند و چون مطابق این قرار داد تسلیم شدند اشعث در موقع شمردن هفتاد تن که در امان بودند خود را نشمرد ابو بکر گفت اکنون خود در قرار داد امان نیستی و تو را خواهیم کشت، در جواب گفت بکار بهتری تو را راهنمایی میکنم از وجود من برای دفع دشمنان کمک دریافت کن و خواهرت را هم بمن تزویج کن ابو بکر قبول کرد و خواهرش را باو داد و توبه اش را پذیرفت و بعد پشیمان شد.

۱۹۸- گفتار ابن مسعود: دانشمندان روی زمین سه اند

ابن مسعود گفت دانشمندان روی زمین سه اند عالم شام و عالم حجاز و عالم عراق، عالم شام ابو درداء است، عالم حجاز علی «ع» است

و عالم کوفه یکی از برادران کوفی شما است، عالم شام و عراق بعالم حجاز محتاجند ولی عالم حجاز، بآن ها محتاج نیست،

۱۹۹- سه کس یک چشم بهمزدن بوحی کافر نشدند

اشاره

رسول خدا فرمود سه کس یک چشم بهمزدن بوحی کافر نشدند مؤمن آل یس و علی بن ابی طالب و زن فرعون

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۷۴

شرح

مؤمن آل یس همان حبیب نجار است که در انطاکیه اول بار بفرستادگان شمعون الصفا وصی عیسی که رتبه پیغمبری داشتند ایمان آورد در تفسیر کاشفی گوید جیب نجار در بیابان چوپانی گوسفندان می کرد که رسولان باو برخوردند از آنها پرسید برای چه آمدید گفتند برای دعوت گمراهان به خداپرستی، از آنها دلیل خواست، پسر بیمار او را شفا دادند و بآنها ایمان آورد و او را صاحب یس خوانند.

۲۰۰- ثواب کسی که سه دختر دارد و بر آنها صبر کند

پیغمبر فرمود کسی که سه دختر دارد و بر سختی و مشقت تربیت و نگهداری آنها صبر کند در روز قیامت حجاب او باشند.

۲۰۱- سه چیز پیش خدای عز و جل روز قیامت شکایت کنند

اشاره

جابر گوید از رسول خدا شنیدم میفرمود روز قیامت سه تا جلو می آیند و شکایت میکنند قرآن و مسجد و خانواده پیغمبر، قرآن میگوید پروردگارا مرا تغییر دادند و پاره کردند؛ مسجد گوید پروردگارا مرا بیکاره گذاردند و ضایع کردند؛ خانواده پیغمبر عرض میکنند پروردگارا ما را کشتند و راندند و آواره کردند، پیغمبر گوید من برای احقاق حق اینها زانو میزنم، تا با مرتکبین این خیانتها محاکمه کنم خدای جل جلاله میفرماید بمن که من سزاوارترم باین کار.

شرح

ظاهرا مراد از مسجد مسجد پیغمبر است که در حقیقت مرکز حکومت اسلامی بود و باید از آن عدالت و احکام حقیقی قرآن بهمه جهان پراکنده شود و طرف اینسه چیز غاصبین خلافت اسلامیند که قرآن را برای خود تفسیر کردند و احکام آن را که متضمن نظام عدالت عمومی بود پاره پاره کردند و استفاده از مزایای آن را بعرب و باشراف قریش و بنی امیه اختصاص دادند و دیگران را محروم کردند با اینکه قرآن برابری و برادری را برای همه بشر آورده و همه نژادها و تیره ها در پیشگاه او برابر و فضیلت وابسته تقوی است که مقدمه آن دانش است، پس تحریف و پاره کردن قرآن از زمان ابو بکر بدست حزب عمری

آغاز شد و عمر در طول مدت خلافت خود جامعه اسلامی را طبقه طبقه کرد و عربها را طبقه اشراف قرار داد و بر سر مردم مسلط کرد و قانون هائی وضع کرد که مسلمانان عجمی نژاد را از حقوق اجتماعی کنار کرد و بهمدستی هم حزب های خود نظامات عمومی اسلام را تیکه تیکه نمود و در دوره بنی امیه

که بخلافت عثمان آغاز شد این نظریات عمری باوج ترقی رسید و دوره صد ساله خلافت بنی امیه آنها را برنامه اساسی حکومت خود قرار داد و باندازه ای در آن پافشاری کرد که قرآن و اسلام جز سلطنت دیکتاتوری نژاد امیه و سرکوبی دیگران مفادی نداشت ولی در سطح تاریخ سوزانیدن اوراق قرآن و تحریف آن را از کارهای زشت و ناروای عثمان شمرده اند چنان که پاره

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۷۵

کردن قرآن و دریدن اوراق آن را بولید یکی از پادشاهان بنی امیه نسبت داده اند و گفته اند قرآن را نشانه تیر کرد و گفت،

إذا لاقیت ربک یوم حشر فقل یا رب مزقنی الولید

چه در روز محشر خدا را ببینی بگو بار پروردگارا دریدم ولید

و اما مسجد که رمز حکومت اسلامی و اساس تعلیمات و تشکیلات آنست در زمان ابی بکر تعطیل شد و حکومت اسلامی عادلانه تبدیل بحکومت عربی دیکتاتوری گردید و اگر چه تا پایان خلافت آن سه نفر بلکه دو نفر اول کارهای ناروای خود را زیر پرده انجام می دادند و حفظ ظاهری میشد ولی از اواسط خلافت عثمان آشکارا و علنی مخالفت با دستورات حکومت اسلامی آغاز شد و بعد از چند سال معاویه پادشاهی خودش و نژادش را رسماً اعلان کرد و با تعطیل مسجد پیغمبر همه مساجد عالم تعطیل شد زیرا روح مسجد مرکزیت تشکیلات حکومت اسلامی است نه صرف دعا و نیاز بخدا که در هر معبدی انجام می شود ولی تعطیل و تزییع مسجد پیغمبر در سطح تاریخ بحکم یزید عملی شد که بعد از جنگ پر ننگ حره سه روز شهر مدینه را بباد غارت و هتک عصمت

مسلمانان گرفت و رسماً بمسجد مدینه بی احترامی کرد.

۲۰۲- قلم تکلیف و کیفر از سه کس برداشته شده

ابی ظبیان گوید زن دیوانه ای که زنا داده بود حضور عمر آوردند عمر فرمان داد او را سنگسار کنند مأمورین آن کیفر بعلی «ع» برخوردند پرسید این زن چه کرده؟ گفتند دیوانه ایست که زنا داده و عمر دستور سنگسار او را صادر کرده فرمود دست نگهدارید، خود حضرت نزد عمر آمده و باو گفت مگر نمیدانی که قلم از سه کس برداشته است از بچه تا بالغ شود و از دیوانه تا بهوش آید و از خواب تا بیدار گردد.

مصنف این کتاب گوید این حدیث چنین است ولی در این موضوع قول اهل بیت اینست که مرد دیوانه چون زنا کرد حد دارد و زن دیوانه که زنا کرد حد ندارد برای آنکه مرد اقدام در این کار میکند ولی زن باین کار واداشته می شود.

شرح مقصود از حد مرد، دیوانه که زنا کرده تعزیر اوست زیرا شرط حد عقل است و بلوغ چنانچه اگر بچه نابالغی دزدی کرد باید او را تعزیر کرد.

۲۰۳- از بخل و چشم تنگی سه خصلت نکوهیده پدید شود

پیغمبر فرمود از بخل کناره کنید، همانا کسانی که پیش از شما بودند بواسطه بخل هلاک شدند و آنها را واداشت دروغ گفتند و ادار کرد ستم کردند و واداشت قطع رحم کردند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۷۶

رسول خدا «ص» فرمود از هرزگی و دشنام پرهیزید زیرا خدای عز و جل هرزه بی آبرو را دوست ندارد، از ظلم پرهیزید، زیرا ستم در نزد خدا تیرگی روز قیامت است، از بخل پرهیزید زیرا بخل کسانی که پیش از شما بودند واداشت خون همدیگر را ریختند و واداشت قطع رحم کردند و واداشت تا پرده آبرو دریدند و بمحرمهای خود و حرامها دست اندازی کردند.

۲۰۴- آغاز کار پیغمبر سه چیز بود

ابی امامه گوید عرض کردم یا رسول الله آغاز کار شما چه بود؟ فرمود دعای پدرم حضرت ابراهیم و مژده عیسی بن مریم و مادرم هم خوابدید نوری از او درخشید که کاخ های شام از آن روشنی گرفت.

شرح دعای ابراهیم این بود که چون بهمدستی فرزندش اسماعیل خانه کعبه را ساخت عرض کرد خدایا ما را مسلمان قرار بده و برای تیره عرب، فرزندان اسماعیل از نژاد آن ها پیغمبری فرست تا احکام دین و آیات کتاب و دستورات حکمت را بآنها بیاموزد و آنها را پاک کند در سوره بقره آیه ۱۲۹ و اما مژده حضرت عیسی این بود که چون خبر گرفتاری و بدار رفتن خود را بحواریین داد و آنها آزرده شدند فرمود من میروم و پس از من احمد برای تسلیت و ارشاد جهان می آید چنانچه در سوره صف آیه ۶ است.

۲۰۵- سه خصلت است که هر کس عمل کند در نفع و ضرر با مسلمانان شریکست -

رسول خدا فرمود کسی که متوجه قبله ما باشد و نماز ما را بخواند و ذبیحه ما را بخورد مسلمانست و در نفع و ضرر با ما یکی است.

شرح چون خود نماز شامل عقیده اسلامی و شاهد اقرار بتوحید و رسالت و معاد که اصول دین اسلامست میباشد.

۲۰۶- سه چیز است که هر کدام یک چهل و پنجم نبوتست

رسول خدا فرمود روش شایسته و خوش منظری و میانه روی هر کدام یک جزء از چهل و پنج جزء پیغمبریتست.

۲۰۷- ایمان سه چیز است

رسول خدا فرمود ایمان شناسائی دل و اقرار زبان و کار و کرد همه اعضاء تن است ابی صلت هر وی گوید از امام هشتم پرسیدم ایمان چیست؟ فرمود ایمان عقیده ایست در دل گفتاریست بزبان، کرداریست با دست و پا، ایمان نمیشد مگر چنین.

شرح ظاهر این اخبار اینست که ایمان مرکب از سه جزء است یکی در دل یکی در زبان، یکی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۷۷

در اعضاء و متعلق آن را بیان نکرده که شناسائی دل نسبت بچه موضوعی ایمانست و اقرار زبانی راجع بچیست و اعضاء چه کاری را برای تحقیق ایمان انجام دهند و اینها را در روایت مفصل ابی عمرو زبیری در کتاب کافی شرح داده و مقصود از این اخبار اینست که در ایمان علاوه بر اقرار زبانی و دستورات اسلامی عقیده قلبی معتبر است زیرا شخص بی عقیده منافق محسوب میشود و اگر چه بحسب ظاهر مسلمانست ولی در واقع بی ایمانست و این اخبار منافات ندارد که بگوئیم حقیقت ایمان که موجب نجاتست همان عقیده باصول دین و مذاهب و اذعان بصحت احکام اسلامست. و اقرار بزبان و عمل با اعضاء کاشف از آنست و عقیده هم بمنزله نوری است در دل ضعیف و قوی دارد هر چه گفتار زبانی و کردار انسان محکم تر و بیشتر باشد دلیل بر قوت نور ایمانست و بهمین سبب در باره اخبار برای ایمان درجات ده گانه اعتبار کرده و در بعض اخبار میفرماید ایمان کم و زیاد دارد.

امام هشتم از پدراننش از قول رسول

خدا روایت کرده که ایمان اقرار بزبان و شناسائی بدل و عمل با اعضاء است. بعضی از اصحاب ما این حدیث را از ابی صلت هروی از قول امام هشتم با سلسله سندش بیدران او تا پیغمبر روایت کرده، ابو حاتم گفته اگر این سلسله سندی که همه امامان معصومند بر دیوانه بخوانی بهبود می شود.

۲۰۸- سه کس بهشت نمیروند

رسول خدا فرمود سه کس بهشت نمیروند. دائم الخمر و کسی که همیشه سحر و جادو میکند و کسی که قطع رحم کند، کسی که دائم الخمر بمیرد خدا بوی از نهر غوطه بخوراند گفته شد نهر غوطه چیست؟ فرمود جوی چرک و خونی است که از فروج جنده ها روان می شود که دوزخیان از بوی گند آنها در آزارند.

امام ششم فرمود سه کس بهشت نمیروند. خونریز و شرابخوار و کسی که برای سخن چینی بهر طرف میرود.

۲۰۹- کسی که سه فرزندش مرده

رسول خدا «ص» فرمود کسی که رود مرده سه تن از فرزندان خود شود و آنها را بحساب خدای عز و جل گذارد و شکیبائی ورزد بهشت بر او لازم شود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۷۸

۲۱۰- ثواب سه خصلت، کامل گرفتن وضوء آشکار اسلام کردن صدقه پنهانی دادن

انس بن مالک گوید روزی رسول خدا بمن فرمود ای انس وضوء را کامل بگیر تا چون ابر بر پل دوزخ بگذری، سلام را بلند و آشکار بگو تا خیر خانه ات فزون گردد. صدقه پنهانی بسیار بده که خشم پروردگار عز و جل را خاموش میکند.

۲۱۱- سه برادر بودند که میانه هر کدام با دیگری ده سال بود

ابن عباس گوید میان طالب و عقیل ده سال بود و میان عقیل و جعفر ده سال بود و میان جعفر و علی «ع» ده سال بود و علی از همه کوچکتر بود.

شرح منظور از این روایت اینست که کثرت سن دلیل فضیلت و اولویت نیست بلکه فضیلت وابسته مقام دانش و پرهیزگاری و فرمانبرداری خداست و با اینکه علی از عقیل و جعفر در سن کوچکتر بود ولی در سابقه اسلام و صمیمیت در راه دین بر آن ها پیشی جست و در دانش و تقوی برتری یافت و شایسته مقام خلافت گردید و مقصود از سه برادر عقیل و جعفر و علی است و ذکر طالب برای تذکریست با مقصود از سه، فاصله سن چهار برادر است که ده سال می شود.

۲۱۲- بعد از سه پیش آمد در اسلام مردم خوار شدند

عمر بن بشر همدانی گوید بابی اسحق گفتم کی مردم خوار شدند؟ گفت از هنگامی که حسین بن علی شهید شد و زیاد بابی

سفیان بسته شد و حجر بن عدی کشته گردید.

شرح چون حکومت بنی امیه دیکتاتوری محض و برای ویران کردن اساس آزادی و پرورش روحی اسلام بود و استقرار آن بر اثر این سه پیش آمد گردید و در دنباله آنها مردم زیر لگد دولت بنی امیه خرد شدند و خوار و زبون گردیدند، پیش آمد شهادت حسین اگر چه بعد از دو تای دیگر بوده ولی برای اهمیت آن بیشتر ذکر شده.

۲۱۳- در سؤال سه اثر است و بدترین مردم سه اند

رسول خدا بابی ذر فرمود ای ابا ذر از سؤال کردن بپرهیز که خواری روبرو و فقر شتابانست و حساب آن در روز قیامت طولانی است، ای ابا ذر تنها زندگانی میکنی و تنها میمیری و تنها ببهشت میروی، جمعی از اهل عراق بواسطه تو سعادت مند شوند مرده تو را بشویند و کفن کنند و بخاک سپارند، ای ابا ذر دست سؤال دراز مکن و اگر چیزی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۷۹

بتو دادند بپذیر سپس روی باصحاب خویش کرد و فرمود نمیخواهید شما را از بدترین افرادتان خبر دهم؟ عرض کردند چرا یا رسول الله؟ فرمود آنها که برای سخن چینی بهر سو میروند و میان دوستان جدائی و دشمنی میافکنند و برای مردمان پاک و بی آلایش دنبال نکوهش می دوند و عیب می تراشند.

۲۱۴- بیش از سه روز کناره گیری و قهر از برادر دینی روا نیست

رسول خدا «ص» فرمود برای مسلمان روا نیست که بیش از سه روز از برادر دینی خود کناره گیری و قهر کند.

امام پنجم فرمود هر مؤمنی بیش از سه روز قهر کند من از هر دو بیزارم، عرض شد یا ابن رسول الله ستمکار سزاوار است گناه مظلوم که طرف قهر واقع شده چیست؟ فرمود چرا نمیرود پیش ظالم و بگوید من تقصیر کارم تا با هم آشتی کنند.

۲۱۵- سه چیز از خوشبختی مسلمانست

رسول خدا فرمود از خوشبختی مسلمان وسعت خانه و همسایه نیک و پاکش رهوار است.

۲۱۶- خدا با سه کس سخن نگوید.

پیغمبر فرمود خداوند با سه کس سخن نگوید، منان آن کسی که چیزی نمیدهد مگر آنکه منت بارگیرنده میکند و کسی که از راه تکبر و خود فروشی دامن بزمین میکشد و کسی که با سوگند دروغ کالای خود را رواج میدهد.

شرح- اشراف و بزرگان عرب جامه های بلند می پوشیدند که دامن آن روی زمین میکشید و این نشانه سرفرازی و بزرگی منشی بود از این راه پیغمبر اسلام از آن قدغن کرده و فرمود دامن دراز در دوزخست.

۲۱۷- صدیقان سه کسند

رسول خدا فرمود صدیقه‌ها یعنی کسانی که از روی اخلاص کامل تصدیق پیغمبر عصر خود را کرده وفادار ماندند سه کس بودند علی بن ابی طالب نسبت (بخود حضرت) حبیب نجار (نسبت بحضرت عیسی) مؤمن آل فرعون (نسبت بحضرت موسی)

۲۱۸- اصحاب رفیم سه تن بودند

رسول خدا فرمود سه تن از کسانی که پیش از شما بودند در میان اینکه براهی میرفتند ناگاه باران آنها را گرفت و بشکاف کوهی پناهنده شدند و آن شکاف بر

الخصال / ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۱۸۰

آنها بسته شد یکی از آنها بدیگران گفت بخدا جز راستی شما را رهائی نمیدهد باید هر کدام شما خدا را بخواند بآنچه میداند در آن راستگو است، یکی از آنها گفت بار خدایا اگر میدانی که من مزدوری گرفتم کاری برای من کرد بیک پیمانہ برنج و آن را پیش من گذاشت و رفت و من آن را کشتم و از برداشت آن گله گاوی خریدم سپس آمد و همان مزد خود را از من خواست. گفتم باین گله گاو بنگر و آنها را برای خود بران، گفت همانا من پیش تو پیمانہ ای برنج داشتم بگو بگو این گاوها را ببر اینها از همانست گاوها را برد، خدایا اگر میدانی از ترس تو این کار را کردم گشایشی بما بده پس سنگ شکافت، دیگری گفت بار خدایا اگر میدانی من پدر و مادر پیری داشتم و هر شب از شیر گوسفندان خود برای آنها میبردم یک شب دیر کردم و چون آمدم خواب بودند از آن شیر بآنها ندادم تا پدر و مادرم بیاشامند بد داشتم آنها را از خواب بیدار کنم و بد داشتم که برگردم و

برای آشامیدن شیر خود بیدار شوند و مرا نیابند و بالای سر آنها ماندم تا سپیده دمید خدایا اگر میدانی که از ترس تو این کار کردم گشایشی بما بده سنگ بیشتر شکافت تا آسمان را دیدند، دیگری گفت بار خدایا اگر میدانی که دختر عمی داشتم که از همه مردم بیشتر دوستش میداشتم و از او کام دل خواستم سرباز زد مگر اینکه صد اشرفی طلا برای او بیاورم، تکاپو کردم تا آنها را بدست آوردم و نزد او بردم و باو دادم و مرا بخود پذیرفت و چون میان پاهایش نشستم گفت از خدا بپرهیز و مهر را بناروا مشکن من برخاستم و صد اشرفی را باو واگذاشتم، خدایا اگر میدانی که از ترس تو این کار را کردم گشایشی بما بده، خدا گشایش بآن ها داد و بیرون شدند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۸۱

۲۱۹- دوست ترین کارها نزد خدای عز و جل سه است-

پیغمبر فرمود دوست ترین کارها نزد خدای عز و جل نماز و نیکی و نبرد در راه خدا است.

۲۲۰- مردم سه دسته اند-

کمیل بن زیاد گوید علی بن ابی طالب نزد من آمده و دست مرا گرفت و با خود بیرون شهر کوفه برد و در بیابان نشست من هم نشستم سپس سربلند کرد، فرمود ای کمیل آنچه بتو میگویم در خاطر خود بسپار، مردم سه دسته اند: دانشمند خدائی و دانشجوئی که در راه نجاتست و پشه های و رباد که پیرو بنک خرانند و هر جا باد آید رو کنند از پرتو دانش تابشی نگرفته و بر پایگاه استواری پناه نبرده اند ای کمیل دانش به از دارائی است، دانش پاسدار تو است و تو پاس دار دارائی خود، دارائی ببخشش کم آید و دانش ببخشش بیفزاید، ای کمیل دوستی دانشمند و استاد بگردن شاگردان وامی است که دریافت کرده اند تا زنده است فرمانش باید برد و بعد از مرگش نیکی بایدش یاد کرد. دارائی چون از دست برفت سودی ندهد، ای کمیل آنان که دارائی و ثروت اندوزند و گنج کنند همان در زندگی مردگان و مرده پرستانند و دانشمندان تا پایان روزگار زنده اند و پاینده اند، تنهایشان نابود شود ولی نمونه های درخشانان در دل ها موجود باشد.

آه در اینجا (اشاره بسینه اش کرد) دانش بی پایانست کاش شاگردان شایسته ای که توانند آن را دریافت کنند بدست می آوردم، آری شاگردی دارم که:

طوطی وار دریابد ولی امین نیست. دستورات دین را ابزار دنیاداری کند و بحجت های خدا بر خلقش زور آورد و بنعمت او بر بندگانش چیره شود تا مردمان سست دین و کم خرد را در برابر امام بر حق دور خود جمع کند و حزبی

طرفدار خویش فراهم آورد، و شاگرد دیگری که:

از روی اخلاص منقاد و پیرو استاد است ولی هوش عمیق و سرشاری ندارد که بتواند علم خود

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۸۲

را زنده نگهدارد و در برابر مخالفان خود داری کند بمرجد اینکه بیک شبهه و اشکالی برخورد کند فوراً دچار تردید و شکست می شود و شاگرد دیگری که نه چنانست و نه چنین ولی غرق لذت رانی و دنیا دوستی است، مهار گسیخته شهوت و دلباخته جمع کردن دنیا و پس انداز کردنست، اینان هیچ کدام مبلغ و دعوت کننده بدین نیستند بچهارپایان بیابان چر همانندترند. اینجاست که دانش بمرگ استادانش از میان میرود بار خدایا، آری باز هم زمین خالی از حجت نیماند، حجت خدا یا نمایان ولی مقهور ستمکارانست یا در پس پرده نهانست و در میان موجهای عمیق از دیده ها پنهان، برای اینکه حجت های خدا و راهنمایان او از میان نروند و بیهوده نمانند، آنان چندند و کجایند؟ آنان از نظر شماره همیشه در اقلیتند ولی موقعیت آنها از همه بزرگتر است خدا بوجود آنها حجت های خود را نگه میدارد تا آنها را بمردانی شایسته چو خود بسیارند و در دلهای همانندگان خود آنها را بکارند، این رادمردان بنیروی دانش تا مغز امور جهان پیشرفته اند و روح یقین را در آغوش دل گرفته، آنچه در نظر دنیا داران سختست آسان می شمارند و بآنچه نادانان از آن گریزانند انس دارند بدنهایشان در دنیاست ولی جان هایشان شیفته عالم بالا است، ای کمیل آنان خلیفه های خدا و مبلغین دین اویند.

های های من دلباخته دیدار آنها هستم، برای خود و شما از خدا آمرزش میخواهم.

مصنف این کتاب گوید، این

خبر را بسندهای بسیار در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه در اثبات غیبت امام زمان و رفع حیرت نقل کرده ام.

۲۲۱- ذکر نوری که بخش بسه شده-

رسول خدا فرمود چون خدای عز و جل بهشت را آفرید آن را از نور عرش آفرید سپس از آن نور گرفت و در پاشید یک سومش بمن رسید و یک سومش بفاطمه و یک سومش بعلی و خانواده اش هر که در تابش این نور افتاد بدوستی و ولایت آل محمد راه یافت و هر کس را تابش این نور فرا نگرفت از دوستی و ولایت آل محمد گمراه و برکنار شد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۸۳

۲۲۲- مردم خدا را بسه وجه میپرستند-

امام ششم فرمود مردم خدای عز و جل را بسه وجه میپرستند یک دسته برای دریافت ثواب او را میپرستند، این عبادت حریصانست، این طمعست و دسته دیگر از ترس دوزخش او را میپرستند این عبادت بندگانست، این هراس است ولی من چون دوستش دارم او را میپرستم، این پرستش آزاد مردانست و آن امانست، چون خدای عز و جل میفرماید ایشان از لرزش این روز هولناک در امانند، و چون فرماید اگر شما خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامزد. هر کس خدا را دوست دارد خدا او را دوست میدارد و هر کس را خدا دوست داشت از امان یافته گانست.

۲۲۳- شخصی امیر المؤمنین را بمهمانی طلبید آن حضرت با او سه شرط کرد-

از امام اول رسیده که مردی او را دعوت کرد علی (ع) با او فرمود میپذیرم بسه شرط عرض کرد یا امیر المؤمنین آن شرطها چیست؟ فرمود چیزی از بیرون خانه برای ما نیاوری چیزی که در خانه داری از ما دریغ نداری و پس انداز نکنی. و بنان خواران ستم نکنی، عرض کرد عهده مند شدم علی بن ابی طالب از او پذیرفت.

۲۲۴- سه صفتی که در امیر المؤمنین بود-

اشاره

مردی پرسشی از امام اول کرد گفت در باره سه صفتی پرسش دارم که در شماست. از کوتاهی قامت و بزرگی شکم و بی موئی جلو سرت؟ در جوابش فرمود خدای تبارک و تعالی مرا بلند نیافریده و کوتاه هم نیافریده ولی میانه بالا آفریده برای آنکه دشمن پست قد را با شمشیر شقه کنم و دشمن بلند قد را بدو نیمه کنم و اما بزرگی شکم برای آنست که رسول خدا بابی از علم و دانش بمن آموخت که هزار باب دانش از آن بر من گشود و جای علم در شکم من تنگ شد و این عضو من گشاده گردید و اما بی موئی جلو سرم از اینست که همیشه خود آهن بر سر نهادم و با پهلوانان پیکار دادم.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۸۴

دانش از صفات روح انسانست و شکم جای آن نیست ولی چون با دل ارتباط دارد و صفات روح از راه علاقه روح ببدن تأثیر در بدن میکند باور این سخن دور نیست و از این راه است که قیافه شناسان از صفات جسم اخلاق و افکار انسان را دریافت میکنند و از این راهست که ترس رنگ را زرد میکند و خجلت رنگ را سرخ میکند.

۲۲۵- در بریره آزاده کرده عایشه سه دستور اسلام وضع و اجراء شد-

امام ششم یاد آور شد که بریره کنیزی بود شوهر دار، عایشه او را خرید و آزاد کرد، رسول خدا بآن کنیز پس از آزادی اختیار داد که اگر بخواهد پیش شوهرش بماند و اگر بخواهد از او جدا شود (این یک قانون که چون کنیز شوهر دار آزاد شد اختیار فسخ زوجیت را دارد) آقایان پیش بریره که او را بعایشه فروختند با عایشه قرار داد کردند که چون آزادش کرد حق آزادیش از آن ها باشد (حق آزاد کردن بنده را حق ولاء گویند یکی از آثار آن اینست که اگر آزاد کرده مرد و وارث نسبی ندارد آزادکننده مال او را بارث میبرد) رسول خدا فرمود حق آزاد کردن از ان آزادکننده است و نمیشود بدیگری واگذار (این قانون دوم) مقداری گوشت ببریره صدقه دادند و آن را پیشکش پیغمبر گرد، عایشه آن را بمیخ آویخت و پخت نکرد، گفت رسول خدا صدقه نمیخورد، رسول خدا آمد دید گوشت آویزانست فرمود این گوشت چطور بوده که پخت نشده؟ عایشه عرض کرد این گوشت را ببریره صدقه دادند و او بما هدیه کرده و شما صدقه نمیخورید، فرمود برای او صدقه است و برای ما هدیه و دستور

داد آن را پختند (این قانون سوم که از صدقه ای که فقیر گرفته هاشمی بعنوان هدیه میتواند بخورد) اینسه قانون در باره بریره اجراء شد.

۲۲۶- سه کس برسول خدا دروغ می بستند-

جعفر بن محمد بن عماره از قول پدرش گوید از امام ششم شنیدم میفرمود سه کس برسول خدا دروغ می بستند ابو هریره، انس بن؟؟؟؟.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۸۵

۲۲۷- سه کس لعن شدند یک جلودار و یک راننده و یک سواره-

اشاره

عبد الله بن عمر گوید ابو سفیان بر شتری سوار بود، معاویه مهارش را میکشید و یزید آن را میراند رسول خدا سوار و جلودار و راننده را لعن فرستاد.

شرح

مقصود از یزید برادر بزرگ معاویه پسر دیگر ابو سفیانست.

۲۲۸- سه کسند که دانسته نشده جرم کدامیک بزرگتر است-

اشاره

امام ششم فرمود سه کسند که نمیدانم جرم کدام بزرگتر است آنکه در سوگواری دیگران بی رداء دنبال جنازه میرود یا آنکه در مصیبت دست برانش میزند یا آنکه دنبال جنازه مرده میگوید با او مدارا کنید و بر او ترحم نمائید خدا بشما رحم کند.

رسول خدا فرمود سه کسند که نمیدانم جرم کدام بزرگتر است آنکه بی رداء دنبال جنازه میرود یا آنکه میگوید با او رفق و نرمی کنید یا آنکه میگوید برای او آمرزش خواهید خدا شما را بیامرزد،

شرح-

مقصود از اینکه نمیدانم جرم کدام بزرگتر است بیان عظمت جرم همه است نه اینکه مقدار جرم را ندانسته باشد و از این دو روایت استفاده شود که این کارها دنبال جنازه مرده بسیار بد است.

۲۲۹- در براء بن معرور انصاری سه دستور عمومی اسلام وضع و اجراء شد-

امام ششم فرمود در باره براء بن معرور انصاری سه دستور عمومی اسلامی اجراء شد اول آنکه شیوه مردم بود با سنگها خود را پاک میکردند براء بن معرور کدوئی خورد و لنت مزاجی باو دست داد و با آب خود را شست و خدای عز و جل این آیه را فرستاد: خدا دوست دارد آنان که بسیار توبه کننده اند و دوست دارد آنان که بسیار پاکیزه اند (این آخر آیه ۲۲۲ سوره بقره است) چون مرگ براء در رسید بیرون شهر مدینه بود دستور داد که روی او را بسوی رسول خدا کنند که در مدینه بود و وصیت کرد سه یک مالش را صرف خیرات کنند و این دو قانون در اسلام مجری شد که در حال احتضار مرده را بسوی قبله بخوابانند و هر کسی حق دارد وصیت کند ثلث مالش را پس از مرگ صرف در امور خیریه کنند و این هر سه قانون عمومی و ثابت گردید.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۸۶

۲۳۰- در صفوان بن امیه جمعی سه قانون عمومی وضع و اجراء شد-

امام ششم فرمود در باره صفوان بن امیه جمعی سه قانون اجراء شد، رسول خدا هفتاد زره حطمی باف از او عاریت خواست، عرض کرد میخواهی بزور ببری؟ فرمود نه بطور عاریه ای که رد آن را تعهد کنم (این یک دستور که در عاریه تعهد رد و ضمانت درست است) عرض کرد یا رسول الله پیش از هجرت من از مکه بمدینه رد میکنی؟ حضرت فرمود پس از فتح مکه دستور هجرت لغو شد (این قانون دوم که پیش از فتح مکه همه مسلمانان مکه وظیفه داشتند بمدینه حرکت کنند و مهاجرت عنوانی داشت و حضرت این قانون را پس

از فتح مکه لغو کرد و اول بار در باره صفوان اجراء شد) صفوان در مسجد رسول خدا خوابیده بود و عبای خود را زیر سرش گذاشته بود، بیرون رفت بشاشد چون برگشت دید عبایش را دزد برده فریاد کرد کی عباى مرا برده و در جستجوی آن بیرون شد و آن را در دست مردی یافت و آن مرد را پیش پیغمبر (ص) آورد پیغمبر دستور داد که دست آن مرد دزد را ببرید، عرض کرد یا رسول الله برای عباى من دستش بریده شود؟ من عباى خود را باو بخشیدم؟ فرمود خوب بود پیش از آنکه او را پیش من بیاوری و حکم صادر شود بخشش کرده باشی، پس دست او بریده شد (این قانون سوم بود که هر گاه پیش از مرافعه و صدور حکم صاحب مال دزدی آن را بدزد بخشید حد ساقط می شود ولی اگر بعد از صدور حکم و جریان محاکمه ببخشد حد ساقط نمی شود.

۲۳۱- سعد بن معاذ در اسلام سه مقام دارد که اگر همه مردم یکی از آنها را داشتند برای فضیلت آن ها بس بود:

این عنوان در نسخه خطی یافت نشد و در نسخه چاپی حدیثی زیر آن ضبط نشده و ما برای تکمیل فائده سه مقام تاریخی بزرگ راجع بخدمات سعد بن معاذ باسلام نقل می کنیم شاید مقصود مؤلف آن ها باشد اگر چه ظاهر عنوان اینست که بر طبق آن حدیثی از معصوم داشته ولی بدست ما نیامده.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۸۷

۱- چون پیغمبر یهود بنی قریظه را محاصره کرد بعد از پانزده روز که کار بر آنها سخت شد تسلیم شدند بآنچه سعد بن معاذ رئیس اوس حکم کند زیرا در جاهلیت با اوس حلیف و هم قسم بودند و توقع داشتند آنها را

آزاد کند او پس از زخم تیری که در جنگ احزاب برداشته بود زیر دست بانو رفیده تحت معالجه بود، پیغمبر دستور داد او را حاضر کنند، تختی پشت الاغ بستند و او را روی آن گذاشتند پای قلعه بنی قریظه آوردند با اینکه رجال اوس همه طرفدار یهود بودند و اصرار داشتند سعد حکم امان آن ها را صادر کند. حکم داد مردان آنها را بکشند و اموالشان را ضبط کنند و زنان و فرزندانشان را اسیر کنند چون این حکم را صادر کرد، پیغمبر فرمود، ای سعد در باره آنها حکمی دادی که خدا از بالای هفت آسمان مقرر داشته بود.

۲- در سیره ابن هشام روایت کرده چون در دل شب سعد بن معاذ جا نداد جبرئیل همان آن با عمامه استبرقی که بسر بسته بود به پیغمبر نازل شد و عرض کرد ای محمد مرده کیست که درهای آسمان بر او باز شد و عرش بلرزه آمد؟ رسول خدا دامن کشان بالای سر سعد دوید، دید جان داده.

۳- در جنگ بدر چون پیغمبر باصحاب خود خبر داد که کاروان قشون قریش نزدیک چاه بدر رسیده و با ما قصد جنگ دارند و میخواست از مهاجر و انصار رای بگیرد که با قریش بجنگد پاره ای از اصحاب تردید کردند و پیشنهاد مراجعت بمدینه دادند ولی تنها سعد بن معاذ بود که بنماینده گی از انصار نطق مؤثر و آتشینی ایراد کرد و مردم را بجنگ تشویق نمود و پیغمبر را مسرور کرد، ما شرح این موضوع را با متن نطق سعد و تفسیر آن در بخش جلد اول روحانیت و اسلام درج کرده ایم بآنجا مراجعه

۲۳۲- دانشمندان سه دسته اند-

امام اول فرمود، طالبان علم دین سه دسته اند، آنها را با نشانه ها و شخصیاتشان بشناسید، یک دسته دانش را برای خود نمائی و جهالت ورزی می آموزند یک دسته از آنها برای گردن کشی و فریب دادن مردم تحصیل میکنند و یک دسته برای فهمیدن و خردمند شدن اما نشانه خودنما و جهالت ورز اینست که می بینی در مجالس مردم را آزار میدهد و بمجادله می پردازد ظاهر خدا ترسی دارد ولی دلش از ورع تهی است، خدا کمرش را بشکند و بینش را ببرد، و اما گردن کش و عوامفریب بر همشکلان و همقطاران خود پیشدستی و گردنفرازی میکند و در برابر ثروتمندان

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۸۸

دیگر فروتنی و کوچکی مینماید شیرینی آنها را میخورد و دین خود را میفروشد، خدا از این راه چشمش را کور کند و از میان دانشمندان ریشه اش را بکند و اما نشانه آن فهمیده و خردمند اینست که میبینی گرفته و اندوهناکست، در تاریکی شب بکار عبادت میپردازد، در شب کلامه خود برابر حق خم شده کار میکند و هراس دارد، از هر کسی در ترس و حذر است مگر از برادران دینی و فهمیده خود که با آنها انس میگیرد، خدا از این راه او را پایدار کند و در روز قیامت امانش دهد.

۲۳۳- هر کس با سه کس خیره گی کرد خوار شد

امام ششم فرمود هر کس با سه کس خیره گی کرد خوار شد پدر و پادشاه و طلبکار.

۲۳۴- مردم در عقیده بقضاء و قدر سه نوعند-

امام ششم فرمود مردم در موضوع قضا و قدر سه عقیده دارند کسی که عقیده دارد خدا مردم را بگناه مجبور میکند، این شخص خدا را در حکم خود نسبت بعقوبت گنهکار ظالم دانسته و کافر است، کسی که عقیده دارد خدا کار را بمردم واگذار کرده و بعد از آفرینش آنها اثری در وجود آنها ندارد این شخص سلطنت و نفوذ خدا را سست و ناقص دانسته و کافر است، کسی که میگوید خداوند باندازه قدرت بندگانش آنها را مکلف کرده و بآنچه طاقت ندارند آنها را مکلف نکرده چون کار نیک کرد خدا را حمد کند و چون کار بد کرد آمرزش خواهد این شخص مسلمان درست و باندازه است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۸۹

باب خصلتهای چهارگانه**(۱) گفتار پیغمبر که چهار کس را در قیامت من شفیع هستم-**

رسول خدا فرمود چهار کسند که من در قیامت شفیع آنها هستم اگر چه گناه همه اهل زمین را نزد من بیاورند، یاری کننده خانواده ام، بر آورنده حاجت آنها وقتی بیچاره شوند، کسی که با دل و زبان آنها را دوست دارد کسی که از آنها بدست خود

دفاع کند.

۲- عقاب کسی که در چهار چیز زن خود را اطاعت کند-

پیغمبر در ضمن وصیت خود به علی (ع) فرمود هر کس زن خود را اطاعت کند خدا او را در آتش دوزخ سرنگون نماید، علی عرض کرد آن اطاعت چیست؛ فرمود اجازه اش بدهد که به حمامهای خارج یا مجلس عروسی و نوحه گری رود و جامه های نازک بپوشد.

امام اول فرمود کسی که زنش را در چهار خواهش او اطاعت کند بدوزخ سرنگون شود عرض شد آنها چیست؟ فرمود در جامه های نازک بدن نما و حمامها و عروسیها و نوحه گریها.

۳- دعای چهار کس رد نشود-

پیغمبر در ضمن وصیت خود به علی (ع) فرمود ای علی چهار کسند که دعایشان رد ندارد پیشوای عادل و پدر و مادر در باره فرزند و مردی که برای برادر دینی خود غایبانه دعا کند و مظلوم، خدا میفرماید بعزت و جلالم قسم انتقام تو را هر وقت شده می کشم.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۹۰

۴- پایداری دین به چهار کس است-

امام اول فرمود قوام دین بچهار کس است، دانشمند سخنوری که بعلم خود عمل کند، ثروتمندی که ما زاد دارائی خود را از اهل دین دریغ نکند، فقیری که آخرتش را بدنیا نفروشد، نادانی که از تحصیل علم تکبر نورزد، چون عالم علم خود را کتمان کند و ثروتمند بخل ورزد و فقیر آخرتش را بدنیا بفروشد و نادان از طلب علم تکبر کند، دنیا پس پس بعقب برگردد در این حال بسیاری مساجد و کثرت افرادی که در آن ها رفت و آمد کنند شما را نفریبد، عرض شد یا علی در این دوره چگونه باید زندگی کرد، فرمود در ظاهر با مردم معاشرت کنید و در باطن از آنها کنار باشید، برای مرد همانیست که کند و با هر کس دوست دارد محشور شود با این حال ناامید نباشید و منتظر گشایش و فرج از جانب خدا باشید.

۵- مردیکه در چهار مورد سخت گیر نباشد خدا او را بیامرزد-

رسول خدا فرمود خدا مردی را که پیش از شماها بود برای آنکه در خرید و فروش و داد و ستد سهل میگرفت و سختی نمیکرد آمرزید.

۶- منظور مردم در این دنیای فانی چهار است-

امام ششم فرمود منظور مردم در این دنیای فانی چهار است، بی نیازی، آسایش، فراغت خاطر، عزت، بی نیازی در قناعت است هر کس آن را در مال بسیار بجوید، نخواهد یافت، آسایش در سبک باریست هر کس بار خود را سنگین کند آن را نیابد،

فراغت خاطر در کمی مشاغل است هر کس در کثرت مشاغل آن را بجوید نیابد، عزت در فرمان برداری خداست هر کس از راه خدمت مردم آن را بجوید نیابد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۹۱

۷- بنده مؤمن نباشد تا بچهار چیز عقیده داشته باشد-

رسول خدا فرمود هیچ بنده ای مؤمن نیست تا عقیده داشته باشد که خدا یکی است و من رسول خدایم، براستی مرا مبعوث کرده و عقیده داشته باشد زندگی و قیامت حق است و عقیده داشته باشد بقضا و قدر.

۸- امیر المؤمنین چهار انگشتر داشت-

عبد جبر گوید علی (ع) چهار انگشتر داشت که بانگشت میکرد یک یاقوت بمنظور بزرگواری آن و یک فیروزه برای نصرت و یک حدید چینی برای قوت و یک عقیق برای حفظ، نقش یاقوت لا- إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ بود؛ نقش فیروزه اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ، نقش حدید چینی الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا. نقش عقیق سه سطر بود ما شاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ اسْتَغْفِرُ اللَّهُ.

۹- چهار سوره پیغمبر را پیر کرد-

ابو بکر عرض کرد یا رسول الله زود پیر شدی، فرمود سوره هود، واقعه و المرسلات و عم يتساءلون مرا پیر کردند.

۱۰- پیغمبر بعد از هجرت چهار عمره بجا آورد-

ابن عباس گوید پیغمبر (ص) چهار عمره کرد، حدیبیه، عمره القضا در سال آینده آن سوم از جعرانه چهارم در حجه الوداع.

۱۱- امام بچهار خصلت شناخته می شود-

حارث بن مغیره گوید بامام ششم گفتم بچه نشانه صاحب امامت شناخته شود، فرمود باطمینان قلب و وقار و دانش و وصیت امام پیش، ابی جارود گوید به امام پنجم گفتم قربانت کردم چون دانشمند خانواده شما بمیرد جانشین وی بچه نشانه شناخته می شود فرمود بروش نیکو و سنگینی و اعتراف آل محمد بفضیلت او و از هر چه سؤال شود جواب گوید.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۹۲

۱۲- گفتار پیغمبر که بچهار چیز فضیلت بر پیغمبران دیگر یافته ام

اشاره

ابی امامه گفته است که رسول خدا (ص) فرمود بچهار چیز برتری یافتم، همه زمین برای امت من مسجد و پاک کننده قرار داده شده و هر کس از امتم بخواهد نماز کند و آب نداشته باشد و خاک بیابد برای او محل نماز و وسیله پاکی است، تا

مسافت یکماه بهراس دشمنان از من نصرت یافتم که پیشاپیش من میرفت، غنیمت جنگ بر امت من حلال شد و من بهمه مردم مبعوثم.

شرح

مقصود از اینکه بهمه مردم مبعوث شدم اینست که خاتم انبیاء بود و مردم آینده تا روز قیامت امت او هستند.

۱۳- بهترین اندازه رفیقان سفر چهار است و بهترین اندازه قشون های اعزامی چهار صد تن و بهترین لشکر چهار هزار.

اشاره

رسول خدا فرمود بهترین رفیقان سفر چهارند نمیخورند و بهترین قشون اعزامی چهار صد و بهترین لشکر چهار هزار و دوازده هزار تن از کمی عدد هرگز شکست نخورند بشرط اینکه پایدار و صمیمی باشند.

شرح

طبقه بندی قشون باین ترتیب از نظر وضعیت نظامی عربستان و جنگ با اسلحه بسیار قدیم بوده که عبارت از شمشیر و نیزه و تیر و کمانست با ملاحظه اینکه وسائل سواره نظام منحصر باسب و شتر بوده و این منافات با اوضاع نظامی این دوره ندارد که در جبهه های جنگ از برق و بخار و صنایع دیگر استفاده می شود و شماره هر لشکری بدهها هزار میرسد و در جبهه های وسیع صدها هزار لشکر در عملیات جنگی شرکت میکنند.

۱۴- بکسی که چهار چیز داده شود از چهار دیگر محروم نماند-

امام ششم فرمود به کسی که چهار چیز داده شود از چهار دیگر محروم نیست، به کسی که توفیق دعا داده شود از استجاب آن محروم نیست به کسی که توفیق استغفار داده شود، از توبه محروم نیست، بکسی که توفیق شکر نعمت عطا شود، از فزونی آن باز نماند، به کسی که صبر و شکیبائی عطا شود از اجر آن محروم نشود.

۱۵- بچهار چیز گوشی داده شده که کلام بنی آدم را می شنوند-

امام ششم فرمود

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۹۳

چهارند که سخن جمیع بنی آدم را میشنوند پیغمبر (ص) و حور العین و بهشت و دوزخ هیچ بنده ای نیست که صلوات و سلام به پیغمبر اسلام بفرستد مگر آنکه بآن حضرت میرسد و آن را میشنود هیچ کس نیست که بگوید بار خدایا از حور العین بمن تزویج کن مگر آنکه حور العین آن دعا را میشنوند و میگویند پروردگارا فلان کس ما را از تو خواستگاری کرده ما را باو تزویج کن، هیچ کس نیست که بگوید بار خدایا مرا ببهشت ببر مگر آنکه بهشت عرض میکند خدایا او را در من نشیمن بده

کسی نیست که از دوزخ بخدا پناه برد مگر آنکه آتش می شنود و میگوید پروردگارا او را از من پناه ده.

۱۶- خدا در روز قیامت بچهار کس نظر نکند.

رسول خدا فرمود چهار کسند که در روز قیامت خدا بآن ها نظر نکند؛ عاق پدر و مادر، منت گذار، کسی که قضا و قدر را دروغ میدانند، دائم الخمر.

۱۷- سوارگان در قیامت چهارند.

اشاره

ابن بابویه، محمد بن علی - کمره ای، محمد باقر، الخصال / ترجمه کمره ای، ۲جلد، کتابچی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۷ش.

الخصال / ترجمه کمره ای؛ ج ۱؛ ص ۱۹۳

ول خدا فرمود، جز ما چهار تن در قیامت سواری نیست. عباس بن عبدالمطلب عرض کرد کیانند یا رسول الله؟ فرمود من سوار براقم که رویش چون آدمی است و گونه اش چون گونه اسب و یالش از مروارید رشته کشیده و دو گوشش از دو زبرجد سبز و دو چشمش چون زهره میدرخشند و چون آفتاب پرتو میافکند از سینه اش عرقی چون مروارید غلطانست، فربه و دست و پا بلند است جانش چون جان آدمی است سخن را میشنود و میفهمد بزرگتر از خر و کوچکتر از استر است، عباس عرض کرد دیگر کیست فرمود برادرم صالح سوار بر همان شتری که خدا باو داد و قومش آن را پی کردند، عرض کرد دیگر کیست؟ فرمود عمویم حمزه بن عبدالمطلب شیر خدا و شیر رسول خدا سید شهیدان سوار بر شتر من است که عضباء نام دارد، عباس عرض کرد دیگر کیست؟ فرمود برادرم علی (ع) سوار بر یکی از شتران بهشت که مهارش از مروارید تر است. و هودجی از یاقوت سرخ بر آن بسته اند که تیرکهایش از در سفید است، بر سر او تاجی است از

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۹۴

نور و بر تنش دو حله سبز و در دستش پرچم حمد و فریاد میزند

گواهم که معبودی جز خدا نیست.

تنهاست. شریک ندارد و محمد فرستاده اوست چون چشم خلائق بر آن حضرت افتد گویند همانا این شخص پیغمبری مرسل یا فرشته مقربست، از شکم عرش فریادی در رسد که این نه فرشته مقرب نه پیغمبر مرسل نه فرشته حامل عرش است، این علی بن ابی طالب وصی رسول پروردگار عالمیان و پیشوای پرهیزکاران و جلودار دست و رو سفیدان است.

مصنف این کتاب گوید این حدیث غریب است چون در آن ذکر براق و توصیف آن شده و برای آنکه در آن ذکر حمزه بن عبدالمطلب در شمار پیغمبر و علی شده است

شرح -

غریب در اصطلاح علمای رجال حدیثی است که در آن مطلب غیر مسلم و خلاف قاعده مذکور باشد.

ابن عباس گوید یک روز رسول خدا بیرون شد دست علی را گرفته بود و میگفت ای گروه انصار. ای گروه بنی هاشم. ای گروه بنی عبدالمطلب. من محمدم من رسول خدایم هلا- من در چهار تن از افراد خانواده ام از گل رحمت شده ای سرشته شدیم، من و علی و حمزه و جعفر یکی گفت یا رسول الله اینها با شما سواران روز محشرند فرمود مادرت بمرگت بنشیند در آن روز جز چهار کس سوار نیست من و علی و فاطمه زهراء و صالح نبی الله، من سوار براقم فاطمه سوار ناقه عضباء من است، صالح سوار ناقه ایست که پی شد و علی سوار شتریست از شتران بهشت که مهارش یاقوت سرخست دو جامه سبز پوشیده میان بهشت و دوزخ می ایستد روزیست که عرق مردم را لگام کرده بادی از زیر عرش بوزد و عرق مردم را خشک

کند چون نگاه فرشتگان و پیغمبران و صدیقان بر آن حضرت افتد گویند همانا این فرشته ای مقرب

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۹۵

یا پیغمبر است، مرسل منادی فریاد میکند نه فرشته مقربست نه پیغمبر مرسل ولی علی بن ابی طالب برادر رسول خداست در دنیا و آخرت.

۱۸- عجز بنی اسرائیل از حضرت موسی چهار خصلت خواست.

امام هفتم فرمود ماه بر بنی اسرائیل طلوع نمیکرد، خدا بموسی وحی کرد، استخوانهای یوسف را از مصر بیرون آورد و نوید باو داد که چون استخوانهایش را بیرون آوری ماه طلوع کند چون خواست استخوانهایش را برآورد پرسید کی جای آن را میداند، یکی گفت اینجا پیره زنیست که جایش را میداند، فرستاد دنبال او یک پیره زن زمین گیر کوری را آوردند باو فرمود جای گور یوسف را میشناسی؟ عرض کرد آری فرمود بمن بگو، گفت نه، جز اینکه چهار چیز بمن بدهی، دو پایم را راه بیندازی، جوانی مرا برگردانی چشمم را باز آوری، مرا با خودت در بهشت بزی، گفت این درخواست بر موسی گران آمد، خدا بموسی وحی کرد ای موسی آنچه خواست باو بده همانا از کیسه من میدهی، موسی پیشنهاد او را پذیرفت، او وی را بگور او راهنمایی کرد، موسی او را از کنار رود نیل بدر آورد در صندوق مرمری بود، چون او را بر آورد ماه بر آمد آن را بشام برد، برای اینست که یهودان مردگان خود را بشام میبرند.

۱۹- بهترین زنان اهل بهشت چهارند-

ابن عباس گفت رسول خدا بر زمین چهار خط کشید و فرمود میدانید این چیست؟ گفتند خدا و رسولش دانانترند، فرمود بهترین زنان بهشت چهارند، خدیجه دختر خویلد؛ فاطمه دختر محمد، مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم زن فرعون.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۹۶

۲۰- چهار چیز پشت شکنند.

رسول خدا در ضمن سفارشش به علی (ع) فرمود ای علی چهار چیز پشت شکنند، پیشوائی که خدا را مخالفت کند و فرمانش اطاعت شود، زنی که شوهرش او را حفظ میکند و او به شوهر مهربان و همسر عزیز خود خیانت کند، فقری که گرفتار بآن چاره ای برای آن نداشته باشد، همسایه بد در خانه ای که اقامتگاهست.

۲۱- خدای عز و جل چهار بررسی از دنیا کرد.

پیغمبر (ص) در سفارشش بعلی فرمود یا علی براستی خدا بدنیا نگرست و مرا از مردان جهان برگزید سپس بررسی دیگر کرد و پس از من تو را از مردان جهان برگزید بار سوم بررسی کرد و امامان از فرزندان تو را پس از تو از مردان جهان برگزید بار چهارم بررسی کرد و فاطمه را از میان زنان جهان برگزید.

۲۲- گفتار پیغمبر بعلی (ع) که من نام تو را در چهار جا با نام خود پیوسته یافتم.

امام اول گوید پیغمبر در سفارشش بمن فرمود یا علی من در چهار جا نام تو را پیوست نام خود دیدم و بدیدن آن خوشدل شدم، چون در سفر معراج خود بیت المقدس رسیدم دیدم بر صخره آن نبشته لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ او را بوزیرش کمک دادم و یاری کردم بجبرئیل گفتم وزیر من کیست؟

گفت علی بن ابی طالب است، چون بسدره المنتهی رسیدم دیدم بر آن نوشته است، من خدایم معبودی جز من نیست محمد برگزیده خلق منست او را بوزیرش کمک دادم و بوزیرش یاری کردم، بجبرئیل

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۹۷

گفتم وزیرم کیست؟ گفت علی بن ابی طالب است چون از سدره گذشتم و بعرض پروردگار جهانیان رسیدم دیدم بر ستون های آن نوشته من خدایم جز من معبودی نیست، من یگانه ام، محمد دوست منست او را بوزیرش کمک کردم و بوزیر وی یاری کردم و چون سربلند کردم دیدم بر طاق عرش نوشته شده، من خدایم جز من معبودی نیست من یگانه ام محمد بنده و فرستاده من است، او را بوزیرش کمک کردم و بوزیرش یاری کردم.

۲۳- حدیث اهل بیت را جز چهار کس تحمل نکند.

عمرو بن یسع از شعیب حداد حدیث کرده که از امام ششم شنیدم میفرمود حدیث ما دشوار است و خواهان دشواریست متحمل آن نشود مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده ای که خدا دلش را با ایمان آزموده یا مدینه حصینه عمرو گوید بشعیب گفتم ای ابو الحسن مدینه حصینه چیست؟ گفت از امام ششم از آن پرسیدم، فرمود مقصود دل جمع کننده است.

۲۴- کسی که در معاشرت با مردم از سه خصلت کناره کند برای او بگردن مردم چهار چیز واجب شود.

رسول خدا فرمود کسی که چون با مردم معامله میکند ستم نکند و چون بآنها خبر می دهد دروغ نمیگوید و وعده که میدهد، مخالفت نکند، از کسانیت که ایمانش کامل است و عدالتش ظاهر است و برادری با او واجبست و بدگوئیش حرامست امام ششم فرمود هر که سه چیز دارد بر مردم چهار چیز برای او واجبست کسی که چون بمردم خبری دهد دروغ نگوید و چون با آن ها آمیزش کند ستمشان نکند و چون بآن ها وعده دهد خلاف نکند واجبست عدالتش را ظاهر کنند و مردانگیش محقق گردد و بدگوئیش غدقن شود و برادری و همراهی با او لازم گردد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۹۸

۲۵ ابلیس بچهار شعر دو شعر آدم را پاسخ گفته-

امام اول در مسجد جامع کوفه بود که مردی از اهل شام نزد او شتافت و گفت ای امیر المؤمنین من چند سؤال از شما دارم، فرمود برای فهمیدن بپرس نه بقصد زحمت دادن، چند مسأله از آن حضرت پرسید، در ضمن آن ها عرض کرد بفرمائید نخست کسی که شعر گفت کیست؟ فرمود آدم، عرض کرد شعرش چه بود؟ فرمود چون بزمین آمد و خاک را دید و فضا و

هوای آن را نگریست و قابیل هابیل را کشت آدم (ع) این شعر را گفت:

دیگر گون شد جهان و هر که در آن از آن روی زمین زشت است و تیره

هر آنچهش رنگ و طعمی بود برگشت بخرم روی غم گردیده چیره

ابلیس پاسخ داد:

بشو دور از جهان و ساکنانش بهشت خلد تنگ آمد چه بر تو

تو را با زوجه ات مأوی در آن بود دلت ز آزار دنیا بد بیک سو

ز کید و مکر من منفک نگشتی چنین سودت ز کف شد بی تکاپو

گرت

رحم خدا شامل نمی شد بجز بادت نبد از خلد مینو

۲۶- خدای تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده.

امام اول فرمود خدای تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده رضای خود را در همه طاعتها هیچ طاعتی را کوچک نگیر شاید رضای خدا در همان باشد و تو ندانی، خشم خویش را در همه گناهان پنهان کرده

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۱۹۹

هیچ گناهی را کم مشمار شاید خشم خدا در همان باشد و تو ندانی اجابت خود را در همه دعاها پنهان کرده هیچ دعائی را کوچک مشمار شاید استجابت را دریافت کند و تو نمیدانی دوست خود را در همه بندگانش پنهان کرده هیچ بنده خدائی را پست مشمار بسا همان دوست خدا باشد و تو ندانی.

۲۷- گفتار پیغمبر چهار چیز را بد ندارید که امان از چهار دردند.

اشاره

رسول خدا فرمود بد ندارید چهار درد را که امان از چهار درد بزرگترند، بد ندارید زکام را که امان از خوره است بد ندارید دمل را که امان از پیسی است، بد ندارید درد چشم را که امان از کوری است، بد ندارید سرفه را که امان از فلج است.

شرح-

فالج سکنه ناقصی است که در اثر آن عضوی بیحس می شود و از کار می افتد.

۲۸- امیر المؤمنین چهار منقبت داشت که هیچ عربی نداشت.

اشاره

ابن عباس گوید علی (ع) چهار منقبت داشت که هیچ عربی نداشت، اول کسی بود که با رسول خدا نماز خواند در هر قشون کشی پرچمدار آن حضرت بود.

شرح

مقصود جنگهائست که خود پیغمبر در آنها شرکت داشت، در روز هولناک جنگ احد پایداری کرد و دیگران فرار کردند و بعد از وفات آن حضرت را شست و بخاک سپرد.

ربیعہ حرسی گوید پیش معاویه با حضور سعد وقاص نام علی بمیان آمد. سعد گفت یاد علی کردی متوجه باش که او را

چهار منقبت بود که اگر یکی از آنها را داشتم پیش من از چه و چه دوستتر بود و نام شتران سرخ مو را برد. یکی گفتار پیغمبر در جنگ خیبر که فردا پرچم را بدست کسی دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند و او هم خدا و رسولش را دوست دارد دیگر گفتار پیغمبر با او که تو برای من همانند هارونی برای موسی و گفتار پیغمبر در باره او که هر کس را من مولا و آقام علی (ع) او را مولا و آقاست، سعد منقبت چهار مرا فراموش کرده بود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۰۰

۲۹- گفتار معاویه برای ابن عباس که من تو را برای چهار خصلت دوست دارم و چهار خصلت تو را می بخشم.

عبد الملک بن مروان گوید روزی پیش معاویه بودیم گروهی از قریش که چند تن از بنی هاشم با خود داشتند در انجمن بودند معاویه گفت ای بنی هاشم بچه بر ما می نازید با اینکه پدر و مادر ما یکی است و خانمان و وطن یکی؛ ابن عباس گفت ما بهمانی بر شما مینازیم که امروز تو بهمان بر قرشیان دیگر مینازی و قریش بر انصار مینازند و انصار بر عربهای دیگر مینازند و عرب ها بر همه عجم مینازند ما برسول خدا مینازیم بآنچه که نمیتوانی انکار کنی و از آن بگریزی، معاویه گفت ای پسر عباس زبان تیزی بتو داده

شده که باطل خود را بر حق دیگران چیره میکنی ابن عباس گفت اس، هرگز باطل بر حق چیره نگردد، حسد را بر زمین بگذار حسد بد شیوه ایست. معاویه گفت راست گفتی، بخدا برای چهار خصلت تو را دوست می دارم و چهار خصلت تو را میبخشم، اما آنها که از تو دوست میدارم یکی خویشی تو با رسول خداست، دوم تو مردی از فامیل و خانواده من و از نژاد پاک عبد منافی سوم آنکه پدرم با پدرت دوست بود، چهارم آنکه تو زبان قریش و زمامدار و دانشمند قریشی، اما آن چهار خصلتی که از آن چشم پوشیدم و عفو کردم، شرکت تو در جبهه جنگ صفین با اشخاصی که بر من هجوم کردند و زشتکاری تو در واگذاردن عثمان با کسانی که بد کردند و کوشش تو بر ضد عایشه ام المؤمنین بهمکاری با آنها که کوشش کردند و هم قولی تو با کسانی که زیاد را از برادری با من نفی کردند، چون زیر و روی و مغز کارهای ناشایسته تو را بررسی کردم از قرآن و اشعار عرب عذر تو را بدست آوردم اما عذر تو موافق قرآن این آیه است که میفرماید گروهی کار شایسته و ناشایسته را با هم در آمیختند امید است خدا از آنها درگذرد (آیه ۱۰۲ سوره توبه) و اما آنچه شاعران گفته اند گفته نابغه ذبیانی است (در عذر خواهی از نعمان)

نخواهی زیست با یاری موافق که صد در صد بود هم ذوق و لایق

بدان که چهار خصلت نخستین را از تو پذیرفتم و از این چهار خصلت دیگر گذشتم و شعر آن گوینده اول را

نیکی از دوستان پذیرم لیک چشم پوشم از آنچه نبود نیک

بگفته خود پایان داد و ابن عباس رشته سخن را بدست گرفت و پس از ستایش خدا و ثنای حضرت او گفت اینکه یادآور شدی برای خویشی با پیغمبر دوستم داری، وظیفه ایست که بر تو و هر مسلمانی که بخدا و رسولش ایمان دارد واجبست زیرا همان مزدیست که رسول خدا در برابر دین مبین و قرآن متینی که از برای شما آورده درخواست کرده و خدا فرموده: بگو من از شما مزدی نمی خواهم جز دوستی خویشاوندان، هر کس رسول خدا را بدین مسئول وی پاسخ ندهد نومید و رسواست و در دوزخ پرتاب گردد و اما آنچه گفתי که من مردی از فامیل و خانواده تو هستم درست است خواستی صله رحم کرده باشی، بجان خودم تو امروزه نسبت بآنچه سابق از تو صادر شد بسیار صله رحم میکنی و امروزه خطاهای گذشته تو مورد ملامت نیست و اینکه گفתי پدرم با پدرت دوست بوده درست است و گفتار شاعر نخست بر آن گواه است.

تا رفیقم زنده باشد در وفا با وی بکوشم و بر بمیرد زنده گر باشم ابا خویشش بجوشم

هر که بر عهدش نباید نیستم بر او وثوقی کی نهد گاه مصیبت مرهمی بر قلب ریشم

و اما آنچه گفתי که من زبان قریش و زعیم و فقیه آنانم تو خود دارای همه این مراتب و مقامات هستی ولی شرف و بزرگواریت تو را واداشت که مرا در این مراتب پیش بداری، در این موضوع هم گفتاری از شاعر نخست بدست است.

پیش دارد کریم مرد کریم اهل داندش گرچه

اما آنچه را یادآور شدی که در صفین بتو هجوم کردم بخدا اگر این کار را نمیکردم از پست

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۰۲

ترین افراد اهل عالم بودم، ای معاویه هرگز با خود خیال میکردی که پسر عمم امیر مؤمنان و بزرگ اوصیای پیغمبران را که مهاجر و انصار، نیکان و اخیار گردش فراهم آمده بودند واگذارم و بتو پیوندم ای معاویه چرا؟! در دین خود شک داشتم؟ طبع من سرگردانی داشت؟ یا آنکه از کشته شدن در راه حق دریغ میداشتم؟

و اما آنچه راجع بوا گذاشتن عثمان یاد آور شدی، کسانی که با او از من نزدیکتر و قوم و خویش تر بودند او را واگذارند و یاری نکردند من بنزدیکترها و دورترها تأسی کردم من با هجوم کنندگان با او شرکت نکردم بلکه مانند صاحبان مردانگی و مروت دست از او باز گرفتم و اما آنچه یاد آور شدی راجع بکوشش من بر ضد عایشه، رسول خدا باو دستور داد در خانه خود بنشیند و پشت پرده بماند، عایشه پرده را درید و با پیغمبر مخالفت ورزید و آنچه را ما با او بجا آوردیم روا بود و اما آنچه گفتمی که من زیاد را از تو نفی کردم و او را برادر تو ندانستم، از راه موافقت دستور رسول خدا، بود رسول خدا او را از تو نفی کرده و برادر تو ندانسته زیرا فرموده که فرزند از آن صاحب رختخوابست که شوهر شرعی زن باشد پاداش مرد زناکار سنگسار است، از اینها گذشته اکنون من دوست میدارم آنچه تو را شاد کند، هر امری باشد، عمرو بن عاص دنباله سخن را گرفت، گفت

یا امیر المؤمنین (ع) بخدا یک آن تو را دوست نداشته همانا زبانی چرب و گویا دارد و هر طور بخواهد آن را میگرداند و مثل تو با او همانست که شاعر گفته است یک بیت شعر هم خواند.

ابن عباس گفت عمرو عاص خود را میان استخوان و گوشت و میان مغز و پوست در آورد، گفت اکنون باید بشنود، با پهلوانی روبرو شده ای بخدا ای عمرو برای خدا ترا دشمن میدارم و از آن عذر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۰۳

نمیخواهم تو بودی که در سخنرانی خود گفتی من بدخواه محمدم خدا این آیه را نازل کرد که بدخواه تو دم بریده است تو در دنیا و آخرت دم بریده ای تو بدخواه محمدی در جاهلیت و اسلام هر آینه خدا فرموده است گروهی که بخدا در روز قیامت ایمان دارند نخواهی دیدشان که با دشمنان تند خدا و پیغمبر دوستی کنند، تو همیشه با خدا و رسولش سر سختی کردی هر چه توانستی در برابر رسول خدا کوشش نمودی و سواره و پیاده خود را جمع آوری کردی تا چون خدا تو را مغلوب کرد و چنبر مکر تو را بگردنت انداخت و نیرویت را سست کرد و مرامت را تکذیب نمود با تأسف از آن دست برداشتی و برای دشمنی با خانواده اش پس از او تلاش کردی منظورت از دوستی با معاویه همان دشمنی با خدا و رسول صلوات الله علیه است با اینکه دشمنی و حسد دیرین تو نسبت بهمه فرزندان عبد مناف برجاست نمونه تو در این جا همانست که شاعر گفته:

بمن طعنه زد عمر و خود خوار شد بر نره شیری چه

نه اش همسرم تا برم آبروش نه ام بنده باشد که گویم خموش

عمرو عاص در سخن شد ولی معاویه سخنش را قطع کرد، گفت ای عمرو بخدا تو مرد میدان او نیستی همان بهتر که دنباله سخن را رها کنی عمرو غنیمت دانست و خاموش شد، ابن عباس گفت معاویه او را واگذار تا او را با ننگ و عار چنان داغ کنم که تا روز قیامت بندگان و کنیزان سرگذشت آن را بگویند و در مجالس و محافل با آن سرود خوانند، ابن عباس گفت ای عمرو و آغاز سخن کرد، معاویه دست بر دهان او گذاشت و گفت تو را سوگند میدهم که بس کنی و بد داشت که اهل شام سخنانش را بشنوند، آخر گفتارش بعمر و این بود که ای بنده گم شو تو نکوهیده ای و از هم جدا شدند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۰۴

۳۰ گناه بر چهار وجه است -

محمد بن ابی عمیر گوید در این مدید مدتی که هم صحبت هشام بن حکم بودم بهترین استفاده ای که از او بردم راجع بعصمت امام بود، یک روز از او پرسیدم امام معصومست؟ گفت آری، گفتم حقیقت عصمت کدامست. نشانه آن چیست؟ گفت منشأ همه گناهان چهار است، پنجمی ندارند حرص، حسد، خشم، خواهش نفس و هیچ کدام اینها در امام نیست. نشاید امام حریص باشد بر این دنیا زیرا حرص از نداشتن و همه دنیا زیر نگین امامست و او خزانه دار مسلمانانست برای چه حرص ورزد، نشاید رشک برد، زیرا انسان ببالا دست خود رشک میبرد نه بزیر دست و کسی بالا دست او نیست، نشاید برای چیزی از امور دنیا خشم کند تنها خشم او

برای خداست زیرا خدای عز و جل او را وظیفه دار کرده که حدود را جاری کند و سرزنش کسیرا در حساب نگیرد و بکسی مهربانی بر خلاف دین نکند تا حدود و کیفیهای خدائی را بی کم و بیش مجری کند. نشاید پیرو شهوت و خواهش نفس باشد و دنیا را بر آخرت ترجیح دهد زیرا خدای عز و جل آخرت را در نظر او باندازه که دنیا در نظر ما محبوبست محبوب کرده و با همان اطمینان و عقیده ای که ما دنیا نگاه میکنیم امام با آخرت نگاه میکند، آیا ممکنست کسی روی زیبا را بگذارد و بروی زشت پردازد یا خوراک شیرین و لذیذ را بخاطر خوراک تلخی از دست بدهد. یا جامه نرمی را بجامه زبر و درشتی اختیار کند یا نعمت همیشه و پایداری را بدنیای گذرا و نابودشونده بفروشد؟!!

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۰۵

۳۱- ثواب کسی که چهار بار حج کرده.

منصور بن حازم گوید از امام ششم پرسیدم ثواب کسی که چهار بار حج کرده چیست؟ گفت ای منصور کسی که چهار بار حج کرده هرگز فشار قبر ندارد و چون بمیرد حجه های او را به زیباترین صورت آدمیان در برابر چشمش وادارند و در دل قبرش تا روزی که محشور شود نماز گزارند و ثوابش از آن او باشد و یک رکعت از این نمازها برابر هزار رکعت نماز آدمیانست

۳۲- چهار مال در چهار عمل مجزی نیستند-

امام ششم فرمود چهار مال در چهار عمل مجزی نیستند مالی که بخیانت یا دزدی یا غنیمت یا بسرقت یار با دست آمده در عمل حج و عمره و جهاد و صدقه مجزی نیست.

۳۳- خوراکی که چهار خصلت را دارا باشد کامل است-

رسول خدا فرمود چون در خوراک چهار خصلت جمع شود کامل است حلال باشد، خورندگان بسیاری در آن شرکت کنند، در آغاز نام خدا برند، در پایان حمد خدا گویند.

۳۴- زنا زاده چهار نشانه دارد-

امام ششم فرمود کسی که باک ندارد چه بگوید و چه باو بگویند شرک شیطانست، کسی که پیش چشم مردم کار بد کند شرک شیطانست کسی که بدو نسبت بد مؤمن گوید شرک شیطانست کسی که بسیار حرام را دوست دارد شرک شیطانست، سپس فرمود زنا زاده چند نشانه دارد یکی دشمنی ما خانواده دوم دلدادن بهمان حرامی که از آن آفریده شده سوم سبک شمردن دین چهارم بد سلوکی با مردم، هیچ کس با برادران خود در حضورشان بد سلوکی نکند مگر زنا زاده یا تخم حیض.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۰۶

۳۵- خدای عز و جل بموسی (ع) چهار سفارش کرد-

امام اول فرمود، خدای تبارک و تعالی بموسی گفت سفارش مرا در چهار چیز نگهدار اول آنکه تا گناهان خود را آمرزیده ندانی بعیوب دیگران نپرداز دوم تا میدانی گنجهای من ته نکشیده غم روزی مخور سوم تا سلطنت من بر جا است بدیگری امیدوار نباش چهارم تا شیطان نمرده از مکرش آسوده مباش.

۳۶- چون امیر المؤمنین بجنگی اعزام میشد چهار خصلت داشت

رسول خدا فرمود بهمانی که جانم بدست او است هرگز علی را بجبهه جنگی گسیل نداشتم جز اینکه دیدم جبرئیل با هفتاد هزار فرشته در سمت راست اوست و دیدم میکائیل را با هفتاد هزار فرشته در سمت چپ اوست و فرشته مرگ جلو او است و ابری بر سرش سایه کند تا پیروزی رسد.

۳۷- عجب است از کسی که از چهار چیز می ترسد و بچهار چیز پناه نمی برد-

امام ششم فرمود، شگفت دارم از کسی که میترسد از چهار چیز و بچهار چیز دیگر پناه نمیبرد، در شگفتم از کسی که از دشمن میترسد چرا پناه بقول خدا نمیبرد که میفرماید خدا ما را بس است و خوب و کیلیست (این آیه ۱۷۳ از سوره آل عمرانست) چون شنیدم خدا دنبالش میفرماید: با نعمت و فضل خدا برگشتند، بدی به آنها: نرسید، در شگفتم از کسی که اندوهناکست چرا پناه نمیبرد بگفتار خدا لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (آیه ۸۷ سوره انبیاء) زیرا شنیدم خدا دنبال آن میفرماید در خواستش را بر آوردیم و از اندوه رهائیش دادیم و همچنین میرهائیم مؤمنان را، در شگفتم از کسی که گرفتار بداندیش است چرا پناه نمیبرد بگفته خدا واگذاردم کار خود را بخدا زیرا خدا ببندگان بینا است چون شنیدم خدای بزرگ و پاک دنبالش میفرماید خدا او را از بدیهائی که در باره او اندیشه داشتند نگه داشت، در شگفتم از کسی که خواستار دنیا و آرامش آنست چرا پناه نمیبرد بگفته خدای تبارک و تعالی هر چه خدا خواست

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۰۷

همانست نیروئی نیست جز بکومک خدا (آیه ۳۹ سوره کهف) زیرا شنیدم خدا دنبال آن میفرماید اگر چه میبینی اکنون دارائی

و فرزند من از تو کمتر است، امید است خدا بهتر از باغ تو بمن بدهد؛ عسی معنی مثبت میدهد.

۳۸- چهار تن در باره امیر المؤمنین گواهی خود را دریغ کردند و خدا نفرینش را در باره آنها پذیرفت-

جابر بن عبد الله انصاری گوید امام یکم برای ما خطبه خواند، خدا را ستود و بر او ثنا گفت فرمود جلو همین منبر جمعی از بزرگان اصحاب محمدند که انس بن مالک؛ و براء بن عازب و اشعث بن قیس و خالد بن یزید بجلی در شمار آن ها است سپس رو بانس کرد و فرمودای انس اگر از رسول خدا شنیدی میفرمود هر کس را من مولا و آقای او هستم این علی مولا و آقای او است و امروز به پیشوائی من گواهی ندهی خدا جانت را نگیرد تا چنان گرفتار پیسی کندت که عمامه آن را نپوشاند اما تو ای اشعث اگر از رسول خدا شنیدی میفرمود هر کس را من مولا و آقا هستم این علی مولا و آقا است و امروز پیشوائی من گواهی ندهی خدا تو را نمیراند تا از دو چشم کورت کند و اما تو ای خالد بن یزید اگر از رسول خدا شنیدی میفرمود هر کس را من مولا و آقا هستم این علی مولا و آقا است خدایا یار او را یار باش و دشمن او را دشمن و امروز پیشوائی من گواهی ندهی خدا تو را بمیراند مردن زمان جاهلیت، اما تو ای براء بن عازب اگر شنیدی رسول خدا میفرمود کسی که من مولا و آقای او هستم این علی مولا- و آقای اوست خدایا دوستدار دوست او را و دشمن دار و دشمن او را و امروز به پیشوائی من گواهی ندهی خدا

تو را نمیراند مگر همان جا که از آن مهاجرت کردی.

جابر بن عبد الله انصاری گوید بخدا انس بن مالک را دیدم پیش شده بود و هر چه میخواست آن را با عمامه خود بپوشد پوشیده نمیشد و اشعث بن قیس را دیدم دو چشمش کور شده بود و میگفت حمد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۰۸

خدا را که نفرین علی را کوری من در دنیا قرار داد و بمن نفرین عذاب در آخرت را نکرد تا معذب باشم و اما خالد بن یزید چون مرد و کسانش خواستند او را در منزلش بخاک سپارند و گورش را کنند قوم کنده خبر دار شدند و اسب و شتر بسیاری آوردند در خانه اش و برسم جاهلیت پی کردند و مردن او برسم زمان جاهلیت ورگذار شد، اما براء بن عازب بدستور معاویه والی یمن شد و در همان جا مرد که از آن مهاجرت کرده بود.

۳۹- آنچه در آن امان از چهار خصلت است در دنیا و چهار کلمه برای آخرت-

از نافع بن عبد الله روایت شده که گوید از عطاء بن ابی ریح شنیدم از عبد الله بن عباس نقل میکرد گفت قبیصه بن مخارق هلالی حضور رسول خدا شرفیاب شد و سلام کرد حضرت فرمود برای چه آمدی؟ عرض کرد یا رسول الله پیر شدم سست شدم و نزد کسانم خوار شدم و از کارهایی که انجام میدادم در مانده ام چند کلمه بمن بیاموزید که خدا از آن ها بمن سودی دهد؛ مختصر کنید که من مرد فراموش کنی هستم، فرمود قبیصه چه گفتی؟ باز گو کرد باز فرمود چه گفتی؟ باز گو کرد، باز گفت چه گفتی؟ باز گو کرد، پیغمبر فرمود در اطراف تو سنگ و درخت و کلوخی نبود جز

آنکه از دلسوزی برای تو گریه کرد، ای قبیصه از من در خاطر نگهدار، برای دنیا بعد از نماز صبح سه بار بگو سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم و بحمده و لا حول و لا قوه الا بالله، زیرا چون این کلمات را گفتی از کوری و خوره و پیسی و فالج در امانی اما برای آخرت بگو اللهم اهدنی الخ بار خدایا مرا از پیش خودت هدایت کن و از فضل خود بمن رسان و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۰۹

از رحمت بر من فرو بار و از برکات بر من نازل کن گوید رسول خدا میفرمود و قبیصه آن ها را انگشت شمار میکرد، ابو بکر و عمر عرض کردند یا رسول الله این خال شما خوب محکم این کلمات را انگشت شمار میکند.

رسول خدا فرمود اگر با آنها وارد قیامت شود و هیچ گاه عمدا آنها را ترک نکند چهار در از بهشت بروی او باز شود که از هر کدام خواست بهشت در آید.

نافع گوید این حدیث را برای همسایه خود که همنشین حسن بصری بود باز گو کردم و او برای حسن نقل کرده بود حسن گفته بود او را نزد من آور- پیش او رفتم حدیث را از من پرسید برای او باز گو کردم گفت این حدیث تو چه اندازه در چشم من پر قیمت است و پیش تو کم ارزش، مردی بر شتر خود راه برید تا رفت مصر و آن را از راوی آن که والی مصر بود دریافت کرد؛ گفت من نیامدم تا چیزی از تو دریافت کنم سپس حدیث را پرسید و برگشت.

۴۰- چهار عمل از وسواس است-

امام

هفتم فرمود چهار عمل از وسواس است، گل خوردن کلوخ از هم پاشیدن، ناخنها را با دندان چیدن و ریش جویدن.

۴۱- چهار چیز از چهار چیز سیر نشوند-

امام ششم فرمود چهار چیز از چهار چیز سیر نشوند زمین از باران. چشم از دیدار، ماده از نر. دانا از دانشمند، امام اول هم در پاسخ مرد شامی که در جامع کوفه پرسش هائی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۱۰

از آن حضرت کرد چنین فرمود.

۴۲- چهار خصلت است که هر که دارا شود در نور اعظم خدا است-

رسول خدا فرمود چهار خصلت است که هر که دارا باشد در نور اعظم خدائست، کسی که سرانجام کارش گواهی بیگانگی خدا و پیغمبری من باشد، کسی که چون مصیبتی به وی رسد گوید ما از آن خدائیم و بسوی حضرت او بازگشت می کنیم؛ کسی که چون خیری دریابد گوید حمد مر خدای جهانیا نراست، کسی که چون گناهی کند گوید از خدا آمرزش میخواهم و بسوی او بازگشت کنم.

۴۳- هر که دارای چهار خصلت باشد اسلامش کامل است-

امام چهارم فرمود چهار خصلت را هر که دارا شود اسلامش کاملست و گناهانش بریزد و پروردگار عز و جل خود را ملاقات می کند و خدا از او خشنود است، هر که برای خدا بهر چه برای مردم تعهد کرده وفا کند و زبانش با مردم راست باشد و از هر کار زشتی پیش خدا و مردم شرم کند و با خانواده خود خوشرفتاری کند.

۴۴- چهار کلمه حکمت-

اشاره

امام ششم فرمود. دریا همسایه نگیرد، پادشاه دوست نپذیرد، تن درستی را بهائی نیست، چه بسیار نعمت خواره گانی که خود بیخبرند

شرح-

دریا همیشه در جزر و مد است هر چه در همسایگی وی باشد طعمه امواج خود کند پادشاه همیشه در اندیشه سیاست خود و نگهداری تاج و تخت خویش است هرگز دوستی را رعایت نکند.

۴۵- چهار سرشت بچهار خانه در بهشت.

امام ششم فرمود کیست که چهار خصلت را برای من عهده دار شود تا من چهار خانه در بهشت برای او تعهد کنم؛ هر که انفاق کند و از فقر نهراسد و از جانب خویش بمردم انصاف دهد و در جهان سلام را آشکار کند و با اینکه حق هم با وی باشد مجادله را ترک کند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۱۱

۴۶- هر که دارای چهار خصلت باشد خدا در بهشت خانه ای برایش بسازد-

امام پنجم فرمود هر که چهار خصلت دارد خدا در بهشت برای او خانه ای بسازد، کسی که یتیم را مأوی دهد و بر بیچاره ترحم کند و با پدر و مادر خود مهر ورزد و با بنده خود ارفاق کند.

۴۷- هر که از چهار خصلت کنار باشد بهشت دارد.

رسول خدا فرمود هر کدام از امتم از چهار خصلت کنار است بهشت دارد، از مداخله در دنیا و پیروی دلخواه و شهوت شکم و فرج هر کدام از زنان امتم از چهار خصلت کنار باشند بهشت دارند، ناموس خود را حفظ کند فرمان شوهرش را ببرد نماز پنجگانه را بگذارد و ماه رمضان را روزه دارد.

۴۸- در روز قیامت خدا چهار کس را منظور دارد-

امام ششم فرمود چهارند که خدای عز و جل روز قیامت آنها را منظور دارد، کسی که پشیمانی را اقاله کند یعنی با کسی که معامله ای کرده و پشیمان شد معامله را فسخ کند و کسی که بفریاد بیچاره ای رسیده یا بنده ای آزاد کرده یا عزبی زن داده.

۴۹- شیعه بچهار خصلت گرفتار نشود-

امام ششم فرمود خداوند بهر چه شیعیان ما را گرفتار کند بچهار درد گرفتار نکند باینکه زنازاده باشند یا اینکه گدای سائل بکف باشند یا ملوط گردند یا در آن ها زاغ چشم سبز باشد.

۵۰- چهار خصلت در هر کس باشد در پناه خداست-

رسول خدا فرمود چهار خصلت است که در هر کس باشند خدا بال حمایت خود را بر او بگستراند و او را ببهشت برد، حسن خلقی که با آن در میان مردم زندگی کند، دلجوئی از کسی که بلا دیده، مهربانی با پدر و مادر، نیکی با بنده خود که زیر دست اوست

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۱۲

۵۱- خدای عز و جل از چند چیز چهار را برگزیده

رسول خدا فرمود خدای تبارک و تعالی بجهان نظر بازرسی نموده و از هر چیز چهار شماره برگزیده، از فرشتگان جبرئیل و

میکائیل و اسرافیل و ملک الموت را برگزیده، از پیغمبران مرسل صاحب شمشیر، ابراهیم و داود و موسی و مرا برگزیده از خانواده ها چهار شماره برگزیده و فرموده، خدا برگزیده آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را در جهانیان (در سوره آل عمران آیه ۲۳) و از شهرها برگزیده چهار تا و فرموده وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ وَ طُورِ سَيْنِينَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ تین مدینه است و زیتون بیت المقدس و طور سینین کوفه و بلد امین شهر مکه و از زنان چهار تن را برگزیده مریم، آسیه، خدیجه، فاطمه و از اعمال حج چهار را برگزیده، قربانی کردن و فریاد بلند، احرام و طواف، از ماهها چهار تا برگزیده که شهرهای حرامند، رجب، شوال، ذی قعدة و ذیحجه از روزها چهار تا برگزیده روز جمعه و ترویجه (هشتم ذیحجه) و روز عرفه و عید قربان.

۵۲- چهار خصلت اندوه آورند-

امام ششم فرمود یک روز امیر المؤمنین (ع) اندوهگین شد، فرمود این اندوه از کجا دامنگیر من شد من سابقه ندارم بر آستانه خانه نشسته باشم و نه میان کله گوسفند زده باشم و نه ایستاده پیراهن پوشیده باشم و نه با عمامه خود دست و رویم را خشک کرده باشم.

۵۳- تا روز قیامت چهار خصلت در امت محمد باشند

اشاره

رسول خدا فرمود چهار خصلت است که همیشه در امت من هست تا روز قیامت افتخار بخاندان؟ طعن در نسب، تعیین باران از ستاره شناسی، نوحه خوانی، بر مردگان، زن نوحه خوان اگر توبه نکند و بمیرد روز قیامت در پیراهن قطران و مانتو

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۱۳

جرب محشور می شود،

شرح

قطران روغن سیاه و بدبوئی است و جرب مرضی است جلدی مانند کچلی که بر شتر و گوسفند عارض می شود و غالباً با روغن قطران آن را معالجه میکنند و چون این روغن بدبو را بر آن بمالند زخم بد نما و بسیار زشت و تنفر آور می شود و این نمایش زشت روز قیامت زن نوحه گر است که در مجلس سوگواری نوحه سرائی میکند.

۵۴- سازمان جسد از چهار چیز است-

اشاره

امام ششم فرمود سازمان جسد از چهار چیز است، روح، خرد، خون و تنفس چون روح از تن در آید خرد دنبالش بر آید و چون روح چیزی بیند خرد آن را برایش نگهدارد ولی خون و نفس بر جای خود بمانند.

ظاهرا منظور بیان خوابیست که دیده می شود و سبب آن اینست که روح و خرد در حال خواب از تن بیرون میروند و گردش میکنند و مشاهدات آن ها خوابیست که دیده می شود ممکن است مقصود بیان مطلق تفکر باشد و از این روایت استفاده می شود که روح و خرد هم جسمانی هستند چنانچه رأی متکلمین است.

۵۵- مایه زندگی و پایش انسان چهار چیز است و آتش چهار قسم است-

اشاره

امام ششم فرمود مایه هستی انسان و پایدگی او بچهار است بآتش و نور و باد و آب، خوردن و آشامیدن در اثر آتش است و با نور میبیند و میفهمد و با باد میشوند و میبوید و با آب لذت خوراکی و آشامیدنی را دریافت کند اگر در معده آدمی حرارت آتش نبود خوراکی و آشامیدنی را هضم نمیکرد، اگر چشمش نور نداشت نمی دید و نمی فهمید، اگر باد نبود آتش شکم افروخته نمی شد، اگر آب نبود لذت خوراکی و آشامیدنی را دریافت نمیکرد، گوید از آن حضرت از آتشها پرسیدم، فرمود آتشها چهارند آتشی که میخورد و مینوشد و آتشی که میخورد و نمینوشد و آتشی که مینوشد و نمیخورد و آتشی که نمی خورد و نمی آشامد، آتشی که میخورد و مینوشد آتشی است که در بنی آدم و هر حیوانی است و آتشی که میخورد و نمینوشد آتش هیزم است و آتشی که مینوشد و نمیخورد آتش درختست و آتشی که نمیخورد و نمینوشد آتش سنگ چخماق و جباحب است (جباحب مرد بخیلی بوده که از ترس آمدن مهمان آتش ضعیفی روشن میکرده و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۱۴

از این راه، آتش او ضرب المثل شده و گاهی آتش ابی جباحب مینامند و ابی جباحب پشه ایست

درخشان که در شب می‌رود و نور آن را آتش حباب مینامند و ممکنست درخندگی کرم شب تاب هم از این قبیله باشد.

شرح

متن این روایت مضطربست نظر باینکه آیا مقصود بیان مایه ترکیبات بدن انسانست یا مقصود پایه زندگی و ادامه حیات اوست و نظر باینکه در دو فقره اول که راجع بآتش و نور است مورد کلام آتش و نور درونی انسان است که جزء ترکیب اوست و قدرت و تعقل از آن ناشی می‌شود و در دو فقره دیگر هوا و آبی است که خارج از ترکیب بدنست و شرط شنیدن است و اگر مقصود از آب لعاب زبان باشد اشکال در سوم است بعلاوه باد را در اول حدیث شرط شنیدن و بوئیدن قرار داده و در بیان علت شرط افروزش آتش معده قرار داده که ربطی بآن‌ها ندارد بهر حال بیان عناصر ترکیب سلول‌های تن که در علم طبیعت شناسی تا نود ذکر شده و بیان قوه تعقل و دیدن و شرائط آن و خصوصیات آن و بیان شرائط دستگاه گوارش نیازمند شرح بسیاری است که از گنجایش این کتاب بیرونست و نکته قابل توجهی که در این خبر است اینست که تعقل را از آثار آتش و حرارت دانسته است و از این فهم شود که تعقل هم یکی از آثار مادی جسم است زیرا آتش و حرارت مادی باشند و این رد گفتار حکمای قدیم است که روح را مجرد میدانند و تعقل را از نیروهای آن می‌شمارند.

۵۶- چهار خصلت است که دل را تباه کنند و نفاق پیورانند-

رسول خدا (ص) فرموده چهار خصلتند که دل را تباه کنند و در آن نفاق پیورانند چنانچه آب درخت را پیورانند، گوش گرفتن سرود هرزه درائی، رفتن بدربار پادشاه، شکار رفتن.

۵۷- رسول خدا چهار قبیله را دوست داشت و چهار قبیله را دشمن-

اشاره

امام هشتم از پدراننش روایت کرده که رسول خدا چهار قبیله را دوست میداشت، انصار مدینه (اوس و خزرج) عبد القیس، اسلم بنی تمیم ولی بنی امیه و بنی حنیف (عربهای یمامه) و ثقیف (عربهای طائف) و بنی هذیل را دشمن میداشت میفرمود مادری که مرا زائیده از بنی بکر و بنی ثقیف نبوده، میفرمود در هر قبیله ای نجیب هست جز در بنی امیه.

شرح

دوستی پیغمبر در اثر حسن اسلامیت و اخلاص این قبائل چهار گانه بوده که طایفه انصار یعنی عرب‌های مدینه از همه بیشتر اخلاص خود را نسبت بیغمبر و اسلام نشان دادند و دشمنی پیغمبر برای نفاق و سست عقیده گی قبیله‌های چهار گانه دیگر بوده که بنی امیه در رأس آنها واقع بودند و تاریخ گواه آنها شد.

۵۸- چهار خصلت دل را بمیرانند

رسول خدا فرمود چهار خصلت دل را بمیرانند، گناه

روی گناه همصحبتی بسیار با زنان، مجادله با بیخرد که پشت سر هم میگویند و حق را نمیپذیرد و همنشینی با مردگان، عرض شد یا رسول الله مردگان کیانند؟ فرمود هر ثروتمند خوش گذرانی است.

۵۹- زمین از چهار تن مؤمن خالی نماند-

اشاره

امام پنجم یا ششم فرمود زمین از چهار تن مؤمن خالی نماند گاهی بیشتر باشند ولی کمتر نباشند برای آنکه چادر بدون چهار طناب و یک ستون میانه برپا نماند.

شرح-

مقصود از ستون میانه که با پیوست چهار طناب جهان را نگه می دارد امام زمان است عجل الله فرجه.

۶۰- بچهار خصلت از طب مستغنی توان شد-

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) بفرزندش حسن فرمود، پسر جانم چند خصلت بتو یاد ندهم که بواسطه آنها از طب بی نیاز شوی؟ عرض کرد چرا یا امیر المؤمنین فرمود تا گرسنه نباشی دست بخوراک دراز مکن، تا هنوز رغبت بخوردن داری دست بازگیر، هر چه میخوری خوب بجو، چون خواستی بخوابی قضای حاجت کن، چون این چهار را بکار بستی از طب بی نیاز میشوی.

۶۱- چهار خصلت در مؤمن نیست-

امام هشتم فرمود چهار خصلت در مؤمن نیست دیوانه نباشد: در خانه های مردم گدائی نمیکنند، زنا زاده نیست، مفعول واقع نمی شود.

۶۲- خدا از مؤمن پیمان بر چهار چیز دریافت کرده

امام ششم فرمود خدای عز و جل از مؤمن پیمان گرفته که گفتارش پذیرفته نشود، حدیثش را باور نکنند، از دشمن خود انتقام نکشد و سینه خود را شفا ندهد مگر بر سوار کردن خود زیرا هر مؤمنی قفل خاموشی بدهن دارد.

۶۳- مؤمن از چهار خصلت جدا نشود

سماعه گویند امام ششم بمن فرمود ای سماعه مؤمن از چهار خصلت جدا نشود، از همسایه ای که او را آزار دهد و شیطانی که

او را گمراه کند و منافقی که دنبالش را بگیرد و از و بررسی کند و مؤمنی که بر او رشک برد سپس فرمود ای سماعه این مؤمن حسود از همه برای او سخت تر است، گفتم چگونه سختتر است فرمود در باره او بد میگوید و مردم باور میکنند.

۶۴- عقوبت چهار چیز زودتر دچار می شود-

امام پنجم فرمود عقوبت چهار عمل زودتر عاید می شود، مردیکه باو نیکی کردی و در پاداش آن بتو بدی کرده، مردیکه باو ستمی نکردی و او بتو ستم میکند، شخصی که در موضوعی با او پیمانی بستى و خواست تو وفا داری با او است ولی خواست او بی وفائی و نقض پیمان است، مردیکه صله رحم بجا می آورد با خویشانش و آن ها با وی قطع رحم می کنند، پیغمبر هم در ضمن سفارشات خود به علی (ع) همین موضوعات را یاد آور شده است و در دنباله آن فرموده است هر کس دل تنگی بر او چیره شد گریبان صبرش دریده شود.

۶۵- چهارند که یکی از آنها در هر خانه ای باشد همانا آن را ویران کند

امام یکم فرمود چهار چیز است که یکی از آنها در خانه ای در نیاید جز آنکه ویرانش کند و آباد نشود دزدی خیانت، میخواری، زنا

۶۶- چیزهائی که هر کدام بر چهار پایه استوار است-

امام یکم فرمود سازمان ایمان بر چهار ستون استوار است صبر، یقین، عدل و جهاد. صبر چهار پره دارد شوق، ترس، زهد مراقبت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۱۷

هر کس مشتاق بهشت باشد دل بدست شهوت ندهد و هر کس از دوزخ بترسد از کارهای حرام بپرهیزد هر کس در دنیا زهد ورزد مصیبتها بر او آسان باشد کسی که مراقب مرگست بکارهای خیر بشتابد، یقین چهار پره دارد:

تیز هوشی، عاقبت سنجی با رای دوربین عبرت پذیری از آثار عبرت خیز و مطالعه روش پیشینیان و مردمان گذشته، کسی که تیزهوش باشد با نظر درست عاقبت کار خود را بسنجد و کسی که دوراندیش باشد آثار عبرت خیز را بشناسد و کسی که آنها را بشناسد سینه را شناخته و کسی که سینه را شناسد گویا با گذشتگان زندگی کرده و از حال آنها پند گرفته عدالت چهار پره دارد فهم عمیق، موج دانش شکوفه بینش و بستان حلم و بردباری، کسی که خوب فهمید مشکلات علم را شرح میکند، کسی که داناست قضاوت های طرفه و دلپسند اظهار میدارد، کسی که فرزانه و بیناست از کار خود کوتاهی نمیکند و پا از حد خود فراتر نمینهد و میان مردم زندگانی قابل ستایشی دارد جهاد چهار پره دارد امر بمعروف، نهی از منکر، پایداری در جبهه جنگ. دشمنی و بدگوئی فاسقان کسی که امر بمعروف کرد و مردم را بکارهای نیک وادارد پشت مؤمن را قوی کرده کسی که نهی از منکر

کند و از کارهای زشت جلوگیری نماید بینی منافق را به خاک مالده کسی که در جبهه های جنگ پایداری کند وظیفه خود را انجام داده، کسی که فاسقان را بد دارد و برای خدا خشم ورزد، خدا برای او خشم ورزد، اینست ایمان و ستون های آن و پره های آن.

کفر - چهار ستون دارد، فسق، سرکشی، شک و شبهه. فسق چهار پره دارد جفاکاری، کوری.

غفلت و آشوبگری، کسی که جفا پیشه است حق را کوچک شمرد و فقیهان را دشمن دارد بر گناه بزرگ اصرار ورزد کسی که کور دل است یاد حق را فراموش کند پیرو گمان گردد و شیطان بر او چیره شود کسی که غافل گردد آرزوهای دراز او را بفریبد و چون پرده را برگیرند حسرت خورد و آنچه نمی پنداشت از خدا پدیدش گردد، کسی که از فرمان خدا سرپیچید خدا خوارش کند و او را به نیروی خود زبون

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۱۸

سازد و بزرگی خود کوچک نماید چنانچه در جانبداری خدا کوتاهی کرد و از پروردگار کریم رو تافت سرکشی چهار پره دارد. خرده گیری. کشمکش، کج دلی. تفرقه جوئی. کسی که خرده گیری کند بحق باز نگردد. و غریق امواج فتنه گردد. فتنه ای از او باز نایستد جز اینکه فتنه دیگری او را فراگیرد و راه دیانتش کج باشد، در کار در هم و برهم خود سرگردان شود. کسانی که بکشمکش پرداختند و به دشمنی هم برخاستند رشته الفت آنان بریده شود و تلخی سرانجام نکبت بار خود را بچشند نیکی را بد دارند و بدی را خوش دارند. کسی که نیکی را بد دارد. روش های چندی براو بچرخد و راه

کار را بر او ببندد و در تنگنا افتد و سزاوار باشد که از دینش برگردد و آئین نامؤمنان را پیروی کند. شک چهار پره دارد مجادله و هراس. بد دلی و تردید. سر فرود آوردن جلال طلبان. در کدامیک از نعمتهای پروردگارت شک دارند. کسی که از آنچه پیش روی اوست بهراسد بر دو پاشنه خود واژگون افتد. کسی که از بددلی در راه حق تردید کند پیشروان بر او پیشدستی کنند و کسانی که از دنبال آیند او را دریابند و در زیر سم اهریمنان خرد شود و کسی که در برابر مهلکه های دنیا و آخرت سر فرود آورد و تسلیم شد میان این دو بهلاکت رسید و کسی که نجات یافت بدامن یقین چسبید. شبهه چهار پره دارد. خود پسندیدن خویش را فریب دادن، فرج و گشایش اندیشیدن و باطل را لباس حق پوشیدن. برای آنکه خود آرائی راه حق را می بندد و خود فریبی مرد را در آتش شهوت پرتاب میکند و اندیشه کج صاحب خود را سرنگون کند حق پوشی تاریکیهای عمیقی است که روی هم میغلطد اینست کفر و ستون های آن و پره های آن.

نفاق- بر چهار ستون استوار است: بر خواهش نفس. سست انکاری. کینه توزی. طمع کاری.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۱۹

خواهش نفس چهار پره دارد: ستمکاری. دست اندازی. شهوترانی. سرکشی هر کس ستمکرد پرتگاه و گرفتاری او فراوان است. هر کس دست اندازی کرد از بدیهای آن آسوده نیست و دلش آرام نیست هر کس خویش را از شهوت بر کنار نداشته در لجن فروشد هر کس سرکشی کرد بی مدرک و دلیل گمراه شد.

پره های سست انکاری سستی

است و گول خوردن و پشت گوش انداختن و آرزو داشتن، هر آنکه سستی کند دین حق را باز پس میزند، پشت گوش انداختن کار را پس می اندازد تا مرگ فرا رسد. اگر آرزو نبود و پرده جلو دیده نمیکشید انسان وضعیت خود را می دانست و اگر انسان وضعیت ناپسند هراس آور خود را بدانند از هراس و ترس میمیرد، پره های کینه توزی کبر و فخر و طرفداری و تعصب است. کسی که کبر ورزید پس رفت. کسی که فخر کرد نابکار شد. کسی که طرفداری کرد اصرار بگناه ورزید، کسی که تعصب کشید جور کرد بد است بد کاری که میان کبر فروشی و پس رفتن و نابکاری و جور کردن است.

پره های طمع چهار است شادی. سرمستی. لجبازی، فزون طلبی. شادی پیش خدا بد است و سرمستی خود فروشی است و لجبازی گرفتاری است برای کسی که دچار دامهای گناه است و فزون طلبی بازی و سرگرمی و عوض کردن خیر و نیکی است با آنچه پست است. اینست نفاق و ستون های آن و پره های آن.

۶۷- نجده خارجی بابن عباس نوشت و چهار چیز پرسید-

امام ششم فرمود نجده خارجی بابن عباس نوشت و از چهار چیز پرسش کرد آیا رسول خدا زنها را بجنگ میبرد؟ آیا بآن ها چیزی از غنیمت بهره میداد؟ مصرف خمس چیست؟ یتیم چه هنگامی بالغ می شود و کودکی از وی می رود؟ و از کشتن کودکان کفار؟ ابن عباس در جوابش نوشت اما در باره زنان رسول خدا آنها را بهره مند میکرد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۲۰

ولی سهم بآنها نمیداد خمس را ما معتقدیم که از آن ما است و جمعی گمان کردند که از آن ما نیست ما هم صبر

کردیم یتیم چون نیروی مردی را دریافت بالغ شده و نیروی مردی احتلام است مگر آنکه رشد نداشته باشد و سفیه یا ضعیف العقل باشد که باید و لیش مال او را نگه دارد اما کودکان کفار را پیغمبر نمیکشت و خضر (ع) کفار آنها را میکشت و مؤمنان آنها را وامیگذارد اگر تو هم مانند خضر پیغمبر سرانجام آن ها را میدانی که اگر بمانند و بزرگ شوند کافر میشوند یا مؤمن خود دانی.

۶۸- موی سپید پیری در چهار جا باشد-

رسول خدا فرمود موی سپید در پیش سر نشانه میمنت است. در دو گونه نشانه سخاوت است، در گیسوان نشانه شجاعت است. در پشت سر شوم است.

۶۹- مردم چهارند-

امام دوم فرمود مردم چهارند، یک دسته اخلاق نیک دارند و بهره مند نیستند، یک دسته بهره مندند و اخلاق نیک ندارند روح آن ها ضعیف و فاسد است و یک دسته نه خلق نیک دارند و نه بهره دنیا این دسته بدترین مردمند یک دسته هم خلق نیک دارند و هم بهره دنیا این دسته بهترین مردمند.

۷۰- میان حق و باطل چهار انگشت است-

از امام اول پرسش شد که میان حق و باطل چه اندازه است؟ فرمود چهار انگشت، امام (ع) دست خود را میان گوش و چشمانش نهاد؛ فرمود هر چه را با چشم دیدی درست است و هر چه را بگوش شنیدی بیشترش نادرست است و دروغ است.

۷۱- گنج دو یتیم چهار پند بود.

امام پنجم در تفسیر گفته خدا (در باره گنج یتیمانی که حضرت خضر و موسی روی آن دیوار ساختند) زیر آن گنجی برایشان نهاده است فرمود بخدا طلا و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۲۱

نقره نبود همانا تخته بود که این چهار پند، در آن بود. براستی من. منم خدائی که جز من سزاوار پرستش نیست، محمد فرستاده من است؟ در شگفتم از کسی که بمرگ معتقد است چگونه از دل شاد می شود، در شگفتم از کسی که بحساب قیامت معتقد است چگونه از دندانش میخندند، در شگفتم از کسی که بتقدیر معتقد است چگونه از روزی رساندن خدا بوی نگرانست، در شگفتم از کسی که آفرینش نخست را میبیند چگونه منکر زنده شدن در آخرت می شود.

۷۲- بچهار کس سلام نشود-

امام یکم فرمود رسول خدا قدغن کرد که بچهار کس سلام شود بمست در هنگام مستی وی، بکسی که مجسمه میسازد بکسی که نرد میبازد، بکسی که بازی اربعه عشر میکند و من پنجمی برای شما میافزایم و بشما قدغن میکنم از سلام کردن بر شطرنج بازان.

شرح-

بازی اربعه عشر اینست که چهارده گودی در دو ردیف میسازند و مهره هائی در آن می غلطانند و بازی میکنند بکم و زیاد مهره ها که میغلطانند بازی را ادامه میدهند و قرار بر دو باختی دارد.

۷۳- چهارند که روی را خرم میکنند-

امام ششم فرمود چهار چیز روی را خرم میکنند، نگاه بروی زیبا؛ نگاه بآب روان، نگاه بسیزه، سر مه کشیدن هنگام خواب.

۷۴- محبوبترین رفقای سفر نزد خدا چهارند-

رسول خدا فرمود محبوب ترین همراهان سفر نزد خدا چهارند و تا هفت تن بد نیست ولی اگر از هفت افزون شوند جنجال و گفتگوی آن ها فراوان شود.

۷۵- روز قیامت آتش بر چهار کس حرامست-

اشاره

رسول خدا فرمود بشما خبر ندهم که فردای قیامت آتش دوزخ بر چه کس حرامست؟ عرض شد چرا یا رسول الله فرمود بشخص فروتن، نزدیک بجامعه، سازگار و ساده.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۲۲

شرح

ظاهر خبر اینست که هر کس دارای این اخلاق نیکو باشد که نشانه ایمان کامل است آتش دوزخ بر او حرامست ولی ظاهر عنوان مؤلف اینست که هر کس دارای یکی از این چهار خلق نیک هم باشد آتش دوزخ بر او حرامست.

۷۶- چهارند که کمشان بیش است-

صالح روایت کرده که فرمود چهارند که کمشان بیش است، آتش؛ خواب؛ بیماری و دشمنی.

۷۷- از چهار چیز باید بهره گرفت پیش از چهار چیز-

رسول خدا فرمود بشتاب بچهار چیز پیش از چهار چیز بجوانی خودت پیش از پیریت، بتندرستی خود پیش از بیماریت، به بی نیازی خود پیش از درویشیت، بزندگانیت خود پیش از مرگت.

شرح

مقصود این است که قدر این نعمت ها را بدان و پیش از آنکه از دست برود برای دنیا و آخرت خود از آنها استفاده کن.

۷۸- همه دانش مردم در چهار جمله است -

سفیان بن عیینه گوید از امام ششم شنیدم میفرمود همه دانش مردم را در چهار جمله دریافتم یکم آنکه پروردگار ترا بشناسی دوم آنکه با تو چه کرده؟ سوم آنکه بدانی از تو چه خواسته چهارم آنکه بدانی چه چیز تو را از دین بیرون میبرد.

۷۹- برای امت در چهار چیز حق لازم می شود -

پیغمبر فرمود برای امت من در چهار چیز حق لازم می شود توبه کننده را دوست دارند، بر بیچاره ترحم میکنند، احسان کننده را یاری میکنند برای گنهکار آمرزش درخواست میکنند.

۸۰- جهاد چهار قسم است -

فضیل بن عیاض گوید از امام ششم پرسیدم که جهاد سنت پیغمبر است یا از جانب خدا فرض شده؟ فرمود جهاد بر چهار وجه است دو تای آن فرض است یکی سنتی است از پیغمبر که امر واجبی است و یک قسم آن هم سنت است بطور مطلق یکی از آن دو قسم فرض اینست که

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۲۳

شخص با نفس خود برای ترک گناهان مبارزه کند و این بزرگترین جهاد است دوم مبارزه با کفاری که همسایه سر حدی اسلامند فرض لازمست (چون خدا در سوره توبه میفرماید با آن کفاری که همجوار شما هستند بجنگید) اما جهادی که سنت است و شرط آن اینست با فرض انجام شود همانا نبرد با دشمن دین است که بر همه فرض است و اگر آن را واگذارند عذاب بآنها فرود آید و آن عذاب همه امت را فرا گیرد ولی باید امامی باشد که فرمانده امت گردد و با امت بسر دشمن بتازد و با آنها نبرد کند و اما جهادی که همیشه سنت است هر دستور نیکی است که شخص آن را بپا دارد و در رواج آن مبارزه کند و کار و کوشش در آن کار نیک بهترین کارها است زیرا زنده کردن کار نیکی است، پیغمبر فرمود هر کس دستور نیکی بگذارد ثواب آن را میبرد و برابر ثواب هر کس در پیروی وی بدان عمل کند میبرد بدون آنکه از ثواب

پیروان چیزی کم شود.

۸۱- برای بنده چهار چشم است

اشاره

امام چهارم در حدیثی طولانی فرمود هلا بنده را چهار چشم باشد. با دو چشم کار دنیا و دین خود را ببیند و با دو چشم دیگر تنها کار آخرت را بنگرد چون خدا خیر بنده را خواهد دو چشم دلش را بگشاید و امر آخرت خویش را ببیند و چون برای بنده غیر از آن خواهد دلش را بدان چه از سیاهکاری در آن است واگذارد و دو چشم دلش کور باشد.

شرح

مقصود از دو چشم دیگر چشمهای دل است که از آنها بصیرت تعبیر شود و کسی که دنبال گناه رود و در آن کوشش کند چشم دلش کور شود و از فهم حقایق آئین باز ماند و بد بخت شود و سخن حق در او اثر نکند و تبلیغ پیغمبران و کتابهای آسمانی را پوچ شمارد چنانچه خدا فرماید ای پیغمبر تو سخن حق را بگوش کران نتوانی رساند و راه خدا را بکوران نتوانی نمود.

۸۲- چهار خصلت از هر چه بهتر باشد-

امام پنجم یا ششم فرماید که سلیمان بن داود گفت هر چه بمردم داده شده و نشده بما داده اند و هر چه مردم دانند و ندانند بما آموخته شده با این وصف ما دریافت نکردیم چیزی که بهتر باشد از ترس از خدا در پنهان و پیدا و از

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۲۴

میانه روی در ثروتمندی و درویشی و گفتار حق در خشنودی و خشم و زاری پیش خدای عز و جل در هر حال.

۸۳- زنان چهار قسمند-

رسول خدا فرمود زنان چهار قسمند فراوانی بخش، بهار خرم، بلای مبرم، غل شپشو.

مصنف این کتاب گوید جامع مجمع زن خیرمند پرروزی است بیع مربع زنیست که فرزندی در دامن دارد و فرزندی در شکم، کرب مقمع زنی است که با شوهرش بد اخلاقی کند و غل شپشو زن بدیست که بگردن شوهر افتاده و او را آزاد می دهد و چاره ندارد مانند غلی که عربها از پوست مو میساختند و بگردن زندانی خود میگذاشتند و شپش در آن می افتاد و با دست بسته نمیتوانست جای آن را بخارد و آن را از خود دور کند.

۸۴- چهار چیز از روش پیغمبران مرسل است-

رسول خدا فرمود چهار چیز از روش پیغمبران مرسل است، بوی خوش، زنان، مسواک، حنا.

۸۵- چهارند که نمازشان قبول نیست-

امام ششم فرمود نماز چهار کس قبول نیست پیشوای ستمکار، مردیکه پیشنماز جمعی شود و او را نخواهند، بنده ای که از آقایان خود بدون ضرورت گریخته زنی که بی اجازه شوهرش از خانه بیرون رفته.

۸۶- چون چهار گناه آشکار و بسیار شوند چهار عقوبت آشکار شوند-

امام ششم فرمود چون چهار گناه شایع شوند چهار سختی پدید گردد، چون زناکاری آشکار گردد زمین لرزه پدید آید و چون زکاه ندهند چهارپایان از میان بروند و چون قاضی بنا حق حکم دهد باران از

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۲۵

آسمان بند آید و چون عهد امان کفاری که در پناه اسلامند شکسته شود مشرکان بر مسلمانان پیروز شوند.

۸۷- چهار چیز نشانه بدبختی است-

رسول خدا فرمود از نشانه های بدبختی خشگی چشم، سختی دل، حرص بسیار در طلب روزی، اصرار بر گناه است؛ پیغمبر فرمود یا علی چهار خصلت از بدبختی است خشگی چشم، سختی دل، درازی آرزو و دوست داشتن بقاء در این جهان.

۸۸- خدا همه سخنها را برای آدم در چهار کلمه جمع کرد-

امام ششم فرمود خدا بحضرت آدم وحی فرستاد که من همه سخنان را برای تو در چهار کلمه جمع آوری کنم، عرض کرد آن چهار کلمه کدام است؟ فرمود یکی برای من است و یکی برای تو و یکی میان من و تو و یکی میان تو و سائر مردم.

عرضکرد آنها را برای من بیان کن تا یاد بگیرم، فرمود اما آنکه برای من است اینست که مرا پرستی و شریکی برای من نتراشی و اما آنچه برای تو است اینست که پاداش کار تو را بتو بدهم در وضعی که بسیار بدان حاجت داری و اما آنچه میان تو و مردمست اینست که وظیفه تو در خواست است و بر من اجابت آن و آنچه میان تو و مردمست اینست که پسندی برای مردم آنچه برای خود می پسندی.

رسول خدا از پروردگار خود روایت کرده فرمود چهار خصلت است که یکی از من است و یکی از تو، یکی میان من و تو و یکی میان تو و بندگانم، آنچه برای منست اینست که مرا پرستی و یگانه دانی، آنچه برای تو است آنست که کارهای نیکت را پاداش دهم و اما آنچه میان من

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۲۶

و تو است اینست که تو درخواست بدهی و من اجابت کنم و اما آنچه میان تو و بندگان من است این است

که برای آنان بیسندی آنچه برای خود میپسندی در این حدیث ذکری از آدم نشده.

۸۹- از رفاقت با چهار کس غدقن است-

امام پنجم فرمود بچهار کس نزدیک مشو و با آنها برادری مکن، احمق و بخیل و ترسو و دروغگو، اما احمق میخواهد بتو سودی رساند و از روی نفهمی تو را ضررمند میکند، بخیل از تو میگیرد و بتو نمیدهد، ترسو در موقع نیاز از تو و از پدر و مادر خود میگریزد، دروغگو گاه هم که راست میگوید نتوان باور کرد.

۹۰- در باره علم چهار کس ثواب میبرند-

امام ششم فرمود که پدرم میگفت علم خزینه ها دارد که کلیدهایش پرسش است، پرسید خداوند شما را رحمت کند که در باره علم چهار کس ثواب میبرند پرسنده و پاسخ دهنده و شنونده و دوستان آنان.

۹۱- در بهای چهار چیز کم و زیاد نشود-

امام پنجم فرمود در بهای چهار چیز کم و زیاد نشود و بهر نرخى گفتند خریداری شود قربانی، کفن مرده، بهای بنده و کنیز، کرایه راه مکه برای حج علی (ع) فرمود که رسول خدا فرمود یا علی در بهای چهار چیز کم و زیاد مکن در خرید قربانی و کفن و بنده و کرایه مکه.

۹۲- چهار عیب در بنده خیار سالیانه دارند-

اشاره

امام هشتم فرمود چهار عیب است که هر گاه تا یک سال از مدت خرید در مملوک پیدا شود خریدار اختیار فسخ دارد، دیوانگی، خوره، بیسی، قرن،

شرح

قرن استخوانیست در فرج کنیز که مانع از دخول است و هر گاه تا یک سال بعد از خرید هم پدید شود برای خریدار حق فسخ ثابت می شود.

۹۳- بهترین دارائی چهار چیز است-

امام یکم فرمود که از رسول خدا سؤال شد، کدام مال

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۲۷

بهتر است؟ فرمود زراعتی که صاحبش آن را بدست خود کشته و پرورش داده و هنگام درو حق آن را پرداخته عرض شد پس

از زراعت کدام دارائی بهتر است؟ فرمود مردیکه گوسفند دارد و خودش آنها را در چراگاه میچراند و نماز میخواند و زکاه میدهد عرض شد پس از گوسفندان کدام دارائی بهتر است، فرمود گاو که بامداد شیر میدهد شامگاه شیر میدهد عرض شد پس از گاو کدام مال بهتر است فرمود آن درخت های بلندی که در گل و لای ریشه دارند و خوراک روزهای قحط را فراهم میکنند (مقصود نخل خرما است) خوب چیز است نخل خرما هر کس آن را بفروشد بهایش چون خاکستر سر قله کوه است که در روز طوفانی باد سختی بر آن بوزد و آن را پراکنده کند مگر آنکه بیهای آن نخلستان دیگری بخرد، عرض شد یا رسول الله بعد از نخل کدام مال بهتر است حضرت جواب نداد، مردی گفت پس شتر چه منزلی دارد؟ فرمود بدبختی و دل سختی و رنج در شترداری است در بامداد و پسین از آبادانی دور می شود و در بیابان بسر میبرد خیری نمیدهد مگر از آن سوی که خطرناک است، مردمان بدبخت نابکار آن را از دست ندهند.

صالح بن ابی حماد گوید اسماعیل بن مهران برای من حدیث کرد بسندی که بامام ششم میرسید

آن حضرت از قول پدراناش از علی (ع) نقل کرده که رسول خدا فرمود گوسفند چون رو آور شود پیش آمد کار گوسفند دار است و چون پشت کند پیشامد کار اوست و گاو چون رو آور شود پیشامد گاودار است و چون پشت کند زیان او است، شتر مهار شیطانست و چون رو آورد شتردار در پستی است و چون پشت هم کند شتردار ضرر مند می شود و خیری از آن نمیرسد مگر از سوئی که خطرناک است عرض شد یا رسول الله در این صورت کی شترداری میکند؟ فرمود بدبختان نابکار کجایند؟ صالح گوید اسماعیل بن مهران این شعر را خواند:

گر نباشد عیب پستی گرد آن مال میشاید شمرش در جهان

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۲۸

هر که میخواهد مدارا بایش ور نه بفروشد که غم نفزایدش

۹۴- چهار نماز را در هر وقت می توان خواند-

امام پنجم فرمود چهار نمازند که در هر ساعت می توان خواند نماز قضا، دو رکعت نماز طواف واجب، نماز کسوف، نماز میت، اینها نماز هائیند که وقت شبانه روزی ندارند، هر وقت شب و روز سبب آن ها موجود شد میتوان آن ها را خواند.

۹۵- قاضی چهار قسم است-

اشاره

امام ششم فرمود قاضیان چهارند آنکه ندانسته حکم حق می دهد در دوزخ است آنکه ندانسته حکم باطل میدهد در دوزخ است آنکه دانسته حکم باطل می دهد در دوزخ است، آنکه دانسته حکم بحق می دهد همان بهشت میرود

شرح

مقصود اینست که باید شخص قاضی مجتهد و عادل باشد که حکم را درست بفهمد و صادر کند اگر ندانسته قضاوت کند مسئول است اگر چه موافق حق هم باشد.

۹۶- مرد باید هزینه زندگی چهار کس را بدهد-

حریز گوید از امام ششم پرسیدم چه کسانی که بخرج آن ها وادار میشوم و هزینه آنان گردن گیر منست؟ فرمود پدر و مادر و فرزند و زن.

۹۷- پیغمبرانی که در روی زمین پادشاه بودند چهارند-

امام پنجم فرمود خدا پیغمبری بعد از نوح نفرستاده که در زمین پادشاه باشد مگر چهار کس ذو القرنین که نامش عیاش است،

داود سلیمان و یوسف (ع) عیاش پادشاه میان خاور تا باختر بود، داود پادشاه میان شامات تا شهرهای اصطخر شیراز بود، سلیمان هم همین اندازه کشور داشت ولی یوسف پادشاه مصر و بیابان های آن بود و مرزش بجای دیگر نگذشت.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۲۹

مصنف این کتاب گوید این خبر چنین رسیده است ولی آنچه درست است و من بدان عقیده مندم در باره ذو القرنین اینست که ذو القرنین پیغمبر نبوده همانا بنده شایسته ای بوده که خدا را دوست داشته و خدا هم او را دوست داشته و برای خدا کار کرده خدا هم او را یاری کرده، امیر المؤمنین فرمود در میان شما هم مانند ذو القرنین هست (مقصودش خودش بوده) ذو القرنین از جانب خدا پادشاهی برانگیخته شده بود چنانچه طالوت از جانب خدا پادشاه شده بود و خدا فرماید، پیغمبرشان بآنان گفت خدا طالوت را برای شما پادشاهی برانگیخته و روا باشد که نام ذو القرنین در شماره پیغمبران برده شود چون همانند آنان بوده اگر چه پیغمبر نبوده چنانچه رواست کسی که فرشته نیست در شماره فرشتگان نام برده شود، خدا فرماید که بفرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس که از جنیان بود.

۹۸- در آفتاب چهار خصلت است-

رسول خدا فرمود در آفتاب چهار خصلت است. رنگ را دیگرگون کند و بوی را گند کند و جامه را کهنه کند و درد پدید آرد.

۹۹- دواء چهار است-

امام ششم فرمود دواء چهار است حجامت، سعوطی که در بینی میکنید، اماله کردن، قی نمودن.

۱۰۰- چهار چیز است که مزاج را معتدل کند-

امام ششم فرمود چهار چیز مزاج را معتدل کنند انار شامی، غوره خرما، پخته، بنفشه، کاسنی.

۱۰۱- در تره چهار خصلت است-

در باره تره از امام ششم پرسش شد، فرمود تره بخور که در آن چهار خصلت است، دهن را خوش بو کند بادها را براند، بواسیر را علاج کند و کسی که بر آن مداومت کند از خوره در امان باشد.

۱۰۲- نشانه فشار خون چهار است-

خارش تن، شری در پوست بدن، چرت گرفتن و گیجی سر.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۳۰

۱۰۳- چهار نهر از بهشتند-

اشاره

رسول خدا فرمود چهار نهر از بهشتند، فرات، نیل، سیحون جیحون، فرات در دنیا و آخرت آب گواراست، نیل نهر عسل بهشت است، سیحون نهر می است، جیحون نهر شیر است.

شرح

منظور اینست که نهرهای بهشت هم باین چهار نام نامیده شوند، ولی آنچه در آن ها روان است علاوه بر آب شیرین و گوارا که در فرات است می و عسل و شیر است.

۱۰۴- از چهار کنیه غدقن شده-

امام یکم گوید پیغمبر از چهار کنیه غدقن کرد، ابی عیسی ابی الحکم، ابی مالک، ابو القاسم، برای کسی که نامش محمد باشد.

۱۰۵- بهترین نامها چهار است و بدترین نامها چهار-

پیغمبر بالای منبر خود فرمود هلا- بهترین نامها عبد الله- عبد الرحمن حارثه و همام است، بدترین نامها ضرار، مره، حرب و ظالم است.

۱۰۶- از چهار چیز و از چهار ظرف غدقن شده است-

اشاره

ابی ربیع شامی گوید از امام ششم پرسش شد از شطرنج و نرد، فرمود نزدیک آن ها نشوید گفتم سرود چطور؟ فرمود خوبی ندارد، نکنید گفتم می خرما چطور؟ فرمود رسول خدا از هر مست کننده ای غدقن کرده هر مست کننده ای حرامست گفتم ظرفهایی که می در آن ها ساخته می شود چطور است، فرمود رسول خدا از چهار قسم آن ها غدقن کرده، از دبا و مزفت و حنتم و نقیر گفتم اینها چه باشد فرمود دباء پوست کدو است و مزقت خمره سفالین و حنتم کوزه های کبود رنگ است و نقیر ظرف چوبی است که در زمان جاهلیت می تراشیدند تا میان تهی میشد و در آن خرما میریختند و بعضی گفته اند که حنتم کوزه سبز رنگ است،

شرح-

ظاهراً مقصود اینست که چون این ظرفها را برای ساختن نیبذ بکار بردند دیگر نمیشود تطهیر کرد برای آنکه می در جوف آن ها سرایت کرده و باید آن ها را دور انداخت.

۱۰۷- چهار چیز را باید زیر خاک کرد.

امام یکم فرمود رسول خدا بما دستور داد که چهار چیز را خاک کنیم مو، دندان، ناخن، خون.

۱۰۸- چهار خصلت خوی پیغمبرانست.

امام ششم فرمود صبر و نیکی و حلم و خوش خلقی از روش پیغمبرانست.

۱۰۹- بچهار کس واجب است نماز را در سفر و حضر تمام بخوانند-

امام پنجم فرمود بر چهار کس واجبست نماز را تمام بخوانند چه در سفر باشند چه در وطن، چهارپادار که کارش کرایه دادن چهار پا است، کسی که کارش کرایه کشی است و چاپارچی و چوپان بیابان گرد چون که کارشان سفر است، مصنف این کتاب گوید اشتقان چاپار است.

۱۱۰- نماز تمام خواندن در چهار جا از گنجینه دانش خدا است-

امام ششم فرمود از گنجینه دانش خدا تمام خواندن نماز است در چهار جا، در حرم خدای عز و جل که مسجد الحرام مکه است، در حرم رسول خدا که مسجد مدینه است و در حرم امیر المؤمنین که مسجد کوفه است و در حرم حضرت امام حسین در کربلا.

مصنف این کتاب گوید مقصود اینست که شخص مسافر در این چهار جا قصد ده روز نماید و نماز خود را تمام بخواند تا حق آن ها را ادا کرده باشد نه آنکه بدون قصد ده روز هم نماز را تمام بخواند.

۱۱۱- چهار سوره است که سجده دارند-

امام ششم فرمود سوره های عزیمه که سجده آن واجبست چهار است اقرأ باسم که سوره علق نامیده شده، و النجم، تنزیل سجده و حم سجده.

۱۱۲- هیچ بنده روز قیامت قدم از قدم بر ندارد تا از چهار چیز از او پرسش شود

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۳۲

امام یکم فرمود رسول خدا فرمود در روز قیامت هیچ بنده ای قدم بر ندارد تا پرسش شود، عمر خود را در چه گذرانیده؟ جوانی خود را صرف چه کرده، دارائی خود را از کجا آورده و در چه خرج کرده و دوستی ما خاندان را در دل پرورده یا نه؟

۱۱۳- پیغمبر دستور رسیده چهار کس را دوست بدارد-

ابی بریده از پدرش نقل کرد که رسول خدا فرمود خدای عز و جل بمن دستور داشتن چهار کس را داده: عرض کردیم یا رسول الله کیانند، نام آن ها را بگو فرمود علی- سلمان- ابی ذر- مقداد- خدا بمن فرمود آن ها را دوست دارم و

خبر داده که او هم دوستشان میدارد، در روایت دیگر ابی بریده چنین است که پیغمبر فرمود خدای عز و جل بمن فرموده چهار تن از یارانم را دوست داشته باشم عرض کردیم کیانند یا رسول الله همه آرزو داریم که آن ها باشیم- فرمود علی از آن ها است و خاموش شد، سپس فرمود از آنانست علی (ع) و ابو ذر و سلمان فارسی و مقداد بن اسود کندی.

۱۱۴- اول کسانی که بهشت میروند

امام یکم فرماید برسول خدا از حسد برندگان خود گله کردم فرمود یا علی خشنود نیستی اول کسی که به بهشت میروند من و تو و فرزندان ما در پشت سر و پیروانمان از راست و چپ باشند؟

۱۱۵- چهار خصلتند که در هر کس باشند منافق است-

پیغمبر فرمود چهار خصلت در هر کس باشد منافق است و اگر کسی یکی از آن ها را دارد در او یک جهت نفاق است مگر آنکه آن صفت را ترک کند کسی که چون حدیث کند دروغ گوید و چون وعده دهد خلف کند و چون پیمان بندد بشکند و چون مبارزه کند نابکاری و هرزگی کند.

۱۱۶- چهار کس پادشاه روی زمین شدند-

اشاره

دو مؤمن و دو کافر. امام ششم فرمود چهار

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۳۳

کس بر همه زمین پادشاه شدند، دو مؤمن و دو کافر دو مؤمن سلیمان بن داود و ذو القرنین بودند و دو کافر نمروود و بخت نصر نام ذو القرنین عبد الله بن ضحاک پسر معد بود

شرح-

ظاهراً مقصود از روی زمین کشورهاییست که در جهان آن روزه معروف بوده اند و این عموم تقریبی است و از نظر اینست که فرمان آن ها در بیشتر ممالک نافذ بوده است و در روایتی گذشت که نام ذو القرنین عیاش بوده و ممکنست عیاش او بوده باشد.

۱۱۷- از چهار طریق حدیث پیغمبر بمردم رسیده که پنجمی ندارند-

سلیم بن قیس هلالی گوید بامیر المؤمنین گفتم من از سلمان و مقداد و ابی ذر چیزی از تفسیر و احادیث پیغمبر میشنوم جز آنچه در دست مردم است و شما آنچه را از آن ها شنیدم تصدیق دارید و در دست مردم بسیاری از تفسیر قرآن و احادیث پیغمبر هست که با آن ها مخالفید و عقیده دارید که همه آن ها بیهوده است، شما رأی میدهید که مردم عمداً به رسول خدا

دروغ میگویند و قرآن را بنظر خود تفسیر میکنند؟ گوید علی (ع) بمن توجه کرد و فرمود پرسیدی اکنون جواب آن را بفهم. بدرستی که در دست مردم حق و باطل و راست و دروغ هر دو هست، آنچه هم راست است ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و محفوظ و مغلوب دارد؛ در عهد پیغمبر آنقدر بآن حضرت دروغ بستند که ایستاد و خطبه خواند و فرمود آی مردم دروغگویان بر من بسیار شدند، کسی که بر من عمدا دروغ بنهد نشیمن گاهش پر از آتش شود، پس از آن حضرت هم بر او دروغ بستند همانا حدیث پیغمبر از چهار کس بشما برسد که پنجمی ندارند، اول از مرد منافقی که اظهار ایمان میکند و با اسلام ظاهر سازی می نماید و در باطن بی دین است از دروغ بستن به رسول خدا هیچ پروا ندارد اگر

الخصال

مردم بدانند که منافق و دروغگو است از او نمی پذیرند و سخنش را باور نمیکنند ولی میگویند این مردیست که با رسول خدا بوده و او را دیده و این حدیث را از او شنیده، حدیث او را دریافت میکنند و حال او را نمی دانند، خدا رسول خود را از منافقین خبر داد و آن ها را بدان چه بایست وصف کرد و فرمود چون آنها را ببینی از وضع ظاهر و خوش نمای آنان در شگفت میمانی و اگر سخنی گویند بآنها گوش میدهی همین منافقین پس از پیغمبر در میان مسلمانان بودند و خود را به پیشوایان گمراهی و رهبران دوزخ نزدیک کردند و سخنان بیهوده و دروغ و بهتان بنفع آن ها بهم بافتند تا آن ها را بکارهای بزرگ واداشتند و بگردن مردم سوار کردند و بکمک آنان دنیا را خوردند، همانا مردم پیرو پادشاهان و دنیا طلبند مگر کسی که خدا او را حفظ کند، این یکی از چهار کس است.

دوم مردیکه چیزی از رسول خدا شنیده ولی آن را درست حفظ نکرده قصد دروغ ندارد ولی غلط فهمیده، این کلام غلط در دست او است بدان رأی می دهد و عمل میکند و آن را روایت میکند و می گوید همانا از رسول خدا شنیده ام اگر مسلمانان بدانند غلط فهمیده آن را نمی پذیرند اگر خودش هم بداند غلط است آن را رها میکند.

سوم کسی که شنیده رسول خدا (ص) دستوری داده و ندانسته که سپس از آن نهی کرده یا شنیده از چیزی نهی کرده و ندانسته که سپس بدان دستور داده، حکم منسوخ را در یاد دارد

و ناسخ آن را یاد ندارد اگر خودش می دانست منسوخ شده آن را رها میکرد اگر مسلمانان هم می دانستند که منسوخ شده آن را رها می کردند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۳۵

چهارم کسی که دروغ برسول خدا نبسته و از ترس خدا و برای احترام پیغمبر دشمن دروغ است فراموشی ندارد هر چه از رسول خدا شنیده درست حفظ کرده و چنانچه شنیده بی کم و بیش می گوید، ناسخ را از منسوخ دانسته، بناسخ عمل میکند و منسوخ را رها میکند، دستورات پیغمبر هم مانند آیات قرآن ناسخ و منسوخ دارد خاص و عام دارد محکم و متشابه دارد، رسول خدا عادت داشت که سخنان دو پهلو میفرمود و کلامش مانند قرآن عام و خاص داشت خدای عز و جل در کتاب خود فرمود آنچه رسول بشما دستور داد دریافت دارید و از آنچه شما را نهی کرد باز ایستید، کسی که نفهمد مقصود خدا و رسولش چیست در اشتباه می افتد این نبود که هر کدام از اصحاب رسول خدا چیزی از آن حضرت پرسند جواب آن را درست بفهمند، بعضی چیزی می پرسیدند از آن حضرت و در مقام فهمیدن مقصود آن حضرت بر نمی آمدند و کلام او را درک نمیکردند، راه استفاده از پیغمبر بر آنها دشوار بود تا اینکه دلشان میخواست یک بیابانی، یک تازه رسیده بیاید از آن حضرت پرسش کند تا حضرت جواب گوید و آن ها بشنوند، من هر روز یک نوبت داشتم که حضور رسول خدا میرسیدم و هر شب هم یک نوبت داشتم، مرا در این دو نوبت آزاد می گذاشت که هر طور باشد من با آن حضرت باشم؛

همه اصحاب رسول خدا می دانستند که با هیچ کس از مردم این سازشی را که با من داشت نداشت، این نوبت من گاهی در خانه خودم بود بیشترش را رسول خدا در خانه من می آمد و چون در پاره ای منزل های آن حضرت میرفتم با من خلوت میکرد و زنان خود را از نزد من بیرون میکرد و جز من کسی پیش او نمی ماند و چون برای خلوت کردن در خانه خودم می آمد فاطمه زهرا و هیچ کدام از فرزندان مرا بیرون نمیکرد، چون از آن حضرت می پرسیدم جواب میفرمود و چون خاموش می نشستم و پرسشهایم پایان می رسید خودش آغاز سخن میکرد، هیچ آیه ای از قرآن بر او فرود نمی آمد جز اینکه برای من میخواند و آن را شمرده بمن میگفت تا بخط خود مینوشتم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۳۶

و تأویل و تفسیر آن را بمن یاد میداد و از خدا میخواست که فهم و حفظ آن را بمن بدهد از آن هنگامی که آن حضرت در باره من دعا کرد من آیه ای از کتاب خدا را فراموش نکردم و هیچ علمی که آن حضرت بر من واخواند و آن را نوشتم فراموش نکردم آن حضرت در آموزش من کوتاهی نکرد هر چه خدا از حلال و حرام و امر و نهی که بوده یا خواهد بود باو آموخته بود بمن آموخت، هر کتابی که بر یکی از پیغمبران پیش از او فرود آمده بود در باره دستوری که باید اطاعت کرد یا نهی از گناهی بمن آموخت و من در خاطر سپردم، یک حرف آن را فراموش نکردم سپس دست خود را بر سینه

من نهاد و از خدا درخواست کرد که دل مرا پر از دانش و فهم و حکمت و نور کند، عرض کردم ای پیغمبر خدا پدر و مادرم قربانت از آن گاه که برای من آن درخواست را از خدا کردی هیچ چیز را فراموش نکردم و چیزی از دستم نرفت که ننوشته باشم آیا بعد از این از فراموشی بر من میترسی؟ فرمود نه من از بابت فراموشی و نادانی در باره تو نگرانی ندارم.

باب

شرح

چون در اینجا بمناسبت چند حدیث ذکر شده که عنوان چهارگانه در متن آن ها نبوده مصنف بعنوان باب مخصوصی آن ها را از اخبار دیگر این باب جدا کرده،

۱۱۸ امام یکم فرمود

هر کس باندازه آنچه باو احسان شده احسان کند عوض داده و هر کس دو برابرش احسان کند شکرگزار است و هر کس شکر کند کریمست، هر کس بداند هر چه کند بخود کند در برابر نیکی خود مردم را مسامحه کار نداند و در برابر دوستی خود دوستی از آن ها نخواهد، از دیگران پاداش آنچه برای خود کنی و آبروی خود را بدان نگهداری خواه، بدان که هر کس حاجتی از تو خواسته آبروی خود را حفظ نکرده تو آبروی خود را نگهدار و حاجت او را برآور و دست رد بسینه او مگذار تا آبروی تو هم برود.

۱۱۹- مردی گوید شنیدم

امام پنجم فرمود دنیا در گردش است هر روزی بدست یکیست، هر چه از آن داری و هر سودی بتو رسیده با سستی و ضعف تو بوده و هر زیبایی در آن بتو رسیده با نیروی خود

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۳۷

نتوانستی از آن جلو بگیری سپس دنبال اینسخن فرمود کسی که از آنچه از دست رفته نومید شد تن خود را آسوده کرد و هر کس بآنچه داده شده قناعت کرد چشمش روشن شود.

۱۲۰- امام ششم فرمود

اشاره

زبان عربی را یاد بگیریید زیرا که آن کلامیست که خدا با بندگان خود بدان سخن گفته (مقصود اینست که قرآن را بزبان عربی نازل کرده) آرواره های خود را بدان گویا کنید و کلمات را پایان برسانید.

مقصود اینست که لفظ عربی را با تجوید و کامل ادا کنید و حروف آخر کلمه را خوب ظاهر کنید.

محمد بن علی بن حسین مصنف این کتاب گفته این حدیث را ابو سعید آدمی روایت کرده و در آخرش گفته بلغوا بالخواتیم یعنی انگشترها را در پایان انگشتان جا دهید نه در اطراف زیرا در روایت آمده که آن از جمله کارهای قوم لوطست.

۱۲۱- چهار خصلت است که مردم در ماه رمضان از آن بی نیاز نیستند-

امام پنجم فرمود که رسول خدا در جمعه آخر ماه شعبان خطبه ای خواند خدا را ستود و بر او ثنا فرمود سپس گفت ای مردم ماهی بر شما طلوع کند و شبی در آنست که بهتر از هزار ماه باشد، آن ماه رمضانست، آن ماهی است که خدا روزه آن را واجب کرده و کسی که یک شبش را بنماز خواندن زنده دارد چون کسی است که هفتاد شب را در ماه دیگر زنده دارد و قرار داده برای کسی که کار نیکی در آن بکند مانند مزد کسی که یک واجبی از واجبات خدا را بجا آورده باشد و کسی که یک واجب در آن بجا آرد مانند کسی است که هفتاد واجب در ماه دیگر انجام دهد آن ماه شکیبائی است، پاداش شکیبائی بهشت است، آن ماه همراهی و همدردیست. آن ماهی است که خدا بروزی مؤمن در آن میافزاید هر کس مؤمن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۳۸

روزه داری را در آن افطار دهد نزد خدا ثواب آزاد کردن یک بنده دارد و گناهان گذشته اش آمرزیده است عرض شد یا رسول الله همه ماها نتوانیم که روزه دار را افطاری دهیم، فرمود خدای تبارک و تعالی کریم است این

ثواب را بکسی هم که جز بیک شربت شیر توانا نیست و با آن روزه داری را افطاری داده می دهد یا بیک شربت آب شیرین و چند خرما که بیشتر از آن نتواند داد هر کس در این ماه کار بنده خود را سبک کند خدا حساب او را سبک گرداند این ماهی است که آغازش رحمت و میانه اش آمرزش و پایانش پذیرفتن درخواست ها و آزادی از آتش است، در آن از چهار خصلت بی نیاز نیستید، که با دو خصلت خدا را خشنود کنید و با دو خصلت رفع نیاز خود نمائید، اما دو خصلتی که خدا را به آن ها خشنود میکنید شهادت بر یگانگی خدا و رسالت منست و اما آن دو خصلت که از آن بی نیاز نباشید اینست که از خدا درخواست کنید حوائج خود را و بهشت را و درخواست کنید در آن از خدا تندرستی را و پناه ببرید در آن بخدا از آتش دوزخ.

۱۲۲- چهار پایان بچهار چیز نادان نباشند

امام چهارم فرمود حیوانات زبان بسته هر چه را ندانند از چهار چیز بی خبر نیستند از شناسائی پروردگار و شناسائی مرگ و تشخیص ماده از نر و شناسائی چراگاه آباد.

۱۲۳- خدای عز و جل اسبان را از چهار چیز آفریده-

حسین بن زید گوید بمن رسیده که خدا اسبها را از چهار چیز آفریده از دریای اعظم که گرداگرد دنیا است و از آتش و از اشکهای فرشته ای که نامش ابراهیم است و از چاه پاکیزه ای، حدیث طولانی است ما جایی که نیازمند آن بودیم از آن نقل کردیم.

۱۲۴- بادها چهارند-

اشاره

ابو بصیر گوید از امام پنجم پرسیدم از بادهای چهارگانه شمال و جنوب دبور و صبا عرض کردم- که مردم میگویند باد شمال از بهشت است و باد جنوب از دوزخ، فرمود برای خدای عز و جل لشکرهاییست از باد که هر کس از گنهکاران را خواهد به آنها عذاب میکند بر هر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۳۹

بادی فرشته ای گماشته است، چون خدا خواهد قومی را بطوری عذاب کند وحی میکند بفرشته ای که گماشته آن نوع بادیست که میخواهد آن ها را عذاب کند امام گفت فرشته دستور بدان باد می دهد که بجهد، آن باد چون شیر خشمناک میجهد هر یک از آن بادها نامی دارند گفتار خدای عز و جل را نشنیده ای که (در سوره قمر آیه ۱۸) فرماید عاد تکذیب نمودند، پس چگونه بود عذاب من و ترس آوران من و یاد کرد بادهائی را در موضوع عذاب، سپس فرمود اینکه گویند باد شمال و باد صبا و باد جنوب و باد دبور اینها را نیز بفرشتگانی اضافه میکنند که گماشته بر آن هیند.

باد شمال از سمت قطب شمالی بوزد و باد جنوب از سمت قطب جنوبی و باد صبا از سمت مشرق و باد دبور از سمت مغرب که برابر آنست.

۱۲۵- مردم چهار صنفند-

امام ششم فرمود مردم چهار صنفند نادان هلاک شده هوا پرست عاید نیرو و طلب که هر چه بیشتر عبادت کند بیشتر متکبر شود و عالمی که میخواهد دنبالش افتند و تمجید مردم را خوش دارد و شخص با معرفتی که بر طریقه حق میروند و دوست دارد بحق قیام کند ولی درمانده یا شکست خورده است، این شخص بهترین اهل زمان تو است و عقلش بر همه میچربد.

۱۲۶- خواب چهار گونه است.

امیر المؤمنین در مسجد کوفه بود مردی از اهل شام نزد او ایستاد و پرسشهایی از او کرد و پرسشهایی که کرد این بود که باو گفت بمن خبر ده که خواب چند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۴۰

گونه است؟ فرمود خواب چهار گونه است، پیغمبران پشت میخوابند و چشمشان نمیخوابد، چشم براه وحی خداوندند، مؤمن پهلوی راست برابر قبله میخوابد پادشاهان و شاهزادگان پهلوی چپ میخوابند که آنچه خورده اند بر آن ها گوارا باشد، شیطان و برادرانش و هر دیوانه و دردمندی برو میخوابد و شکم خود را بزمین میچسباند.

۱۲۷- ابلیس چهار شیون کرد-

امام ششم فرمود ابلیس چهار شیون کرد نخست روزی که لعنت شد و هنگامی که بزمین پرتاب شد و هنگامی که محمد (ص) برانگیخته شد در موقع انقطاع بعثت رسولان و گاهی کک سوره فاتحه نازل شد و دو بار از شادی باد در بینی کشید، چون آدم از درخت خورد و چون آدم از بهشت رانده شد.

۱۲۸- چهار چیز بیهوده روند-

امام ششم فرمود چهار چیز بیهوده روند: تخم در شوره زار چراغ در مهتاب، خوردن بر سر سیری احسان بنا اهل.

امام یکم هم از پیغمبر (ص) همین مضمون را روایت کرده، امام ششم فرمود چهار چیز هدر شوند دوستی بی وفایان، احسان بکسی که شکر نکند، آموزش کسی که گوش شنوا ندارد، رازی که سپرده شود بکسی که راز دار نیست.

۱۲۹- گفتار امام صادق که مسلمانان چهار عید دارند-

مفضل بن عمر گوید بامام ششم عرض کردم برای مسلمانان چند عید است؟ فرمود چهار عید، عرض کردم دو عید را میشناسم (عید روزه و عید قربان) جمعه را هم میدانم؛ بمن فرمود بزرگترین و شریفترین عیدها روز هیجدهم ماه ذیحجه است و آن

روزی است که رسول خدا امیر المؤمنین را برپا داشت و او را برای مردم بجانشینی خود نصب کرد گوید عرض کردم در این روز ماها چه وظیفه ای داریم، فرمود وظیفه شما اینست که آن روز را بشکرانه و ستایش خدا روزه بگیرید با اینکه خدا شایسته

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۴۱

آنست که در هر ساعتی شکرگزاری شود، همه پیغمبران هم جانشینان خود را همین طور دستور دادند که روزی که وصی پیغمبر در آن منصوب می شود روزه بگیرند و عید کنند، هر کس این روز را روزه دارد بهتر است از عمل شصت سال،

۱۳۰- گفتار خدای عز و جل بابراهیم چهار پرنده بگیر و بسوی خود بکش -

امام ششم در تفسیر گفته خدای عز و جل چهار پرنده بگیر و بسوی خود کش سپس هر پاره ای از آنها بر کوهی بنه الایه (سپس آن ها را بخوان تا شبانه نزد تو آیند آیه ۲۶۰ بقره) فرمود هدهد و جغد و طاوس و کلاغ را گرفت و سر برید و سر آن ها را کنار گذاشت و تن آن ها را با گوشت و پر و استخوان در هاون کوبید تا در آمیختند سپس آن ها را ده تیکه کرد و بر ده کوه نهاد، سپس آب و دانه ای نزد خود گذاشت و نوک آن ها را میان انگشتانش گرفت و گفت باذن خدای عز و جل شتابانه نزد من آئید اجزاء گوشت و پر و استخوان هر

کدام بسوی هم در پرش آمدند تا تنها چنانچه بودند درست شدند و هر تنی آمد تا بگردن خود چسبید که سرش در آن بود و نوکش بدست ابراهیم بود، ابراهیم نوکهای آن ها را رها کرد یک بار روی پای خود ایستادند و از آن آب نوشیدند و از آن دانه ها برچیدند، سپس گفتند ای پیغمبر خدا ما را زنده کردی خدا تو را زنده کند ابراهیم فرمود، بلکه خدا زنده میکند و میمیراند این تفسیر ظاهر آیه است؛ امام فرمود تفسیر باطن آیه اینست که چهار تن از سخن فهمان را دریاب و علم خود را به آن ها سپار و آن ها را به اطراف بفرست تا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۴۲

نماینده تو باشند بر مردم و چون خواستی نزد تو آیند بنام بزرگ خدا آن ها را بخواه تا باذن خدا شتابان بسوی تو آیند.

مصنف این کتاب گوید عقیده من اینست که آن حضرت هر دو دستور را داشت و روایت شده که پرنده هائی که دستور داشت بگیرد، طاوس و کرکس و خروس و اردک بودند و از محمد بن عبد الله بن طیفور شنیدم میگفت در تفسیر قول ابراهیم پروردگارا بمن بنما چگونه مرده ها را زنده میکنی الایه که خدا به ابراهیم فرمان داد بنده ای از بندگان شایسته او را دیدن کند، او را دیدن کرد چون با او سخن گفت آن بنده خدا با ابراهیم گفت خدا در دنیا یک بنده ای دارد که نامش ابراهیمست، او را دوست خود گرفته است، ابراهیم گفت نشان آن بنده چیست؟ گفت مرده را برای او زنده میکند، در دل ابراهیم افتاد که آن بنده خودش است و

از خدا خواست که مرده ها را برای او زنده کند؟

خدا فرمود مگر ایمان بزنده شدن مردگان نداری؟ عرض کرد چرا ولی میخواهم دلم مطمئن شود مقصودش این بود که دلش مطمئن شود که دوست خدا اوست و گفته اند که ابراهیم می خواست این معجزه او باشد چنانچه رسولان معجزه داشتند، ابراهیم از خدا خواست که برای او مرده زنده کند، خدا هم در برابر باو فرمان داد برای او زنده را بمیراند و همان گاه بود که دستور یافت فرزندش اسماعیل را ذبح کند، خدا دستور داد به ابراهیم که چهار پرنده را سر ببرد، طاوس، کرکس، خروس، اردک از طاوس آرایش دنیا را خواسته و از کرکس آرزوی دراز را و از اردک حرص را و از خروس شهوت را، خدا میفرماید اگر دوست داری که دلت زنده شود بمن و مطمئن گردد از این چهار خصلت کناره کن، تا این چهار در دل تو است با من یک دل نمیشوی گوید از آن حضرت پرسید چگونه خدا از او پرسید آیا ایمان نداری؟ با اینکه از دلش آگاه بود؟ فرمود ابراهیم عرض کرد پروردگارا بمن بنما که چگونه مرده ها را زنده میکنی ظاهر اینسخن بدگمانی در باره او میاورد که یقین ندارد، خدا از او پرسید تا پاسخ دهد و تهمت از او برود و از شک تبرئه شود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۴۳

۱۲۱- چهار خصلت است که در هر کس باشد خدا او را دشمن دارد-

رسول خدا فرمود، خدا دشمن دارد هرزه پر روی گدای سوگند بده را.

باب خصال پنجگانه

۱- پنج چیز چه اندازه در میزان عمل سنگینند؟

ابی سالم چوپان رسول خدا گوید شنیدم رسول خدا میفرمود پنجند که بی اندازه در میزان عمل سنگینند. سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و فرزند شایسته ای که از مسلمان بمیرد و در مرگ او شکیبائی کند و رضای خدا جوید.

۲- پنج چیزند که خدا بیکی از پیغمبران خود فرمان داد که پنج عمل مختلف با آن ها بکند-

ابو صلت هروی گوید شنیدم امام هشتم می فرمود خدا بیکی از پیغمبران خود وحی کرد که بامداد اول چیزی که جلوت آید بخور و دومی را بپوشان و سومی را بپذیر و چهارمی را نومید مکن و پنجمی را از او بگریز، فرمود چون صبح کرد و رفت کوه سیاه بزرگی جلوش آمد ایستاد و با خود گفت پروردگارم فرمان داده که این را بخورم در حیرت ماند سپس بخویش آمد و گفت برآستی پروردگار والامقام من فرمان ندهد مگر بجیزی که تاب آن را دارم رفت بسوی آن که آن را بخورد چون نزدیکش میرفت کوچک میشد تا آن رسید دید یک لقمه ایست آن را خورد و دریافت که خوشمزه ترین چیزی بوده که خورده سپس رفت و طشت طلائی یافت با خود گفت پروردگارم فرمان داده که این را پنهان کنم یک گودالی کند و طشت را در آن نهاد و خاک روی آن ریخت گذشت و ملتفت شد که آن طشت پدیدار شده با خود گفت همان که پروردگارم بمن فرمان داده بود کردم و گذشت یک بار دید پرنده ایست و یک باز دنبال اوست، پرنده گرد او چرخید با خود گفت پروردگارم فرمان داده که این را بپذیرم، آستینش را گشود و پرنده درون آن رفت آن باز گفت شکار مرا از

من گرفتی من چند روز است که دنبال آنم،

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۴۴

فرمود پروردگرم بمن فرموده این را نومید نکنم از ران خود تیکه ای برید و پیش او انداخت و گذشت ناگاه گوشت مردار بدبوی کرم افتاده ای را دید، با خود گفت پروردگرم بمن فرموده از این بگریزم از آن گریخت و برگشت پس در خواب دید که گویا باو گفته شد بدان چه فرمان داده شدی و انجام دادی آیا میدانی چه بود؟ گفت نه، باو گفته شد امام کوه که دیدی آن خشم است بنده چون خشم کند خود را گم کند در برابر بزرگی خشم و چون خود را نگهدارد و اندازه خود را بشناسد و خشم خود را فرو نشاند سرانجامش همان لقمه خوشمزه ایست که خوردی، اما طشت کار نیک است که چون بنده پنهانش کند و بپوشدش خدا نخواهد جز آنکه آشکارش کند تا بنده خود را بدان آرایش کند علاوه بر آنچه از مزد آخرت برای او پس انداز کرده و اما پرنده مردیست که اندرزی برای تو می آورد او را و اندرزش را بپذیر و اما باز مردیست که برای حاجتی پیش تو می آید او را نومید مکن و اما گوشت گندیده؛ غیبت و بد گوئی است از آن بگریز

۳- در شانه پنج خصلت است-

امام ششم در تفسیر گفته خدای عز و جل خود را برای مسجد زینت کنید فرمود مقصود شانه است، شانه زدن جلب روزی کند، موی را نیکو کند حاجت را روا کند منی را بیفزاید، بلغم را ببرد. رسول خدا را شیوه آن بود که ریش خود را از طرف پائین چهل بار شانه میزد

و از بالا هفت بار و میفرمود که هوش را میفزاید و بلغم را میبرد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۴۵

۴- نشانه های مؤمن پنج خصلت است-

طاوس یمان گوید از امام چهارم شنیدم که میفرمود، نشانه های مؤمن پنج است، عرض کردم چیستند؟ فرمود ورع در میان مردم و صدقه در تنگدستی و شکیبائی در مصیبت و بردباری در هنگام خشم و راستی گاه ترس.

۵- پنج خصلت از پنج کس محال است-

امام ششم فرمود پنج خصلت از پنج کس محالست اندرز از حسود محالست، مهربانی از دشمن محال است، احترام از فاسق محالست، وفاء از زن محالست هیبت از درویش محالست.

۶- پنج است که پنجاه محسوب شوند-

انس گوید شبی که پیغمبر را بمعراج بردند نماز شبانه روزی پنجاه بر او فرض شد سپس کم شد و پنج گردید و ندا شد ای محمد بر راستی گفتار من دو تا نشود که این پنج پنجاه محسوب شوند امام ششم فرمود چون خدای عز و جل پیغمبر تخفیف داد تا نماز پنج گردید خدا باو وحی فرستاد که ای محمد پنج پنجاه است.

۷- سخنانی که از خدا بآدم القاء شد و توبه او را پذیرفت پنج بودند-

ابن عباس گوید از پیغمبر پرسیدم از کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت و توبه اش را پذیرفت؟ فرمود سؤال کرد بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه اش را بپذیرد پس توبه او را پذیرفت من آنچه را در این باب روایت دارم در تفسیر قرآن ذکر کردم.

۸- پنج خصلت پیسی آورند-

ابن عباس گوید رسول خدا فرمود پنج خصلت پیسی آورند، نوره کشیدن روز جمعه و چهارشنبه و وضوء و غسل با آبی که در آفتاب گرم شده و خوردن در حال جنابت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۴۶

و جماع با زن حائض و خوردن سر سیری.

۹- گفتار حضرت صادق پنج چیز چنانست که من میگویم-

امام ششم فرمود پنج چیز چنانست که من میگویم، بخیل آسایش ندارد، حسود لذت نبرد، پادشاهان وفا ندارند، دروغگو

مردانگی ندارد بیخرد آقا نشود.

۱۰- در سر پنج سنت است -

امام هفتم فرمود پنج سنت در سر است و پنج در تن آن ها که در سر است مسواک کردن، شارب زدن، موی را دسته کردن، مضمضه و استنشاق و آن ها که در تنست؛ ختنه کردن موی زهار را ستردن، موی زیر بغل گرفتن و محل بول و غایت را شستن.

۱۱- گفتار بیغمبر: پنج چیز را تا مردن وانهم -

رسول خدا فرمود پنج چیزند که تا مردن آن ها را وانگذارم، غذا خوردن روی زمین با بنده ها و سوار شدن بر الاغ پالاننده و دوشیدن بز با دست خودم و پوشیدن لباس پشمین و سلام کردن بر کودکان تا این کارها پس از من روش عموم باشد.

۱۲- پنج چیز برای مسافر شوم است -

اشاره

سلیمان جعفری گوید از امام هفتم شنیدم میفرمود شومی برای مسافر در پنج چیز است که سر راهش در آید کلاغی که از سمت راستش بنک کند و دمش را بیفشاند و گرگی که در جلو مسافر بر سر دم نشسته و بر روی او مویه میکشد و تا سه بار بنک خود را بلند و کوتاه کند، و آهوئی که از سمت راست در آید و بچپ برود و جغدی که شیون کند و زن سفید رو که با فرجش روبرو شود و ماده خر دم بریده. هر کس باینها برخورد و بد دل شد بگوید. پروردگارا از شر بد دلی خود بتو پناه میبرم مرا از آن نگه دار.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۴۷

شرح

مقصود اینست که بدفالی باینها از نادانی و پستی فکر و نقصان عقیده توحید است و حقیقتی ندارد و برای اینکه این بد دلی نابد شود باید یاد خدا افتاد و باو پناهنده شد، برای توضیح این نکته در دعا فرمود خدایا از شر بدلی خود بتو پناه میبرم تا فهم شود که این امور بهیچ وجه در زندگانی انسان اثر بخش نیست.

۱۳- بسیار گریه کنندگان پنج بودند -

امام ششم فرمود پنج کس بسیار گریه کننده بودند حضرت آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه زهرا دختر محمد و علی بن الحسین (ع) آدم برای بهشت باندازه ای گریست که رد اشک چون رودخانه بر گونه اش در افتاد، یعقوب باندازه ای بر یوسف خود گریست که دیده اش رفت تا آنکه باو گفتند بخدا همیشه در یاد یوسف خود هستی تا آب شوی یا هلاک شوی یوسف از دوری یعقوب گریست تا زندانیان در آزار افتادند و باو گفتند یا شب گریه کن روز آرام باش یا روز گریه کن و

شب آرام باش با آن‌ها ساخت که در یکی از آن‌ها بگریید، فاطمه زهراء برای رسول خدا گریست تا اهل مدینه در آزار افتادند و عرض کردند ما را از گریه خود آزار دادی، آن حضرت روزها از شهر بیرون میرفت بگورستان شهیدان و تا میخواست میگریست و سپس بر می‌گشت.

علی بن الحسین بیست تا چهل سال بر پدرش حسین گریست، هیچ خوراکی جلوش نمیگذاشتند جز آنکه می‌گریست تا آزاد کرده اش عرض کرد آقا من می‌ترسم شما در شمار هالکان شمرده شوی، فرمود من از غم و اندوه خود بخدا شکوه میکنم، من چیزی میدانم که شما نمی‌دانید من هیچ گاه قتلگاه فرزندان

فاطمه را بیاد نمی آورم جز آنکه گریه گلویم را میگیرد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۴۸

۱۴- پنج گناه کبیره اند-

اشاره

امام ششم فرمود ما در کتاب علی (ع) یافته ایم که پنج گناه کبیره اند یکم شرک بخدای عز و جل دوم حق شناسی پدر و مادر و ربا خواری پس از فهم حکم آن و گریختن از جبهه جنگ دینی، توطن در کشور کفرستان پس از کوچ بکشور اسلام.

عبید بن زیاد گوید بامام ششم گفتم مرا از گناهان کبیره آگاه کن فرمود آن ها پنجند و همان گناهانند که خدا در کیفر آن ها دوزخ را لازم دانسته خدا فرموده آنان که بستم مال یتیمان را میخورند همانا آتش در شکم خود جا میدهند و در دوزخ میسوزند در سوره نساء آیه ۱۰ فرمودای آن کسانی که ایمان آوردید از خدا بترسید و ربا خواری را واگذارید تا آخر آیه در سوره بقره آیه ۲۷۵ و متهم کردن زنان پاکدامن شوهردار مؤمن بزنا و بعمد مؤمن را کشتن برای دینداری او.

شرح

آیه اتهام زنان در سوره نور است آیه ۲۳ و آیه کیفر کشنده مؤمن در سوره نساء است آیه ۹۳

۱۵- پیغمبر ص با پنج شمشیر برانگیخته شد-

حفص بن غیاث گوید مردی از امام ششم پرسید از جنگ های امیر المؤمنین پرسنده از دوستان بود امام ششم باو فرمود خدا محمد را با پنج شمشیر مبعوث کرد سه تای آن ها کشیده اند و در غلاف نشوند تا جنگ جهان پایان رسد و جنگ جهان پایان نرسد تا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۴۹

آفتاب از مغرب خود برآید و چون آفتاب از مغرب برآید همان روز امنیت عمومی سر تا سر جهان را فرا گیرد آن روز است که ایمان کسی که سابقه ایمان ندارد و در دوره ایمان خود کار خیر نکرده سودی ندهد، یکی از آن ها درهم پیچیده است و یکی از آن ها در غلافست؛ آن را برای دیگران کشیده و حکمش با ما است اما آن سه شمشیر کشیده یکی شمشیر است که بروی مشرکان عرب کشیده خدای تبارک و تعالی فرماید هر کجا مشرکان را یافتید بکشید و آن ها را ببندید و محاصره کنید و همه جا در کمین آن ها بنشینید تا اگر توبه کردند یعنی ایمان آوردند، از اینها پذیرفته نشود مگر اینکه مسلمان شوند یا کشته شوند و اگر کشته شدند مالشان بغنیمت گرفته شود و فرزندانشان اسیر شوند چنانچه رسول خدا آن ها را اسیر میکرد، آن حضرت اسیر که میگرفت گاهی عفو می کرد و گاهی پول میگرفت و آن ها را رها میکرد شمشیر دوم بروی اهل ذمه است (کافرانی که کتاب دینی دارند چون یهود و نصاری و مجوس) خدا فرموده:

بمردم کلام خوش بگوئید، این آیه در باره اهل

ذمه نازل شد و سپس نسخ شد باین آیه (که در سوره توبه است ۲۹) بجنگید با کسانی که ایمان بخدا و روز قیامت ندارند و حرام خدا و رسولش را حرام نمیدانند و بدین حق متدین نیستند از کسانی که کتاب بآن ها داده شده تا از دست خود با خواری جزیه بدهند، هر کدام از آن ها در کشور اسلامی نشیمن داشته باشند یا باید جزیه بدهند یا کشته شوند و چون جزیه بر خویش پذیرفتند اسیر کردنشان حرامست و اموالشان محفوظ است و تزویج زنانشان جائز است و هر کدامشان در کشور کفراند که با اسلام میجنگند از او پذیرفته نیست مگر کشته شدن یا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۵۰

مسلمان شدن و شمشیر سوم بروی مشرکان عجم است که ترک و دیلم و خزر باشند خدای عز و جل در سوره محمد (آیه ۴) می فرماید آنان که کافرند گردنهایشان را بزنید تا چون خسته شان کردید سخت آن ها را در بند کشید تا پس از آن منت پذیر شوند یا فداء دهند و آزاد شوند یعنی فدیة بمسلمانان پردازند آنانند که پذیرفته نیست از آن ها مگر کشته شدن یا قبول اسلام و تا در کفر ستانند تزویج زنانشان جائز نیست، اما آن شمشیری که در لفافه است شمشیر شورشیان است که سرانجام کار آن ها جنگ و کفر است، خدا (در سوره حجرات آیه ۹) فرماید اگر دو دسته از مسلمانان با هم جنگیدند میانشان را اصلاح دهید اگر یک دسته بر دیگری ستم روا داشت و بحق خود قانع نشد با آن ستمکار بجنگید تا بدستور خدا برگردد، چون این آیه نازل شد پیغمبر

باصحابش فرمود در میان شما کیست که پس از من از روی تأویل آیه می جنگد چنانچه من بر حسب صریح آیات قرآن با مشرکان جنگیدم عرضشد یا رسول الله آن کیست؟ فرمود پینه کننده کفش است یعنی امیر المؤمنین، عمار بن یاسر (در جنگ صفین) گفت با رسول خدا و خاندانش زیر همین پرچم با سه دسته از کفار جنگ کردم و این دسته چهارمست که با آن ها می جنگم و بخدا اگر ما را عقب بزنند تا به نخلستان های هجر (شهرستانیست در یمن) برسانند ما می دانیم که برحقیم و آنان باطلند روش امیر المؤمنین با آنان که در جمل و صفین بر او شوریدند همان روش پیغمبر بود با اهل مکه در فتح مکه زیرا پیغمبر در فتح مکه فرزندان آن ها را اسیر نکرد و فرمان داد که هر کس در خانه اش را بست و صلاحش را انداخت در امانست، هر کس در خانه ابی سفیان رفت در امانست، از این رو امیر المؤمنین در روز جنگ بصره دستور داد فرزندانشان را اسیر نکنید و زخم دارانشان را نکشید و فراریانشان را دنبال نکنید، هر کس در خانه اش را بست و اسلحه اش را افکند در امانست اما شمشیری که در غلاف است شمشیریست که با آن قصاص میکنند خدا (در سوره مائده آیه ۴۵) فرماید تنی را بتنی قصاص کنید، این شمشیر را برای اولیای خون مقتول کشیده ولی حکمش با ما است، اینست شمشیرهایی که خدا پیغمبرش را با آن ها مبعوث کرده کسی که آن ها را انکار کند یا چیزی از روش و احکام آن ها را انکار کند هر آینه بآنچه خدا بمحمد (ص) فرستاده

کافر شده است.

۱۶- شرایط دوستی پنج است-

امام ششم فرمود دوستی شرایطی دارد هر کس این شرایط را ندارد او را دوست کامل بدان و هر کس هیچ یک از آن شرایطی ندارد هیچ درجه ای از دوستی را ندارد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۵۱

یکم اینکه پنهان و آشکارش برای تو یکی باشد دوم آنکه آراستگی تو را آراستگی خودش بداند و ننگینی تو را ننگینی خودش سوم آنکه دارائی و منصب او را دیگرگون نکند چهارم آنکه آنچه را می تواند از تو دریغ ندارد پنجم آنکه در گاه شکستهای روزگار تو را رها نکند.

۱۷- مؤمن در امواج پنج نور میغلطد-

امام یکم فرمود مؤمن در امواج پنج نور می غلطد، در آمدنش نور است، بیرونش نور است، دانشش نور است، سخنش نور است، منظره او در روز قیامت نور است.

۱۸- ستون هائی که سازمان اسلام بر آن استوار است پنجست-

امام پنجم فرمود سازمان اسلام بر پنج پایه است، بر پا داشتن نماز، دادن زکاه، حج خانه کعبه، روزه ماه رمضان، دوستی ما خانواده در چهار تایی آن رخصت و تخفیفی داده شده ولی در ولایت تخفیفی نیست، کسی که مال ندارد زکاه بر او نیست، کسی که مال ندارد حج بر او نیست، کسی که بیمار است نماز را نشسته می خواند روزه رمضان را افطار میکند ولی تندرست یا بیمار دارا باشد یا ندار ولایت و دوستی ما را لازم دارد،

۱۹- مکه پنج نام دارد-

امام ششم فرمود مکه پنج نام دارد ام القری، مکه، بکه، بساسه چون که هر گاه در آن بر کسی ستم میکردند آنها را از خود بیرون میکرد و هلاکشان میکرد و ام رحم چون هر گاه بآن چنگ میزدند مورد ترحم خدا میشدند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۵۲

۲۰- خدای عز و جل در شبانه روز پنج نماز بر بندگانش فرض کرده-

امام ششم فرمود برآستی خدای عز و جل پنج نماز در بهترین ساعت های شبانه روز بر شما فرض کرده بر شما باد که پس از نمازها دعا کنید.

۲۱- آنان که پیغمبر را مسخره میکردند پنج تن بودند-

ابان بن احمر سند این حدیث را بالا برده، گوید آنان که پیغمبر را مسخره میکردند پنج کس بودند ولید بن مغیره مخزومی، عاص بن وائل سهمی، اسود بن یغوث زهری. اسود بن عبد المطلب، حرث بن طلائه ثقفی.

امیر المؤمنین (ع) در پاسخ یکی از پرسشهای یک یهود شامی که در شمار دانشمندان آن ها بود فرمود اما آنان که مسخره میکردند، خدای عز و جل در باره شان (در سوره هجر آیه ۹۵) فرماید ما شر مسخره کنندگان را از تو میگردانیم، خدا هر پنج آنها هر کدام را بیک طوری در یک روز کشت ولید بن مغیره بمردی از بنی خزاعه میگذاشت که تیرهای خود را در میان راه ریخته بود و پره میکرد یک پره ای از تیرها جست به او برخورد و رک اکحل او را برید و خون از آن روان شد و بند نیامد تا مرد و او همی فریاد میزد پروردگار محمد مرا کشت.

عاص بن وائل - سهمی برای کاری بیرون شد بسوی جایی سنگی زیر پایش غلطید و در افتاد که تیکه تیکه شد و مرد و همی فریاد میزد پروردگار محمد مرا کشت، اسود بن عبد یغوث - با غلام خود برای پیشواز پسرش زمعه بیرون شد و زیر سایه درختی آرمید که در دامنه کوهی بود، جبرئیل آمد سرش را بآن درخت کوفت، بغلامش گفت دست این را از من کوتاه کن در پاسخش گفت من کسیرا نمی بینم که کاری با تو بکند

تو خودت سرت را بدرخت میکوبی جبرئیل او

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۵۳

را کشت و او همی فریاد میزد پروردگار محمد (ص) مرا کشت، مصنف این کتاب گوید بعضی گفته اند در خبر دیگر در باره اسود گفته شده که پیغمبر باو نفرین کرد که خدا چشمش را کور کند و داغ فرزندش را بدلش گذارد و در آن روز آمد تا بفلان جا رسیده و جبرئیل برگ سبزی بروی وی زد که کور شد و ماند تا خدا در روز جنگ بدر داغ فرزندش را بدلش گذاشت سپس مرد.

حرث بن طلائله- در گاه وزیدن باد گرم از خانه اش بیرون رفت و باد گرم خورد و بیک تن حبشی تبدیل شد و بخانواده خود برگشت و گفت من حرثم بر او خشم کردند و او را کشتند و همی فریاد میکرد پروردگار محمد مرا کشت.

اسود بن حرث شور ماهی خورد و سخت تشنه شد و پی هم آب نوشید تا شکمش ترکید و مرد و همی فریاد میکرد پروردگار محمد مرا کشت همه اینها در یک ساعت بود، برای اینکه پیش رسول خدا آمدند و گفتند ای محمد تا هنگام ظهر بتو مهلت میدهیم و منتظر تو میشویم اگر از گفته خود برگشتی بسیار خوب و گر نه تو را میکشیم.

پیغمبر بخانه خود رفت و در را بروی خود بست و از گفته آن ها اندوهناک شد همان ساعت جبرئیل آمد و عرض کرد یا محمد خداوند سلام بتو میرساند و میفرماید بدان چه دستور داری آشکار او بی ترس اقدام کن و کار خود را به اهل مکه اظهار نما و آن ها را به اسلام دعوت کن

و از مشرکین روگردان فرمودای جبرئیل در همین ساعت همه شان پیش من بودند و مرا تهدید میکردند گفت هر آینه ما آن ها را کفایت کردیم، پیغمبر در این موقع دعوت خود را آشکار کرد، حدیث طولانی است، اندازه نیاز از آن را نقل کردیم و همه آن را در آخر جزو چهارم کتاب نبوت نگاشتیم.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۵۴

۲۲- نماز میت پنج تکبیر است -

ابی بکر حضرمی گوید امام پنجم صلوات الله و سلامه علیه، بمن فرمودای ابا بکر میدانی نماز میت چند است؟ گفتم نه، فرمود پنج الله اکبر است، میدانی شماره پنج از کجا گرفته شده عرض کردم نه، فرمود از نمازهای پنجگانه گرفته شده از هر کدام یک تکبیر.

سفیان بن سمط گوید امام ششم فرمود آدم (ع) بیمار شد و میوه خواست هبه الله (شیث) رفت برای او میوه بجوید، جبرئیل جلوش آمد به او گفت ای هبه الله کجا میروی، گفت آدم بیمار است و میوه خواسته، گفت برگرد خدا جان او را گرفت، گوید برگشت و دید خدا جانش را گرفته فرشتگان او را غسل دادند و جنازه اش را پیش نهادند و بهبه الله دستور رسید که پیش بایستد و بر او نماز بخواند، پیش ایستاد و فرشتگان دنبالش بودند و بر او نماز خواند. خدا به او وحی کرد که پنج تکبیر بر او بگوید و تلقین بر او بخواند و او را در گور گذارد و گورش را با زمین برابر کند سپس فرمود با مردگان خود چنین بسازید.

۲۳- انواع خوف پنج است -

خوف، خشیه، وجل، رهبت، هیبت، خوف از گنهکارانست، خشیه از دانشمندانست، وجل از دلبستانان بحق است، رهبت از عابدین است، هیبت از عرفا است، خوف از برای گناهست.

خدا فرماید، برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد و گناه نکند دو بهشت است خشیه برای

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۵۵

اینست که خود را تقصیر کار میدانند خدا فرماید همانا دانشمندان بندگانش از او می ترسند و جل برای کم خدمتی است خدا فرماید آنان که چون نام خدا برده شود دلهاشان بلرزد، رهبت برای

اینست که خود را تقصیر کار می بیند خدا فرماید ما را از روی شوق و بیم می خوانند هیبت برای شهود حق است در گاهی که اسرار او بر دل عارفان کشف شود خدا فرماید او شما را از خویش میترساند، اشاره بدین معنی دارد از پیغمبر روایت شده که چون نماز میخواند از هیبت حق آواز جوش سینه اش که مانند جوش دیک بود شنیده میشد.

۲۴- پنج خصلت است که خدا و رسولش دوست میدارند-

امام پنجم فرمود اسیرانی پیش پیغمبر آوردند، دستور داد آنها را بکشند و یکی را از میان آنها رها کرد، آن مرد گفت ای پیغمبر خدا چگونه مرا از اینها رها کردی؟ فرمود جبرئیل مرا آگاه کرد که تو پنج خصلت داری که خدا و رسولش آنها را دوست میدارند، بر زن خود سخت غیرت میورزی، سخاوت و خوش خلقی و راستگویی و شجاعت داری، چون آن مرد این سخن را شنید مسلمان شد و اسلامش از دل بود و بهمراهی رسول خدا جنگید تا بدرجه شهادت رسید.

۲۵- دارائی فراهم نشود مگر با پنج خصلت-

محمد بن اسماعیل بن بزیع گوید از امام هشتم شنیدم میفرمود دارائی جمع نمیشود مگر به پنج خصلت: بخل سخت، آرزوی دراز، حرص شدید قطع رحم، برگزیدن دنیا با آخرت.

۲۶- ثواب کسی که پنج حج کرده

ابی بکر حضرمی میگوید به امام ششم گفتم کسی که پنج بار حج کرده چه مزدی دارد؟ فرمود خدا هرگز او را عذاب نکند.

۲۷- خداوند در روز قیامت از پنج طائفه حجت می طلبد-

امام پنجم فرمود خداوند در روز قیامت از پنج طائفه حجت می طلبد، از کودکی که مرده و از کسی که میان عصر دو پیغمبر مرده و اتمام حجت بر او نشده و از کسی که درک عصر پیغمبر را کرده ولی عقل تکلیف نداشته و از کر و گنگ بی عقل هر یک

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۵۶

از اینها در روز قیامت از خداوند حجت میخواهند خدا پیغمبری به آنها مبعوث میکند آن پیغمبر آتشی سوزان برای آن ها میفرورد و بآنها میگوید پروردگار شما دستور داده که میان آتش جستن کنید، هر کدام جستن کنند در آن آتش آتش بر آن ها سرد و سلامت شود و هر کدام نافرمانی کنند؟ بدوزخ رانده شوند.

مصنف این کتاب گوید جمعی از متکلمین منکر این حدیثند، میگویند تکلیف در دار جزاء روا نیست، در جواب آنها باید گفت که دار جزاء مؤمنان بهشت است و دار جزاء کافران دوزخ و این تکلیفی که خداوند باین اشخاص میکند در بهشت و دوزخ نیست پس آنها را در دار جزاء مکلف نکرده بلکه پس از تکلیف آنها را بمنزلی میرسد که سزاوار آنند برای فرمانبرداری خود یا گناهکاری خود بنا بر این انکار این حدیث وجهی ندارد.

اشاره

امام یکم فرمود که رسول خدا پنج چیز از گوسفند را بد می داشت، سپرز، آلت نری، دو خایه، فرج، گوشه های دل

شرح

این پنج عضو گوسفند با چند عضو دیگر آن حرامند و باید از آنها اجتناب کرد و ما آنها را در جلد چهارم کتاب فقه فارسی در باب صید و ذباحت بیان کرده ایم.

۲۹- هر کس پنج خصلت را دارا نباشد بهره درستی از او برده نشود -

اشاره

امام ششم فرمود هر کس پنج خصلت را نداشته باشد بهره درستی از او برده نشود، یکم وفاء دوم تدبیر سوم حیا چهارم خوش خلقی پنجم که جامع همه اینهاست آزادی، فرمود پنج خصلت است که هر کس یکی از آنها را نداشته باشد همیشه زندگانش ناقص و عقلش نابود و دلش پریشانست یکم تندرستی دوم امنیت سوم وسعت رزق چهارم همدم موافق راوی گفت گفتم همدم موافق چیست؟ فرمود زن نیک و فرزند شایسته و معاشر خوب، پنجم که جامع همه اینها است آسودگی است.

شرح

در این دو روایت امام ششم با این عبارت مختصر همه قوانین و دستورات اخلاقی و سیاست اجتماعی و خانوادگی را خلاصه کرده و آن گمشده جهان بشر را که هزارها سال است دنبال آن می دوند و با همه نیروی خود برای جستن آن تلاش میکنند و هنوز سرگردانند بدست داده آن گمشده چیست؟

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۵۷

آزادی، آسایش.

امروز اگر در همه جهان بگردی، همه انجمنهای بزرگ را بازرسی کنی آرمان و ایده همه مفکرین را جستجو کنی باور میکنی که همه دنبال این دو می گردند و همه تشنه این دواند.

آزادی، آسایش.

امروز رشته های بسیاری برای علم و دانش در جهان بشر پدید شده و بنامهای بلند و پر آوازه و دل فریب مردم را سرگرم خود

کرده علم روان شناسی، روان شناسی روحی، علم اخلاق، تدبیر منزل، علم سیاست، دستورات بین المللی، علم بهداشت و حفظ الصحه و. و. و. اگر بررسی این همه رشته بندی دانش و جار و جنجال و دانشگاه و آموزشگاه برای چیست؟ چرا این اندازه خود را برنج انداخته و تلاش می کنید. پاسخ

درستی که بشما می دهند میگویند اینها همه برای این دو است.

آزادی، آسایش.

این همه حزبها و مسلکها که در جهان پیدا شده و هر کدام هزارها و گاهی میلیونها کارمند دارند و همیشه در مقام پیشرفت مرام خود تلاش میکنند در سر مقاله مرام آنها این دو کلمه با خط طلائی نبشته است.

آزادی، آسایش.

این همه تشکیلات دولتی پهناور که در هر کشوری بفرخور خود پدید شده و هزارها کارمند و وزیر و دبیر و مدیر را در آنها وامی دارند و بر دوش یک مشت مردم بیچاره سوارند اگر بررسی آقایان چرا خجالت نمیکشید؟ بس است دیگر بیش از این مردم آزاری نکنید بلند شوید و پی کار خود بروید، با چهره درهم و گرفته بشما میگویند آقا ما برای مردم کار میکنیم و میخواهیم برای آنها این دو گوهر نایاب را بدست بیاوریم.

آزادی، آسایش.

اکنون ما از زبان حضرت صادق آل محمد امام ششم بهمه جهان می گوئیم ای مردم بیچاره ای سیاستمداران تیره فکر شما گمراهید این آزادی و آسایشی که شما دنبال آن میگردید. در این جمله های کوتاه و طلائی است، همه بیائید و چند کلمه مختصر حرف حسابی گوش کنید آزادی اینست:

بهم وفادار باشید، نسبت بآنچه مسئول آن هستید حسن تدبیر داشته باشید و درست انجام وظیفه کنید، در برابر حکم وجدان خود آزر و حیا را شعار خود کنید حیاء که ندای وجدان شما است شما را رهبری میکند، خوشرفتاری با همه افراد بشر را از دست ندهید همه را چون خود بدانید، وسائل تندرستی و بهداشت را مراعات کنید امنیت را ملاحظه نمائید بیکدیگر آزار نرسانید و سوء قصد نکنید تا امنیت برقرار باشد

وسائل اقتصاد عمومی را ملاحظه کنید تا رفاه و ارزانی سراسر جهان را بگیرد و همه وسعت رزق داشته باشند خانواده و فرهنگ را اصلاح کنید تا زنان و فرزندان شما صالح و نیکو پرورش یابند و چون بزرگ شدند و با شما در زندگی و کسب و کار و انجمنها شرکت کردند مردمان خوبی باشند اینها وسائل آزادی و آسایش است برای فرد و اجتماع تا اینها اساس زندگانی بشر نشود

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۵۸

هرگز روی آزادی و آسایش را نیند.

۳۰- نماز را بواسطه نقصانی که در آن واقع شود نباید اعاده کرد مگر از پنج چیز

امام ششم فرمود نماز اعاده نشود مگر از پنج چیز، طهارت، وقت، قبله، رکوع، سجود، سپس فرمود قرائت به دستور پیغمبر است، تشهد دستور پیغمبر است و تکبیر سنت است، دستور پیغمبر فریضه خدا را در هم نشکند.

شرح این روایت در موضوع خلل و نقصانی که در نماز واقع شود شاهکار بزرگی است و فقهاء قواعد بسیاری از آن استفاده کرده اند که ما بطور اختصار آنها را بیان میکنیم.

۱- شرائط و مقدمات نماز که شش است با مقارنات و اجزاء داخلی نماز که یازدهست دو قسمند یک قسم آن ها در قرآن مجید بیان شده و آنها را فریضه نامند و یک قسم را پیغمبر دستور داده و آنها را سنت نامند یعنی روش پیغمبر اسلام.

۲- آنچه فریضه قرآنیست رکن و اساس سازمان نماز است و بهیچ عذری نمیشود صرف نظر از آنها کرد و در صورتی که از روی فراموشی یا جهالت در نماز مراعات نشد وقتی شخصی متوجه آن نقصان گردید باید آن را جبران کند و نماز را از سر بخواند ولی آنچه را پیغمبر بطور لزوم دستور داده

رکن و جزء اساس سازمان نماز نیست بلکه از آداب آن محسوب شود و در حال تذکر باید آن را مراعات کرد و نمیشود عمداً از آن صرف نظر کرد ولی اگر از روی فراموشی یا نادانی ترک شد موجب بطلان نماز نیست.

۳- سه تا از شرائط و مقدمات نماز که عبارت از طهارت (غسل وضوء تیمم) و اوقات پنجگانه و قبله باشند و دو تا از اجزاء داخلی نماز که عبارت از رکوع و سجود باشند در قرآن مجید دستور داده شده و فریضه اند ولی قرائت حمد و سوره و تشهد و تکبیر و سنت دستور پیغمبرند و رکن نماز نیستند.

۴- در صورتی که قرائت فراموش شد و نماز گزار برکوع رفت و یادش آمد یا تشهد فراموش شد و بعد از رکوع رکعت سوم در یاد آمد محلش گذشته باید نماز را تمام کرد و نمیشود رکوع یا سجود را شکست و آنها را تدارک کرد.

۵- مقصود از طهور در این جا وضوء و غسل و تیمم است نه طهارت از نجاست که از شرائط غیر رکنی نماز است، این مختصریست از شرح این حدیث و فروع و تفصیلات بسیاری دارد که ما در کتاب فقه فارسی با مدارک آنها را ذکر کرده ایم.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۵۹

۳۱- میان بندگان کمتر از پنج خصلت پخش نشده-

امام ششم فرمود میان بندگان کمتر از پنج خصلت پخش نشده، یقین و قناعت و شکیبائی و شکرگزاری و آنچه که همه اینها را تکمیل میکند و آن خرد است.

۳۲- پنج کسند که شیطان در آنها راه چاره ای ندارد-

امام ششم فرمود شیطان گوید با اینکه همه مردم در زیر دست منند پنج کسند که در آنها چاره ای ندارم، هر کس از روی راستی و دل پاک بخدا پناه برد و در همه کارهایش به او اعتماد کرد، هر کس در شب و روز خود بسیار تسبیح گوید، هر کس در گاهی کک مصیبت بیند، بیتابی نکند، هر کس بآنچه خدا بهره اش داده خشنود باشد و غم روزی نخورد.

۳۳- هر کس بازرگانی کند باید از پنج خصلت کناره کند-

رسول خدا (ص) فرمود هر کس خرید و فروش کند باید از پنج خصلت کناره کند و گر نه نه بخرد و نه بفروشد، ربا، سوگند، عیب جنس را پوشاندن، تعریف جنس در گاه فروختن آن، بد گوئی از جنسی که میخواهد بخرد.

۳۴- پنج چیز روزه را باطل کنند-

امام ششم فرمود پنج چیز روزه روزه دار را باطل کنند خوردن، آشامیدن، جماع کردن، سر زیر آب فرو بردن، دروغ بستن بخدا و رسولش و امامان.

۳۵- گفتار علی (ع) پنج چیز مخصوص ما است-

امام یکم فرمود پنج چیز مخصوص ماست شیوائی، زیبائی، بخشنده گی، بزرگواری، بهره وری از زنان.

۳۶- پنج دسته آفرینش آتشین دارند

امام ششم فرمود پنج دسته دوزخی آفریده شده اند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۶۰

بلند قامت بی اندازه، کوتاه قد کور، زاغ چشمی که بسبزی زند و زائد الخلقه و ناقص الخلقه.

۳۷- از پنج کس در هر حال کناره شود-

امام هفتم فرمود رسول خدا فرمود از پنج کس در حال کناره شود. گرفتار خوره، پیس، دیوانه، زنازاده، عرب بیابانی.

۳۸- علم پنج درجه دارد-

امام ششم از قول پدرش فرمود مردی خدمت پیغمبر رسید و عرض کرد یا رسول الله علم چیست؟ فرمود خاموشی در برابر معلم. عرض کرد سپس چیست؟ فرمود گوش گرفتن علم، عرض کرد سپس چیست؟ فرمود حفظ آن، عرض کرد سپس چیست؟ فرمود عمل بآن؛ عرض کرد سپس چیست فرمود نشر دادن برای دیگران.

۳۹- پنج پیشه و صنعت مکروهند-

امام هفتم فرمود مردی حضور پیغمبر (ص) آمد و عرض کرد یا رسول الله من باین پسر خودم نویسندگی آموختم بچه کاری او را وادارم؟ فرمود بهر کاری خواهی ولی پنج کارش وامدار کفن فروشی؛ زرگری، قصابی، گندم فروشی، بنده فروشی، فرمود آنکه کفن میفروشد آرزو میکند امتم بمیرد و هر آینه یک نوزاد از امتم نزد من از همه روی زمین محبوبتر است زرگر فکر میکند که امتم را ضرر مند کند؛ قصاب سر میبرد تا رحم از دلش میروند، گندمفروش خواربار را پس انداز میکند و از امتم دریغ میدارد و اگر خدا بنده را بدزدی برخورد کند بهتر است تا او را برخورد کند که چهل روز خواربار را ذخیره کرده باشد، بنده فروش، جبرئیل نزد من آمد و گفت ای محمد براستی بدترین امت آنانند که مردم را میفروشند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۶۱

۴۰- به پنج کس زکاه ندهند-

امام ششم فرمود به پنج کس زکاه داده نشود بفرزند پیدر و مادر و زن و بنده خود، زیرا باید خرج آنها را داد.

۴۱- نماز جماعت با کمتر از پنج تن نشود-

اشاره

امام پنجم فرمود نماز جماعت بکمتر از پنج تن برپا نشود.

شرح

مقصود نماز جمعه است که جماعت در آن شرط است و کمتر از پنج تن که یکی از آنها پیش نماز باشد نمیتواند نماز جمعه برپا کنند و در قول دیگر کمتر عدد نماز جمعه هفت است،

۴۲- پنج میوه در دنیا از میوه های بهشتی است-

اشاره

امام ششم فرمود پنج میوه دنیا از میوه های بهشتی است انار، ملس، سیب، به، انگور، خرما، مشان.

شرح

مشان یک نوع خرما بسیار خوب است.

۴۳- رسول خدا از پنج چیز قدغن کرده است-

امام یکم فرمود رسول خدا پنج چیز را بمن غدقن کرده و نمیگویم شما را از آن نهی کرده، از پوشیدن انگشتر طلا از پوشیدن جامه های قسی و جامه ارغوانی و از لحافچه بسیار سرخ و از قرائت قرآن در حال رکوع.

مصنف این کتاب گوید جامه های قسی جامه هائی است که از مصر می آورند و بافته آنها ابریشم دارد.

۴۴- پنج چیز است که خداوند هیچ کدام از خلق خود را از آن آگاه نکرده-

ابی اسامه گوید امام ششم بمن فرمود تو را آگاه نکنم از پنج چیزی که خداوند هیچ کدام از خلق خود را از آنها آگاه نکرده است؟ گفتم چرا فرمود علم بهنگامه قیامت نزد خداست و اوست که باران را میفرستد و می داند در بچه دانه چیست؟ نراست یا ماده هیچ کس نمیداند فردا چه کار میکند، در چه سرزمینی می میرد براستی خدا دانا و آگاهست.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۶۲

۴۵- کمال دین مسلمان در پنج خصلت شناخته شود-

امام چهارم همیشه می فرمود که شناسائی بکمال دین مسلمان از این راه است که سخن بیهوده نگوید و کم مجادله کند و حلیم و صبور و خوش خلق باشد.

۴۶- آنچه خمس در آن واجب است-

عمار بن مروان گوید از امام ششم شنیدم میفرمود در آنچه از معدن یا دریا استخراج شود و در غنیمت و مال مخلوط بحرام که صاحب آن حرام شناخته نشود و در گنجها خمس واجب است.

عیسی بن عبد الله علوی از پدرش از جدش از امام ششم روایت کرده که فرمود براستی خدائی که جز او معبود برحق نیست چون صدقه را بر ما حرام کرده خمس را برای ما مقرر داشته، صدقه بر ما حرام است، ولی خمس برای ما واجب است و پیشکشی بر ما حلال است.

محمد بن ابی عمیر از چند کس از امام ششم روایت کرده که فرمود خمس بر پنج چیز است گنجها معادن! غوص از دریا. غنیمت، ابن ابی عمیر پنجمی را فراموش کرده بود.

مصنف این کتاب گوید آنکه ابن ابی عمیر فراموش کرده مالی است که شخص ارث میبرد و میدانند که حلال و حرام در آنست و صاحبان حرام را نمیدانند که به آنها رد کند و حرام آن شخصا معلوم نیست که از آن کناره کند در این صورت خمس را ادا میکند.

۴۷- در روی زمین پنج رود است که جبرئیل با پای خود آن ها را کشیده است-

امام ششم فرمود جبرئیل پبای خود پنج نهر در جهان کشید و زبانه آب دنبال او میرفت. فرات، دجله، نیل مصر، مهران نهر بلخ هر کجا را سیراب کنند یا از آنها آب بگیرد با دریای بزرگی که بر گرد جهان میچرخد از آن امام است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۶۳

۴۸- یک گاو قربانی برای پنج کس کفایت میکند-

اشاره

چون کسانی که در بنی اسرائیل مأمور بکشتن گاو شدند پنج کس بودند. حسین بن خالد گوید از امام هفتم پرسیدم یک شتر قربانی از چند کس کافی است؟ فرمود از یکی، گفتم یک گاو؟ فرمود از پنج کس بشرط آنکه سر یک سفره نان بخورند، گفتم چگونه شتر برای بیش از یکی کافی نیست و گاو از پنج کس کافی است؟ فرمود برای آنکه در شتر جهتی را که گاو دارد نیست براستی آنان که قوم موسی را به گوساله پرستی واداشتند پنج بودند از یک خانواده که سر یکسفره میخوردند و آنها اذینوه و برادرش میذویه و برادر زاده او و دخترش و زنش بودند و آنها هم آنانند که خدا دستور داد گاو بکشند و کشتند مصنف این کتاب گوید این حدیث چنین است و من برای آنکه مضمونش پنجگانه است آن را ذکر کردم ولی فتوای من در موضوع شتر قربانی اینست که از هفت کس کافی است و گاو هم از هفت کس کافی است اگر چه از یک خانواده نباشند زیرا این حکم مضمون اخبار دیگرست و با این خبر مخالف نیست زیرا این روایت میگوید شتر قربانی از یک تن کافی است و روایت دیگر میگوید از هفت تن کافی است چنانچه روایتی که میگوید گاو از

پنج کس کافی است منافات ندارد یا اینکه از هفت هم کافی باشد بحکم روایت دیگر چون که این روایت نمیگوید برای بیش از ۵ کافی نیست.

شرح

مقصود اینست که این روایات نص و ظاهرند روایتی که گوید شتر از یکنفر کافی است، ظاهرش اینست که از زیاده کافی نیست ولی روایت کفایت از هفت نص است و بر این ظاهر مقدم است چنانچه این روایت که میگوید گاو از پنج کس کفایت ظاهر در عدم کفایت از بیش است و روایت هفت نص است یا مقصود این است که دلالت این روایت بر عدم کفایت از زائد بمفهوم عدد است و آن حجت نیست و منافات ندارد با روایت کفایت از زائد ولی انصافا دلالت این روایت بر عدم کفایت شتر قربانی از بیش از یکنفر بملاحظه علتی که ذکر شده و استفساری که راوی نموده بسیار قوی است و بهتر آنست که این روایات مختلفه حمل بر مراتب فضیلت گردد زیرا موضوع این حکم قربانی مستحبی است

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۶۴

نه قربانی واجب که در خصوص حج تمتع بر حاج مقتدر واجب است زیرا در قربانی مستحب شرکت صحیح و مجزی است و هفت نفر میتوانند یک شتر قربانی بکشند یا پنج نفر یک گاو قربانی کنند و البته اگر از یک خانواده باشند بهتر است و بهتر از همه آنست که هر فردی یک قربانی بکشد.

۴۹- به پیغمبر پنج چیز عطا شده که به هیچ کس پیش از او عطا نشده-

رسول خدا فرمود پنج چیز داده شده ام که پیش از من بهیچ کس داده نشده، زمین برای من مسجد و طهور شده- بهراس دشمنان یاری شدم، غنیمت بر من حلال است، کلمات پرمعنا بمن داده شده، شفاعت بمن داده شده.

۵۰- خدا به پیغمبرش محمد پنج چیز داده و بعلی (ع) پنج چیز-

ابن عباس گوید شنیدم رسول خدا میفرمود خدای تبارک تعالی بمن پنج چیز داده و بعلی پنج، بمن کلمات جامع داده و بعلی علم جامع، مرا پیغمبر کرد و او را جانشین، بمن نهر کوثر داده و باو سلسبیل، بمن وحی میفرستد باو الهام میکند مرا بمعراج برد و درهای آسمان ها و حجابات را برای او گشود تا آنچه را من دیدم او هم دید، این حدیث طولانیست باندازه حاجت از آن نقل کردم و تمام آن را در کتاب المعراج روایت کرده ام.

۵۱- حق حیاء برای خدای عز و جل در پنج خصلت است-

ابن بابویه، محمد بن علی - کمره ای، محمد باقر، الخصال / ترجمه کمره ای، ۲ جلد، کتابچی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۷ ش.

الخصال / ترجمه کمره ای؛ ج ۱؛ ص ۲۶۴

ول خدا فرمود از خدا بطوری که شایسته است حیاء کنید، عرض کردند یا رسول الله چه کنیم؟ فرمود اگر شما این کار کنید، هیچ کدامتان نخواهد مگر مرگش را پیش چشمش بنگرد و از آن در هراس باشد باید سرش را و آنچه در آنست و شکمش با آنچه در بر دارد نگهدارد و حرام در آن جا ندهد، بیاد گور و پوسیدن باشد هر کس آخرت را میخواهد باید آرامش دنیا را وانهد.

۵۲- خدا شفاعت پیغمبرش را در باره پنج کس می پذیرد-

امام ششم فرمود جبرئیل خدمت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۶۵

پیغمبر فرود شد و عرض کرد یا محمد خدای عز و جل شفاعت تو را در پنج کس پذیرفته، در باره شکمی که تو را برداشته و آن آمنه دختر وهب بن عبد مناف بود و در باره پدری که که تو را بار آورد و آن عبد الله بن عبد المطلب بود و در باره دامنی که تو را پرورید و آن عبد المطلب بن هاشم بود و در باره خانه ای که تو را جای داد و آن عبد مناف بن عبد المطلب بود که ابو طالب کنیه داشت و در باره برادر و دوستی که در زمان جاهلیت داشتی، عرض شد یا رسول الله این برادر تو کیست؟ فرمود وسیله انس و الفت من بود و او هم بمن انس داشت و سخاوت داشت و بمردم اطعام میکرد.

مصنف این کتاب گوید نام این برادر و رفیق پیغمبر ص جلاس بن علقمه

۵۳- گفتار پیغمبر: هر کس برای من پنج چیز را ضمانت کند بهشت را برای او ضمانت میکنم-

رسول خدا فرمود هر کس برای من پنج چیز را ضمانت کند من بهشت را برای او ضمانت میکنم، عرض شد یا رسول الله آنها چیست؟ فرمود اخلاصمندی برای خدا، خیر خواهی برای رسول خدا، ترویج قرآن و ترویج دین خدا و خیر خواهی برای جامعه مسلمانان.

۵۴- گفتار پیغمبر (ص) ۵ کمک از علی دریافت میکنم-

یکم آنکه او مرا بخاک می سپارد دوم دین مرا ادا میکند سوم در روز قیامت پشتیبان منست تا آن موقف طولانی بگذرد چهارم در کنار حوض کوثر یاور منست پنجم من بر او نمی ترسم که کافر شود یا زنا کند.

۵۵- خوشا کسی که ۵ خصلت در او است-

عیسی بن مریم فرمود خوشا کسی که خاموشیش فکر است و نگاهش عبرت است و در خانه اش بنشیند و بر گناه خود بگریزد و مردم از دست و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۶۶

زبانش آسوده باشد.

۵۶- شیعه جعفر بن محمد کسی است که در او ۵ خصلت باشد-

امام ششم فرمود همانا شیعه جعفر کسی است که شکم و فرج خود را از حرام نگهدارد و بسیار کوشش کند و برای آفریننده خود کار کند و بثواب او امیدوار باشد و از شکنجه اش ترسان باشد، چون آنان را دیدی آنان شیعه جعفرند:

آنچه در این معنا روایت کردم در کتاب صفات الشیعه نقل کردم.

۵۷- پنج کس اند که خواب ندارند-

امام ششم فرمود پنج کس اند که خواب ندارند، کسی که در فکر ریختن خونی است، کسی که مال بسیاری دارد و امنیتی ندارد، کسی که بدروغ و بهتان میخواهد میان مردم کالای دنیا را بدست آورد، کسی که مبلغ گزافی بدهی دارد، و مال ندارد، کسی که دوستی دارد و در معرض جدائی از او است.

۵۸- در دوزخ آسیائی است که پنج کس را خرد میکند.

براستی امام یکم فرمود در دوزخ آسیائی است که آرد میکند، از من نمیپرسید چه را آرد میکند. عرض شد یا امیر المؤمنین

چه آرد میکند؟ فرمود عالمان بدکار، قرآن فهمان تبه کار، جباران ستمکار، وزیران خیانت شعار عارفان دروغ گفتار و براستی در میان آتش شهری است که آن را حصینه نامند از من نمیپرسید چه در آنست؟ عرض شد یا امیر المؤمنین در آن چیست؟ فرمود دستهای عهدشکنان؛

۵۹- از کشتن ۵ حیوان نهی شده و بکشتن ۵ دیگر امر شده-

رسول خدا (ص) از کشتن ۵ حیوان نهی کرد جغد ویرانه نشین، هدهد، زنبور، مورچه، قورباغه و بکشتن پنج دیگر فرمان داد کلاغ، حداء (پرنده شکاری) مار، عقرب، سگ گزنده مصنف این کتاب گوید این امر دلیل رخصت است و مقصود از آن وجوب نیست.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۶۷

۶۰- پنج کس ملعونند-

اشاره

نصر بن قابوس گوید از امام ششم شنیدم میفرمود منجم ملعونست؛ جادوگر ملعونست، زن آوازه خوان ملعونست، کسی که او را جا دهد و از مزد کسب او بخورد ملعونست، فرمود منجم مانند کاهن است و کاهن چون جادوگر و جادوگر کافر است و کافر در دوزخ است.

مصنف این کتاب گوید منجم ملعون آنست که عقیده دارد آسمان قدیم است و بآفریننده آن و خدائی که آن را ساخته عقیده ندارد.

شرح-

کاهن کسی است که غیبگوئی میکند و خود را با جن مربوط میداند و بعید نیست رمالی و فال بینی و شانه بینی و کف بینی هم که بعضی وسیله غیب گوئی میکنند از این قبیل باشد.

۶۱- در روز عید قربان کاری بهتر از پنج کار نیست-

امام نهم فرمود در روز عید قربان بهتر از پنج کار نیست یکم قربانی کردن دوم بدیدن پدر و مادر رفتن سوم بدلجوئی خویشی که قطع رحم کرده شتافتن تا از ما زاد خرج خود باو دستگیری کند و بر او سلام کند چهارم کسی که از قربانی خود بخورد و با بقیه آن همسایگان یتیم و بیچاره و بنده را مهمانی کند پنجم بازرسی و تفقد از حال زندانیان.

۶۲- هر که ۵ خصلت ندارد بهره از او برده نشود-

دین، خرد، ادب، آزاد منشی و خوش خلقی.

۶۳- در خروس سفید ۵ خصلت است-

امام ششم فرمود در خروس سفید پنج خصلت از خصلت های پیغمبران است، شناختن اوقات نماز، غیرت، سخاوت، شجاعت، بسیار جماع کردن.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۶۸

۶۴- پنج کسی اند که دعایشان مستجاب نشود-

رسول خدا فرمود پنج کسند که دعای آنها مستجاب نشود؛ مردیکه زنش او را آزار میدهد و باندازه ای که باو بدهد دارد و او را رها نکند و مردیکه سه بار بنده اش گریخته و او را نفروشد (یعنی نفرینش در باره این زن و این بنده مستجاب نشود) و مردیکه زیر دیوار شکسته گذر کند و دیوار بر سر او سرازیر است و فرار نکند تا بر او افتد و مردی که بدیگری قرضی داده و گواه نگرفته و مردیکه در خانه خود نشسته و میگوید خدایا روزی بمن بده.

۶۵- دستور رسیده که مجد خدا را در ۵ جمله ادا کنید-

ابی حمزه ثمالی گوید بامام چهارم گفتم شما میفرمائید خدا را به ۵ جمله تمجید کنید چیست آن ۵ جمله؟ فرمود چون بگوئی سبحان الله و بحمده خدا را از آنچه خدانشناسان گویند بالاتر برده ای، چون بگوئی لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وحده لا شریک له کلمه اخلاص را گفتی، هیچ بنده ای که بزرگی خواه و ستمگر نباشد آن را نگوید جز آنکه خدا از آتش دوزخ آزادش کند، هر کس بگوید لا- حول و لا- قوه الا- بالله کار خود را بخدا واگذارده هر کس بگوید استغفر الله و اتوب الیه بزرگی فروش و ستمگر نیست، بزرگی فروش کسی است که اصرار بگناه میورزد و هوای نفسش بر او غالب است و دنیای خود را بر آخرتش مقدم میدارد کسی که بگوید الحمد لله هر نعمتی که خدا بر او دارد ادا کرده

۶۶- پیغمبران اولو العزم پنجند-

اشاره

امام پنجم فرمود پیغمبران اولو العزم پنجند: نوح، ابراهیم موسی، عیسی، محمد (ص)

شرح

مقصود از پیغمبران اولو العزم آنانند که صاحب شریعت بزرگ و عمومی بوده اند و دین آنها بر همه افراد بشر فرض بوده و ناسخ دین پیغمبران پیش از خود بوده اند و در نشر دین

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۶۹

بسیار پایداری نموده و رنج فراوان برده و در برابر آزار فراوانی که از امت خود دیده اند شکیبائی داشته اند و سائر پیغمبران از

شریعت آنها پیروی میکرده اند.

۶۷- پنج کس را باید در انتظار دفن گذاشت تا تغییر حالت دهند-

اشاره

امام ششم فرمود پنجد که باید منتظر شد تا تغییر کنند، غرق شده و مدهوش و اسهالی و زیر آوار رفته و دودی شده

شرح

چون این افراد بواسطه آسیبی که دیده اند نفسشان قطع و نبضشان ساقط می شود و مرده نموده میشوند ولی ممکن است جان آنها در قلب پیچیده و بحال آیند که باید آنها را گذاشت تا نشانه قطعی مرگ در آنها پدیدار شود و آن تغییر است و مقصود از آن باد کردن تن یا بد بو شدن آن است.

۶۸- در شهر کوفه ۵ مسجد مبارک و ۵ دیگر ملعون بود-

اشاره

امام پنجم فرمود در شهر کوفه ۵ مسجد ملعون و ۵ دیگر مبارکند آنها که مبارکند مسجد غنی است که قبله اش راست و خاکش پاکیزه است، مرد مؤمنی آن را ساخته و دنیا پایان نرسد تا دو چشمه از آن بجوشد و از آنها دو باغ پرورده شود ولی اهل مسجد ملعونند و مسجد از آنها بیزار است و مسجد بنی ظفر و مسجد سهله و مسجدی در حمراء، و مسجد جعفی، نه آن مسجدی که امروزه دارند آن مسجد از میان رفته. مساجد ملعون مسجد ثقیف و مسجد اشعث و مسجد جریر بجلی و مسجد سماک و مسجدی در حمراء که روی گور یکی از پادشاهان ستمکار فرعون کردار ساخته شده.

شرح

این مسجدهای ملعون کوفه همان مسجدهائست که برای طرفیت با امیر المؤمنین یا بعد از شهادت امام حسین (ع) بدستور ابن زیاد سر لشکر کوفه ساختند و برای پوشیدن رسوائی کشتن حسین و اظهار دینداری از آن ها استفاده کردند زیرا در بسیاری از روایات ذکر شده که در اثر شهادت امام مسجدهائی در کوفه ساخته شد.

۶۹- از نماز خواندن در ۵ مسجد از مسجدهای کوفه نهی شد-

امام ششم فرمود که امیر المؤمنین (ع) از نماز خواندن در ۵ مسجد از مسجدهای کوفه غدقن کرد مسجد اشعث بن قیس کندی مسجد جریر بن عبد الله بجلی مسجد سماک بن مخرمه. مسجد شبث بن ربعی. مسجد تیم. هر گاه نگاه

بآن مسجد می‌کرد می‌فرمود این بقعه تیم است، مقصودش این بود که این مسجد را از راه طرفیت و دشمنی با آن حضرت ساخته بودند و برای این که بمسجد حضرت نروند و او را یاری نکنند در آن اجتماع می‌کردند.

۷۰- امام ششم فرمود

پنج کس همیشه نماز را تمام می‌خوانند چه در سفر باشند چه در حضر، چهار وادار. کرایه کش و چاپارچی و چوپان و کشتیان چون که سفر کار آن‌ها است.

۷۱- رواست که مرد از زن نامحرم ۵ موضع را ببیند-

یکی از اصحاب ما گوید از امام ششم پرسیدم که مرد کجای زن نامحرم را میتواند نگاه کند؟ فرمود صورت و دو کف و دو قدم.

۷۲- درهای آسمان در ۵ وقت باز میشوند-

براستی امام یکم در ضمن آنچه باصحابش آموخت فرمود درهای آسمان در پنج وقت باز میشوند، گاه آمدن باران، گاه یورش دلیران، گاه گفتن اذان، گاه خواندن قرآن، در آغاز ظهر و دمیدن سپیده صبح.

۷۳- بهشت مشتاق پنج کس است-

پیغمبر بعلی (ع) فرمود بهشت مشتاق تو و عمار و سلمان و ابی ذر و مقداد است

۷۴- ۵ زن را در هر حال میتوان طلاق داد-

اشاره

امام ششم فرمود پنج زنند که در هر حال می‌شود طلاق داد، زن آبستن، زن یائسه، زنی که شوهرش باو دخول نکرده زنی که شوهرش غایب است زن صغیره ای که هنوز بالغ نشده.

شرح

چون طلاق زن باید در طهری باشد که شوهرش در آن با او دخول نکرده و در این پنج

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۷۱

قسم این شرط لازم نیست.

۷۵- نشانه های ظهور حضرت قائم (ع) ۵ است-

امام ششم فرمود پیش از ظهور قائم پنج علامت است. خروج یمانی، خروج سفیانی، خروج منادی که از آسمان ندا میکند، فرو رفتن مردم در زمین بیداء (یک فرسخی شهر مدینه) قتل نفس زکیه.

۷۶- میان ۵ زن و شوهرشان ملاعنه واقع نشود-

اشاره

امام یکم فرمود میان پنج زن و شوهر ملاعنه نیست یکم زن یهودی که شوهرش مسلمانست دوم زن مسیحی با شوهر مسلمان سوم کنیزی که شوهرش آزاد است و آن زن را نسبت بزنا میدهد و زن آزادی که شوهرش بنده است که او را نسبت بزنا دهد چهارم شوهری که برای افتراء بزنا خورده زیرا خدای عز و جل میفرماید هرگز گواهی آن ها را نپذیرید پنجم زن گنگ که میان او و شوهرش لعانی نیست همانا لعان با زبانست.

شرح

موضوع لعان این است که شوهر اقامه دعوی میکند که زنش زنا داده یا آنکه از غیر آبستن است و چهار گواه ندارد در این صورت در محکمه شرع چهار بار سوگند میخورد که در دعوی خود راستگو است و بار پنجم بر خود لعنت میکند اگر دروغگو باشد و زن در دفاع از خود قسم میخورد که شوهرش دروغگو است و بار پنجم بر خود لعن میکند اگر راستگو باشد باین دفاع حد از او ساقط می شود و این زن و شوهر بر هم حرام ابدی میشوند. مضمون روایت این است که مرافعه لعان در این ۵ مورد واقع نمیشود.

۷۷- کلماتی که خداوند ابراهیم را با آن ها امتحان کرد و خوب امتحان داد ۵ است

مفضل بن عمر گوید از امام ششم پرسیدم که خدا در (سوره بقره آیه ۱۲۴) میفرماید و چون پروردگار

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۷۲

ابراهیم او را به کلماتی آزمود مقصود از این کلمات چیست؟ فرمود همان کلماتی که خدا از آدم دریافت و توبه اش را پذیرفت و آنها این است که عرض کرد پروردگارا از تو درخواست میکنم بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه مرا بپذیر خدا توبه او را پذیرفت زیرا خدا توبه پذیر و مهربانست عرض کردم یا رسول الله مقصود خدا از این که گفته آنها را اتمام کرد چیست؟ فرمود مقصود این است که امامان را تا حضرت قائم عجل الله فرجه بعدد دوازده تکمیل کرد که نه تن آنها فرزندان حسین (ع) بودند.

مفضل گوید عرض کردم یا ابن رسول الله مرا از تفسیر گفته خدا آن را کلمه پایدار در نسل خود قرار داد (آیه ۲۸ سوره زخرف و پیش از آن

از گفتار حضرت ابراهیم نقل میکند که گفت من از بت های بت پرستان بی زارم و لی همان خدائی را میپرستم که مرا آفریده و مرا راهنمائی میکند) آگاه کن فرمود مقصود از آن امامت است که آن را در نژاد امام حسین قرار داد تا روز قیامت گوید عرض کردم یا ابن رسول الله چگونه امامت بهره فرزندان حسین شد و فرزندان حسن که بزرگتر بود از آن برکنار شدند با اینکه هر دو فرزند رسول خدا و پسران فاطمه زهرا بودند و هر دو نوه پیغمبر و آقای جوانان بهشت بودند؟ فرمود حضرت موسی و هرون هر دو پیغمبر مرسل و برادر بودند، خدا پیغمبری را در نژاد هرون قرار داد نه نژاد موسی کسی نمیتواند بگوید چرا خدا این کار را کرد امامت هم خلافت از جانب خدا است و وابسته اراده او است کسی نباید بگوید چرا خدا این کار را کرد امامت هم خلافت از جانب خدا است و وابسته اراده او است کسی نباید بگوید چرا خدا آن را در نژاد حسین نهاد نه نژاد حسن زیرا خدا در کارهایش مراعات حکمت را میکند و از کارهای خود بازپرسی نمیشود مردم در کارهایشان باز پرسی میشوند و در تفسیر آیه امتحان ابراهیم با کلمات وجه دیگری هم گفته شده و آنچه ما ذکر کردیم حقیقت مطلب است، امتحان بر دو وجه است یکی نسبت بخدا روانیست و یکی رواست آنکه روا نیست

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۷۳

این است که خدا چیزی را آزمایش کند برای آنکه در نتیجه آزمایش خود چیزی را که نداند بفهمد و از تجربه علمی

دریابد این در باره خدا محال است زیرا خدا دانای بر همه امور پنهانست و آنکه بر خدا رواست این است که بنده ای را امتحان کند تا بنده در آن گرفتاری صبر نماید و مستحق مقامی گردد و دیگران آن را بنگرند و از او پیروی کنند و بدانند خداوند از حکمت خود امامت ندهد مگر بشخصی که با کفایت و مستقل باشد و آینده لیاقت او را کشف کند.

این یک تفسیری بود برای کلمات که گفتیم یک تفسیر دیگرش یقین است و آن گفتار خدای عز و جل است که (در سوره انعام آیه ۷۵) میفرماید و همچنین نمودیم بآبراهیم ملکوت آسمان ها و زمین را تا از صاحبان یقین باشد و یکی دیگر شناسائی آفریدگار است بازلت و یگانگی و مبرا دانستن او از شباهت بممکنات چنانچه ابراهیم بستارگان و آفتاب نگاه کرد و از غروب آنها پی برد که حادثه و از حدوث آنها فهمید که آفریننده ای دارند، سپس خدا باو آموخت که احکام ستاره شناسان نادرست است چنانچه در (سوره الصافات آیه ۸۷) میفرماید یک نگاه بستارگان کرد و گفت من بیمارم خدا یک نگاه او را بیان کرد زیرا نظر نخستین نادرستی و گناه محسوب نمیشود نادرستی و خطا از نظر دو باره است بدلیل آنکه پیغمبر بامیر المؤمنین فرمود یا علی نظر نخستین از آن تو است و دومی بر ضرر تو است یکی دیگر از آنها شجاعت است که سرگذشت بتها آن را کشف کرد بدلیل گفته خدا (در سوره انبیاء آیه ۵۴) چون ابراهیم پدرش و خویشانش گفت این مجسمه ها چیستند که شما آنها را میپرستید؟ گفتند برای آنکه

دیدیم پدران ما آنها را میپرستیدند گفت شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید، گفتند از روی حقیقت پیش ما آمده ای و این سخنان را میگوئی یا شوخی میکنی؟ گفت بلکه پروردگار شما پروردگار آسمان ها و زمین است آنست که آنها را آفریده و من پیش شما بر این مطلب یکی از گواهانم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۷۴

بخدا چون برگشتید تدبیری بر ضد بت‌های شما خواهم کرد؛ سپس همه آن بتان را شکست و تیکه تیکه کرد مگر بت بزرگ آنان را شاید باو برگردند، ایستادگی یک تن در برابر هزارها دشمن خدا منتهای شجاعت است، پس حلمی که خدا بآبراهیم داد که در ضمن گفته اوست (در سوره هود آیه ۷۷) براستی ابراهیم حلیم و خدا ترس و بازگشت کننده است سپس سخاوت است و بیان آن سرگذشت مهمانان گرامی ابراهیم است (در سوره الذاریات آیه ۲۴ است).

سپس کناره گیریش از خاندان و خویشان است که شرح آن (در سوره مریم آیه ۴۸ است) که میفرماید من از شما و آنچه جز خدا میپرستید کناره میکنم تا آخر آیه و دیگر امر بمعروف و نهی از منکر و بیان آن در آیات ۴۲-۴۵ سوره مریم است) ای پدر جان چرا چیزی که نمیشنود و نمی بینند و نفعی ندارد میپرستی؟ پدر جانم بمن علمی داده اند بتو نداده اند مرا پیروی کن تا تو را براه راست هدایت کنم ای پدر جان شیطان را نپرست زیرا شیطان گناه خدا را ورزد، ای پدر جانم میترسم عذاب خدای بخشاینده بتو رسد و با شیطان دوست باشی. و دیگر دفاع از بدی است باحسان و نیکی برای آنکه چون

پدرش باو گفت آیا از خدایان من رو گردانی ای ابراهیم هر آینه من تو را سنگسار میکنم کاملاً از نزد من دور شو در جواب پدرش گفت من باین زودی از پروردگار خودم برای تو آمرزش و در گذشت می خواهم زیرا که او بمن مهربانست، دیگر توکل است و بیان آن در گفته خدای عز و جل است (در سوره شعراء آیه ۷۸-۸۲) آن خدائی که مرا آفریده و هدایت کرده و آنکه مرا اطعام میکند و سیراب مینماید و چون بیمار شوم شفا میدهد، آنکه مرا میمیراند و سپس زنده میکند، آنکه توقع دارم روز جزا خطای مرا ببخشد، سپس منصب حکومت و پیوستن به مردمان شایسته و نیک چنانچه (در سوره شعراء

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۷۵

آیه ۸۳) فرموده: پروردگارا بمن منصب حکومت بده و مرا به نیکان ملحق کن، مقصودش از نیکان کسانیست که جز بفرموده خدا حکم نکنند و برای و قیاس عمل نمایند، این درخواست بمنظور این بود که حجت‌های الهی که بعد از او بیایند؛ براستی و درستی او گواهی دهند بیانش در گفته او است (آیه ۸۴) خدایا در آیندگان براست گفتاری مرا وانمود کن مقصودش این امت با فضیلت بود خدا درخواستش را پذیرفت و برای او و پیغمبران دیگر نماینده و زبان راستگوئی در امت آخر الزمان قرار داد و آن علی بن ابی طالب (ع) است و این همان گفته خداست که (در سوره مریم ۵۲) فرماید ما علی را برای آنان زبان راستگو قرار دادیم و دیگر امتحان جانی است که او را در منجیق گزاردند و بآتش انداختند، دیگر

امتحان در فرزند است که مأمور شد سر پرسش اسماعیل را ببرد، دیگر امتحان در خانواده است که خدا زنش را از دست عزازه قبیطی که در سرگذشت گرفتاری او نامبرده شده رها کرد دیگر صبر بر بد اخلاقی ساره است دیگر کم شمردن طاعت خویش است در گفته خود (آیه ۸۷ سوره شعراء) مرا در روز قیامت رسوا مکن، دیگر پاکی از عقائد و کلمات شرک آور است چنانچه خدا در سوره آل عمران آیه ۶۷ فرماید:

ابراهیم نه یهودی بود نه نصرانی مرد درست مسلمانی بود و از مشرکان نبود، دیگر جمع شرائط بندگی خدا در گفتار خود (در سوره انعام آیه ۱۶۱ و ۱۶۲) نماز من، عبادت من، زندگی من، مردن من برای خدا پرورنده جهانیاست، شریک ندارد، بدین مأمورم و نخست مسلمانم، در گفته خود زندگی و مردن همه شرائط و اقسام طاعتها را جمع کرده هیچ ذره ای از آن کنار نیست و هیچ دقیقه ای از او پنهان نیست دیگر آنکه خدا دعای او را در وقتی که گفت بمن بنما چگونه مرده ها را زنده میکنی مستجاب کرد، این آیه دو پهلو است مقصود حضرت ابراهیم پرسش از فهم کیفیت و چگونه زنده شدن مرد است و کیفیت آن کار خدا است اگر دانشمند آن را نداند ننگی ندارد و بیگانه پرستی او نقصی نمیرسد خدا باو فرمود ایمان نداری؟ عرضکرد چرا این جواب مثبت در برابر پرسش خدا از هر کس لازم است چه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۷۶

عقیده داشته باشد چه نداشته باشد باید بگوید بلی چنان که ابراهیم گفت وقتی هم که خدا بارواح بنی آدم خطاب کرد که

آیا من پروردگار شما نیستم همه گفتند بلی، فرمود اول کسی که بلی گفت محمد (ص) بود برای آنکه بگفتن بلی سبقت جست سید اولین و آخرین و افضل پیغمبران و مرسلین گردید، هر کس در جواب این پرسش پاسخ ابراهیم را نگوید از ملت ابراهیم روگردانست و خدا (در سوره بقره آیه ۱۳۰) فرموده کیست که از ملت ابراهیم رو گرداند مگر کسی که بیخرد باشد، دیگر آنکه خدا او را در دنیا برگزید دیگر آنکه برای او گواهی داد که سرانجام از نیکان و شایستگانست (در آخر همین آیه) که فرمود او را در دنیا برگزیدیم و برستی او در آخرت از نیکانست و نیکان همان پیغمبر و امامانند که امر و نهی خدای عز و جل را دریافت کرده اند و از درگاه حضرت او درخواست صلاح میکنند و از رأی و قیاس در دین خدا پرهیز میکنند چون خدا با ابراهیم فرمود تسلیم باش عرض کرد در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم، دیگر آنکه همه پیغمبران پس از وی از او پیروی کردند چنانچه خدا (در سوره بقره آیه ۱۳۲) فرماید ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را بدان سفارش کردند، ای فرزندان من خدا برای شما دین برگزیده، مبادا نامسلمان بمیرید، خدا (در سوره نحل آیه ۱۲۲) فرمود سپس بتو وحی فرستاد که از ملت ابراهیم پیروی کن که یگانه پرست و راست بود و از مشرکان نبود و (در سوره حج آیه ۷۸) فرموده ملت پدرتان ابراهیم است اوست که پیش از این شما را مسلمان نامیده، شرائط امامت از حوائج امت راجع بمصالح دنیا و آخرت دریافت شده و حضرت ابراهیم

هم فرمود خدایا مرا امام قرار بده و از نژاد من هم امام قرار بده مقصودش این بود که تبعیض شود زیرا پاره ای از فرزندانش شایسته بودند و پاره ای نبودند فقط مسلمان بودند در جزء آنها کافر هم بود و محال بود که حضرت ابراهیم برای کافر و مسلمان گنه کار غیر معصوم درخواست پیشوائی و امامت کند پس باید گفت از میان همه نژادش مؤمنان را در نظر گرفته و خصوصیت آنها اینست که از کفر کناره کردند و از میان مؤمنین هم خصوص عادلان را در نظر داشته که از گناهان بزرگ میپرهیزند و خواص محسوبند، سپس از میان آنها معصوم را در نظر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۷۷

گرفته که هرگز قصد گناه نمیکند و اینها اخص از خواصند و اگر خصوصیت بیشتری هم فرض میشد آن هم در امام شرط بود.

خدا حضرت عیسی را از ذریه و نژاد ابراهیم شمرده با آنکه پسر دختر او بوده، چون خدا پسر دختر را ذریه دانسته و ابراهیم هم برای ذریه خود درخواست امامت کرده بر پیغمبر هم لازم بود که مطابق روش حضرت ابراهیم امامت را در ذریه معصوم خود قرار دهد و از او پیروی کند چون که خدا با او دستور داد از ملت حنیف ابراهیم پیروی کن و اگر مخالفت میکرد در زمره کسانی بود که از ملت ابراهیم رو گردانیده اند و مشمول گفته خدای عز و جل میشد کیست که از ملت ابراهیم رو گرداند مگر کسی که خود را سفیه شمرد، خدا از این کار غدقن کرده و پیغمبر را برتر از آن شمرده است و (در سوره آل عمران

آیه ۶۸) فرموده وابسته ترین مردم بپیمبر هم آنانند که از او پیروی کرده اند و این پیغمبر است و کسانی که گرویدند و امیر مؤمنان پیدر ذریه و نژاد پیغمبر بود که امامت را در او و در فرزندان او نهاد، خدا (در سوره بقره آیه ۱۱۴) فرمود عهد خلافت از طرف من بظالمان نمیرسد مقصودش این است که هر کسی بتی و معبود باطلی را پرستیده یا یک چشم بهمزدن مشرک بخدا بوده شایسته امامت نیست اگر چه بعد از آن هم مسلمان شود، ظلم آنست که چیزی را در غیر جای خودش قرار دهی بزرگترین ظلم شرک است خدا فرموده شرک ظلم بزرگی است و همچنان کسی که مرتکب حرامی شود چه کوچک باشد چه بزرگ شایستگی و لیاقت امامت را ندارد و اگر چه بعد از آن هم توبه کند، کسی که خود حد به گردن دارد نمیتواند بر دیگران حد زند و یکی از وظائف امام حد زدنت بنا بر این باید معصوم باشد و عصمت او جز بنص خدا از زبان پیغمبرش معلوم نمیشود زیرا عصمت وصفی نیست مانند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۷۸

سیاهی و سفیدی که در ظاهر بدن دیده شود بلکه از صفات باطنی و پنهانی آنان است که شناخته نشود جز بتعریف خدای دانای باسرار غیب.

۷۸- امیر المؤمنین بکارمندان حکومت خود ۵ دستور داد-

براستی امیر المؤمنین به کارمندانش نوشت برای نامه نویسی خامه های خود را باریک بتراشید سطرها را نزدیک هم بنویسید جمله های زیادی و خارج از موضوع را حذف کنید، اصل موضوع را بنظر آورید و بعبارت مختصری به نگارید، از پر نویسی، بپرهیزید، دارائی مسلمانان نباید ضرر مند شود.

شرح مقصود صرفه جوئی در کاغذ

و مرکب و صرفه جوئی در وقت کار است و انصافاً این دقت و صرفه جوئی در کاغذ و مرکب و صرفه جوئی نسبت بمال ملت یکی از شاهکارهای اقتصادی و امانت داری علی (ع) است و کارمندان حکومت را نسبت بموارد بزرگتر خوب آگاه بوظیفه امانت داری میکند، این یکی از نشانه های حکومت ملی و عادلانه شخصی مانند علی است که کارمندان خود را بصرفه جوئی در هزینه کار و حفظ وقت تا این اندازه تحت ملاحظه و انضباط قرار میدهد و آنها را بیک وظائف دقیق و بزرگی متوجه میکند

۷۹- پنج تنظیف از دین اسلام و موافق فطرتست -

رسول خدا فرمود ۵ از فطرت محسوبند، ناخن گرفتن، شارب زدن، موی زیر بغل ستردن، زهار تراشیدن، ختنه کردن.

۸۰- برای امیر المؤمنین (ع) ۵ منقبت بزرگ بود -

حارث بن ثعلبه گوید بسعد گفتم آیا چیزی از مناقب و فضائل علی (ع) بدیده خود دیدی؟ گفت آری چهار منقبت از او دیدم و پنجمی را هم مشاهده کردم که اگر یکی از آنها برای من بود از بهترین اموال جهان دوست تر داشتم یکم پیغمبر سوره براءت را با ابو بکر فرستاد سپس علی را دنبالش فرستاد و آنها را از او گرفت، ابو بکر برگشت و عرضکرد یا رسول الله آیا در باره من چیزی از طرف خدا نازل شده است؟ فرمود نه جز اینکه نباید این سوره را ابلاغ کند مگر خودم یا مردی که از خانواده خودم باشد، دوم درهائی که از خانه های اصحاب بمسجد باز میشد همه را گرفت جز در خانه علی (ع) عرضکردند در خانه های ما را گرفتی و در خانه علی را باز گذاردی فرمود من آنها را نگرفتم و آن دیگری را باز نگذاشتم (بدستور خدا عمل کردم). سوم گفت رسول خدا عمر بن خطاب و مرد دیگری را برای فتح قلعه خیبر فرستاده شکست خورده برگشتند، پیغمبر فرمود فردا پرچم را بدست کسی دهم که خدا و رسول خدا را دوست دارد و محبوب خدا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۷۹

و رسولست و مدح بسیاری فرمود گوید بسیاری خود را به پیغمبر وانمودند که این فضیلت را ببرند و او علی (ع) را خواست و پرچم را بدستش داد و برنگشت تا خدا او را پیروزی داد.

چهارم در روز غدیر رسول خدا دست علی را گرفت

و بلندش کرد تا سپیدی زیر بغلشان نمودار شد و پیغمبر فرمود آیا من بشماها از خودتان حکمفرما تر نیستم؟ عرض کردند چرا، فرمود بهر کس من آقا هستم علی آقا است.

پنجم پیغمبر او را در خانواده اش جانشین کرد علی دنبال آن حضرت رفت حضرت باو فرمود منزله تو از من مانند منزله هارونست نسبت بموسی جز آنکه پس از من پیغمبری نیست که تو پیغمبر باشی.

۸۱- در ۵ موضوع باید قاضی ظاهر را مراعات کند-

امیر المؤمنین (ع) فرمود در ۵ مورد بر قاضی لازمست بظاهر حکم کند در امر ولایت و ازدواج و ارث و ذبایح و شهادت و هر گاه ظاهر گواهان درست و راست باشد گواهی آنها پذیرفته شود و از باطن کار آنها نباید بازرسی کرد.

۸۲- سبقت جوین ۵ کسند-

امام یکم فرمود سبقت جوین پنجند من سبقت جوی عربم، سلمان سبقت جوی پارسیانست، صهیب سبقت جوی رومست، بلال سبقت جوی حبشیها است. خباب سبقت جوی نبطیها است (قبطیها خ ب) شرح نبط یک ایلهای چادرنشینی بودند که در حوالی عراق و نجد سکنی داشتند و نژاد آنها مخلوط از چند قبیله بود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۸۰

۸۳- عبد المطلب ۵ قانون در زمان جاهلیت نهاد که خدا در اسلام پذیرفت و مجری کرد

پیغمبر در ضمن سفارشات خود بعلی (ع) فرمود ای علی براستی عبد المطلب در جاهلیت عرب ۵ قانون نهاد که خدا آنها را در اسلام اجرا کرد: یکم: زن های پدران را بر پسران حرام کرد خدا این آیه را فرستاد (در سوره نساء آیه بیست و یک) آن زن هائی که پدرانتان گرفته اند شما نگیرید، گنجی یافت و خمس آن را بیرونکرد و صدقه داد خدا «در سوره انفال آیه چهل و یک» را فرستاد.

بدانید که هر چه غنیمت یافتید خمس از خداست الخ و چون چاه زمزم را کند آن را سقایه الحاج نامید، خدا هم آیه فرستاد که آیا سیراب کردن حاجیان و آباد کردن مسجد حرام را چون کار کسی دانید که بخدا و روز قیامت ایمان آورده الخ «سوره توبه آیه ۱۹» در دیه قتل صد شتر قرار داد خدا آن را در اسلام اجراء کرد، طواف گرد خانه کعبه نزد قریش شماره معینی نداشت عبد المطلب هفت دور قرار داد کرد خدا آن را در اسلام اجراء کرد، ای علی عبد المطلب بوسیله بتها قرعه نمی زد و بتها را نمی پرستید و از آنچه برای بت ها قربانی میکردند نمی خورد میگفت من بدین پدرم ابراهیم باقی هستم.

۸۴- ولیمه تنها در ۵ مورد است-

امام هفتم فرماید که رسول خدا فرمود ولیمه در ۵ مورد است نه غیر آنها، در عروسی، در زائیدن، در ختنه کردن، در خرید خانه، در مراجعت از مکه.

مصنف این کتاب گوید عرب طعامی که برای میمنت خانه نوی که میسازند یا میخرند آماده می کنند و مردم را بدان دعوت مینمایند و کیره مینامند و کار هم از آن گرفته شده، و طعامی که برای

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۸۱

گشت مسافر می دهند نقیقه مینامند. رکاز در اصل لغت بمعنی غنیمت است و طعامی را که در بازگشت از مکه و سفر حج میدهند بهمین مناسبت رکاز مینامند زیرا صاحبش آن را از مال خود غنیمت دانسته و زائد بر ثواب حج ثوابی دریافته است. و باین معنا است گفته پیغمبر (ص) که روزه زمستان غنمت خنکی است

۸۵- رسول خدا از پروردگار خود برای علی (ع) ۵ خصلت درخواست کرد-

رسول خدا فرمود ای علی من برای تو از خدا ۵ خصلت درخواست کردم و بمن داد.

یکم از پروردگارم خواستم که من نخستین کسی باشم که زنده شوم و از شکاف زمین در آیم و گرد و خاک از سر خود بزدایم و تو با من باشی بمن داد.

دوم از پروردگارم خواستم که پای کفه ترازوی اعمال بایستم و تو با من باشی بمن داد.

سوم از پروردگارم خواستم که در روز قیامت تو را پرچمدار من بکند بمن داد.

چهارم از پروردگارم خواستم که بدست تو امتم از حوضم سیراب شوند بمن داد.

پنجم از خدا خواستم که برای رفتن بهشت تو جلودار امتم باشی بمن داد سپاس خدا را که بر من پذیرفتن این درخواستها منت نهاد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۸۲

در روایت دیگر همین مضمون از رسول خدا رسیده با این تفاوت که پرچم رسول خدا بدست علی است و پرچم الله اکبر نامیده شده و بر آن نوشته است پرچم رستگاران که به بهشت رسیده اند.

۸۶- پنج موعظه است که اگر مردم جهان را بگردند مانند آنها در نیابند-

امام یکم فرمود ۵ موعظه است که اگر برای مانند آنها سفرها کنید بدست نیاورید، بنده از چیزی جز گناه خود نترسد بکسی جز پروردگارش امیدوار نباشد، کسی که از او چیزی پرسیدند و آن را نمی داند از آموختن آن خجالت نکشد، صبر و شکیبائی سر پیکره ایمانست، کسی که صبر ندارد ایمان ندارد.

شعبی گوید علی «ع» فرمود از من چند کلمه دریافت کنید که اگر بر مرکب خود سوار شوید و بگردید و آنها را بدوانید مانند آنها برخورد نکنید، هیچ کس جز پروردگارش امیدوار نباشد و جز از گنااهش نترسد و چون چیزی نداند خجالت نکشد

که بیاموزد و چون از چیزی که نمی داند پرسندش خجالت نکشد که بگوید خدا داناست، بدانید که صبر سر پیکره ایمانست و پیکری که سر ندارد خیری در آن نیست.

۸۷- در روز جمعه ۵ خصلت است-

رسول خدا فرمود: روز جمعه سید روزها است و پیش خدای عز و جل از روز عید قربان و عید روزه بزرگتر است خدای عز و جل آدم «ع» را در آن آفریده و آدم را در آن بزمین فرو فرستاد و آدم را در آن قبض روح کرده و در آن ساعتیست که بنده چیزی از خدا در خواست نمیکند جز آنکه باو میدهد بشرط آنکه درخواست حرامی نکند، همه فرشتگان مقرب و آسمانها و زمینها و باد و کوهها و بیابانها و دریاها در روز جمعه نگرانند از اینکه قیامت برپا شود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۸۳

۸۸- ازدواج با ۵ طائفه زنان بد است-

زید بن ثابت گوید رسول خدا بمن فرمود ای زید زن گرفتی گفتم نه، فرمود با این پارسائی زن بگیر و عفت خود را نگهدار ولی با ۵ طائفه از زنان ازدواج مکن زید عرض کرد یا رسول الله کیانند؟ فرمود ازدواج مکن شهبره و لهبره و نهیره و هیدره و لفوت را، زید عرض کرد یا رسول الله هیچ کدام را نشناختم من نمیدانم اینها چه کاره اند، رسول خدا فرمود مگر شما عرب نیستید؟ شهبره زن زاغ چشم بیشرم است لهبره زن بلند قد لاغر است نهیره کوتاه قد بد گل است هیدره پیره زن مکاره است، لفوت زنی است که از دیگری فرزند دارد.

۸۹- بهترین بندگان کسانیست که ۵ کار بکنند

امام پنجم گفت از رسول خدا پرسش شد از بهترین بندگان، فرمود آنانند که چون نیکی کنند شاد شوند و چون بد کنند آرمزش خواهند و چون بدانها بخشش شود شکر گزارند و چون گرفتار شوند صبر کنند و چون خشم کنند در گذرند.

۹۰- در گفتار نیک ۵ خصلت است

امام پنجم فرمود گفتار نیک دارائی را بیفزاید، روزی را فراوان کند، مرگ را پس اندازد، شخص را محبوب خانواده کند و ببهشت ببرد.

۹۱- در ماه رمضان بامت پیغمبر ۵ چیز داده شده که بهیچ امت پیغمبری داده نشده

پیغمبر فرمود در ماه رمضان ۵ چیز بامت من داده شده که بامت هیچ پیغمبری پیش از من داده نشده یکم در شب اول ماه رمضان خداوند به آنها نظر لطف کند و هر کس مورد نظر لطف خدا شد هرگز او را عذاب نکند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۸۴

دوم در شامگاه بوی دهانشان نزد خدا از بوی مشک پاکیزه تر باشد، سوم فرشتگان در شبانه روز برای آنها آمرزش خواهند.

چهارم خدا ببهشت دستور دهد که آمرزش بخواه برای بندگانم و خود را برای آنها آراسته کن تا رنج و آزار دنیا از آنها برود و وارد بهشت من و پذیرائی گرم من گردند.

پنجم آنکه در شب آخر ماه همه گناهانشان آمرزیده شود، مردی عرض کرد در شب قدر یا رسول الله؟ فرمود نمیدانی که کارگران چون کار خود را تمام کردند مزدشان را دریافت کنند؟

۹۲- در روز قیامت پنج کس از پنج کس گریزانند

امام یکم در مسجد جامع کوفه بود که مردی از اهل شام پیش او ایستاد و پرسشهایی کرد، در ضمن آن ها عرض کرد مرا از تفسیر گفتار خدای عز و جل (در سوره عبس آیه ۳۴-۳۶) روزی که مرد از برادرش و مادر و پدر و همسر و فرزندانش میگریزد، آگاه کن اینها کیانند؟ فرمود مقصود قایل است که از برادرش هابیل گریزد و آنکه از مادرش گریزد موسی و آنکه از پدرش گریزد ابراهیم (ع) است و آنکه از همسرش گریزد لوطست و آنکه از پسرش گریزد نوح است که از پسرش کنعان میگریزد.

مصنف این کتاب گوید موسی از مادرش گریزد از ترس اینکه مبادا در حق او کوتاهی کرده باشد و ابراهیم همانا از پدری که او

را پرورید و مشرک بود گریزد نه از پدری که او را تولید کرده بود و نامش تا رخ بود.

۹۳- ۵ تن از پیغمبران بزبان عربی سخن میگفتند

امام یکم در مسجد جامع کوفه بود که مردی از اهل شام خدمتش ایستاد و پرسشهایی کرد در ضمن آنها عرض کرد مرا از ۵ پیغمبری

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۸۵

که به زبان عربی سخن میگفتند آگاه کن، فرمود هود، صالح، شعیب، اسماعیل و محمد (ص) بودند،

۹۴- ۵ تن بدترین خلق خدایند

مردی از اهل شام گوید شنیدم پیغمبر فرمود بدترین خلق خدا ابلیس است و آن پسر آدم که برادر خود را کشت و فرعون که مردم را بچهار میخ میکشید و مردی از بنی اسرائیل که آنها را از دین خودشان برگردانید و مردی از این امت که نزد باب لد بر اساس کفر با او بیعت شود، این مرد شامی گوید، چون دیدم که نزد باب لد با معاویه بیعت کردند بیاد فرموده پیغمبر افتادم و بعلی (ع) پیوستم و با او بودم.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۸۶

باب خصال شگانه

اشاره

شش خصلت است در این امت

۱- زرین جیش گوید از محمد بن حنفیه شنیدم می فرمود در ما خاندان شش خصلت است

که در هیچ کس پیش از ما نبوده و در هیچ کس پس از ما نخواهد بود. از ماست محمد (ص) سید رسولان و علی (ع) سید اوصیاء و حمزه سید شهداء و حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت و جعفر بن ابی طالب که با دو بال زینب شده و با آنها در بهشت پرواز می کند هر جا بخواهد و مهدی این امت آنکه عیسی بن مریم دنبالش نماز میخواند.

۲- در زنا شش خصلت است

رسول خدا فرمود ای گروه مسلمانان از زنا پرهیز کنید که در آن شش خصلت است سه در دنیا و ۳ در آخرت آن ۳ که در دنیا است خرمی را میبرد، پریشانی و تنگدستی را می آورد و عمر را کوتاه میکند و آن سه که در آخرتست خشم خدا و بدی در حساب و جاوید ماندن در آتش دوزخ است، سپس پیغمبر فرمود هوای نفسشان بر آنها جلوه ای داد که خدا بر آنها خشم کرد و در عذاب مخلد شدند در روایت دیگر پیغمبر بعلی (ع) فرمود آن سه خصلت دنیوی زنا اینست که خرمی را ببرد و در

نابودی شتاب کند و روزی را ببرد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۸۷

۳- گفتار پیغمبر که شش چیز را برای من عهده دار شوید تا من بهشت را برای شما عهده دار شوم

پیغمبر (ص) فرمود برای من ۶ چیز را عهده دار شوید تا برای شما بهشت را عهده دار شوم چون خبرگزاری کنید دروغ نگوئید و چون وعده دهید تخلف نکنید و چون امانتی پذیرفتید خیانت نکنید، چشمان خود را برهم نهدید و خود را از نامحرم نگاهدارید و دست و زبان خود را از آزار مردم باز دارید.

۴- ۶ خصلت است که هر کس بجا آورد وارد بهشت شود

ابا امامه گوید از رسول خدا شنیدم میفرمود ای مردم پس از من پیغمبری نیست و دنبال شما امت دیگری نیست هلا پروردگار خود را بپرستید، نماز پنجگانه را بخوانید. ماه رمضان خود را روزه دارید، خانه خدای خود را حج گزارید، زکاه مال خود را بخشودی بدهید، امامان خود را فرمان برداری کنید تا بهشت پروردگار خود بروید.

۵- ۶ پیغمبرند که هر کدام دو نام دارند

امام یکم در مسجد کوفه بود که مردی از اهل شام خدمتش ایستاد و پرسشهایی کرد در ضمن پرسید که مرا از ۶ پیغمبر که هر کدام دو نام داشتند آگاه کن، فرمود یوشع بن نون که ذو الکفل بود و یعقوب که اسرائیل بود و خضر که ملیقا بود و یونس که ذو النون بود و عیسی که مسیح بود و محمد که احمد بود ص.

۶- ۶ شش چیز بود که در رحم مادر جا نداشتند

امام سوم میفرماید: علی بن ابی طالب (ع) در کوفه بود که مردی از اهل شام خدمت او آمد و پرسشهایی از او کرد در ضمن گفت مرا از شش چیز آگاه کن که در رحم جا نگرفتند؟ فرمود آدم بود و حواء و کبش ابراهیم: عصای موسی، ناقه صالح، شب پره ای که عیسی بن مریم از گل ساخت و بقدرت خدای عز و جل زنده شد و پرید

،

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۸۸

۷- ۶ خصلت است که مؤمن پس از مرگ هم از آنها سود میبرد

امام ششم فرمود مؤمن پس از مرگ خود از ۶ خصلت سود می برد فرزند نیکی که برایش آموزش خواهد، قرآنی که از او بماند و تلاوت شود، چاه آبی که کنده، درختی که کاشته، آبی که وقف کرده کردار نیکی که رواج داده و پس از مرگش از او پیروی می شود.

۸- بر در بهشت ۶ کلمه نوشته است

رسول خدا فرمود مرا ببهشت بردند و دیدم بر در آن نوشته شده لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ محمد دوست خداست علی ولی خداست فاطمه کنیز خداست، حسن و حسین برگزیده خدایند، و لعنت خدا بر دشمنانشان.

۹- ۶ خصلت از مردانگی است

رسول خدا فرمود ۶ خصلت از مردانگی است، سه در وطن و سه در سفر آن سه که در وطن است، خواندن قرآن؛ آباد کردن مساجد خدا و برادر و رفیق گرفتن برای خشنودی خدای عز و جل و اما آنچه در سفر است بخشیدن توشه برفیقان و خوش خلقی و شوخی بدون اینکه گناهی مرتکب شود.

۱۰- خمس را باید شش قسمت کرد

اشاره

زکریا بن مالک جعفی گوید از امام ششم «ع» از تفسیر گفته خدا (در سوره انفال آیه ۳۱) بدانید که هر چه غنیمت بردید خمسش از خدا و رسول و ذی القربی و یتیمان و فقیران و درماندگان از راهست پرسیدم فرمود سهم خدا از رسولست که هر جا خواهد مصرف کند و سهم خمس رسول از خویشان اوست با سهم خود خویشان و مقصود از خویشان، خویشان

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۸۹

پیغمبر است و اما یتیمان یتیمان خاندان پیغمبر است این چهار سهم بالخصوص در خاندان پیغمبر است ولی سهم مساکین و ابن سبیل را تو می دانی که ما صدقه نمیخوریم و صدقه بر ما حلال نیست صدقه حق مساکین و ابن سبیل است.

شرح

مقصود اینست که سهم مساکین و ابن سبیل خمس هم متعلق بساداتست زیرا که مراعات فقیر و ابن سبیل امری لازمست و باید برای رفع حاجت آنها محل بودجه ای اعتبار شود و چون سهمی که از صدقه برای آنها منظور شده بر سادات حرامست بجای آن در خمس سهم مخصوصی که باین عنوان تعیین شده متعلق بسادات می شود،

۱۱- شش چیز است که بندگان را در آن اختیاری و صنعی نیست

امام ششم فرمود ۶ چیز است که بندگان را در آنها اختیار و صنعی نیست، شناسائی، نادانی، خشنودی، خشم، خواب، بیداری.

شرح مقصود از اینکه بنده در اینها اختیاری ندارد اینست که برای اینها اسباب مخصوصی است که هر وقت اسباب آنها فراهم شد محقق میشوند و بدون آن اسباب کسی نمی تواند آنها را برای خود ایجاد کند یا مقصود اینست که از جانب خداوند مقرراتی در این امور هست که بنده وظیفه دارد این امور را روی آن مقررات الهی انجام کند مثل اینکه از راهی که خدا معین

کرده و آن تعلیمات انبیاء است تحصیل معرفت نماید و چیزهایی را که خدا خواسته بدان راضی باشد و از آنچه خدا نهی کرده خشمگین شود.

۱۲- خداوند شش طائفه را به شش خصلت عذاب کند

امام یکم فرمود خدا ۶ طائفه را به شش خصلت عذاب کند عرب را بواسطه تعصب و نژادپرستی، خان‌ها و دهدارها را برای تکبر و بزرگ منشی، امیران و فرماندهان را به ستمکردن و فقها را به حسد و بازرگانان را بخیان و ده نشینان را بنادانی.

۱۳- شش خصلت در مؤمن نیست

اشاره

حارث بن مغیره نضری گوید از امام ششم شنیدم میفرمود ۶ خصلت در مؤمن نباشد عسرت و ناشناسی و لجبازی و دروغ و حسد و ستمکاری.

شرح

مقصود از عسرت و ناشناسی اینست که در برابر برادران دینی خود خلق تنگ و بحیل باشد و از کمک و همراهی بآنها دریغ کند و از اظهار آشنائی و پذیرائی واردین و حاجتمندان خود داری نماید.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۹۰

۱۴- بشش کس نباید سلام کرد

امام ششم از گفته پدران (ع) فرمود بشش کس سلام ندهند یهودی، گبر، مسیحی، مردیکه مشغول حاجت است یا بر سفره شراب نشسته و بر شاعری که بزنها عقیفه و آبرومند ناسزا میگوید و نسبت عمل بد می دهد و بر کسانی که بدشنام دادن بر مادر یک دیگر خوش مزکی و شوخی میکنند و مسرور میشوند.

۱۵- ۶ چیز عجیبند

امام ششم فرمود که سلمان رحمه الله علیه میگفت از ۶ چیز عجیب که سه تای آنها مرا میگریانند و سه دیگر می خندانند و اما آن سه که مرا میگریانند جدائی از دوستانست و دوستان من محمد (ص) است و طرفداران آن حضرت و هراس از مرگ و قیامت و ایستادن پیش خدای عز و جل برای حساب و اما آن سه که مرا میخندانند حال کسی که دنیا را می طلبد و مرگ در دنبال او است و حال غافل که دیده بانان او را می نگرند و حال کسی که دل و دهان را پر از خنده میکند و نمیداند خدا از او خشنود است یا بر او خشمگین است.

۱۶- از کشتن ۶ حیوان قدغن شده

داود بن کثیر رقی گوید در این میانه که ما نزد امام ششم (ع) نشسته بودیم ناگاه مردی که یک پرستوک سر بریده ای در دست داشت بر ما گذشت؛ امام ششم برجست تا آن را از دستش گرفت و بزمین زد و فرمود عالم شما این دستور را بشما داده یا فقیه شما؟ پدرم از جدم بمن خبر داده که رسول خدا از کشتن ۶ حیوان قدغن کرده، زنبور عسل و مورچه و قورباغه و جغد و هدهد و پرستوک اما زنبور عسل برای آنکه گیاه پاکیزه و خوش بو میخورد و عسل پاکیزه میسازد و همانیست که خدای عز و جل باو وحی کرده با اینکه نه از جن است و نه از انس اما مورچه برای آنکه مردم در عهد حضرت سلیمان بخشکالی و قحط گرفتار شدند و برای دعای باران بصررا بیرون رفتند ناگاه دیدند یک مورچه ای روی دو پای خود ایستاده و

دستها به آسمان بلند کرده و میگوید بار خدایا ما هم از آفریدگان تو هستیم و بفضل تو محتاجیم ما را از نزد خود روزی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۹۱

ده و بگناه بی خردان از فرزندان آدم ما را مؤاخذه مکن، سلیمان فرمود برگردید بخانه های خودتان که خداوند بدعای دیگران بشما باران می دهد، اما قورباغه چون آتش بپراهمیم افروختند همه جانداران زمین بخدا شکایت کردند و اجازه خواستند که آب بر آن آتش بریزند خدا بهیچ کدام اجازه نداد مگر بقورباغه که برای این کار دو سوم تنش سوخت و یکسوم آن بجا ماند اما هدهد راهنمای سلیمان شد بکشور بلقیس، اما جغد یک ماه رهنمای حضرت آدم شد از کوه سرانندیب شهرستان جده، اما پرستوک از غم آن ستمهایی که مردم ستمکار بما خانواده کردند همیشه در آسمان میچرخد و ذکرش تلاوت سوره حمد است نمی بینید که در پایان خواندنش و لا الضالین می گوید.

۱۷- خدای عز و جل ۶ خصلت را برای پیغمبر و اوصیاء از فرزندان او و پیروان آنها بد دانسته

امام ششم فرماید که پیغمبر فرمود خدا ۶ خصلت را برای من بد داشت و من برای وصیان از فرزندان خود و پیروانشان بد داشتم، بازی در حال نماز و جماع در حال روزه، منت نهادن پس از دادن صدقه، جنب در مسجد رفتن، در میان خانه های مردم سر کشیدن؛ در میان گورها خندیدن.

۱۸- دین آسان محمدی شش خصلت دارد

یونس گوید امام ششم فرمود از خدا بترسید و برسولش بگروید گوید عرض کردم بخدا و رسولش ایمان داریم فرمود دین آسان محمدی ۶ خصلت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۹۲

است پیا داشتن نماز، پرداختن زکاه، روزه ماه رمضان، حج خانه کعبه، فرمانبرداری از امام، ادای حقوق مؤمن، هر که حق مؤمنی را حبس کند در روز قیامت پانصد سال او را سر دو پا نگهدارند تا از عرق او رودخانه ها روان گردد، سپس منادی از جانب خدا ندا کند این ظالمی است که حق خدا را حبس کرده و فرمود تا چهل سال سرزنش شود. سپس فرمان شود او را به آتش دوزخ برند.

۱۹- شش طائفه نجیب نباشند

امام ششم فرمود ۶ کس نجیب نباشند. سندی، زنجی، ترکی، کردی، خوزستانی، خانواده های اصلی ری.

شرح- منظور از این طوائف افرادی است که در موقع صدور روایت اسیر مسلمانان شده بودند و کنیزان آنها را برای خود می گرفتند میفرماید از آنها فرزند نخواهید که فرزند خوب نمی آورند.

۲۰- در شش مورد عزل شوهر از زن رواست

یعقوب جعفری گوید از امام هفتم شنیدم می فرمود در شش مورد عزل (بیرون ریختن نطفه از فرج) عیب ندارد، اول زنی که بطور یقین میدانی نمیزاید، دوم پیره زنی که از زائیدن افتاده، سوم زن سلیطه چهارم زن بی شرم بی آبرو پنجم زنی که فرزند خود را ضایع میکند و شیر نمی دهد و درست تربیت نمیکند ششم کنیز.

۲۱- احتکار در شش چیز است

اشاره

رسول خدا فرمود احتکار در ۶ چیز است در گندم و جو و خرما و کشمش و روغن و زیت.

شرح

احتکار انبار کردن این اجناس است بقصد اینکه گران فروش رود چون اینها خوار بار مردمست و برای زندگانی بآنها محتاجند و حد احتکار در ارزانی تا چهل روز است و در موقع گرانی تا سه روز.

۲۲- از ۶ چیز باید بخدا پناه برد

امام ششم فرمود رسول خدا در هر روزی از ۶ چیز پناه بخدا میبرد. از بدی و شرک و حمیت یعنی تعصب بی جا و غضب و ستم و حسد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۹۳

۲۳- شش چیز از سحت است

اشاره

امام یکم فرمود سحت بهای مردار و بهای سگ و بهای شراب و مزد زنا دهنده و رشوه گرفتن در قضاوت و مزد کاهنست.

شرح

سحت مال حرامست و مقصود از کاهن کسی است که غیگوئی میکند و مزد میگیرد مانند فال بین و کف بین و رمال و امثال آنان عمار بن مروان گوید امام ششم فرمود سحت انواع بسیاری دارد یکی مالی است که از کارمندان حاکمهای ستمکار بدست آید یکی از آنها مزدیست که قاضیان برای قضاوت میگیرند و مزدی که فاحشه ها برای زنا میگیرند و بهای شراب و بهای می خرما که مست کننده باشد و ربا بعد از علم بحرمت آن اما ای عمار رشوه گرفتن در حکم کفر به خدای بزرگ و رسول او است.

۲۴- اول موجب گناهکاری نزد خدا دوستی شش چیز است

امام ششم فرماید اول سبب گناه ورزیدن بخدا حب ۶ چیز است حب دنیا، حب ریاست، حب خوراک، حب زنان، حب خواب، حب آسایش،

۲۵- چهار پا ۶ حق بصاحب خود دارد

رسول خدا (ص) فرمود چهار پا ۶ حق به صاحب خود دارد، چون بمنزل رسید اول او را خوراک بدهد و هر کجا بآب میگذرد او را سر آب برود، بروی او چیزی نزنند زیرا خدا را تسبیح میکنند در غیر منطقه جهاد در راه حق بر پشت او درنگ نکنند یعنی هر وقت راه نمیرود از او پیاده شود، بیش از توانائیش بر او بار نهد، بیش از تاب و توانش او را راه نبرد.

۲۶- بشش کسی سزاوار نیست سلام داد، ۶ کس شایسته پیشنهادی نیستند ۶ چیز در این امت از اخلاق قوم لوط است

اصبغ بن نباته گوید از امام یکم شنیدم میفرمود، ۶

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۹۴

کس شایسته سلام نیستند، شش کس شایسته پیشنهادی نیستند، شش عمل در این امت از اخلاق قوم لوطند آنانی که شایسته سلام نیستند. یهودند و نصاری و نردبازان و شطرنج بازان و می خواران و تار زنان و طنبور زنان، کسانی که بدشنام دادن بمادرهای یک دیگر خوشمزگی و شادمانی میکنند و شاعران، آنها که شایسته پیشنهادی نیستند، زنا زاده و مرتد از دین و عربی که بعد از کوچ شهرستان اسلام دوباره بیابان گرد شده و می خوار و کسی که برای خلاف شرعی حد خورده و کسی که نبریده است، آن کارها که اخلاق قوم لوطند مهره بازی، تلنگر، جویدن سقز، دامن کبر کشیدن بزمین، دکمه های قبا و پیراهن باز گذاشتن.

۲۷- تفسیر کلماتی که آنها اصل الفباء هستند

امام یکم فرماید عثمان عرضکرد یا رسول الله تفسیر ابجد چیست؟ رسول خدا فرمود تفسیر ابجد را یاد بگیرید که عجبها در آنست، وای به دانشمندی که تفسیر ابجد را نداند عرض شد یا رسول الله معنی ابجد چیست؟ فرمود الف نعمت های خدا است و حرفی است از نامهای او بآء بهجت و نشاط خداست، جیم بهشت خداست و جمال او است دال دین خداست.

هوز هاء فرودگاه دوزخ است وای بر کسی که در آتش فرو افتد و وای بر اهل دوزخ، زاء زاویه ایست در دوزخ از آن به خدا پناه میبریم یعنی آنچه در زاویه های دوزخ است.

حطی حاء ریختن گناهانست از آمرزش خواهان در شب قدر که جبرئیل با فرشتگان تا دمیدن سپیده می آیند. طاء طوبی و خوش سرانجامی آنها است طوبی درختی است که خدا

با دست خود آن را کاشته و از روح خود در آن دمیده و از پشت دیوار بهشت شاخه های آن نمایانست زیور و جامه های زیبا و میوه های آویخته تا برابر دهان بهشتیان بیار آورد یا نیروی خداست بر آفریده های خود که پاک و برتر است از آنچه مشرکان گویند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۹۵

کلمن کاف در کلام خدا تغییر و انحرافی نیست و جز حضرت او پشتیبانی نمی یابی. لام رفت و آمد اهل بهشت است برای دیدن و زنده باد گفتن و سلام کردن بیکدیگر و سرزنش کردن دوزخیانست همدیگر را.

میم سلطنت خداست که زوالی ندارد و همیشه بودن خداست که پایانی ندارد. نون نونست و قلم و آنچه مینگارند قلم قلمیست از نور و کتابی است از نور در لوح محفوظ که فرشتگان مقرب بر آن حاضر و گواهند و همان خدای یکتا گواه آنست و گواهی خدا برای آن بس است.

سعفص صاد پیمانہ ای به پیمانہ ای یعنی پایاپای است و بهمان دست که میدهی میگیری و آنچه میکاری میدروی خدا برای بندگان ستمی نمیخواهد.

قرشت مردم را جمع آری و زنده میکند و در عرصه قیامت و امیدارد و بدرستی میان آنها حکم میکند و در دادگاه خدا ستمی بر آنها نمیشود، من آنچه در معنی ابجد و تفسیر حروف الف باء روایت دارم در کتاب معانی الاخبار ضبط کرده ام.

۲۸- دیوانه کسی است که شش خصلت در او باشد

امام یکم فرمود رسول خدا بر جمعی گذشت و فرمود برای چه گرد هم فراهم شدید؟ عرض کردند یا رسول الله این دیوانه ایست که غش میکند و ما بر گرد او جمع شدیم، فرمود این دیوانه نیست بلکه بیمار است، سپس فرمود شما را از دیوانه

حقیقی آگاه نکنم؟ عرضکردند چرا یا رسول الله، فرمود دیوانه آنست که از روی تکبر راه میرود و با گوشه چشمش نگاه میکند و شانه های خود را از سر بزرگی میجنباند و با آنکه گناه خدا را میورزد آرزوی بهشت از خدا دارد، از شرش آسوده نیستند و بخیرش امیدی نیست اینست دیوانه ولی این بیمار و گرفتار است

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۹۶

۲۹- در آغاز ۶ نماز توجه مستحب مؤکد است

پدرم در رساله خود نوشته است که توجه سنت است در شش نماز، رکعت اول نماز شب، یک رکعت وتر، رکعت اول نافله ظهر؛ رکعت اول نماز احرام، رکعت اول نافله های مغرب، رکعت اول نماز واجب.

شرح مقصود از توجه اینست که هفت تکبیر برای دخول در نماز بگویند و دعاهائی که پیش از آن ها و بعد از آنها و در میان آنها وارد شده بخواند، مخصوصا این دعا را که دعای توجه نامند اللهم رب هذه الدعوه التامه و الصلاه القائمه الخ و این آیات را بعد از تکبیر هفتم و جهت إني و جهتي و للذي فطر السماوات و الأرض . تا بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ما این ادعیه را در جلد دوم فروع دین و نصوص احکام فقه فارسی با مدارک در باب کیفیت نماز بطور تفصیل نقل کردیم هر که میخواهد بآن جا رجوع کند.

۳۰- از تن شهید شش نوع جامه را میکنند و با جامه های دیگرش بخاک میسپارند

امام یکم فرمود پوستین و موزه و کلاه و عمامه و کرامه و تبان را از تن شهید در آورند مگر آنکه تنبانش خون آلود باشد که واگذارند و هر چه بند و گره و تکمه دارد بکشایند و بخاکش سپارند.

۳۱- مردم شش فرقه اند

اشاره

امام ششم فرمود مردم شش فرقه اند مستضعف مؤلف، مرجی، مقر بگناه خود، ناصبی، مؤمن.

شرح

مستضعف آنست که عقلش ضعیف است و نمیتواند اصول و عقائد دین را از روی منطق و برهان بفهمد و دین داری او روی عرف و عادتست.

مؤلف- بفتح لام و تشدید آنست که برای استفاده دنیوی و بهره مادی دین را پذیرفته باشد، مرجی آنست که ثبات و استقامتی در دین ندارد و مزاج دینی او ملون است و عاقبت کارش با خداست، ناصبی آنست که اظهار دشمنی با امامان بر حق و خاندان پیغمبر میکند.

اشاره

امام ششم فرمود

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۹۷

حارث اعور بامیر المؤمنین اظهار داشت که یا امیر المؤمنین من بخدا شما را دوست میدارم، آن حضرت باو فرمود ای حارث چون مرا دوست میداری با من طرفیت و خصومت مکن، با من بازی مکن، بر من پیشدستی مکن، با من شوخی مکن، قصد خوار کردن مرا مکن، با من مرافعه مکن، و در مقام برتری بر من نباش.

شرح

مقصود اینست که این کارها را با دوست نباید کرد زیرا بعضی از آنها با دعوی دوستی موافقت ندارند و بعضی دوستی را سست میکند و کم از میان میبرد.

۳۳- خدای عز و جل یک انگشتر بحضرت ابراهیم فرو فرستاد که در آن شش کلمه بود- و ابراهیم آن را در انگشت کرد و آتش بر او گلستان شد.

حسین بن خالد گوید بامام هفتم عرض کردم نقش خاتم آدم (ع) چه بود؟ فرمود لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ آن خاتم را آدم از بهشت با خود آورده بود؛ و چون نوح (ع) در کشتی سوار شد خدا باو وحی کرد که ای نوح اگر از غرق شدن میترسی هزار بار مرا بیگانگی بخوان و از من نجات بخواه من تو را و همراهانت را که بتو ایمان دارند از غرق نجات میدهم، فرمود چون نوح و همراهانش در کشتی جا گرفتند باد سختی وزید و نوح از غرق کشتی ترسید و باو فرصت نداد که هزار بار لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید، بزبان سریانی گفت هلولیا الفا الفای هاریا یا ماریا اتقن اضطراب فرو نشست و طناب شرع آرام شد و کشتی روان گردید نوح گفت کلامی که مرا از غرق نجات داد نباید از دست بدهم در خاتم خود نقش کرد لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هزار بار پروردگارا مرا اصلاح کن، خاتم سلیمان بن داود این بود: پاکست خدائی که با کلمات خود جن را مهار کرده چون حضرت ابراهیم را در منجنیق گذاشتند که به آتش بیندازند جبرئیل خشمناک شد، خدا باو وحی کرد ای جبرئیل برای چه خشمناک شدی؟

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۹۸

عرض کرد پروردگارا ابراهیم خلیل تو است و در روی زمین جز او کسی تو را نمیپرستد، دشمن خودت و او را

بر وی مسلط کردی، خدا باو وحی کرد خاموش باش: بنده ای شتاب میکند که چون تو میترسد کار از دست برود لیکن من زمام کار را در دست دارم ابراهیم بنده منست هر آن بخواهم او را نجات میدهم دل جبرئیل آرام شد و رو بابراهیم کرد و گفت نیازی داری؟ فرمود بتونه، در این وقت خدا خاتمی بوی فرستاد که ۶ جمله بر آن نقش بود؛ نیست معبودی جز خدا، محمد رسول خداست حرکت و نیروئی نیست جز بخدا، کار خود را بخدا واگذارم، بخدا اعتماد کردم، خدا مرا بس است خدا باو وحی کرد که این خاتم را در دست کن که من آتش را بر تو گلستان میکنم.

۳۴- خدا شیعه را از شش خصلت معاف داشته.

امام ششم فرمود به درستی که خدای عز و جل شیعیان ما را از ۶ خصلت معاف کرده از دیوانگی و خوره و پیسی و ابنه و از اینکه زنا زاده بوجود آورند و از اینکه دست گدائی بمردم دراز کنند.

مفضل بن عمر گوید از امام ششم شنیدم میفرمود هلا خدا شیعیان ما را از ۶ بدی در پناه خود گرفته از اینکه چون کلاغ طمع ورزند و چون سگ زوزه کشند و ملوط گردند یا زنا زاده باشند یا زنا زاده بار آورند یا بر در خانه مردم گدائی کنند.

۳۵- امیر المؤمنین بشش خصلت با مردم مسابقه کرد و بر آنها سبقت جست

علی بن ابی طالب (ع) فرمود ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن بن عوف و دیگران از صحابه بجستجوی پیغمبر بدر خانه ام سلمه آمدند و من بر در خانه نشسته بودم سراغ آن حضرت را از من گرفتند، گفتم همین الساعه بیرون می آید درنگی نشد که بیرون تشریف آورد و دست مبارک به پشت من زد و فرمود نمیری ای پسر ابی طالب تو بعد از من در شش خصلت با مردم مسابقه میکنی و بر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۲۹۹

آنها غالب میشوی، در قریش هیچ کدام از آنها نیست تو اول همه ایمان آوردی بخدا در فرمان خدا استوارتر از همه بودی بعهد خدا وفاکننده تر بودی از همه برعیت مهربان تری از همه بحکم قضاوت داناتری از همه برابری را در تقسیم اموال و حقوق بهتر مراعات میکنی و نزد خدا از همه بهتری.

ابو احمد جعفر بن محمد بن عبد الله بن موسی گوید پدرم (امام هفتم) از پدرش جعفر

بن محمد (ع) چنین حدیثی برای من روایت کرد (مقصود از پدر جد است)

۳۶- شش کسند که دعایشان مستجاب نشود

نوف گوید یک شب نزد امیر المؤمنین بسر کردم آن حضرت همه شب را نماز میخواند و ساعت بساعت بیرون می آمد و آسمان نگاه میکرد و قرآن میخواند گوید چون پاسی از شب گذشت بمن برخورد و فرمود ای نوف خوابی یا بیدار عرض کردم بیدارم و شما را مینگرم یا امیر المؤمنین فرمود ای نوف خوشا بحال کسانی که از دنیا چشم پوشیدند و بآخرت دل بستند، آنان زمین را زیر انداز خود کرده اند و خاکش را رختخواب خود گسترده اند و آبش را بجای عطر بکار میرند قرآن ورد آنها است و دعاء شیوه آنها بروش عیسی بن مریم دنیا را از خود بریده اند، خداوند بعیسی بن مریم وحی فرستاد بزرگان بنی اسرائیل بگو در هیچ کدام از خانه های من وارد نشوید مگر با دلی پاک و دیدگانی ترسناک و دستهایی تابناک به آنها بگو بدانید که من دعای شما را مستجاب نکنم و نه دعای کسی که از مخلوقات من مشغول الذمه باشد، ای نوف مبادا گمرکچی یا عضو شهربانی یا کدخدا یا طنبور زن یا طبل زن باشی، زیرا پیغمبر خدا شبی بیرون آمد و باسما نگریست و فرمود اکنون ساعتی است که دعای هیچ کس رد ندارد مگر دعای کدخدا یا دعای شاعر یا دعای گمرکچی یا آژان یا طنبور زن یا طبل زن.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۳۰۰

۳۷- ۶ طائفه لعنت شده اند

امام چهارم فرمود که رسول خدا فرمود خدا و من و هر پیغمبر مستجاب الدعوه ای ۶ طائفه را لعن کرده اند، آنکه بر کتاب خدا بیفزاید آنکه قضا و قدر خدا را دروغ بداند، آنکه سنت و روش مرا وانهد: آنکه احترام خاندان

مرا هتک کند، آنکه بزور پادشاه شود تا عزیزان خدا را خوار کند و آنان که خدا خوارشان کرده عزیز کند آنکه غنیمت بیت المال مسلمانان را بخود اختصاص دهد و آن را حلال کند.

۳۸- کمال مرد بخش چیز است

- ابو الفضل محمد بن احمد کاتب نیشابوری بسند خود روایت کرده که امام یکم فرمود کمال مرد بخش خصلت است بدو کوچکتر و دو بزرگتر و دو نافذتر دو کوچک ترش دل و زبان است که با دل مبارزه میکند و با زبان بیان مقاصد مینماید، دو بزرگترش خرد و همت او است، دو نافذتر متعلقات او از دارائی و زیبایی اوست.

۳۹- مردم ۶ طبقه اند

- جعفر بن محمد بن سرور برای ما حدیث کرد گفت محمد بن جعفر بن بطه ما را حدیث کرد گفت احمد بن ابی عبد الله برقی از گفته پدرش حدیث را بزراعه بن اوفی رسانید که گفت حضور امام چهارم رسیدم، بمن فرمود ای زراعه؛ مردم در زمان ما شش طبقه اند شیر، گرگ، روباه، سگ خوک، گوسفند، پادشاهان چون شیرند که هر کدام آنها میخواهند غالب باشند و مغلوب نگردند، بازرگانان شما گرگند هنگامی که میخرند بدی کالا را میگویند و چون میفروشند از آن تمجید میکنند روباه آن کسانیند که بنام دین نان میخورند و آنچه را بزبان شرح میدهند در دل خود قبول ندارند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۳۰۱

سگان مردمان بدزبان و فحاشند که چون سگ با زبان خود مردم را میگزند و مردم از ترس نیش زبان آنها را احترام میکنند. خوک آنانند که طبع و خوی زنان دارند و بهر هرزگی و ننگی خوانده شوند میپذیرند.

گوسفند مؤمنان رنج کشند که موی آنها را میبرند و گوشت آنها را میخورند و استخوانشان را خرد میکنند، چه کند گوسفندی میان چنگال شیر و گرگ و روباه و سگ و خوک؟؟!

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۳۰۲

فهرست ذکر اسامی اساتید شیخ صدوق علیه الرحمه

اشاره

که در نسخه اصلی کتاب رعایت شده با مراعات عدم تکرار از ابواب ششگانه جلد اول

/ باب اول /

۱ ابو العباس طالقانی

۲ ابیه «علی بن الحسین بن موسی بن بابویه شیخ طوسی او را از رجال اجازه خویش شمرده و در باره او گفته ثقه است و تصنیفاتی دارد.

نجاشی گفته است در زمان خود شیخ و پیشوا و فقیه و ثقه محدثین قم بود و بعراق مسافرت کرد و بحضور حسین بن روح «نائب خاص امام زمان عج» رسید و مسائلی از او پرسید سپس بوسیله علی بن جعفر بن اسود به او نامه ای نوشت و درخواست که رقعہ او را خدمت حضرت صاحب الزمان برساند و در آن درخواست کرده بود فرزندی را جوابش به این مضمون صادر شد که برای تو دعا کردیم و بزودی دارای دو فرزند ذکور صالح خواهی شد سپس از کنیزش ابو جعفر و ابو عبد اللہ متولد شدند

۳ محمد بن حسن بن احمد بن الولید شیخ طوسی در باره او گفته است جلیل القدر و بصیر بفقہ و ثقه بود صدوق گفته است هر روایتی را که او صحیح نمی دانست نزد ما متروک میشد و از اعتبار می افتاد.

۴ احمد بن محمد بن یحیی العطار - مورد اختلاف است و جمعی از علمای بزرگ او را ثقه دانسته اند.

۵ محمد بن موسی المتوکل - از خلاصه علامه نقل شده است که ثقه بوده و شیخ صدوق بسیار روایت از او نقل کرده.

۶ سلیمان بن احمد بن ایوب البلخی - مذکور نیست.

۷ محمد بن علی ماجیلویه - چند نفر از علمای رجال او را توثیق کرده اند.

۸ جعفر بن علی بن الحسن بن علی الکرخی - بعنوان کرخی مذکور

نیست.

۹ حمزه بن محمد بن احمد العلوی - در رجال بعنوان استاد صدوق او را مورد اعتماد شناخته اند.

۱۰ حسین بن احمد بن ادریس - مورد اعتماد صدوق بوده و ممدوح است.

۱۱ ابو الحسن محمد بن احمد بن علی بن اسد الاسدی

۱۲ ابو محمد بن جعفر البندار الفرقانی بفرغانه

۱۳ ابو الحسن علی بن عبد الله بن احمد الاسواری

۱۴ ابو الحسن طاهر بن محمد بن یونس

۱۵ محمد بن الحافظ البغدادی

«باب دوم»

۱۶ احمد بن هارون القاضی - در رجال بجای قاضی فامی لقب دارد و از نظر اعتماد صدوق او را مدح کرده اند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۳۰۳

۱۷ ابو جعفر بن مسرور

۱۸ جعفر بن علی الکوفی

۱۹ خلیل بن احمد السحری

۲۰ احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم - شیخ طوسی گفته است او را درک نکرده ام ولی شیخ صدوق از او روایت بسیاری دارد با رضی الله عنه

۲۱ ابو محمد عمار بن الحسین الأسروشی - عمار بن اسحاق اسروشی بعنوان روایت شیخ صدوق در رجال مذکور است.

۲۲ ابو محمد عبدوس بسمرقند مجهول الحال است.

۲۳ احمد بن الحسن القطان - شیخ صدوق او را استاد بزرگوار اصحاب حدیث دانسته که در ری سکونت داشته.

۲۴ محمد بن علی البشار القزوینی - او را بعنوان روایت صدوق از او با جمله رضی الله عنه ممدوح شناخته اند.

۲۵ عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری- مورد اختلاف است و جمعی او را ثقه و مورد اعتماد دانسته اند.

۲۶ علی بن الحسین السعدآبادی- حدیث او را در احادیث حسن شمرده اند.

۲۷ حسن بن عبد الله بن سعید العسکری.

۲۸ علی بن محمد بن الحسن القزوینی

۲۹ احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی- از خلاصه علامه علیه الرحمه نقل شده که مرد موثق و دیندار

فاضلی بوده است.

۳۰ محمد بن احمد بن ابو عبد الله القضاعی - او را ثقه شمرده اند و صاحب کرامت دانسته و مدح مهمی از او شده است.

۳۱ ابو القاسم عبد الله بن احمد الفقيه فيما اجازنی ببلخ

۳۲ ابو منصور احمد بن ابراهیم السلمی

۳۳ ابو محمد بن الحسن بن محمد بن یحیی بن الحسن بن جعفر بن عبد الله بن الحسین بن علی بن ابی طالب

۳۴ ابو الحسن محمد بن علی بن الشاه

۳۵- حسن بن محمد السکونی المزکی بالكوفه سنه ۳۵۴

«باب سوم»

۳۶ ابو سعید محمد بن فضل المذکر

۳۷ محمد بن ابراهیم بن احمد بن یونس اللیثی

۳۸ ابو علی حسن بن علی بن محمد بن علی بن عمر بن العطار ببلخ

۳۹ ابو الحسن بن محمد بن عمرو بن علی البصری

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۱، ص: ۳۰۴

۴۰ ابو احمد القاسم بن محمد السراج الهمدانی بهمدان

۴۱ مظفر بن جعفر بن مظفر العلوی السمرقندی - از اساتید شیخ صدوق است و از او بسیار روایت نقل کرده است.

۴۲ عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب

۴۳ محمد بن عمر الحافظ البغدادی المعروف بجعابی - نجاشی گفته از حفاظ حدیث و بزرگان اهل علم است و تالیفات مهمی داشته.

۴۴ محمد بن علی بن اسماعیل

۴۵ ابو علی الحسن بن علی بن محمد العطار

۴۶ محمد بن احمد السنائی کنیه اش ابو عیسی است و در شهر ری وطن گزیده بود و نسبت او بمحمد بن سنان میرسد.

۴۷ ابو منصور احمد بن ابراهیم الجوزی

۴۸ احمد بن الصقر الصائغ

۴۹ علی بن احمد بن عبد الله البرقی - در نزد شیخ صدوق مورد اعتماد بوده و روایات بسیاری از او نقل کرده است.

۵۰ سعید بن عبد الله

۵۱ احمد بن محمد بن الهیثم

العجلی - او را از اساتید شیخ صدوق شناخته و مورد وثوق دانسته اند.

«باب چهارم»

۵۲ ابو نصر محمد بن احمد بن تمیم السرخسی بسرخس

۵۳ ابو احمد الحسن بن عبد الله

۵۴ ابو بکر محمد بن اسماعیل

۵۵ علی بن الحسین بن سفیان بن حارث بن ابراهیم الهمدانی بمنزله بالكوفه

۵۶ احمد بن محمد بن اسحق الدینوری

۵۷ علی بن احمد بن موسی از مشایخ اجازه و مورد وثوق است

۵۸ ابو عبد الله الحسین بن احمد الاشنانی العدل ببلخ

۵۹ محمد بن عبد الرحمن المقرئ الاسترابادی

«باب پنجم»

۶۰ ابو الفضل تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشی الحیری

۶۱ اسماعیل بن منصور بن احمد القصار بفرغانه

۶۲ عبد الله بن النضر بن سمعان التیمی

۶۳ ابو الحسن بن فضل بن عباس البغدادی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲

جلد دوم

[پیشگفتار]

شاهکار جلد - ۲ - نظر این کتاب

خوانندگان محترم این کتاب، شما هر چند ساده و سطحی جلد ۱ این کتاب را خوانده باشید پی باین نکته بردید که این کتاب گنجینه اخلاق پاک است، این کتاب بهترین دستورات حکمت عالیه عملی اسلام را در بردارد و از سر چشمه زلال تعلیمات

اسلامی که خاندان پیغمبر و امامان پاک و معصومند بزرگترین دستورات اخلاقی را با سندی محکم و بیانی رسا تعلیم میدهد شما اگر قدری با تأمل این کتاب را مطالعه کرده باشید اکنون یک دانشمند اخلاقی بزرگی هستید و در ضمن دانستن نکات برجسته اخلاقی مطالب متنوعه دیگری هم دریافتید نکات برجسته تاریخ اسلام، دستورات بهداشت، عقیده های درست و بسیاری از احکام و آداب اسلامی را فرا گرفته اید.

اگر دستورات بزرگ آن را بکار بسته باشید و بطور عملی و پراتیک از این کتاب استفاده کرده اید اکنون یک مسلمان پاک و وجدان و باطن تابناکی دارید و در پرتو صفای خاطر خود حقایق بسیاری راجع بدین و اسلام فهمیده و خواهید فهمید و اکنون آماده هستید که موضوعات مهم و شاهکار قسم سوم کتاب را که از نظر اهمیت آن در چاپ اول جلد جداگانه ای قرار دادیم دریابید. در این قسم علاوه بر مطالب متنوع و شیرین بسیار، سه موضوع مهم مندرج است.

۱- راجع بفضائل و کرامات و خصائص بزرگترین پیشوای اسلام حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که قبله هدایت اسلام

و کعبه آمال جامعه شیعه است.

۲- حدیث شرائع الدین، یک دوره تعلیمات عالیہ اسلام کہ پدر بزرگوار مؤلف کتاب برای وی نگاشته و برسالہ شرایع الدین معروف است.

۳- حدیث (اربعمائہ: چہار صد مسألہ) کہ حضرت امیر علیہ السلام در یک مجلس باصحاب بزرگوار و شاگردان آمادہ خود آموختہ و این ہم جلوہ دیگری است از فضائل آن حضرت و طرز تعلیمات عالیہ او و سرعت عمل در پرورش دینی و خود بزرگترین کرامت و بقول مردم بزرگترین معجزہ او بشمار میرود.

ما در این مقدمہ میخواستیم وارد بحث امامت بشویم، بحث امامت یکی از مباحث مهم اسلام

الخصال / ترجمہ کمرہ ای، ج ۲، ص: ۳

بودہ و هست، این موضوع از زمان خود پیغمبر اسلام مورد توجہ بودہ و پس از وفات پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ بلافاصلہ مطرح گفتگو گردید و توجہ جامعہ اسلامی را بیشتر بخود جلب کرد در حقیقت موضوع خلافت ہستہ مرکزی تاریخ اسلام و اساس ہمہ انقلابات مهم جامعہ اسلامی بشمار میرود. این مسألہ علاوہ از آنکہ یکی از مهمات مسائل اسلامی است مرکز سیاست و فعالیت جامعہ اسلام بشمار میرود و صلاح و فساد اجتماع، ترقی و انحطاط جامعہ از آن ناشی شدہ و می شود، کلیہ تشعبات و دستہ بندیها بطور مستقیم یا غیر مستقیم از آن آب خوردہ، فرقہ های مختلف و متضاد اسلامی از اینجا پدید آمدہ، مرکز حساس و شخصیت ممتاز تاریخی این موضوع شخصیت علی بن ابی طالب علیہ السلام است زیرا بمقتضای مذهب شیعہ یگانہ شخص برازندہ خلافت و منتخب از جانب پیغمبر برای امامت، او بودہ و نزد عموم، اقلیت مخالف کہ منشأ بروز تاریخ شگفت آور

اسلام شده است بدور او میچرخد و دسته ای که در تنگنای ستم و بی عدالتی افتادند و معنویت دستورات اساسی اسلام را در خطر دیدند باتکاء او، بنام او قیام کردند و حفظ قانون اساسی اسلام و قرآن را از او درخواستند و بنام و تعلیمات او وابسته دیدند توجه به موضوع امامت و خلافت اسلامی از چند نظر است.

[علت توجه به موضوع امامت و خلافت اسلامی]

الف از نظر نص و تصریح و تعیین خود پیغمبر

: این نظر عقیده بسیاری از مسلمانان صدر اسلام بوده و هست و دلیل بسیاری از قرآن و گفتار پیغمبر بر آن گواه است و بیشتر گفتگوها در طول تاریخ روی این زمینه بوده، علامه حلی علیه الرحمه دلیلهای امامت علی علیه السلام را از نظر قرآن و نص اخبار و تأییدات عقلی و منطقی اسلامی تا دو هزار جمع آوری کرده و کتابی بنام الفین نگاشته که یکی از شاهکارهای تألیفات او است محکمترین ادله نص خلافت علی علیه السلام حدیث غدیر و حدیث منزله است که شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار آنها را مورد بحث قرار داده و همه شبهات مخالفین را رفع کرده، ما تحقیقات او را در ضمن مقدمه جلد گذشته نقل و ترجمه کردیم و بعلاوه نصوص و اخبار بسیاری هم در این قسم خصال در این موضوع جمع آوری شده و روایات بسیاری از طریق شیعه و غیر شیعه در آن مندرج است و کتب بسیاری در این موضوع تألیف شده و نیازی نیست که ما در این مقدمه از این نظر وارد بحث شویم.

ب- از نظر لیاقت و شایستگی مقصد

بحث از این نظر اینست که در صورتی که بقول بعضی از عامه پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و خلیفه ای بلفظ مبارک خود معین نکرد شایسته خلافت کیست؟

(این گفته در قرن اول اسلامی زبانزد اکثریت مسلمانان بود و متصدیان خلافت اسلامی و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴

طرفداران آن در نشر آن بسیار کوشیدند تا در تاریخ عمومی اسلام مطلب مسلمی بشمار رفت) البته حکومتهای آن روز و طرفداران ذی نفع آنها برای تبریئه و تحکیم اساس زمامداری خود

جز این راهی نداشتند و چون این وضع خلافت انتخابی که روی نظر مسلمانان و تحصیل اکثریت آراء بود بدون ثبوت سکوت پیغمبر صلی الله علیه و آله اساسی نداشت و قرن‌ها هم در جامعه اسلامی بر پا بود این رأی روز بروز ثابتتر و عمومی تر شد از این جهت خاورشناسان اروپا که اطلاعات اسلامی آنها از مطالعه تاریخ عمومی اسلام است آن را اصل مسلمی تلقی کرده اند ولی امروز که مردم هشیاری ملاحظه شخصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را میکنند و شالوده تعلیمات عمومی و جاودان او را مینگرند هرگز باور نمیکنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته باشد و هیچ گونه پیش بینی برای جامعه اسلامی پس از خود نکرده باشد، پیغمبر که تازه پرچمهای مخالف جزیره العرب را سرنگون کرده و دو سال بیشتر نیست که قبایل دور دست تسلیم او شده و تبعیت او را پذیرفته اند و در عین حال آواز مخالف از طرف یمامه و نقطه های دیگر بگوش او رسیده و بعلاوه نامه دعوت برای پادشاهان بزرگ دنیا چون خسرو شاهنشاه فارس و هرقل امپراطور روم نوشته است و در حقیقت کار جامعه اسلامی از نظر تنظیم و تحکیم امورات داخلی عربستان و از نظر دعوت بیگانگان تازه شروع شده اکنون مرگ او فرا رسیده بدون هیچ گونه پیش بینی رخت بر بندد و چشم از همه رنجهای خود ببوشد هرگز باور نمیشود) شایستگی علی بن ابی طالب علیه السلام برای خلافت از نظر کلیه شروط و اوضاعی که در خلیفه اسلامی بایست بوده باشد مورد اتفاق همه مسلمانان است و هر دسته ای اوصافی

را که برای خلیفه و امام در جامعه اسلام اعتبار کرده اند اعتراف کرده اند که علی بن ابی طالب علیه السلام بحد اکمل دارای آن اوصاف بوده و جز دسته خوارج که توبه پس از حکمین را جزء شروط امامت آوردند در این موضوع مخالفی وجود ندارد از این جهت ما از این نظر هم وارد بحث نمیشویم زیرا شایستگی و لیاقت علی علیه السلام برای خلافت بلکه برتری آن حضرت بر سایرین در تاریخ اسلام روشن است و قابل انکار نیست و بحث و گفتگو در این زمینه بسیار شده و کتاب هائی بسیار نوشته شده و من از توضیح و اصحات و تکرار خوشم نمیآید.

ج- از نظر اینکه اگر پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام بجای آن حضرت نشسته بود و زمام امور را بدست گرفته بود و مسلمانان تمکین آن حضرت شده بودند چه میشد؟

بحث در این موضوع هم جز تأسف نتیجه ای ندارد، البته معلوم است که اگر علی علیه السلام بلافاصله پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله زمام امور جامعه اسلامی را بدست میگرفت و دچار اختلافات داخلی نمیشد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۵

بکلی تاریخ اسلام با وضعی که پیش آمد عوض میشد، پیغمبر اسلام در میان مشرکان مکه مبعوث شد، با نیروی تبلیغ و قدرت اعجاز که در قطعات آیات قرآن بهم آمیخته بودند مردم را دعوت کرد، با همه موانع و مقاومت ها جمعی از طبقات و قبائل مختلفه پیرو او شدند. البته بیشتر پیروان مکه مخلص و از روی ایمان و عقیده گرد آن حضرت جمع شدند ولی افرادی هم غرض آلود و با نگرانی بدان حضرت پیوستند عرض جمعی گریز از نیروی جبار سران قریش و فشار تحمیلات طبقاتی بود و پاره ای هم در ضمن حدس پیشرفت دعوت اسلام را میزدند و بطمع اینکه در آینده بمقامی برسند

و بر و ثمری بچینند پیرو آن حضرت شدند، در حقیقت مکه در هنگام بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله از نظر وضع عمومی و زندگانی اجتماعی در تنگنای سختی بود و بیشتر مردم از وضع خود تا حد بیزاری ناراضی بودند چون با یک دعوت اسلامی بلند شد و مردم اندک اندک با تعلیمات عالیه آن آشنا شدند آرمانهای روحی و مادی خود را در آن جستند و آن بد بینی و نومیدی که در وضع زندگی مشرکانه داشتند برطرف شد و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بمدینه هجرت کرد دعوت اسلامی با نیروی شمشیر انصار تأیید شد و مورد توجه عمومی گردید جمعی از ترس پیرو اسلام شدند و اینها دسته مهم منافقین بودند بهر حال جمعی از افراد مؤثر بظاهر مسلمان و در باطن غیر معتقد در حوزه اسلامی در آمدند پیغمبر صلی الله علیه و آله میخواست در سیر تاریخ و پیشرفت اسلام حوزه اسلام را از وجود عناصر خطر ناک پاک کند و جامعه اسلام را با یک روح خداپرستی خالص و ایمان درستی محکم و پا برجا نماید با اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله در ظاهر با این دسته بسیار مدارا می کرد و از آنها خاطر خواهی می نمود در مقام تصفیه آنها هم بود و این تصفیه از چند راه انجام می شد.

۱- از نظر تربیت و پرورش اسلامی البته افرادی که وابسته جمعیت اسلامی می شدند و زیر دست پیغمبر اسلام می افتادند و آن نظر عناد و دشمنی که حس مبارزه و بدبینی پیش در آنها پدید آورده بود کنار می گذاشتند کم کم بحقیقت اسلام

و تعلیمات عالیہ آن پی میبردند و اخلاص و عقیدہ در آنها بوجود می آمد و مؤمن درست و پاک می گردیدند.

۲- از نظر استهلاک و تبدیل افراد زیرا در طول جریان اسلام آن مردانی که با شرک و عادات پست دوره جاهلیت خو کرده بودند و دل آنها تیره شده و آلودگی دوران گذشته نمیگذاشت پرتو ایمان در باطن آنها بتابد کم کم از میان میرفتند و جوانان نارس و کودکانی که آلوده اوہام و خرافات بت پرستی نبودند در جامعہ اسلامی پدید میشدند و در اثر پرورش دینی مسلمانانی پاکدل و عقیدہ مند بودند این تفاوت میان پیرہ مردان و جوانان دورہ بعثت بخوبی آشکار بود و در میان مهاجر و انصار نمونہ های تاریخی قابل توجہی دارد مقام ایمان ابو بکر و فرزندش محمد، مقام اسلامیت

الخصال / ترجمہ کمرہ ای، ج ۲، ص: ۶

عبد اللہ بن ابی رئیس خزرج با فرزندش بنام عبد اللہ را بسنجید، در سیرہ ابن ہشام گوید چون پیغمبر از جنگ بنی مصطلق فراغت یافت بر سر آب آنها بنام مریسیع بار انداخت در این میان کہ مردم بر سر آب راحت باش کردہ بودند دنبالہ قشون اسلام رسید، عمر بن خطاب یکتن از بنی غفار را بنام جہجہہ مزدور داشت کہ جلو اسبش را میکشید و خدمتکار او بود آمد سر چاہ آب کشد با سنان بن وبر جہنی کہ از بستگان عوف بن خزرج انصاری بود مزاحمت کرد و کار بزد و خورد رسید جہنی فریاد کرد یا معشر الانصار و جہجہہ فریاد کرد یا معشر المهاجرین، اینقضیہ بگوش عبد اللہ بن ابی رئیس خزرج رسید بر آشفتم و بحاضرین مجلس خود جمععی از

محرمان قبیله اش که زید بن ارقم پسر خردسالی هم با آنها بود گفت مهاجرین این طور بما گستاخی میکنند؟؟؟ اینها در وطن ما با ما سر همسری و فزون طلبی دارند بخدا سرانجام کار ما با این رانندگان قریش باینجا رسیده که گذشتگان گفته اند (سگت را فربه کن تا تو را بدرد) هلا بخدا سوگند چون بمدینه برگشتم دسته عزیزتر دسته مزاحم خوارتر و زبون تر را بایست بیرون کند سپس رو بحاضران کرد و گفت شما خود این نکبت را بسر خود آوردید این بیگانگان را در وطن خود جا دادید و دارائی خود را با آنها بمیان نهادید بخدا اگر از آنچه داشتید نسبت بآنها دریغ میکردید بجای دیگر میرفتند، زید بن ارقم این سخنان را شنید و رفت بعرض پیغمبر صلی الله علیه و آله رسانید، اینسخن عبد الله پس از فراغت پیغمبر از جنگ دشمن باو رسید و عمر حضور داشت، عرضکرد یا رسول الله به عباد بن بشر بفرما او را بکشد رسول خدا فرمود ای عمر چگونه می شود؟ مردم با هم باز گویند که محمد صلی الله علیه و آله یاران خود را میکشد، این کار نشدنی است. پیغمبر برای حل این مشکل در هنگامی که فرمان کوچ نمیداد اعلام فرمود که باید بار بندید و کوچ کنید چون عبد الله بن ابی فهمید که زید بن ارقم گفتار ناهنجار او را برسول خدا رسانیده خدمت پیغمبر آمد سوگند خورد که من چنین سخنی که زید بشما رسانیده نگفتم و پیرامون آن نگردیدم عبد الله مرد با عنوان و محترمی بود از این رو کسانی هم که خدمت رسول خدا بودند

از او طرفداری کردند و دفاع نمودند گفتند زید بیجه است شاید غلط فهمیده و خلاف بعرض شما رسانیده چون یاران پیغمبر
براه افتادند اسید بن خضیر شرفیاب شد و سلام نبوت را ادا کرد و عرض کرد یا رسول الله این حرکت قشون بسیار بی موقع و
ناگوار است، شما در چنین وقتی کوچ نمی کردی، فرمود مگر نشنیده ای رفیقت چه گفته؟

کدام رفیق؟

عبد الله بن ابی بن سلول؟

چه گفته؟

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۷

در نظر گرفته که چون بمدینه برگردیم عزیزتران دسته زبون تر را از مدینه بیرون کنند عرض کرد یا رسول الله عزیز همه شمائید
اگر بخواهی او را بیرون میکنی، بخدا او زبون و خوارتر است و شما عزیز و محترمید یا رسول الله با او مدارا کن بحق سوگند
در موقعی خداوند ترا نزد ما آورد که قومش برای او تاج می ساختند که او را پادشاه کنند اکنون نگران است که شما
پادشاهی را از وی گرفته اید... در نتیجه چون خبر بعد الله پسر عبد الله بن ابی رسید که چنین سخن جسارت آمیزی در باره
مهاجرین گفته و پیغمبر صلی الله علیه و آله را رنجانیده فوراً خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد یا
رسول الله بمن خبر رسیده که میخواهی پدرم عبد الله را برای این جسارتی که کرده بکشی اگر در این موضوع تصمیم داری
بفرما تا من خودم سرش را از تن بگیرم و خدمت بیاورم با اینکه همه خزر ج میدانند هیچ پسری بیشتر از من نسبت پیدر
نیکوکار و اخلاصمند نیست ولی میترسم مبادا دیگری را بکشتن او فرمان دهی و

من تاب نیاورم کشنده پدر را زنده بینم و او را بکشم و در این صورت مؤمنی را کشته باشم بخون کافری و بدوزخ روم پیغمبر صلی الله علیه و آله او را دلداری داد و فرمود خاطر جمع دار که تا پدرت با ما است با او بر سر لطف و مدارا هستیم و خوشرفتاری خواهیم کرد، و در پاره ای روایات آمده است که هنگام ورود در مدینه همین عبد الله فرزندش او را در بیرون مدینه بازداشت کرد و گفت تا رسول خدا اجازه ندهد نمی گذارم وارد مدینه شوی تا بدانی عزیز کیست و خوار کیست، این نمونه هائی است از اخلاص جوانان صدر اسلام در اثر اینکه با دل ساده تعلیمات آن را دریافتند و هیچ غبار شبهه و تردیدی در پیرامون عقیده و ایمان آنها نبود.

۳- از نظر محو آثار شرک و بت پرستی و آداب جاهلیت و ریشه کن کردن آثار گذشته و برقرار کردن آثار اسلام تا بدین واسطه مردم عادت جاهلیت را فراموش کنند و با وضع آداب اسلامی خو بگیرند و نسبت باسلام اخلاصمند شوند و ایمان ظاهری آنها تبدیل بایمان حقیقی شود بهمین سبب تمام بتها را شکست و سوخت و ساختن آن را قدغن کرد، همه معبدها که براساس بت پرستی ساخته بودند ویران کرد و مجسمه ها و آثار ساختمان قبرها را محو کرد.

در صورتی که علی علیه السلام بلافاصله پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله زمام جامعه اسلامی را بدست میگرفت بدون تردید نقشه های پیغمبر صلی الله علیه و آله را تعقیب میکرد و در نتیجه یک دسته مسلمانان حقیقی بیریب و ریا بوجود

می آمدند و حقیقت اسلام در جهان منتشر میشد و جامعه بشر سراسر تربیت میشدند و تاریخ عالم یکسره عوض میشد، اما چون ابو بکر زمام امور را بدست گرفت فقط دنبال وحدت عرب و ظواهر تشکیلات اسلامی قشونی شایسته و آماده تشکیل کرد و بجان جهان انداخت این

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۸

قشون که اکثریت آنها همان اعراب جفاکار بیابانهای عربستان بودند و هنوز اخلاق اسلامی در آنها بوجود نیامده بود، این قشون با همان سختی و جفاجویی که در دوره جاهلیت داشتند ملل را مورد تاخت و تاز قرار دادند و با همان عادت که یک دیگر را غارت میکردند دارائی روم و فارس را ربودند و سیل آسا در مدینه ریختند، در اثر زمامداری ابو بکر و عمر فکر ریاست و حب جاه در مغز صحابه جا گرفت و در اثر این ثروت هر یک برای خود تهیه ریاست و بزرگی دیدند و بطمع خلافت افتادند و کشمکش آغاز شد و روز بروز سخت گردید تا دشمنی و خصومت دوره جاهلیت میان آنها برگردید و جنگهای داخلی پدید شد.

روش بحث ما در موضوع امامت و خلافت اسلامی

اشاره

ما از نظری وارد این بحث میشویم که تازگی دارد و غیر از نظرهای گذشته است که در طول تاریخ مورد بحث بوده و بعد کافی در آن گفتگو شده و کتاب ها در باره آن نوشته شده است، ما عموم خوانندگان محترم و برادران دینی خود را از هر فرقه که باشند بدین نکته متوجه میکنیم: ما امروز مسلمان و پیرو قرآنیم و پیغمبر ما که بایست بدستورات او عمل کنیم خاتم انبیاء محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله است

محمد خود پیغمبر هر قرنی است چنانچه قرآن دستور العمل هر دوره ایست ما از اینجا نتیجه میگیریم که هم اکنون قرآن مورد عمل ما مسلمانان است و آهنگ پیغمبر اسلام در گوش ما هست ما اگر فرض کنیم که امروز پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته و ما مسلمانان را تنها گذاشته و باید خود را بیک شخصی از یاران پیغمبر وابسته کنیم و او را جانشین پیغمبر بشناسیم بایست شخصی باشد که در طول تاریخ اسلام شخصیت و پیشوائی او معلوم باشد و در هر قرنی بتوان از آثار او استفاده کرد و مانند خود پیغمبر صلی الله علیه و آله که بواسطه قرآن و نبوت خود همیشه زنده است و برای هر قرنی که در تاریخ گذشته پیغمبر بوده و برای هر قرنی که می آید پیغمبر است، این خلیفه هم خلیفه هر قرنی باشد بطوری که در هر آن ما فرض کنیم پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته صلاحیت داشته باشد که عموم مسلمانان در رتبه بعد از پیغمبر او را مرجع خود بدانند و از وجود تاریخی او استفاده کنند و چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و دعوت اسلامی او بتوسط قرآن و سنت او همیشه محفوظ است رهبری و مرجعیت آن خلیفه هم در هر قرنی بواسطه آثار و سیره او محفوظ باشد.

ما با آواز رسائی همه برادران مسلمان خود را که تا چهار صد میلیون شماره شده اند میخوانیم و می گوئیم خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله در قرن اتم کیست؟

پیغمبر ما بعقیده ما تنها پیغمبر قرن شمشیر نبود، پیغمبر دوره

پیغمبر قرن شمشیر و قرن اتم و همه قرن‌ها است چنانچه قرآن او قرآن همه قرن‌ها بوده و هست اکنون ما در جستجوی خلیفه ای برای این پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هستیم که حافظ و شارح قرآنی او باشد و او هم خلیفه قرن شمشیر و قرن اتم و همه قرن‌ها پس از پیغمبر باشد قرن‌هایی که تاکنون گذشته و همین قرن معاصر و قرن‌های آینده نیز اکنون از همه میپرسیم خلیفه پیغمبر اسلام در قرن اتم کیست؟

محمد صلی الله علیه و آله و سلم که خود پیغمبر قرن‌ها است و تا اینقرن و قرن‌های آینده پیغمبر است از این نظر نیست که در مدت شصت و سه سال زندگی و دوره خود کارهایی انجام داد و رفت بلکه از این نظر است که وجود تاریخی مخلص و جاودانی دارد و بوجود تاریخی خود همیشه زنده است و زنده خواهد بود وجود تاریخی پیغمبر اسلام قرآن و سنت ثابت و کلمات دین او است، محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرزند عبد الله همان بود که شصت و سه سال زندگی کرد و درگذشت ولی محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر اسلام آن شخص محدود نبود او با قرآن و دین خود آمیخته و متحد بود و اکنون وجود تاریخی او موجود است خلیفه او هم باید چنین باشد که در همه قرن‌ها بتوان بمقتضای آن قرن او را خلیفه وی شمرد و در رتبه دوم مورد استفاده و پناه جامعه اسلامی شناخت اکنون باز ما از همه

مسلمانان می‌پرسیم این وجود تاریخی ابدی که شایسته است در جهان امروز خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شناخت کیست؟

پیغمبر اسلام در سال ۱۲ هجرت در گذشت پرچمی افراشته و قشونی آماده و یارانی پرورش یافته از خود بجا گذاشت، این آمادگی و اتحاد و شوق جهاد که با روحیه عرب تناسب داشت و از حس فداکاری و کوشش که روح تربیت اسلامی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود نیرو میگرفت کارهائی انجام داد و اسلام را در جهان پراکنده کرد و کشورهائی گشود و تختهائی سرنگون کرد و غنائم بسیاری ربود عزیزانی را زبون کرد ثروتمندانی را بخاک سیاه نشانید و درویشانی را ملیونر گردانید، این تاریخ گذشت و این اوضاع برچیده شد اکنون از آن افراد جنگجو و از آن اقتدار اثری نمانده است ولی قرآن زنده و نام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و سلطه نبوت برقرار است شمشیری نیست که اسلام با برش آن مرزهای خود را پیش برد و غنیمت فراوان به چنگ آورد و میان پیروان خود تقسیم کند، آن روز جامعه اسلام از چند دسته تشکیل میشد. این چند دسته عرب که وطن و خانمان پابرجائی نداشتند بنه بدوش بگرد جهان افتادند و بار و بنه و گهواره کودکان نوزاد خود را در جبهه های جنگ کشیدند و به نیروی وحدت اسلامی هستی ملیون ملیون مردمان فارس و روم را گرفتند و صرف زندگانی خود کردند و آثار عمران و آبادی را بر هم زدند، بزودی خطر این وضعیت دریافت شد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۰

و عمر دستور داد املاک

و زمین ها را بتصرف سکنه اصلی واگذارند و سهمی از محصول آنها بگیرند و مصرف جامعه اسلامی کنند علاوه بر آنکه این دستور برای ادامه زندگی جامعه اسلامی کافی نبود در صورتی فائده داشت که تا همیشه سلطه نظامی و حکومت مقتدر آنان بجا بماند ولی امروز نه از آن سلطه اثری است و نه از آن اقتدار نشانه ای بدست می آید، امروز اسلام همان نیروی تبلیغی قرآن را دارد و بس آیا متن قرآن موجود بدون هیچ تفسیر و نظامنامه ای برای ادامه زندگی جامعه اسلامی کافی است و تنها با آیات قرآن که بیشتر از نظر کلی و تبلیغی با مردم سخن میگوید آن مردمی که اصطلاحاتی مخصوص و عرفی و حشیانه داشتند میتوان امروز که قرن اتم نام دارد اکتفا کرد و گفت حسینا کتاب الله؟! آیا صرف یاد آوری تاریخ گذشته اسلام و گفتگوی اینکه جامعه اسلامی یک روز با قشونی اندک پادشاهان بزرگ فارس و روم را شکست داده میتوان ملت های متمدن و بزرگ دنیا را قانع کرد و باسلام دعوت نمود؟

امروز ما چهار صد میلیون مسلمان پراکنده در جهان زندگی میکنیم و قسمت بیشتر بکلی فاقد نیروی سیاست و استقلال هستیم و قسمتهای کمی هم که دارای نیروی سیاست و استقلالیم در برابر دنیای کنونی ضعیف میباشیم بایست مانند همان زمانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه مردم را باسلام دعوت می کرد جهان را از نظر معنا و حقیقت اسلام بسوی آن دعوت کنیم و لازمه چنین دعوت و قیامی اینست که علاوه بر متن قرآن بیک شخصیت خلافت اسلامی تکیه کنیم که کلیات اسلام را از

نظر دنیای امروز و مردمان قرآن اتم تشریح کرده باشد این پرسش را باید تکرار کنیم خلیفه پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم در قرن اتم کیست؟

اموری که در دنیای امروز از نظر فرد و اجتماع دارای اهمیت است عبارتست از:

۱- حسن تربیت و پرورش علمی و اخلاقی.

۲- دماغ تفکر و ابتکار.

۳- انضباط کامل و حسن اطاعت از مقررات مورد اعتماد.

۴- فداکاری و اظهار شهامت و خودداری در برابر بیگانه.

۵- کار و کوشش خصوص در رشته های تولید ثروت از قبیل فلاح و زراعت و درختکاری ...

۶- اعتبار حقوق افراد و حفظ آزادی.

۷- مواظبت در عدالت و رسانیدن حقوق به مستحقان و حفظ تشکیلات و نظامات اداری و اجتماعی.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۱

۸- توجه بزیر دستان و دلسوزی برای درماندگان و بیچارگان.

۹- مراعات کلیه مواد قانون اساسی قرآن و دستورات پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم.

۱۰- صرف نظر از استفاده های شخصی و مراعات مصالح عمومی و جلوگیری از هر گونه تعدی نسبت به عموم افراد و طرفداری از صلح عمومی و آسایش کلیه افراد بشر.

علی بن ابی طالب علیه السّلام در میان یاران و اصحاب پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم اسلام یک شخصیتی بی مانند و ممتازی است که همه این مراحل را طی کرده و در جمیع شئون فردی و اجتماعی وارد شده و در هر موقع بهترین نمایش را داده و یادگار و سیره قابل توجهی از خود بجا گذاشته. مجموع این نمایشات و یادگاری ها شخصیت تاریخی و مؤید او را تشکیل میدهند و او را ردیف پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم

و قرآن قرار میدهند که ما جامعه مسلمانان امروز که قرن اتم است چنان که می گوئیم قرآن اسلام کتاب دستورات ابدی و مخلد جامعه بشر است و چنانچه می گوئیم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام با شخصیت تاریخی خود که همان قرآن و دین است پیغمبر ابدی و مخلد جامعه بشر است بی تردید و لرزش می توانیم گفت علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه ابدی و مخلد او است. تاریخ او باندازه ای بزرگ و عمیق و دنباله دار است که اگر فرض کنیم هم امروز هم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفته باشد. بلی امروز که ما چهار صد میلیون مسلمان در پهناور دنیای قرن اتم زندگانی می کنیم و مانند گلوبند مرواریدی که رشته اش در اثر فشار سختی گسیخته و دانه هایش بی تناسب و ارتباط در اینجا و آنجا پراکنده شده و گرد و غبار بسیاری بسر آنها نشسته و نیروی اجتماعی خود را از دست داده ایم باز میتوانیم در همین جهان او را خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حافظ قرآن معرفی کنیم و به پشتیبانی تعلیمات و دستورات او دنیا را باسلام دعوت کنیم زیرا در هر موضوعی از موضوعات زندگی فردی و اجتماعی نمونه کاملی از او در دست است و در هر فضیلتی که در فرد و اجتماع بشر مورد توجه است حتی در دوره اتم مثل اعلی و نمونه کامل است و ما بشرح زیر فضائل و برتری های علی علیه السلام را خلاصه می کنیم بطرزی که فورمول و دستور عمومی باشد و بتوان از او پیروی کرد و سرمشق

گرفت.

[فضائل و برتری های علی علیه السلام]

اشاره

نمونه کامل فرزند برومندی در خانواده بزرگ و آبرومندی

بهترین فرزند در بهترین خاندان

علی علیه السلام فرزند ابو طالب و زاده فاطمه بنت اسد است پدرش و مادرش هر دو از نژاد هاشم بن عبد مناف سید قریش و شخصیت بارز خاندان قصی بن کلابند برادران وی جعفر و عقیل و طالب میباشند.

علی از روزی که متولد گردید از نظر شخص خود معجز آسا بود و در نظر عموم مردم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۲

کودکی بی مانند و نشان آینده بزرگی را میداد نگذیریم از آنچه شیعه در باره کودکی وی معتقدند.

۱- آنکه ابی طالب او را در خانه کعبه برد و خدا وی را نام گذاری کرد و نام او را از نام بزرگ خود باز گرفت.

۲- او را نزد پیغمبر بردند و در آغوش کشید این کودک نوزاد کتاب های آسمانی را برای وی خواند و امتحان نهائی را با موفقیت انجام داد.

۳- در شکم مادر سخن میگفت و با او راز گوئی میکرد.

۴- در چند بار قماط محکم بر او پیچید و او همه را پاره کرد و دستهای خود را بیرون آورد و گفت میخواهم این دستها را بدرگاه خدا بلند کنم و راز و نیاز نمایم.

البته این مطالب معجز آسا در کتب شیعه نوشته شده و ممکن است نزد دیگران بطور تردید تلقی شود ولی در اینجا نباید تردید کرد که علی بن ابی طالب علیه السلام در خانه کعبه متولد شده و خانه زاد خدا است این موضوع نزد شیعه امری مسلم و قطعی است و بسیاری از مورّخین اسلامی دیگر هم که در نگارشات خود تعصب بخرج نداده و حق کشی نکرده اند بدین مطلب اعتراف

دارند از جمله مسعودی در کتاب تاریخ مروج الذهب خود این موضوع را بطور مسلم و بدون ذکر مخالف ثبت کرده است خود همین مطلب برای دریافت عظمت و بزرگواری این کودک کافی است کیفیت زایش علی علیه السلام در میان کعبه بطور خارق عادت نقل شده روایت چنین است که جمعی کثیر در مسجد الحرام نگران بودند که فاطمه مادر علی علیه السلام در حالتی که آثار وضع حمل در او پدید شده بود پشت خانه کعبه آمد و دست بدعا برداشت در این وقت دیوار خانه شکافته شد و فاطمه بدرون رفت و دیوار بهم آمد این موضوع باعث حیرت آنان گشت رفتند در خانه را باز کنند تا از حال او خبر گیرند ممکن نشد دانستند از جانب خدا است مدت سه روز فاطمه در میان کعبه بود و کسی باو دسترسی نداشت و چون بیرون آمد این کودک را با خود آورد اگر کسی از این حدیث تردید کند در این موضوع تردیدی نیست که در میان خانه کعبه تاکنون باندازه چند متر مربع در ضلع شمال غربی ساختمانی وجود دارد که محل زایش علی علیه السلام ساخته می شود همین اندازه که مسلم شد خانه کعبه زاد و بوم علی علیه السلام است برای عظمت مقام این مولود و پاکی او کافی است، کعبه در جهان قدیم ترین معبد و بزرگترین و مقدسترین خانه های منسوب بخدا است، خداوند این خانه را بخود وابسته و در طول تاریخ از آن نگهداری کرده و بطور

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۳

معجز آسائی حمله ابرهه و قشون یمن را از او دفع کرده است این مسلم

است که کثافت و شخص ناپاک روا نیست که در خانه کعبه در آید بنا بر این علی علیه السّلام و مادری که او را زاد بهیچ گونه کثافت و ناپاکی گرفتار نبودند این یک مقام طهارت بی مانندی است که این کودک را نهال بزرگی معرفی میکند.

علی علیه السّلام بطرز اسرار آمیزی در خانه کعبه زائیده شد تا بالاترین رابطه ای را که میتواند بنده فرمانبرداری با خدای خود داشته باشد برای خویش پا برجا کند. این خانه زاد خدا بزرگترین مقام بندگی را که شریف ترین پیوست انسانست با خدا دارا شد بزرگواری علی علیه السّلام را باید در سر بندگی او جستجو کرد بندگی پاک و بی آرایش علی علیه السّلام با خانه زادی او نسبت بخدا پیوست مهمی دارد پاکترین بنده آنست که خانه زاد مولای خود باشد، چون علی علیه السّلام با جسمی پاک بر روی خاک کعبه مقدس وارد شد از جوهر خاک خانه رنگ خدائی گرفت همان رنگی که حقیقت بی رنگی است و آیه ۱۲۸ سوره بقره رمز آنست **صَبَّغَهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صَبَّغَهُ**، رنگ خدائی بخود گیرید کی از خدا بهتر رنگین میکند؟

در عصر ولادت علی علیه السّلام دین حق و کیش درست آئین عیسی و دستورات انجیل بود در آئین عیسی بایست هر کودکی که از مادر زائیده شود در زیر نظر کشیش و پیشوای مذهبی با آب مقدس تعمید که بزردی رنگین بود او را غسل دهند و با این غسل تعمید پایه پرورش دینی او را استوار کنند تا در دین مسیح ثابت قدم باشد. این دستور با ولادت علی علیه السّلام تبدیل شد علی علیه

السَّلام از خاک پاک کعبه مقدس در زیر نظر مستقیم حق تعمد یافت و نور ایمان سراپای کوچک و نازنین او را فرا گرفت و افتخار تشریح شستشوی با خاک را (تیمم) او افتتاح کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بزرگ سپس بدان بالید و این دستور آسمانی را صادر کرد جعلت لی الارض مسجدا و طهورا رمز اسرار خاک و مقام اهمیت آن در زندگانی بشر تا تاریخ پیدایش اسلام نامعلوم بود و بشر با چشمی اهانت آمیز بدان مینگریست ولی اسلام با این قانون بزرگ بهره برداری از آن را افتتاح کرد.

آری عناصر فریبنده و خوش نما زودتر اشخاص ظاهر بین را بخود جلب میکنند و بسا موجب گمراهی آنها میشوند ظاهر نورانی آتش شیطان را فریفت و او را بتمرد حق کشانید و به خودپرستی واداشت تا رانده و بد بخت شد. توجه مغرورانه فارسیان را جلب کرد تا او را مظهر یزدان دانستند و قبله و گاهی معبود خویش نمودند، امواج آب و نیروی طوفان او دهشت در دل جمعی انداخت تا برای او رب النوعی گمان بردند ولی خاک آسوده و ساده و بی هیاهو کمتر مورد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۴

توجه قرار داشت شریعت اسلام اهمیت خاک را با این جمله اعلام کرد: رب الماء و رب الصعيد واحد پروردگار خاک و آب یکی است در دنبال این تعلیمات اسلامی نظر دانشمندان طبیعت شناس بعالم خاک جلب شد و اسرار شگفت انگیزی از آن کشف کردند در همین اواخر فهمیدند که در جوهر خاک ماده پنی سیلینی وجود دارد که یگانه داروی دردهای بشری است ولی عارفان

با بصیرت راه بندگی را از خاک آموختند خاک با این همه افتادگی خود رمز بندگی خدا است، از اینجاست که همه حوائج بشری را در درون خود می‌پرورد زیباترین گلها، نافع ترین گیاهها، پربهاترین معادن از شکم او بیرون می آید علی علیه السلام هم خاک معبد بزرگ حق را در آغوشش کشید که همه آرزوهای بلند انسانیت و آرمانهای بزرگ بشر در وجود او یافت شد و او هم بخوبی از عهده برآمد که همه صفات نیک و اخلاق و آداب بزرگ انسانی را در جامعه بشری نمایش دهد و آنها را بهمه مقامات بلند امیدوار سازد.

آری انسانی که در اثر پیروی هوا و هوس و گمراهی در عمق بدبختی پرتاب شده بود انسانی که همه نیروی بزرگ خود را برای تامین شخصیت کوچک و آرزوهای پست و زندگانی کوتاه خود صرف میکرد، انسانی که از خدای بزرگ جهان و آفریننده مهربان خود بیخبر بود یک بار از آهنگ قرآن محمد صلی الله علیه و آله و سلم بخود لرزید و چشم گشود و در پهلوی او علی علیه السلام را دید که با آهنگ آن هم کاری میکند خدا را چنان که بایست میستاید و چنانچه شایست میپرستد، در پرتو دانش همه مشکلات را حل میکند و در سایه کوشش جهان را آباد مینماید و چون پدری بر همه مهربان است و چون برادری برای همه خیر خواه است همه را رنج میبرد تا دیگران آسایش کنند و پرچم عدالت را در جهان بجنبش آورده و بینوایان را بنوا رسانیده زخم درون ستمدیدگان را با سر انگشت عدل خود مرحم گذاری میکند.

این خانه زاد

خدا با آن بندگی عمیق و شگفت آور مهر خدائی دارد، عدل خدائی دارد، قهر خدائی دارد، رحم خدائی دارد و همه خلق جهان را بدین اعتراف واداشته که:

زنده و پاینده باد کودک نوزاد ابو طالب خانه زاد خداوند پاک

در مرحله علی علیه السلام نه چونست و نه چنددر خانه حق زاده بجانش سوگند

بی فرزندی که خانه زادی داردشک نیست که بایش بجای فرزند

بهترین فرزند در دامن پاک ترین مادر

فرزند با یک وجود بسیار کوچک ذره بینی بدرون مادر وارد می شود و سیر سریع خود را

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۵

بسوی عالم انسانی از آنجا آغاز مینماید. پیوست او با مادر نخستین مرحله ترقی او است، از جسم مادر تغذیه میکند تا صورت انسانی بخود میگیرد و لباس احسن تقویم میپوشد و سپس خداوند در تن او روح میدمد و خلق جدیدی می شود که بایست بآفریننده او با صیغه فَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ آفرین گفت پس کودک هر چه دارد از مادر دارد استعداد پاک و روش نیک با خون و شیر مادر در اعصاب و رگهای او پا برجا می شود عقیده مادر، احساسات مادر، افکار مادر در نهاد کودک متمکن میگردد و در افکار و اعمال او منعکس می شود، در همه وقت ویژه امروزه فرزندان نیک دیندار و شجاع و دانشمند را از مادران نیکسرسشت و دانشمند و تربیت شده خواهانند. در این شکی نیست که مادر لائق و دانا فرزند رشید و دانشمند بار می آورد ولی نباید معتقد بود که مادر دانا فقط زنی است که بمدرسه رفته و اصطلاحات رسمی یاد گرفته فاطمه بنت اسد مادر علی علیه السلام تربیت شده خاندان بنی هاشم بود. این خاندان در

زمان جاهلیت عرب معدن اخلاق عالیه و پرورش احساسات پاک انسانی بودند، دستورات ملت ابراهیم و تعلیمات روحانی عیسی در میان آنها معمول بود و آنچه را که باید یک مادر برای پذیرش و پرورش یک فرزند بزرگواری دارا باشد دارا بودند، در میان قبائل قریش و اهل مکه جمعی زنان و مردان عالی‌مقام وجود داشتند که بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ظهور اسلام نبوغ و عظمت آنها را آشکار کرد در میان این طبقه بزرگواری زنان مکه فاطمه بنت اسد همسر ابی طالب مقام بلندی دارد که دوره اسلامی او دلیل روشن آنست عظمت و بزرگواری مادر علی علیه السلام از روایت کافی در باره او کاملاً روشن می‌شود ما ترجمه متن این روایت را نقل میکنیم و بطور اختصار نکات برجسته تاریخ زندگانی این مادر بزرگ را شرح میدهیم:

کافی در ضمن اخبار مولد امیر مؤمنان علیه السلام از امام ششم جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده است که فرمود براستی فاطمه بنت اسد مادر امیر مؤمنان نخستین زنی بود که از مکه تا مدینه پیاده دنبال پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مهاجرت کرد احسان او نسبت برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از همه مردم بیشتر بود یک بار شنید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید مردم روز قیامت برهنه محشور میشوند فریاد زد وای از این رسوائی!!؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را دلداری داد و فرمود من از خدا خواهش میکنم که تو را پوشیده محشور کند، یک بار دیگر

شنید که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فشار قبر را یاد آور میکرد فریاد زد وای از ناتوانی من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را دلداری داد و فرمود من از خدا خواهش میکنم تو را کفایت کند و از فشار قبر معاف دارد، یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد میخواهم این کنیز خود

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۶

را آزاد کنم: فرمود اگر چنین کاری کنی در برابر هر عضو وی خداوند عضوی از تن تو را از دوزخ آزاد کند چون بیمار شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را وصی خود کرد و دستور داد خادمش را از جانب او آزاد کند در این میان زبانش بند آمد و همی برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اشاره میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وصیت او را پذیرفت در این میان یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آسوده نشسته بود که امیر مؤمنان نزد او آمد و گریه میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود برای چه گریه میکنی عرض کرد مادرم فاطمه مرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بخدا مادر من هم بود شتابانه برخاست تا ببالینش آمد باو نگاهی کرد و گریست سپس بزنها دستور داد او را غسل دهند و سفارش کرد چون فارغ شدید پیش از آنکه کاری کنید بمن خبر دهید چون فارغ شدند بآن حضرت اطلاع دادند حضرت

پیراهنی از خود که بتنش چسبیده بود داد تا او را در آن کفن کنند و بمسلمانان فرمود چنانچه در مورد تجهیز فاطمه از من کاری دیدید که پیش از این با جنازه کسی نکرده ام سبب آن را از من بپرسید چون فاطمه را غسل دادند و کفن کردند رسول خدا در آمد و جنازه را بدوش گرفت و زیر آن بود تا قبرش رسانید سپس آن را بزمین گذاشت و در میان قبر خوابید و سپس او را در قبر خوابانید و بر روی او سرازیر شد و مدتی دراز با او آهسته سخن میگفت و باو فرمود پسرت، پسرت، سپس بیرون شد و قبرش را ساخت و خود را روی قبرش انداخت، شنیدند که فرمود: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بار خدایا من او را نزد تو بامانت سپردم و پس از آن برگشت مسلمانان عرض کردند امروز دیدیم که شما کارهایی کردید که پیش از این نکرده بودید.

فرمود امروز نیکیهای ابو طالب را از دست دادم فاطمه باندازه ای بمن علاقه داشت که بسا چیزی در خانه اندوخته داشت و مرا بر خود و فرزندانش مقدم میداشت من یک روز نام قیامت را بردم و گفتم مردم برهنه محشور میشوند فرمود وای از رسوائی من، من ضامن شدم که خدا او را از آن معاف کند از این رو با پیراهن خودم او را کفن کردم و در قبرش خوابیدم و بر جنازه او سرازیر شدم و پاسخ سؤالاتی که از او میشد باو تلقین کردم زیرا از پروردگار وی پرسیدند پاسخ داد و از رسول وی پرسیدند پاسخ داد ولی چون از امام

و پیشوای او پرسیدند زبانش گرفت و درماند من گفتم پسر تو است پسر تو است.

این روایت از سر تا ته فضائل بر جسته ای برای مادر امیر المؤمنین علیه السلام در بر دارد ولی در چند قسمت آن شاهکارهائی است که بزرگترین مردان اسلام را کمتر نصیب شده.

۱- موضوع سابقه هجرت بر همه زنان مهاجر آنهم با پای پیاده از مکه تا مدینه، سرآمد مسلمانان کسانی هستند که در مکه پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گرویدند و چون آن حضرت در سال

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۷

۱۱ بعثت خود بمدینه هجرت کرد ترک وطن کردند و دنبال او آمدند خداوند این فضیلت را در سوره توبه آیه ۱۰۰ یاد کرده و فرموده است: وَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أَنان که در اسلام سابقه و اولیت دارند از مهاجر و انصار و آنان که بنیکی از آنها پیروی کردند خدا آنها را پسندید و از خدا رضایت دارند فاطمه مادر علی علیه السلام از دسته سابقه داران مهاجر اسلام است آنهایی که پرتو اسلام تا عمق دلشان را روشن کرد و تار و پود هستی آنها را در گرفت و چنان شیفته خدا و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و دین گردیدند که از وطن و خویشان و مال و جان دست کشیده و چون پروانه دنبال پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شتافتند، خار بیابان ترسناک عربستان در زیر پای آنها چون پرنیان بستر آسایش بود چه بزرگ ستایشی است این کلمه که

فرمود: نخست زن مسلمانی است که بیای خود از مکه تا مدینه هجرت کرد.

۲- نسبت برسول خدا از همه مردم خوشرفتارتر و مهربانتر بوده است، در خدمتگزاری و احسان بشخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بزرگترین رجال جهان و برگزیده عالمیان است از همه مردم بدون استثناء بیشتر خدمت و مهربانی کرده این کلمه اشعار بیک نحو منت پذیری از این بزرگ زن دارد چه مقامی بالاتر از این است که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم منت پذیر کسی باشد با این تعبیر که او را اول شخص همه احسان کنندگان بخود قرار دهد چه روح بزرگی در وجود این زن بزرگ بود که شعور بمقام بزرگ نبوت خاتم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را برانگیخت و این اندازه حسن خدمت انجام داد ۳- قوت ایمان و ترس از خدا و ملکه عفت که بزرگترین محاسن و امتیازات زن است، بمجرد اینکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میشوند مردم روز قیامت برهنه اند فریادش بلند می شود که وای از این رسوائی بمجرد اینکه میشوند مرده ها فشار قبر دارند فریاد میکشد وای از سستی و ناتوانی در برابر این شکنجه با زبانی گویا در پرتو سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم همان آینده دور از باور مردان مؤمن جهان را در خود مشاهده میکند و از روی احساس ایمانی و وجدان دینی ناله میکشد و این همان مقام یقین است که بالا-ترین درجات سیر دینی است و یا بتعبیر عرف مقام شهود است که در اثر نفس پیغمبر صلی

اللَّهُ عليه و آله و سلم نفس آماده و پاک او تا اعماق جهان آینده پیش می‌رود و نادیده را می‌بیند و این احساس دینی را بفرزند خود از راه خون و شیر منتقل می‌کند که می‌فرماید لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا: اگر پرده از غیب برگیرند برای من علم جدیدی بدست نیاید زیرا من هر چه در پس

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۸

برده است دیده ام و دانسته ام.

۴- که از همه اینها بالاتر است که چون علی علیه السلام خبر مرگ فاطمه (ع) را پیغمبر داد و عرض کرد:

مادرم مرده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با گریه فرمود مادر من بوده که مرده. در این موقع که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه بلندترین مقام معنوی و مادی خود رسیده بود فاطمه را مادر خود میدانست باید از اینجا فهمید که فاطمه «ع» مقام خاتمیت داشته در سیر ارتقائی مادری چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مقام خاتمیت داشته در سیر درجات نبوت البته مقام مادری در جامعه بشری مقام بزرگی است، تأثیر آن در اصلاح و سعادت نسل آینده از پدر هم بیشتر است زیرا فرزند از پدر جز یک جزء ذره بینی ندارد ولی از مادر همه چیز دارد. فرزند چون از مادر جدا شود انسان تمام عیاری است گو اینکه کوچک و نرسیده است و چون صدی نود کودکان از شیر مادر می‌خورند و از آن نشو و نما میکنند تا دو سال از زندگانی خود هم که احساسات و مشاعر آنها تکمیل می‌شود و جنین عقل آنها در جنبش

می آید باز از مادر واگرفته میشوند و چون پس از دوره شیر خوردن هم تا سالیان دراز در دامن مادر وزیر سرپرستی او هستند همه هستی آنها از تربیت مادر رنگ میپذیرد، مادر بزرگ ترین عنصر تکوین جامعه بشریت است و صلاح و فساد اجتماعی بشر بجهان مادر و بوضعیت مادران جهان وابسته است، مقام نبوت مقام قانونگذاری و دستور دادن است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از نظر تشریح دستورات مفید و درست و حفظ نظام عمومی، جامعه را اصلاح میکند ولی این دستورات و قوانین باید زیر نظر و در دیک فکر و احسان مادر پخته شود و بدست او بصورت لقمه گوارائی در آید و بدهان فرزندان گذارده شود تا فرزندانی که جامعه آینده اند دارای پرورش نبوت گردند و عالم انسانیت را بوجود خود معمور نمایند.

مادر نیروی اجرای دولت نبوت است باین ملاحظه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه بنت اسد را مادر خود نامید و از مرگ او نالید و بهمدردی با علی علیه السلام گریه سرداد این نیروی بزرگ مادری و مباشرت در تربیت عمومی که از وجود فاطمه بنت اسد در کالبد علی علیه السلام ریخت با مقام وصایت و جانشینی علی علیه السلام از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم سر و کار داشت و دامن فاطمه نوزادی را پرورید که در آینده باید پرچم خلافت خاتم پیغمبران را بدوش کشد و بار نبوت را که از آن پرچم حمد تعبیر شده تا موقف قیامت که محضر عام خلائق و نسخه تام خلقت است برساند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲،

نمونه کامل پدر**بزرگواری پدر را بنگر:**

ابو طالب فرزند ارجمند عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف در سن بزرگترین اولاد عبد المطلب نیست ولی در شرف از همه برتر و بدون تردید ریاست خاندان بنی هاشم پس از وفات عبد المطلب از آن او بود بنی هاشم شریفترین و محترمتترین بیست و هفت خاندان قریش بودند و اگر چه ریاست مالی قریش در قبیله بنی مخزوم و ریاست جنگ و سیاست قبائل در دست بنی امیه بود ولی شرافت و احترام معنوی و روحانی و وجهه عمومی عرب مخصوص خاندان بنی هاشم است، قریش در میان تمام قبائل عرب مورد احترام بودند از نظر اینکه جمعیت مرکزی خاندان ابراهیم بشمار می- رفتند و حافظ و نگهبان کعبه و ساکن حرم مکه بودند حرم مکه و خانه کعبه پناهگاه دینی و روحانی و مهد آسایش عرب جاهلی بود، در میان قبائل قریش بنی هاشم موقعیت روحانی داشتند و حافظ شعائر ملت ابراهیم علیه السلام و نگهبان کعبه و میزبانان کاروانهای حج و سقای تشنگان وادی سوزان عربستان بودند ریاست این خاندان پس از عبد المطلب بدون منازع به ابی طالب منتقل شد و ابو طالب اول شخصیت خاندان بنی هاشم بود و یگانه شخصیت محیط عربستان بشمار میرفت این حقیقتی است که در تاریخ اسلام مخالفی ندارد و هیچ مسلمانی و مطلعی نمیتواند آن را انکار کند ابی طالب ثروت فراوانی نداشته که از راه ثروت و پول تحصیل این مقام را کرده باشد بلکه در میان فرزندان عبد المطلب تنگدست و گرفتار مضیقه بوده است چنانچه از نقل سیره ابن هشام بخوبی آشکار می شود.

ابو طالب در تنگنای قحط سالی

ابن هشام بسند خود از مجاهد

بازگو کرده که یکی از نعمتهای خدا نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام این بود که پیش از ظهور اسلام هم در دامن تربیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میزیست، خداوند این سازمان پرورش بزرگ و خیر بی پایان را برای او خواسته بود زیرا قحطی سختی قریش را فرا گرفت و ابو طالب نان خورهای بسیار داشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سلم نزد عباس عموی دیگر خود که ثروتمندترین بنی هاشم بود رفت و فرمود ای عباس برادرت ابو طالب نانخور بسیار دارد و می بینی که مردم چگونه گرفتار قحطی هستند بیا برویم و برخی از نانخوران او را کفالت کنیم و بار زندگانی او را سبک کنیم من یکی از پسرانش را میبرم و تو هم یکی را ببر تا بجای او خرج این دو تن را بدهیم، عباس گفت بچشم با هم نزد ابو طالب رفتند و گفتند ما میخواهیم نانخورهای شما را سبک کنیم تا این سختی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۰

بگذرد فرمود عقیل را برای من بگذارید و در باره پسران دیگرم صاحب اختیارید رسول خدا علی علیه السلام را نزد خود برد و با خود نگاهداشت، علی علیه السلام در خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زیست تا وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنبوت مبعوث گردید.

از اینجا دانسته می شود که اهمیت ابو طالب و پیشوائی او برای مال نبوده زیرا عباس از او ثروتمندتر بود چنانچه برای زورگوئی و جنگجوئی هم نبوده زیرا نفوذ جنگی و سیاسی قریش در خاندان بنی

امیه بود در اینجا یک سؤال پیش می آید که عظمت و شخصیت بزرگ ابو طالب در خاندان بنی هاشم بلکه در عربستان برای چه بود؟

جواب این پرسش از نظر عقیده درست فرقه شیعه پر واضح است زیرا ابو طالب در نظر شیعه دارای مقام عالی دیانت و روحانیت بوده و یک مقام معنویت بزرگی داشت که در زبان شریعت از آن بمقام وصایت انبیاء تعبیر شده و در زبان عرفا مقام کشف و شهود و اتصال بمبدأ اعلی خوانده شده است ابو طالب جوهر آداب ملت ابراهیم را که روح کیش عیسوی درست بوده است مراعات میکرده و پیش از اسلام در طریقه درست خدائی میزیسته اگر چه پیوست باکیش رسمی پر از بدعت نصاری نداشته از این جهت در روایات شیعه رسیده است که چون فاطمه بنت اسد خبر ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را باو رسانید فرمود چندی صبر کن تا مانند او را بزائی در این جمله سی سال پیش از ولادت علی علیه السلام مژده او را بمادرش داد، در اثر این مقام بلند معنوی ابو طالب ریاست روحانی این خاندان را دریافت و مورد احترام عموم عربستان گردید.

ولی آیا دیگران شخصیت بزرگ ابو طالب را چگونه تفسیر میکنند و سر این عظمت را چطور کشف مینمایند باید از آنها پرسید تا چه گویند؟ آنچه در اینجا باید نوشت اینست که بی تردید ابو طالب پس از عبد المطلب رئیس مطلق خاندان بنی هاشم بود و بهترین دلیل آن علاوه بر نص تاریخ و روایات مسلم میان همه مسلمانان و مورخان اینست که رجال قریش در مقام معارضه

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بر آمدند در همه پیشنهادات خود فقط شخص ابو طالب را طرف قرار دادند و با او مذاکره میکردند و بهیچ کس جز او از مخالفین یا موافقین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مذاکرات خود وقتی نگذاشته و سر و کاری نداشتند این موضوع از مطالعه سیره ابن هشام و کلیه تواریخ اسلامی روشن است.

-۱

در باره ابو طالب از روی انصاف نظر بدهید؛

مخالفین شیعه می گویند این بزرگ مرد عرب و مایه شرافت قریش و خاندان بنی هاشم کافر یعنی بت پرست زیست تا مرد با اینکه هشت سال از دوره پرشور بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را هم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۱

درک کرد.

و بزرگترین فداکاری ها را هم نسبت بشخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و جمعیت مسلمانان از خود بروز داد و بعلاوه در تبلیغ و نشر اسلام کوشش فراوان نمود.

اکنون ما موضوع را چنین طرح میکنیم محمد صلی الله علیه و آله و سلم در اواخر عمر ابو طالب مبعوث شد و دعوت اسلامی را شروع کرد همه بزرگان قریش و سران قبائل بمخالفت او برخاستند و از هیچ گونه کارشکنی و دشمنی در باره او کوتاه نیامدند ولی ابو طالب با همه نیروی خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام دفاع کرد و تا حد فداکاری ایستادگی کرد و جمعیت مسلمانان را حفظ کرد و از دین اسلام هم ترویج کرد و با این حال همکیش مشرکین و مخالف اسلام بود آیا هیچ عاقلی این کلام را باور میکند و این دو راه و روش

متناقض را در باره ابو طالب تصدیق مینماید؟ اختیار با خوانندگان است. اکنون بینیم سخن قریش در باره مخالفت با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مبارزه با دین اسلام چه بود؟

قریش وجه مخالفت خود را در چند جمله منظم کرده بودند که مکرر با خود ابو طالب مورد بحث قرار دادند و در سائر موارد هم برای برانگیختن قبائل بر ضد اسلام یا استمداد از پادشاهان روم و حبشه ورد زبان ساخته بودند.

متن لایحه قریش بر ضد پیغمبر اسلام (ص)

سیره ابن هشام میگوید چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دعوت خود را آشکار کرد و معبودان قریش را به بدی یاد کرد و آنها را گمراه خواند و ابو طالب در حمایت او ایستادگی کرده ده تن از اشراف قریش که رؤسای خاندان عبد شمس و بنی امیه و عبد العزی و بنی مخزوم و بنی سهم بودند نزد ابو طالب رفتند و گفتند که برادرزاده ات:

معبودان ما را دشنام داده، دین ما را نکوهش کرده، عقائد ما را سفاهت پنداشته، پدران ما را گمراه خوانده، یا او را از این روش باز دار یا بخودمانش واگذار تا چاره او را بکنیم، این چهار موضوعی که مورد شکایت قریش بود منظور مشترک و وجه عمومی داشت و با عقیده و ایمان و حفظ اجتماع و شرافت گذشتگان سر و کار داشت و همه موضوعاتی هستند که مردمان خردمند مال و جان خود را فدای آنها میکنند چه رسد بفرزند یا برادر زاده اگر واقعا ابو طالب با آنها هم عقیده بود و باسلام ایمانی نداشت چرا دست از حمایت پیغمبر صلی الله علیه و آله

و سلم بر نداشت و چرا با آنها بر ضد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم همدست و هم آهنگ نشد اینان کسانی بودند که برای طفرداری این موضوعات از مال و جان خود گذشتند فرزندان و خویشان خود را که پیرو اسلام شده بودند بدست خود تا حد مرگ شکنجه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۲

گردند و از خود راندند و پس از هجرت در میدان های نبرد با آنها جنگیدند چرا ابو طالب بر خلاف آنها با همه نیروی خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دفاع کرد و جامعه مسلمانان را حفظ کرد و از مرام اسلام تبلیغ کرد؟!؟

دفاع دیپلماسی ابو طالب از اسلام

در همین جلسه ای که سران قبائل قریش نزد ابو طالب آمدند و پیشنهاد خود را در موضوع پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تسلیم کردند و از او درخواست نمودند یا محمد را از دعوت اسلامی باز دارد و یا او را بآنها واگذارد. ابو طالب با زبانی نرم و دوستانه با آنها وارد گفتگو شد و آنها را با دلی شاد و امیدوار از نزد خود روانه کرد، آنها برگشتند ولی ابو طالب در موضوع پیشنهاد آنها هیچ گونه اقدامی نکرد و واکنشی از خود نشان نداد پیغمبر «ص» با همان شور و شدت بدعوت خود ادامه داد و گفتگوی مسلمانان با مشرکان در گرفت و از یک دیگر دوری جستند و بکین هم برخاستند و زمینه شورش و زد و خورد و کشمکش میان دو دسته مسلمان و مشرک پدید گردید و سران قریش را بیش از پیش بهراس انداخته و در مجالس قریش

بیش از همه چیز از رسول خدا و راه و روش او و پیروانش صحبت میشد و در موضوع خاموش کردن دعوت اسلامی و از میان بردن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتگو میکردند و عموم را نسبت باو بدبین و نگران مینمودند و بر ضد او وامیداشتند، نتیجه مذاکرات و مشورت های آنها این شد که بار دیگر در این موضوع به ابو طالب مراجعه کنند و یک پیام تهدید آمیز سخت و اولتیماتوم پشت لرزانی برای او بفرستند این بار پیشنهاد خود را چنین بحضرت ابو طالب ابلاغ کردند که:

ان لك سنا و شرفا و منزله فينا و انا قد استنهيناك من ابن اخيك فلم تنهه عنا و انا و الله لا نصبر على هذا من شتم آبائنا و تسفيه احلامنا و عيب آلهتنا حتى تكفه عنا او ننزله و اياك في ذلك حتى يهلك احد الفريقين؛ ای ابو طالب تو در میان ما سنی کامل و شرافت و منزلتی بسزا داری ما از تو درخواست کردیم که برادرزاده ات را از مخالفت ما باز داری و باز نداشتی بخدا ما تاب این وضع ناگوار را نداریم که پدران ما بباد ناسزا گرفته شوند و عقیده و آرزوی ما سفاهت شمرده شود و معبودان ما نکوهش کردند یا او را باز دار یا با تو و او میجنگیم تا یکی از دو دسته نابود گردد.

این بار ابو طالب جواب سران قریش را بسکوت گذرانید ولی از این پافشاری و تهدید بسیار نگران شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را خواست و او را از تصمیم قریش آگاه کرد پیغمبر

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَقَوْلِهِ:

من باید دعوت خود را بهر قیمتی تمام می شود ادامه بدهم و دستور عقب نشینی و محافظه کاری ندارم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۳

چون ابو طالب از برنامه پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آگاه شد با این جمله فداکاری خود را ابلاغ کرد:

۱- اذهب یا ابن اخی فقل ما احببت فوالله لا اسلمك لشيء ابدا برادر برادرزاده عزیزم برو هر چه خواهی بگو بخدا هرگز دست از یاری تو بر نمیدارم

دفاع مردانه ابو طالب از پیغمبر «ص» و جهاد ادبی او

چون مذاکرات سران قریش با ابو طالب به بن بست رسید و راه حل سلمی برای خاموش کردن دعوت اسلامی بدست نیاوردند جمعیتی کینه ور بر ضد ابو طالب و پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تشکیل دادند و هم سوگندان و خویشان نزدیک ابو طالب هم از نظر حفظ منافع شخصی و وقتی خود حق را بدشمنان ابی طالب داده و بدانها پیوستند تا بجائی که در یک جلسه مشاوره و مذاکره مطعم بن عدی یکی از عموزادگان ابو طالب بوی پرخاش کرد و گفت بخدا قوم تو با تو از در انصاف در آمدند و کوشش بسزائی کردند تا بخوشی و مصلحت تو با تو کنار آیند و فتنه محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را خاموش کنند ولی تو حاضر نیستی بهیچ اندازه با آنها کنار آئی و هیچ پیشنهادی را از آنها نپذیری، طرف داری خویشان ابو طالب از دشمنان وی، پیوستن دوستان و هم سوگندان سابق او بآنها ابو طالب را بسیار آزرده خاطر ساخت و برای تشکیل جبهه مقاومت مردانه ای او را بکوشش انداخت،

ابو طالب خاندان بنی هاشم را جمع آوری کرد و آنها را بحمايت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مساعدت خود دعوت نمود خاندان بنی هاشم و بنی مطلب جز ابو لهب دعوت او را پذیرفتند و بجانبداری پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برخاستند ابو طالب در قصیده کوتاهی از آنها اظهار تشکر نمود و آنها را تشجیع و تشویق کرد، فرمود:

اگر روزی قریش گرد هم آیند برای اظهار سرافرازی* خاندان عبد مناف هسته مرکزی و پاک آنها است* اگر خواهند اشراف عبد مناف را بدست آورند* شرافتمندان و مردان تاریخی در خاندان بنی هاشمند* اگر قریش بخواهند یک روز بخود بنازند* باید بشخص محمّد بنازند که برگزیده هسته مرکزی و گرامی مرد آنها است* قریش فربه و لاغر خود را بر ضد ما گرد هم خواند* ولی پیروز نشد و آرزوهایش بیاد رفت* ما از روز دیرین تن بستم ندادیم* هر وقت گره بجبین می افتاد ما رفع گرفتاری میکردیم*

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۴

در هر روز سختی ما از قریش و مکه دفاع میکردیم* هر کس بخانه کعبه قصدی داشت* ما او را میزدیم و میراندیم* چوب عود از ما بوی خوش گرفته است* در آستان ما فوج فوج می آیند* مقصود همه ما هستیم* و در قصیده بلند و ادیبانه خود که بازار امرء القیس و گویندگان معلقات را شکسته وضعیت جبهه مقاومت خود را روشن کرد و دشمنان خود را معرفی نمود و پایداری و فداکاری خود را راجع به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اسلام با صراحت و شهامت بی مانندی آشکار

ساخت و در حقیقت با این منطق عجیب همه سران قریش را بجای خود نشانید و تا پایان زندگانی خود امنیت بنی هاشم و شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را تأمین کرد، مقام دانش و ولایت خود را در آن گنجانید و بی تردید پیروزی نهائی اسلام مژده داد و پایه عقیده و ایمان خود را نسبت بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و دین او آشکار کرد و مشت گرهی بدهان همه منکران زد، کور باد فهمی که پس از مطالعه این قصیده که در همه کتب سیر و تواریخ مسلم اسلامی نقل شده باز نسبت کفر بآن پشتیبان دین و اسلام و مرکز ایمان بدهد، این قصیده ۹۴ بیت در سیره ابن هشام ضبط شده ولی تا ۱۱۱ بیت هم شمرده شده است، این قصیده را از سیره ابن هشام که بیشتر مورد وثوق و بهتر قابل استدلال است ترجمه میکنیم و شاهکارهای آن را مورد تفسیر و استدلال قرار میدهیم. میفرماید:

۱- چون دیدم در قوم قریش مهر و وفائی نیست و همه پیوندها و دست آویزهای موافقت را بریدند ۲- و آشکارا بدشمنی و آزار ما برخاستند و دستور دشمن بنیان کن را بکار بستند.

۳- و با مردمی بد بین بر ضد ما هم سوگند شدند که در دنبال ما انگشت کینه میگزیدند ۴- من خود را ببرد باری واداشتم و بنیزه بلند و تیغ تیز که ارث بزرگان است اعتماد کردم ۵- فامیل و برادران خود را در پناه خانه کعبه حاضر کردم و بدامن پیراهن کعبه چسبیدم ۶- برابر در کعبه ایستاده صف بستم آنجا که

هر عبادت کننده ای وظیفه سوگند خود را انجام میدهد ۷- آنجا که قاصدان حرم کاروان شتر را میخوابانند در رهگذر سیلها برابر مجسمه اساف و نائله ۸- همان شترانی که داغ بر بازو یا پهلو دارند رام شده و میان شش و هشت ساله اند ۹- گوشماهی و رخام بآنها آویخته و با گلوبندهائی چون خوشه خرما آنها را آرایش کرده ۱۰- پیروردگار مردم پناه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۵

میبرم از هر کس بما طعنه زند و از ما بدگوئی کند و بیاطل اصرار ورزد ۱۱- و از هر سخن چینی که بنکوهش ما رفت و آمد کند و از هر کس بر خلاف مقصود ما چیزی بدین ببندد. ۱۲- پناه بخدای کوه ثور و بکسی که کوه ثبیر را در جای خود لنگر داده و بکسی که بکوه حراء بالا- میروود و فرود می آید ۱۳- پناه بخانه کعبه که خانه حق است و در ته دره مکه است و بخداوندی که غفلت در او نیست ۱۴- و بحجر الاسود گاهی کک بدان تبرک جویند و در ظهر و پسین گرد او را بگیرند ۱۵- و بجای پای ابراهیم بر سنگ که چون گل پای برهنه و بی کفش او بر آن نقش بسته ۱۶- و بهمان دورهائی که میان مروه و صفا زده می شود با آن صورتها و مجسمه هائی که در آنها است ۱۷- و بهر کس حج خانه خدا کرده از شتر سواران و صاحبان نذر و پیادگان ۱۸- و بمشعر اقصی گاهی کک حاجیان بقصد آن میروند تا کوه عرفات دنباله سلسله سنگهائی که برابر هم چیده شده ۱۹- و بوقوف حاجیان بالای کوههای

عرفات شب هنگام که برای کوچ سینه پاکشهای خود را از جا بلند میکنند ۲۰- بشب مزدلف و منازل دره منی که بالاتر از آنها احترام و مقامی نیست ۲۱- بجمع حاجیان که چون اجازه کوچ کردن یابند مانند باران بهار شتابانه کوچ کنند ۲۲- بجمره کبری گاهی کک بسمت آن روانند و میخواهند سرش را با سنگریزه ها بکوبند ۲۳- بقبیله کنده که شب هنگام در حصار انجمنند و حاجیان بکر بن وائل آنها را عبور میدهند ۲۴- دو هم سوگندی که سخت بر عهد خود پائیدند و وسائل استحکام آن را فراهم کردند ۲۵- و میکوفت آنها را نیزه های سیه چرده و گردش آن و متلاشی میکرد آنان را یورش ستوران انبوه ۲۶- آیا پس از این برای پناهنده پناهی است آیا پناهنده ای که از خدا میترسد ملامت کننده دارد ۲۷- شایسته است که دستور دشمنان در باره ما اطاعت شود؟ با اینکه ما راه ترک و کابل را میبندیم ۲۸- بخانه خدا سوگند دروغ گفتند که ما مکه را رها میکنیم و بار میبندیم این مقصد شما در تشویش است ۲۹- بخانه خدا سوگند دروغ گفتید که ما در باره محمد مغلوب میشویم بدون اینکه بخاطر او با نیزه و تیر بجنگیم ۳۰- ما او را تسلیم نمیکنیم تا در گرد او بخاک نیفتیم؟! و تا فرزندان و زنان خود را بی سرپرست نگذاریم؟ ۳۱- و بر خیزد مردانی بسوی شما با سلاح آهنین برخاستن شتران آبکش زیر زنگهای نواخان ۳۲- و تا ببینی که پهلوان پر دماغ بخون خود غلطیده و از طعن نیزه بوضع نکبت باری بهر سو میل میکند ۳۳- بجان حق اگر

دشمنی بمرحله جدی جنگ برسد شمشیرهای خود را با تن سرداران آغشته کنیم ۳۴- با دست جوانانی چون تیر شهاب بزرگوار مورد اعتماد حامی حقیقت و پهلوان ۳۵- ماهها و روزها و سال کامل جنگ را ادامه دهیم و حج را هم بسال آینده اندازیم ۳۶- پدرت مباد چطور مردمی آقائی را از دست بدهند؟ که عهد نگهدار است و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۶

زندگانی او فاسد نیست ۳۷- درخشانی که ابر بارنده از رویش آب میطلبد، پناه یتیمان و نگهدار بیوه زنان است ۳۸- درماندگان بنی هاشم باو پناهنده شوند و نزد او در رحمت و بخشایش فراوان بسر برند ۳۹ بجان خودت اسید و نخست زاده اش براه دشمنی ما رفتند و ما را برای خوردن گان پاره کردند ۴۰- عثمان و قنفذ گرد ما نگردیدند ولی دستور آن قبائل را بر ضد ما پذیرفتند ۴۱- از ابی عبد یغوث خود اطاعت کردند و گفتار هیچ گوینده را در باره ما مراقبت نکردند ۴۲- ما از سیع و نوفل چه کشیدیم هر کدام از ما رو گردانیدند و خوشرفتاری نکردند ۴۱- اگر بدست آمدند یا خدا بر آنها مسلط کرد جزای آنها را بکفشان میگذارم ۴۴- این ابو عمرو هم غیر از کینه ما را نخواست تا ما را نزد گوسفند داران و شترداران انتقاد کند ۴۵- در هر صبح و پسین بر ضد ما راز میگوید ای ابو عمرو هر چه خواهی در باره ما راز بگو و فکر کن.

۴۶- برای ما بخدا سوگند میخورد که فریب کاری نکند ولی آشکارا و بی پروا میبینی که دشمنی میکند ۴۷- بغض و کینه ما

هر

تپه ای از زمین که میان اخشب و مجادل است بر او تنگ کرده است.

۴۸- از ابو ولید پرس چه بخششی بما کرده ای جز اینکه چون نیرنگ باز از ما روگردانی و بر ضد ما کار میکنی ۴۹- با اینکه تو مردی بودی که در سایه رأی و مهربانیت میان ما زندگی اداره میشد و نادان نبودی ۵۰- ای عتبه در باره ما گوش بگفتار سخن چینان مده که حسود و دروغگو و کینه توز و دغلبازند.

*** ۵۱- ابو سفیان هم که روگردان از بر من گذشت چون گذشتن پادشاهی بزرگ از بر درویشان. ۵۲- بهوای نجد و آب های سرد آن میگریزد و وانمود میکند که من از حال شما غافل نیستم. ۵۳- نصیحت مآبانه بما خبر میدهد که با ما مهربان و خیرخواه است و کینه های درون را نهان میدارد.

۵۴- ای مطعم من در روز فریادرسی تو را وانگذاردم و نه در هیچ موقف عظیمی در پیش آمدهای بزرگ. ۵۵- و نه در حادثه خصم که دشمنان سختی بر سرت ریختند جنگجویانی از صنف مبارزان کشمکش کن. ۵۶- ای مطعم مردم قریش تو را بروش بدی کشانیدند من هم چون بخود واگذار شوم ای وای نمی گویم.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۷

۵۷- خدا عبد شمس و نوفل را از جانب من کیفر کند بیدی بزودی نه با مهلت ۵۸- با ترازوئی درست که یک جو کم و زیاد نکند او از خود گواهی دارد که کج گو نیست ۵۹- بیاد رفت آرمان کسانی که بنی خلف را بجای ما و پهلوانان دوست گرفتند.

*** ۶۰- مائیم خاندان پاک و دودمان هاشم و آل قصی در مشکلات نخست

۶۱- خاندان سهم و مخزوم کج شدند و گرد کردند بر ما دشمنانی از هر دزد هرزه و گمنام ۶۲- ای تیره عید مناف شما بهترین مردم خود هستید هر بی سر و پا را در کار خود شریک نکنید ۶۳- بجان خودم شما سست و درمانده شده اید و برای فیصل دادن مطلب راه خطا رفتید ۶۴- شما خود هیزم زیر یک دیک بیش نبودید و اکنون هم هیزم زیر چند دیک هستید ۶۵- ای بنی عید مناف سست مگیرید هضم حقوق ما و یاری نکردن ما و واگذاردن ما را در بند محاصره ۶۶- اگر ما هم مردمی هستیم تنوری میکنیم از کردار شما و شما سوزش آن را خواهید چشید و سر خود نمیمانید ۶۷- وسائطی در میان لوی بن غالب بودند که هر پهلوان چالاکی آنها را بسوی ما راند ۶۸- تیره نفیل بدترین کسانند که گام بر ریگستان مینهند و پست ترین پا برهنه و نعل پوش بنی معدند ۶۹- بخاندان قصی برسانید که بزودی کار ما بالا میگیرد بآنها مژده بدهید که پس از ما بجان هم خواهید افتاد ۷۰- ای کاش یک شب سختی بر قریش مکه میشد اکنون که ما در دره های کوه پناهنده هستیم ۷۱- اگر در همان میان خانه های خود تاب مبارزه داشتند ما نزد زنان بچه دار وسیله اسف و آه باشیم ۷۲- هر دوست و خواهرزاده ای که بشما یاران گرفتیم بجان خودم در دنبال آن فائده نیافتیم ۷۳- پس همان جمعی از کلاب بن مره اند که آلوده بحق شناسی و خذلان ما نیستند ۷۴- ما در باره قریش مکه سست گرفتیم تا جمعشان پریشان شد و

هر ستم جو و نادانی از ما سرباز زد ۷۵- ما در میان آنان حوض سقاییت حاج داشتیم، ما رنجبران نیرومند، تیره غالب بودیم.

۷۶- جوانانی از هم عهدان مطیین و دودمان هاشم چون شمشیر درخشان در دست شمشیرسازان ۷۷- خونی از دست ندادند و خونی بناحق نریختند، خلافتی نکردند و از قبائل بد نبودند ۷۸- در موقع ضرب این جوانان را میبینی که چون شیر درنده اند بالای قطعه های گوشت.

۷۹- فرزندان کنیز محبوب هندی نژاد بنی جمع اند که بندگان قیس بن عاقل بودند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۸

۸۰- ولی ما گرامی نژاد بزرگانی هستیم که در مرگ آنها همه مردمان خبر ماتم میدهند ۸۱- یک خواهرزاده خوبی داریم که تکذیب نمیکند و آن زهیر است چون شمشیری از زنجیره قریش جدا شده ۸۲- از رادمردان بزرگ است و نسبت به نژادی رفیع دارد که در محیط بزرگی فضیلت مند است.

۸۳- بجان خودم من دلباخته احمد و برادران او هستم بشیوه دوستی که در آستان وصال است ۸۴- احمد تا همیشه در جهان جمال اهل جهانست و زینت بخش پیروان خویش است و خداوند مشکلات است ۸۵- کیست در مردم برابر او باشد کدام آرزو بر آورد هر گاه حکم ها در میزان سنجش بسنجند ۸۶ حکمتدار و رشید و عادل و بی اضطرابست دوستدار معبودی است که از او غفلت ندارد ۸۷. بخدا اگر باعث بدگوئی نمیشدم که در مجالس بر سر پیران ما بچرخد ۸۸- ما در هر حال روزگار پیرو او هستیم از روی حقیقت نه محض گفتار شوخی مآبانه ۸۹- همه میدانند که فرزند ما نزد ما دروغگو محسوب نیست و گفتار بیهوده و باطل در

دل ندارد ۹۰- احمد در میان ما فامیل بهم پیوسته موقعیتی دارد که حمله دراز دستان از او کوتاه است ۹۱- جانم را قربانش میکنم و او را نگهداری میکنم و با سر و سینه از او دفاع میکنم ۹۲- پروردگار عباد بیاری خود او را کمک دهاد تا دین حق خود را آشکار کند ۹۳- گرامی مردانی که کجی در بنیاد آنها نیست و پدرانی گرامی نژاد آنها را برای نیکی پروریده اند ۹۴- اگر کعب از تیره لوی دور افتاده است بناچار روزی میان خاندان جدائی افتد.

تاریخ سرودن این قصیده بطور تحقیق در کتب سیر تعیین نشده ولی از قرائن چندی روشن است که پس از سال پنج بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده و از پاره اشعارش بدست می آید که پس از محاصره بنی هاشم در شعب ابی طالب بوده این قصیده در میان اشعار بسیاری که ابی طالب در مقام دفاع از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و تبلیغ اسلام و توحید سروده شاهکار بزرگی است که باید آن را با دقت مورد توجه قرار داد.

این قصیده از نظر ادبیت و بلاغت برتر از همه اشعار عرب است و گوی سبقت از معلقات سبعة ربوده علامه دجلانی در کتاب اسنی المطالب خود هشت بیت آن را نگاشته سپس گفته است در این قصیده ابیات بسیاری است که در استحکام معنی و شیوایی بیان پایه همین چند بیتند تا آنکه در وصف این قصیده ابن کثیر نقاد ادبیات عرب باز گو کرده است این قصیده بسیار

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۹

شیوا و بلیغ است جز

ابو طالب کسی را یارای آن نیست که چنین قصیده تواند سرود این قصیده از معلقات سبع گرانمایه تر و در ادای مقصود بلیغ تر است.

این قصیده از نظر سیاست در نهایت اهمیت و شایستگی است در موقعی که مبارزه حزب اسلامی برهبری پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با تمام قبائل قریش پرشورترین دوره های خود رسیده و سران قریش آخرین کوشش خود را برای برهم زدن جامعه کوچک بی ساز و برگ اسلام میکردند و چون خود را در خطر نفوذ عمومی اسلام می دیدند میخواستند با هر قیمتی تمام می شود پیغمبر را از میان بردارند و جامعه نوبنیاد اسلام را از ریشه بکنند ابو طالب برای ترمیم اوضاع و خاموش کردن فریادهای سران قریش و تحصیل وجهه حق بجانب از عموم عربستان این قصیده را سروده و مهم ترین نکات سیاسی را در آن درج کرده است در بلوای این جنگ عمومی دوم سیاستمداران بزرگ جهان برای تحصیل پیروزی و پس از آن برای استقرار صلح جهانی نطق های بسیار کردند چرچیل و روزولت و ترومن و هیتلر و استالین در این میان زبر دست ترین ناطقین سیاسی جهان شناخته شدند و نطق های آنان بتوسط رادیو در جهان منتشر شد و در روزنامه ها ثبت گردید اگر درست تأمل کنید و آنها را با این نطق سیاسی ابو طالب که در ضمن این قصیده است بسنجید باور میکنید نطق ابو طالب از همه برتر و مهم تر است جز اینکه در محیط کوچک سیاست قریش و عربستان ادا شده و وسائل نشر پرطننه امروزه را نداشته است.

این قصیده از نظر شور قومیت و دلسوزی برای ملت

عرب و خصوص قریش بسیار مورد اهمیت و شایسته مطالعه و دقت است سابقه مجد و بزرگواری خاندان قریش و مهربانی و محبت گذشتگان را یاد آور میکند و وضعیت پریشانی فعلی آنها را شرح میدهد و نفوذ بیگانگان و اراذل را بخاطر آنها می آورد سپس آنها را از انجام این وضع خطرناک آگاه میکند و باتحاد و یگانگی که توأم با نظر تعقل و دور اندیشی است دعوت مینماید: ابو طالب چون پدری مهربان از بام بلند مقام شامخ خود در پرتو خرد و فکر روشن و پاک، کجروی و فساد اخلاق و دنیاپرستی قریش را مبیند و احساسات خود را همچون قطرات اشک دلسوختگان در قالب این اشعار شیرین و روان سر می دهد و باندرز و نصیحت قوم خود میپردازد، با نظری درست و باریک، نادرستی های هر دسته ای را تشخیص داده و با صراحت لهجه آنها را مخاطب ساخته و درد آنها را گفته و بعلاج نفس بیمار خودشان دعوت کرده در حقیقت این قصیده مختصر باندازه همان کتاب طولانی ارمیای پیغمبر که در شمار کتب آسمانی عهد عتیق ضبط است نسبت بقریش و وضع آشفته مکه اظهار دلسوزی و مهربانی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۰

نموده و سپس اظهار تأسف و نگرانی.

این قصیده از نظر ایمان و عقیده بخدا و مقدسات ملت ابراهیم گواه بزرگی است که ابو طالب مردی با تقوی و خدا پرست و دیندار بوده است نه تنها دین مقدس اسلام را پذیرفته بلکه پیش از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم روش دینی توحید و خداپرستی کاملی داشته که با رویه بت پرستان مکه

هیچ شباهتی نداشته در بیت ۱۱ میگوید بخدا پناه میبرم از هر کس بر خلاف گفته ما بدین چیزی ببندد آیا منظور از دین در نظر او غیر از یک شریعت پاک الهی بوده و در نظر او بشر حق نداشته که برای خود قانونی اختراع کند.

در شعر ۱۳ بخداوندی که غفلت در او نیست اعتراف صریحی است بصفات کمال خداوند در شعر ۲۶ میگوید آیا پناهنده ای که از خدا تقوی دارد ملامت می شود این جمله یتقی الله چه مقام ایمان قرآنی کاملی را میرساند، رویهمرفته باید گفت سراپای این قصیده نغمه خداپرستی و توحید است چگونه انصاف است کسی بگوید گوینده این قصیده هم عقیده ابو سفیان بوده که تا پس از پایان نبرد احد هم فریاد میزد اعل هبل و الا- باش ای بت هبل. بسیار بی انصافی و خلاف وجدان علمی نزدیک بحس است گفتار کسانی که ابو طالب را در کیش و آئین با مانند ابو سفیان و ابو جهل شریک و برابر میدانند و او را کافر یا مشرک میخوانند.

این قصیده از نظر ایمان و اعتقاد ابو طالب بحقیقت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اسلام که مورد نظر ما است بسیار صریح و گویا است. بعلاوه از اینکه دلالت روشن دارد بر ایمان ابو طالب دلالت دارد که ابو طالب چون موسی و عیسی خود یکی از مبشرین اسلام بوده و نفوذ و پیروزی آینده اسلام در نظر او روشن بوده است.

در بیت ۶۹ میگوید و ابلغ قصیا ان سینشر امرنا بخاندان قصی ابلاغ کن که بزودی امر ما یعنی مسلک و مرام ما که اسلام است

منتشر و جهانگیر می شود، بآنها مژده بدهید که پس از ما بجان هم افتاده و در خذلان یک دیگر کوشا میشوند، سپس میگوید ای کاش یک شب هجوم سختی بر قریش میشد بینم میان خانه های خود میتوانند در برابر دشمن ایستادگی کنند و تاب مبارزه دارند، بنظر من این گفتار ابو طالب نظر بتاریخ آینده اسلام و فتح مکه دارد بطور جزم از پیروزی اسلام بر قریش خبر می دهد و از سقوط مکه در اثر هجوم قشون اسلام در سال هشتم هجرت و سپس از اختلافاتی که بواسطه غضب خلافت از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میان عرب افتاد و در نتیجه بجان هم افتادند تا یک دیگر را از میان بردند پیش گوئی میکند آیا کسی میتواند این اشعار را طور دیگر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۱

معنا کند؟! بنا بر این ابو طالب خود را از پایه گذاران اسلام و پرچمدار آن معرفی کرده بعلاوه از شعر ۸۳-۹۳ بوضعی اظهار علاقه به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نموده و بمقامی او را توصیف کرده و بزبانی فداکاری خود را اظهار داشته که نه تنها مقام یکنفر مسلمان مخلص و درست را نشان میدهد بلکه مقام یکنفر مؤمن کامل را نشان میدهد که شعله های ایمان دل او را چون طور موسی شعله ور و طوفانی کرده و هر فکر و خیالی را جز فکر اسلام و رهبر اسلام در وجود او سوخته و فقط یک شعله ایمان و طوفان احساسات دینی از هستی او باقی مانده است.

ابو طالب با این اشعار نه تنها مرد مؤمنی است بلکه یک

تن از فداکاران شیفته ایمان است، نه تنها یک مسلمانی است بلکه مرد پاک و پیغمبر منشی است که حقیقت اسلام را پیش از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم از الهام در نفس پاک و نورانی خود دریافته و بر جاده انتظار نشسته تا وقتی ندای اسلام از زبان محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگوش او رسیده و دل بیقرار انتظار کشیده او را نوازش کرده و تسکین داده چون عاشقی که پس از سالیان دراز هجران بمحبوب خود رسیده بی تابانه اسلام را در آغوش کشیده چنانچه در شعر ۸۳ میگوید:

بجان خودم من دلباخته احمد و برادران او هستم بشیوه عاشقی که در حال وصال است. آیا برادران احمد کیانند پیغمبر برادر نژادی نداشته مقصود او مسلمانان است که فرمود:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ يَا پیغمبران گذشته که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در بیانات خود از آنها برادر تعبیر کرده است. نکته دیگر قابل توجه راجع باین قصیده شیوا که لازم بیاد آوری است اینست که اشعار این قصیده کم و زیاد شده و مورد تصرف غرض رانان گردیده در کتاب خزانه الآداب ج ۳ که متعرض شرح قسمتی از اشعار این قصیده گردیده است دو شعر پیش از شعر مطلع سیره ابن هشام نقل کرده و از محمد بن سلام نقل شده که اصمعی از من راجع باین قصیده پرسش کرد گفتم درست است گفت میدانی پایان قصیده کدام است؟ گفتم نه، اینست که چون تامل کنی رابطه میان قسمتهای مختلف آن مختل است و فهمیده می شود که برخی اشعار آن جایجا شده است از

آن جمله در دنبال شعر ۸۷ شعری که در سیره ابن هشام ثبت شده بی مناسبت است زیرا سر تا پای این قصیده حماسه و طرفداری از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و جامعه اسلامی است و در فرض اینکه ابو طالب نسبت باسلام هم بیعقیده بود اظهار آن در ضمن این قصیده بی مناسبت بود و با آن همه گرمی و دفاع از اسلام و اظهار محبت و اخلاص بشخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت دارد بعلاوه اگر منظور این باشد که مسلمان شدن و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۲

پیروی محمد موجب سب مشایخ می شود و این ملاحظه مانع اسلام ابو طالب است کلام بسیار ضعیف و مهمل می گردد.

زیرا مؤسس اسلام شخصی از بنی هاشم بود و تا این تاریخ جمعی هم از بنی هاشم و رجال نامی قریش پیرو اسلام شده بودند و اسلام ابو طالب سب تازه ای برای سب و بدگوئی و بدنامی مشایخ نمیشد.

این مضمون سست و مهمل با سبک کلیه اشعار ابو طالب و خصوص این قصیده که در نهایت محکمی و با منطقی عجیب سروده شده مناسبت نیست و مناسب این بیت همان ابیاتی است که در کتاب الحجج علی الذاهب نقل کرده در آنجا پس از این شعر گوید:

همانا پایمال میکردند شما را مردانی گرامی از تیره هاشم* گاهی که دست بشمشیرهای برنده می بردند* و مقصود اینست که ما آزارهای شما را برای احترام مکه با شمشیر پاسخ نمی دهیم زیرا اگر شمشیر بکشیم و شما را در شهر مکه و حرم امن ملت ابراهیم بکشیم قانون بست بودن حرم را شکسته باشیم

و در مکه که نزد عموم عرب شهر امن است و باید سلاح را بزمین گذاشت خونریزی کرده باشیم و این موجب سب و بدگوئی بزرگان، خاندان بنی هاشم یا عموم خاندان عبد مناف یا عموم قریش می شود چنان که شعر ۲۵ باید پس از این شعر باشد که پس از دو شعر دیگر دنبال شعر بالا در کتاب بالای نامبرده نقل کرده:

رد می کردیم آنها را تا جمعشان پریشان شود* و دفع میکردیم از خود هر ستمگر و هر نادانی را* و میکوفت آنها را نیزه های سیه چرده و گردش ان* و متلاشی میکرد آنان را یورش ستوران انبوه*

نمونه هائی از کوشش و فداکاری ابو طالب نسبت باسلام و پیغمبر

۱- در سفر و حضر از پیغمبر صلی الله علیه و آله مفارقت نمیکرد حتی در سفری که برای تجارت بشام رفت آن حضرت را در سن ۱۳ سالگی با خود برد، ابن اسحق گوید چون ابو طالب با کاروان تجارتی قریش عازم شام شد پیغمبر صلی الله علیه و آله باو اظهار علاقه شدیدی کرد و او را بسر مهر آورد تا ابو طالب گفت بخدا او را با خود میبرم و هرگز از من جدا نمیشود و من هم از او جدا نمی شوم در همین سفر بود که در بصری بحیرای راهب بشرف ملاقات پیغمبر صلی الله علیه و آله فائز شد و نشانه های

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۳

نبوت را در او شناخت و سفارش او را به ابی طالب کرد و باو مژده داد که مقام بزرگی را دارا می شود و ابی طالب بیش از پیش باو علاقمند شد و در حفظ او کوشید.

۲- ابو الفرج بسند خود از واقدی روایت کرده است

که ابی طالب هر بامداد و پسین از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دیدار میکرد و او را از دشمنان محافظت مینمود که مبادا او را برابیند یک بامداد بمحل او آمد او را ندید پسین آن روز آمد باز او را ندید صبح که شد در هر جا گمان او را داشت بجستوی او برآمد و او را نیافت در این هنگام دست روی سینه فشرد و فریاد زد وای فرزندم، همه بندگان و پیروان خود را انجمن کرد و گفت از دیشب تا کنون محمد را گم کرده ام گمان ندارم جز اینکه قریش او را ربوده باشند و با او نیرنگی باخته اند تنها همین سوی است که بدنبال او نرفتم و دور است که محمد در این سوی باشد سپس بیست تن از غلامان زبر دست و شجاع خود را انتخاب کرد و گفت هر کدام کارد تیزی آماده کنید و بروید در انجمنهای قریش هر کدام پهلوی یکتن از سران قریش بنشینید و منتظر آمدن من باشید اگر بهمراهی محمد آمدم کاری نکنید و آرام باشید تا من نزد شما بایستم و اگر آمدم محمد همراه من نبود هر یک از شما یکی از بزرگان قریش را که پهلوی او نشسته اند بکارد بزنید و بکشید این بیست تن رفتند و کاردهای خود را چنانچه میخواستند تیز کردند و رفتند در کمینگاه خود نشستند ابو طالب با جمعی از بنی هاشم در آن سوی بجستجوی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شتافتند و او را در پائین شهر مکه یافتند که پای سنگی نماز میخواند ابی طالب خود را بروی آن

حضرت انداخت و او را بوسید و دستش را گرفت و عرض کرد برادر زاده جانم نزدیک بود همه قریش قوم خود را نابود کنی با من بیا، دست او را گرفت و بمسجد آورد قریش در انجمنهای خویش دور خانه کعبه نشسته بودند چون دیدند ابی طالب دست بدست محمد می آمد با خود گفتند ابی طالب که محمد را با خود آورده کاری دارد چون با جبین خشم آلوده برابر آنها ایستاد بندگان خود که پیش فرستاده بود گفت آنچه در آستین دارید بیرون آورید هر کدام کارد تیز خود را آشکار کردند چون چشم قریش بکاردهای برهنه افتاد گفتند ای ابو طالب این دیگر چیست؟

نمی بینید چیست؟؟؟

من جویای محمد بودم از دو روز پیش او را ندیده بودم ترسیدم که شما در باره او نیرنگی کرده باشید باینان دستور دادم که در اینجاها که مینینید نشستند و گفتم اگر من بی محمد نزد قریش آمدم هر کدام بدون کسب اجازه دیگری از من کسی را که پهلوی او نشسته است بکشد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۴

اگر چه از بنی هاشم باشد.

و ای ابی طالب راستی چنین کاری می کردی:

آری پروردگار این بنیان سوگند (با دست خود اشاره بخانه کعبه کرد) معطم بن عدی عموزاده و هم پیمانش باو گفت نزدیک بود تیره و تبار خود را بباد بدهی.

آری همین طور بود، ابو طالب از نزد قریش برگشت و این اشعار را میسرود خطاب بیغمبر اذهب بنی فما علیک غضاضه الخ
«۱»

برو فرزند جانم بر تو کمترین رنجی مباد برو چشمت از این راه روشن باد

بخدا جمع قریش هرگز دست بتو نیازندتا من سر بخاک نهم و

تو مرا دعوت میکنی میدانم که خیر خواه منی تو راستگوئی و از پیش امین و درست بودی

دینی را بیاد می آوری که بی تردید بهترین دین های آفریدگان است

قریش یکباره رو بایی طالب آورده از در التماس و طلب ملاطفت در آمدند و زبان عذر خواهی گشودند ولی توجهی بدانها نکرد و احترامی بآنها نگذاشت.

۳- باندازه ای در حفظ پیغمبر صلی الله علیه و آله میکوشید که در دو سه سال محاصره شعب شبها چند بار جای خواب آن حضرت را عوض میکرد تا مبادا قریش شبیخون زنند و بآن حضرت آسیبی برسانند.

نمونه هائی از تبلیغات اسلامی ابو طالب

۱- در بسیاری از اشعار خود حقیقت اسلام و لزوم متابعت آن را بطور عموم و بخصوص عرب و قریش اعلام داشته در کتاب الحجج علی الذاهب تألیف شمس الدین فخاری بن معد موسوی گوید ابو جهل در آزار پیغمبر صلی الله علیه و آله کوشید ابو طالب او را بدین اشعار تهدید کرد:

محمد زاده آمنه پیغمبر است راستگواز خشم بترکید و خود را پاره پاره کنید

زاده آمنه، محمد پیغمبر بزودی برای حق آشکار خود قیام کند و آن را اعلام دارد گوید چون مسلمانان بحبشه مهاجرت کردند و در پناه نجاشی بخوشی آرمیدند ابو طالب از او در اشعار خود اظهار تشکر کرد و او را بدین اشعار باسلام دعوت نمود.

(۱)- عمید الرؤساء ابن ایوب لغوی گوید سید عبد الحمید حسینی نسابه یک نسخه خطی قدیم از کامل مبرد بمن نمود که در بابی نام ابو طالب را برده و گفته ابو طالب اسلام آورد و در اسلام خود نیکو زیست و پیغمبر را تصدیق کرد ولی اهل بغداد اسلام او را نمی پذیرند و بر آنها

گرانست و در این «اذهب بنی الخ» نسبت پیغمبر اظهار ایمان و اخلاص عجیبی کرده است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۵

بدان ای بهترین مردم که محمد همکار موسی و مسیح، زاده مریم است

مثل آنها دین حقی آورده است همه آنان بدستور خدا هدایت می کردند و محفوظ بودند شما در کتاب خود میخوانید که محمد* براستی از جانب خدا خبر میدهد نه بدروغ* برای خدا شریکی نگیری و اسلام آرید* زیرا طریق حق تیره و تاریک نیست* ۲- در سیره ابن هشام (ج ۱ ص ۱۵۷) گوید ابو طالب از فرزند خود علی علیه السلام پرسید پسر جانم این چه دینی است که تو داری؟

پدر جان بخدا و رسول خدا گرویدم و بدان چه از خدا آورده تصدیق کردم و با او نماز خواندم و از او پیروی میکنم.

پسر جانم رسول خدا جز بخیر و نیکی تو را دعوت نکرده است با او همراه باش و دست از او برمدار.

۳- برادرش حمزه سفارش کرد که اسلام آورد و از دین اسلام حمایت کند و اشعاری بدین مضمون خطاب بوی سرود:

ای حمزه بدین احمد شکبیا باش* دین را آشکارا کن تا توفیق صبر یابی* پاسبانی کن از کسی که این دین را از نزد پروردگارش آورده* براستی و حقانیت ای حمزه کافر مباش* من شادم از اینکه بگویند تو مؤمنی* برای خاطر خدا یا رسول خدا باش* بدینی که پیغمبر آورده میان قریش فریاد کن* آشکارا بگو احمد ساحر نبوده و نیست* ۴- عمران بن حصین خزاعی باز گو کرده است که جعفر بدستور پدرش ابو طالب به پیغمبر ایمان آورد، روزی ابو طالب با فرزند خود پیغمبر

گذشت. پیغمبر در نماز بود و تنها علی در سمت راست با آن حضرت نماز میگذاشت ابو طالب بجعفر فرمود نمی بینی یک پهلوی عموزاده ات تهی است برو دست چپ او را پیوست کن جعفر آمد و با پیغمبر نماز کرد چون پیغمبر نماز را تمام کرد فرمود ای جعفر بال عموزاده خود را پیوستی خدا بعوض آن دو بال بتو بدهد که با آنها در بهشت پرواز کنی ابو طالب هم این اشعار را سرود:

براستی علی و جعفر مورد وثوق منند* هنگام دشواری ها و پیش آمدهای روزگار* پسر عم خود را یاری کنید و دست از او برندارید* که پدرش در میان همه برادر پدر و مادری منست*

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۶

چرا ابو طالب رسماً جزء حزب اسلام نشد؟

در تاریخ اسلام مسلم است که ابو طالب با همه اخلاصی که بدین اسلام داشت و با همه عشقی که پیغمبر و جامعه اسلامی داشت رسماً جزء جمعیت اسلام وارد نبود و در مجمع نماز و مجالس تبلیغی اسلام شرکت نمیکرد و در محیط قریش بحسب ظاهر تبدیل وضعیت نداد و در نظر عموم روش پیش از اسلام خود را حفظ کرد و بعبارت دیگر ایمان خود را مخفی داشت البته منظور از اینکه ایمانش را مخفی داشت این نیست که قریش نفهمیدند او پیغمبر را راستگو و حق میدانند و بهمین منظور از او طرفداری میکنند بلکه منظور اینست که چون حزب اسلام در مکه متشکل شد ورود در آن تشریفاتی داشت هر که خود را وابسته حزب اسلامی معرفی میکرد باید مقرراتی را مراعات کند مانند همه احزاب جهان که برای پیروان خود مقررات و نشانه هائی در نظر

میگیرند حضرت ابو طالب روی مقررات بحزب اسلامی نیوست و روی مقررات اسلامیت خود را اعلان نکرد و در مجامع اسلامی بطور رسمی شرکت نمی کرد و این خود دست آویز محکم کسانی است که او را خارج از اسلام میدانند، ما در اینجا دو مطلب را توضیح میدهیم:

اول آنکه اظهار عمومی شرط اسلامیت نیست خصوص هر گاه کتمان اسلام مصلحتی یا ضرورتی داشته باشد در بدو بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله تا چند سال بیشتر مسلمانان سری بودند و کسی از اسلام آنها مطلع نبود و همان اندازه از آداب اسلام را مراعات میکردند که مناسب حال و مقدور آنها بود پس از آنکه جمعی هم باسلام گرویدند و حزب اسلام کم کم آشکار شد باز هم مسلمانان سری و ناشناس در میان بودند که بواسطه ضعف وضعیّت خود و یا بواسطه حفظ مصلحت حزبی ایمان خود را آشکار نمیکردند و با مشرکان دمخور و همخور بودند و از آن راه خدمات بزرگی بدسته مسلمانان میکردند از آن جمله سیره ابن هشام در موضوع اسلام آوردن عمر میگوید ابن اسحق گفته است سبب اسلام عمر این بود که خواهرش فاطمه همسر سعید بن زید بن عمرو با شوهر خود سعید مسلمان شده بودند ولی اسلام خود را از عمر مخفی میداشتند نعیم بن عبد الله هم که از بنی عدی و هم قبیله عمر بود مسلمان سری بود و از ترس قبیله خود اسلام خود را مخفی میکرد، خباب بن ارت که از مبلغین اسلام بود نهانی نزد فاطمه خواهر عمر میرفت و قرآن باو می آموخت، عمر یک روز شمشیر بست و بقصد

کشتن پیغمبر و جمعی از یارانش که انجمنی سری در خانه ای نزد کوه صفا تشکیل داده بودند و از آن خبر یافته بود بیرون آمد، در این انجمن چهل تن زن و مرد مسلمان شرکت کرده بودند خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هم در آن حاضر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۷

شده بودند در این میان نعیم بن عبد الله بعمر برخوردار گفت عمر کجا میروی.

من میروم این محمد که از کیش قریش بیرون رفته و دودستگی میان قریش انداخته و عقائد آنها را سفاهت شمرده و دین آنها را نکوهش کرده و معبودان آنها را دشنام داده بکشم.

وای میخواهی دستی دستی خود را بخطر اندازی و نابود کنی! ای عمر گمان کن دست یافتی و محمد را کشتی مگر خاندان عبد مناف هم تیره های محمد میگذارند دیگر تو زنده روی زمین راه بروی اگر راست میگوئی بیا برو از درون خانه خود خبری بگیر و کسان خود را درست کن.

کدام کسان خانه خودم.

عجب خبر نداری. داماد و عموزاده ات سعید و خواهرت فاطمه هر دو مسلمان شده اند و پیرو دین محمد گردیده اند اگر میخواهی کاری بکنی بیا و برو دنبال آنها.

ابن بابویه، محمد بن علی - کمره ای، محمد باقر، الخصال / ترجمه کمره ای، ۲ جلد، کتابچی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۷ ش.

الخصال / ترجمه کمره ای؛ ج ۲؛ ص ۳۷

ر بقصد خواهر و داماد خود بسمت خانه آنها رفت اتفاقا وقتی رسید که خباب در خانه آنها بود و سوره طه را بفاطمه خواهر عمر می آموخت عمر در نتیجه زد و خورد مختصری وارد گفتگو شد و به مبلغ زبر دست

اسلام خباب معرفی شد و اسلام آورد به بین یکنفر مسلمان سری چه خدمت بزرگی باسلام و جمعیت مسلمانان انجام داد از این گذشته پس از هجرت پیغمبر بمدینه و تشکیل حکومت اسلامی و تشریح قانون هجرت باز هم مسلمانان سری وجود داشتند و وظیفه جاسوسیهای بزرگ برفع اسلام انجام میدادند در این میان سرگذشت نعیم بن مسعود اشجعی در موقع خود جنگ احزاب که ده هزار قشون متحد قریش و قبائل عرب دور مسلمانان را گرفتند و یهود هم پیمان صلح را شکستند بسیار قابل توجه است، جنگ احزاب سختترین مواقع اسلام و خطرناکترین دوره های تاریخ اسلام است و همین نعیم بن مسعود که یک تن مسلمان سری بود جمعیت مشرکین و یهود مدینه را با هم دشمن ساخت و سبب فرار ده هزار قشون که میخواستند مدینه و مسلمانان را یک بار ببلعند فراهم کرد از اینجا روشن شد که اسلام سری هم در دین پیغمبر تشریح شده و مورد اعتبار بوده و اگر ابو طالب در سازمان اسلام جزء مسلمانان سری باشد خلافتی نکرده.

دوم اینکه چرا ابو طالب اسلام خود را رسمی و آشکار نکرد.

برای توضیح این مطلب باید بموقعیت ابو طالب و وضع اجتماعی و سیاسی مکه و قبائل متوجه شد. وضع قبائل قریش و تشکیلات سیاسی آنها بشرح زیر بود:

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۸

هر قبیله یک رئیس خاندانی داشت این رئیس بطور وراثت و البته با ملاحظه لیاقت و شایستگی از هسته مرکزی و خانواده بزرگ هر قبیله انتخاب میشد این رئیس خانوادگی که او را شیخ قبیله مینامیدند همه گونه حق اطاعت و فرماندهی و اختیارات

تامه نسبت بافرااد قبیله داشت و در برابر مسئول همه افراد هم بود باید دفاع از هر فردی بکنند و در موقع گرفتاری باو کمک دهد و حقوق مالی و عرضی و خون او را حفظ کند.

در مجموع قبائل قریش یک پیوست سیاسی و اجتماعی بود شبیه به پیوست اجتماعی جمهوریات متحده امریکا و در مصالح مشترک خود با هم همکاری میکردند و در امورات مهم راجع بنفع و ضرر قریش تشکیل جلسه میدادند و موضوع را مورد شور و اخذ رأی قرار میدادند ابو طالب از نظر قبیله بنی هاشم حق ریاست داشت و در نظر عموم هم صاحب احترام و نفوذ کلمه بود و از نظر مجمع عمومی قریش که دار الندوه نام داشت کرسی مهمی داشت بلکه از نظر موقعیت خود رئیس انجمن دار الندوه محسوب میشد چون این موضوع روشن شد باید دانست که قریش قبل از ظهور اسلام دارای عرف و عادات مخصوصی بود که عبارت از وضع آشفته و درهم و پراز بدعت ملت ابراهیم باشد و مجموع این عادات و آداب که حق و باطلش بهم آمیخته بود بعنوان دین و شعائر ملی قریش محسوب میشد پس از ظهور اسلام و دعوت پیغمبر هر کس رسماً جزء دسته مسلمانان میگردد و خود را معرفی میکرد در نظر عموم از دین قریش برگشته و مرتد محسوب میشد و چون دین و عرف و سیاست بهم مخلوط بود بر خلاف ملیت قریش هم قیام کرده بود و چون بعنوان مخالف دین و ملیت معرفی میشد از کلیه حقوق اجتماعی محروم میگردد چنانچه امروزه هم شرط مهم ریاست های ملی از

قبیل و کالت و وزارت و سلطنت در هر ملتی اینست که باید شخص پادشاه یا وزیر یا وکیل هم دین و یا در حد اقل دارای ملیت مرءوسین خود باشد.

بنا بر این چنانچه ابو طالب رسماً جزء حزب اسلام معرفی میشد در این صورت از ریاست خاندان قریش می افتاد و از حق شرکت در دار الندوه محروم میگردید و دیگر نمیتوانست حفظ و حمایت خود را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان ادامه دهد زیرا در صورتی که از ریاست خاندان بنی هاشم ساقط میشد یا بنی هاشم بدون ریاست مرکزی میماندند و دسته بندی آنها منحل میگردید و پیغمبر بی پناه میشد و یا اینکه سران قریش ابو لهب را بریاست آنها انتخاب میکردند و خاندان بنی هاشم هم چون سائر قبائل بر ضد پیغمبر و اسلام قیام میکردند و اگر ابو طالب از حق شرکت در دار الندوه محروم میگردید قریش یک شورای عمومی بر ضد اسلام بر پا میکردند و رأی عمومی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۹

قاطعاً نسبت به برانداختن جامعه اسلامی تصویب مینمودند ولی چون ابو طالب موقعیت سابق خود را در نظر قریش حفظ کرد نتوانستند از مجمع عمومی استفاده ای بر ضد اسلام بکنند در طول تاریخ اسلام در دوره ابی طالب فقط یک رأی عمومی صادر شد و آن راجع بموضوع قطع روابط با بنی هاشم و محاصره اقتصادی آنها بود، در حدود سال پنجم بعثت پیغمبر چون مبارزات قریش با اسلام بین بست رسید و اسلام بر خلاف کوشش فراوان آنها بنشر و پیشرفت ادامه داد و ابو طالب و خاندان بنی هاشم هم بدفاع و

حمایت خود ایستادگی کردند قریش عهدنامه ای نوشتند.

بموجب آن با بنی هاشم قطع روابط کردند، مواد این عهدنامه عبارت بود از اینکه:

۱- زن از آنها نگیرند و زن بآنها ندهند.

۲- هیچ گونه خرید و فروش و معامله و داد و ستد با آنها نکنند.

۳- در هیچ موضوعی از آنها درخواست نکنند و هیچ درخواستی از آنها نپذیرند.

۴- این عهدنامه باعتبار خود باقی باشد تا زمانی که بنی هاشم خود فتنه اسلام و دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله را خاموش کنند یا او را بی قید و شرطی تسلیم قریش نمایند.

در اثر این عهدنامه جمیع خانواده های بنی هاشم که در همه شهر و دوره های مکه متفرق بودند دستگاه خود را برچیدند و بدره ای که منزل ابو طالب بود آمدند و مدت دو سه سال در این دره محاصره بودند و بآنها بسیار سخت میگذشت این عهد نامه هم قوت تصویب نامه دار الندوه را نداشت و روی اصول پارلمانی قریش نبود بلکه یک عهدنامه ای بود که قوت تصویب نامه هیئت وزیران را داشت در تشکیلات کنونی از این رو مورد نفرت عموم عرب گردید و کم کم مورد مخالفت و نارضایتی بعضی از سران قریش شد تا خود پس از دو سه سال آن را نقض کردند و پس از آنکه موریانه نوشته آن را در میان خانه کعبه خورده بود لغو شد فقط برای یک بار قریش از دار الندوه بر ضد پیغمبر صلی الله علیه و آله و اسلام استفاده کردند و آنهم پس از وفات ابی طالب بود که آسوده خاطر آن تشکیل جلسه دادند و نقشه کشتن پیغمبر صلی الله علیه و

آله را طرح کردند و پیغمبر از دست آنها گریخت و باز هم علی فرزند همین ابو طالب را بجای خود گذاشت و تحویل قربانگاه اسلام نمود در خاتمه این موضوع باید گفت ابو طالب بزرگترین مردان با ایمان و تقوی بود که با سیاست بزرگی پیغمبر و اسلام را مدت هشت تا ده سال نگهداری کرد اینست نمونه کامل پدر فرزندی چون علی (ع) که موضوع گفتگوی ما است.

غار سیاست و کمینگاه بدعت و افتراء: زمزمه کفر ابی طالب را باید نغمه ای از سیاستهای

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۰

شوم بنی امیه شناخت زیرا از دوره خلافت عثمان که بنی امیه هوس خلافت اسلامی را تا همیشه در دل خود پروریدند و یگانه مبارز و هم نبرد خود را در میدان سیاست و ریاست علی و خاندان او شناختند از هر گونه سوء تبلیغی در باره آنها فرو گذار نکردند و از هر جا ممکن بود دست آویزی برای توهین شکست علی علیه السلام فراهم کنند بدان چنگ زدند و بجعل حدیث و نشر افتراآت سیاست مآبانه پرداختند و از این رو ابو طالب را هم دست انداختند و حدیث و تفسیری چند بر خلاف حق بزبان طرفداران خود در باره او ساختند.

۱- حدیث ضحضاح دوزخ است که بزبان مغیره بن شعبه طرفدار صمیمی و هم پیاله مهربان دوره جاهلیت ابو سفیان منتشر شده است که ابو طالب در ضحضاح آتش (حوضچه ای آتشین) میباشد و کفش آتشین در پا دارد که مغزش از حرارت آن میجوشد این روایات همه بمغیره بن شعبه میرسد که از منحرفین خاندان بنی هاشم و مخلصین دودمان بنی امیه

است.

چنانچه آیه **إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ** ای پیغمبر هر که را تو دوست داری بحق نمیرسانی ولی خدا هر کس را خواهد بحق میرساند در باره ابو طالب نازل دانسته اند با اینکه این آیه در مدینه نازل شده و چنانچه در کتاب **الحججه علی الذاهب** بیان کرده شان نزول آن مشرکان جنگ احد بودند که چون دندان پیغمبر را شکستند پیغمبر فرمود خدایا قوم مرا هدایت کن که نادانند و خدا این آیه را در باره آنها فرستاد و برخی گفته اند مورد آیه متخلفین از هجرتند زیرا پس از آنکه پیغمبر بمدینه هجرت کرد همه مسلمانان مکه مأمور شدند دنبال آن حضرت هجرت نمایند ولی پاره ای در مکه ماندند و از دستور هجرت تخلف کردند و در باره آنها در محضر پیغمبر گفتگو شد که آیا خدا از آنها عفو میکند یا نه خویشان آنها بطرفداری آنان خواستند آنها را تبرئه کنند پیغمبر هم برای دلخوشی آنها بدین معنی مایل بود خداوند این آیه را در باره آنها نازل کرد بهر حال پس از اینکه معلوم است این آیه در مدینه نازل شده روشن است که مربوط به ابو طالب نیست زیرا ابو طالب در سال هشت بعثت و سه سال قبل از هجرت وفات کرد و در مکه مدفون گردید بهر حال در صورتی که یقین داریم ابو طالب کاملترین مؤمنانست و سبب کتمان ایمان او هم معلوم است و نکته اخبار انتقاد او هم معلوم است لازم نیست پیش از این در این موضوع دنباله سخن را دراز کنیم همین قد برادران اسلامی خود از اهل

سنت گوشزد می کنیم که این گونه اخبار ننگین را از صفحات حدیث و تاریخ اسلام بشویند و بدانند که ضرر از هر جا بر گردد نفع است و هر ساعت از گمراهی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۱

نجات آید راه راست در پیش است.

نمونه کامل پرورش، پرورشگاهی بی مانند

پس از شایستگی و لیاقت پدر و مادر محیط پرورش در سعادت مندی و آینده کودک اهمیت فراوانی دارد بلکه تأثیر محیط در خوشبختی و بدبختی، در سعادت و شقاوت انسان از پدر و مادر هم بیش است، فرزند از پدر یکجزء ذره بینی دارد و از مادر جسم کوچک و احساسات ناتوانی دارد ولی دوران مردی و جوانی هر چه با او افزوده می شود از محیط پرورش و زندگانی خود دارد فکر و اراده و نیروی کار و امیال انسان محصول محیط پرورش و مناسب وضع زندگانی او پدیدار می شود اگر اوضاع محیط پرورش و زندگانی با استعداد ذاتی و کودکی که پدر و مادر بکودک بخشیده اند موافق باشد بزودی کودک کامیاب و خوشبخت می شود و سعادت مند می گردد و شخصیت بزرگی بدست می آورد ولی اگر در محیط پرورش که عبارت از دبستان و مدرسه و رفیقان و معاشر و وضع بازار و طرز حکومت و جریان امور اداری است مختل و فاسد و آلوده باشد استعداد سعادت که کودک از پدر و مادر هم دریافت کرده بی اثر و مقهور میگردد.

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

علی علیه السلام از نطفه پاکی بوجود آمد و از مادری چون فاطمه متولد گردید و در دامن پاک و نورانی او دوران شیرخواری و طفولیت را گذرانید سپس در دامن پرورش پیغمبرانه رسول خدا صلی

اللّٰه عليه و آله و سلم افتاد و چنانچه سابقا گفته شد بواسطه قحطی مکه پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم او را بخانه خود آورد و بدست خود پرورش داد و این پرورش ادامه داشت تا پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم مبعوث گردید علی علیه السلام هنگام بعثت ۸-۱۲ ساله بوده در این صورت کودکی نارس بوده است که بدامن پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم افتاده و زیر تربیت خدیجه کبری قرار گرفته.

بگذریم از آنچه در اخبار شیعه وارد شده است که علی علیه السلام ماده زندگانی و اول غذای خود را از زبان یا انگشت مبارک پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم مکید ممکن است مخالفین در صحت این گونه اخبار خرده گیری کنند ولی این موضوع جای تردید نیست که علی علیه السلام از نخستین دوران کودکی خود زیر دست پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بود و هر بام و شام و هنگام و ناهنگام با آن قلب پاک و احساسات تابناک جمال و کمال پیدا و نهان آن حضرت را مشاهده می کرد و اخلاق و آداب بزرگ آن حضرت را که مرکز انبعاث نبوت بود در خود منعکس می کرد.

علی علیه السلام چون قطعه برلیان درخشنده و زلال در معدن نبوت محمّدی صلی اللّٰه علیه و آله و سلم افتاد و همه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۲

بر تو خیره کننده آفتاب نبوت بر سراپای او تابید آن آفتابی که هنوز در مرکز خود جای داشت و امواج نورش بی پایان بدور هم می پیچید و روزنه تابش بر او مسدود بود،

هنوز از دریچه نبوت رخنه ای بفضای آزاد باز نکرده بود و با پرده های ظلمت و نادانی مردم جاهلیت نیامیخته و فرصت داشت که با همه نیروی مرکزی خود بگوهر پاک علی علیه السلام بتابد همی آفتاب نبوت امواج نور خود را بر پیکر کوچک علی علیه السلام فرو ریخت و او با همه استعداد خود این امواج نور شگرف را بلعید و در باطن هستی خود انباشت تا دیری نگذشت که خود آفتابی درخشنده گردید و نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نامیده شد علی علیه السلام هسته مرکزی انسانیت پاک بود همان انسانیتی که گلش با دست نیرومند خدا سرشته شد تا از هر آلودگی و تیرگی شسته گردید ماده تاریکی نبود ولی در دست صنعت خداوند پاک و زلال شد تا بجائی که نمایش نور مجرد داد و در صف فرشتگان جای گرفت وظیفه تاریخ بشری در گردش طولانی خود این بود که این هسته مرکزی را با همان سرشت پاک الهی بچرخاند تا بنام علی در دوران نبوت خاتمی محمد صلی الله علیه و آله و سلم اسرار بشریت را نمایش دهد این هسته پاک در کنار جویبار وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که مهبط فیض سرشار حق بود جای گرفت و چون جنینی که با عصب و سیط خود را بجسم نیرومندی پیوسته میکند و در روزگار کمی باندازه میلیونها سال سیر طبیعت پیش میرود فیض سرشار نبوت را با جامهای مالا مال پی در پی نوش کرد تا در مدت چند سال سفر چند هزار ساله بشریت را پیمود و خود را بکنگره جهان

بشریت رسانید تا در آنجا که عقاب طبیعت پر بریزد و هیولای جهان ماده محو می شود قرار گرفت.

ابو طالب بن درخت نیرومند قریش بود، درختی کهن که بر روی تنه چند هزار ساله خود تنه بزرگ و فرسوده فراهم ساخته و خروارها شاخه خشک و پر خار و پوش و برگ پوشیده در آن انبار شده نیروی هستی و فعال خود را در نهالی سبز و خرم بیرون داد عرصه وسیع خانه او بزودی از پرورش این نهال برومند تنگ شد این نهال را بباغستان پهناور و بی پایان وجود محمدی منتقل کرد و در این محیط مناسب بزودی ترقی شایانی نمود تا درختی بزرگ شد و خود را بسدره المنتهی پیوست و سر آیه شجره طیبه ای که بنش پایدار و شاخه اش در فراز آسمانها نمودار است آشکار ساخت اینجاست که همه مردان اسلام و تاریخ نگاران و حدیث گوینان از هر فرقه در برابر علی علیه السلام زانو زده و بفضل او اعتراف کرده اند. در سیره ابن هشام میگوید از نعمت های خدا نسبت بعلی بن ابی طالب علیه السلام اینست که پیش از اسلام در دامن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرورش یافت، سپس از مجاهدین جبر بن ابی الحجاج بازگو کرده است که یکی از نعمت ها و صنعت ها و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۳

خیرخواهیهای خدا در باره علی بن ابی طالب علیه السلام این بود که قریش بقحطی گرفتار و چون ابو طالب عیالمند بود پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نزد عباس رفت و گفت خوبست کمکی به ابو طالب بدهیم و برخی فرزندان او را کفالت

کنیم تا قحطی بسر آید، سپس نزد ابو طالب رفتند و از او خواستند که بعضی فرزندان خود را بایشان بدهد تا نگهداری کنند، ابو طالب پذیرفت و بجز عقیل فرزندان دیگر را در اختیار آنها گذاشت عباس جعفر را بخانه خود برد و رسول خدا علی علیه السلام را بخانه خود برد علی علیه السلام نزد آن حضرت بود تا آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برسالت مبعوث گردید.

نمونه کامل مسلمانان پاک

این نکته قابل توجه است که مسلمان کامل و پاک در دوران زندگانی پر افتخار خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یکی بود و حده لا شریک له و آن یکی هم علی بن ابی طالب علیه السلام بود شاگردان مکتب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در عصر نبوت بهزارها تن بالغ شدند، مسلمانان با اخلاص و درست در گرد آن حضرت بسیار بودند ولی مسلمان کامل و پاک یکی بود و آن علی علیه السلام بود. علی علیه السلام کودکی خردسال و تازه از پستان مادر بریده در دامن پرورش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آمد و با اخلاق بزرگ و خوی پاک او دوران خرد سالی را گذرانید و در سال ۱۰ تا ۱۲ عمر خود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شد بدون آنکه اظهار تردیدی کرده باشد باو ایمان آورد و با او نماز خواند غبار شرک بر صفحه پاک دل او ننشسته بود اخلاق پست مردم جاهلیت در نهاد پاک او رخنه ای نداشت و با بازار سیاه جاهلیت کج و خرافت بار عرب هیچ

پیوست و ارتباطی نداشت از گهواره کودکی و صحنه فطرت پاک بشریت در آغوش نبوت افتاد و دوران هوش و احساسات بزرگ او با آغاز دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و تعلیمات دینی او توأم گردید علی علیه السلام با هوش سرشاری که داشت در کودکی خود مدتها تنها شاگرد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و اسرار دین را در همان موقع تنهایی و فرصت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دریافت کرد و تا همیشه با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیست ولی دیگران پس از سالها بت پرستی و نامسلمانی به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردند و پس از اینکه سالها پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دعوت خود را ادامه داده بود بآن حضرت پیوستند و چندین کلاس از دروس اسلامی عقب افتادند و آن کودکانی هم که در دوران اسلام بدنیا آمدند کمتر خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک کردند و از تعلیمات شخص او استفاده کردند در سیره ابن هشام گوید اول ذکوری که برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و نماز خواند و آنچه از جانب خدا آورده باور داشت علی بن ابی طالب علیه السلام بود نواده عبدالمطلب بن هاشم و در این وقت او ده سال داشت.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۴

جمعی واژگون کنندگان حقائق برای اینکه ایمان ابو بکر را از ایمان علی علیه السلام پیش انداخته باشند گفته اند که ایمان علی علیه السلام در

این تاریخ بی اعتبار بوده زیرا که در این موقع کودکی خردسال بوده و شرط بلوغ در او موجود نبوده این سخن بسیار گزافه گوئی و بی انصافی است زیرا که علی علیه السلام در این تاریخ هوش و استعدادش از پیره مردان دوره خود بیش بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را مورد اعتماد قرار داد و بهمراهی او نماز را اقامه می کرد.

در سیره ابن هشام گوید: برخی اهل دانش گفته اند چون هنگام نماز برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرا میرسید بدره های خلوت مکه میرفت و علی بن ابی طالب علیه السلام را هم پنهان از پدرش ابی طالب و از عموهایش و کسان دیگرش با خود میبرد و با هم نماز میخواندند و چون شام میشد بر میگشتند روزگاران بر این وضع گذرانیدند تا یک روز ابو طالب در موقعی که نماز میخواندند بآنها برخورد و به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: برادر زاده این چه دینی است که بدان متدین شده ای؟

عمو جان این دین خدا و دین فرشتگان او و دین فرستادگان او و دین پدر ما ابراهیم است

نتیجه گفتگوی ما تا اینجا چیست؟

نتیجه اینست که علی علیه السلام از نظر پاکی نژاد و آمادگی گوهر هستی در پشت پدر و دامن مادر و محیط پرورش نمونه کامل و بی مانند بشریت است و در میان اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان صدر اول از مهاجر و انصار کسی در این قسمتهای مقدماتی پایه او نبوده ما این موضوعاتی که در باره او یاد آور شدیم میان همه مسلمانان مسلم است و

البته این فضائل علی علیه السلام جنبه پیروی و تقلید از او ندارد، در اختیار کسی نیست که پدری چون ابی طالب یا مادری چون فاطمه یا دامن پرورشی چون دامن پرورش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داشته باشد ولی سابقه درخشان او برای ما سبب اعتماد بشخصیت او می شود و از روی سابقه درخشان و پاک او میتوانیم در موارد اختلاف او با سایر شاگردان و یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بهتر قضاوت کنیم و حق را بطرف او بدهیم اکنون باید متوجه شد که علی علیه السلام از این سابقه بزرگ در دوران زندگی خود چه نتیجه های درخشانی گرفت و چه روشی بجا گذاشت و چگونه مسلمانی بود و تعلیمات اسلامی را چگونه منظم کرد و در قالب دستورات ابدی و عمومی ریخت، این قسمت از زندگی علی علیه السلام است که امروزه باید مورد توجه عموم مسلمانان جهان باشد و در درجه دوم قرآن و سخنان درست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را مورد توجه قرار داده که از او پیروی کنند و پاسخ سؤالی که در آغاز این بحث طرح کردیم (خلیفه پیغمبر اسلام در قرن اتم کیست؟) اینجا روشن می شود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۵

علی علیه السلام در زندگانی دراز دینی خود که ۵۳ سال و بیش از نیم قرن ادامه داشت در همه اوضاع زندگانی بشری وارد بوده و در هر وضعی بهترین نمونه و سرمشق را از خود بجا گذارده و حق امامت و پیشوائی را ادا کرده است.

علی علیه السلام شاگرد مدرسه تعلیمات دینی بوده

و دوره تحصیلات خود را تا پایان ادامه داده است یگانه سرباز و مجاهد مبارزات اجتماعی اسلام بوده و در بزرگترین میدان های نبرد پیکار کرده است.

یگانه تهذیب کننده اخلاق و وارد سیر و سلوک در راه وصول بحق و دریافت حقیقت بوده است.

علی با فاطمه زهرا علیها السلام ازدواج کرد و تشکیل خانواده داد و فرزندان بسیار آورد و برای امور زندگی خود وارد کسب و استفاده گردید.

علی در تحت ریاست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمانبردار بود و انجام وظیفه می کرد.

علی علیه السلام در دوران خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صاحب منصب گردید و وظیفه فرماندهی انجام داد علی علیه السلام با سخت ترین مبارزات اجتماعی روبرو شد و برای بدست آوردن حق خود مبارزات بسیاری انجام داد.

علی علیه السلام در نتیجه مبارزات خود با شکست مواجه شد و برای مدت طولانی از حق خود محروم گردید و برای حفظ مصلحت عمومی دین صبر و بردباری کرد و با طرفهای خود در حفظ جامعه دین همکاری کرد.

علی علیه السلام پس از این محرومیت طولانی زمامدار جامعه پریشان و پر اضطراب اسلام گردید و در بحرانی ترین دوره ها وظیفه خلافت را انجام داد و با دشمنان حزبی و مسلمانان شورشی جنگید و گاهی فتح کرد و گاهی متوقف شد و گاهی بصلح دعوت کرد و گاهی بصلح دعوت شد غرض در همه شئون که مورد ابتلاء و گرفتاری هر فرد مسلمانی است از بازاری و عادی و اداری و زمامدار، علی دستور عملی و روش پیشوائی دارد و این هم در میان اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله

و سلم یکی از خصائص علی علیه السلام محسوبست و خود دلیلی است بر امامت و پیشوائی آن حضرت که هر مسلمانی در هر حالی باشد میتواند وظیفه عملی خود را از روش آن حضرت دریافت کند بعلاوه علی علیه السلام در همه اموری که مورد حاجت جامعه اسلامی است حتی در این قرن اتم تعلیماتی دارد و دستوراتی داده است

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۶

که رفع نیاز عموم را میکنند و در صورتی که آن دستورات عملی شود جامعه بشریت در آغوش سعادت و خوشبختی قرار خواهد گرفت.

ما از عموم دانشمندان اسلامی از هر دسته و فرقه میپرسیم که در دنیای پر غوغای امروز با این وسعت زندگانی و فکر قانونگزاری بشر میخواهیم دنیا را باسلام دعوت کنیم و پس از کلیات قرآن و دستورات ثابت خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از فکر و تعلیمات اصحاب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای تعیین وظیفه و رهبری مردم جهان کمک بگیریم آیا جز علی علیه السلام کسی یادگار و دستور قابل توجهی از خود گذاشته است؟ سابقه دارترین اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون ابو بکر و عمر هر کدام بیش از چند حدیث که قسمتی از آنها در امور شخصی و متفرقه است از پیغمبر روایت ندارند و جز در محیط محدود جهان گیری و تقسیم غنائم جنگی عملی انجام نداده اند تا بتوان دستور آنها را در درجه دوم قرآن و دستورات ثابت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیشوا و خلیفه دانست و باین سؤال پاسخ گفت که:

خلیفه پیغمبر اسلام

علی «ع» در دوران تشکیلات حزبی اسلام در مکه معظمه

دعوت اسلامی با بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه معظمه آغاز شد و تاریخ پیشرفت خود را با اصول حزبی بسیار متینی شروع کرد، این حزب که شعارش کلمه لا اله الا الله و مرامنامه اش قرآن و عنوان مسلکش اسلام بود تا سه چهار سال انجمنهای خود را سری و پنهانی تشکیل میداد و شبانه و در گوشه و کنار تبلیغ می کرد و در این مدت جز خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سمت رهبری اسلام را داشت و علی علیه السلام که ملازم و خدمتکار او محسوب میشد و خدیجه همکار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کمتر کسی آشکارا خود را جزء حزب اسلام معرفی می کرد از اینجا است که یکی از سران قریش میگوید تا مدت سه سال من از بالای کوه ابو قیس نگران بودم جز شخص پیغمبر و علی علیه السلام و خدیجه کسیرا نمیدیدم که با آن حضرت وظیفه نماز را انجام دهد علی علیه السلام از نظر اینکه کودکی خردسال بشمار می آمد و خدیجه از نظر اینکه زنی بود در ازدواج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مورد مسامحه قریش واقع بودند و نسبت بآنها این قدر اظهار نگرانی و بد بینی نمیشد علی علیه السلام ریشه تشکیلات حزبی اسلام است. جامعه نماز که با قرائت قرآن و تعلیم آن آمیخته بود اجتماع حزبی اسلام را تشکیل میداد و انضباطات و تعلیمات و دستورات لازمه در آن عملی میشد در فصل گذشته در سیره ابن هشام شنیدی که مدت ها این حزب

در دوره های خلوت مکه از وجود پیغمبر و علی علیه السلام در بدو امر تشکیل میشد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۷

تاریخ. سیر حزبی اسلام را در دوران پر تشویش مکه و در تنگنای حملات قریش نتوانسته درست تشریح کند و تا آنجا هم که میتوانسته شاید برای حفظ آبرو و خاطر خواهی زمامداران سیاسی و صاحب نفوذ اسلام از قلم انداخته، در صورتی که سیره ابن هشام که نسبتاً از روی تحقیق و بی طرفی نوشته شده بسیاری از اشعار و بعضی از نطقها را از قلم انداخته و از اظهار آن صریحاً عذر خواسته اشخاصی که پیش از او بوده اند و در کنترل سیاست بنی امیه قرار داشته اند البته جرأت اظهار بسیاری از حقائق را نداشته اند و یا برای حفظ منافع خود نخواسته بگویند.

بهر حال تاریخ مبارزات حزبی و تشکیلات سری اسلام در مکه بسیار مبهم و نارسا است و خصوص نسبت بشخصیت علی علیه السلام که هم در آن دوره او را کودکی خردسال محسوب داشته و کارهای او را هر چه بزرگ و قابل اهمیت بوده در شمار نگرفته اند و یا در دوران تاریخ نگاری از نظر انداخته و ضبط نکرده اند آنچه از مبارزات او در این دوره در سطور تاریخ مانده و از دست ساقطکنندگان در رفته است چند قسمت است:

۱- فخار بن معد موسوی در کتاب خود الحجه علی المذاهب گوید قریش بنی هاشم را بجز ابو لهب و ابو سفیان نواده عبد المطلب بشعب ابی طالب راندند و مدت سه سال در آنجا محاصره بودند هر گاه رسول خدا در بستر خواب خود می آرمید و قریش خوابگاه او را

میشناختند ابو طالب می آمد و او را از بستر خود بلند می کرد و فرزندش علی علیه السلام را بجای او میخوابانید یک شب علی علیه السلام گفت پدر جان قریش در کمینند و من کشته میشوم ابو طالب در پاسخش این اشعار را سرود:

فرزند جانم صبر کن که شایسته تر است* سرانجام هر زنده ای مرگ است* در این بلای سخت ما ترا بخشش کردیم* برای قربانی حبیب و زاده حبیب خود* اگر مرگ فرا رسد تیر اجل همیشه در پرش است* گاهی به هدف میرسد و گاهی نمیرسد* هر زنده ای هر چند هم زنده ماند* در پایان شربت مرگ خواهد چشید* امیر مؤمنان در پاسخ پدر با این اشعار او را شاد نمود:

میفرمائی در یاری احمد شکبیا باشم* بچشم آنچه گفتم از روی بیتابی نبود* ولی میخواهم فداکاری مرا به بینی* و بداننی که من همیشه فرمانبردار شما هستم* و کوششم برای خدا در یاری احمد* محمود پیغمبر هادیست چه کودک باشم چه برنا* ۲- در همین کتاب از ابو الفرج اصفهانی بازگو کرده است که ابو بشر میگفت در زمانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه بود علی علیه السلام هر کس را میدید از پیغمبر بد گوئی میکند تاب

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۸

نمی آورد. و بی هراس بسر و بار او میپزید و هر روز با سر و دست شکسته و کتک خورده نزد پدرش ابو طالب می آمد و ابو طالب او را بصبر و شکبائی دستور میداد و از او نوازش می کرد.

۳- حضور علی علیه السلام در جلسه اجتماعی کوی صفا سیره ابن هشام در روایت اسلام عمر که برخی

از آن پیش از این گذشت گوید عمر خبّردار شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ای نزدیک کوه صفا انجمنی از مسلمانان تشکیل داده بود و قریب چهل تن زن و مرد از مسلمانانی که در مکه بودند و با مهاجرین حبشه نگریخته بودند گرد آن حضرت جمع شده و تعلیمات اسلامی را فرا میگرفتند و از رجال مهم این جلسه حمزه و ابو بکر و علی علیه السلام را نام برده است این جلسه در حدود سال پنجم از بعثت پس از هجرت نخست مسلمانان بوده است و علی در این وقت وارد شانزده سالگی و در آغاز جوانی بوده ولی بزرگترین عضو انجمن اسلامی مکه بوده است.

از سال چهارم بعثت که حزب اسلامی در مکه آشکارا شد و بر شماره پیروانش روز بروز افزوده میشد گرچه جنگ رسمی میان مسلمانان و مشرکان نبود ولی زد و خورد و مبارزات تن بدن و دسته جمعی که بکشتار نمیرسید میان آنها بسیار بوده است که علی علیه السلام در این مبارزات وارد بوده و در میدان داری و پیکار آزموده و مجرب شده بود از این رو در جنگ بدر کبری که سه تن پهلوان قریش بمیدان نبرد آمدند و جنگ را افتتاح کردند و هم نبردانی از مهاجران قریش درخواستند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام و حمزه و ابو عبیده بن حرث را مأمور پاسخ آنها کرد و چون علی علیه السلام وارد میدان شد بیدرنک هم نبرد خود را از دم شمشیر گذرانید و باو مهلت نداد و حتی بر حمزه هم

که پهلوان نامی قریش بود پیشدستی کرد این شجاعت و زبر دستی دلیل آنست که علی علیه السلام در مبارزات حزبی مکه کاملاً وارد و جنگ آزموده شده بود و هنگام هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه که هنوز بیست سال نداشت سربازی با تجربه و مجاهدی آزموده و بیباک بود.

علی کفیل سرپرستی حوزه اسلام و رهبر دین

دعوت اسلامی در مدت ۱۱ سالی که مرکزیت آن در مکه بود پیشرفت خوبی کرد و با همه مقاومتها و مبارزه هایی که سران قریش با آن کردند پیشروی خود ادامه داد، در خود مکه پیروان بسیاری فراهم کرد و در هر قبیله ای از قبائل قریش شماره ای چند مسلمانان شدند و بهمین سبب قریش نتوانستند رسماً با حزب اسلام بجنگند و در نتیجه فشار به مسلمانان دسته مهاجرین حبشه تشکیل شد و قریب صد تن مسلمانان مهاجر از زن و مرد بنجاشی پادشاه حبشه پناهنده شدند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۹

و دنبال تعقیب قریش از آنها دین اسلام بنجاشی معرفی شد و طرفدار آن گردید، در خود عربستان هم از قبائل متفرقه ای که در موسم حج عمومی و بمناسبات دیگر با اسلام و تعلیمات آن آشنا شده بودند طرفدار پیدا کرد و مورد توجه گردید و کم کم کجرفتاری و ستمکاری و بی انصافی قریش نسبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اسلام در فکر عمومی روشن گردید قریش که از طرفی برای بی اثر شدن همه کوششهای خود بر ضد اسلام عصبانی بودند و از طرفی رسوائی آنها در عربستان و خارج از آن نمایان شده بود با آخرین دنده شقاوت و بدبختی افتادند و در (دار الندوه- مجلس

شورای قبائل قریش) نقشه‌ی اعدام پیغمبر اسلام را با فجیعترین وضعی طرح و تصویب نمودند، دیگر برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چاره‌ای جز گریز و مهاجرت نبود، پیغمبر بیخبر از مکه بسمت مدینه که هم سابقه دعوت داشت و هم یاران صمیمی و با وفائی برای خود و دین اسلام آماده کرده بود مهاجرت کرد و علی علیه السلام را کفیل و جانشین خود نمود و باو دستور داد که پس از مهاجرت وی امورات شخصی و حزبی مکه را اصلاح کند و در اولین فرصت دنبال او حرکت کند و خود را با کسان خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باو برساند.

سیره ابن هشام در این موضوع چنین میگوید:

چون پاسی از شب گذشت زبده پهلوانان قریش که دسته جمعی مأمور کشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند گرد خانه آن حضرت را گرفتند، جبرئیل او را از قصد آنها آگاه کرده بود و دستور داده بود در بستر خود ن خوابد، چون رسول خدا دانست که قریشیان دور خانه او را گرفتند بعلی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: برو در بستر من بخواب و این پتوی حضرمی سبز رنگ مرا بر خود بپیچ و بخواب «گویا بستر خواب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حیاط خانه بوده و این پتوی مخصوص را همیشه در موقع خواب بروی خود میانداخته و در این موقع هم دیده بانان قریش خواب گاه او را در تحت نظر داشته اند» علی علیه السلام بجای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خوابیده و مأمورین را بخود متوجه

کرد و در همین حال پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از خانه بیرون رفت و خاک بر سر قریشیان ریخت و خود را بمحل امنی رسانید پس از ۲ صفحه میگوید: آنچه در حدیث و تاریخ بمن رسیده این است که هیچ کس از مهاجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خیر دار نشد مگر علی بن ابی طالب علیه السلام و ابو بکر و خاندان ابو بکر.

رسول خدا علی علیه السلام را از مهاجرت خود خبردار کرد و بدو دستور داد که پس از هجرت او در مکه بجای او بنشیند تا اماناتی را که مردم بآن سپرده اند بصاحبانش رد کند زیرا هر کس در مکه چیز نفیسی داشت که در باره آن نگرانی داشت آن را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بامانت میسپرد،

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۵۰

چون راستی و امانتداری آن حضرت مورد تصدیق عموم بود.

و پس از شرح مسافرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تا ورود قبا میگوید:

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در قبا بمنزل کلثوم بن هدم وارد شد و منتظر ورود علی علیه السلام بود، علی علیه السلام پس از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سه شبانه روز در مکه ماند و اماناتی که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود بصاحبانش رسانید و دنبال پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حرکت کرد و در همان منزل کلثوم بن هدم بر پیغمبر وارد شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از

ورود علی علیه السلام یک شب تا دو شب بیشتر در قبا نماند و روز جمعه همان هفته بسمت مدینه حرکت کرد و اول نماز جمعه را در میان راه با حضور علی علیه السلام اقامه نمود این سطح تاریخ هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است از نظری که مربوط با شخص علی علیه السلام است و موقعیت ممتاز علی علیه السلام نسبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حزب اسلامی در میان سایر مسلمانان بخوبی از آن آشکار است.

۱- خوابیدن علی علیه السلام در بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در چنین شبی که نیروی زنده قریش با سمت مأموریت از دار الندوه و در تحت سرپرستی ابو جهل گرد خانه آن حضرت را گرفته اند بسیار شگفت انگیز است و یکی از فضائل برجسته و فداکاری های بی مانند علی علیه السلام است و در هسته مرکزی اسلام علی علیه السلام را مانند خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معرفی میکند، در حقیقت در نظر هر مطلعی بتاريخ اسلام هیچ وقت از این شب بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سخت تر نبوده و هیچ گاه آن حضرت چنین شب خطرناک و سختی نگذرانیده بود، در موقعی که دسته عمده مسلمانان متواری و در شهرستانهای دور دست گریزان بوده اند و افرادی هم که در مکه بودند برخی گرفتار فشار و زندان قریش و برخی با خاطر آسوده در منزلهای خود آرمیده بودند، یک دسته تروریست خطرناک با مأموریت و پشت گرمی انجمن عمومی قریش دور خانه پیغمبر صلی الله علیه و

آله و سلم را گرفته اند و جز علی علیه السلام کسی یار آن حضرت نیست، مأموریت علی علیه السلام هم اینست که در بستر او بخوابد و خود را در پتوی آن حضرت بپیچد و خود را هدف شمشیرهای برهنه قرار دهد و جان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را با جان خود بخرد! آیا هیچ مسلمانی نسبت بشخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین فداکاری و حسن خدمتی انجام داده؟

آیا هیچ مسلمانی تا این اندازه با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم همدم و محرم بوده است.

در اینجا سؤالی بمیان می آید که علی علیه السلام چگونه این شب را صبح کرد. و چگونه هجوم این اشرار را از خود دفع کرد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۵۱

سیره ابن هشام میگوید: چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از خانه بیرون رفت و قریش از او محجوب شدند یکی از آنها که عقب مانده بود در میان راه بحضرت برخورد و او را شناخت و چون نزد آنها آمد گفت چه انتظاری دارید؟ محمد صلی الله علیه و آله و سلم از خانه بیرون رفته خداوند شما را نومید ساخت مگر نمی بینید که بر سر همه شماها خاک ریخته و رفته، چون هر کدام دست بسر گذاشتند دیدند خاک بر سر آنها است ولی این سخن را باور نکردند و دمیدم سر بمیان خانه میکشیدند و با هم میگفتند این محمد است که در خوابگاه خود خوابیده و پتوی خود را بر خود پیچیده بهمین وضع گذرانیدند تا صبح شد و علی علیه السلام از

بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و چون علی علیه السلام را بجای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دیدند پی کار خود رفتند مفاد این روایت این است که خداوند فکر آنها را منصرف کرد و تا صبح بمقصد خود عمل نکردند ولی برخی نوشته اند که در موقع قراردادی بیستر هجوم آوردند ولی علی علیه السلام با شمشیر کشیده از زیر پتو برخاست و بر آنها حمله کرد چون بدون انتظار نعره مردانه علی و شمشیر کشیده او را دیدند و از پیغمبر نومید گردیدند گریزان و متفرق شدند ۲- خلافت از پیغمبر نسبت با مقررات مرکزی مکه که صریح همه احادیث و تواریخ است دلیل بزرگی است بر لیاقت و شایستگی آن حضرت و بی تردید سند است درست که علی رتبه و کالت و معاونت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در امور شخصی خود آن حضرت و در امور حزب اسلامی داشته و اینکه پس از او در مکه مانده برای دستورات حزبی و ابلاغ وظیفه بمسلمانان مکه بوده است که پس از هجرت چه وظیفه ئی انجام دهند و این خود دلیلی است که در هر موقعی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میان امت نباشد و علی در میان آنها باشد در امورات خود باو مراجعه کنند و وظیفه دینی و اجتماعی خود را از او فرا گیرند.

۳- مینویسد چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با ابو بکر وارد قبا شد و مردم قبا که چند روز بود انتظار ورود آن حضرت را داشتند پذیرائی او برخاستند پیغمبر صلی

اللَّهُ عليه و آله و سلم خود در منزل کلثوم بن هدم فرود آمد و منزل سعد بن خيثمه را برای انجمن جوانان مدینه و پذیرائی آنان معین کرد و ابو بکر را در منزل خبيب بن اساف خزرجی در محله سنج منزل داد ولی چون علی عليه السلام دنبال آن حضرت وارد شد او را در منزل خود فرود آورد، در اینجا باید پرسید چرا ابو بکر که همسفر و یار غار بود از خود راند و منزل او را در محله دیگر قرار داد ولی علی را در منزل خود وارد کرد و انیس خود نمود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۵۲

پاسخ درست بدین پرسش جز این نیست که در این اول ورود و موقع برخورد با سران مدینه و رجال قبائل که باید پایه و اساس اوضاع آینده گذارده شود و مردم ساده مشتاق دین با وضعی مناسب و سخنانی متین برخورد شوند و چون ابو بکر مخالف بوده و مصلحت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این بوده که برکنار باشد ولی علی عليه السلام که جزء هسته مرکزی جمعیت اسلام و محافظ و پاسبان آنست باید همیشه با خود آن حضرت همدم و انیس باشد مراقبت علی در حوزه جمعیت اسلامی از سرگذشت مختصری که سیره ابن هشام در ضمن وقایع ورود پیغمبر در قبا نقل کرده بخوبی روشن است از قول علی عليه السلام بازگو کرده است:

در قبا زن مسلمانی بود که شوهر نداشت من در دل شب میدیدم که مردی می آید و در خانه او را میکوبد. آن زن که بیرون می آید آن شخص چیزی با او میدهد

و او هم میگیرد، من در باره آن زن گمانی بردم باو گفتم ای کنیز خدا این مردی که هر شب در خانه ات می آید و در را میکوبد و تو از خانه خود بیرون میشوی و چیزی بتو میدهد کیست و چیست، (با اینکه تو زن مسلمانی هستی و شوهری نداری) آقا این سهل بن حنیف است میدانند من زنی بیکسم و هیزم آور ندارم شب که می شود و مردم بخواب میروند بپتھای خاندان خود دستبرد میزند و آنها را میدزدد و میشکند و بخانه من می آورد و میگوید اینها را بجای هیزم مصرف کن.

۴- چون علی از دنبال پیغمبر رسید و مقام معاونت خود را دریافت در حقیقت جمعیت مرکزی اسلام تکمیل شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روز جمعه از قبا بجانب مدینه کوچ کرد و در میان راه نخستین نماز جمعه که انجمن عمومی هفتگی اسلام بشمار میروید منعقد نمود، مجمع نماز جمعه هر هفته در اسلام یک اجتماع تعلیم عمومی و انجمن سیاسی بشمار بود و نشان حکومت و سلطه سیاسی جمعیت مسلمانان محسوب از این رو تا پیغمبر بمدینه نیامده بود نماز جمعه منعقد نمی - کرد زیرا در مکه سلطه و نفوذ با مشرکین بود و حزب اسلام اقتدار و حکومتی در دست نداشتند ولی اکثریت قبائل مدینه پیش از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و برهبری معلمین و مبلغین زبر دستی چون مصعب بن عمیر از مهاجرین و اسعد بن زراره از انصار اسلام آورده بودند و از دو سال پیش از هجرت خود پیغمبر هم بتدریج عده ای از مسلمانان مکه

بمدینه کوچ کرده بودند و رؤسای قبائل مدینه هم در بیعت عقبه متعهد شده بودند که بیاری پیغمبر اسلام برای نشر دین و حفظ حوزه مسلمین بجنگند با این مقدمات چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد سلطه و حکومت اسلامی برقرار گردید و در اولین روز جمعه نماز جمعه را با شرائط و معنویت اسلامی خود اقامه کرد و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۵۳

حضور علی علیه السلام در این نماز جمعه از نظر رسمیت آن که باید سران اسلام در آن حضور داشته باشند لازم بود این هم خود یک مزیت و برتری است که موقعیت رهبری و آینده پیشوائی علی را روشن میکند.

علی در رتبه برادری پیغمبر

چون پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد اکثر قبائل عرب مدینه باو گرویدند و جامعه اسلام بریاست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تشکیل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای رفع کینه و تفرقه ای که سابقا میان خاندانهای اوس و خزرج بود معاهده ای دوستانه میان همه منعقد کرد و برای ایجاد امنیت عمومی در منطقه یثرب پیمان اتحادی هم با قبائل یهود مدینه منعقد کرد که مفاد آن پیمان اتحاد نظامی و همکاری در امور اجتماعی بود و در سیره ابن هشام میگوید پیغمبر عهد نامه ای میان مهاجر و انصار گذاشت و در ضمن آن بیهود امنیت داد و با آنها پیمان بست و آزادی دینی بآنها داد و شروطی هم بنفع آنها متعهد شد ترجمه نص عهدنامه نخست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این است:

بنام خداوند بخشنده

مهربان، این عهدنامه ایست از طرف محمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میان مؤمنان و مسلمانان قریش و یثرب و پیروان آنان و هر کس بدانها میبوند و با آنها مجاهده کند.

۱- همه آنان یک ملت همکاری میباشند در برابر جمیع مردمی که در مسلک و مرام آنها وارد نشده اند.

۲- مسلمانان مهاجر قریش دسته محسوبند و ضامن دیه جنایات یک دیگرند و اسیران و رنج دیدگان خود را از مال خود بطور عادلانه فداء میدهند.

۳- بنو عوف، بنو ساعده، بنو حرث، بنو چشم، بنو نجار، بنو عمرو بن عوف، بنو النبیت، بنو اوس هر کدام دسته ای پیوسته محسوبند و هر دسته در دیه و فداء با هم مساعدت کنند.

۴- هر کدام از مؤمنین بدهکاری سنگینی از بابت دیه یا فداء پیدا کردند سائرین باو کمک دهند.

۵- هیچ مؤمنی حق ندارد آزاد کرده مؤمن دیگر را حلیف خود گرداند.

۶- مؤمنین پرهیزکار و درست باید در برابر هر کس از آنها که شورش کند یا در تهیه نیروی ستم و گناه و تجاوز یا فساد میان جمعیت مؤمنان برآید قیام کنند و هم آهنگ در برابر او ایستادگی کنند اگر چه فرزند آنها باشد.

۷- مؤمن مؤمن دیگر را بخون خویشان کافر خود نکشد و کافری را بر ضد مؤمن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۵۴

یاری نکند.

۸- همه مؤمنان در پناه خدا متحدند و عهد پست ترین فرد آنها بر همه نافذ است.

۹- هر مؤمنی با مؤمن دیگر در برابر سایر مردم هم سوگند محسوب است، ۱۰- هر کس از یهود تبعیت دولت اسلامی را پذیرفت باید او را یاری کرد و با او مواسات

نمود و از طرف مسلمانان ستم بر آنها نشود و بر ضد آنها کمک و مساعدت بعمل نیاید.

۱۱- امنیت و سلامت همه مؤمنان یکی است، در موقع جهاد در راه خدا نباید مؤمنی سلامتی خود را بر مؤمن دیگر مقدم دارد بلکه باید بطور مساوات و عادلانه رفتار شود.

۱۲- هر جمعی با ما بجنگ آمد دنبال یک دیگر بهم کمک بدهند.

۱۳- هر خونی از مؤمنان در راه خدا ریخته شود همه در آن سوگواری و همدردی کنند.

۱۴- مؤمنین پرهیزکار در بهترین و درست ترین راه هدایتند.

۱۵- هیچ مشرکی که در پناه اسلام است حق ندارد مال یا شخص مشرکان قریش را در پناه خود بگیرد و میان او و مؤمنی مانع شود.

۱۶- هر کس عمدا مؤمنی را در خانه اش کشت باید تن بقصاص دهد مگر ولی مقتول از او بگذرد.

تبصره- همه مؤمنان بر علیه قاتل باشند و روا نیست جز اینکه بر ضد او قیام کنند.

۱۷- هر مؤمنی که این عهدنامه را امضاء کرده و بخدا و قیامت عقیده دارد نباید بماجراجو و بدعت گذاری کمک دهد و او را در منزل بپذیرد کسی که چنین شخصی را منزل دهد یا کمک کند تا قیامت گرفتار لعن و غضب خدا باد و جریمه و کفیل از او پذیرفته نیست.

۱۸- هر گاه میان شما مؤمنان در موضوعی اختلاف شد باید بحکم خدا و محمد صلی الله علیه و آله و سلم رجوع شود.

۱۹- یهود در هزینه جنگ مؤمنان تا پایان آن باید کمک بدهند.

۲۰- یهود بنی عوف در تبعیت مؤمنان آنها در دین خود آزادند و مسلمانان هم در دین خود آزادند و در باره موالی و

خودشان مختارند مگر کسی که ستم کند و خلاف عهد کند که خود و خاندانش را مسئول و هلاک کرده.

۲۱- یهود بنی نجار. یهود بنی حرث، یهود بنی ساعده، یهود بنی چشم، یهود بنی اوس، یهود بنی ثعلبه همه در حکم بنی عوفند مگر کسی که ستم کند یا خلاف عهد کند که خود و خاندانش را

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۵۵

هلاک کرده.

تبصره- جفنه جزء ثعلبه اند و حکم آنها را دارند، بنی شطنه چون یهود بنی عوفند باید وفا کرد نه عهدشکنی، موالی ثعلبه چون خودشانند، وابستگان یهود از زن و فرزند و خدمتکار در حکم خود آنها هستند، هیچ کدام یهود بدون اجازه محمد بیرون نروند.

۲۲- هر کس دیگری را بکشد خودش و خاندانش را کشته مگر از ظلم دفاع کرده باشد و براستی خدا بر این شروط پاینده تر از همه کس است.

۲۳- هزینه یهود با خود آنها است و هزینه مسلمانان با خود آنها ولی در برابر دشمن جنگنده با این عهدنامه باید بهم کمک کنند و خیرخواه همدیگر باشند و بر عهد خود پاینده نه عهد را بشکنند. هیچ مردی نباید با هم سوگند خود بدقولی کند، مظلوم را باید یاری کرد و تا مؤمنان در جنگند باید یهود در هزینه جنگ به آنها کمک دهند.

۲۴- محیط یترب برای همه امضاء کنندگان این عهد نامه محل امان است.

۲۵- پناهنده در حکم خود پناه دهنده است بشرط آنکه ضرر نزنند و خلاف نکنند.

تبصره- زن را بدون اجازه کسانش نباید پناه داد.

۲۶- میان امضاء کنندگان این عهدنامه هر تازه ای رخ داد و اختلافی پدید شد که نسبت بآن نگرانی آورد باید بحکم خدا و

محمد

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سلم رسول خدا رجوع شود، خدا نسبت بمواد این عهدنامه محافظه کارتر و پاینده تر است.

۲۷- قریش و یاران آنها را نباید پناه داد.

۲۸- هر کس بر یثرب هجوم کرد باید همه از آن دفاع کنند و اگر بصلح دعوت شدند حق دارند بپذیرند و صلحنامه آنها بر مسلمین نافذ است مگر طرف آنها کسانی باشند که با دین اسلام می‌جنگند.

۲۹- هر قبیله ای که در ناحیه ای هستند مسئول حفظ آن ناحیه میباشد.

این مفاد عهدنامه ایست که پیغمبر هنگام ورود مدینه برای پایه گذاری دولت اسلامی و اصلاحات اجتماعی و جبهه بندی در برابر دشمنان اسلام و خصوص قریش تنظیم کرد و سپس باصلاح اخلاقی و تحکیم روابط یگانگی و دوستی میان خود مسلمانان پرداخت و آنها را بیک مقام وحدت و یگانگی و اجتماع متین و درستی هدایت کرد که در میان این تشکیلات عمومی بمنزله مغز در میان پوست بود این اصلاح خصوصی روی پیمان برادری افراد مسلمانان از

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۵۶

مهاجر و انصار انجام شد در این پیمان خصوصی جمعیت مسلمانان بنظر خود پیغمبر صف بندی شدند و مراتب معنوی آنها مبرهن شد اساس درست اجتماعی که بر پایه مساوات و برابری است چنانچه برخی کوتاه فکران گمان میکنند این نیست که حدود و حقوق بکلی ملغی شود و تلخ و شیرین. زیبا و زشت بیک نظر ملاحظه شوند.

این گونه اجتماع سفیهانه و نامعقول است چگونه می شود در جریان زندگی زهر و عسل و سرکه و انگبین و طلا و مس و خاک و گوهر تاب ناک را یکی شمرد چنانچه جماد و نبات و حیوان در حدود و

خواص خود از هم جدا هستند و هر کدام در جریان زندگی محل و مقامی دارند و بجای معینی بکار میروند و کسی که بر خلاف اقتضای خواص و حدودشان بکار زند سفیه و دیوانه شمرده شود در جامعه بشر هم هر کسی حدی و حقی دارد استحکام جامعه و عدالت خردمندانه اینست که حدود و حقوق هر کسی معلوم باشد اساس عدالت تعیین حدود و حفظ حقوق است.

پیغمبر اسلام با وضع قانون اخوت و برادری جامعه نو بنیاد اسلام را چون سد آهنین استوار ساخت و حدود و حقوقی روشن معین کرد و چنانچه سیره ابن هشام از ابن اسحق باز گو کرده این دستور اجتماعی طلائنی را صادر کرد.

برای خدا هر دو تن با هم برادر گردید

و جامعه اسلامی را با صفهای دو بدو منظم نموده این صفتبندی اجتماعی با دقیقترین تشکیلات طبیعی ماده که مظهر نیروهای شگرف و انگیزند موافق است از قبیل ترکیبات هیدروژنی بخار- ترکیبات مثبت و منفی الکتریسته و غیره در ضمن این صف بندی نیروی معنوی و اخلاقی افراد هم معلوم شد.

ابن اسحق گوید رسول خدا میان یاران خود از مهاجر و انصار برادری قرار داد و چنانچه بما رسیده است «پناه بخدا که سخنی نگفته باشد و باو ببندیم» فرمود: «برای خدا هر دو تن با هم برادر گردید» سپس دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود این برادر من است رسول خدا سید مرسلین و امام متقین و رسول پروردگار عالمیان که هم پایه و مانندی در بندگان خدا ندارد با علی بن ابی طالب در یک صف دو برادر شدند، حمزه بن عبدالمطلب شیر خدا و شیر رسول خدا

هم با زید بن حارثه آزاد کرده رسول خدا دو برادر شدند، بهمین مناسبت حمزه در جنگ احد وصیت کرد که اگر در هنگام نبرد کشته گردید حارثه وصی او باشد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۵۷

جعفر بن ابی طالب دارای دو بال که در بهشت پران است با معاذ بن جبل اخو بنی سلمه دو برادر شدند با اینکه جعفر در این موقع در حبشه بود و حضور نداشت.

ابو بکر بن ابو قحافه و خارجه بن زهیر اسدی دو برادر.

عمر بن خطاب و عثمان بن مالک خزرجی دو برادر.

ابو عیبه جراح و سعد بن معاذ انصاری دو برادر عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ربیع دو برادر زبیر بن عوام و سلامه بن سلامه انصاری دو برادر (بعضی برادر زبیر را عبد الله بن مسعود دانسته اند.

عثمان بن عفان و اوس بن ثابت انصاری دو برادر.

طلحه بن عبد الله و کعب بن مالک انصاری دو برادر.

سعد بن زید و ابی بن کعب انصاری دو برادر.

مصعب بن عمیر و ابو ایوب انصاری دو برادر.

عمار بن یاسر و حذیفه بن یمان دو برادر (و بعضی ثابت بن قیس را برادر عمار دانسته اند) ابو ذر غفاری و منذر بن عمرو انصاری دو برادر.

حاطب بن ابی بلتعه و عویم بن ساعده انصاری دو برادر سلمان فارسی و ابو درداء انصاری دو برادر.

بلال آزاد کرده ابو بکر و مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابو ریحه اسدی دو برادر.

صف بندی دو بدو و برادرانه جامعه اسلامی تا اینجا ثبت تاریخ شده است.

ما روح معنویت و نیروی اجتماعی عجیبی که این صف بندی دارا است و اثراتی

که در اجتماع نوزاد آن روز اسلام داشت بفهم و دقت خوانندگان وامیگذاریم فقط آنچه در مورد نظر ما است توجه دقیقی است بهمان صف نخست که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام تشکیل شد.

این صف بندی در همان سال اول هجرت بوده، در این موقع علی علیه السلام در حدود بیست سالگی و جوانی خرد سال بوده، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از پنجاه گذشته و رئیس و زمامدار جامعه اسلامی است، در میان اصحاب آن حضرت پیره مردان هم سال و خویشان نزدیک و محترم دیگر وجود داشتند، در میان تازه مسلمانان با اخلاص مدینه رجالی عالیرتبه و نامور چون اسعد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۵۸

بن زراره، سعد بن معاذ، سعد بن عباده وجود داشتند چطور شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در بدو این تشکیلات اسلامی و در این دستور مهم که پایه بندی جامعه اسلام است در برابر چشم این همه پیران آبرومند و کهن و متوقع دست یک جوان نرسی را گرفت و او را برادری انتخاب کرد چرا یار غار پیر مرد خود. همیش خود را از نظر دور انداخت؟

چرا حمزه عموی والاتبار و پهلوان و یگانه یاور دین را پیش نکشید؟

شما را بخدا از هر فرقه و مذهب اسلامی هستید این موضوع را حل کنید و پاسخ درستی باین پرسشها بدهید.

آیا این عمل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دلیل نیست که در جامعه اسلامی آن روزه که زبده مسلمانان حقیقی را در برداشت علی علیه السلام در روح و اخلاق مانند

خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و جز او کسی با آن حضرت هم پایه نبود این دلیل نیست بر اینکه علی نفس نفیس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام است که بگفته ابن هشام نظیر و ماندنی نداشت، همین عمل تنها دلیل قطعی است که در نبودن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رهبر و پیشوای جامعه اسلامی علی علیه السلام است.

شما فرض کنید همه مسلمانان را از روز قرار داد این برادری تاکنون و تا روز قیامت بخواهیم دو بدو صف بندی کنیم و دنبال هم براه ببریم تو خود میدانی که صف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام در جلو همه واقع می شود، دو نفری که در صف دوم است یکی باید پا جای پای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بگذارد و یکی پا جای پای علی علیه السلام، این رجی که پشت سر علی واقع می شود نیمی از امت است و راه آنها همان رجی است که دنبال خود پیغمبرند و شیعه علی علیه السلام همان پیروان خود پیغمبرند.

اکنون همین طور که این صفوف پشت سر هم روانند پیغمبر ناپدید شد، آیا امت اسلامی جز این وظیفه دارند که دنبال علی علیه السلام بروند تا بمقصد و هدف اساسی برسند! در دوره نخست اسلام، یک نمونه مسلمان پاک زیر دست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرورش یافت که در وضع صف بندی مسلمانان در ردیف شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفت و او علی علیه السلام بود.

کاروان

مسلمانان که باید تا روز قیامت دو بدو برادروار دنبال پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روان باشند بایست در کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را نگران باشند.

علی علیه السلام بمانند خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیشوای اسلام و رهبر این کاروان پیایی است، ولی بر خلاف آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میخواست جمعی از صف بیرون شدند و در دنبال آنان کاروانهای

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۵۹

سرگردانی بدنبال هم روانند! اینها همه در بیابان بی پایان گمراهی افتاده بدنبال رهبرانی میروند، که خود دانسته پیرتگاه گمراهی افتادند! بی تردید اگر جز همین برادر خواندگی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت بعلی علیه السلام نبود هیچ مسلمانی نبایست جز از راه علی علیه السلام برود! ای مسلمانان هشیار! پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم انقلابی در جامعه اسلامی رخ داد و اوضاع را دگرگون کرد! بروز یک انقلاب که طرفدارانی جدی از منافقین و نفع پرستان داشت هیچ مایه شکفت و تعجب نیست زیرا در تاریخ بشر صدها نمونه و گواه دارد.

علی در آغاز نبردهای مهم اسلام

در جهان از نظر اخلاق و مردانگی شجاعت و پهلوانی مورد اهمیت است و از نظر تشکیلات رتبه نظامی و حس شهامت و فداکاری از هر نظری ملاحظه شود در جامعه اسلامی علی علیه السلام اولین شخص است، و هر منصفی که از جریان تاریخ نظامی اسلام مطلع باشد میدانند که این بزرگوار نه تنها یک مرد شجاع و صاحب منصب عالی مقامی است بلکه در میدان نبرد بی مانند و در رتبه دارای

مقام منحصر بخود است که همانندی نداشته و ندارد! نخستین میدان نبرد اسلامی که قدرت نظامی جامعه نوزاد اسلام را در صف اول نظام جهان قرار داد نبرد بدر است، در این نبرد تاریخی که اساس اسلام را پا برجا کرد و نیروی قریش را درهم شکست، علی علیه السلام در اول جوانی و با کمی سابقه جنگجویی نمایش بزرگ - ترین پهلوانان جنگ آزموده جهان را داد، در فن مبارزه، در فن حمله و هجوم از همه مردان نامی اسلام که پهلوانان نامور جهان آن روز بودند پیش بود.

از نظر رتبه نظامی پرچم عقاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در تاریخ اسلام بزرگترین پرچم شناخته شده بدست علی علیه السلام بود و آن را پیشاپیش صلی الله علیه و آله و سلم میکشید، چنان که در سیره ابن هشام بدان اعتراف شده است و از نظر مبارزه: اول کسانی که در برابر سه تن پهلوانان قریش (عتبه بن ربیع و شیبه برادرش و ولید پسرش) بیرون شدند عبیده و حمزه و علی علیه السلام بودند، علی علیه السلام مبارز خود ولید بن عتبه را بیدرنگ کشت و بکمک عبیده شتافت که با عتبه گلاویز بود و بهمراهی حمزه عتبه را هم کشت و عبیده را که از ضربت عتبه زخمی شده بود بجهه مسلمانان آوردند و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمان هجوم دسته جمعی داد و دو لشکر برهم حمله کردند تا پایان جنگ هفتاد تن از سران قریش کشته شدند از این هفتاد تن قسمت بیشتر شجاعان آنها بشمشیر علی علیه السلام

الخصال / ترجمه کمره ای،

کشته شدند، اول پهلوان این نبرد بزرگ علی علیه السلام شناخته شد و در رتبه دوم حمزه، با اینکه علی علیه السلام در حدود بیست سال بیشتر نداشت و سابقه جنگ در جبهه های بزرگ نداشت ولی حمزه در سن کمال و با سابقه ممتد وارد میدان گردید چون ملاحظه سن و تازه کاری را با شجاعت بی مانند علی علیه السلام در این نبرد بزرگ ضمیمه کنیم شجاعت علی علیه السلام کرامتی است در عالم بشریت یا علی علیه السلام خود بشری است در حد اعجاز و کرامت، این افتتاح شجاعت علی علیه السلام با رتبه ای که در این اولین نبرد مهم اسلام داشت میزان اهمیت شجاعت و پیشرفت او را بدست میدهد شجاعت او در احد، در خیبر و نبردهای مهم دیگر اسلام تا هنوز در جهان مورد اعجاب است و این نکته بر هر کس از تاریخ اسلام مطلع باشد روشن است که روزگار هرگز مرد نبردی چون علی علیه السلام بخود ندیده و نبیند.

علی در خاندان نبوت

چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه مهاجرت کرد و تشکیلات دولت اسلامی را گسترده مسجد خود را ساخت و در اطراف آن خانه ها برای خود و چند تن از اصحاب مخصوص از مهاجرین نخست ساخت ولی پس از مدتی دستور رسید که مهاجران را از شرکت در مسجد براند و در خانه های آنها را بگرداند و در نتیجه ناودانهای آنها را هم از مسجد خارج کند که بهیچ گونه رابطه ای با مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که محل مخصوص آن حضرتست نداشته باشند تنها کسی که خانه او جزو

عمارت مسکونی خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باقی ماند و در آن در میان مسجد باز بود و در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شرکت داشت علی علیه السلام بود که با ازدواج آن حضرت با فاطمه زهرا دختر طاهره پیغمبر این ارتباط و امتزاج خانوادگی بحد کمال رسید، چون سلطه و نفوذ پیغمبر سلطه خدائی است و اطاعت از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اطاعت از خدا است زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از نظر ارشاد و حکمرانی مبلغ فرمانهای خداست و مرکز فرماندهی او همان مسجد است که خانه خدا و پرستشگاه حق است.

این خود رمز اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از خود اراده و خواهشی ندارد و در خانه خدا نشسته تا فرمان خدا را بمردم برساند و بنماینده او حکمرانی کند شناخت حقیقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم همین دو کلمه است که در نماز پنجگانه ورد شبانه روزی مسجد، دربار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مرکز حکومت اسلامی شعار هر مسلمانی است «اشهد ان محمدا عبده و رسوله» گواهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده آن خدای یگانه است، بنا بر این مسجد بارگاه مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شناخته شد، چون حکمران و فرمانده از جانب خدا صاحب حقیقی مسجد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۶۱

بود، اشتراک علی علیه السلام در این مرکز و اخراج دیگران خود رمزی بود برای اختصاص حکمرانی

اسلام در غیاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعلی علیه السلام بلکه دلیلی بود روشن، همه مردمان مسلمان به مدینه می آمدند تا پیروی از فرموده های پیغمبر کنند و بدستورات او خدا را بنده باشند و فرمان بردار، مرکز دریافت فرمان های حق و دستورات خداوند خانه پیغمبر بود که مسجد عرصه آن محسوب میشد قسمت شرقی آن مهبط وحی و زاویه اشراق نور نبوت و مرکز فرماندهی اسلام بود و در همین محیط علی علیه السلام در کنار پیغمبر وجود داشت و در غالب اوقات دستورات او را بمردم ابلاغ می کرد تا آنکه مردم بدانند اگر روزی آمدند و پیغمبر را ندیدند باید دستورات اسلامی خود را از علی علیه السلام دریافت دارند زیرا چنانچه محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده حق است علی علیه السلام بنده و پرورش یافته کامل و نماینده همان پیغمبر است، شاید برخی کوه نظران گمان برند که پیغمبر به منظور خویشی علی علیه السلام را در بارگاه نبوت و مرکز حکومت خود شرکت داد، علی علیه السلام از نظر خویشاوندی پسر عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پسر عموهای دیگر چون عقیل و جعفر داشت خویشان نزدیکتر و محترم تر چون دو عموی خود حمزه و عباس داشت اگر منظور رعایت خویشی بود باید در باره آنها هم این موضوع منظور شود با آنکه در باره آن ها این مطلب رعایت نشد فقط عباس که عم بزرگوار و با اعتبار او بود با درخواست اکید میزابی بمسجد داشت که مایه سرافرازی او بود

و ممکن است برخی گمان برند که چون علی علیه السلام داماد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و با خاندان آن حضرت محرم بود این موهبت را دریافت با اینکه علی علیه السلام فاطمه زهرا خدیجه کبری هم در حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود بعلاوه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داماد دیگری هم داشت و پدر زنان مهاجر هم چندان در میان اصحاب سابقه دار و نزدیک آن حضرت بودند که در میان آنها عمر و ابو بکر از همه خود را پیشتر میانداختند و دختران آنها در حرمسرای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم موجود بودند بنا بر این شرکت علی علیه السلام از میان همه اصحاب و خویشان در بارگاه نبوت رمز خلافت و پیشوائی آن حضرت است چون قدری از روی انصاف تأمل شود دلیل آشکار و روشنی است که باید پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مردم علی علیه السلام را در مسند او و به جای او بشناسند و از او اطاعت و فرمانبرداری کنند:

علی در فرماندهی قشون اسلام

علی علیه السلام از نخستین روز نهضت اسلام با پیغمبر بود و همیشه بزرگترین مشکلات اسلامی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۶۲

بواسطه او حل و فصل میگردد پس از اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه هجرت کرد و با دشمنان خود جنگید علی علیه السلام فرماندهی عالی مقام بود در بیشتر جنگهایی که خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حضور داشت، پرچم اسلام بدست او بود و هر گاه سخت

ترین دشمنان دین بمسلمانان هجوم می کردند علی علیه السلام تنها کسی بود که بدفع آنها مأمور میشد، ۱- در جنگ بدر که بزرگترین جنگهای نخست اسلام بود پرچم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدست علی علیه السلام بود و در روز جنگ علی علیه السلام با حمزه و عیبه پیش از همه مسلمانان بمبارزه تن بتن مأمور شدند و با پیروزی هم نبردان خود را که بزرگترین پهلوانان بودند از میان برداشتند و در هنگام یورش همگانی علی علیه السلام بیشتر از همه ناموران قریش را کشت و شیرازه آن لشکر را از هم پاشید، بهیچ وجه پیرامون گرد آوردن غنیمت و یا گرفتار کردن اسیر نرفت بلکه لشکر نیرومند قریش را دنبال کرد تا همه گریخته و جنگ را پیروزی مسلمانان پایان داد.

۲- در جنگ احزاب پس از آنکه نیروی اسلام از محاصره ده هزار تن نیروی متحده قریش و یهود و سائر قبائل وابسته آنها بلرزه افتاد و چنانچه قرآن مجید میفرماید همه دیده ها بی نور و همه دلها در سینه طپیدن گرفت بویژه هنگامی که عمرو بن عبد ود پهلوان نامی قریش اسب در خندق جهانید و هم نبرد میخواست کسی که در برابر او برخاست و او را کشت و نیروی شگرف عربستان را مرعوب و مغلوب نمود همانا علی علیه السلام بود.

۳- در جنگ خیبر چون گشودن دژ آهنین یهود بر مسلمانان سخت آمد و چند دسته که برای گشودن آن اعزام شدند شکست یافتند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اعلام فرمود که فردا پرچم را بدست مردی دهد که خدا و رسولش را تا

حد جان دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند و این دژ آهنین بدست او گشوده شود با اینکه علی علیه السلام بچشم درد سختی گرفتار بود و کسی گمان نمیرد که این سرافرازی نصیب او شود چون بامداد شد پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ علی علیه السلام را خواست و دیده او را با آب دهان مبارک درمان کرد و پرچم را بدست او داد و با طرز کرامت آمیزی دژ محکم یهود را گشود و این سرافرازی را دریافت.

۴- در فتح مکه پرچم انصار بدست او داده شد و هم بدست او بتها از خانه کعبه بزیر انداخته و خرد شد و منظور اسلام که پاک کردن خانه از بت های پلید بود بدست علی علیه السلام انجام شد.

۵- در دنبال فتح مکه چون خالد بن ولید برای تبلیغ اسلام مأمور قبیله بنی جذیمه شد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۶۳

خیانت ورزید و بی دستور پیغمبر با آنها جنگید و جمعی از آنها را کشت و آنها را آزرده ساخت چون این گزارش به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسید فوراً برای جبران خطای خالد علی علیه السلام را خواست و مال فراوانی با او بقبیله بنی جذیمه فرستاد تا کشتگان آنها را دیه داد و عذر خواست و آنها را تسلیت داد و نوازش کرد.

۶- در جنگ حنین چون قشون کفر مسلمانان را غافلگیر کردند و در گردنه اوطاس سر سر راه بر آنها گرفتند و آنها را گریزان نمودند علی علیه السلام با جمعی از بنی هاشم و چند تن از انصار گرد

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فراهم شدند و حمله سخت کفار را دفع کرده و سر راه بر آنها بستند و آنها را شکست دادند و گریزانیدند اینها نمونه های چندی است که در اینجا یادآور شدیم و گر نه شرح شجاعت های علی علیه السلام در کتاب های بزرگی مندرج است و بخشی از آن در ضمن اخبار این کتاب بیان خواهد شد.

علی (ع) در حفظ و نگهداری مرکز پیغمبر اسلام «ص»

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون برای جنگ تبوک از مدینه بیرون شد بسیج عمومی داد و همه مسلمانان را زیر پرچم آورد و با خود بجبهه برد بیش از سی هزار تن با آن حضرت روانه شدند و کسانی که بجا ماندند خلاف کار و منافق شمرده شدند ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی را بجای خود بر مدینه گماشت تا مرکزیت اسلام را حفظ کند و اگر حادثه ای از رومیان برای آن حضرت رخ داد علی علیه السلام بجای او جامعه اسلامی را نگهداری نماید و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیماری مرگ گرفتار شد همه مهاجر و انصار را با اسامه بن زید مأمور کرد که برای جهاد از مدینه کوچ کنند تنها علی علیه السلام را با خود نگهداشت تا اسرار خلافت را باو بدهد و سفارشهای خود را در باره امت باو بسپارد در آن هنگام که بزرگان مهاجرین دنیا دوست در زیر فشار فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یک پا بیرون از مدینه داشتند و پای دیگر درون مدینه و از لعنت تخلف و بی انضباطی نسبت بجیش اسامه سنگین بار

و بدبخت بودند علی علیه السلام با آرام خاطر بنا بمیل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آغوش وی اسرار علوم را می آموخت چنانچه شرح آن را در اخبار آخر کتاب میخوانید.

علی (ع) درون بستر مرگ پیغمبر (ص)

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن روزهای آخر زندگانی دوست جانی خود علی علیه السلام را خواست و درون بستر خود او را در آغوش کشید و درهای بیشماری از دانش بر وی گشود در آن دم آخر سر بدامن او گذاشت و بدرود زندگانی گفت علی علیه السلام با همان شیوه فرمانبری که هنگام زندگی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۶۴

او داشت بانجام دستور او بمراسم غسل و کفن او پرداخت ولی سران مهاجر و انصار دنبال جاه و منصب تلاش می کردند علی علیه السلام هرگز برای ریاست و فرماندهی قائم مقامی نمیدید و در اندیشه خود راه نمیداد که کسی دنبال این مسئولیت خطرناک بگردد یا آنکه بناشایستگی پیرامون آن برود، از این رو چون خبر اجتماع سقیفه را بدو بردند با لحن شگفت آمیزی فرمود مگر جز من که از طرف خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این مأموریت سنگین را دارم کسی این اندیشه خام را در سر پخته است، ابو سفیان او را از خطر موقع خلافت آگاه ساخت و پشتیبانی او برخاست عرضه داشت اگر با مخالفان خود در ستیزه در آیی شهر مدینه را بسود تو پر از قشون آماده خواهم کرد.

ابو سفیان هرگز بمعنویت خلافت پی نبرده بود و نمی توانست حکومت سر نیزه و زور را که شیوه ستمگران است از حکومت عادلانه دینی

که اساسش بر رغبت و میل مسلمانانست جدا بشناسد علی علیه السلام با کمال آرامی و با دلی خونین از فراق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مراسم دفن او را انجام داد و متوجه امر خلافت گردید، در این موقع مخالفان نقش خود را بازی کرده بودند دورویی و نیرنگ و مصیبت کار فرما شده بود و خطر ارتداد قبائل در میان بود علی علیه السلام برای مصلحت اسلام نویناد بدفاع سلمی پرداخت مردم را از بی اساسی حکومت نویناد آگاه کرد و سفارشهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و شایستگی خود را برای این مقام اعلام فرمود و سران مهاجر و انصار را بکمک خود دعوت فرمود و در انجمنهای چندی همه را بآینده خطرناک این روشی که بر خلاف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام شده آگاه کرد و جبهه مقاومت را تشکیل داد، علی علیه السلام در این مقاومت بوجود فاطمه زهراء و بکمک و مشورت او پشت گرم بود ولی طولی نکشید که فاطمه در اثر فشار و ضربت مخالفان بدرود زندگانی گفت و جبهه دفاعی علی علیه السلام منحل شد اینجا برای حفظ جامعه اسلامی و کشش تاریخ معنویت اسلام با مخالفان سازش کرد و در خانه نشست!!

جمع و تنظیم قرآن مجید

علی علیه السلام پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن مجید را که اساس مسلمانی و یادگار بزرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود جمع و تنظیم نمود پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کس چون علی علیه السلام قرآن مجید

را نمیدانست و حقایق آن را نمیشناخت آن حضرت سرچشمه دانش قرآن مجید بود از نزول هر آیه و مفاد و مراد آن آگاه بود محکم و متشابه آن را میدانست از ناسخ و منسوخ آن بدرستی با خبر بود موارد تطبیق آن را میدانست، و پس از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بی درنگ بجمع و تنظیم قرآن پرداخت آنچه بی تردید میتوان گفت این است که قرآنی را که علی علیه السلام جمع و تنظیم کرد همان روش درست پیغمبر را دارا بود ولی در اثر اختلاف مردم و کنار کردن آن حضرت از مقام

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۶۵

خلافت مورد عمل مسلمانان واقع نشد، و چون مردم از قبول آن رو برتافتند آن را در خاندان خود بامانت سپرد تا قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن را ظاهر سازد، و آیا اختلاف آن با قرآنی که بنظر خلفاء وقت جمع آوری گردید و بخط عثمان تحریر شد تا چه اندازه است؟ درست معلوم نیست.

علی در مبارزه و دفاع سلمی خود

اشاره

علی علیه السلام پس از فراغت از دفن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون متوجه جامعه اسلامی شد بر خلاف انتظار او خود سرانه با ابو بکر بیعت کرده بودند، پیشوائی ابو بکر برای قریش و مهاجران رضایتبخش بود و حزب نیرومند بنی امیه را که در جامعه اسلامی لکه دار بودند بآینده خوشی امیدوار میساخت و رقابتی که میان اوس و خزرج دو طایفه انصار مدینه بود تسکین می کرد، ولی با این حال امری بی منطق بود و از روی شتاب زدگی و مرعوبیت انجام شد از این

رو خود ابی بکر بارها گفت ولایت علیکم و لست بخیر منکم: من بر شما اختیار دار شدم با اینکه بهتر از شما نیستم و گاهی بسخن خود اضافه می کرد که و علی فیکم با اینکه علی علیه السلام میان شما است مرا کار گذار خود گردید؟!!!! عمر هم چند بار گفت پیشوائی و بیعت ابو بکر (فلته) بود هر کس در جامعه اسلامی بمانند آن اقدام کند او را بکشید فلتته چیزی است که بی اختیار و بدون توجه از دست برود، این تعبیر در بیان ماهیت خلافت ابو بکر و سستی بنیاد آن بسیار شیوا و بجا است، وفات پیغمبر مردم را خیره و بیخود کرده بود و از شدت تأثر چنان خود را از دست داده بودند که سفارش های پیغمبر از یاد آنها رفته بود و عقل خود را باخته بودند در این بیحالی جنجال سقیفه آنها را مرعوب کرد و در همان جلسه اول بدون مراجعه بافکار عمومی و بحث و گفتگوی کافی با ابو بکر بیعت شد و دست آویز محکمی برای مخالفین سری علی علیه السلام پدید گردید، چون سران قبائل مدینه در این بیعت شرکت کردند گردن گیر آنان شد، زیرا در عرف آن روز عرب بیعت بزرگ قبیله بیعت همه افراد شناخته میشد در این هنگام ایستادگی علی علیه السلام بجنگ میکشید و جنگ داخلی آن هم در مرکز اسلام و میان مهاجر و انصار بی تردید جامعه نو بنیاد اسلام را ریشه کن می کرد و قبائل بیرون مدینه و جمیع عربستان که هنوز بر کشتگان خود که در مقاومت با اسلام از دست داده بودند عزادار بودند سر بشورش

بر میداشتند و بهمدستی منافقان و استفاده جویان مرکزی اساس دین را منهدم می کردند، در این صورت اسلام که از دست میرفت به جای خود جامعه عربیت هم در خطر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۶۶

نیستی و نابودی می افتاد، روی این زمینه علی علیه السلام دست بمقاومت سلمی زد و نقشه های چندی را انجام داد:

۱- تشکیل اقلیت مخالف.

علی علیه السلام بمخالفت بست و بند سقیفه که سر و صورت عرفی بخود گرفته بود برخاست و در خانه نشست و خاندان معصوم وی با چند تن از سران بزرگ اصحاب هم گرد او فراهم شدند که زبیر و سلمان و مقداد و ابو ذر در میان آنها نامدار و با اعتبار بودند هسته مرکزی و عضو مهم و فعال این اقلیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود که هم دارای مقام عصمت و هم مورد سفارش خصوصی پیغمبر و هم مورد احترام و دلسوزی و رقت بود، این اقلیت مخالف پشت حکومت ابو بکر را لرزانید و با همدستانش چنان اندیشیدند که بهر قیمتی تمام شده پیش از آنکه آواز مخالفت آنها بگوش مردم بیرون برسد آن را منحل کنند، خانه پیغمبر بسختی محاصره شد و به آتش سوزی مورد تهدید قرار گرفت و یک دسته از مأمورین جدی ابو بکر بهمراهی عمر میان خانه فاطمه زهرا ریختند و آن حضرت را بسختی آزرده و علی را با اهانت بسیار بمسجد کشیدند و یاران او را متفرق ساختند، این سختی و جسارت همه مردم را تا حد نومیدی مرعوب و هراسان ساخت و در حقیقت حکومت ابو بکر را پی ریزی

کرد و برنامه ای هم بمردم تقدیم نمود که مفاد آن اینست «حق با زور و سر نیزه است» این اقلیت بنتیجه مثبتی نرسید.

۲- احتجاج- بقول امروزها: میتینگ

زندگانی علی علیه السلام در عصر خلفاء سراسر احتجاج بر ضد حکومت های ناروای مخالفین او است ولی اول میتینگ مهم آن حضرت بر ضد خلافت ابو بکر پس از بست و بند سقیفه و دفن پیغمبر در مسجد برپا شد این میتینگ پس از انحلال اقلیت گذشته بود شرح آن در تاریخ چنین است.

دسته ای از انصار و دیگران که در سقیفه بودند با ابو بکر بیعت کردند با اینکه علی علیه السلام دست بکار غسل دادن و کفن کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، چون از آن پرداخت بر جنازه آن حضرت نماز خواند و همه مردم هم که با ابو بکر بیعت کرده بودند یا نکرده بودند بر جنازه آن حضرت نماز خواندند سپس علی علیه السلام بهمراهی زبیر آمد در مسجد نشست و بنی هاشم گرد او انجمن شدند، بنی امیه هم گرد عثمان انجمن کردند و بنو زهره گرد عبد الرحمن بن عوف همه آنان در مسجد بودند که ابو بکر و عمر و ابو عبیده پسر جراح بمسجد آمدند گفتند وای چرا دسته دسته نشسته اید برخیزید با ابو بکر بیعت کنید زیرا انصار و مردم دیگر با او بیعت کرده اند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۶۷

عثمان و عبد الرحمن و پیروانشان برخاستند و با ابو بکر بیعت کردند ولی علی علیه السلام بهمراهی زبیر و بنی هاشم از مسجد بیرون شدند و بخانه علی انجمن کردند، عمر با دسته ای از بیعت کردگان بهمراهی

اسید بن حضیر و سلمه بن سلامه بدنبال آنان رفتند و دیدند انجمنی دارند گفتند همه مردم با ابو بکر بیعت کردند شما هم بیاید با او بیعت کنید زیر دست بشمشیر خود برد، عمر بهمراهان خود گفت شر این سگ را از ما بگردانید سلمه بن سلامه پیشدستی کرد و شمشیر را از دست زیر بیرون آورد، عمر آن را گرفت و بزمین زد تا شکست و هر کسی از بنی هاشم که در آنجا بودند محاصره کردند و همه را نزد ابو بکر بردند، چون حاضر شدند گفتند با ابو بکر بیعت کنید زیرا مردم با او بیعت کردند بخدا سوگند اگر رو برگردانید حکم شما را با شمشیر می‌دهیم، چون بنی هاشم چنین دیدند یکی یکی پیش رفتند و بیعت کردند تنها علی علیه السلام بجا ماند عمر بآن حضرت گفت با ابو بکر بیعت کن، علی علیه السلام فرمود من از او بکار خلافت سزاوارترم و شما هم باید با من بیعت کنید شما کار خلافت را از انصار باز گرفتید دلیل شما در برابر آنها خویشی با رسول خدا بود اکنون بطور زور آن را از ما خاندان پیغمبر می‌ستانید، مگر شما در برابر انصار اظهار عقیده نکردید که چون ما خویشان رسول خدا هستیم بکار خلافت از شما سزاوارتریم آنها هم زمام کار را بدست شما دادند و امارت را بشما تسلیم کردند منم بهمین دلیل خودتان که برای انصار آوردید بر شما ثابت می‌کنم که بزنده و مرده رسول خدا از شما اولی هستیم.

من وصی و وزیر و گنج‌اسرار دانش اویم، من صدیق اکبر نخست کسم که

باو گروید و از او باور کرد، من از همه شماها در جهاد با مشرکان بهتر کوشیدم و بکتاب خدا و روش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دانایم و بامور دین بینایم و بآینده هر کاری شناسایم، زبانم از شماها گویاتر است و از شما دلداریم.

از چه رو شما در این موضوع با ما کشمکش میکنید؟

اگر از خدا میترسید خودتان در این موضوع انصاف بدهید و چنانچه انصار حق شما را شناختند حق ما را بشناسید و گر نه خود را دانسته با ستم نابود کرده اید.

عمر گفت: ای علی نمیخواهی با کسان خاندان خود همکاری و همدردی کرده باشی؟

شما خودتان از آنها پرسید.

همه کسان هاشمی نژادی که با ابو بکر بیعت کرده بودند پیش آمدند و گفتند بیعت ما حجت بر علی نیست معاذ الله که ما بگوئیم در هجرت و حسن خدمت و جهاد و موقعیت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با او برابر هستیم،

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۶۸

عمر گفت دست از تو برداریم تا خواهی نخواهی بیعت کنی ای عمر تو بنفع خود تلاش میکنی امروز کار خلافت ابو بکر را محکم میکنی که فردا آن را بتو بدهد من بخدا گفتار تو را نمیپذیرم و بتو احترامی نمیگذارم.

ابو بکر گفت ای ابا الحسن آسوده باش ما امروز بر تو سخت نمی گیریم و تو را وادار به بیعت نمی کنیم ابو عیبده برخاست نزد علی علیه السلام آمد و گفت؛ برادر زاده، ما همه، خویشی تو، سابقه نیک تو، دانش و نصرت تو را نسبت باسلام منکر نیستیم ولی تو امروز جوانی (علی)

در این وقت ۳۳ سال داشت) ابو بکر یکی از شیوخ قوم تو است و بار این کار را بهتر میتواند بکشد کار او هم گذشته شما هم تسلیم او شوید، اگر خدا تو را عمر داد همگان کار را بتو وامیگذارند و هیچ کس با تو مخالفت نخواهد کرد، تو شایسته و سزاوار آنی ولی پیش از آنکه نوبت شورش رسد شورش بر پا مکن تو خود میدانی که در دل عرب و دیگران نسبت بتو چه کینه هائی است، علی علیه السلام در اینجا نطق پرشور خود را ایراد کرد و بجامعه آن روز اعلام خطر فرمود:

ای گروه مهاجر و انصار خدا را باشید، خدا را باشید، فرمانی که پیغمبر در باره من بشما صادر کرده است بدست فراموشی نسپارید سلطه محمد را که سلطه خدائی است از تک خانه اش که مهبط وحی است و از ریشه خاندان معصومش که راز دار شریعتند بیرون نبرید و بخانه ها و بن خاندان شرک آلوده خود نسپارید، اهل پیغمبر را از حق و مقامی که در میان مردم دارند کنار نکنید بخدا ای حاضران انجمن، خدا قضاوت فرموده و حکم کرده و پیغمبرش داناتر است شما خود هم میدانید که ما خاندان باین کار خلافت از شما سزاوارتریم، زیرا پیشوائی امت از آن کسی است که همه قرآن را بخواند و در همه احکام دین بینا باشد و بتدبیر کار رعیت کاملاً مطلع و خبیر باشد بخدا این شرائط در ما است نه در شما پیرو هوس نگردید تا بیشتر از حق دور شوید و سابقه نیک خود را با این حادثه بد تباه کنید.

بشیر بن سعد

انصاری که در سقیفه برای مقاومت سعد بن عباده در بیعت ابو بکر پیشقدم شد و کار او را درست کرده بود برخاست و هم آهنگ با همه انصار در پاسخ علی علیه السلام چنین گفت یا ابا الحسن اگر انصار پیش از بیعت با ابو بکر این بیانات شما را شنیده بودند هیچ کدام با شما مخالفت نمی کردند، علی علیه السلام فرمود آی مردم شما میخواستید من مرده رسول خدا را در زیر بستر بگذارم و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۶۹

و بسقیفه بیرون شوم و برای حکومت و ریاست او کشمکش کنم بخدا من از احدی نگران نبودم که با ما خانواده در باره پیشوائی کشمکش کند و خیال آن را در سر خود پیوراند و این کار ناروا که شما روا دانستید روا داند من گمان نداشتم رسول خدا در روز غدیر خم حجت و عذری برای کسی بجا گذاشته باشد و جای گفتگوئی برای گوینده ای مانده باشد من بخدا قسم میدهم هر کس از پیغمبر در روز غدیر خم شنیده که در باره من فرمود: هر کس را من مولا و آقا هستم علی مولا و آقا است باز خدایا دوستش را دوست دار و دشمنش را دشمن دار و یاری کننده اش را یاری کن و واگذارنده اش را واگذار، بآنچه شنیده گواهی دهد؛ زید بن ارقم گوید دوازده تن از مجاهدین بدر برخاستند گواهی دادند من کتمان کردم و در کیفر آن کور شدم

۳- کمک خواهی و دعوت افراد مؤثر

علی علیه السلام تا مدتی حضرت فاطمه زهرا و دو فرزندش حسن و حسین را بر میداشت و درب خانه سران مهاجرین و انصار میرفت و با گفتار

بلیغ و نمودن یادگارهای پیغمبر از آنها کمک میخواست برای آنکه حق پیشوائی خود را دریافت کند و مردم را براه راست بکشاند، این کار تا وفات فاطمه زهراء (ع) ادامه داشت چون فاطمه زهراء که در حقیقت هسته مرکزی حزب علی و پشتیبان او بود درگذشت آن حضرت دست از دعوت کشید و تسلیم اکثریت شد.

۴- کناره گیری و اعتراض

علی علیه السلام در تاریخ طولانی خانه نشینی خود با آنکه بیعت کرده بود با کناره گیری اعتراض آمیز خود بطلان حکومت بی اساس خلفا را اعلام می کرد بیشتر اوقات در بیرون مدینه و در ینبع بندر دریای سرخ بکارهای فلاحتی سرگرم بود ولی در مصالح عالیہ اسلامی صمیمانه با هیئت مرکزی مدینه همکاری می کرد و آنها را رهبری و هدایت مینمود عمر بیشتر از همه کس بنظریات علمی و سیاسی علی علیه السلام اعتماد داشت و در مواردی که کار بر او سخت می شد از آن حضرت کمک میخواست و آن حضرت هم برای نشر علم و حفظ جامعه اسلامی از هیچ گونه کمکی دریغ نداشت عمر بارها در سر منبر و جاهای دیگر از آن حضرت اظهار تشکر کرد و این جمله در موارد بسیاری از او شنیده شد که:

(لو لا- علی لهلك عمر: اگر علی نبود عمر نابود میشد) دفن شبانه و پنهانی فاطمه زهراء (ع) یگانه یادگار عزیز پیغمبر یکی از شاهکارهای بزرگ

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۷۰

سیاست کناره گیری علی بود که پشت حکومت ابو بکر را لرزاند و ستم کاری آنان را بجهان اعلام کرد.

علی علیه السلام در موارد چندی که مقتضی میدانست با حکومت وقت مخالفت کرد و در مخالفت خود پافشاری نمود تا

نقشه های شوم آن را خنثی کرد، یکی از شاهکارهای مخالفت او در باره نقشه نابود کردن نژاد ایرانیان بود که عمر طرح کرد.

چون حکومت ساسانی ایران باستان ساقط شد و عرب بر همه شهرستان های آن حکم فرما گردید، عمر نقشه شومی طرح کرد که نژاد آنها را نابود کند.

دستوری صادر کرد که همه افراد ذکور را با وجب بسنجد و هر کس از پنج وجب بلندتر است او را بکشند نتیجه این میشد که همه مردان فرزند آور ایران نابود شوند و جز خواجه سرایان و کودکان خردسال از آنها نماند خواجه ها که فرزند نمی آوردند و کودکان هم در فشار تربیت عربی مستهلک میشدند و نژاد چند هزار ساله ایران نابود میشد، اینجا یکی از مواردی است که علی علیه السلام سخت پایداری کرد تا این نقشه شوم را لغو کرد زیرا میدانست باید دانش و حقیقت اسلام در آینده بنیروی هوش و لیاقت ایرانیان آشکار شود.

علی علیه السلام از نقشه های چند خود نتیجه فعلی نگرفت و نتوانست حکومت خلفا را منهدم سازد ولی بطلان آن را برای بشر آینده مدلل ساخت و آیا این کارها در انقلاب سخت و عمومی دوره عثمان تأثیر داشته یا نه و تا چه حد تأثیر داشته سؤالاتی است که پاسخ درست آنها باین آسانی نیست!!!

دانشگاه بزرگ علی «ع»

علی علیه السلام محیط اسلامی را بسیار وسیعتر از دیگران میدانست و قوانین اسلام را عمومی تر از دیگران میفهمید و آینده اسلام را روشن تر از دیگران مطالعه می کرد، آنها مسلمانان را همان عربها حساب کردند و مایه زندگانی را همان قدرت جهاد و غنیمت اموال مردم میپنداشتند و بآینده دنباله دار و پر شور

نهضت اسلامی توجهی نداشتند و هیچ وقت حساب نمی کردند اگر همه بشر مسلمان شد، اگر نیروی جهاد متوقف گردید، اگر دانشمندان بزرگ و فلاسفه با تعلیمات اسلام روبرو شدند وضعیت اسلام چگونه خواهد شد و چگونه باید باشد، این اختلاف پردازانه میان فکر علی علیه السلام و فکر دیگران علی علیه السلام را از مردم و مردم را از علی دور کرد ولی آن حضرت از پای نشست و افکار بلند و پردازانه خود را تنها و یا با چند نفر از مردان بزرگ خاندان خود و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۷۱

اصحاب عالیرتبه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سلمان فارسی پیشرو آنان بود در جریان انداخت اسرار حکمت و فلسفه الهی را در ضمن خطبه ها و نطقهای خود بیان کرد شبهات دینی را در ضمن پاسخ مراجعات دانشمندان یهودی و نصرانی که در شام و عراق و کشورهای دیگر بودند برطرف کرد اخلاق عالی انسانی را در کلمات قصار و شیوای خود تقریر فرمود رموز قرآن را برای شاگردان نزدیک خود حل کرد علوم ادبیه را پی ریزی نمود اساس اقتصاد جهانی را که کشت و کار و کشاورزی است با دست مبارک خویش بنیاد کرد و سازمان علوم طبیعی را بنام کیمیا بمردم آموخت.

و هر کس بتاریخ زندگانی و بیانات مختلفه و شاگردان مکتب علی مراجعه کند و درست تدبر نماید میفهمد که آن حضرت با تنهایی و نبودن وسائل و یاران کافی و کمی شاگردان مستعد انواع علوم و دانش را نشر داد و مدرسه های بسیاری را پی ریزی کرد که در آینده نزدیکی در دنیا معروف و

مشغول فعالیت گردیدند و هر کدام افتخار داشتند که از دانشگاه بزرگ علی علیه السلام منشعب شده و از سرچشمه وجود او بوجود آمده اند، ولی باز هم ناله داشت که در سینه من گنجینه های دانش نهفته است کاش شاگردانی داشتم که بآنها می آموختم.

محافظه کاری و پیش داشتن مصلحت عموم بر سود

علی علیه السلام چون از مبارزات سلمی خود ب نتیجه فعلی و مثبتی نرسید با اکثریت مسلمانان در حفظ مصالح عمومی اسلام هم آهنگ و همکار شد، در جمعه و جماعت آنان شرکت می کرد و در شور صبحانه و زمامداران هر وقت نظرهای خیرخواهانه خود را بسود اسلام و مسلمانان بیدریغ اظهار میداشت و موارد بسیاری از خیرخواهیهای مؤثر علی علیه السلام در باره اسلام و مسلمین در کتب تاریخ ثبت است و در تاریخ عمومی اسلام آن حضرت را وزیر خلفاء وقت نامبرده اند و در خصال جلد ۲ آمده است که خود آن حضرت فرموده عمر در بیشتر کارهای عمومی خود بمن مراجعه می کرد و نظر مرا دریافت مینمود و بمورد اجراء میگذاشت و توجه ب کلیه این امور شخصیت بی مانند او را چون فرشته ای پاک که در مصالح عمومی مسلمانان فداکار و از خود گذشته بوده است نمایش میدهند و چون اختلاف مسلمانان با عثمان آشکار شد و پی در پی شکایات از آنها میرسید و نماینده های آنها بمدینه مراجعه می کردند یگانه شخصی که برای خیرخواهی مسلمانان و جلوگیری از فتنه و فساد کوشش می کرد علی علیه السلام بود و با میانجیگری خود چند سال انقلاب ضد حکومت وقت را عقب انداخت و در آن موقع که دامنه آتشین شورش مدینه را فرا گرفت و کوششهای او در اصلاح بجائی نرسید با

دلی دردناک از مدینه بیرون رفت و بر مفاصل اجتماعی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۷۲

تأسف میخورد.

مراعات افکار عمومی و نمایش روح حکومت ملی

اشاره

علی علیه السلام چون مردان دنیا دار و ریاست طلب هیچ گاه در تک و پوی خلافت و زمامداری تحمیلی نبود و نمیخواست خود را بر خلاف میل مردم برایشان تحمیل کند اقدامات او برای این بود که مردم را بوظیفه خودشان رهبری کند و بآنها بفهماند که باید از روی میل و رغبت او را پیشوائی که منصب خدا داده او است بپذیرند تا آنها را براه راست و طریق عدالت و سعادت رهبری کند از این رو چون عثمان در اثر کارهای ناهنجار خود بدست انقلابیون اسلام کشته شد علی علیه السلام در خانه نشست و هیچ اظهار رغبتی بکار خلافت نکرد تا مردم فوج فوج بخانه او ریختند و با خواهش و اصرار بسیار فراوان او را بقبول زمامداری دعوت نموده و پس از اصرار بسیار با آن حضرت بیعت کردند چون آن حضرت بر مسند خلافت و پیشوائی متمکن گردید بهترین نمونه حکومت عادلانه را بمرض نمایش گذاشت.

۱- تحت تأثیر اطرافیان و استفاده جویان که چون زالو در اطراف زمامداران گرد می آیند تا بوسیله او خون ملت را بمکند واقع نشد

همه مسلمانان را برابر و برادر نگاه کرد و آزردهی خاطر چون طلحه و زبیر را بچیزی نشمرد و مانند معاویه حاکم ظالم و ریشه داری را از کار برکنار کرد و فرمان عزل او را نوشت پاره ای بر این صراحت و دقت آن حضرت خرده گرفته اند و گفته اند اگر با این افراد مؤثر مدارا کرده بود و در اثر رنجش خاطر آنها جنگ جمل و صفین و در نتیجه نهر روان رخ نداده بود کار او بهتر رونق میگرفت و در محیط آرامی باصلاحات بیشتری موفق میشد ولی این خرده گیران در وضعیت آن روز جامعه اسلامی مطالعه کافی نکرده و تاریخ نشده

را موافق تخمین خود تشخیص داده اند.

در اثر مظلومی که عثمان و عمال خود سر و دیکتاتور مآب او در مدت شش سال گذشته مرتکب شده بودند و در اثر وضعیت فقری که دامنگیر عموم مسلمانان شده بود و احتکار ثروتی که رجال نامور قریش کرده بودند تمام محیط اسلامی یک طوفان شدید انقلاب بود که موجی از آن مدینه را فرا گرفت و دستگاه خلافت چند ساله عثمان را که پشت گرم بحزب نیرومند بنی امیه بود از بیخ درآورد. برای آرام کردن این طوفان عمومی چاره ای نبود جز یک نمایش عدالت و دینداری پرطنطنه ای که در مزاج عموم اثر بخشید و آنهم همین روشی بود که علی علیه السلام در پیش گرفت و بسرعت این طوفان عمومی را منحل کرد جنگ جمل و صفین و نهروان موج های

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۷۳

قویتر و ریشه دارتری بودند از همان طوفان بزرگ انقلاب که عملیات کرامت مآبانه علی علیه السلام در آنها تأثیر نکرد و بهمان طبع طوفانی خود در نقطه بصره و شام پدید شدند و مشکله حکمیت و قضیه نهروان را پدید کردند و در صورتی که علی علیه السلام با آنها مدارا و مسامحه می کرد جنگ عمومی سخت تری پدید میشد.

۲- پخش عادلانه بیت المال بهمه ارباب استحقاق و کارمندان دولت اسلامی

، از هر ناحیه خراجی میرسید فوراً آن را با افرادی که وظیفه خوار بیت المال بودند میرسانید و نزد خود نگاه نمیداشت، روایت شده که خراجی اول شب وارد کوفه شد فوراً حضرت دستور داد که رؤسای هفتگانه کوفه را احضار کردند و بوسیله آتش افروزی همان شبانه تمام آن مال را پخش کرد و یک گرده نانی هم در آن بود

بهفت قسمت نمود برخی یاران آن حضرت عرض کردند بماند تا صبح که هوا روشن شود نپذیرفت.

هر روز پنجشنبه ته انبار بیت المال را جاروب می کرد و دو رکعت نماز در آن میخواند میفرمود ای اهل کوفه اگر نزد من جز شتر آبکش و غلام خدمتکار خودم چیزی دیدید از آن شما باشد.

۳- همدردی و مواساه با فقراى کشور اسلامى تا باندازه اى که انسان را دچار حيرت میکند

. خودش در ضمن نامه ای که بعثمان بن والی بصره نوشت نگارش فرمود اگر بخواهم میتوانم از این عسل آب کرده و مغز گندم و پوشاک حریر استفاده کنم ولی هیهات که هوای نفس بر من چیره شود و شکم پرستی مهار مرا بکشاند تا خوراک خوشمزه ای انتخاب کنم مبادا در سرزمین حجاز و یمامه میان ملتی که در سرپرستی من هستند باشد کسی که قرصه نانی نداشته باشد یا شکمش سیر نباشد من شکم سیر شب بسر برم و در گرد من شکمهای گرسنه و جگرهای تشنه باشند؟! از گاهی که علی علیه السلام زمام خلافت را بدست گرفت همان لقمه نان جوین را هم با نگرانی میخورد و همیشه در فکر بیچارگان کشور اسلامی بود. تا آخرین لحظات زندگانی پر شرافت خود: صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ.

۴- قانون جهاندارى

اشاره

در تاریخ جهان بسیار حکومتها پدید شده و بسیار سلطنتها سرنگون گردیده هر حکومتی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۷۴

که بر سر کار آمده بناچار دارای نیروی جهان گیری مقتدری بوده و گر نه نمیتوانست بحکومت برسد حکومتهای جهان از نظر نیروی جهانگیری کمتر با هم جدائی دارند و امتیاز آنها از نظر وسعت و دوام باندازه قدرت جهاندارى و قانون گذاری است هر حکومتی به پشتیبانی قانون آسمانی یا در پرتو فکر بلند انسانی قانون جهاندارى پایدار و عدالت شعار و رعیت نگهداری در دست داشت بیشتر پاینده بود و خوشتر زیست ولی هر حکومتی از این پایه کمتر مایه داشت بزودی نیست و نابود گردید، اسلام با نیروی تبلیغ الهی و قانون های آسمانی بر پا شد ولی برای استقرار دعوت و ملت خود دست به شمشیر برد و جهاد

کرد، دنباله این جهاد تا دوران حکومت امیر المؤمنین علیه السلام کشورهای متمدن فارس و روم و مصر را زیر پرچم آورده و ملت‌های چندی را در حمایت داشت، قشون کوچک اسلام در پهناور این ممالک وسیع پراکنده شده بود و چون قطره‌هایی در میان امواج لرزان ملت‌های شکست خورده نمایش داشت. دستورات متین و عادلانه‌ای بایست این کشورها را اداره کند و حکومت اسلامی را پایدار نماید، دولت روم با آن اقتدار و نیروی نظامی عجیب بارها ایران را گرفت و بر پایتخت آن مسلط شد ولی هر بار بزودی دچار فشار چریک‌های محلی گردید و بناچار آن را تخلیه کرد و عقب نشینی نمود، نیروی جهانگیری اسلام در نظر مطالعه کنندگان تاریخ بسیار عجیب است که کمتر از صد هزار جمعیت عرب ملیونها قشون را از میان ببرند و امپراطوری‌های بزرگ را منهدم کنند ولی جهان داری اسلام و نگهداری این کشورهای وسیع بسیار عجیب تر است.

مهمترین اساس عدالت و جهانداری که در زمینه تعلیمات قرآن مجید و دستورات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بجهانیان رسیده است همان دستورات بزرگ فرمانی است که علی علیه السلام برای مالک اشتر نگارش فرمود، در آن موقعی که مالک بولایت مصر منصوب گردید این یادگار بزرگ را همراه داشت، ما خلاصه این فرمان را فصل بندی کرده و این مقدمه را بدان پایان می‌دهیم:

بسم الله الرحمن الرحيم - این فرمان بنده خدا امیر مؤمنان است به مالک بن حرث اشتر که باید آن را در عهده خود شناسد هنگامی که او را والی مصر نمود تا خراج آن را بگیرد و با دشمن آن بجنگد و ملت

آن را اصلاح کند و بلاد آن را آباد نماید.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۷۵

فصل یکم

۱- تقوای خدا را شعار خود کند و از دستورات قرآن او از فرائض و سنن پیروی نماید زیرا هیچ کس خوشبخت نگردد مگر به پیروی آنها و بدبخت نشود مگر بانکار و عمل نکردن بدانها ۲- خداوند سبحان را با دست و دل و زبان یاری کند زیرا خدای جل اسمه ضامن یاری و عزت کسانی است که او را یاری کنند و عزیز شمارند.

۳- خود را از شهوترانی و سرکشی باز دارد، زیرا نفس بطبع خود بدخواه است مگر خدا رحم کند.

ای مالک من ترا بکشوری فرستادم که پیش از تو دولت های عادل و ظالمی بخود دیده. مردم بهمان چشم تو را می بینند که تو والیان پیش از خود را می بینی و در باره تو همان را میگویند که در باره آنها میگوئی خداوند مردمان نیک و شایسته را بزبان بندگان خود معرفی میکند.

فصل دوم

م ۱- محبوبترین پس انداز نزد تو ذخیره کار نیک باشد.

۲- دل خود را مالک باش و خود را بدان چه بر تو روا نیست مفروش، خود داری کار عادلانه است که نسبت بخود انجام دادی چه نسبت بدان چه دوست داری و چه نسبت بآنچه بد داری.

۳- دل خود را نسبت برعیت پر از مهربانی و دوستی و لطف کن، نسبت بآنها چون درنده آزار بخشی باش، خوردن آنها را غنیمت مشمار زیرا از دو کس بیرون نیستند یا برادر دینی تو هستند یا آفریده ای چون تو و ممنوع تو محسوبند که در معرض لغزش و خلافکاری میباشند و از روی عمد یا خطا گاهی دست درازی میکنند؟؟؟ عفو و چشم پوشی خود باندازه که از عفو

و

چشم پوشی خدا توقع داری بآنها بده. تو بالا دست آنها و کسی که تو را گماشته بالا دست تو است و خداوند بالا دست کسی است که تو را والی کرده و کار آنها را بتو گذاشته و ترا بدانها امتحان کرده.

۴- هرگز بجنگ و ستیز با خدا بر مخیز زیرا تاب انتقام او را نداری و از عفو و رحمتش بی نیاز نیستی.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۷۶

۵- هرگز از عفو خلاف کار پشیمان مباش.

۶- هرگز بر شکنجه و عقوبت مبال.

۷- تا راه گریز داری بتندی و تحکم مشتاب مگو من فرمان دهم و دستورم اجرا می شود زیرا این خود فساد در دل و سستی در دین پدید کند و دگرگونی و آشوب فراهم آورد.

۸- چون از ملاحظه سلطنت و مقام خود تکبر و سرافرازی تو را گرفت نگاهی بملک بزرگ خدا کن که بالا دست تو است و توجه کن که خدا بر تو قدرت دارد و تو در برابر او بر خود هم قدرت نداری زیرا این توجه سرکشی تو را فرو نشاند و تندی تو را باز دارد و عقلی که در اثر خود بینی از سرت بدر رفته بتو برگرداند.

۹- مبادا با خدا در بزرگی و جبروت سر همسری و همانندی داشته باشی زیرا خداوند هر جباری را خوار و هر بالنده ای را زبون میکند.

۱۰- نسبت بخدا و مردم از طرف خودت و خاندانت و دوستان انصاف و عدالت را مراعات کن اگر نکنی ستم ورزیده ای (و هر کس ببندگان خدا ستم کند از طرف بندگان، خدا خصم او است و چون خدا با کسی خصومت کند دلیلش را

باطل نماید و با او بجنگند تا برگردد و توبه کند) هیچ چیز از پائیدن بر ستمکاری مؤثرتر در زوال نعمت خداوند و تعجیل انتقام او نیست، زیرا خدا نفرین ستمکشان را خوب می‌شود و در کمین ستمکاران هست.

۱۱- کارهایی را بیشتر دوست دار که با حقیقت تر و عادلانه تر و رضایتمندی عموم رعایا را بهتر جلب میکنند زیرا خشم ملت رضایتمندی مخصوصان دولت را پایمال میکند ولی خشم مخصوصان دولت با وجود رضایت عمومی ملت جبران و درگذشت می‌شود، مخصوصان و اطرافیان والی در هنگام صلح و آسایش هزینه بسیار سنگینی بر او تحمیل میکنند. در هنگام گرفتاری کمتر باو کمک میدهند. از عدالت بیشتر بدشان می‌آید پررتر درخواست بخشش و منصب میکنند؛ چون بآنها چیزی داده شود کمتر شکر میکنند و اگر دریغ شود دیرتر عذر می‌پذیرند و در پیش آمدهای ناگوار روزگار ناشکیباترند.

همانا ستون دیانت و جامعه مسلمانان و ذخیره دفع دشمنان توده عمومی ملت باشند باید گوشت بسخن آنها و دلت با آنها باشد.

۱۲- هر کس از رعایا نسبت بمردم عیب جوتر است او را از خود دور کن و دشمن دشمن تر بدار

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۷۷

زیرا طبعا در مردم عیب هائی است که بایست والی بیشتر از دیگران آنها را بپوشد، در مقام مباحث که عیب آنها را بدانی زیرا هر چه را دانی باید آن را اصلاح کنی ولی آنچه از تو پنهان است خداوند در آن حکم میفرماید تا میتوانی بدیها را بپوش تا خدا عیب پوشی را بر تو آسان کند.

۱۳- با مردم بهیچ وجه کینه توزی مکن و خونی از آنها در عهده میاور و از آنچه نسبت

بمقام تو درست نیست غفلت مرموز.

۱۴- در تصدیق راپورت چنان شتاب مکن زیرا راپورت چی با آنکه صورت خیر خواهی دارد آب بشیر میکند.

۱۵- چند طایفه را هم شور مکن.

الف- بخیل زیرا تو را از فضل و احسان منصرف میکند و از تهی دستی میهراساند، ب- ترسو زیرا تو را در هر کاری بستگی و ضعف میکشاند.

ج- حریص و آزمند زیرا دست اندازی بر خلاف حق را در نظر تو نمایش میدهد.

بخل و حرص خلقتهای بد چندی هستند که ریشه همه آنها بدگمانی بخداست ۱۶- بدترین وزیران تو کسانیند که وزیر والیان بدکار پیش از تو بوده اند و با آنها در گناهان همکاری کرده اند، مبادا اینان طرفداران و مخصوصان تو باشند زیر آنها یار گناهکاران و برادران ستمکارانند تو بجای آنها بهتر از آنها میتوانی یافت، کسانی که نظریات و نفوذ آنها را دارند ولی وزر و وبال آنها را ندارند و با ستم کاران و گنهکاران در ستم و گناه همکاری نکردند این مردان پاکدامن هزینه کمتری بر تو تحمیل میکنند و نسبت بتو مهربانترند و با بیگانگان کم الفت ترند آنها را مخصوصان جلسه های سری و انجمنهای علنی خود قرار ده سپس برگزیده تر آنان پیش تو کسی باشد که حق را بی پرده برابر تو بگوید و در آنچه خدا برای دوستانش نمیخواهد ترا کمتر مساعدت کند چه دلخواه تو باشد چه نباشد.

۱۷- پاکدامنان و راستگویان پیوند و آنها را چنان بار بیاور و عادت بده که تملق تو را نگویند. و بکارهایی که نکردی بیهوده ستایش و خوشامد تو را نگویند، زیرا مدح خود پسندی آورد و به مغروری کشاند.

۱۸- مردمان درست و خوشرفتار و نادرست

کار را بیک چشم مبین و برابر مدان زیرا در این صورت مردان درست و خوشرفتار بخدمت کردن و درستی بیرغبت میشوند و مردان بدکار و نادراست بیدی کردن تشویق و وادار میشوند، هر یک از این دو را پیاداش کارشان که

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۷۸

خود برای خود خواسته اند برسان.

۱۹- باید رعیت را بخود خوشبین و امیدوار کنی و بهترین راهش اینست که بآنها احسان کنی و بار هزینه و مخارج آنها را تا میتوانی سبک کنی و آنها را بچیزی که در عهده آنها نیست بزور وادار نکنی، در این زمینه طبعاً تو هم برعیت خوشبین خواهی شد و خوشبینی تو بآنها رنج و اندوه فراوان و دنباله داری را از دوشت بر میدارد.

۲۰- نسبت بهر کس پیش تو آزمایش خوب داده باید خوشبین باشی و هر کس آزمایش بد داده باو بدبین باش.

۲۱- روش نیکی که پیشروان نخست این امت بکار زده و با آن توده را بهم پیوسته و کار رعیت را اصلاح کرده اند نقض مکن و روش بدی که باین دستورات نیک گذشته لطمه میزند پدید میاور تا آنان که روشهای نیک را گذاشتند اجر برند و تو وبال آن را بگردن بگیری.

۲۲- در باره دستورات اصلاحی کشور و اداره کارهای مردم که پیش از تو بوده است با دانشمندان مطلع بسیار گفتگو کن و با فرزندان خیرخواه بسیار انجمن نما.

فصل سوم

بدان که ملت از دستجات و واحدهای چندی تشکیل می شود که باید هر کدام را با دیگری اصلاح کرد و همه با هم پیوسته و مربوط و بهم نیازمندند.

الف- جنود الله: آرتشی که در راه خدا و برای

خدا می‌جنگد.

ب- نویسندگان عامه و خاصه: دفتر داران عمومی و منشیان خصوصی که برای رجال و بزرگان نامه‌های خصوصی والی و کارگذاران عالی‌رتبه او را تنظیم می‌کنند.

ج- قاضیان عادل. دادستانها- قاضیان محاکم د- کارمندان انصاف و رفق: تشکیلات کل شهربانی و شهرداری، اداره امر بمعروف و نهی از منکر.

ه- اهل جزیه و خراج از کفار ذمی و- مسلمانان: بدهکاران مالیات سری و مالیات زمینهایی که خالصه دولت اسلامی است و متصرفین آن باید سهم زمین را بدولت بپردازند.

ز- بازرگانان و پیشه‌وران و صنعتگران.

الخصال / ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص: ۷۹

ح- بیچارگان و زبونان که نیازمند و دست‌طلب دراز دارند: مردمان بیچاره که سرمایه کار و شغلی ندارند و یا نمی‌توانند کار کنند و برای قوت خود محتاجند.

خداوند در کتاب خود قرآن مجید و سنت پیغمبرش برای هر کدام از این دستجات بخشی از ثروت که در کشور است نام برده و در خور استحقاقش قرار معینی نهاده، این دستور بودجه و پخش آن سپرده ایست نزد ما که محفوظ و مصون است. لشکریان باذن خدا پناه رعیت و زینت فرمان- دهان و عزت دین و راه امنیت میباشند، رعیت بی آنها بر سر پا نمیماند و آنها هم بر سر پا نمانند مگر بوسیله دریافت حقوق خود که خدا از خراج و مالیات بر آنها معین کرده است و به پشت گرمی آن در جنگ با دشمنان نیرومند میشوند، و زندگی خود را اصلاح مینمایند و رفع نیاز میکنند.

این دو دسته لشکریان و خراج‌گذاران را دسته سومی باید اداره کند که عبارتند از قاضیان (دستگاه دادگستری) و عمال (استانداران و فرمانداران و بخشداران ..) و نویسندگان (متصدیان)

امور دفتری) برای آنکه معاملات و پیوندها را میبندند و عوائد را جمع آوری می-کنند و کارهای کلی و جزئی بآنها سپرده است، زندگانی همه اینها اداره نمیشود مگر بوسیله بازرگانان و صنعتگران که وسائل زندگانی را جمع آوری میکنند و بازار داد و ستد بوجود می آورند و با دست خود ابزارهای زندگانی میسازند که دیگران نمیتوانند بسازند.

سپس آن دسته پائین و بیچاره اند که نیازمند و مسکینند، کسانی که باید بآنها بخشش کرد و برای خدا کمک نمود هر کدام آنها را نزد والی جایی است و بر او لازم است که باندازه ای که زندگانی آنها اصلاح شود بآنها بدهد والی از عهده این خدمتی که خدا بر او لازم کرده است بیرون نیاید مگر بکوشش و استعانت از خداوند و وادار کردن خود بر درستکاری و صبر بر آن سبک باشد بر او یا سنگین.

فصل چهارم

فرماندهان ارتش خود را از کسانی انتخاب کن که:

۱- نسبت بخدا و رسولش و امام تو بعقیده خودش از همه کس خیرخواه تر بااخلاص تر باشد.

۲- پاکدامن تر و حلیم تر باشد، عصبانی نباشد، زود خشم نکند، عذر پذیر باشد. نسبت بزیر دستان مهربان باشد و بر نیرومندان سخت گیرد، تندی او را از جا نکند و سستی او را ناتوان

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۸۰

و درمانده نکند.

۳- مردان آبرومند و خانواده های خوب و خوش سابقه را در نظر بگیر و از میان آنها مردان رادمنش و شجاع و با سخاوت را انتخاب کن که اینان مجموعه کرم و مرکز نیکی و احسانند.

۴- مانند پدر و مادر مهربانی از آنها تفقد و بازجوئی کن از هیچ کمک و توجهی که وسیله

نیرومندی آنها است دریغ مکن و هیچ لطف و احسانی را از کم و بیش در باره آنها کوچک مشمار زیرا که این خود آنها را وامیدارد که نسبت بتو صمیمی و خوشبین باشند، از بازجوئی کارهای کوچک آنها صرف نظر مکن بامید آنکه بزرگ و کلی آنها را تفقد کرده ای زیرا اصلاح خرده کاریهای آنها کارهای بجای خودش نسبت بآنان سودمند است و کارهای مهم آنان هم که مورد حاجت و نیاز آنها است.

۵- از فرماندهان لشکرت کسی را بیشتر بخود نزدیک کن که نسبت بافراد زیر دست خود بهتر کمک میکند و از عطای خود بآنها بخشش مینماید باندازه ای که خود آنها و خانواده و بازماندگان محلی آنها را کفایت کند تا یک فکر بیشتر در سر آنها نباشد که آن جنگیدن با دشمن است، زیرا اظهار لطف تو دل آنها را بتو مهربان میکند.

فصل پنجم

بهترین چشم روشنی والیان اینست که در همه بلاد عدالت پا برجا باشد و دوستی رعیت آشکار گردد و دوستی ملت پدید نشود مگر آنکه خوشدل باشند و خیرخواهی آنها درست نشود جز آنکه بکار گزاران خود گرد آیند و دولت آنان را بر خود سنگین ندانند و مدت حکومت آنان را دراز نشمارند و چشم بپایان یافتن آن ندوزند، میدان آرزو و آمال آنها را وسیع کن و پی در پی ثنا خوان آنها باش و از آن ها که خوشرفتار و خدمتکارند قدردانی کن، زیرا هر چه از کردار نیک آنها بیشتر یاد کنی مردمان شجاع و با شهامت تشویق و برانگیخته میشوند و مردمان بی اقدام و نکول کننده بکار وادار میگردند، خدمت و امتحان هر کس را بحساب خودش

بگذار و پای دیگری حساب مکن تا خوب آزمایش و امتحان نکنی نسبت تقصیر بکس مده شرف و اعتبار کسی را مانع امتحان و آزمایش او مگیر، چون بمشکلی برخوردی و حکمش بر تو روشن نیست رجوع بخدا و پیغمبر کن، زیرا خداوند بکسانی که خواسته آنها را ارشاد نماید فرموده است «آیه ۵۹ سوره نساء» ای آن کسانی که ایمان آوردید خدا و رسول و اولی الامر را اطاعت کنید و اگر در چیزی اختلاف کردید بخدا و رسول رجوع کنید «رجوع بخدا عمل کردن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۸۱

بآیات روشن قرآن او است و رجوع برسول صلی الله علیه و آله و سلم عمل کردن بدستورات ثابت عمومی او است که مورد اختلاف نیست.

فصل ششم «شرایط قضا و دادستان»

۱- قضاوت و دادگری میان مردم را بکسی واگذار که:

الف- پیش تو از همه دانشمندتر و فاضلتر است ب- از کارها خسته نشود و ادامه محاکمه او را فرسوده نکند.

ج- بلغزش و خطا پایدار نماند و چون حق را فهمید از رجوع بدان دلنگ نباشد د- بهیچ وجه پیرامون طمع نگردد و خیال آن را نکند ه- بفهم ظاهر امر قناعت نکند و دست از تحقیق و رسیدن پایان مطلب بر ندارد.

و- در مورد اشتباه خود دارتر باشد و دلیل را بهتر مورد اعتماد قرار دهد.

ز- از کثرت مراجعه طرفین محاکمه ترشروئی نکند و بکشف قضایا شکیباتر باشد، ح. چون حکم روشن شد فوراً اعلام کند و دنباله دعوا را ببرد ط. تحت تاثیر تملق نرود و جانب داری او را از حق منحرف نکند.

کسانی که دارای این شرایط باشند کمند ۲. سپس بسیار پرونده های او را بازرسی کن

و در عطا و بخشش را باو بگشا، باندازه باو حقوق بده که معاش او را کفایت کند و نیاز بمردم نداشته باشد، در پیش خود مقامی باو بده که هیچ کدام از مخصوصان دیگر در آن مقام طمع نکنند، تا نزد تو از اعمال نفوذ مردان بزرگ آسوده باشد. در این باره نظری بسزا بکن زیرا این دین مدتی در دست اشرار اسیر بوده و آن را آلت هواپرستی و وسیله دنیاطلبی کرده بودند،

(فصل هفتم) «در شرائط عمال (کارگران شهرستانها و جمع کنندگان مالیات و صدقات»

اشاره

۱. عاملان و کارگزاران خود را در تحت نظر داشته باش.

الف. انتخاب آنها از روی امتحان و لیاقت باشد نه از نظر عطا بخشی و دلخواه زیرا این هر دو خصلت در مرکز شعبه های جور و خیانت بملت و کشورند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۸۲

ب- از میان آنها مردمان با تجربه و آبرومند را انتخاب کن که از خانواده های خوب باشند و در اسلامیت سابقه داشته باشند! زیرا آنها خوش اخلاق تر و پاکدامن تر و کم طمع ترند و سرانجام کارها را بیشتر در نظر دارند.

۲- حقوق کافی و فراوان بآنها بده تا معاش خود را اصلاح کنند و از آنچه زیر دست آنها است بیناز شوند و اگر خلاف دستورات را نمودند یا در سپرده تو خیانت ورزیدند و اختلاس کردند حجت تو بر آنها تمام باشد.

۳- دیده بانهایی از اشخاص راستگو و با وفا بر آنها بگمار که مراقب آنها باشند.

زیرا بازرسی سری از کارهای آنان و ادارشان میکند که امانت دار باشند و با رعایا خوش رفتار کنند.

۴- تحت تأثیر کارگذاران خود مباش اگر یکی از آنان دست بخیان گشود و دیده بانان خیانت او را گزارش دادند گواهی آنها تو را

بس است، او را با شلاق کیفر کن و هر چه دزدیده از او دریافت کن و او را بمقام ربوبی وادار و خیانت او را اعلام کن و او را با ننگ تهمت نشانه گذار که در جامعه رسوا گردد و باعث عبرت و پند دیگران باشد.

متنم فصل هفتم

موضوع خراج و مالیات که در آمد منطقه ولایت تو است در نظر داشته باش و وضعیت دارائی و مالیات پردازان را اصلاح کن زیرا اصلاح امر خراج و خراج دهان وسیله اصلاح دیگران است کارمندان دیگر تنها بوسیله آنها اصلاح میشوند، زیرا همه مردم نان خور خراج و خراج گذارانند باید توجه به آباد کردن زمین بیشتر از دریافت خراج باشد، زیرا خراج را از زمین آباد می شود گرفت، هر کس بدون آبادانی و عمارت خراج خواهد کشور را ویران و مردم را نابود کرده است و کارش پایدار نماند.

اگر خراج گذاران عرض حالی دادند راجع بمواد زیر بآنها تخفیف بده:

سنگین بودن خراج یا آفتزدگی زراعت یا خشکی قنوات و کمی باران یا زوال دیگری که برای زمین زراعتی آنها رخ داده چون سیل زدگی و غرق زراعت یا تشنه ماندن آن، اندازه تخفیف بمناسبت اصلاح کار آنها باشد، تخفیف بآنها بر تو سنگین نباشد زیرا که این خود پس انداز تو محسوب شود و در موقع آباد بود زمین و خوبی محصولات بتو بازگردد و وسیله زینت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۸۳

و آبرومندی منطقه حکومت تو باشد و بعلاوه تو را بخوشرفتاری ستایش کنند و بنشر عدالت در میان آنها سرفراز باشی و به قدرتی که در اثر آسایش رعیت نزد آنها ذخیره کردی پشتگرم هستی و

بوسیله عدالتی که در خوشرفتاری با آنها در میان افراد نشر دادی جلب اعتماد آنها را نموده ای در این صورت اگر پیش آمد ناگواری رخ داد از روی خوشدلی و صمیمیت مصارف آن را متحمل شوند، زیرا چون کشور و رعیت آباد باشند همه باری را توانند کشید همانا ویرانی از نیستی اهلش پدید آید و نابودی اهل عمران و آبادی برای اینست که والیان هستی آنها را غارت میکنند و بجمع ثروت میپردازند برای آنکه بقاء حکومت خود بد بینند و از توجه بگذشته عبرت خیز کمتر پند پذیرند.

فصل هشتم

اشاره

در حال نویسندهگان و دفترداران خود نظر کن ۱. کارهای خود را بهترین آنها بسپار.

نوشتجات محرمانه و سیاسی خود را بکسانی رجوع کن که بیشتر اخلاق پاک و شایسته دارند، کسی که گرامی داشتن او را بسرفرازی نکشاند تا در محضر عموم باظهار مخالفت بر تو جسارت ورزد و غفلت و بی پروائی او را مقصر نسازد از اینکه نامه های کارمندان و کارگذاران تو را مرتبا بتو برساند و جواب آنها را بصواب دید تو در موضوع صادرات و واردات فوراً صادر کند: پیمانها و قراردادهائی که بنفع تو با دیگران منعقد میکند سست نباشد و اگر قراردادی بر ضرر تو بسته شده بتواند آن را منحل و لغو کند؛ در هر کاری اندازه خود را بداند، آنکه قدر خود را نداند قدر دیگران را نشناسد.

۳. آنها را بمجرد حدس و اعتماد و خوشبینی انتخاب مکن زیرا مردم برای جلب نظر و اعتماد والیان خود سازی و تصنع بخرج میدهند و خوش خدمتی میکنند بدون آنکه صمیمیت و امانت در دل آنها باشد ولی راه آزمایش

آنها ملاحظه سابقه کار آنها است نسبت بوالیان گذشته بدو نشانه:

الف. آنکه در میان عموم آثار نیکو و یادگار خبر دارد. ب. آنکه در راه امانت داری داناتر است و نسبت بخداوند و رعیت صمیمیت و خیرخواهی دارد.

۴. بر سر هر یک از کارهای خود یک سر دبیر توانا بگمار که در کار مهم در نماند و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۸۴

مشاغل بسیار او را خسته و پریشان نکند.

هر عیبی که در نویسندگان تو باشد و از آن صرف نظر کنی مسئولیتش بگردن تو است.

متمم فصل هشتم

ببازرگانان و صنعتگران نظر سفارش داشته باش.

۱. چه نسبت به آنها که در شهر اقامت دارند و چه آنها که دوره گردند و یا کار دستی میکنند سفارش بنیکی کن زیرا دارای منفعت و وسیله آسایش و راحت میباشند و از جاهای دور و پراکنده صحرا و دریا و دشت و کوه و سائل زندگی را جلب میکنند آن جاها که مردم با آن انسی ندارند و جرات نمیکند بروند، این دسته از مردم سلامت و امنیتی دارند که دنبال آن نگرانی نیست، همیشه بر سر صلح و سازشند بطوری که از مکر و فریب آن ترس و هراس در میان نیست.

۲. از کارهای آنها در مرکز خودت و سایر شهرستان ها بازجوئی کن.

۳. با اینکه اینها مردم سالم و صلحجوئی هستند ملتفت باش که بیشترشان بسیار چشم تنک و قبیحانه و بخیل و محترک سود بازار و زور گو در معاملاتند و این خود راه زیانی است نسبت بعموم مردم که باید نیازمندی های خود را از آنها بخرند و بازار سیاهی که اینها بوجود می آورند برای حکومتها ننگ بزرگی است،

برای سلامت وضع بازار و عدالت اقتصادی باید:

الف. از احتکار جلوگیری کنی زیرا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از آن قدغن کرده.

ب. فروش اجناس بسهولة با ترازوهای درست و نرخ های عادلانه نسبت بفروشنده و خریدار انجام گیرد.

ج. هر کس پس از اعلام غدقن از احتکار مرتکب آن گردید او را باندازه کیفر بده و عقوبت کن

فصل نهم

اشاره

در طبقه زبون و بیچاره و مساکین و محتاجان و تنگدستان و زمین گیران، در میان این طبقه قناعت پیشه و سائل بکف هم وجود دارد.

۱. برای خدا باندازه ای که از تو خواسته حق این طبقه را مراعات کن بخشی از بیت المال

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۸۵

بآنها برسان و بخشی هم از محصول خالصه جات دولت اسلامی در هر کجا باشند بآنها برسان دور و نزدیک آنها یکسانست و تو مسئول مراعات حق آنها هستی، خوشگذرانی و پر دماغی ترا از آنها باز ندارد زیرا اشتغال تو بکارهای بزرگ نسبت باهمال کارهای کوچک عذر محسوب نشود ۲- مبادا فکر آنها را از سر بدر کنی و از دیدار آنها روی درهم کشی و گره بجبین اندازی ۳- کسانی از این طبقه که بواسطه خیرگی اطرافیان تو و تحقیر رجال نسبت بآنها بحضور نمیرسند بایست مورد بازجوئی تو باشند، برای بازجوئی از حال آنان مردان خدا ترس و متواضعی را بگمار که مورد وثوق تو هستند تا گذارش حال آنها را بتو برسانند سپس بطوری که روز قیامت نزد خداوند کاملاً در باره آنها معذور باشی عمل کن، اینها میان رعایا از دیگران بیشتر نیاز بانصاف دارند اگر چه نسبت بهمه باید عدالت مراعات شود و

حق هر کسی باو برسد.

۴- از حال یتیمان و پیران پافتاده و مورد ترحم که نه راه کسب دارند و نه دست گدائی بازرسی کن، این کار بر والیان با آن مقام بلند سنگین است البته حق در همه موارد سنگین است و گاهی خداوند آن را نسبت بمردان عاقبت اندیش سبک گرداند و خود را بر آن شکبیا دارند برای آنکه درستی موعود خدا را در نظر آرند.

۵- برای حاجتمندان وقتی معین کن که شخصا بآنها رسیدگی کنی و در مجلس عمومی با آن ها همنشین گردی و برای خدائی که ترا آفریده تواضع کنی و پاسبانان و نگهبانان خود را از آن ها ممنوع کنی تا با زبان باز هر کدام از آنها بخواهد با تو سخن گوید زیرا چند بار از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم میفرمود امتی که در میان آنها حق ضعیف از قوی بی لکنت زبان دریافت نشود مقدس نباشند.

۶- بی ادبی و نارسا گوئی آنها را بر خود هموار کن و تنگ خلقی و پردماغی را از خود دور کن تا خدا بواسطه آن بالهای رحمت خود را بر تو بگستراند و ثواب خود را بتو برساند.

۷- آنچه به آنها میدهی بگورائی و خوشی بده و اگر دریغ کردی با زبان خوش و معذرت خواهی باشد.

متنم فصل نهم

سپس کارهائی داری که ناچار باید خودت انجام دهی و از عهده کارمندان خارج است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۸۶

۱- پاسخ کار گزارانت در مواردی که نویسندگان تو از آن عاجزند.

۲- روا کردن حاجات مردم در روزی که برای آنها مقرر کردی در صورتی که از عهده همدستانت برنیاید.

در هر

روزی کار آن روز را بگذران و بفردا میفکن، هر روز از آن کار خود آن روز است ۳- بهترین اوقات را میان خود و خدا قرار بده و وسیعترین قسمتها را از آن بدان اگر چه در صورت حسن نیت و خیر خواهی رعیت همه از آن خدا است.

ولی در آن وقتی که مخصوص برای خدا کردی تا وظیفه دین خود را انجام دهی نمازهای مخصوص آن وقت را مقدم دار تن خود را شب و روز بخدمت حق رنج ده و عملی که بدان تقرب بخدا میجوئی کامل انجام بده رخنه و کم بود نداشته باشد هر اندازه هم که تن تو زحمت کشد جا دارد.

و چون با مردم نماز جماعت بخوانی بسیار طول مده که موجب نفرت آنان باشد و از واجبات آن هم کم مگذار که نماز را ضایع کرده باشی زیرا در میان مردم بیمار و حاجتمند وجود دارد، من خود از رسول خدا در موقعی که مأمور یمنم نمود پرسیدم که چگونه برای آنها نماز بخوانم؟ فرمود برابر نماز ضعیفتر آنها.

۴- با مؤمنان مهربان باش.

۵- پس از خلوت برای عبادت خود را بسیار از رعیت محجوب مدار زیرا محجوب بودن والی از رعیت یک نوع مضیقه و تنگی است و موجب نادانی بگریان کارها است، محجوب بودن والی از رعیت پرده روی حقائق میکشد و مطالب بزرگ را بنظر آنها کوچک میکند و مطالب کوچک بزرگ می شود زیبا زشت نموده می شود و زشت زیبا نموده می شود و حق و باطل بهم مخلوط میگردد، والی هم بشر است، هر چه را مردم از نظرش پوشند نمیتواند بداند، حقیقت نشانه های روشنی

ندارد تا راست از دروغ بآسانی شناخته شود تو یا مردی هستی با سخاوت و صاحب بذل و بخشش در این صورت برای چه خود را از مردم پنهان میکنی که حق واجبی را ادا نکنی یا نعمتی را نبخشی یا مردی هستی از بذل و بخشش دریغ داری در این صورت هم چون مردم از تو نومید شدند بزودی از خواهش خود نسبت بتو خودداری میکنند با آنکه بیشتر حاجتهای مردم که بدست تو انجام می شود برای تو خرجی ندارد مانند آنکه از ظلمی شکایت دارند یا راجع بیک معامله ای عدل و انصاف میخواهند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۸۷

فصل دهم

والی مخصوصان و اطرافیانی دارد از قبیل خویشان و رفقای وابسته که طبع آنها خود خواهی و گردنکشی و بی عدالتی است، در معاملات با مردم باید:

۱- آنها را از مرکزیت ولایت خود ریشه کن کنی و دست آویز آنها را راجع باین اخلاق زشت قطع کنی.

۲- بهیچ کدام از اطرافیان و خویشان خود تیولی ندهی ۳- اطرافیانت به پشتیبانی تو قرار دادی بزبان مردم راجع به آبیاری و کارهای شرکت نبندند که خرج و رنجش بر دیگران باشد و سودش از آنان تا آنان نعمت گوارائی برده باشند و ننگش در دنیا و آخرت بر تو بماند.

۴. نسبت بخویش و بیگانه حق و عدالت را باش، در این موضوع بردباری و مراقبت را پیشه کن خویشان و اطرافیانت خوششان بیاید یا نه بملاحظه سرانجام نیک آن این موضوع سنگین را تحمل کن. زیرا عاقبت آن خوب است.

۵- اگر رعیت در موضوعی گمان جور و بی عدالتی در باره تو بردند عذر خود را برای

آنها آشکار کن و با اظهارات خود رفع بدگمانی از خود بکن زیرا باین ترتیب خود را ریاضت دادی و با رعیت خوشرفتاری کردی و عذر خود را بحدی رسانیدی که رعیت را بر حق و عدالت پایداری کردی.

فصل یازدهم

اشاره

در آداب تنظیم عهدنامه صلح اگر دشمنت پیشنهاد صلحی کرد که مورد رضای خدا است آن را رد مکن زیرا صلح وسیله استراحت لشکر تو و آسایش شخص تو است از نگرانی ها و باعث امنیت بلاد است ولی:

۱- از دشمنی که با او صلح کردی کاملاً در حذر باش زیرا بسا که دشمن بمنظور غافلگیری عقب می نشیند، احتیاط را از دست مده و در این زمینه بخوش بینی بدگمان باش.

۲- اگر پیمانی با دشمن بستی یا تعهدی نسبت باو دادی به پیمان خود وفا کن و تعهد خود را از روی امانت رعایت کن و خود را فدای عهد و پیمانت کن، زیرا مردم با همه اختلاف سلیقه و هوا و هوس خود نسبت بلزوم وفای بر عهد و پیمان از همه واجبات الهی سخت تر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۸۸

اتفاق دارند، مشرکان هم در میان خود نسبت بمسلمانان پای بست آن بودند زیرا نکبت سرانجام عهدشکنی را چشیده بودند، مبادا تعهد خود را مخالفت کنی و عهد خود را بشکنی و دشمن خود را گول بزنی زیرا جرات بر خدا نکند مگر نادان بدبخت، همانا خداوند پیمان و تعهد را وسیله امنیت قرار داده، آن را از مهربانی خود میان بنندگان خویش نشر داده و برای آنکه در پناهش بیاسایند و در جوارش گرد آیند بستی نهاده. در عهد و پیمان دغلی و

دستان و فریب راه ندارد.

۳- مواد عهدنامه را صریح و روشن تنظیم کن جمله های مجمل و قابل تاویل در آن میاور و چون عهد منعقد و مؤکد گردید بکنایه و تعریض الفاظ آن تشبث مکن برای نقض آن ۴- چون عهدی بستی و در تنگنای قرار داد خود افتادی بدون حق پیشنهاد فسخ مکن.

زیرا شکیبائی در تنگنای کاری که امید فرج و خوش عاقبتی در آن هست بهتر است از عهدشکنی که دنبال آن هراس عقوبت و بازخواست خداوند است پس دنیا و آخرت خود را در معرض خطر نیاور.

متمم فصل یازدهم

از خون و خونریزی ناروا پرهیز زیرا خونریزی بناحق از همه چیز زودتر مورد انتقام می شود و گناهش بزرگتر است و نعمت را زودتر زائل میکند و ریشه عمر را قطع میکند، خداوند سبحان هم روز قیامت محاکمه بندگان گنه کار خود را از خونهای که بناحق از هم ریخته اند آغاز میکند سلطنت خود را بریختن خون ناحق تقویت مکن زیرا که خود همین آن را سست و متزلزل میکند سپس بنیاد آن را میکند و بدست دیگرانش میدهد. نزد خدا و نزد من در قتل عمد راه عذر و امید عفوئی نداری زیرا کیفر ثابت آن قصاص است.

و اگر گرفتاری قتل خطا شدی و تازیانه یا شمشیر یا دست در مورد عقوبت بدون قصد زیاده روی کرد و کسی را کشت «چون ممکنست بیک مشت و بیشتر کشتاری واقع شود» مبادا غرور سلطنت تو را باز دارد از اینکه حق اولیای مقتول را بدهی و رضایت آنها را بعمل آوری.

فصل دوازدهم

اشاره

در آداب متفرقه:

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۸۹

۱. مبادا بخود بیالی و به سرافرازی های خود اعتماد کنی.

۲. مبادا تملق و ستایش را دوست بداری زیرا آن در نزد شیطان محکمترین فرصتی است برای پایمال کردن هر نتیجه ای از نیکی نیکوکاران ۳. مبادا باحسان خود نسبت برعایا بر سر آنها منت بگذاری یا کار خود ترا بیش از آنچه هست در حساب آنها بگذاری یا بآنها وعده بدهی و تخلف کنی زیرا منت احسان را بیهوده میکند و بیشتر بحساب آوردن خدمتی نور حقیقت

را میبرد و خلف وعده نزد خدا و مردم دشمنی بار می آورد خدای تعالی میفرماید دشمنی بزرگی است نزد خدا که

بگوئید آنچه را نمی کنید.

۴. مبادا در هیچ کاری پیش از وقت آن شتاب کنی یا در وقتش سستی و تبلی کنی یا اگر بزشتی کشید در باره آن اصرار و لجبازی ورزی و در صورت روشنی و حسن آن سستی کنی هر کاری را بجای خود بگذار ۵. مبادا در وضع زندگی عمومی مردم برای خود امتیازی قائل شوی یا از آنچه بر سر زبانها افتاده و برابر چشمها آشکار است خود را بنفهمی بزنی زیرا هر کاری در نتیجه بدیگران سرایت میکند و بزودی پرده از کارها برداشته می شود و داد مظلومان گرفته می شود.

۶. باد بینی و شراره تندی و ضرب دست و تیزی زبان خود را مالک باش و با جلوگیری از زبان خود و عقب انداختن سطوت و تندی تا وقتی خشم فرونشیند از این صفات بد احتراز کن و زمام خود را در دست بگیر، تا بسیار متوجه معاد و قیامت و پروردگار نباشی نتوانی در این مورد بر نفس خود حکومت کنی ۷. بر تو لازم است که روش حکومت های عدالت شعار پیش از خود را یاد آور شوی و روش نیک و آثار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مقررات قرآن مجید را همیشه در نظر بگیری و چنانچه بچشم خود دیدی ما در آن تعلیم یافتیم از آن پیروی کنی ۸. باید در پیش خود کوشش کنی در پیروی این فرمانی که من بتو دستور دادم و حجت خود را با آن بر تو استوار کردم تا در صورتی که هوای نفس بر تو چیره شد عذری نداشته باشی:

متمم فصل دوازدهم

من از رحمت واسعه خدا و قدرت

عظیم او «که شوق و رغبت میبخشد» خواهم که ترا توفیق عنایت فرماید، برای آنچه مورد پسند او است از توجه بانجام وظائف خود توجهی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۹۰

که نزد حضرت او و مردم عذر ما عیان باشد و مردم ما را بخوشرفتاری و خدمت بکشور ثناخوان باشند و نعمت خود را بر ما تمام کنند و کرامت خویش را دوچندان فرمایند و سرانجام من و تو را بسعادت و شهادت در راه حق ختم کند. براستی ما بسوی حضرت او مشتاقیم، درود فراوان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان پاک و پاکیزه او باد و السلام.

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل، این یک دفترچه کوچکی است از یادگارهای علی علیه السلام در میان کتاب بزرگ عالم گیر فضائل او که از دست تحریف و سرقت مخالفین نیرومند و دنباله دار او گریخته و بدست ما رسیده است، و اگر جز همین یادگار کوچک پرمعنا از او نمانده بود برای جواب سؤالی که در آغاز این مقدمه طرح کردیم کافی بود، سؤالی این بود که خلیفه پیغمبر اسلام در قرآن اتم کیست؟

بدون تردید همین دستورات اصلاحی و اجتماعی که یکی از یادگارهای علی علیه السلام است و در این دنیای اتم هر جمله آن صد در صد مورد توجه است برای پاسخ باین سؤال جوابی است کافی و نتیجه اینست که: خلیفه بلا- فصل و بی همتای پیغمبر اسلام در قرن اتم نیز علی بن ابی طالب پسر عم و داماد او است. صلوات الله علیهما.

۲۸ شعبان ۱۳۶۹ قمری محمد باقر کمره ای - شهر ری

الخصال /

حضرت آقای آیت الله کمره ای زید توفیقاته

بطوری که معهود خاطر منیر است از فضائل مولی الموالی صلوات علیه شطری بر جزء سوم خصال شیخ صدوق علیه الرحمه که اختصاص بدین فضیلت دارد بعنوان مقدمه در فصلی چند افزوده خواهید فرمود البته چنین فضائلی خالی از هر گونه شائبه غلوی نسبت بمقام علوی علیه السلام خاصه ذوق سلیم و فکر سالم و قلم رسای حضرتت خواهد بود که خواص را یادی و عوام را مایه ارشادی باشد، ان شاء الله تعالی. و از آنجا که در دوستی خالص حافظ بود یقین، یکی از غزل های شیرین و نمکین این بلبل نغمه ساز بوستان سرای مخلصین را مخلص تضمین نموده و ذیلا از نظر متین سرکار میگذرانند که با فکر رزین در خوبی آن تأمل فرمائید و از آنجا که شاهد و شامل قضایای عید بزرگ غدیر و نصب حضرت امیر علیه السلام بمقام شامخ خلافت است و این موضوع متفق علیه خاص و عام است در این روز برای مزید بشارت رجای کامل دارم که در ضمن مقالات نامبرده بالا بدرج آن مبادرت میفرمائید و دوستان را قرین مسرت و ما و خواجه را در این فوز عظیم شرکت دهید بویژه که در همان ایام یعنی ماه ذی الحجه الحرام شروع بشرح آن مضمون فرمودید و در این ایام که منسوب بمیلاد آن ولی الله اعظم است مبادرت بطبع آن مجلد می شود! رحیم سیادت یازدهم اردیبهشت ۱۳۲۶ مطابق سیزده رجب ۱۳۶۹

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۹۲

تضمین غزل خواجه علیه الرحمه و مضمون غدیر خم

در مدیحه مولی روحی و ارواح العالمین له الفداء

عنوان شاهد ازلی آمدی تو تک در پیشگاه مقدم تو جبهه سا ملک

دوزخ شده است بهر من از مهر تو

خنک ای پیک پی خجسته نامی فدیک لک

هرگز سیاه چرده ندیدم بدین نمک حسن اختیار کرده ز شرم تو بندگی

شاهان بدرگه تو سزاوار بردگی ای والی ولایت خوبی بسادگی

خوبان سزد که بر درت آیند جملگی و آنگاه خاک پای تو بوسند یک بیک

عیدی بمن نصیب تو دادی ز می خمی ای خم نشین که باده کش جام دومی

شادم بدین که مهر من و ماه انجمنی هم ظاهر از دو چشم تو در دیده مردمی

هم روشن از دو لعل تو در دیده مردمک با شاهدان بگو که ره جلوه نسپرند

زیور دگر چرا ز گل و لاله آورند با جلوه تو رونق خود جمله بشکرند

صورتگران دمی اگر آن چهره بنگرند نقش نگار خانه عالم کنند حک

موسی است این بطور و بکف ماه نخشی یا شاه خاتم است و امیر است و منصبی

یا مرحبا بک تو بدین رتبه انسی از بام عرش روی منیرت چو کوکی

تابد چنان که مهر همی تابد از فلک عید غدیر خم و جلال علی علیه السلام بین

افراشتش بدست مبارک خدیو دین (نیسان) بود ز خرمن احباب خوشه چین

در دوستی خالص «حافظ» بود یقین زر پاک آمده است و بیاسوده از محک

ای بانی سرور که ذکرت بخیر باد جلابت عفو حق و روان تو باد شاد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۹۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باب خصال هفتگانه

۱- دستور رسیده که هفت چیز زیر خاک شود.

اشاره

عایشه گفته رسول خدا ما را بخاک کردن هفت چیز انسان فرمان میداد. مو؛ ناخن، خون، حیض، جفت نوزاد، دندان، علقه.

شرح

مقصود از حیض چیز است که در ایام عادت از زن بیرون می آید اگر چه خون نباشد و جفت غلافی است که غذای بچه درون آنست و با زائیدن خارج می شود، علقه خون بسته ای است که نطفه در بچه دان پس از چهل روز بدان تبدیل می شود.

۲- رسول خدا از هفت چیز باز داشت و بهفت چیز دیگر فرمان صادر کرد.

براء بن عازب گوید رسول خدا از هفت چیز باز داشت و بهفت چیز فرمان داد، ما را باز داشت از اینکه انگشتر طلا بدست کنیم در تنک طلا و نقره بنوشیم، فرمود هر که در دنیا از آن دو بنوشد در آخرت از آنها ننوشد و بر زین ابریشمین سوار شویم و از پوشیدن جامه های ابریشم دار مصر و از پوشیدن حریر و دیبا و اطلس و ما را دستور داد بتشیع جنازه و عیادت بیمار و دعای به عطسه کننده و یاری ستمکش و آشکار کردن سلام و پذیرفتن دعوت و پائیدن بر قسم و ترک مخالفت آن.

۳- هفت عضو گوسفند حرام است.

امام یکم گوید پیغمبر در ضمن سفارشات خود بمن فرمود ای علی هفت عضو گوسفند حرام شده، آلات نری (خایه هم جزء آنست) مثانه (شاش دان) مخ حرام که در میان استخوان های مدور پشت گرده است، غده ها و سپرز و زهره. امیر مؤمنان بقصابها گذر کرد و آن ها را از فروش هفت عضو گوسفند جلو گرفت، جلوگیری کرد از فروش خون و غده ها

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۹۴

و گوشه های دل و سپرز و مخ حرام و خایه و ذکر، مردی از قصابها گفت یا امیر المؤمنین جگر سیاه و سپرز یکی هستند؛ فرمود ای دروغزن دروغ میگوئی دو جام آب بیاور تا اختلاف آنها را بیان کنم یک جگر سیاه و و یک سپرز و دو جام آب آورد فرمود جگر را در جامی بهم بمال و بفشار و سپرز را در جام دیگر آنها را چنانچه فرمود در میان آب فشرده جگر در هم کشیده شد و چیزی از آن بیرون نیامد ولی سپرز درهم

نشد و همه خونی که در آن بود کشیده شد میان آب و پوست و رگهای آن بجا ماند سپس فرمود اینست فرق میان جگر سیاه و سپرز.

آن گوشت است و این خون.

۴- به پیغمبر در باره علی هفت خصلت داده شده.

علی بن ابی طالب (ع) فرماید که پیغمبر در ضمن سفارش خود بمن فرمود ای علی خدای تبارک و تعالی در باره تو بمن هفت خصلت داد، تو نخستین کسی باشی که با من از گور بر آئی، تو نخستین کسی باشی که با من بر صراط بایستی، تو نخستین کسی باشی که با من جامه کرامت پوشی و چون زنده شوم زنده شوی؛ تو نخستین کسی باشی که با من در علین مأوی کنی، تو نخستین کسی باشی که با من از باده سر مشکین بمهر بهشت بنوشی.

۵- گفتار پیغمبر هفت بار خوشا بر کسی که ندیده بمن گرود

ابی امامه گوید رسول خدا فرمود: خوشا بر کسی که مرا دیده و بمن گرویده. سپس هفت بار فرمود خوشا بر کسی که مرا ندیده و بر من گرویده.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۹۵

۶- هفت کس در قیامت زیر عرش خدا باشند.

رسول خدا فرمود هفت کس را خدا در سایه عرش خود جا دهد روزی که جز سایه او سایه ای نیست، پیشوای عدالت شعار، جوانی که در بندگی و پرستش خداوند بزرگ شده، کسی که چون از مسجد در آید دل در بند مسجد دارد تا در آن باز آید:

دو کس که برای فرمانبرداری خداوند با هم گرد آمدند و در آن بسر بردند تا از هم جدا شدند؛ کسی که تنها بیاد خدای عز و جل افتد و از ترس خدا چشمانش اشک ریزد، مردیکه زنی زیبا و پدر و مادر دار او را بخود بخواند و از او نپذیرد و گوید از خدا میترسم، کسی که در راه خدا صدقه دهد و آن را چنان پنهان کند که دست چپش نفهمد راستش چه صدقه داد. در روایت دوم همین مضمون از پیغمبر (ص) رسیده با اختلاف ترتیب ولی بجای دو مرد که در طاعت خدا گرد آمدند فرماید مردی که برادر مؤمن خود را بر خورد کند و گوید برای خدا ترا دوست میدارم.

۷- در کشمش هفت خصلت است.

رسول خدا (ص) فرمود از کشمش دست بر ندارید که صفرا را میشکافد و بلغم را میبرد و پی را سخت میکند و رفع خستگی میکند و خلق را نیکو میکند و دل را پاک میکند و اندوه را میبرد.

۸- در روز موسی هفت کوه پریدند.

از پیغمبر نقل شده که فرمود از کوههایی که در روز موسی از جا پریدند هفت کوه است که بحجاز و یمن پیوستند، احد و ورقان در مدینه است. ثور و ثبیر و حراء در مکه، صبر و حضور در یمن.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۹۶

شرح

ظاهر اینست که مقصود از روز تاریخی حضرت موسی روزیست که هفتاد تن از بنی اسرائیل را بکوه طور برد تا مناجات خدا را بشنوند و او را با دیده سر بنگرند و پرتو حق بکوه حق تابید و از هم پاشید و آن هفتاد تن مردند و منظور اینست که در اثر این حادثه کوهها در لرزش سخت افتادند (و چون مرغی که بال زند بر خود چرخیدند و این اثر در این هفت کوه که از کوههای حجاز و یمن بزرگ و نامورند بیشتر پدید شد اگر چه از ظاهر روایت چنان فهم شود که این کوهها در حجاز و یمن نبودند و در روز تاریخی حضرت موسی ورپریدند و در آنجا پایدار شدند ولی چون این موضوع موجب یک انقلاب سختی است در سطح زمین که با تاریخ موافق نیست بایست منظور همان لرزش شدید باشد و بهر حال راویان این حدیث از محدثین مخالف مذهب میباشند.

۹- نام و رنگ هفت و آسمان.

امام سوم فرماید علی بن ابی طالب در مسجد جامع کوفه بود که مردی شامی برابرش ایستاد و پرسشهایی کرد، در ضمن آنچه میپرسید عرضکردند یا امیر المؤمنین مرا از رنگ و نام آسمان ها آگاه کن در پاسخ او فرمود نام نزدیکترین آسمانها رفیع است و آن از آب و دود است و نام آسمان دوم فیدوم است و برنگ آهن است و نام سومین آسمان ماروم است و برنگ برنز است و نام آسمان چهارم ارقلون است و رنگ نقره است و نام آسمان پنجم هیضمون (خ ب هیفون) است و برنگ طلا است و نام آسمان ششم عروس است و آن یاقوت سبزی

است و نام آسمان هفتم عجا است و آن در سفیدی است، حدیث طولانی است محل نیاز آن را ذکر کردیم.

شرح سماء در زبان عرب یعنی بالا چنان چه آسمان در زبان فارسی یعنی چرخنده و بنا بر این در فارسی مرکب از دو کلمه آس و مان است و واژه آس مخفف آسیا است این دو لفظ در فارسی و عربی معنی وصفی دارند و نام مخصوصی نیست وضع این لفظ همین است که عرب بالای سر خود نگریسته و حس کرده در آنجا موجودیست و این وصف را باو داده فارسیان هم که باهوشتر بوده اند رابطه میان بالای سر و زیر پا را سنجیده و فهمیده اند گردش در میان هست موجود بالا را بوصف چرخندگی ستوده اند لغت که فکر عمومی یک ملتی است بیش از این نمیتواند بود.

ولی از نظر فلسفه برای فهم حقیقت موجودی که بالای سر ما و بر گرد زمین است رنج های فراوان و فکرهای عمیق بکار رفته و بجائی نرسیده و آنچه میان فلاسفه و حکمای پیش مسلم شده بود این بود که هفت جسم مدور و میان تهی که هر کدام اختری در خود دارند بر گرد یک دیگر در آمده و همدیگر را در آغوش کشیده اند روی زبرین هر کدام بر توی زیرین دیگری پیوسته است و سر موئی درز و روزن در میان نیست و در درون هر یک از این هفت چرخ فلکهای جزء چندی تا چهار و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۹۷

پنج شماره وجود دارد تا حرکت اختران بر گرد زمین منظم آید و این اجسام را باثیری وصف کرده اند و گفته اند اگر

چه این اجسام با اجسام زمینی در جنس کلی جسم که بعدهای سه گانه است شریکند ولی نوعی جدا و ممتازند که خواص عمومی اجسام زمینی و عنصری در آنها نیست از این رو نه گرم باشند و نه سرد، نه زیر نه نرم، نه سنگین و نه سبک نه خشک و نه تر نه قابل نفوذ و از هم گسستن و نه قابل بهم پیوستن.

این فلسفه غلط یونانی در مسائل ریاضیات فلکی و در مسلمات دینی کتب آسمانی؛ ایجاد یک اختناق و مشکلاتی کرد که چند هزار سال فکر بشر را سرگردان نمود و جنگها میان طرفداران دین و طرفداران فلسفه برانگیخت و خصوص فلاسفه اسلامی که از راه فشار مطالعات برهانی و اذعان بیک اصول مسلمه غیر مبرهن غافلگیر شدند و از این فلسفه غلط و کوتاه پیروی کردند در بسیاری از نصوص دینی و مسلمات مذهب چون معراج و شق القمر و نزول و صعود فرشتگان و درهای آسمان و صدها تعبیرات دیگر در کتاب و سنت که با اساس این اوصافی که حکماء یونانی برای فلک تخمین کردند نادرست بود بدست و پا افتاده و فشارها بفکر خود آوردند خواجه طوسی برای تصحیح گردش ماه دور زمین تا نود فلک جزئی تصویر کرد و محقق خفری اندیشه های خام پخت بعلاوه خود این موضوع که جسمی هست ولی هیچ خاصیت اجسام را ندارد از جمله تصدیقات بلا تصور است یا از قضایای متناقض و غیر معقول ولی فلسفه یونانی خرد بشری را خیره کرد و این افکار کج و ناروا را باو تحمیل کرد.

دانشمندان امروزه که با کمک یک دیگر حصار تنگ فلسفه

یونانی را شکستند و فکر خود را به پهناور دریای هستی رسانیدند برای فضای بالاسر و ستاره های درخشنده آن افکار بس وسیعتر و قابل باورتر پیدا کردند و خصوص نظریات آنها نسبت بمواد جسمی کرات بالا اینست که آنها هم از همین عناصر زمینی مرکبند و ماده اولی و عناصر بسیط اجسام همه یک نواخت است و خواص عمومی نسبت بهمه مساوی است، در قرآن و اخبار تصریحات و اشعاراتی است که موافق نظر فلاسفه همین عصر و دانشمندان امروزیست و باید این موضوع را یکی از کرامات دین اسلام و شاهکارهای علمی آن دانست زیرا قبل از هزار و چند صد سال از سرزمین بی دانش و بی فکر عربستان این بیانات جز با پیوست بیک مبدأ علمی فوق طبیعت که اساس نبوت و تعلیمات دین است ممکن نیست.

اکنون در شرح این حدیث باید سه موضوع را مورد گفتگو قرار داد.

شماره هفت و نامگذاری و بیان حقیقت ۱- شماره هفت در اجسام فضا و خصوص بنام هفت آسمان و هفت ستاره سیار قدیمی است و در اصول فلسفه و ستاره شناسی آشور و کلدیه از چند هزار سال پیش اصل مسلمی بشمار رفته و ظاهراً مبدأ علمی آن همان رصد حرکت هفت ستاره سیار است که امری است محسوس و نظرهای علمی باستانی این حقیقت را زودتر از سایر مطالب توانسته تشخیص بدهد و چون نتوانسته تصویر کند جسم نورانی فضا بی تکیه بجسم محیطی بچرخد جسمی هم بنام فلک برای آن تصویر کرده سپس در نصوص تورات و سایر کتب دینی این شماره هفت آسمان اصل مسلمی گردیده و چون در این حدیث مورد پرسش همان موضوع

ثابت و مسلم سائل بوده بذکر همان اکتفا شده چون در این گونه سؤالات باید سئوال کننده را روی مرتکبات خودش قانع کرد داعی بر کشف حقیقت این امور نیست و لازم نیست که اگر آسمانها نه، یا ده، باشد امام بگوید فلانی چند آسمان دیگر هم داریم زیرا هدف دین تربیت روحی و تکمیل اخلاق و تصحیح عقائد است و تعلیمات آن راجع باین موضوعات است، دین در مقام نیست که همه حقایق را بیشتر اظهار کند مگر در موردی که فردی متنبه شود و برای امتحان و در مقام کسب عقیده

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۹۸

بامام و پیغمبر باشد زیرا در این صورت جواب او در طریق ارشاد بحق واقع می شود و لازم است مثلاً امام یا پیغمبر هیچ گاه داعی نداشت که حقیقت الکتریسیته یا اتم را برای مردم بیان کند یا طریق ساختن کشتی بخار و اتومبیل و غیره را توضیح دهد یا فرمول های جبر و هندسه و فیزیک را حل کند زیرا این امور در طریق تکمیل نفس و اخلاق نیستند و معلوم نیست راحت و آسایش زندگانی بشر اتمی بیشتر از انسان حجری باشد یا اگر هم باشد این تفاوت راحت و لذت زندگانی فانی بنظر پیغمبر و امام و بنظر خدا موضوعیتی داشته باشد که بخواهد مردم را بآن هدایت کند، ولی امروزه هم بر ما مسلمانان لازم است که علوم و صناعات جدید را یاد بگیریم و تکمیل کنیم بطوری که بر بیگانگان از اسلام برتری داشته باشیم زیرا امروزه دانستن این علوم و صنایع در طریق هدایت و ارشاد مردم واقع شده و از طرفی برای

نیروی دفاع و حفظ کشورهای اسلامی و در مورد مقتضی برای جهاد و دعوت به اسلام لازم است و عموم آیه وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ و عموم آیه وَ اعْتَدُوا لَهُمْ مَا اسِيءْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ شامل این امور می شود زیرا امروزه جوانان ما از راه اهمیت این مطالب در زندگانی تحت تأثیر آنها واقع شده و چون ملاحظه میکنند که در جامعه اسلامی وجود ندارد دست بطرف بیگانگان دراز میکنند و آنها هم با زبردستی بهمین امور بر آنها احتجاج مینمایند و یک دلیل پوچی بضعف و کهنگی اسلام تلفیق میکنند بعلاوه از نظر صنعت و اقتصاد کشورهای اسلامی را مغلوب مینمایند و از همین راه رخنه در عقاید و آداب دینی میکنند و مردم را از دین بیرون میبرند.

بعلاوه شماره هفت در طبقات جوی نظر بتحقیقات عمیق رصدشناسان و فلکیون امروزه هم مورد تصدیق است، زیرا آنچه تاکنون نسبت بطبقات جوی کشف شده بطور خلاصه از این قرار است:

۱- منظومه شمسی ما که دارای یک خورشید و آنچه تاکنون کشف شده نه سیاره که دورترین آنها بخورشید پلاتو است و ماههای بسیاری میباشد که یکی از آنها متعلق بزمین ماست.

۲- منظومه های شمسی دیگری که در فضا برقرارند و در انتظامات مربوط بجاذبه خورشید خود در کارند.

۳- ستاره های تمام و پخته که هنوز تشکیل منظومه ای نداده و در فضا میچرخند تا در جای خود برقرار شوند و منظومه تشکیل دهند.

۴- ستاره های نرسیده و ناتمام که از حالت سدیمی خارج شده ولی بشکل ستاره در نیامده و میتوان از آنها بستاره غوره تعبیر کرد.

۵- سدیمهای آرام و منبسط که بشکل تکه های

ابر در عمق فضا قرار دارند.

۶- سدیمهای طوفانی که لوله هائی از مواد متحرک آنها را تشکیل داده و مانند طوفان و گردباد سختی در عمق عمیقی از فضا در چرخشند.

۷- سدیم غیر متشکل و مه مانندی که دورتر از همه این طبقات گرداگرد فضا را فرا گرفته این خلاصه ایست از آخرین نظریات فلکیون امروزه که شرح و بیان وسعت هر یک از این طبقات و دوری آنها از زمین و از یک دیگر و وسائل کشف آنها بسیار گیج کن و بهت آور است و ما را از موضوع بسیار دور میکند.

۲- راجع بنامهائی که در این حدیث برای آسمانها ذکر شد با توجه باینکه بیشتر آنها زبان عربی نیست دو وجه می شود گفت:

الف- این ذکر نام هم روی عقیده سائل بوده نه روی بیان حقیقت زیرا غالباً طرح این گونه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۹۹

سؤالات امتحانی است و برای کشف واقع نیست و در این صورت سائل یک معنائی در نظر گرفته و در صورتی اقتناع می شود که همان معنا در جواب او گفته شود گو اینکه خلاف حقیقت باشد در حقیقت از همان معتقد خود سؤال کرده نه از حقیقتی که در تحت کلمه سؤال ممکن است واقع باشد.

ب- این نامها اوصاف یا اسامی عنصرهای غالب این طبقات هفتگانه باشد، چنانچه پس از اینکه دانشمندان جدید در اصول ترکیبات اجساد تجربه هائی کردند عناصر بسیط بسیاری دریافتند که تا نود شماره رسیده و برای هر کدام آنها بمناسبت نامی گذاردند مانند قلیوم، کلسیوم ... امام هم بمناسبت عنصر غالب هر طبقه ای از این طبقات نامی برای آنها بیان کرده.

۳- آنکه در این حدیث

برای طبقات هفتگانه جو که آسمان نامیده می شود خواص جسمهای عنصری را ثابت کرده و فرموده آسمان نزدیک از آب و دود است و شاید مقصود او همان طبقه زمهریره جو باشد که بواسطه تصاعد و تراکم ذرات آب و ازت و کربنیک رنگ لاجوردی را منعکس میکند و این گنبد کبود را نمایش میدهد و برای طبقات دیگر رنگ فلزات را چون آهن و برنز ثابت کرده و برای دو طبقه آخرین خاصیت سنگهای قیمت دار معدنی چون در و یاقوت ثابت نموده از مجموع آن استفاده می شود که اجسام سماوی هم در ماده و ترکیب و خواص عمومی با اجسام زمین همانند و این مطابق نظریات دقیق دانشمندان امروزی است که کرات فضا را از یک ماده میدانند و آنها را در خواص عمومی با سایر جسمهای زمین مشترک میشمارند بر خلاف گفته فلاسفه یونان که آسمانها و کواکب را جسم اثیری میدانستند و خواص عمومی ماده و عناصر را از آن نفی میکردند.

دیگر آنکه این روایت اشعار دارد بر اینکه آسمانها مدور و میان تهی نیستند و بدور یک دیگر احاطه ندارند چنان که حکماء یونانی گفته بودند زیرا در وصف آسمان ششم میگوید یک دانه یاقوت سبز است و در وصف آسمان هفتم میگوید یک دانه در سفید است و این اشعار دارد که مستدیر و محیط نیستند.

۱۰- رسول خدا هفت سفارش به ابو ذر کرد.

ابو ذر گوید رسول خدا بمن هفت سفارش کرد، بمن سفارش کرد که بزیر دستان خود نگاه کنم نه ببالادستان خود، بمن سفارش کرد مسکینها را دوست دارم و بآنها نزدیک شوم. بمن سفارش کرد حق بگویم اگر چه تلخ باشد. بمن سفارش

کرد با خویشان خود گرمی کنم اگر چه بمن پشت گردانند. بمن سفارش کرد در باره خداپرستی از سرزنش نهراسم. بمن سفارش کرد که بسیار بگویم لا حول و لا قوه الا بالله العظیم زیرا که آن از گنجهای بهشت است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۰۰

۱۱- هر کس هفت صفت را دارا باشد حقیقت ایمانش کامل است

اشاره

امام یکم فرماید پیغمبر (ص) در ضمن سفارشات خود بمن فرمود ای علی هفت صفت است که در هر کس باشد حقیقت ایمان را کامل کرده و درهای بهشت برایش گشوده است، کسی که وضو را کامل بگیرد نمازش را نیکو بخواند زکاه مالش را بدهد، خشمش را نگهدارد، زبانش را حفظ کند، برای گنااهش آمرزش طلبد برای خاندان پیغمبرش حق نصیحت بجای آورد.

شرح-

وضوی کامل و نماز نیکو را در جلد دوم فقه فارسی شرح دادیم و مقصود از حق نصیحت برای خاندان پیغمبر اینست که مذهب و مرام آنها را با گفتار درست و پیروی از دستورات صحیح آن ترویج نماید.

۱۲ هر کس ماه رمضان را روزه دارد هفت خصلت برایش ثابت شود

امام یکم در حدیثی طولانی فرماید: رسول خدا فرمود هیچ مؤمنی نیست که برای خوشنودی خدا ماه رمضان را روزه دارد جز آنکه خداوند تبارک و تعالی هفت خصلت برایش ثابت دارد. اول آنچه از حرام در تنش باشد آب شود، دوم برحمت خدا نزدیک شود، سوم گناه حضرت آدم را کفاره داده، چهارم خدا سختی مرگ را بر او آسان کند. پنجم در روز قیامت از گرسنگی و تشنگی در امان است. ششم خدا از خوراکیهای پاکیزه بهشت باو بخوراند. هفتم برگ بیزاری از آتش دوزخ باو بدهد. علی عرض کرد یا محمد راست فرمودی.

۱۳- در روز قیامت عذاب هفت کس سخت تر باشد.

مردی از اصحاب امام ششم گوید از آن حضرت شنیدم میفرمود معذب ترین مردم در روز قیامت هفت کسند نخست آن پسر آدم که برادرش را کشت، نمرودی که با حضرت ابراهیم در باره خدا محاجه کرد، دو تن از بنی اسرائیل که یکی آنها را یهودی کرد و دیگری آنها را نصرانی نمود، فرعونی که گفت من پروردگار والای شمایم،

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۰۱

دو تن از این امت شرح چون دین حق که هر پیغمبری از جانب خداوند نشر میکرده دین پاک و توحید و اسلام خالص بوده یهودیت که آمیخته بشرک و خرافات شد بواسطه مرد بدعت گذاری بوده و شاید مقصود از آن سامری باشد چنان که

نصرانیت که عقیده خود را خدائی عیسی یا سه خدا آب و ابن و روح القدس قرار داده بواسطه مرد بدعت گذاری بود که شاید بولس باشد، در این امت هم دو مرد که خلافت پیغمبر را غصب کردند باعث فتنه و فساد و سبب بدعت و ارتداد شدند و

با آنها در عذاب شریکند.

۱۴- تکبیرات افتتاح هفت است.

حسین بن راشد گوید از امام هشتم راجع بتکبیرات آغاز نماز پرسیدم، فرمود هفت است گفتم روایت شده که پیغمبر یک تکبیر میفرمود، فرمود شیوه پیغمبر این بود که یک تکبیر بلند میگفت و شش دیگر را آهسته. زراره گوید خود دیدم و شنیدم که امام ششم نماز را با هفت تکبیر پی در پی آغاز کرد. امام ششم فرمود چون پیشنماز باشی برای تو کافی است که یک تکبیر را بلند بگویی و شش دیگر را آهسته. امام پنجم فرمود کمترین شماره تکبیر اول نماز یکی است و سه بلکه پنج و هفت بهتر است، من علت هفت تکبیر در اول نماز را در کتاب علل الشرائع و الاحکام و الاسباب نقل کرده ام.

۱۵- در هفت جا بعد از حمد نماز در رکعت اول سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و در رکعت دوم سوره قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ را بخوانند.

امام ششم فرمود قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ را در هفت جا وانگذار، در دو رکعت نافله پیش از نماز صبح و دو رکعت نافله هنگام

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۰۲

زوال و دو رکعت نافله بعد از مغرب و دو رکعت اول نماز شب و دو رکعت نماز احرام و دو رکعت نماز صبح و دو رکعت نماز طواف، مصنف این کتاب گوید دستور قرائت این دو سوره در این هفت جا بطور استحباب است نه وجوب؛

۱۶- فرزانه ای فرزانه دیگری را برای دریافت هفت کلمه هفتصد فرسخ دنبال کرد

امام ششم فرمود حکیمی هفتصد فرسخ دنبال حکیم دیگری رفت برای هفت کلمه چون او را دیدار کرد گفت ای آقا بفرماید بلندتر از آسمان و پهناورتر از زمین و بی نیازتر از دریا و سخت تر از سنگ و سوزنده تر از آتش و سردتر از زمهریر و سنگین تر از کوه چیست؟ گفت: ای فلاخی حق بلندتر از آسمان و عدل پهناورتر از زمین و خودداری بی نیازتر از دریا و دل کافر سخت تر از سنگ و حریص طمعکار سوزنده تر از آتش و نومیدی از رحمت خداوندگار سردتر از زمهریر و بهتان بر بیگناه سنگین تر از کوههای بلند است.

۱۷- هفت کس کار خود را تباه میکنند.

حلبی گوید شنیدم امام ششم میفرمود هفت کس کار خود را تباه کنند مرد حکیم و دانشمند که علم خود را نشر نکند و مردم او را نشناسند و از او استفاده نکنند و نام او برده نشود شخص فرزانه و حکمت اندوزیکه سرمایه خود را بنا اهلان بدهد که دروغگو هستند و باور ندارند، کسی که شخص مکار و خیانتکار را امین خود کند، بزرگی که مهرورز نیست مادری که راز فرزند خود را نگه ندارد و اسرار او را فاش کند، کسی که در سرزنش برادرانش شتاب کند، کسی که همیشه با هم نوع و همکیش خود ستیزه میکند.

۱۸- سجده بر هفت عضو (استخوان خ ب) است

امام پنجم فرمود سجده بر هفت عضو است پیشانی و دو کف و دو سر زانو و دو انگشت بزرگ پاها و سر بینی را بخاک برسانی آن هفت واجب

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۰۳

است ولی بینی را بخاک رساندن مستحب است.

۱۹- رسول خدا هفت دسته را لعنت کرده.

رسول خدا (ص) فرموده من هفت دسته را لعن کردم که خداوند و هر پیغمبر مستجاب الدعوه ای لعنشان کرده. عرض شد کیانند؟ فرمود: کسی که بکتاب خدا بیفزاید و قدر خدا را دروغ داند و روش مرا مخالفت کند و احترام ذریه مرا هتک کند و بزور پادشاه شود تا عزیزان خدا را خوار و ذلیلان حق را عزیز کند و بیت المال مسلمانان را بر خود حلال داند و حرام خدا را حلال شمارد. پیغمبر فرمود هفت کس را خداوند و هر پیغمبر مستجاب الدعوه ای لعن کرده آنکه کتاب خدا را تغییر دهد و آنکه روش پیغمبر را بگرداند و احترام خاندان او را ببرد و بناحق سلطنت را در دست گیرد تا آن را که خدا خوار کرده عزیز کند و آنکه خدا عزیز کرده خوار کند، آنکه حرامهای خدا را حلال بشمارد و آنکه از پرستش خدا سر باز زند. شرح مقصود از زیاد کردن قرآن تغییر دادن کتاب خدا و تفسیر برای و تغییر احکام آنست.

۲۰ مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد.

اشاره

معلی بن خنیس گوید به امام ششم گفتم مؤمن بر مؤمن چه حقی دارد؟ فرمود: هفت حق واجب، هر یک از آنها بر او واجب است و اگر ادا نکند پیوست خود را از خدا بریده و فرمان او را نبرده و خدا را در او بهره ای نیست. گوید عرض کردم قربانت کردم بفرمائید این حقوق چیست؟ فرمود ای معلی وای بر تو، من بتو مهربانم میترسم این حقوق را تضحیح کنی و بدانی و عمل نکنی، عرض کردم توانائی از خداست فرمود آسانترین آنها اینست که بخواهی برای برادر خود آنچه را برای خود میخواهی و

بد داشته باشی برای او آنچه را برای خود بد داری حق دوم اینست که در حاجتش کوشش کنی و خشنودیش را بخواهی و خلاف گفته او نکنی حق سوم اینکه با جان و مال و دست و پا و زبان خود باو کمک کنی حق چهارم اینکه چشم و رهنما و پیراهن او باشی، حق پنجم اینکه سیر نباشی و گرسنه ماند، جامه نبوشی و برهنه باشد سیراب نشوی و تشنه باشد حق ششم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۰۴

اینکه اگر زن و خدمتکار داری و برادرت زن و خدمتکار ندارد خدمتکار خود را بفرستی جامه هایش را بشوید و خوراکش را بپزد و رختخوابش را بیندازد زیرا همه اینها میانه تو و او در شرکت است حق هفتم اینکه بقسم او وفا کنی و درخواستش را بپذیری و بجنزه اش حاضر شوی و در بیماریش از او دیدن کنی و تنت را در انجام نیازمندیش بکار اندازی منتظر نشوی از تو خواهش کند پیش از خواهش حاجتش را بر آوری چون چنین کردی دوستی خود را بدوستی او پیوستی و دوستی او را بدوستی خدای عز و جل.

امام ششم فرمود مؤمن بمؤمن هفت حق واجب دارد که از جانب خدا فرض شده و خدا از او در باره آنها باز پرسى میکند.

در چشم خود او را بزرگ شمرد و در دلش او را دوست دارد و از مالش با او همراهی کند، هر چه برای خود دوست دارد برای او دوست بدارد، غیبتش را حرام داند در بیماری از او دیدن کند، جنازه او را تشییع نماید پس از مردنش جز نیکی در باره او

نگوید.

شرح

در این حدیث بالاترین نظام بشری را از نظر عدالت و عاطفه بیان کرده هیچ تصور نمیشود مسلکی در اجتماع دقیق تر و عادلانه تر از این وضع کرد و برادری و برابری را بهتر از این توصیف نمود و احساسات و عواطف بشری را دقیق تر از این ملاحظه کرد! از اینجا ثابت شود که تعلیمات اسلام روی مبادی مذهب شیعه بالاترین دستورات زندگانی بشر است و جهان انسانیت پس از قرن‌ها کوشش و ترقی در پایان کار باید خود را تسلیم این نظام کند و زیر پرچم اسلام و تعلیمات مذهب شیعه در آید.

۲۱- کافر در هفت روده میخورد.

اشاره

رسول خدا فرمود مؤمن در یک روده میخورد و کافر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۰۵

در هفت روده.

شرح-

مقصود از خوردن صرف بلعیدن خوراک نیست بلکه دست اندازی بجمع دنیا و دوست داشتن آنست چون مؤمن عقیده دارد دنیا محل گذراست و خوردن برای زیستن و تحصیل توشه آخرت و تکمیل اخلاق و پرورش روح است آن مقداری میخورد که تندرستی خود را حفظ کند و آن مقدار از دنیا میطلبد که نیاز دارد ولی کافر هدف هستی خود را همان دنیا میداند علاوه از روده ای که در شکم دارد با روده طمع و حرص و شهوت و تجمل و خودنمائی و تفنن هم دنیا را میخورد و با هر چه بدستش آید تا هر چه بتواند شکم خود را پر میکند.

۲۲- مؤمن کسی است که هفت خصلت داشته باشد.

امام یکم فرمود مؤمن کسیست که کسبش پاک و خلقتش نیک و باطنش درست باشد زیادی مالش را در راه خدا بدهد و پر نگوید و مردم را از شر خود نگهدارد و از طرف خود بآنها حق بدهد.

۲۳- مؤمنان بر هفت درجه و پایه اند.

اشاره

امام ششم فرمود مؤمنان بر هفت درجه میباشند، هیچ کدام از درجه خود فراتر نمیروند، صاحب درجه معینی مشمول الطاف خدا می شود و ترفیع رتبه پیدا میکند ولی از درجه خود بدرجه دیگران نمیروند، یک دسته گواهان خدایند بر خلقش یک دسته نجایند یک دسته ممتحنه اند یک دسته اهل شجاعت و یاریند، یک دسته اهل صبر و شکیبائیند یک دسته اهل تقوایند یک دسته اهل آموزش.

شرح

اشاره

مقصود از گواهان خدا پیغمبران و اوصیای آنها میباشند که مسئول تبلیغ احکام و واسطه حساب و شفاعتند و نجباء افرادی هستند که بطوری تربیت دینی آنها کامل شده که نزدیک مقام عصمت رسیده و مصلح و مربی جامعه شده اند مانند ابو ذر و سلمان نجابت معنی پرورش اولاد میدهد اسب را نجیب گویند یعنی نژادش پاک است و نجابت در زن هم همین معنی را دارد.

ممتحنه افرادی هستند که تربیت اسلامی آنها باندازه ای رسیده که میتوانند امتحان بدهند و خوب از امتحان بیرون آیند و اینها درجه سومند.

نجباء مجاهدین راه حقند که دین را از روی حقیقت فهمیدند و در راه آن مبارزه میکنند و جان میدهند اگر چه هنوز تربیت دینی آنها بحد کمال نرسیده.

اهل صبر

افرادی هستند که در راه تحصیل دین و تربیت آن کوشش میکنند و بردباری مینمایند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۰۶

یعنی در حال شاگردیند اهل تقوی افراد محتاط شاگردان تربیت دینند که خود را از موارد اشتباه حفظ میکنند و لغزشی دچار آنها نمیشود.

اهل مغفره

مؤمنانیند که پرورش دینی آنها کامل نشده و گاهی مرتکب گناه و خطا میشوند ولی خدا از آنها میگذرد ظاهراً مقصود حدیث اینست که استعداد ایمان در افراد مختلف است و این هفت درجه را دارد و صاحب استعداد درجه پائین از آن بالا نمیروند ولی در درجه خود مقاماتی را طی میکنند نه مقصود این باشد که مراتب ایمان یک دفعه حاصل می شود و تدریجی

نیست.

۲۴- شیرینی ایمان در هفت دل نیست

امام ششم فرمود هفت دل شیرینی ایمان را دریافت نکنند، دل سندی و زنجی و خوزستانی و کرد و بربری و اهالی تپه ری و کسی که زنازاده باشد.

۲۵- هفت دسته از علماء در دوزخند.

اشاره

امام ششم فرمود پاره ای از علماء میخواهند علم خود را گنج کنند و مردم از آن استفاده نکنند اینها در طبقه اول دوزخند، پاره ای از علماء چون پند داده شوند بدماغشان بر میخورند و چون پند دهند سختی میکنند اینها در طبقه دوم دوزخند، پاره ای از علماء اشراف منشند و ثروتمندان و اشراف برای یاد دادن علم اهل میدانند ولی مساکین را اهل نمیدانند اینها در طبقه سوم دوزخند، پاره ای از علماء، پادشاه منش و جبارند اگر بگفته آنها اعتراضی شود یا در خدمت آنها کوتاهی شود غضب میکنند اینها در طبقه چهارم دوزخند، پاره ای از علماء احادیث یهود و نصاری را بدست می آورند تا علم خود را تقویت کنند و حدیث خود را بسیار نمایند اینها در طبقه پنجم از دوزخند، پاره ای از علماء خود را مرجع قرار میدهند و میگویند احکام خود را از ما پرسید با اینکه شاید یک کلمه درست دریافت نکردند خدا بخود بندی را دوست ندارد اینها در طبقه ششم دوزخند، پاره ای از علماء علم خود را وسیله نمایش مردانگی و خردمندی قرار داده اند اینها در طبقه هفتم از دوزخند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۰۷

شرح

مقصود از دسته هفتم کسانیست که علم و دین را با عرفیات و عقول مردم تطبیق میکنند و بواسطه آن احکام حق را تغییر و تبدیل میدهند.

۲۶- هفت جاندار را خدا آفریده که از شکم مادر بیرون نیامده اند.

امام دوم در حدیثی طولانی که در مذاکرات با پادشاه روم داشت در پاسخ وی که پرسید از هفت جاننداری که خدا بی مادر آفریده فرموده آدم و حوا و قربانی حضرت ابراهیم و شتر صالح و مار بهشت و کلاغی که خدا فرستاد زمین را در برابر قاییل بکند و ابلیس لع میباشند.

۲۷- اسلام هفت سهم قرار داده شده.

عمار بن ابی احوص گوید: بامام ششم گفتم مردمانی پیش ما هستند که بامیر المؤمنین عقیده دارند و او را از همه بهتر میدانند ولی چنانچه ما آن حضرت را وصف میکنیم و میشناسیم وصف نمیکنند و معرفتشان در باره او کم است، آیا ما با آنها دوست

و پیوسته باشیم، فرمود آری اجمالا- با آنها دوستی کنید، هر کس اندازه ای دارد، در پیش خدا چیزهاییست که پیش رسول خدا نیست، رسول خدا بدرگاه حق مقامی دارد که ما نداریم، ما چیزهایی داریم که شما ندارید، شما هم مقامی از معرفت دارید که دیگران ندارند، خداوند متعال اسلام را بر هفت سهم تقسیم بندی کرده بر صبر، راستی، یقین؛ رضا؛ وفا، علم؛ حلم، سپس آن را میان مردم پخش کرده هر که همه هفت سهم را دریافت کرده ایمانش کامل است و تحمل دارد سپس پاره ای مردم یک سهم داده و پاره ای دو سهم و پاره ای سه سهم و پاره ای چهار سهم و پاره ای پنج سهم و پاره ای شش سهم و پاره ای هفت سهم بآن که یک سهم دارد دو سهم تکلیف نکنید به آن که دو سهم دارد سه سهم تکلیف نکنید و بآن که سه سهم دارد چهار سهم تکلیف نکنید و بآن که چهار سهم دارد پنج سهم تکلیف

نکنید و بآن که پنج سهم دارد ششم سهم تکلیف نکنید و به آن که شش سهم دارد هفت سهم تکلیف نکنید تا آنها را سنگین بار کنید و از دین برمانید ولی با آنها نرمی کنید و کار را به آنها آسان کنید و راه را برای آنها باز کنید، من اکنون برای تو مثلی می آورم تا از آن پند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۰۸

گیری، مرد مسلمانی همسایه کافری داشت که با او رفیق بود، آن مؤمن دوست داشت که رفیقش مسلمان شود همیشه اسلام را پیش او جلوه داد و تحیب کرد تا مسلمان شد، فردای آن روز مؤمن او را از خانه اش بیرون کشید و بمسجد برد برای آنکه نماز صبح را بجماعت بخواند، نماز را خواندند:

آقا بنشین تا آفتاب بزند ذکر بگو، چون آفتاب زد:

آقا خوب است امروز را روزه بگیری و تا ظهر همین جا قرآن یاد بگیری، روزه گرفت و ماند نماز ظهر و عصر را هم خواند، آقا مغرب نزدیک است خوبست صبر بفرمائید یکبارہ نماز مغرب و عشاء را بخوانیم و برویم با یک جان کنسندی ماند تا نماز مغرب و عشاء را هم خواند و بخانه برگشت تا فردا شد رفیق رفت دنبالش که مثل دیروز او را بکار عبادت بگیرد گفت آقا بفرمائید برویم مسجد جواب گفت آقا ببخشید از من دست بکش این دین سخت است و من تاب آن را ندارم، شما با مردم سختی نکنید نمی دانی که حکومت بنی امیه بزور شمشیر و فشار و ستم بود و از میان رفت؛ حکومت ما بنرمی و دل جوئی و وقار و تقیه و

خوش اخلاقی و ورع و کوشش است؛ مردم را بدین خود تشویق کنید و بمسلکی که دارید وارد کنید.

۲۸- خدا به پیغمبرش هفت خصلت داده-

امام دوم در حدیثی طولانی فرمود چند تن یهودی آمدند خدمت رسول اکرم (ص) دانایتر آنها سؤالاتی از پیغمبر کرد در ضمن پرسید ما را

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۰۹

از هفت خصلتی که خداوند از میان پیغمبران تو را بدان اختصاص داده و امت را از میان امتهای بدان سرفراز کرده آگاه فرما، پیغمبر فرمود خدا بمن سوره حمد و اذان و نماز جماعت در مسجد و روز جمعه و نماز بر میت و بلند خواندن در سه نماز (مغرب و عشاء و صبح) را عطا فرمود و امتم را در بیماری و سفر رخصت داده که روزه را بخورند و نماز را شکسته بخوانند و آنان که گناه بزرگ کنند مشمول شفاعت من نموده، یهودی عرضکرد راست فرمودی بفرما بینم مزد کسی که فاتحه الکتاب میخواند چیست؟ رسول خدا فرمود هر کس فاتحه الکتاب بخواند خدای عز و جل باو ثواب خواندن همه آیاتی را بدهد که از آسمان فرود آمده، اذان ثوابش اینست که، اذان گویان با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان محشور شوند و اما فضل نماز جماعت: صفهای نماز جماعت امتم در زمین مانند صفهای فرشتگان است در آسمان و یک رکعت نماز جماعت بهتر از بیست و چهار رکعت است که هر رکعتش نزد خدا از عبادت چهل سال محبوبتر است.

روز جمعه روزیست که خدا خلق اولین و آخرین را در آن برای حساب جمع میکند. هیچ مؤمنی نیست که بسوی نماز جماعت برود مگر آنکه خدای عز

و جل در روز قیامت هراس او را کم کند و بهشت را باو پاداش دهد. فضل بلند خواندن نماز اینست که باندازه ای که آواز می‌رود زبانه آتش از او دور می‌شود. از صراط میگذرد و شادمانست تا در بهشت در آید اما ششمی (تخفیف در حال بیماری و سفر) نشانه اینست که خدا در روز قیامت چنانچه در قرآن وعده داده هراس را از امتم بر میدارد (در سوره نمل ۸۹ میفرماید کسی که کار نیک کند به از آن مزد دارد و از فزع روز قیامت در امانست هیچ مؤمنی نیست که بر میت نماز بخواند جز آنکه خداوند بهشت را بر او واجب کند مگر آنکه منافق یا عاق پدر و مادر یا شقی باشد. اما شفاعت من ویژه صاحبان گناه کبیره است جز مشرک بخدا و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۱۰

ستمکار بر بندگانش که قابل شفاعت نیستند آن یهودی گفت راست فرمودی من گواهم که معبودی جز خداوند نیست و تو بنده و فرستاده او هستی. خاتم پیغمبران و پیشوای پرهیزگاران و رسول پروردگار عالمیانی. چون بدرستی مسلمان شد ورقه سفیدی بیرون آورد که هر آنچه پیغمبر فرموده بود در آن نوشته بود. عرضکرد یا رسول الله همانا این را از الواحی که خدا بموسی بن عمران فرستاده رونویس کردم، من در تورات باندازه ای فضیلت تو را خواندم که از اهمیت آن بشک افتادم چهل سال است که نام تو را از تورات محو میکنم و باز در جای خود ثابت است. من در تورات خوانده ام که جز شما کسی پاسخ درست باین سؤالات نمیدهد و در آن هنگامی که

این سؤالات بر شما عرضه می شود جبرئیل در سمت راست شما و میکائیل در سمت چپ شما و جانشین شما در برابر شما است رسول خدا فرمود درست گفتی. این جبرئیل است در سمت راستم و این میکائیل است در سمت چپم و این هم وصیم علی بن ابی طالب است پیش رویم. یهودی از روی اخلاص ایمان آورد.

۲۹- یک گاو و یک شتر قربانی از هفت تن بس است.

اشاره

یونس بن یعقوب گوید از امام ششم پرسیدم از گاوی که قربانی می شود؟ فرمود از هفت کس بس است. امام ششم فرمود: گاو و شتر قربانی از هفت کس که با همند بس است. از یک خاندان باشند یا نباشند.

شرح-

این قربانی مستحبی است.

۳۰- خورشید هفت طبقه دارد و ماه هفت طبقه.

اشاره

محمد بن مسلم گوید بامام پنجم گفتم قربانت چرا خورشید از ماه گرمتر است. فرمود خدای تبارک و تعالی خورشید را از نور آتش و گاز خالص

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۱۱

آب آفریده یک طبقه از این و یک طبقه از آن تا هفت طبقه سپس یک طبقه آتشین که طبقه هفتم نمایان آنست بر گرد آن قرارداده، از این رو حرارت آن بیشتر از ماه است. گفتم قربانت ماه چگونه؟

فرمود برآستی خدای تبارک و تعالی ماه را از نور آتش و گاز آب آفریده یک طبقه از این و یک طبقه از آن تا چون بهفتمین طبقه فوقانی رسیده بر گرد آن طبقه ای از آب پوشانیده از این رو ماه از آفتاب خنک تر گردید.

شرح-

آفتاب نزد دانشمندان هیئت یونانی جسمی است اثیری و مستدیر و ذاتا نورانی در ضخامت فلک خارج مرکز خود بطوری که در دو نقطه زیرین و زبرین باد و سطح آن فلک شریک است ولی در نظر دانشمندان هیئت جدید توده بزرگی است از ماده که میلیونها بار از کره زمین ما بزرگتر است و از سرعت حرکت و چرخش مواد خود همیشه در حالت ذوبان است و طوفانهائی از شعله و حرارت پدید میکند، آنچه تاکنون توانستند بفهمند چند طبقه است طبقه مرکزی و طبقه گازی که آن را احاطه کرده

و طبقه مواد سائله و طبقه صخره های سخت چون صخره های زمین و طبقه شعله های آتشین که بصورت انفجارهای سخت و طوفانی در سطح آن پدید می شود و طبقه فسفر که گاز مانند است و اشعه پراکنده میکند ولی از پیوست مواد آن نمایش جامه میدهد و آنچه

از عناصر تاکنون در آفتاب کشف شده.

۱- کلکیوم که در قسمتهای درخشان آفتاب میچرخد و یا در هوای جوی آن متمرکز می شود.

۲- هیدروژن که در دامنه های اشعه زیرین آن نمایان است.

۳- اکسیژن که در تارک قرص خورشید نمایان است.

۴- صدیوم که در تجربه و مطالعه نخستین عنصریست که در آن کشف شد، در این روایت طبقات کره آفتاب را هفت شمرده یک طبقه آب خالص که ظاهرا همان هیدروژن است و یک طبقه نور آتش که شامل عناصر دیگریست بعلاوه از نور که از نظر طبیعی خودش عنصر سائلی است مانند کالوریک که حرارت بدان تفسیر شده یا تشعشع جسم نور دهنده است و بهمین جهت گفته اند در هر ثانیه چهار میلیون تن از حجم و ثقل این کره بزرگ کم می شود و بتدریج نشاط آن در نقصان است و در نتیجه پس از هزارها بلکه میلیونها سال مانند حبه ذغالی که آتش گرفته و کم کم محترق می شود تا فانی میگردد و جز اندکی خاکستر از آن نماند تاریک و فسرده و سرد می شود و در نتیجه متلاشی میگردد و فرموده قرآن إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ محقق میگردد و در هر صورت مفاد خبر اینست که ماده کلی کره خورشید همان گاز هیدروژن است و از آن طبقه نوری مخلوط بعناصر دیگر تولید می شود که از آن بنور آتش تعبیر شده زیرا شعله آتش همان گاز است که دارای حرارت و مخلوط با مواد و عناصر دیگریست و سپس تبدیل بگاز هیدروژن می شود و دوباره تولید نور میکند تا در بار هفتم که نور آن دیگر تبدیل بهیدروژن نمیشود بلکه تشکیل اتمسفر میدهد و

روی نظر هیئت یونانی کره ایست اثیری و تاریک و در ضخامت فلک حامل خود متمرکز و در دو نقطه برابر زبرین و زیرین با دو سطح آن شرکت دارد، اکتشافات تازه بعد از این روایت این نظریه را ابطال کرده ولی مطابق نظریه جدید کره ماه تیکه ای از کره زمین ما بود که با آن از کره خورشید جرقه مانند پرش کرده و پیش از آنکه کره زمین سرد شود جرقه مانند از آن جدا شده و در مدار خود پابند جاذبیه عمومی گردیده بنا بر این دارای همان مواد و طبقات کره خورشید است ولی چون کوچک بوده طبقه زبرین آن که هیدروژن بوده است اشتغال و ذوبان خود را از دست داده و کم کم سرد و متحجر گردیده و بصورت صخره های بزرگ و کوه مانندی در آمده است زیرا تبدیل بعضی از آنها که مرکب از گاز هیدروژن است بسنگ محسوس است و فرمول علمی هم آن را ثابت کرده و شاید طبقه صخره های کره آفتاب هم از همین قبیل باشد زیرا بواسطه بزرگی آن ممکن است پاره ای نواحی این کره بزرگ سرد شده و تشکیل صخره داده باشد و از هیدروژن آن در این روایت صفو ماء یعنی چکیده و خالص آب تعبیر شده که در روی کره قمر تشکیل صخره داده است.

۳۱- دنیا هفت اقلیم است.

اشاره

امام ششم فرمود دنیا هفت اقلیم است یکم یاجوج و ماجوج دوم روم، سوم چین، چهارم زنگ، پنجم قوم موسی، ششم و هفتم اقلیمهای بابل.

شرح-

واژه اقلیم سریانی است و تقسیم بندی زمین بهفت قسمت بنام هفت اقلیم از اصول کلدیه و آشور است و مبدأ نخست آن عقیده بالوهیت و مدیریت هفت ستاره است نسبت باقطاع زمین. روی این عقیده بوده که بمناسبت نمایش و گردش و تناسب مدار هر یک از این هفت کوکب را مدیر و ناظر یک قسمت از زمین دانسته و ریشه این تقسیم را گذاشته اند سپس علمای هیئت یونانی و بخصوص بطلمیوس از این تقسیم در تنظیم نقشه جغرافیای زمین استفاده کرده و چون معموره زمین را در ربع شمالی یافتند خط استواء را مبدأ عرض بلاد گرفته و بطرف قسمت شمالی پیش رفتند و جزایر خالادات که در آخرین نقطه معموره در سمت مغرب و در دریای اطلانتیک بوده مبدأ طول گرفته و تا آخرین نقطه مشرق پیش رفتند با این دو ملاحظه معموره زمین را تا عرض شصت و شش درجه هفت قسمت کردند که طول همه از مغرب تا مشرق ولی عرض آنها باختلاف از هشت تا دوازده درجه است و نام آنها را اقلیم یک و دو تا هفت گذارده اند این اصطلاح چند هزار سال میان دانشمندان هیئت و جغرافیا معمول بود ولی اخیراً جغرافی شناسان بزرگ تقسیمات معموره زمین را روی مناطق و وضع آب و هوا و مقتضیات تولیدی و پرورش طبیعی برده اند و از این نظر تقسیمات اقلیمی زمین را این طور تعبیر میکنند:

امام ششم تقسیمات اقلیمی را روی همین نظریه برده ولی با نظر دقیق تر و جامعتری و آن اینست که چون بشریکه در هر نقطه از زمین است خلاصه و محصول جامع و کامل طبیعیات و مقتضیات آنست و جغرافیای طبیعی و صناعی آن را بهتر نشان میدهد و بلکه جغرافیای سیاسی آن قطعه هم از وضع بشر موجود در آن فهمیده می شود از این جهت امام اقلیم را بنژادهای مختلف بشری معرفی نموده.

۱- اقلیم زرد بوستان وحشی خاور دور که بنام یاجوج و مأجوج خوانده شده اند.

۲- اقلیم سفید بوستان متمدن و شهرنشین که رومیان هستند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۱۳

۳- اقلیم زرد بوستان شهرنشین چون چینی ها.

۴- اقلیم سیاه بوستان چون زنجیان.

۵- اقلیم سامیان صحرا گرد چون عرب و یهود.

ابن بابویه، محمد بن علی - کمره ای، محمد باقر، الخصال / ترجمه کمره ای، ۲ جلد، کتابچی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۷ ش.

الخصال / ترجمه کمره ای؛ ج ۲؛ ص ۱۱۳

۷- اقلیم نژاد آریا در ایران و هند و اروپا چون در زمان صدور این حدیث که حدود قرن هشتم میلادی بوده هنوز دولت بیزانس در روم برقرار بود و قبائل صحرا گرد اروپا با آن در زد و خورد بودند و تشکیلاتی نداشتند. امام، روم را منطقه مستقل و اقلیم جداگانه ای بحساب آورده.

۳۲- در هفت مقام از عبادت دعای معینی نیست.

اشاره

امام پنجم فرمود هفت مقام است که دعا بلفظ مخصوصی لازم نیست نماز میت. قنوت. در مستجار (و آن قسمتی است از بیرون خانه کعبه متصل برکن یمانی برابر در خانه کعبه سمت راست رکن عراقی و حجر الاسود است) و در صفا و مروه و وقوف بعرفات و در دو رکعت طواف.

شرح-

مقصود اینست که در این موارد دعا را بهر لفظی که شخص مؤمن ادا کند کافی است اگر چه بهتر آنست که همان دعاهائی را بخواند که پیغمبر و امام خوانده اند.

۳۳- هفت کس قرآن نخوانند.

امام یکم فرمود هفت کس قرآن نخوانند، کسی که در رکوع است، کسی که در سجده است، کسی که در مستراح است، کسی که در حمام است، جنب، زن زائیده در حال نفاس، زن حائض، مصنف این کتاب (رضی الله عنه) گوید این حکم بطور کراهت است نه حرمت برای آنکه برای جنب و حائض خواندن قرآن رواست جز چهار سوره که سجده واجب دارند و آنها الم سجده دنبال سوره لقمان و حم سجده و سوره النجم و سوره اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ میباشند روایت هم رسیده که مرد در حمام میتواند قرآن بخواند در صورتی که مقصودش آوازه خوانی نباشد و لنگ در بر داشته باشد ولی برای ذکر رکوع و سجود قرآن نخواند زیرا وظیفه آن تسیح است جز در نماز حاجت که قرآن در ذکر رکوع و سجود رسیده ولی در مستراح نباید تلاوت قرآن کرد و لازمست که از جهت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۱۴

۳۴- قرآن بر هفت حرف نازل شده.

اشاره

حماد بن عثمان گوید به امام ششم عرض کردم احادیث مختلفی از شما امامان بر حق بما رسیده؟

فرمود: قرآن بهفت حرف نازل شده. کمترین رخصتی که امام دارد اینست که بهفت طریقه فتوی دهد سپس فرمود این بخشش ما است بمردم بده یا دست بازدار: حسابی ندارد (این آیه ۳۹ سوره ص است).

رسول خدا فرمود فرشته ای از سوی خدای عز و جل نزد من آمد و گفت خدای بتو فرمان میدهد که قرآن را بیک حرف بخوانی: عرض کردم پروردگارا بامتم وسعت عطا کن. گفت براستی خدای عز و جل بتو دستور میدهد که قرآن را بهفت حرف بخوانی.

شرح-

حرف الف با تا آخر بیست و هشت حروف هجاء را گویند و در جهت و سمت هم استعمال شده چنانچه فرماید

وَ مَنْ يُؤَلِّمِهِمْ يُؤَمِّدُ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ

هر کس بجبهه جنگ پشت دهد جز سمت دیگری از نبرد را در نظر گیرد، این حدیث میان عموم علمای اسلام معروف است و بر دو وجه تفسیر شده چنانچه دو روایتی هم که مؤلف نقل کرده هر کدام راجع بیک جهت است. مفاد روایت اول اینست

که آیات قرآن دارای معانی و جهات هفتگانه است اگر چه وظیفه عموم مردم اینست که همان معنی ظاهر و واضح را مورد استفاده و عمل قرار دهند ولی امام که عالم بهمه جهات معناست میتواند بمقتضای مصلحت وقت و ملاحظه حال سائل بر طبق هر یک از آن معانی و جهات فتوی دهد و یک علت اختلاف اخبار صادره از ائمه همین است که از روی معانی مختلفه ای که در ضمن آیات قرآن مندرج است بیاناتی میکنند و همه صحیح است چنانچه

ممکن است برای یک جمله کلام عادی یا یک شعر هم توجیحات متعددی باشد که هر کدام در جای خود صحیح باشد. این گونه استعمالات همانند، کنایه است که معانی چندی در دنبال یک دیگر از یک جمله اراده شده ولی مفاد روایت دوم اینست که قرآن بهفت تلفظ نازل شده که عبارت از هفت لغت باشد زیرا اعراب فصیح که در زمان نزول قرآن در حجاز و نواحی دیگر عربستان بودند با اینکه زبان همه عربی فصیح و بلیغ بود ولی لهجه ها و تلفظات مختلف داشتند، دستور نخست این بود که همه قرآن را بیک لهجه و یک تلفظ دریافت کنند که بهیچ وجه در قرآن حتی از جهت قرائت هم اختلافی پدید نشود ولی چون پیغمبر ملاحظه کرد که عرب مردمی نادان و درس نخوانده اند و باسانی ممکن نیست اینها را وادار کرد که نسبت بقرآن یک لهجه و یک زبان مخصوصی را مراعات کنند از این رو درخواست کرد که قرآن را با هفت زبان معروف عربستان قرائت کنند و از اینجا قرآن دارای قرائت متعدد گردید که معروف هم هفت طریقه قرائت است و هر طریقه استادی نامور و راویانی معروف دارد و مطابق این حدیث همه این قرائت‌های مختلفه قرآن حقیقی و نازل پیغمبر اسلام است و آن بر دو وجه ممکن است اول آنکه آیاتی که بتوسط فرشته برای آن حضرت میرسیده یا بقلب مبارکش نازل میشده شامل همه قرائتها بوده و پیغمبر هم در محضر اصحاب خود که

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۱۵

از قبائل مختلفه بوده اند همه آنها را تلاوت میکرده و هر کدام مطابق لهجه و

لغت خود قرائت مخصوصی را یاد میگرفته اند.

دوم- آنکه قرآن بیک لغت بخود پیغمبر نازل میشده ولی چون پیغمبر از خدا رخصت گرفته بود بلهجه ها و قرائتهای مختلفه بامت یاد میداد و چنانچه نماز فرض الله و فرض النبی دارد قرآن هم از نظر قرائتهای مختلفه دارای فرض الله و فرض النبی است و فرض النبی هم چون برخصت خدا است قرآن حقیقی است بنا بر این چنانچه من معتقدم همه قرائتهای مختلفه حتی قرائتهای شاذه پس از ثبوت و یقین قرآنست و اگر در موردی احکام مختلفه هم از قرائتهای مختلفه استفاده شود ضرر ندارد زیرا حمل بر تخییر و یا نسخ میگردد.

۳۵- خدا از روزی که زمین را آفریده تاکنون هفت طبقه دانایان و خردمندان در آن جا داده.

محمد بن مسلم گوید از امام پنجم شنیدم میفرمود خدای عز و جل از آن هنگامی که زمین را آفریده هفت دسته از دانایان و خردمندان را که فرزند آدم ابو البشر نبودند در آن جا داده، همه آنان را هم از روی زمین آفرید و هر دسته ای را پس از دیگری در عصر خود در آن جا داد. سپس خدای عز و جل آدمی که پدر این بشر موجود است آفرید و نژادش را از وی پدید آورد بخدا از روزی که خدا بهشت را آفریده مورد استفاده مؤمنان بوده و از آن روزی که دوزخ را آفریده در کار عذاب کافرین گنجهکار بوده شاید عقیده شماها این باشد که چون روز قیامت شد و خدا بدن های اهل بهشت را با روحشان ببهشت برد و بدنهای دوزخیان را با روحشان در آتش برد دیگر کسی نیست که در زمین او را بپرستد و بیگانگی و بزرگی بستاید. آری بخدا خلقی دیگر

بدون وسیله ماده و نریافریند که او را پیرستند و بیگانگی ستایش کنند و برای آنان زمینی بیافریند که آنها را بردارد و آسمانی که بر آنها سایبان باشد، نیست که خدا (در سوره ابراهیم آیه ۴۸) میفرماید روزی که زمین زمین دیگری گردد و آسمانها آسمانهای دیگر؟ (در سوره ق آیه ۱۵) بر سیل انکار میفرماید آیا ما از آفرینش نخست در ماندیم؟

بلکه آنها در پوشش تازه ای از آفرینش بسر میبرند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۱۶

۳۶- چیزی در آسمان و زمین نباشد جز بهفت مطلب.

اشاره

امام هفتم فرمود در آسمانها و در زمین چیزی نباشد جز بهفت مقدمه قضا و قدر و اراده و خواست و سرنوشت و اندازه و اعلام، هر کس جز این گوید بخدای عز و جل دروغ بسته و بر خدا رد کرده.

شرح

قضا علم اجمالی حق است بهر چیز و آن عین علم حق است بذات خویش که آفریننده همه موجودات است قدر علم تفصیلی حق است بهر چیز و آن ذات او است از نظر کشف اشیاء اراده علم بصلاح وجود هر چیز است مشیت خواست وجود هر موجودیست که از آن بکلمه کن تعبیر شده کتاب نقشه و قالب ماهوی هر چیزی است که فرضیه امکان او است و از آن تعبیر بماهیت کنند اجل گاه آفرینش هر موجودی است که در فرضیه زمان از نظر تسلسل و تدریج نسبی موجودات از وجود مقدمات آن پی بآینده آن برده می شود و همین منشأ همه علوم پرآوازه و پر جنجال و در عین حال ناقص و کوتاه بشریست پیدایش علوم فلسفه و خصوصا نجوم و رمل و جفر در جهان باستان و پیدایش علوم جدید و اکتشافات و اختراعات حیرت انگیز تا امروز و در آینده روی این اساس است، همه این امور در گناهی هم که موجود میشوند هست ولی جبر لازم نمیآید زیرا گناه از اراده و اختیار کامل خود بنده برخاسته و قضا و قدر و خواست حق با همین قید بدان دارد تعلق و این خودش جبر را باطل میکند نه آنکه مستلزم جبر باشد چنانچه اگر آقائی مالی یا کنیز زیبایی را در تحت اختیار بنده خود بگذارد و باو

دستور دهد که آنها را حفظ کند و مواظبت کند و باو بگوید که در صورت خیانت ترا صد شلاق کیفر کنم و اعلام کند که در فلان روز من مسافرت میکنم و در این حال تو بیشتر باید مواظبت کنی و وسائلی هم در اختیار دارد که اگر بخواهد میتواند جلو خیانت را بگیرد و با این حال او را آزاد گذاشت و او خیانت ورزید در این صورت نه این بنده در خیانت خود مجبور بوده و نه آقا در کیفر او ستم باو کرده و نه قدرت آقا بر دفع او عذر او محسوب می شود.

۳۸- چون خدا بر امتی خشم کند و بعدابی آنها را هلاک نکند هفت بلا بر آنها مسلط کند.

رسول خدا (ص) فرمود چون خدا بر امتی خشم کند و عذابی بر آنها نفرستد که هلاک شوند نرخیهای آنها گران شود و عمرهای آنها کوتاه شود و بازرگانانشان سود نبرند و میوه های آنها پاکیزه و فراوان نشود و جویهای آنها شاداب و سرشار نشود و بارانهای موسمی از آنها دریغ شود و بدان آنها بر سرشان مسلط گردند.

۳۹- دوستی پیغمبر و خاندانش در هفت جا سود میدهد.

رسول خدا فرمود دوست داشتن من و دوست داشتن خاندان من در هفت مقام که هراسی بس بزرگ دارند سودمند است، نزد مردن و در گور و در بر خاستن از گور و در هنگام دریافت نامه اعمال و در وقت حساب و نزد سنجیدن کارهای خوب و بد و در گذشتن از صراط.

۴۰- آنچه از طریق عامه رسیده بر اینکه زمین برای هفت کس آفریده شده.

اشاره

امام یکم فرمود زمین برای هفت کس آفریده شده که برای آنان روزی بشما میرسد و باران بر شما میبارد و بر دشمنان پیروز میشوید. ابو ذر، سلمان، مقداد، عمار یاسر، حذیفه، عبد الله بن مسعود و من هفتمین و پیشوای آنانم همانهاست که در نماز بر جنازه فاطمه دختر پیغمبر (ص) حاضر بودند، مصنف این کتاب گوید مقصود امام از اینکه فرموده زمین برای هفت کس آفریده شده این نیست که از آغاز تا انجام برای آنان آفریده شده مقصود اینست که استفاده از زمین در این عصر برای کسانی مقدر شده

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۱۸

که بر جنازه فاطمه (ع) نماز گزارند.

شرح-

مقصود اینست که لام برای بیان علت غائی نیست و مفاد کلام این نیست که غرض از خلقت زمین این هفت نفر بوده اند یا اینکه علت رزق و باران و نصرت همین چند نفرند بلکه لام برای بیان فائده است و مقصود این است که چون فائده پاینده و اساسی این جهان کسب معرفت و ایمان است و افراد بی ایمان مانند بهائم و جمادات از گوهر هستی سوخته و واریخته میشوند

و در عمق تاریک ماده و دوزخ پست فرو میروند بهره از این جهان و نعمتهای آن که رزق و باران و ثروت باشد ندارند و در زمان وفات حضرت صدیقه کبری (ع) آغاز انقلاب اسلام و پدید شدن کفر و ارتداد بود ایمان درست فقط در این هفت نفر بجا بود و باقی مسلمانان یا منافق و یا مرتد و یا در حال شک بودند و البته حسنین و فرزندان دیگر امام و وابستگان در این زمره داخلند

بلکه ظاهراً مقصود از این هفت نفر هفت خاندان یا هفت طبقه از مؤمنانند که هر کدام از اینها یک خاندان یا یک طبقه محسوب میشوند و مؤید آنست روایتی که سابقاً اسلام و ایمان را بهفت سهم تقسیم کرده و برای هر طبقه از مؤمنان سهام مختلفی ثابت کرده بود، مشکلی که در این روایت هست اینست که عبد الله بن مسعود را جزء این هفت شمرده با اینکه علمای رجال شیعه نسبت باو خوش بین نیستند و در تاریخ جزو مخالفین علی شمرده شده ممکن است این طور جواب داده شود که در این تاریخ جزء مخلصین بوده و بعد منحرف شده ولی بهتر اینست که ذکر انحراف او را تخطئه کرد و گفت او هم جزء مخلصین بوده و قضیه اهانت و سخت گیری عثمان باو در موقع جمع و ترتیب قرآن گواه آنست و گواه دیگرش اینست که در کمسیون جمع قرآنی که در زمان ابو بکر تشکیل شد او را شرکت ندادند با اینکه قدرت علمی و دانش او بیشتر از زید بن ثابت و دیگران بوده است.

۴۱- دوزخ هفت در دارد.

اشاره

محمد بن فضیل رزقی. از گفته امام ششم از قول پدرش از قول جدش فرمود برای دوزخ هفت در است، از یک در فرعون و هامان و قارون ورود میکنند. از یکدر مشرکین و کفار و کسانی که یک چشم بهمزدن بخدا ایمان نداشته اند ورود میکنند. از یکدر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۱۹

بنی امیه ورود میکنند این در مخصوص آنها است کسی در آن مزاحمت ندارد آن در شعله و در فروخته و در فرو برنده؛ است هفتاد خریف (خریف هشتاد سال

است) آنها را بعمق دوزخ فرو میکشاند و هر بار که در این عمق فرو میروند دوزخ جوشی میزند که هفتاد خریف آنها را بیالا پرتاب میکند و دوباره هفتاد خریف فرو میروند و همیشه بهمین حال در دوزخ بسر میبرند و از یکدر دشمنان ما و رزمجویان با ما و کناره گیران از یاری ما وارد میشوند این در از همه درها بزرگتر و سوزنده تر و پرجنجال تر است.

محمد بن فضیل رزقی گوید بامام ششم عرض کردم آن دری که از گفته پدر و جدت فرمودی بنی امیه از آن ورود میکنند منظور آن افرادی از بنی امیه اند که مشرک مردند با شامل آنها هم که اسلام را پذیرفتند می شود؟ فرمود مادرت مباد، نشیدی میفرماید مشرکین و کفار از در مخصوصی وارد میشوند، این در از هر مشرک و کافر است که ایمان بقیامت و حساب ندارد ولی از این در دیگر همه بنی امیه وارد میشوند چون این در از آن ابو سفیان و معاویه و آل مروان است، مخصوص آنها است از آن وارد میشوند و آتش از آنها پذیرائی کند و چنان آنها را درهم میشکند و خرد میکند که نفسشان بند می آید در آنجا نه زنده اند نه مرده.

شرح-

آغاز حدیث هفت در است ولی چهار در بیشتر تفصیل ندارد با آنکه بحسب ظاهر همه دوزخیان در این چهار عنوانی که بیان کرده داخلند.

۱- مدعیان خدائی و پول پرستان و معاونهای آنها که فرعون و هامان و قارون که نماینده آنهایند، یاد آور شده.

۲- مشرکین و کفار.

۳- حکومتهای ستمکار مخالفین حکومت عادل الهی و اعوان و انصارشان که بنی امیه نمونه کامل آنها

است.

۴- دشمنان ائمه حق (ع) که رهبران الهی و پیشوایان شایسته و عادل و مصلحین خیرخواه جهان بودند.

۵- کسانی که با پیشوایان درست و رهبران عادل رزم میکنند و از پیشرفت مقاصد آنها مانعند ۶- اشخاصی که برای استفاده دنیوی نام مسلمان یا شیعه بخود میگیرند ولی در اثر سستی عقیده و حب زندگانی دنیا در راه حق مجاهده نمیکنند و به امامان بر حق برای پیشرفت مقاصد دینیه آنها و تشکیل حکومت عادل الهی کمک نمیکنند چون مردم مدینه نسبت بامام یکم و مردم کوفه نسبت بامام دوم و سوم و بیشتر مسلمانان اسمی و شیعیان عنوانی نسبت بامامان دیگر بنا بر این چطور سه باب دیگر از هفت باب مورد تفصیل نشده و شاید مقصود این باشد که باب بنی امیه سه است که بنام لظی و سقر و هاویه یاد آور شده و باب هفتم در ضمن باب چهارم است که اختصاص بخاذلان دارد یعنی دوستان سر سفره و کناره گیران از جبهه مبارزه.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۲۰

۴۲- علی (ع) در روز قیامت با هفت خصلت بر خلق حجت می آورد

اشاره

رسول خدا (ص) بعلی (ع) فرمود من در روز قیامت نبوت خود را بر تو حجت قرار میدهم و تو را مسئول خود میکنم و تو هفت خصلت را بر ملت خود حجت قرار میدهی و آنها را مسئول خویش میکنی بر پا داشتن نماز و ادای زکاه و امر بمعروف و نهی از منکر و عدالت میان رعایا و قسمت عادلانه بیت المال بر مسلمانان کار گزار و مواظبت بانجام فرمان خدای عز و جل.

ای علی نمیدانی که حضرت ابراهیم در روز قیامت با ما رخ برخ می شود و او را میخوانند و

در سمت راست عرش و امیدارند و جامه بهشتی باو میپوشند و با زیور بهشتی او را می آرایند و یک ناودان زرین بهشتی برایش روان می شود و آب بهشتی از آن فرو میریزد از عسل شیرین تر و از شیر سفیدتر و از برف سردتر، سپس مرا پیش میخوانند و در جناح چپ عرش برپا میدارند و همین کار را با من میکنند، سپس ای علی تو را میخوانند و همین کار را با تو میکنند، ای علی نمی پسندی که با من دعوت کنند و جامعه ات پوشند و آرایش کنند، خدای عز و جل بمن دستور داده که تو را همیشه بخود نزدیک کنم و بدون سخت گیری و کج خلقی تو را بیاموزم بر تو لازمست که فرا بگیری و حفظ کنی و بر من لازمست که پروردگار برکت بخش و بلند پایه خود را فرمان برم.

امام یکم فرمود من در روز قیامت با هفت دلیل با مردم احتجاج کنم، برپا داشتن نماز، دادن زکاه، امر بمعروف، نهی از منکر، قسمت عادلانه، عدل و داد در رعیت، اجراء حدود و کیفر بر اهل بزه و جنایت.

پیغمبر (ص) بعلی فرمود من تو را مسئول نبوت خود میشناسم با اینکه پس از من پیغمبری نیست و تو با مردم بهفت دلیل محاکمه میکنی و هیچ کدام از قریش این دلیل ها را ندارند، چون که تو در ایمان بیشتر از ایشانی و در وفای بعهد محکمتر از ایشانی و در فرمان خدا پایدارتری و در قسمت بیت المال مساوات را بیشتر مراعات میکنی و نسبت بر رعیت عادل تری و در قضاوت بیناتری و اجر تو پیش خدا بزرگتر است.

الخصال / ترجمه

شرح-

در این چند روایت اوصاف پیشوای عادل را که بواسطه آنها لیاقت پیدا میکند تا به امامت و پیشوائی ملت نصب شود بیان کرده و همه شروط دینداری و عدالت و رعیت پروری را در آن گنجانیده ۱- دینداری و عقیده و ایمان بخداوند که نماز خواندن و زکاه دادن رمز آنست.

۲- ترویج خیر و صلاح و ارشاد و اداری مردم بکارهای نیک و جلوگیری از هرزگی و فساد و کارهای زشت.

۳- داد و دهش میان رعایا و حفظ حقوق آنان بطوری که هر کدام حق خود را دریافت کنند و بدیگری ستم نکنند.

۴- بیت المال که حق قشون مجاهد اسلام و کارمندان دولت اسلامی است بطور برابر و مساوات تقسیم شود زیرا حقوق برای گذران و معاش است و هر کس در هر رتبه ای باشد نیازهای مالی او با دیگران برابر است احتیاج بخوراک و لباس و لوازم دیگر زندگانی در افراد برابر است مزد رتبه و مقام که در قانون اسلام بتقوی و دانش است با خدا و در آخرت است نه با پول و حقوق که عمر قرار داد کرد.

۵- محافظت و پشتیبانی از قانون اساسی جامعه که مورد علاقه و رعایت عموم است و آن در جامعه اسلام دستورات خداوند است که در کتاب و سنت یعنی قرآن و روایات پیغمبر و ائمه معصومین بیان شده.

۴۳- هفت بانوی بهشتی خواهر همدیگرند.

ابو بصیر گوید شنیدم از امام پنجم میفرمود خدا با خواهرانی که اهل بهشتند مهر بورزد سپس آنها را چنین نام برد: اسماء دختر عمیس از خثعم همسر جعفر بن ابی طالب، سلمی دختر عمیس همسر حمزه سید الشهداء و پنج تن از نژاد هلال

میمونه دختر حارث همسر پیغمبر، ام الفضل همسر عباس بن عبدالمطلب که نامش هند بود و غمیصاء مادر خالد بن ولید و عزت که در طائفه ثقیف همسر حجاج پسر غلاظ بود، و حمیده که فرزندی نداشت.

۴۴- گناهان کبیره هفت است.

اشاره

امام ششم فرمود گناهان کبیره هفت است و دستور آنها در باره ما رسیده و از نظر مخالفت و هتک حرمت ما ناشی میشوند، یکم شرک بخدای بزرگ دوم قتل

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۲۲

نفسی که خدا او را محترم دانسته سوم خوردن مال یتیم چهارم مراعات نکردن حقوق پدر و مادر پنجم تهمت زدن بزنان عقیف ششم گریختن از جبهه جهاد هفتم انکار حق ما خاندان پیغمبر، اما شرک بخدا خداوند در باره ما آیاتی در قرآن نازل کرده (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ...) رسول خدا هم در باره ما سفارشات فرموده (مانند روایت ثقلین) این مردم خدا و پیغمبر را تکذیب کردند و حق ما را پایمال نمودند و بخدای عز و جل مشرک شدند، قتل نفس محترم، حسین بن علی و یارانش را کشتند، خوردن مال یتیم، سهم خمسی که خداوند برای ما قرار داده بود بردند و بدیگران دادند، نافرمانی و حق ناشناسی پدر و مادر: خدا در قرآن خود فرموده پیغمبر بمردم از خودشان اولی بمراعات و اطاعت است و همسران او مادران امت محسوبند، رسول خدا را در باره فرزندان نافرمانی و حق کشی کردند و حضرت خدیجه را نسبت بفرزندان نافرمانی و حق کشی کردند و اما تهمت بزنان عقیفه همانا فاطمه زهرا را بر سر منبرهای خود به نسبت ناروا متهم کردند، اما

گریز از جبهه جهاد، با کمال رغبت بدون ترس و هراس دست بیعت بامیر المؤمنین دادند سپس از او گریختند و او را بخود واگذارند انکار حق ما که پیش خود مردم امر مسلمی است و در آن نزاعی ندارند.

شرح-

مقصود اینست که این هفت گناه بحسب طبع خود از همه گناهان بزرگتر و زشت تر میباشند و اگر بوجهی انجام شوند که با رسول خدا و خاندانش تعلق پذیرد بزرگتر و زشت تر است و همه این گناهان بشرحی که میفرماید در باره آنها واقع شده و ظاهراً مقصود از اینکه بر منابر فاطمه زهرا را قذف میکردند اینست که میگفتند حسن و حسین (ع) فرزند رسول خدا (ص) نیستند برای آنکه استحقاق امامت را از آنها سلب کنند، این گونه تبلیغات بعد از شهادت امام حسن جزو برنامه حکومت بنی امیه گردید و در تشریفات خطبه نماز جمعه و اعیاد ادا میشد و این جمله مستلزم قذف فاطمه زهرا (ع) است و اما اینکه کسی صریحاً نسبت ناروایی بآن معصومه داده باشد منظور نیست زیرا طهارت و عفت آن مخدره بطوریست که دشمنان هم جز تصدیق راهی و رأیی نداشتند در روایت ابی هریره (که از جعالین است) از قول پیغمبر گناهان کبیره را بهمین ترتیب هفت شمرده ولی دوم آنها را شمرده و انکار حق خاندان پیغمبر را ذکر نکرده!

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۲۳

۴۵- امتحان اوصیاء پیغمبران در حیات پیغمبران در هفت مقام است و پس از وفاتشان هم در هفت مقام.

اشاره

امام پنجم فرمود چون امیر المؤمنین (ع) از نبرد نهروان برگشت در مسجد کوفه نشسته بود که رئیس یهودان حضورش آمد و عرضکرد میخواهم چند مسأله از شما پیرسم و گر نه درگذرم؟ فرمود ای اخا الیهود هر چه خواهی پیرس. عرضکرد ما در کتاب خود یافته ایم که چون خدای عز و جل پیغمبری میفرستد باو دستور میدهد که از خاندان خود کسی را اختیار کند که پس از وی کار گزار امتش باشد و فرمانی در این موضوع

به امت صادر کند تا از آن پیروی شود و پس از وی مورد عمل امتش باشد.

خداوند عز و جل اوصیای پیغمبران را در زندگی خود پیغمبر امتحان میکند و پس از مردن او امتحان میکند مرا آگاه کن که امتحان اوصیاء در زندگی پیغمبران چند بار است و پس از مرگشان چند بار است و چون اوصیاء درست از امتحان در آیند و امتحانشان رضایتبخش باشد سرانجام آنها چه می شود؟ فرمود بحق خدای یگانه که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات و انجیل را بموسی و عیسی فرستاد اگر حقیقت موضوعی که پرسیدی بتو آگاهی دهم اعتراف بدان میکنی و اقرار بوضایت من؟ بخدائی که دریا را شکافت برای بنی اسرائیل و بر موسی تورات نازل کرد اگر جوابت را درست گفتم باید البته اسلام بیاوری، گفت: آری. فرمود تا پیغمبر زنده است خداوند جانشین او را در هفت مقام امتحان میکند تا حسن خدمت و فرمانگزاری او را بیازماید و چون طاعت و امتحان آنها رضایت بخش باشد پیغمبر دستور میدهد که او را در زمان زندگی خود دوست قرار بدهد و برای پس از وفات او را جانشین خود کند و اطاعت جانشین خود را بر همه امتهایی که پیرو او هستند لازم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۲۴

میشمارد جانشین پیغمبر بعد از وفات او باز در هفت مقام امتحان می شود تا بردباری و تحمل او آزموده گردد و چون امتحانش رضایت بخش شد سرانجام آنها را سعادت و خوشبختی قرار میدهد تا سرفراز و هم آغوش سعادت کامل به پیغمبر ملحق شود.

ای امیر مؤمنان درست فرمودید اکنون بفرمائید بدانم خدا

شما را در زندگی محمد (ص) چند بار امتحان کرده و پس از مرگش چند بار و بفرمائید که سرانجام شما چه خواهد شد؟
علی دست دراز کرد و دست او را گرفت و گفت ایا الیهود پا شو برویم تا از این موضوع تو را آگاه کنم.

جمعی از یاران علی پیش دویدند.

آقا لطف بفرمائید ما را هم در استفاده این موضوع علمی تازه با او شریک کنید.

عزیزان من میترسم دل شما تاب شنیدن این مطلب را نداشته باشد.

یا امیر المؤمنین برای چه؟

چون از بسیاری شماها کارهای سرخود و سخنان اعتراض آمیز و مشکوکی دیده و شنیدم.

مالک اشتر پیش دوید.

آقا ما را هم از این موضوع آگاه کن بخدا ما عقیده داریم در روی زمین وصی پیغمبری جز تو نیست ما معتقدیم که خدا پس
از پیغمبر ما پیغمبری نمیفرستد حق اطاعت تو بگردن ماست و اطاعت تو پیوست اطاعت پیغمبر ماست.

علی (ع) تقاضای مالک اشتر را پذیرفت، نشست و رو بیهودی کرد و فرمود: ای برادر یهود خدای عز و جل در حیات پیغمبر،
مرا در هفت مقام امتحان کرد (بدون خودستائی میگویم) و دریافت از نعمت خدا فرمانبردارم. گفت در چه و در چه ها ای امیر
المؤمنین

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۲۵

[خدای عز و جل در حیات پیغمبر، علی (ع) را در هفت مقام امتحان کرد]

اما نخستین بار

چون خدا پیغمبر، وحی فرستاد و جامه رسالت را بر تن او پوشید و من که در سن جوانترین مردان خاندان خودم بودم در خانه
آن حضرت بودم و خدمت او را میکردم و فرمایشهای او را انجام میدادم بکوچک و بزرگ خاندان عبدالمطلب پیشنهاد کرد
که خدا را یگانه دانند و او را فرستاده خدا شناسند همه از

این موضوع رو گرداندند و بروی او ایستادند، با او ترک معاشرت کردند، او را پشت سر انداختند، از او کناره کردند و دوری جستند؛ مردمان دیگر هم که بیشتر از او دور شدند و با او مخالفت کردند و آنچه را بر آنها پیشنهاد کرده بود چون تاب نمی آوردند و عقلشان نمیرسید بزرگ شمردند، من تنها شتابانه و مطیعانه و از روی عقیده فرمایش او را پذیرفتم و شک و تردیدی در دل راه ندادم سه سال با پیغمبر در این عقیده ماندیم و در روی زمین جز من و خدیجه دختر خویلد کسی نبود که نماز بخواند و برسول خدا عقیده داشته باشد.

رو بیاران خود کرد. آیا چنین نیست؟

همه یک زبان، چرا یا امیر المؤمنین

اما مقام دوم

ای برادر یهود قریش همیشه برای کشتن و از میان بردن پیغمبر رأی میزدند و چاره جوئی میکردند آخر تصمیم آنها این بود که در شوری خانه خود با حضور ابلیس ملعون (که بنمایش مردی یک چشم از- ثقیف شرکت کرده بود) گرد آمدند همه باتفاق رأی دادند که هر تیره ای از قریش مرد پهلوانی را نماینده کنند سپس هر کدام از آنها شمشیری بردارد و در هنگامی که پیغمبر در بستر خوابست بر سر او بریزند و همه دسته جمعی بیک ضربت شمشیر بر او حمله کنند و او را بکشند، و چون کشته

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۲۶

شد ناچار هر قبیله ای از قریش بحمايت نماینده خود قیام میکند و او را نگهداری مینماید و تسلیم دار قصاص نمیکند و خونش هدر می شود. جبرئیل نزد پیغمبر فرود شد و او را از توطئه قریش آگاه کرد و

شب اجتماع آنها و ساعتی که بر سر بستر او میریزند خاطر نشان نمود و باو دستور داد که در فلان وقت بیرون رود و در غار پنهان شود رسول خدا مرا پیش خواند و این خبر را بمن گزارش کرد و فرمان داد که در بستر او بخوابم و جانم را قربان او کنم من شتابانه پذیرفتم و شادمان بودم که بجای او کشته شوم، پیغمبر براه خود رفت و من در بسترش خوابیدم و پهلوانان قریش با عقیده باینکه پیغمبر را خواهند کشت رسیدند و چون در خانه ای که بودم با آنها روبرو شدم شمشیر بروی آنها کشیدم و از خود بطوری که خدا و مردم میدانند دفاع کردم، سپس رو بیارانش کرد و فرمود چنین نیست؟

همه یک زبان- چرا یا امیر المؤمنین

مقام سوم

ای برادر یهود دو پسر ربیع و پسر عتبه از پهلوانان قریش بودند در روز جنگ بدر میان میدان آمدند و مبارز طلبیدند و هیچ کس از قریش پاسخ آنها را نداد رسول خدا مرا و دو رفیقم را (حمزه و عبیده) برابر آنها فرستاد من از همه رفیقانم کوچکتر و در جنگ کم تجربه تر بودم، خدا بدست من ولید و شیبه را کشت علاوه از پهلوانان بزرگوار دیگر قریش که آن روز کشته و بعلاوه از آنچه اسیر گرفتم من از همه همراهان خود بیشتر کشته و اسیر داشتم عموزاده ام (عبیده بن حرث) در این روز شهید شد سپس رو باصحاب خود کرد فرمود.

این طور نیست؟

همه یک زبان- چرا یا امیر المؤمنین فرمود:

مقام چهارم-

ای برادر یهود اهل مکه تا آخرین فرد بر ما هجوم کردند و هر آنچه از ایلهای عرب و قریش را در تحت نفوذ داشتند بر ما شورانیدند تا خون کشتگان مشرک بدر را بازستانند جبرئیل بر پیغمبر (ص) فرود آمد و آگاهش کرد پیغمبر بیرون شد و دره احد را لشکرگاه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۲۷

خود ساخت مشرکین پیش آمدند و یکباره بر ما یورش کردند بسیاری از مسلمانان شهید شدند و باقی گریختند من با رسول خدا برجا ماندم و مهاجر و انصار بخانه های خود در مدینه برگشتند و همه و میگفتند پیغمبر و یارانش همه کشته شدند، سپس خدا جلو مشرکین را گرفت من پیش رسول خدا هفتاد و چند زخم بر داشتم که جای چند تا از آن ها نمایان است پس ردای خود را پس زد و دست بر زخمهای خود کشید فرمود من در این

روز کاری کردم که مزدش با خداست. سپس رو باصحاب کرد این طور نیست؟

چرا یا امیر المؤمنین - فرمود ای برادر یهود.

مقام پنجم -

همه قریش و عرب گردهم آمدند و عهد و پیمان بستند که از نبرد ما بر نگردند تا رسول خدا را با همه افراد مسلمانان خاندان عبدالمطلب بکشند سپس با شور و ساز و برگ خود آمدند تا در مدینه بار انداختند و پیش خود امیدوار بودند که پیروزی قطعی با آنها است، جبرئیل فرود آمد و آن حضرت را آگاه کرد حضرت گرد خود و مهاجرین و انصار خندق زد قریش پیش راندند و بر گرد خندق اقامت کردند و ما را محاصره نمودند خود را نیرومند و ما را سست دیدند و باد و بروت کردند رسول خدا آن ها را بدین خدا میخواند و بخویشی و رحم سوگند میداد سرباز میزدند و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۲۸

دعوت پیغمبر (ص) بیشتر آن ها را سرکش و جری میکرد، پهلوان قریش و عرب در آن روز عمرو بن عبدود بود که چون شتر مست اشتلم میکرد و هل من مبارز میگفت و رجز میخواند یک بار نیزه خود را بجنبش میآورد و بار دیگر شمشیر خود را کسی جلوش نمیرفت و طمع بوی نداشت کسی بر سر غیرت نیامد و از روی بصیرت اظهار وجود نکرد، رسول خدا مرا از جا بلند کرد و بدست خود عمامه بسرم بست و همین شمشیر را بمن داد (دست بقبضه ذو الفقار خود زد) من برای نبرد او بیرون شدم زنان مدینه بر من گریان بودند و از نبرد با عمرو بر من هراس داشتند،

خدا او را بدست من کشت عرب جز او را پهلوان نمی شناخت این ضربت را بر سر من نواخت (با دست خود بفرق سر اشاره کرد) خدا بهمین ضربت من قریش و عرب را گریزان نمود رو باصحاب خود.

این طور نیست؟

همه یک زبان چرا یا امیر المؤمنین - فرمود:

مقام ششم -

ای برادر یهود، در رکاب رسول خدا بشهرستان رفقایت خیر بر مردان یهود

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۲۹

و پهلوانان قریش و دیگران تاختم لشکرهای سواره نظام و پیاده با ساز و برگ کامل چون کوه جلو ما در آمدند دژهای محکم داشتند و در نیرو و افراد بر ما برتری داشتند هر کدام از آنها میزدند و مبارز میخواستند و در نبرد بر یک دیگر پیشدستی میکردند هیچ کدام از همراهان من نبرد آنها نرفت جز آنکه کشته شد، کم کم فریاد نبرد بلند شد و چشمها چون کاسه خون گردید و هر کس بفکر خویش افتاد همراهان بیکدیگر نگریستند و هر کدام میگفتند ای ابو الحسن برخیز، رسول خدا مرا از جا بلند کرد و جلو دژ آنها فرستاد هر کس از آنها بیرون شد او را کشتم هر پهلوانی عرض اندام کرد خردش کردم و چون شیر بر آنها یورش بردم تا در دژ خود متحصن شدند در قلعه آن ها را بدست خود کردم و تنها وارد قلعه شدم جز خدا کسی یار من نبود هر مردی از آنها پدید میشد میکشتم و هر زنی را میدیدم اسیر میکردم تا قلعه را فتح کردم، رو باصحابش:

این طور نیست؟

چرا یا امیر المؤمنین - فرمود ای برادر یهود.

مقام هفتم

چون رسول خدا متوجه فتح مکه شد خواست جای عذری برای آنها نماند آنها را در پایان مانند روز نخست بخدا دعوت کرد، آن ها را تهدید کرد و از عذاب خدا ترسانید وعده گذشت به آنها داد و آن ها را بآمرزش خدا امیدوار کرد و در آخر نامه سوره مبارکه براءت را برای آن ها رونوشت کرد تا

بر آنها خوانده شود، سپس بهمه اصحابش پیشنهاد کرد که نامه را ببرند همه عقب کشیدند تا یکنفر آن ها را پیش خواند و نامه را با او فرستاد فوراً جبرئیل آمد و گفت ای محمد «ص» این نامه را یا خودت با یک تن از خاندانت برساند رسول خدا مرا خبر گزار کرد و نامه خود را با من فرستاد تا باهل مکه برسانم، من آمدم مکه، مردم مکه را شما خوب میشناسید کسی از آنها نبود جز آن که اگر میتواند هر تیکه گوشت مرا سر یک کوه بگذارد جان و مال و خاندانش را در راه آن میداد، من نامه پیغمبر را به آنها رساندم و برای آنها خواندم همه با تهدید و وعید بمن جواب دادند و زن و مرد بمن بدین شدند و اظهار دشمنی و کینه توزی کردند، من چنانچه میدانید پایداری کردم رو باصحاب:

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۳۰

این طور نیست؟

همه یک زبان چرا یا امیر المؤمنین - فرمود ای برادر یهود این مقامهایی است که پروردگار من با پیغمبرش مرا در آنها امتحان کرد و مرا در همه جا با منتی که بر من دارد فرمان بردار دید هیچ کس در این مقام مانند من نبود اگر بخواهم خود را ستایش کنم جا دارد ولی خدا خودستائی را غدقن کرده.

راست فرمودید خدای عز و جل شما را بخویشی با پیغمبر برتری داده و به برادری آن حضرت سعادت مند کرده و نسبت شما را باو چون هرون بموسی اعتبار کرده و در این مقامات هراسناک که شرکت کردی گوی فضیلت را بیش از آنچه یادآور شدی ربودی هیچ کس از مسلمانان

همانندت نیست هر کس تو را با پیغمبر دیده و پس از مرگ او نگریسته همین عقیده را دارد اکنون بفرما بدانیم پس از پیغمبر خدا چگونه شما را امتحان کرد و در آن صبر و تحمل فرمودید ما کم و بیش آن ها را میدانیم و میتوانیم گزارش کرد ولی میخواهیم از زبان مبارک خودتان بشنویم چنانچه مقامات امتحان دوران زندگی پیغمبر را از شما شنیدیم.

[خدای عز و جل پس از مرگ پیغمبر، علی (ع) را در هفت مقام امتحان کرد]

اشاره

ای برادر یهود خداوند عز و جل پس از مرگ پیغمبر مرا در هفت مقام دیگر امتحان کرد و بدون خودستائی میگویم مرا از نعمت و منت خودش بردبار و شایسته دید.

مقام یکم

در این جهان میان عموم مسلمانان با کسی جز پیغمبر انس نداشتم و کسی را مورد اعتماد خود نشمردم و بکسی نزدیک نشدم و کسی را همراز خود نگرفتم و با کسی بست و بندی نداشتم پناهگاه من پیغمبر بود از کودکی مرا پرورید و در بزرگی مأوی داد و از یتیمی در آورد و پریشانی مرا رفع کرد و از طلب روزی بی نیاز نمود و از کسب باز داشت و خود و فرزندان مرا کفایت کرد اینها کمکهای دنیوی او بود نسبت بمن ولی استفاده های معنوی و دین و دانش که من بخصوص از آن حضرت استفاده کردم و بمقامات بلندی در درگاه خدا رسیدم بیش از اینها است چون پیغمبر در گذشت باندازه ای غم بر سر من ریخت که گمان ندارم کوهها میتوانند بکشند، تمام افراد خاندان من بیتابی میکردند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۳۱

اختیار از دست آنها رفته بود خود را از دست داده بودند، توانائی بار سنگین این سوگواری را نداشتند زیرا گریبان صبرشان را دریده و عقل را از کف آنها ربوده بود نه چیزی میفهمیدند و نه دستوری میدادند نه میتوانستند بگویند و نه بشنوند مردم دیگر گرفتار و تحت تأثیر این وضع اسفناک بودند جمعی بتسلیت ما پرداخته و دلداری میدادند و جمعی با ما هم ناله شده بیتابی میکردند تنها من بودم که عنان صبر از کف ندادم خود داری کردم و بدستور پیغمبر برداشتن

نعش آن حضرت و غسل دادن و حنوط کردن و کفن نمودن و نماز بر او پرداختم و او را بخاک سپردم و بجمع قرآن و تنظیم دستورات خدا نسبت بخلق او وقت صرف کردم اشک فراوان و ناله های جانسوز و سوزش دل و بزرگی مصیبت مرا از انجام این وظیفه باز نداشت تا حق واجب خدای عز و جل و پیغمبرش را ادا کردم و آنچه بمن فرمان داده بودند پایان رسانیدم و با بردباری و خیراندیشی آن را متحمل شدم. رو باصحاب خود.

این طور نیست؟

همه یک زبان، چرا یا امیر المؤمنین - فرمود ای برادر یهودی.

مقام دوم

رسول خدا در زندگانی خود مرا زمامدار و فرمانگزار همه امت خویش کرد و از همه کسانی که در حضورش بودند برای من بیعت گرفت تا سخن مرا بشنوند و فرمان مرا بپذیرند و بحاضران سفارش داد این موضوع را بغائبین برسانند من بودم که تا حضور رسول خدا بودم فرمانش را

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۳۲

بهمه میرسانیدم و چون سفر میکردم فرمانده افرادی بودم که با من بودند، در زندگی پیغمبر و پس از مرگش هیچ کس را در هیچ کاری شایسته برابری با خود نمیدانستم، چون رسول خدا بمرضی که در آن وفات کرد دچار شد فرمان داد که لشکری بفرماندهی اسامه بن زید از مدینه بیرون روند هر کس از قریش و اوس و خزرج و دیگران که احتمال میداد بیعت مرا بشکنند و با من مخالفت کنند و هر کس بخاطر اینکه پدر یا پسر یا برادر یا خویشش را کشته بودم و با من دشمن بود زیر پرچم اسامه جمع آوری کرد

و تمام مهاجر و انصار و مسلمانان ضعیف العقیده و منافقین را بآنها پیوست تا که فقط یک دسته مردمان پاکدل و با ایمان در حضورش باشند و هیچ کدام سخن نفرت آمیزی بروی من نگویند و مرا از خلافت و زمامداری رعیت پس از پیغمبر باز ندارند، آخر کلام پیغمبر که برای اداره امر امتش فرمود این بود که لشکر اسامه را گسیل دارید هیچ کس از افراد زیر فرماندهی او از او تخلف نوزد، سفارش و دستور اکید در این موضوع صادر فرمود با این همه چون پیغمبر (ص) از دنیا رفت بوضع غیر منتظری دانستم همان مردانی را که پیغمبر زیر فرماندهی اسامه از مدینه بیرون فرستاده بود پادگان خود را رها کردند و مخالفت دستور رسول خدا را نمودند و آن همه سفارشی که در باره ملازمت پرچم اسامه نموده بود زیر پا گذاردند و او را تنها رها کرده و دوان دوان بمدینه آمدند تا پیمان خلافت مرا که با پیغمبر بسته بودند نقض کنند و عهد خدا و رسول را بشکنند و با داد و فریاد برای خود پیشوائی معین کنند بدون آنکه هیچ کس از افراد خاندان عبدالمطلب را در این موضوع شرکت دهند و از او نظری بخواهند، منظور اساسی این بود که بیعت مرا رد کنند آنان در این کار بودند و من در کار بر داشتن جنازه رسول خدا بودم و نمیتوانستم بکار دیگری پردازم زیرا برداشتن جنازه آن حضرت بر هر کاری مقدم بود و سر آمد همه کارها بشمار میرفت ای برادر یهود این کناره گیری مردم در این موقع

الخصال / ترجمه کمره ای،

باریک از همه چیز بیشتر دل مرا سوخت با آنکه در سوگواری بزرگ و مصیبت ناگوار پیغمبر گرفتار بودم و کسی را از دست داده بودم که جز بخداوند پس از او اعتماد نداشتم. در این گرفتاری هم که بدون فاصله دنبال گرفتاری پیش رسید صبر کردم. رو باصحابش:

این طور نیست؟

همه یک زبان چرا یا امیر المؤمنین - فرمود ای برادر یهود.

مقام سوم

، آن کس که بجای پیغمبر نشست مردی بود تا اندازه ای نرم و منصف هر روز پیش من می آمد و عذر میخواست و از اینکه بیعت مرا شکسته و حق مرا برده بود اظهار شرمندگی میکرد و رعایت احترام مرا مینمود و حلالیت میطلبید، روی این زمینه من با خود میگفتم پس از او حقی که خداوند بمن داده باسانی و گوارا بمن بر میگردد و نباید در جامعه اسلام نو که هنوز بوی جاهلیت دارد و در خطر ارتداد است برای دریافت حقم جنگی بر پا کنم و جبهه مخالفی تشکیل دهم تا یکی با من همراه شود و دیگری مخالفت کند و مبارزه از گفتار بکردار کشد، جمعی از خواص پیغمبر را که بخوبی میشناختم در راه خدا و رسول و قرآن و دین او اخلاصمند و خیر اندیش بودند نزد من رفت و آمد میکردند و در آشکار و نهان مرا بگرفتن حق خویش دعوت مینمودند و در یاری من جان میدادند تا حق بیعت مرا ادا کرده باشند من میگفتم کمی آرام و شکبیا باشید شاید خدا باسانی و بی کشمکش و خونریزی حق مرا بمن برگرداند، پس از وفات پیغمبر بسیاری از مردم در دین بشک افتادند و

اشخاص نالایق در خلافت طمع کردند، هر قبیله فریاد میکرد باید پیشوا و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۳۴

خلیفه از ما انتخاب شود مقصود مشترک همه این بود که کار بدست دیگری جز من باشد، چون وفات زمامدار اول نزدیک شد و عمرش سپری گردید پس از خود کار را بر فیش سپرد، این هم گرفتاری دیگری شد که چون وضع گذشته بر سر من چرخید و برای بار دوم خلافتی که خدا برای من قرار داده بود از دستم گرفت، باز جمعی از اصحاب پیغمبر که بعضی اکنون مرده و بعضی زنده اند دور مرا گرفتند و سخنان خود را در باره خلافت باز گو کردند، در این بار هم من آن ها را بصبر و خوشبینی و ثبات و آرامی دعوت کردم برای آنکه جامعه اسلام محفوظ بماند و جامعه ای که پیغمبر بهزار خون دل تشکیل داده از هم نپاشد، این جامعه را پیغمبر با سیاست عمیقی فراهم نمود، گاهی بنرمی گاهی به سخت گیری یک بار با بخشش یک بار بزور شمشیر پیغمبر، بی اندازه مردم را استمالت میکرد، همین قدر یکقدم به اسلام نزدیک میشدند و هنوز پا بفرار بودند آنها را سیر میکرد و شاداب مینمود و جامه و فرش و پتو میداد با اینکه ما خاندان نبوت در خانه های بی سقف و در زندگی میکردیم، دیوار خانه هایمان شاخه های خرما و درخت بود نه فرشی داشتیم نه پتویی چند تن با یک جامه سر میکردیم و بنوبت در آن نماز میخواندیم شبانه روزها گرسنه میماندیم پیغمبر همان حق خمسی را هم که خدا برای ما قرار داده بود بدیگران میداد و ثروتمندان و دنیا طلبان عرب

را با آن استمالت میکرد جامعه دینی که با این خون دل فراهم شد همانا من بایست نگهداری کنم و آن را بپرتگاه تفرقه و اختلاف نکشانم، اگر قیام میکردم و مردم را بیاری خود دعوت مینمودم از دو حال بیرون نبودند یا پیروی میکردند و بنفع من با مخالفین من میجنگیدند و کشته میشدند یا کناره میگرفتند و از راه تقصیر در طاعت من و ترک نصرت من کافر میشدند زیرا شخص مقصر میدانست که موقعیت او نسبت بمن چون موقعیت قوم موسی هست نسبت بمخالفت با هارون و نافرمانی او و میدانستند آنچه بسر قوم موسی آمد از مخالفت با برادرش هارون بسر اینها خواهد آمد در مخالفت با من دیدم اسف خوردن و آه سرد کشیدن و بردباری

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۳۵

پیشه کردن تا موقعی که خداوند گشایش دهد و آنچه خواهد حکم فرماید مزد مرا بیشتر میکند و بجامعه اسلامی آسانتر تمام می شود، همان جامعه که برای تو وصف کردم، قضای خدا حتم است. اگر من این ملاحظات را نکرده بودم و حق خود را خواسته بودم کار شایسته ای بود زیرا همه اصحاب رسول خدا چه آنها که در گذشته اند و چه اینها که پیش تو حاضرند میدانند که نیروی من از دیگران بیشتر و طایفه من عزیزتر و پیروان من منیع تر و فرمان پذیرتر بودند و دلیل آنها برای طرفداری از من روشنتر و سوابق و آثار دینی آنان بیشتر بود، زیرا من خود دارای سوابق حسنه و قرابت و وراثت رسول خدا بودم بعلاوه من بموجب وصیت صریح و بیعتی که بگردن متصدیان خلافت داشتم مستحق خلافت بودم

در حالی که پیغمبر از دنیا رفت پیشوائی امت بست او و در خاندان او بود نه بدست آنان که متصدی شدند و نه در خاندان آنها، خاندان پیغمبر که خدا آنها را پاکیزه شناخته است پس از آن حضرت بخلاف او از دیگران اولی بودند و همه خصال خلافت در آنها ثابت بود سپس رو باصحاب خود کرد چنین نیست؟

همه یک زبان چرا یا امیر المؤمنین فرمود ای برادر یهود،

مقام چهارم -

کسی که پس از ابو بکر زمامدار شد در ورود و خروج همه کارهای خود با من مشورت میکرد و آن ها را طبق رأی من صادر مینمود در کارهای مشکل نظر از من میخواست و بنظر من عمل میکرد. من و اصحابم دیگری را سراغ نداریم که هم شور او باشد کسی جز من پس از او طمعی در خلافت نداشت چون او را ترور کردند و بدون سابقه بیماری و اخذ تصمیم در بستر مرگ افتاد یقین داشتم که حق خود را بی چون و چرا و بخوشی و عافیت بچنگ آوردم و چنانچه میخواستم خداوند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۳۶

آینده خوش و امید بخشی پیش می آورد آخر کارش این شد که برای خلافت شش کس را بنام کاندید کرد و مرا ششمی آنان نام برد و با آن ها هم برابر ندانست مقام وراثت و خویشی که با رسول خدا داشتم بیاد نیاورد و حسب و دامادی مرا بدست فراموشی سپرد هیچ کس از این شش سوابق درخشان و حسن خدمت مرا نسبت بدین اسلام نداشتند، خلافت را میان شش کس در شور گذاشت تا با کثرت یکی را از میان خود معین کنیم

پسرش را بر ما گماشت و دستور داد که اگر یکی از میان خود بخلاف بر نداشتیم و امر او را اجراء نکردیم گردن همه ماها را بزنند، ای برادر یهود همین گرفتاری در کام تلخی و ناگواری مرا بس است، این جمع در چند روزی که مهلت داشتند بتلاش افتادند هر کدام بنفع خود کار میکردند و سخنانی مینمودند من خاموش ماندم تا از من نظر خواستند در پاسخ آنها گذشته خود و آنها را گزارش دادم و از سابقه خدمت خود و آنها گفتگو کردم و مطالبی را که بر خود آن ها هم پوشیده نبود باز گفتم و استحقاق خود و بی لیاقتی آنها را برایشان ثابت نمودم، وصیت رسول خدا و بیعتی که بگردن شان بود بیاد آنها آوردم ولی حب ریاست و کارگزاری و امر و نهی و پشت گرمی بدنیا و اقتداء بخلیفه های گذشته آنها را واداشت حقی را که خدا بآنها نداده بخواهند چون با یکی از آنان تنها میشدم روز باز پرس را فرا یادش می آوردم و انجام بد کاری که بناحق میخواهد و مقامی که بناو میجوید میترساندم با من اظهار موافقت میکرد بشرط آن که پس از خود خلافت را باو واگذارم و چون من جز بر طبق قرآن و دستور پیغمبر نمی توانستم عمل کنم میدانستند غیر از آنچه خدا بآنها داده من بآن ها نخواهم داد و آنچه را خدا از آن ها دریغ کرده از آن ها دریغ خواهم کرد در این میان یکی از دیکتاتور مآبان شوری تندی کرد و کار را از دست من گرفت و بطمع استفاده های نامشروع از مرکز خلافت آن را بعثمان داد با

آن که عثمان یک مرد اشرافی و امتیاز پرست بود و خود را با همان

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۳۷

حاضرین شوری هم برابر و همسر نمیشمرد تا چه رسد بطبقات پائین تر، هرگز توجهی باساس فضیلت آنها و دیگران که دیانت و تقوی است نداشت فضائل معنویه ای که بواسطه آنها خداوند پیغمبر و خاندانش را محترم داشته بود بچیزی نمیشمرد، گمان نبرم همان روز بشب رسیده بود مگر آنکه خود همان اصحاب شوری از انتخابش پشیمان شدند و عقب کشیدند و بجان هم افتادند و همدیگر را سرزنش کردند طولی نکشید که همان طرفداران دیکتاتور پرور او وی را تکفیر کردند و از او کناره گرفتند.

عثمان بدونگی افتاد و نزد طرفداران خود و سایر اصحاب رفت و درخواست استعفاء کرد و از مفاسدی که ایجاد کرده بود اظهار پشیمانی نمود و توبه کار شد، ای برادر یهود این گرفتاری از گرفتاریهای پیش سخت تر و بنیان کن تر شد ای کاش نشده بود باندازه ای من از این موضوع در فشار افتادم که بوصف نمیگنجد و اندازه ندارد، ولی جز صبر و تحمل چاره ای نبود.

همان روز بیعت عثمان خود اصحاب شوری بمن مراجعه کردند و از مخالفت با من عذر خواستند و درخواست کردند که عثمان خلع شود و با من قیام کنند بر ضد عثمان تا حق خود را بگیرم هر یک دست بیعت بمن دادند که بکوشند تا جان بدهند یا حق مرا بگیرند هر جا که بمن مراجعه میکردند بوضعی آنها را امتحان میکردم یک بار میگفتم بروید سرهای خود را بتراشید تا انقلاب کنیم، یک بار میگفتم جلسه سری تشکیل بدهیم، یک بار میگفتم همه

در فلان محل اجتماع کنید باین موضوع سر آنها را گرم میکردم و اسرار آنها را فاش مینمودم.

ای برادر یهود بخدا همان ملاحظات و خیر اندیشی های پیش از اقدام من مانع شد و دیدم گوشه گیری و صبر راهی است روشنتر و دل آرامتر و حفظ طرفداران و هم عقیده های خودم برای اظهار حق بهتر است از اینکه انقلابی بر پا کنم و آنها را فنا کنم، با آنکه همه در جانبازی حاضر و خودم هم حاضرین از اصحاب پیغمبر و غائبین آن ها میدانند که مرگ در کامم چون آب سرد در روز

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۳۸

بسیار گرم بکام تشنه جگر سوخته شیرین و گواراست، من و عمویم حمزه و برادرم جعفر و عموزاده ام عبیده با خدا و رسولش عهدی بستیم که بدان وفادار باشیم.

رفیقان من پیشدستی کردند و در راه او جان دادند و من بخواست خدا عقب ماندم، در باره ما خدا این آیه را فرستاد (سوره احزاب آیه ۲۳) مردانی که بعهد خویش با خدای خود وفا کردند برخی از آنها در گذشتند و برخی در انتظارند و هرگز عوض نشده اند. آن منم که در انتظارم، ای برادر یهود از عهد خود بر نگشته ام، علت آن که در برابر عثمان آرام ماندم و دست نگهداشتم این بود که اخلاق پست و بی لیاقتی که در او آزموده بودم او را بسزای خود میرساند و مردم را از دور و نزدیک بکشتن و خلع او میکشاند؛ من خود در کناره گیری بسر بردم و صبر کردم تا همین طور شد یک کلمه آری و نه در آن نگفتم، سپس ملت بدر خانه من آمدند، خدا

میدانند دیگر از خلافت بدم می آمد چون میدانستم اینها که باصرار میخواستند مرا خلیفه کنند بجمع مال دنیا و خوشگذرانی عادت کرده اند با اینکه میدانستند من مطامع آنها را نمیدهم و بآنها سخت گیری خواهم کرد ولی عادت بشتاب کرده بودند و نمی توانستند آسوده باشند، با اصرار و شتاب مرا انتخاب کردند ولی چون دیدند پیش من خبری نیست شروع بمخالفت و انتقاد کردند؛ رو باصحاب خود:

این طور نیست؟

چرا یا امیر المؤمنین - فرمود ای برادر یهود.

مقام پنجم

کسانی که با من بیعت کردند چون دیدند مقاصد شخصی آن ها بدست من انجام نمیشود بدستاری آن زن (عایشه) بر من شوریدند و با اینکه من از طرف پیغمبر بر آن زن ولی و وصی بودم او را بر شتر سوار کردند و بر بنه های خود بستند و در بیابانهای مخوف و دشت های وسیع گردانیدند،

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۳۹

سگهای حوئب (نام آبی است در راه مکه به بصره) باو زوزه کشیدند و نزد آنها در هر ساعت و هر موقع اظهار پشیمانی کرد (چون پیغمبر باو خبر داده بود که یکی از زنان من بناحق بر وصی من شورش میکند و سگان حوئب باو زوزه میکشند، ای حمیرا مبادا تو باشی) با این حال بفرمان جمعی که علاوه از بیعت زمان پیغمبر برای بار دوم نیز با من بیعت کرده بودند بمخالفت خود ادامه داد تا بر مردم شهرستانی (بصره) وارد شد که دستشان کوتاه و ریششان بلند و عقلشان کم و رأیشان فاسد بود.

این مردم همسایه، بیابان گردان و میزبان طوفان دریا بودند (کنایه از سبک عقلی است) این یک زن زمام این مردم بی خرد را بدست

گرفت تا ندانسته شمشیر آختند و نفهمیده تیر انداختند من در کار آن ها میان دو مشکل واقع شدم اگر دست باز میگرفتم از شورش و فساد بر نمیگشتند و بحکم عقل متوجه نمی شدند و اگر برابر آنها ایستادگی میکردم کار بجنگ خونینی که هرگز نمی خواستم میکشید با زبان عذر و تهدید حجت را بر آنها تمام کردم بآن زن پیشنهاد کردم که بخانه خود برگردد و بجمعی که او را آورده بودند پیشنهاد کردم به بیعتی که با من کردند وفا کنند و عهد خدا را نشکنند.

من هر چه میتوانستم از جانب خود بنفع آنها متعهد شدم با برخی از آنها (مقصود زبیر است) مناظره کردم حق را یادآور شد و برگشت با مردم هم بهمین روش وارد گفتگو شدم ولی بر نادانی و سرکشی و گمراهی آنها افزوده شد چون خواستار جنگ بودند از همان در بر آنها وارد شدم جنگ بر آنها چرخید، شکست خوردند و حسرت بردند تلفات سنگینی بر آنها وارد شد و کشته بسیاری در میدان جنگ بجا گزاردند، من از روی ناچاری و بنفع مخالفین وارد جنگ شدم زیرا اگر بیش از این بآن ها فرصت میدادم کارهائی میکردند که این عفو و اغمازی که پس از پایان جنگ در برابر آنها کردم نمیتوانستم بکنم اگر جلو آن ها را نمیگرفتم بر خود و ملت خیانت کرده بودم زیرا در جرمهائی که تصمیم گرفته بودند شریک میشدم اینها در سر داشتند که:

۱- تا هر چه بتوانند شورش خود را در اطراف کشور اسلامی آن روز وسعت دهند و آتش فساد را تا هر جا دامن زنند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص:

۲- بکشتار و خونریزی رعایا پردازند.

۳- حکومت اسلامی و قانون عدالت را بنظریه زنان کم عقل و کم حظ تسلیم کنند و از ملت روم و پادشاهان یمن و ملتهای از میان رفته قدیم در این خصوص پیروی کنند؛ اگر سستی میکردم در پایان ناگزیر از جنگ بودم و ننگ اهمال در کار زنی و لشکرش و جنایاتی را هم که مرتکب میشدند داشتم باز هم من بی مقدمه و از روی شتاب وارد جنگ نشدم قبلاً اتمام حجت کردم و تا میشد جنگ را عقب انداختم، آرامی نشان دادم، بآنها مراجعاتی کردم، واسطه ها فرستادم، هر چه بنفع خود خواستند برای آن ها متعهد شدم هر چه را هم درخواست نکردند و بنفع آن ها بود بآنها پیشنهاد کردم از همه اینها سرباز زدند و مرا بیچاره کردند تا دست بجنگ زدم و چنانچه خدا میخواست کار من و آنها را پایان رسانید و با مقدماتی که ذکر شد حجت من بر آن ها وارد بود و در برابر من محکوم بودند رو باصحاب خود، چنین نیست، همه یک زبان- چرا یا امیر المؤمنین. علی فرمود ای برادر یهود.

مقام ششم

انتخاب حکمین و نبرد با زاده هند جگر خوار طلیق بن طلیق بود، این مرد از روزی که خدا محمد (ص) را مبعوث کرد با خدا و رسول و مؤمنان ستیزه کرد تا شهر مکه بزور شمشیر مسلمانان فتح شد.

در همان روز و سه موقع دیگر از خودش و پدرش ابی سفیان برای من بیعت دریافت شد دیروز گذشته اول کسی که بعنوان امیر المؤمنین بر من سلام داد پدرش بود هم او بود که مرا بدریافت حق خود از خلفاء

گذشته ترغیب میکرد و هر وقت نزد من می آمد بیعت خود را تازه میکرد از همه عجب تر اینست که چون معاویه دید خداوند حق مرا بمن برگردانید و در جای خود بر قرار کرد و از اینکه خلیفه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۴۱

چهارم شود و در امانت ما حکومت کند طمعش برید بعمر و عاص متوجه شد و او را استمالت کرده تا دعوت او را پذیرفت و چون کشور مصر را تیول او قرار داد طرفدار او شد در صورتی که بر او حرامست پیش از قسمت کردن خراج مصر یکدرهم از آن را تصرف کند بر معاویه هم حرام بود بیش از سهمش درهمی باو بدهد سپس کشور اسلامی را بیاد ستم و زیر لگد طغیان گرفت هر کس با او بیعت کرد او را پسندید و هر کس مخالفتش کرد از خود راند با عهد شکسته بمن متوجه شد و بچپاول شهرستانهای اسلام پرداخت خاور و باختر و جنوب و شمال را بیاد غارت گرفت خبرهایش بمن میرسید و گزارش آن را دریافت میکردم تا مغیره بن شعبه یک چشم تقفی بمن نظر داد که معاویه را والی بلادی که در دست دارد بکنم و با او بسازم رأی او از نظر دنیا داری خوب بود اگر میتوانستم پیش خدا عذری بیاورم و از مظالم او جوابی بدهم در این موضوع خودم فکر کردم و با کسانی که مورد اعتماد و برای خدا و رسول و من و مؤمنان خیر اندیش بودند شور کردم نظر آنها هم در باره زاده جگر خوار چون خودم بود خدا مرا نبیند که گمراه کنندگان را

بازوی خود قرار دهم جریر بجلی را یک بار و ابو موسی اشعری را بار دیگر نزد او فرستادم هر دو بدنیا اعتماد کردند و هواپرستی نمودند و او را از خود راضی کردند و بمن خیانت ورزیدند دیدم هر روز بیش از پیش دستورات خدا را زیر پا میگذارد و گمراه تر می شود با نخبه اصحاب بدریین پیغمبر که مورد پسند خدا و در بیعت رضوان شرکت کرده بودند و با سائر مسلمانان خوب و شایسته شور کردم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۴۲

همه باتفاق تصویب کردند که با او وارد جنگ شویم و دستش را از تصرف در امور مسلمانان کوتاه کنیم.

من با یاران خود برای جلوگیری او حرکت کردیم و از هر منزل باو نامه ها نوشتیم نماینده ها فرستادم او را دعوت کردم که از راه باطل برگردد و با من و مسلمانان هم داستان شود، در جواب نامه های تحکم آمیز نوشت و آرزوهای بیجا کرد و شروطی پیشنهاد کرد که مورد رضای خدا و رسول و مسلمانان نبود.

در یکی از نامه های خود شرط کرده بود جمعی از اصحاب نیک پیغمبر را که عمار یاسر در شمار آنان بود بوی تسلیم کنم تا آنها را بخونخواهی عثمان بکشد و بدار زند.

کجا میتوان چون عمار یافت؟ بخدا هر وقت پنج تن گرد پیغمبر بودیم او ششمی بود و هر وقت چهار تن بودیم او پنجمی بود، خون عثمان را میخواست با اینکه خودش و هم قطارانش و خاندانش که شاخه های شجره ملعونه بودند مردم را به عثمان شورانیدند و او را بکشتن دادند در نتیجه چون شروط ناروای او را نپذیرفتم بمن هجوم کرد و به

سرکشی افتخار نمود، جمعی از قبائل حمیر که نه عقل داشتند نه بصیرت در دین دور خود جمع کرد و آنها را باشتباه انداخت تا از او پیروی کردند، با مال دنیا آنها را فریفت و بطرف خود کشید ما برای جلوگیری از او بجبهه پیش رفتیم و خدا را حکم نمودیم و پس از رفع عذر و اتمام حجت با او جنگیدیم خداوند مانند همیشه ما را بر دشمنان خود و او

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۴۳

پیروز کرد.

پرچم رسول خدا (ص) که همیشه خداوند با آن حزب شیطان را کشته بود بدست ما بود ولی معاویه پرچمهای پدر خود را که با رسول خدا زیرا آن ها جنگیده بود در دست داشت؛ بدم مرگ رسید و از مرگ جز گریز راه نجاتی نداشت اسب خود را سوار شد پرچم خود را سرنگون دید و بکار خود درماند از رأی عمر و عاص کمک خواست، عمر و عاص باو دستور داد که قرآن ها را بیرون آورد و در سر نی کند و بحکمیت آن دعوت نماید و گفت پسر ابوطالب و پیروانش دیندار و باقیمانده خاندان نبوتند، آن ها در آغاز کار تو را بحکم قرآن دعوت کردند و در پایان کار هم حکمیت قرآن را از تو پذیرا هستند.

معاویه این رأی عمر و عاص را بکار بست و بناچار از او پذیرفت زیرا جز آن راه گریزی از کشته شدن و عقب نشینی نداشت، قرآن ها را بلند کرد و بگمان خود به مقررات آن دعوت کرد من نیکان و مخلصان اصحاب خود را از دست داده بودم و دل باقیمانده گان آن ها بحکم قرآن و ترک

جنگ مایل شد و بگمان اینکه پسر هند جگر خوار بمقررات قرآن پابند است و بدان وفا خواهد کرد بدعوت او گوش دادند و همه پیشنهاد او را پذیرفته من بآنها اعلام کردم که این نقشه فریب و دسیسه ای است که معاویه به همکاری عمرو عاص کشیده و بدان وفا نخواهند کرد گفته مرا باور نداشتند و فرمان مرا نبردند و اصرار داشتند پیشنهاد او را بپذیرند مرا خوش آید یا نیاید من بخواهم یا نخواهم کار بجائی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۴۴

رسید که برخی از آنها میگفتند اگر علی این پیشنهاد را نپذیرد او را چون زاده عفان بکشید یا خود و خاندانش را بمعاویه تسلیم کنید.

خدا میدانند من هر چه میشد تلاش کردم و هر چه میتوانستم کوشیدم که برای من کار کنند و نکردند بآنها گفتم باندازه دوشیدن یک شتر یا دویدن یک اسب بمن مهلت دهند تا کار را تمام کنم اجابت نکردند جز همین بزرگوار (با دست خود اشاره بمالک اشتر کرد) و پیروانش و جمعی از خاندان خودم، بخدا مانع از تعقیب فکر روشن خودم ترس از کشته شدن این دو تن بود (با دست مبارک اشاره به حسن و حسین) کرد تا مبادا نژاد رسول خدا منقطع شود و باز ترس از کشته شدن این و آن (با دست مبارک اشاره به عبد الله بن جعفر و محمد بن حنفیه) کرد چون میدانستم اگر بخاطر من نبود در این خطر نمی افتادند ناچار تن بقضای خدا داده و درخواست ملت را پذیرفتم.

چون جنگ متارکه شد و شمشیر از سر دشمنان برداشته شد بجای قرآن خود را حکم کردند

و خدا را تحت اختیار خود گرفتند قرآن و مقررات آن را پشت سر انداختند، من هرگز کسی را در دین خدا حکم نمیدانستم زیرا حکمیت بشر در دین خدا بدون شبهه و تردید خطا است ولی این ملت جز بقرار حکمیت راضی نشدند.

در این صورت خواستم مرد دانشمند و فهمیده ای از خاندان خود یا سائر قبائل تابعه که عقلمند و مورد وثوق و دیندار است از طرف خود حکم کنم هر کس را نام بردم زاده هند نپذیرفت هر مطلب حقی را باو پیشنهاد کردم سرباز زد و ما را بکمک یاران خودم با چوب ستم راند چون خواستند باصرار مرا بقبول حکمین وادارند از آنها بخدای عز و جل بیزاری جستم و این کار را بخودشان واگذاشتم مردی را انتخاب کردند که عمر و عاص او را فریب داد و شرق و غرب از رسوائی آن پر شد و خود از آن حکم پشیمان گشتند سپس رو باصحاب خود:

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۴۵

چنین نیست؟

همه یک زبان، چرا یا امیر المؤمنین - فرمود ای برادر یهود.

مقام هفتم

رسول خدا بمن وصیت کرده بود که در آخر عمر خود با قومی از یارانم می جنگم که روزها روزه اند و شبها را بعبادت میگذرانند و تلاوت قرآن میکنند ولی از راه مخالفت و جنگیدن با من مانند تیری که از کمان میجهد از دین بیرون میروند ذو الثدیه در میان آن ها است پس از کشتار آنان سعادت سرانجام من است چون پس از حکمیت بهمین جا برگشتم بعضی از این جمع به یک دیگر رو کردند و همدیگر را به باد سرزنش گرفتند که چرا سرانجام

جنگ صفین بحکمین ختم شد برای خود چاره ای نجستند جز انتقاد از امام خود گفتند بایست امام ما از رأی ناصواب ما پیروی نکند و چون خطاء ما بر او مسلم بود خود و یا خطاکاران را بکشد چون سستی کرد و از ما پیروی نمود کافر شد و اکنون کشتن او بر ما حلال است بر این رأی اتفاق کردند و با سرعت از عسگر من بیرون شدند و فریاد کشیدند لا حکم الا لله یک دسته آنها در نخيله ماندند یک دسته به حروراء رفتند و یک دسته دیگر بسمت خاور پیش راندند و از دجله گذشته بهر مسلمانی میرسیدند او را بتکفیر من امتحان میکردند اگر اظهار موافقت با آن ها میکرد زنده میماند و گرنه او را میکشیدند من پیش دسته اول و دوم رفتم و آن ها را بطاعت خدا و حق و برگشت بخدا خواندم جز شمشیر چیزی نپذیرفتند و هیچ شرطی آن ها را قانع نکرد چون راه چاره نبود هر دو دسته نخست را بحکم خدا تسلیم کردم این دسته نخيله و آن دسته حروراء را نابود کردم.

ای برادر یهود من بسی از برای اینها اسفناکم که اگر این راه بنیان کن را نرفته بودند و فنا نشده بودند برای اسلام چه پشتیبان نیرومند و دژ محکمی داشتم ولی خدا جز این سرانجام ناگوار را برای آنان نخواست سپس بدسته سومین نامه ها نوشتم و پی در پی هم نماینده ها فرستادم نماینده هائی برگزیده و خدا پرست و زاهد بودند ولی فائده نکرد و اینها هم جز پیروی دو دسته دیگر و همانندی آنان نپذیرفتند شتابانه مسلمانانی که مخالف آن ها

بودند میکشستند و نیکان را پی در پی نابود میکردند، من خود بسر آن ها تاختم و دجله را بر آن ها بریدم باز هم نمایندگان و ناصحین لایق پیش آن ها فرستادم و با همه کوشش خود یک بار بتوسط این آقا و یک بار بتوسط این آقا (با دست خود اشاره بمالک اشتر و احنف بن قیس و سعید بن قیس ارجی و اشعث بن قیس کندی میکرد) عذر پذیر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۴۶

شدم چون جز نبرد نپذیرفتند با آن ها جنگیدم تا ای برادر یهود همه آنان که بیش از چهار هزار تن بودند تا فرد آخر کشته شدند یک تن خبرگزار هم از آنان نرست.

سپس آن مرد پستان دار را (که پیغمبر خبر داده بود) از میان کشتگانشان در حضور همین آقایان که می بینی بیرون کشیدم پستانی چون پستان زن داشت. رو باصحاب خود.

چنین نیست؟

همه یک زبان چرا یا امیر المؤمنین.

فرمود ای برادر یهود بهفت و هفت مقام امتحان وفا کردم فقط یک مقام باقی مانده آن هم نزدیک است (اصحاب امیر المؤمنین و راس الجالوت گریه کنان) آقا بفرمائید بدانیم این پیش آمد آخری چیست؟

آخرین پیش آمد من اینست که این (با دست مبارک بریش خود اشاره نمود) از خون این (با دست مبارک اشاره بفرق سرش کرد) رنگین شود.

یک بار ناله های مردم بگریه بلند شد و در فضای بزرگ کوفه طنین انداز شد مسجد پهناور کوفه که سقفی نداشت و با فضای شهر پیوسته بود یکپارچه ناله و زاری شد و فریاد اسف انگیز مردم در همه شهر کوفه پیچید، هیچ خانه ای نماند که در تحت تأثیر آن واقع نشد و

همه خانه های کوفه در موج این اضطراب غرق گردیدند.

رأس الجالوت یهودی همان ساعت بدست امیر المؤمنین علی (ع) مسلمان شد و در شهر کوفه زیست تا امیر المؤمنین (ع) بضریت ابن ملجم ملعون کشته شد.

چون خیر شهادت آن حضرت بگوش او رسید بخانه علی (ع) آمد و حضور امام حسن (ع) ایستاد مردم گرداگرد آن حضرت را فرا گرفت و پسر ملجم را دست بسته پیش او آورده بودند، رأس الجالوت نگاهی عمیق بآن ملعون کرد و عرضه داشت ای ابو محمد (کنیه امام حسن (ع) است) او را بکش (خدایش بکشد) من در کتابهایی که بحضرت موسی نازل شده دیده ام که جرم او پیش خدا از پسر آدم که برادر خود را کشت و از غداری که شتر ثمود را پی کرد بیشتر است.

۴۶- آنچه در باره ایام هفته یک شنبه، دو شنبه، سه شنبه، چهار شنبه، پنج شنبه، جمعه، شنبه رسیده.

رسول خدا فرمود جمعه روز عبادت است خدای عز و جل را در آن عبادت کنید. روز شنبه از آن خاندان محمد است. روز یک شنبه از آن شیعیان است. روز دو شنبه روز بنی امیه است. روز سه شنبه روز آسان و سبکی است. روز چهار شنبه از آن بنی عباس و روز پیروزی آن هاست. روز پنج شنبه روز مبارکی است برای امت من صبح آن مبارک است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۴۷

۴۷- آنچه در خصوص روز شنبه و ما بعدش رسیده.

امام ششم بجمعی گذشت که داشتند حجامت میکردند فرمود چه بر شما چه میشد اگر حجامت خود را تا شب یک شنبه پس میانداختند که برای رفع درد مؤثرتر بود. در حدیثی آمده که امام ششم یکی از دوستانش فرمود: فلانی، چرا بیرون نرفتی؟ عرض کرد قربانت امروز یک شنبه است فرمود: چه عیبی دارد؟ عرض کرد: از پیغمبر (ص) روایت شده از روز یک شنبه حذر کنید که دمی چون دم شمشیر برنده دارد، فرمود: دروغ گفتند دروغ گفتند رسول خدا این را نفرموده زیرا احد یکی از نامهای خداست، گوید عرض کردم قربانت دو شنبه را بفرمائید؟

فرمود بنام آن دو نامیده شده عرض کرد نام دو شنبه پیش از آن دو در جهان معروف بوده امام ششم فرمود چون حدیثی برای تو گفته شد درست بفهم چون خدای تبارک و تعالی روزی را که پیغمبرش در آن جان میداد و وصی او در آن ستم میشد میدانست آن را بنام آن دو نامیده (از این روایت معلوم می شود که مطلق نامگذاریها یا نام ایام هفته از خداست)، گوید گفتم سه شنبه را بفرمائید. فرمود سه شنبه دوزخ آفریده

شده اینست گفته خدای عز و جل (در سوره و المرسلات آیه ۲۹-۳۱) بروید بسوی آن چه سابقا دروغ می‌شمردید، بروید بسایه گاهی که سه پره دارد، نه سایه می‌دهد و نه از زیانه آتش دفاع میکند، گوید گفتم چهارشنبه را بفرمائید، فرمود در روز چهارشنبه چهار ستون دوزخ ساخته شد، گوید گفتم پنجشنبه را بفرمائید، فرمود خدا بهشت را روز پنجشنبه آفریده، گوید گفتم جمعه را بفرمائید فرمود خدا در روز جمعه مردم را برای اعتراف بولایت ما گرد آورد، گوید گفتم شنبه را بفرمائید فرمود در روز شنبه فرشتگان خود را متوجه پروردگار خود کردند و دریافتند که همیشه یگانه بوده.

امام یکم فرمود شنبه روز نیرنگ و فریب است. یک شنبه روز عروسی و ساختمان است، دو شنبه روز

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۴۸

مسافرت و جستن است. سه شنبه روز جنگ و خونریزی است، چهارشنبه روز شومی است مردم در آن فال بد میزنند، روز پنجشنبه روز دخول بر امیران و پادشاهان و بر آمدن حوائج است، روز جمعه روز خواستگاری و زناشویی است.

مصنف این کتاب گوید روز دو شنبه روز مسافرت به محل نماز استسقاء و درخواست باران است.

۴۸- آنچه در خصوص روز دو شنبه رسیده.

یونس بن یعقوب گوید شنیدم امام ششم میفرمود رسول خدا در روز دو شنبه حجامت کرد و بشخص حجامت کننده گندم عطا فرمود. امام ششم فرمود شیوه رسول خدا بود که پس از عصر روز دو شنبه حجامت میکرد، فرمود حجامت در آخر روز دو شنبه درد را یکباره از بدن بیرون میکشد. عقبه بن بشیر از دی گوید روز دوشنبه خدمت امام پنجم رسیدم، فرمود: بخور. عرض کردم من

روزه دارم، فرمود چطور شد روزه گرفتی؟ گوید عرض کردم چون رسول خدا در آن متولد شده، فرمود شما روز ولادت آن حضرت را نمیدانید همانا روزی را میدانید که رسول خدا در آن جان داده نه در آن روزه بگیر؛ نه مسافرت کن.

علی بن جعفر گوید: مردی حضور برادر امام هفتم رسید و عرض کرد: قربانت من قصد مسافرتی دارم برای من دعا کنید، فرمود: چه روزی میروی؟ عرض کردم: روز دوشنبه، فرمود چرا روز دو شنبه بیرون میروی؟ عرض کرد چون در آن روز طلب برکت میکنم زیرا روز ولادت رسول خدا است: حضرت فرمود دروغ میگویند روز ولادت رسول خدا روز جمعه است هیچ روزی شوم تر از روز دو شنبه نیست، روزی است که رسول خدا در آن وفات کرده و وحی منقطع شده و حق ما را در آن غصب کرده اند، تو را بروز آسان و نرمی که در آن روز خدا آهن را برای داود نرم کرد رهبری

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۴۹

نکنم؟ عرض کرد چرا قربانت، فرمود روز سه شنبه مسافرت کن.

۴۹- آنچه در باره روز سه شنبه رسیده.

رسول خدا فرمود هر کس روز سه شنبه هفدهم یا نوزدهم یا بیست و یکم ماه حجامت کند درمان هر دردی است تا سال آینده و اگر در جز آن روز حجامت کند درمان دردسر و درد دندان و دیوانگی و پیسی و خوره است.

امام ششم فرمود هر کس قصد مسافرت دارد در روز شنبه مسافر شود اگر در روز شنبه سنگی از کوه کنده شود خداوند آن را بجای خودش برگرداند، هر کسی راه حاجت بر او بسته شده روز سه شنبه حوائج خود را

بخواهد، زیرا همان روزی است که خدا در آن آهن را برای حضرت داود نرم کرد.

۵۰- آنچه در روز چهارشنبه رسیده.

یعقوب بن یزید از یکی از اصحاب ما روایت کرده که گفت روز چهارشنبه خدمت امام دهم رسیدم داشت حجامت میکرد باو گفتم که اهل حرمین (مکه و مدینه) از رسول خدا روایت میکنند که هر کس در روز چهارشنبه حجامت کند و پیس شود باید خودش را سرزنش کند، فرمود دروغ میگویند کسی که تخم حیض است گرفتار این بیماری می شود.

عبد الرحمن بن عمرو بن اسلم گوید دیدم امام هفتم روز چهارشنبه در حالی که تب داشت حجامت کرد و تبش نبرید سپس روز جمعه حجامت کرد و تبش برید.

محمد بن احمد دقاق بغدادی گوید نوشتم حضور امام هشتم و از مسافرت در روز آخرین چهارشنبه ماه پرسیدم. نوشت هر کسی در آخرین چهارشنبه ماه برای رد بر کسی که بدان فال بد میزند مسافرت کند از هر آفتی محفوظ و از هر درد و بلائی در امانست و خدا حاجتش را برآورد، بار دیگر بآن حضرت نوشتم و از حجامت در روز آخرین چهارشنبه ماه پرسیدم نوشت: هر کسی در آخرین چهارشنبه ماه برای رد بر کسی که بدان فال بد میزند حجامت کند از هر آفتی عافیت یابد و از هر دردی محفوظ ماند و و محل حجامتش سبز نشود.

از رسول خدا روایت شده که آخرین چهارشنبه در هر ماهی روز نحس مستمر است (که در آن روز مطابق قرآن عذاب باد بر قوم عاد نازل شده و آن ها را هلاک کرده و در قرآن بدین وصف آمده) بشار بن بشار

گوید بامام ششم گفتم چرا چهار شنبه را روزه میگیرند؟ فرمود برای آن که دوزخ در روز چهار شنبه آفریده شده.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۵۰

حدیفه بن منصور گوید دیدم امام ششم بعد از عصر روز چهار شنبه حجامت کرد و امام یکم فرمود روز چهار شنبه خود را از نوره کشیدن نگهدارید زیرا که آن روز نحس مستمر است، در مسجد جامع کوفه شخصی حضور امیر المؤمنین آمد و عرض کرد یا امیر المؤمنین بفرما ببینم برای چه بروز چهار شنبه فال بد میزنند و آن را روز سنگین و نامبارکی میدانند، و مقصود کدام چهار شنبه است؟ فرمود آخرین چهارشنبه ماه که در ایام محاق باشد، در چنین روزی قبایل برادرش هابیل را کشت در روز چهار شنبه حضرت ابراهیم بآتش افکنده شد، در روز چهار شنبه منجیق را ساختند، در روز چهار شنبه خدا فرعون را غرق کرد، در روز چهار شنبه زمین قوم لوط را سرنگون کرد، در روز چهار شنبه خدا باد سوزناک را بر قوم عاد فرستاد، در روز چهار شنبه باغهای آن قوم بخیل سیاه شد و بروی زمین ریختند در روز چهارشنبه خدا پشه را بر نمرود مسلط کرد، روز چهارشنبه فرعون موسی را خواست که او را بکشد، روز چهارشنبه سقف بر سر آنان خراب شد، روز چهارشنبه فرعون دستور داد که پسران بنی اسرائیل را بکشند، روز چهارشنبه بیت المقدس ویران شد، روز چهارشنبه اولین عذاب بقوم فرعون نازل شد، روز چهارشنبه خدا قارون را بزمین فرو برد، چهار شنبه خدای عز و جل ایوب را گرفتار تلف دارائی و

فرزندانش کرد روز چهار شنبه یوسف را بزندان بردند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۵۱

روز چهار شنبه خدا (در باره قوم صالح آیه ۵۱ سوره نمل) فرموده ما آنان را با قومشان سرنگون کردیم، روز چهار شنبه صبحه آنها را فرا گرفت، روز چهار شنبه ناقه را پی کردند. روز چهار شنبه روی پیغمبر مجروح و دندان نازنینش شکست، روز چهار شنبه عمالقه تابوت را از بنی اسرائیل ربودند، مصنف این کتاب گوید برای کسی که در روز چهار شنبه بمسافرت مضطر است یا خونش جوش آمده و باید حجامت کند جایز است مسافرت و حجامت در روز چهار شنبه و شومی و بدی برای او ندارد خصوصاً هر گاه بقصد رد بر اشخاصی که بد فالی میکنند این کار را انجام بدهد ولی کسی که محتاج بسفر یا خون گرفتن نیست سزاوار است که در روز چهار شنبه نه سفر کند و نه حجامت نماید.

۵۱- آنچه در باره روز پنجشنبه رسیده-

مسئب بن مبارک گوید روز پنجشنبه حضور امام ششم شرفیاب شدم آن حضرت داشت حجامت میکرد عرض کردم یا ابن رسول الله در روز پنجشنبه حجامت میکنید؟ فرمود آری هر کس بخواد حجامت کند خوبست روز پنجشنبه حجامت کند زیرا در هر شب جمعه ای خون بدن از ترس قیامت بظاهر میجهد و تا بامداد پنجشنبه باآشیانه اش بر نمیگردد سپس رو بغلامش زیبیح که او را حجامت میکرد نمود و چنین دستور داد، شاخ حجامت را خوب بچسبان و نرم بمک و چابک تیغ بزنی امام ششم فرمود کسی که در آخرین پنج شنبه ماه اول روز حجامت کند درد یکباره از تن او کشیده شود.

امام ششم فرمود رسول خدا

در اول زمان بعثت خود پی در پی روزه میگرفت تا گفته شد دیگر افطار نخواهد کرد و گاه میشد پی در پی افطار میکرد تا گمان میشد دیگر روزه نخواهد گرفت سپس بنا گذاشت یک روز روزه میگرفت و یک روز افطار میکرد برسم روزه داری حضرت داود سپس

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۵۲

این را هم وا گذاشت و در آخر عمر تا جان داد در هر ماه دو پنجشنبه را با یک چهارشنبه میان آن ها روزه می داشت (یعنی پنجشنبه دهه آخر و چهارشنبه دهه وسط).

امام ششم گوید از پیغمبر سؤال شد از روزه پنجشنبه با چهارشنبه میانه آنها فرمود که پنجشنبه روز عرض اعمال است و چهارشنبه روز خلق دوزخ است و روزه سپر از آتش دوزخ است. امام ششم فرمود هر کس روز پنجشنبه همه ناخن هایش بگیرد و یکی را برای روز جمعه بگذارد فقر او برطرف شود.

۵۲- آنچه در باره روز جمعه رسیده.

محمد بن ریحان قلا گوید دیدم امام هفتم روز جمعه حجامت میکند، عرض کردم قربانت روز جمعه حجامت میکنی؟ فرمود آیت الکرسی میخوانم هر گاه خونت هیجان کرد چه روز باشد و چه شب آیت الکرسی بخوان و حجامت کن. رسول خدا فرمود قیامت میان نماز ظهر و عصر روز جمعه برپا می شود. رسول خدا فرمود در شب هر جمعه برای خانواده خود میوه و گوشت ببرید تا بآمدن جمعه شاد باشند، پیغمبر چون برای تابستان از اتاق بیرون می آمد روز پنجشنبه را اختیار میکرد و چون برای سرمای زمستان با اتاق بر میگشت شب جمعه را اختیار میکرد و روایت شده که بیرون آمدن و برگشتن هر دو

در شب جمعه بود.

ابی کهمس گوید بامام ششم گفتم دعائی بمن آموز که بدان روزی جویم، بمن فرمود سیل و ناخن را بچین و این در روز جمعه باشد. هشام بن سالم از امام ششم روایت کرده که ناخن گرفتن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۵۳

روز جمعه از خوره و پیسی و کوری ایمنی بخشد و اگر محتاج نباشد با ابزار سر آنها را بخارد. امام ششم فرمود هر کسی هر جمعه ناخن چیند و سیل بزند و بگوید بنام خدا و بر طبق سنت محمد و خاندان محمد بهر ریزه ناخن و موئی که از خود جدا کند ثواب آزاد کردن یک بنده از اولاد اسماعیل ببرد.

رسول خدا فرمود هر کس روز جمعه ناخن های خود را بگیرد خدا درد را از انگشتانش ببرد و درمان در آنها در آورد و روایت شده که دیوانگی و خوره و پیسی باو نرسد.

جعفری گوید: شنیدم امام هفتم میفرمود سه شنبه ناخن های خود را بگیرید و روز چهارشنبه حمام بروید و روز پنجشنبه اگر خواستید حجامت کنید و روز جمعه با بهترین عطرها خود را خوشبو کنید.

امام هشتم فرمود خوب نیست مرد هیچ روزی عطر نزند و اگر نمیتواند یک روزنه یک روز را ترک نکند و اگر نمیتواند هر جمعه عطر نزند و آن را ترک نکند. سکن خزاز گوید شنیدم امام ششم میفرمود خدا بر هر مردی حق دارد که در هر جمعه سیلش را بزند و ناخنش را بگیرد و عطر استعمال کند.

انس از پیغمبر روایت کرده که شب و روز جمعه بیست و چهار ساعت است و خدا در هر ساعتی ششصد هزار

گناهکار را از آتش دوزخ آزاد میکند.

هشام بن حکم از امام ششم روایت کرده شخصی که میخواهد کار خیری کند مثل اینکه صدقه بدهد یا روزه بگیرد یا مانند آنها خوبست بروز جمعه بیندازد زیرا ثواب کار خیر در روز جمعه دو برابر است.

امام ششم فرمود هر که روز جمعه یک شعر بخواند بهره اش از این روز بزرگ همانست، رسول خدا فرمود چون دیدید شیخی در روز جمعه از احادیث زمان جاهلیت میگوید سرش را بکوبید اگر چه با

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۵۴

سنگریزه باشد.

امام ششم فرمود هر کس در سجده آخر نافله پس از مغرب شب جمعه و بهتر است در هر شب هفت بار بگوید: بار خدایا من تو را بذات کریم و نام عظیمت میخوانم که بر محمد و خاندانش رحمت فرستی و گناه بزرگ مرا بیامرزی تا سر از سجده بردارد خدا او را آمرزیده باشد.

امام ششم فرمود شب پنجشنبه و شب جمعه فرشتگانی از آسمان فرود آیند که قلم طلا- و لوح نقره با آنها است و در شب پنجشنبه و شب و روز جمعه تا آفتاب غروب کند چیزی جز ثواب صلوات فرستادن بر محمد و خاندانش را ننویسند در روز جمعه تا آفتاب غروب کند چیزی جز ثواب صلوات فرستادن بر محمد و خاندانش را ننویسند در روز جمعه برای خاطر نماز جمعه سفر و دنبال کار رفتن پیش از نماز بد است ولی بعد از نماز جمعه جائز است و ساعت برکت است.

ابو ایوب خزاز گوید از امام ششم پرسیدم از تفسیر گفته خدا (در روز جمعه) چون نماز انجام سد بروید از فضل خدا روزی

بجوئید فرمود مقصود نماز خواندن در روز جمعه و دنبال روزی رفتن در روز شنبه است.

فرمود: اف بر مسلمانی که در هفته یک روز جمعه خود را برای امر دینش آماده نکند و از آن نپرسد:

۵۳- آنچه در باره روز شنبه رسیده.

امام ششم فرمود هر که قصد سفر دارد روز شنبه سفر کند که اگر اگر سنگی در روز شنبه از کوه بکند خدا او را بجای وی برگرداند. رسول خدا فرمود خدایا شنبه و پنجشنبه را بر امتم مبارک کن.

پیغمبر فرمود بامدادان دنبال کارهای خود بروید که بر آورده میشوند نامه که نوشتید خاک بر آن پاشید که بهتر حاجت را روا میکند (شاید مقصود این بوده که نوشته خشک شود و سیاه نشود زیرا در آن دوره خشک کن اختراع نشده بود) خیر را در نزد خویرویان بجوئید. رسول خدا فرمود

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۵۵

هر کس روز شنبه و پنجشنبه ناخن بگیرد و سیل بزند از درد دندان و درد چشم در عافیت باشد.

امام ششم فرمود شنبه از آن ماست و یک شنبه از آن شیعیان ما و دوشنبه از دشمنان ما و سه شنبه از بنی امیه و چهار شنبه روز نوشیدن دواء است و پنجشنبه برای برآوردن حوائج و برای تنظیف و عطر زدن و آن عید مسلمانان است و از عید فطر و قربان بهتر است، و روز عید غدیر بهترین عیدها است و آن هیجدهم ذیحجه است امام قائم ما خانواده روز جمعه ظهور میکند قیامت روز جمعه برپا می شود، روز جمعه هیچ عملی بهتر از صلوات بر محمد (ص) و آتش نیست.

۵۴- معنای حدیثی که از پیغمبر روایت شده که با ایام دشمنی نکنید تا با شما دشمنی کنند.

اشاره

صقر بن ابی دلف کوفی گوید چون متوکل عباسی امام دهم را گرفت و بسامره برد من آمدم که اطلاعی از آن حضرت بدست آرم گوید رازقی دربان متوکل بمن نگاه کرد و دستور داد مرا نزد او بردند چون بر او داخل شدم گفت

ای صقر چه کار داری؟ گفتم خیر است ای آقا، گفت بنشین با خود گفتم منم گرفتار شدم و پیش خود گفتم خطا کردم که اینجا آمدم، گوید چون مردم را از گرد او عقب راندند و فراغتی بدست آورد دوباره رو بمن کرد و گفت راستی در چه حالی و برای چه اینجا آمدی؟ گفتم برای کار خیری، گفت شاید آمدی از احوال مولای خود بپرسی؟ گفتم مولایم کیست؟

مولای من امیر المؤمنین است گفت خاموش باش مولای تو بر حق است از من نترس، من با تو هم مذهبم گفتم حمد خدا را، گفت میخواهی او را ببینی؟ گفتم آری، گفت پس بنشین تا پست چی از نزد او بیرون آید نشستم چون صاحب پست بیرون آمد بغلامش گفت دست صقر را بگیر و او را بهمان حجره ای ببر که علوی در آن زندانی است و او را با وی تنها گذار گوید مرا بهمان حجره علوی برد و با دست اشاره باتاقی کرد چون وارد شدم دیدم آقا بالای تیکه حصیر نشسته و برابر آن حضرت گوری کنده و آماده است سلام کردم و آقا جواب داد و امر کرد بنشین، نشستم. فرمود:

برای چه اینجا آمدی؟

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۵۶

آقا آمدم خبری از شما بدست آورم (نگاه بدان گور کردم و گریستم) آقا بمن نگاه کرد و فرمود باکت نباشد اکنون با ما بدی نتواند کرد.

حمد خدا را ای آقای من حدیثی از پیغمبر روایت شده که من معنای آن را نمیفهمم.

کدام حدیث؟

این که پیغمبر میفرماید با روزها دشمن نباشید تا روزها هم با شما دشمنی کنند چه معنایی دارد؟

آری روزها ما

هستیم تا آسمان و زمین برپا هستند سبت نام رسول خدا است احد کنایه از امیر المؤمنین است اثنین حسن و حسین است ثلثا علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد است اربعاً موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و منم و خمیس فرزندان حسن بن علی و جمعه پسر پسر می باشد او است که حزب حق پرستان را جمع آوری میکند او است که زمین را پر از عدل و داد میکند پس از این که پر از ظلم و جور شده، این است معنی ایام با آنها در دنیا دشمنی نورزید تا در آخرت با شما دشمنی ورزند سپس فرمود وداع کن و بیرون برو زیرا در امان نیستی.

مصنف این کتاب (رضی الله عنه) گوید ایام از روی حقیقت بمعنی امامان نیست بلکه همان روزهای مخصوص هفته است ولی پیغمبر در این حدیث ایام را کنایه از امامان آورده بشرحی که امام دهم داده برای آنکه غیر اهل حق مفاد آن را نفهمند چنانچه خدا تین و زیتون و طور سینین و بلد امین را در قرآن کنایه از پیغمبر و علی و حسن و حسین آورده و نجاج (گوسفندها) را در قصه داود و دو خصمی که حضورش آمدند بقول جمعی کنایه از زنان آورده و سیر در زمین را کنایه از مطالعه در قرآن آورده. از امام ششم نیز در تفسیر گفته خدا آیا در زمین سیر نمیکنید؟ پرسیده شد فرمود مقصود این است که آیا در قرآن مطالعه نمیکنید و چنانچه خداوند سر را کنایه از جماع آورده در آنجا که

فرموده با زنهای عده دار و عده بسر مگذارید و چنانچه اکل طعام را کنایه از تغوط آورده، در باره عیسی و مادرش فرموده طعام میخورند و مقصود اینست که تغوط میکنند و چنانچه خداوند عز و جل نحل (زنبور عسل)

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۵۷

را کنایه از رسول خدا آورده.

در آیه سوره نحل که میفرماید پروردگار تو بنحل (زنبور عسل) وحی فرستاد؛ نمونه این کنایه بسیار است.

شرح-

کنایه در علم بیان اینست که مقصود از لفظ معنای دیگری باشد جز معنای که خودش داشته باشد و قرینه هم بر قصد و تعیین در کلام باشد و یکی از خصایص کنایه این است که در مقصود از لفظ صریح ابلغ و اوفی است و مقصود را از لفظ صریح بهتر میفهماند از این رو میگویند کنایه ابلغ از تصریح است و این مواردی که شیخ صدوق کنایه قرار داده از این قبیل نیست زیرا در صورتی که یک مناسبتی میان معنای الفاظ با مقاصدی که بیان کرده بتوان تراشید ولی قرینه ظاهره که دلالت بر این معانی مقصوده کند در میان نیست و الا همه کس مقصود را ادراک میکرد و فهم مقصود منحصر باهل حق نبود چنانچه در موضوع ایام و امام ذکر کرده.

بنا بر این مقصود مصنف کنایه اصطلاحی که یکی از فنون بلاغت و رسوم خطاب و محاورات است و در نثر و شعر عرب فراوانست نیست بلکه مقصود از کنایه معنای لغوی است که پوشیده گفتن باشد و مراد مقاصد تأویلیه است و این گونه مقاصد از مفاد عرفی و محاورات رسمی خارج است ولی باز هم در عرف و

لغت بنام لغز و معمی و احجیه موجود است و همیشه در میان مردم از نظر مقاصد خصوصی رمز و لغز وجود داشته و معانی تأویلیه که در قرآن و اخبار وارد است از این باب است و اثبات آن جز با قطع بصدور از شخص معصوم و مورد اعتماد راهی ندارد ولی در این نمونه هائی که ذکر کرده کنایه اصطلاحی هم هست چنانچه لا- تواعدوهن سرا نسبت بنکاح و همچنان یا کلان الطعام نسبت بتغوط بمناسبت قرائن کلام بعید نیست که کنایه عرفی باشد و خصوص در لغت مضر و اصطلاح خطابات عصر نزول قرآن این مقصود از این جمله مفهوم بوده و بهر حال کلام مصنف در این مقام خالی از خلط و اشتباه نیست.

شرح دیگر

کلیه اخباری که راجع بترتیب اثر بر ایام مخصوصی نسبت بکارهای مخصوصی در این کتاب یا سایر کتب اخبار وارد شده باید توجیه کرد زیرا معلوم است که اصطلاح هفته بنام احد اثین تا سبت در لغت عرب ماخوذ از عبری است و اصل آن تورات است و در سایر لغات امری است وضعی و اصطلاحی و متکی بر یک حقیقت طبیعی و معنوی نیست و مقصود از اینکه اصطلاح و وضع است اینست که اگر فرض خلاف آن را بکنیم در متن واقع هیچ خلاف حقیقتی لازم نمی آید مثلاً اگر ما بجای هفته هشته یا دهه اصطلاح کنیم و از پنجشنبه برویم به شش شنبه و هفت شنبه تا برسد بنبه شنبه و جمعه جز خلاف وضع و اصطلاح هیچ وقت در حقایق ثابتة جهان تأثیری نخواهد داشت از این جهت ملاحظه میکنی که اصطلاحات و اوضاع از

زبان و خط و وضع لباس و غیره در میان مردم بسیار مختلف است و صدها رنگ است ولی امور حقیقیه و طبیعیه در همه یک ساعت همه تشنه می شوند و آب میطلبند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۵۸

و چون نوشیدند رفع تشنگی آنها می شود همه گرسنه میشوند و با آنچه دارای مواد غذائیست رفع گرسنگی میکنند همه در اثر کار خسته میشوند؛ میخوانند و در این امور جز اندازه کمی که در اثر عادت تفاوت میکنند یا در اثر اختلاف منطقه زندگانی پیدا می شود تفاوتی در بین نیست و خود عادت و منطقه زندگانی هم فرمول کلی و ثابت دارند.

برای فهم این گونه اخبار باید دانست که عقیده تأثیر ایام و اوقات در زندگانی بشر یک عقیده باستانی و عمومی است مبدأ علمی این عقیده از آشور و کلدیه منتشر گردیده و روی اساس پوچ و باطل ارباب انواع و مدیریت کواکب سبعة سیاره بوجود آمده و شاید اصل وضع هفته دوریه هم روی همین اساس باشد و بعلاوه استسعاد و بد فالی باوقات طلوع و غروب ستارگان در طبع جاهلانیه بیابان گردان بوده و از این رو عرب که چادرنشین و بیابان گرد بوده اند با نواء یعنی موسمه‌های مربوط بطلوع و غروب ستاره گان معتقد بوده اند و بسیاری از حوادث را بدان مستند میدانسته اند مردمان جاهل چون گرفتار نکبتی شوند فوراً متوجه وقت و ساعت میگردند و آن را بیاد لعنت میگیرند چنانچه هر گاه خوشی و حظی یابند طبعاً میگویند عجب وقت خوبی بود یا عجب طالع خوشی داشتیم.

از اینجا معلوم می شود که این عقیده خرافی خوشی و بدی روز و ساعت و

تأثیرات آن در زندگانی انسان چه اندازه ریشه دار و در فکر جاهلانه عموم عمیق بوده خصوصاً در این اوقات که دانشمندان ستاره شناس ایرانی و صابئین که حمله علوم آشور و کلمده بودند وارد دستگاه علوم و خلافت اسلامی شده و مورد اعتماد خلفاء جائز و جاهل گردیده و باین مناسبت عموم مردم هم بدانها گرویده اند و این مسائل یومیه و اسبوعیه فکر عموم را بخود متوجه کرده و مردم را در یک وادی خرافت بار عجیبی کشانیده بود البته همه اخباری را که در این زمینه رسیده نمیتوان قطعی و صحیح دانست.

ولی اخبار درست هم در ضمن آنها بسیار است و از مجموع اخبار این موضوع بدست می آید که امامان معصوم برای معالجه این مرض درونی و عقیده خرافی از سه راه در مقام بر آمده اند.

۱- تولید انتظام و دیسپلین در فکر و کار جامعه چون معلوم است که یکی از فوائد مهم اختلافات طبیعی اوقات که شب و روز و ماه و سال در اثر آن پدید شده ایجاد حساب و انتظام در زندگانی و فکر انسان است و در قرآن هم مکرر بدین فایده توجه شده و این یک فایده بسیار مهمی است و انسان بهر اندازه از نظر کار و وضع زندگانی منظم و تحت حساب و آمار باشد بهمان اندازه خوشبخت و کامیاب و راحت است. در یک عده از اخبار این موضوع مردم را باین نکته متوجه کرده که شما باید کارهای خود را روی ایام هفته تقسیم و تنظیم کنید مانند روایت جعفری از امام هفتم که فرمود روز سه شنبه ناخن بگیرید روز چهارشنبه حمام بروید

روز پنجشنبه در صورت احتیاج حجامت کنید، روز جمعه عطر بزنید.

۲- از نظر روانشناسی و تصحیح عقیده و توجه بمبدأ مردم را باموری متوجه کرده اند که در این روزها اتفاق افتاده و موجب عبرت و توجه بحضرت پروردگار و توبه از گناهان است مانند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۵۹

روایت مفصل امیر المؤمنین در جامع کوفه راجع بروز چهارشنبه و سایر اخباری که میگوید در فلان روز فلان واقعه اتفاق افتاده یا فلان دعا را بخوان اینها نظر ندارد باینکه خصوصیت روز در این امور دخیل بوده بلکه مقصود توجه باصل قضیه و عبرت از آن و انصراف از این امور است.

۳- اخباری که صریحا این عقیده خرافی را تخطئه کرده و دستور مخالفت آن را داده باقید رد بر آن مانند روایت امام هشتم در جواب محمد بن احمد دقاق بغدادی که مخصوصا فرمود روز چهارشنبه آخر ماه بقصد رد بر اهل طیره یعنی پیروان این عقیده خرافی سفر کنید و حجامت کنید تا خداوند بشما برکت و عافیت بدهد و باید این گونه اخباری که در این باب وارد شده شاهکار تعلیمات عالیه ائمه قرار داد و سائر اخبار را با آن تطبیق و تصحیح کرد.

۵۵- آدم و حوا هفت ساعت در بهشت بودند و سپس از آن بیرون شدند-

رسول خدا (ص) فرمود همانا درنگ آدم و حوا در بهشت تا هنگامی که از آن بیرون شدند هفت ساعت از ایام دنیا بود و همان روز خداوند آنها را بزمین فرو فرستاد

۵۶- در شیعه هفت خصلت است-

امام پنجم فرمود همانا پیروان و شیعیان علی کسانی هستند که در دوستی ما جان خود را بیکدیگر میبخشند و بدوستی ما با یک دیگر دوست میشوند و برای زنده کردن و برپا داشتن مسلک ما یک دیگر را دیدن میکنند و با هم رفت و آمد مینمایند اگر بخشم آیند ستم روا نمیدارند و اگر پسندیدند و خوششان آمد از حد بدر نمیروند و اسراف کاری نمیکنند، برای همسایگان خود برکت میباشند و برای کسانی که آمیزش دارند سلامت و آسایشند، من آنچه در این موضوع روایت داشتم در کتاب صفات الشیعه نقل کردم.

۵۷- رسول خدا در هفت مقام ابو سفیان را لعنت کرد-

عامر بن واثله گوید براستی رسول خدا (ص) در هفت مقام ابو سفیان را لعنت فرستاد و در همه این مقامات نسبت باو جز لعنت و وظیفه ای نداشت.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۶۰

اول- روزی که خدا و رسولش او را لعن کردند در هنگام هجرت پیغمبر (ص) بمدینه بوده ابو سفیان که از شام می آمد بآن

حضرت برخوردار و او را دشنام داد و خواست او را بزند خدا شر او را گردانید.

دوم- روز کاروان بدر بود که آن را از چاه بدر گریزانند و از دست رسول خدا در برد خدا و رسولش او را لعن کردند.

سوم- روز جنگ احد بود که پس از پایان جنگ فریاد کشید سرفراز باد هبل رسول خدا پاسخش داد که خداوند اعلی و اجل است، ابو سفیان گفت ما عزیزی داریم و شما عزیزی ندارید در پاسخش فرمود خدا مولا و یاور ماست و شما مولا و یاور ندارید.

چهارم- در روز جنگ خندق بود که ابو سفیان با همه افراد قریش برای نبرد

با پیغمبر آمده بود و خدا آنها را نومید و خشمناک و دست خالی برگردانید و دو آیه در سوره احزاب فرستاد و ابو سفیان و یارانش را کفار نامید و معاویه را مشرک و دشمن خدا و پیغمبرش شمرد.

پنجم- در روز صلح حدیبیه بود که جلو قربانیها را گرفتند و نگذاشتند بمحل آن که منی است برسند و مشرکان مانع شدند رسول خدا برود مسجد الحرام را زیارت کند و قربانیهای خود را بگذرانند رسول خدا طواف کعبه نکرده برگشت و عمره خود را انجام نداد و ابو سفیان را لعن کرد.

ششم- در روز جنگ احزاب بود که ابو سفیان با جمع قریش و عامر بن طفیل با جمع هوازن و عیینه بن حصین با جمع غطفان بمدینه تاختند و یهودان قریظه و بنی نضیر هم بآنها قول دادند که همراهی کنند و مدد نمایند رسول خدا پیشوایان و پیروان همه را لعن کرد فرمود در میان پیروان اگر مؤمنی باشد گرفتار لعن نگردد ولی در پیشوایان این گروه مؤمن و نجیب و اهل نجاتی نیست.

هفتم- روزی که در آن گردنه با سابقه توطئه ای که داشتند به پیغمبر حمله کردند و این جمع دوازده تن از بنی امیه بودند بریاست ابی سفیان و پنج تن از مردمان دیگر در اینجا هم پیغمبر کسانی که بر سر گردنه بودند بجز خود پیغمبر و شترش و راننده و جلودارش لعن کرده مصنف این کتاب گوید در این روایت توطئه کنندگان عقبه را دوازده و پنج شمرده و صحیح آن است که چهار ده تن بودند.

شرح آنچه از کتب حدیث و تاریخ و سیاق آیات سوره احزاب استفاده

می شود اینست که خندق و احزاب در تاریخ اسلام یک واقعه بوده و در همین واقعه بود که ابو سفیان قبائل عرب را بر ضد اسلام متحد کرده و ده هزار قشون بمدینه کشید و قبائل یهود را هم فریفت و عهد خود را با پیغمبر و مسلمانان شکستند و از سمت جنوب مدینه در صدد هجوم برآمدند و در حقیقت مسلمانان در محاصره مشرکین و یهود قرار گرفتند و از آیات سوره احزاب هم همین موضوع ظاهر است ولی ظاهر این حدیث این است که واقعه خندق

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۶۱

و هجوم مشرکین غیر از واقعه احزاب بود و بخصوص اینکه واقعه حدیبیه را میان آنها فاصله قرار داده و ممکن است تعدد لعن در واقعه احزاب باعتبار طول مدت محاصره باشد و پیغمبر در مدت واقعه احزاب که سیزده روز طول کشیده دو نوبت لعن بر ابی سفیان صادر کرده باشد

۵۸- حدیث هفت صندوقی که در دوزخ است-

اسحق بن عمار بن صیرفی در حدیث طولانی از امام هفتم روایت کرده که فرمود ای اسحق براستی در دوزخ یک وادی است که سقر نام دارد از روزی که خدایش آفریده تاکنون ندیده و اگر خدا اذنش دهد که باندازه سوزنی بدمد آنچه بر روی زمین است میسوزد اهل دوزخ از سوزش و گند و پلیدی و عذاب این وادی پناهنده میشوند و در این وادی کوهی است که اهل وادی از سوزش و گند و پلیدی و عذاب آن پناهنده میشوند و در آن کوه یک دره ای است که اهالی آن کوه از سوزش و گند و پلیدی و عذاب آن پناهنده میشوند و در آن دره چاهی

است که اهل دره از سوزش و گند و پلیدی و عذاب آن پناهنده میشوند و در آن چاه ماری است که اهل چاه از بدی و کند و پلیدی و زهری که در دندان‌ش تعبیه شده پناهنده میشوند و در شکم آن مار هفت صندوق است که پنج تن از امت‌های پیشین و دو تن از این امت در آن صندوقها جا دارند. گوید عرض کردم قربانت آن پنج تن کیانند؟ و این دو کیانند؟

فرمود آن پنج قابیل است که هابیل را کشته و نمرود است که با ابراهیم در موضوع پروردگار محاجه کرد و گفت منم که زنده میکنم و میمیرانم و فرعون است که گفت من پروردگار برتر شمایم و یهود است که مذهب یهودی را بدعت گذارد و بولس است که نصرانیت را در کیش مسیح پدید آورد و از این امت دو تن اعرابیند که از دل ایمان نداشتند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۶۲

۵۹- ایوب بی گناه هفت سال بلا کشید-

امام ششم فرمود ایوب بی گناه هفت سال بلا کشید. امام ششم از قول پدرش گفت که ایوب بی گناه گرفتار بلا شد، پیغمبران گناه نمیکنند زیرا معصوم و پاکند و کج نمیروند، و پیرامون گناه نمیگردند چه گناه کوچک باشد چه گناه بزرگ، فرمود حضرت ایوب با این اندازه بلا که کشید بوی بد و قیافه زشت در او پدید نشد و یک نوک قلم خون و چرک از او بیرون نیامد هیچ کس او را کثیف نیافت و از او وحشت نکرد هیچ کجای بدنش کرم نیفتاد خدا با همه پیغمبران و دوستان گرامی خود در گرفتاری آنها چنین میکند همانا مردم که از حضرت

ایوب کناره میکردند برای فقر و ضعف حال او بود در ظاهر چون نمیدانستند نزد پروردگار خود که نامش بلند باد چه مقامی دارد و چه کمک و گشایشی دریافت خواهد کرد.

پیغمبر (ص) فرمود بلاکش ترین مردم پیغمبرانند سپس مانند تر و مانند تر بآنان خدای عز و جل همانا ایوب را ببلائی بزرگی گرفتار کرد که در چشم همه مردم خوار شد.

تا آنکه چون نعمتهای بیکران خدا را در دست او بنگرند او را به پروردگاری و خدائی نپرستند و برای آنکه بدانند ثواب و پاداش از جانب خدا بر دو قسم است یکی بطور اختصاص و تفضل و یکی بطور استحقاق و مزد کوشش و عبادت تا هیچ ضعیف و بیچاره ای را خوار ندانند و هیچ فقیر و بیماری را پست نشمارند و تا بدانند که خدا هر کس را خواهد بیمار کند و هر که را هر گاه خواهد شفا بخشد بهر وسیله ای که خواهد و اینها را برای جمعی عبرت و برای جمعی بدبختی و شقاوت و برای جمعی سعادت و خوشبختی قرار دهد و خدا در همه حال در قضاوت خود عادل و در کارهای خود حکیم است و آنچه با بندگانش رفتار کند اصلح به حال آنها است و هیچ توانائی برای آنها نیست مگر از جانب حضرت او.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۶۳

۶۰- فرشتگان هفت دسته اند و حجابها هفتند-

اشاره

ابی منصور زید بن وهب گوید سؤال شد امام یکم از توانائی خدای عز و جل که بزرگ باد جلال او آن حضرت بسخن رانی ایستاد، خدا را ستایش کرد و بر او ثنا فرمود سپس گفت خداوند تبارک و تعالی فرشتگانی دارد بعضی باندازه بزرگ

که اگر یکی از آنان بزمین فرمود آید از بس بزرگ است و از بس پر و بال دارد زمین نمیتواند آن را در خود جا دهد بعضی از آنها باندازه تنومند و زیبا هستند که اگر همه جن و انس همدست شوند نمیتوانند او را وصف کنند بعضی از ملائکه الهی چنان است که هفتصد سال راه مسافت میان دو شانه یا مسافت پره گوشش است، بعضی از آنها با یکی از بالهای خود میتواند همه افق را بپوشاند بعلاوه از بزرگی جسمش، بعضی از آن ها باندازه ای بلند قامتند که آسمانها تا زیر ناف آن ها است، بعضی از آن ها بدون پایگاه قدم در عمق هوای زیرین زمین نهاده و همه زمین ها تا زانوی او است، بعضی از آن ها هست که اگر همه دریاها را پشت ناخن بزرگش بریزند جا میدهد بعضی هستند که اگر کشتیها را در اشک چشمش بیندازند تا ابد سیر میکنند قَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ، عرض شد آقا حجابها را بفرمائید.

فرمود حجب هفت است ضخامت هر حجابی پانصد سال راه است و میان هر دو حجاب پانصد سال، حجاب دوم هفتاد هزار حجاب است که میان هر دو حجاب پانصد سال است و طولش پانصد سال.

دربانان هر حجاب هفتاد هزار فرشته اند که هر کدام قوت تمام جن و انس را دارند بعضی از آن حجابها تاریکی است بعضی نور است بعضی آتش است بعضی دود است بعضی ابر است، بعضی برق است، بعضی رعد است، بعضی روشنی است، بعضی ریگ است، بعضی کوه است، بعضی غبار است، بعضی آب است بعضی نهرها است آنها حجابهای گوناگونیند ضخامت هر حجابی هفتاد هزار

سال است.

سپس سرا پرده های جلال است که شصت سرا پرده اند و در هر سرا پرده هفتاد هزار فرشته است میان هر سرا پرده تا سرا پرده دیگر مسافت پانصد سال است سپس سرا پرده عزتست سپس سرا پرده کبریا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۶۴

سپس سرا پرده عظمت سپس سرا پرده قدس سپس سرا پرده جبروت سپس سرا پرده فخر سپس سرا پرده نور سفید سپس سرا پرده یگانگی که هفتاد هزار سال در هفتاد هزار سال است سپس حجاب اعلی است علی (ع) در این جا سخن خود را پایان رسانید و خاموش شد عمر بآن حضرت عرض کرد ای ابا الحسن بی تو یک روز زنده نباشم.

مصنف این کتاب گوید این پرده ها را بر ذات حق نزده اند خدا برتر از این است که زیر پرده باشد زیرا خداوند را مکانی نیست این پرده ها را بر فراز آفرینش بزرگ و والای او زده است که جز حضرت او اندازه آن را نمیداند.

شرح -

از این روایت استفاده می شود که فرشتگان اجسام لطیفه نورانیه هستند و دارای شکل و اندام زیبا هستند نه آنکه صرف قوایی مجرد و موجوداتی لا مکان و غیر محدودند چنانچه فلاسفه گمان کرده اند.

و راجع بحجابات از این روایت چنان فهمیده می شود که حجابات منازل و مقاماتی مادی هستند مانند توده های ماده فضا که باشکال مختلفه در تحقیقات رصدی و علمی امروزه کشف شده و ماده حجاب هم همین معنا را میفهماند زیرا حجاب پرده است و نسبت بزرگان آن پرده ای را گویند که بر درگاه می آویزند تا مردم سرزده و بی رخصت بر آن ها وارد نشوند و طبقات و انواع موادی که در

فضای عمیق بقدرت الهی آفریده شده اند که تا سیزده نوع آن را در این روایت نام برده پرده های دربار حضرت پروردگارانند و در حقیقت ماده و مظاهر آن همان حجاب میان حق و خلق است، ماده است که مانع شهوت پرتو ذات او است که از آن بوجه الله تعبير شده و همان ماده و مظاهر آنست که از نظر تفکر و استدلال نمایش حق را میدهد و کشف از صانع خود میکند.

سرادق

که فارسی مرادف آن سرا پرده است در کلام شیخ بزرگوار صدوق بظاهر آن حمل شده از این جهت آن را توجیه کرده که بر ذات حق زده نشده زیرا مستلزم مکان است خدا را مکانی نیست ولی بهتر آنست که لفظ سرادق بصفات جلال و جمال حضرت حق تفسیر شود و در این صورت محتاج توجیهی که مصنف کرده نیست مانند تعبیر عرش و کرسی از الفاظی که بطور مثل و استعاره برای فهم یک حقایق معنویه استعمال شده است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۶۵

۶۱- امیر المؤمنین هفت سال پیش از مردم نماز خواند.

اشاره

عباد بن عبا الله از علی (ع) روایت کرده که فرمود من بنده خدا و برادر رسول خدایم من صدیق اکبرم هیچ کس پس از من ادعای این مقام را نکند جز آنکه دروغ زنت من هفت سال پیش از مردم دیگر نماز خواندم.

شرح-

آنچه در تاریخ آمده است این است که چون پیغمبر اظهار رسالت کرد اول بار خدیجه کبری و علی (ع) باو ایمان آوردند و تا سه سال همین دو تن با آن حضرت نماز میخواندند و ممکن است چهار سال هم قبل از اظهار رسالت علی (ع) با آن حضرت نماز میخوانده زیرا پیغمبر پیش از بعثت بوظایف شخصی خود ملهم بوده و علی (ع) در زیر سرپرستی مخصوص او میزیسته و در اسرار نبوت محرم راز او بوده است.

۶۲- شیاطین بر هفت تن از غلات فرود شدند-

اشاره

امام ششم در تفسیر گفته خدای عز و جل (در سوره شعراء آیه ۲۲۱-۲۲۲) بشما بگویم شیاطین بکه فرود می آیند بر هر دروغزن گنهکاری.

فرمود آنها هفت کس بودند: مغیره، بنان، صاید، حمزه بن عماره بربری، حارث شامی، عبد الله بن حارث، ابو الخطاب.

این هفت تن از جمله رؤسای غلات بودند که امامان را خدا و خود را پیغمبر میدانسته و نسبت های دروغ بائمه میدادند، بنان بپا مضمومه و نون آمده و بپا بعد از نون هم تلفظ شده.

۶۳- جبرئیل از طرف خدای عز و جل جلاله خبر آورد که به شیعیان علی (ع) هفت خصلت عطا شده.

جابر بن عبد الله انصاری گوید یک روز نزد پیغمبر (ص) بودم که روی مبارک خود بسوی علی بن ابی طالب (ع) نمود و فرمود این جبرئیل است که از سوی خدا جل جلاله بمن خبر میدهد که از روی حقیقت هفت خصلت به شیعیان و دوستان تو عطا شده، آسانی هنگام مردن: آرامی دل هنگام رمیدن و وحشت مردم، روشنی در هنگام تاریکی، ایمنی در هنگام فزع و برابری در میزان عمل و گذشتن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۶۶

از پل صراط و رفتن در بهشت پیش از مردم در حالی که نور ایمان پیشاپیش و در سمت راست آنان میشتابد.

۶۴- کسی که روایت کرده که خاندانی که آیه تطهیر در باره آنها نازل شده هفت کس بودند-

عمره دختر افعی گوید شنیدم ام سلمه رضی الله عنه میفرمود این آیه (۳۳ سوره احزاب) همانا خدا خواسته است که پلیدی و نکوهش را از شما خاندان ببرد و یکباره شما را پاکیزه کند، ام سلمه گفت در میان خانه هفت کس بودند رسول خدا و جبرئیل و میکائیل و فاطمه و حسن و حسین (ع) و من بر در خانه بودم عرض کردم یا رسول الله من از خاندان نیستم؟ فرمود تو از همسران پیغمبری و نفرمود تو از خاندانی.

مصنف این کتاب گوید این حدیث غریب است و مضمون آن غیر معروف و خلاف مشهور است و جز بهمین یک سند بدست ما نیامده و معروف اینست که خاندانی که آیه تطهیر در باره آنها نازل شده پنج کسند (محمد و علی و فاطمه حسن و حسین «ع») و ششم آنها جبرئیل بوده.

۶۵- هفت کس نماز را شکسته نخوانند-

امام ششم از گفته پدرش فرماید هفت کس نماز را شکسته نخوانند (با اینکه مسافرنند) کارمند سیار جمع آور مالیات و خراج که شهر بشهر میگردد فرمانده و امیر گشتی که در منطقه مأموریت خود همیشه در گردش است؛ تاجر و کاسب دوره گرد که بازاری به بازاری و از شهری بشهری میگردد و چوپان و بیابانی و چادر نشین که همیشه دنبال آب و گیاه در گردشند و مردی که برای تفریح و بازی بشکار رفته و کوه بکوه میگردد و دزد سر گردنه که راه میزند.

۶۶- ذکر حق بهفت عضو انسان تقسیم شده.

زبان و روح و نفس و عقل و معرفت و سر و قلب هر یک از این هفت نیاز باستقامت و درستی دارند، درستی زبان صدق اقرار

است، درستی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۶۷

روح راستی در استغفار است، درستی نفس راستی در عذر خواهی است، درستی عقل بر راستی عبرت گرفتن است، درستی معرفت بر راستی سرفراز بودن است، درستی سر سرشار بودن بعالم اسرار است، درستی دل یقین راست و شناختن پروردگار است، ذکر زبان حمد و ثنا است ذکر نفس کوشش و رنج است، ذکر روح بیم و امید است، ذکر دل راستی و سادگی است؛ ذکر عقل تعظیم و حیا است، ذکر معرفت تسلیم و رضا است، ذکر سر مقام شهود حق جل و علا است شرح. این روایت از نظر سند عامی و مرسل و موقوف است و از نظر متن مورد اعتراضاتی است.

۱- سوق مطلب و عبارت با مضامین اخبار ائمه معصومین مخالفت دارد و شبه بمطالب و عبارات عرفاء و متصوفه است.

۲- معرفت و سر را از اعضاء شمرده و برای هر یک

ذکری و استقامتی بیان کرده و با اینکه معرفت و سر از صفات و افعال انسان است نه از اعضاء انسان مگر آنکه مقصود از معرفت یک مرتبه ای از روح انسانی باشد پس از وجدان حق بنا بر اتحاد عاقل و معقول و مراد از سر مرتبه ای از نفس ناطقه باشد پس از ادراک رتبه شهود حق و این معنی با استقامتی هم که برای هر یک از این دو ذکر شده مناسب است زیرا که میفرماید استقامت معرفت برآستی سرافراز شدن است.

و این سرافرازی مناسب با این مقام از روح که دارای وجدان حق شده و مقام بندگی خود را دانسته و بدان سرافراز است از این رو در نعت پیغمبر خاتم که مصداق انسان کامل و دارای مقام استقامت است بحکم *وَ اسْتَقِيمَ كَمَا أُمِرَتْ* عبده بر رسوله مقدم است و استقامت سر را بمقام شهود دانسته و با ذکری هم که برای هر یک از این دو مقام بیان کرده مناسبت است زیرا که ذکر معرفت را رضا و تسلیم دانسته و آن مناسب با روح عارف است و ذکر سر را رؤیت ملاقات دانسته و این مناسب با مقام شهود است.

۶۷- رسول خدا را هفت فرزند شد-

امام ششم فرمود برای رسول خدا از خدیجه شش فرزند شد دو پسر بنام قاسم و طاهر که نامش عبد الله بود و چهار دختر، ام کلثوم، رقیه، زینب، فاطمه، علی بن ابی طالب فاطمه را بزنی گرفت و ابو العاص بن ربیع که مردی از بنی امیه بود زینب را گرفت و عثمان بن عفان ام کلثوم را بزنی گرفت ولی پیش از عروسی مرد و چون در رکاب

پیغمبر بجبهه جنگ بدر رفت رقیه را باو تزویج کرد یک پسر هم بنام ابراهیم از ماریه قبطیه برای رسول خدا شد و ماریه را

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۶۸

ام ابراهیم و ام ولد میگفتند.

امام ششم فرمود رسول خدا وارد خانه خود میشد که شنید عایشه بروی فاطمه زهرا فریاد میکشد و میگوید ای دختر خدیجه تو عقیده داری که مادرت از ما بهتر بود چه بهتری داشته؟ او هم چون ما یکی از زنان پیغمبر خدا بوده! فاطمه که گفتار او را میشنید چون چشمش برسول خدا افتاد آغاز گریه کرد، رسول خدا رو بفاطمه زهرا.

ای دختر محمد چرا گریه میکنی؟

عایشه مادرم را ببدی و نکوهش نام برده و مرا بگریه انداخته.

رسول خدا خشم آلود رو بعایشه.

ای حمیراء خاموش باش خدای تبارک و تعالی زن زاینده و مهربان را مبارک گردانید خدیجه که خدایش رحمت کناد از من دو پسر آورد یکی طاهر که عبد الله نام داشت و مطهر لقب داشت دوم قاسم و چهار دختر برای من آورد: فاطمه و رقیه و ام کلثوم و زینب. ولی تو از آن زنانی هستی که خدا رحمت را بسته و تاکنون فرزندی نیاوردی:

– تذکر:

از اول کتاب تا اینجا رجال سند احادیث را زیر شماره هر حدیث در آخر کتاب آوردیم همچنین اسناد جلد اول را:

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۶۹

– باب خصال هشتگانه

– ۱ – شایسته است که در مؤمن هشت خصلت باشد –

اشاره

امام ششم فرمود شایسته است در مؤمن هشت خصلت باشد در موقع گرفتاریهای سخت و لرزاننده سنگین و وقور باشد، در گاه بلا شکیبیا باشد، در گاه نعمت و خوشی شکر گزار خدا باشد.

بدان چه خدا باو داده قناعت کند، بدشمنان خود ستم نکند و سربار دوستان خود نباشد، تن خود را برنج اندازد و مردم از او در آسایش باشند، دانش دوست مؤمن است، حلم وزیر اوست، صبر فرمانده لشکر او است؟ نرمی و مدارا برادر او است، خوش پذیرائی و خوش پرخوری پدر او است.

مقصود از اینکه سربار دوستان نباشد و تن خود را رنج دهد تا مردم از او در راحت باشند.

این است که برای تحصیل معاش و بودجه زندگانی خود کسب و کاری داشته باشد و سخت تلاش کند تا باندازه مصارف خود تحصیل نماید و سربار دوستان نگردد و بعلاوه زیادی هم بدست آورد و بدرماندگان و بیچارگان کمک کند تا مردم از قبل او در آسایش باشند.

نظیر این حدیث را جهاد بن عمرو از حضرت صادق (ع) روایت میکند و آن حضرت از پدر و جدش که فرمود: پیغمبر در سفارشهایش بعلی (ع) گفت سزاوار است مؤمن را این خصال هشتگانه.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۷۰

۲- هشت کسند که نمازشان قبول نمیشود.

رسول خدا فرمود نماز هشت کس قبول نشود بنده ای که گریخته تا نزد آقای خود برگردد، زنی که ناشزه است و شوهر بر او خشمناک است.

کسی که زکاه خود را ندهد، کسی که وضوء نسازد، دختر نابالغی که بی سرپوش نماز بخواند، پیش- نمازی که خود را بر مأمومینش تحمیل کرده باشد، شخص زبین، عرض شد یا رسول الله زبین چه کسی است؟

فرمود کسی که بول یا غائط بر او تنگ گرفته باشد و مست اینان هشت کسند که نمازشان قبول نیست.

۳- حاملین عرض هشتند:

اشاره

حفص بن غیاث نخعی گوید از امام ششم شنیدم میفرمود حاملین عرش هشتند و هر کدام هشت چشم دارند که هر چشمی برابر دنیاست. امام ششم فرمود حاملین عرش چهار شکلند یکی مانند آدمیان است و از خدا برای فرزندان آدم روزی میخواهد و دومی مانند خروس است و از خدا برای پرندگان روزی درخواست میکند و سوم مانند شیر است و از خدا برای درندگان روزی درخواست میکند و چهارم مانند گاو است و از خدا برای چهار پایان روزی درخواست میکند، از آنگاه که فرزندان اسرائیل گوساله پرستیدند گاو حامل عرش سر خود را بزیر انداخته (خجلت زده است) چون روز قیامت شود حاملین عرش هشت میشوند.

شرح-

اصل جمله عرش در قرآن سوره الحاقه آیه ۱۷ است که میفرماید وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ، در روزی چنین

(روز قیامت) عرش پروردگارت را هشت تا بالای خود میکشند، مفاد این عبارت این است که تخت خداوند را روز قیامت هشت کس بدوش میکشند اگر مانند بزرگان هند بر تخته روانی سوار باشد که بر دوشها کشیده می شود یا هشت کس از جایی بجائی میبرند برای نقل مکان و این کنایه از بزرگی تخت پروردگار است که مثلا تخت را معمولا یک کس یا دو کس میکشند و تخت خدا چنان بزرگ است که هشت کس آن را میکشند ولی باتفاق دانشمندان اسلام سوای فرقه مجسمه که جمعی اندک و شاید منقرضند این معنا مراد نیست و اینجا یکی از موارد کنایات قرآن است و اقرب توجیهاش اینست که بگوئیم این جمله کنایه از عظمت و نمایش جلال خدا است در روز قیامت

بنا بر این مفاد کلام این است پروردگار تو در روز قیامت نمایش عظمت و جلال بسیار مهمی دارد، در این صورت لازم نیست عرشی و تختی و حاملی در میان باشد زیرا در کنایه میزان صحت و بلاغت کلام تحقق همان لازمست که مقصود متکلم است و مفاد تحت اللفظی برای فهمانیدن آن است و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۷۱

بعبارت دیگر مفاد تحت اللفظی مراد استعمالی است نه مراد جدی و آن معنای لازم مراد جدی است و میزان صدق و کذب و صحت و فساد کلام همان مراد جدی است نه مراد استعمالی بلکه در باب کنایه میتوان گفت که مفاد تحت اللفظی مراد استعمالی هم نیست و اصلا مراد متکلم همان معنای مجازی است چنانچه علمای بیان میگویند مجاز و کنایه هر دو استعمال لفظ است در غیر معنای خود و فرق آنها اینست که در مجاز قرینه منافی با معنای حقیقی لازمست ولی در کنایه قرینه منافی نیست و اراده معنای حقیقی هم صحیح است و مقصود از صحت اراده معنای حقیقی اینست که ممکن است معنای حقیقی هم موجود باشد و ممکن است نباشد چنانچه اگر گفتیم زید کثیر الرماد است بقصد آنکه جواد است مقصود بیان جود زید است نه هر دو معنا چنان که ممکن است کثرت رماد هم در خارج برای او محقق باشد و ممکن است اصلا همه حوائج خود را با دستگاه برق انجام دهد و هیچ خاکستر هم در دستگاه او نباشد.

و یا اینست که ممکن است معنای حقیقی هم از این جمله قصد شود بدون کم و زیادی در جمله در موقعی

که قرینه کنایه بودن اسقاط گردد بخلاف مجاز که از نظر ملازمه با قرینه ضد حقیقی بر معنای حقیقی قابل تطبیق نیست بهر حال در صورتی که ما این جمله را کنایه از عظمت نمایش جلال حق در قیامت دانستیم لازم نیست عرشی و حاملی در میان باشد چنانچه اگر طویل النجاد را بمنظور توصیف شخصی بشجاعت استعمال کردیم لازم نیست شمشیر یا بند شمشیر داشته باشد و یا حمایل کرده باشد بلکه صدق و صحت و بلاغت کلام وابسته همان وجود صفت شجاعت است ولی علمای اسلامی این کلام را بهمین سادگی و صفا تفسیر نکرده اند بلکه برای عرش و برای حامل عرش حقیقتی پنداشته اند و چون معنای تحت اللفظی کلام مستلزم جسمانیت پروردگار است و آن امریست محال دنبال تاویل رفته اند و بدو دسته عمده تقسیم شده اند.

۱- متکلمین و اخباریین و فقها، یعنی آن دسته از دانشمندان اسلامی که تا ممکن است پا بند ظواهر و قشر تعبیرات کتاب و سنت هستند اینها عرش الهی را یک موجود آسمانی منش و جسم بسیار بزرگی میدانند که محیط بر همه موجودات جسمانی و دارای پایه های بسیار و طاق و رواق و ارکان بیشمار است و راجع بعظمت عرض و تفصیل ارکان وعده ستونها و بزرگی آن اخبار بسیاری میان این دسته نقل شده بنا بر این جمله عرش هم یک موجودات جسمانی و البته بسیار بزرگ و نیرومندند که چهار یا هشت از آنان میتوانند عرش باین بزرگی را حمل کنند و این تعبیری که در این روایت اخیر از جمله عرش شده با این دسته مناسبت است و بسیار شبیه بقول ارباب انواع

جسمانی است که مبدأ آن عقائد فلکی و وثنی مآب کلده و آشور است و مجسمه هائی که برای نمایش ارباب انواع تعبیه کرده اند بصورت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۷۲

انسان بالدار و گاو و اسب و شیر و اشکال دیگر از خرابه های بابل و از حفریات قسمتهای چند ایران و عراق و نقاشیهای این سرزمین که محل علم و تمدن باستانی بشر است مجسمه ها و اشکال متعددی که صورت انواع ارباب و خدایان آنان بوده بدست آمده شاهد مدعا است.

ما بعد از اینکه آیه گذشته را با ذوق توحیدی و ادبی یک کنایه بلیغ و معجز آسا از نمایش عظمت حق گرفتیم و خود را از اندیشه در تصویر عرش و حمله آن فارغ نمودیم راه مناقشه در باره این گونه اخبار بار می شود و مخصوصا این خبر که ارسال آن ما را بتردید میاندازد و احتمال می رود از تراوش افکار تازه مسلمانانی باشد که مغز آنها از فلسفه و مبادی علوم باستانی ایران و عراق پر بوده و عقیده خود را باین صورت جزء تعلیمات مذهبی شیعه در آورده باشند.

۲- حکماء و عرفای اسلامی که در تعبیرات کتاب و سنت چندان ظاهر طلب و لفظ پرست نیستند بلکه روی مبادی فلسفه یونانی مشائیین یا روی ذوقیات عرفانی مربوط با فلسفه یونانی اشراقیین اساسی برای عالم وجود و سیر و شهود چیده اند و بگمان خود از روی برهان یا از شهود سستند بذوق و وجدان بدان عقیده مند شده و تعلیمات شرع اسلامی که از زبان قرآن و سنت نشر شده بدان تطبیق میکنند و ظواهر آیات و اخبار را بر طبق آن تاویل مینمایند این دسته

عرش را بهر دو معنای جسمانی و روحانی تفسیر کرده اند و عرش جسمانی را بگمان خود فلک نهم دانسته اند که بزعم ایشان محدد جهات است عالم جسمانی و موجد حرکت شبانه روز و خالی از هر گونه ستاره و نقش و نگار است.

و عرش روحانی را بمقام و احدیت حضرت حق تفسیر کرده اند که مقام صفات و ظهور ذات است برای ذات و مبدأ آفرینش و تجلی بر ماهیت و ممکنات و نمایش کثرات است.

اخباری که عرش را بعلم حق تفسیر کرده مؤید این نظر است زیرا علم مرکز صفات حق و مبدأ آفرینش ممکنات و تشریح احکام و دستورات است در این صورت ارکان و حمله عرش معنای دیگری دارد که مناسب با مقام صفات یا مظهریت صفات حق باشد و باید حمله عرش را بقوای کلیه علم و قدرت و صفات دیگر توجه کرد و شاید فرشتگان چهارگانه که در زبان تورات و قرآن معروفند چون جبرئیل، میکائیل، اسرافیل؛ عزرائیل همان قوای چهارگانه معنویه باشند که ممکن است آنها را حمله یا ارکان عرش نامید.

بنا بر این میتوان گفت سبب آنکه در قیامت حمله عرش از چهار بهشت ترقی میکنند وحدت ثانویه ظهور حق است در مظاهر امکانیه زیرا در این هنگام قوس صعود وجود پایان و «إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» مصداق پیدا کرده بنا بر این کاروان هستی که از قوای چهارگانه حمله عرش بار بسته و در کشور امکان سفر کرده بود اکنون با تکاملی که نتیجه این سفر و هدف این افاضه است باز گردیده و تجلی تازه ای برای ذات حق پدید شده که گویا فیض هستی دو چندان گردیده !!..

۴- بهشت هشت در دارد-

امام یکم فرماید بهشت هشت در دارد یکدر از آن پیغمبران و صدیقان است یکدر از آن شهیدان و صالحان است و از پنج در شیعیان و صدیقان ما داخل میشوند، من پیوسته بر سر صراط ایستاده و درخواست میکنم عرض میکنم پروردگارا شیعیان و دوستان و یاران مرا و کسانی که مرا در دنیا بولایت شناخته اند سالم دار یک بار آوازی از شکم عرش میرسد که

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۷۳

درخواست تو پذیرفته شد، شفاعت تو در باره شیعیان قبول شد هر تن از شیعیان من و کسانی که ولایت مرا پذیرفته و مرا بگفتار یا کردار یاری کرده و با دشمنانم جنگیده اند هفتاد هزار تن از همسایگان و خویشان خود را میتوانند شفاعت کرد از یکدر دیگر مسلمانان دیگری که خدا را به یگانگی شناخته و ذره ای دشمنی ما خاندان در دلشان نیست وارد میشوند.

امام پنجم فرمود بخدا خوشبین و امیدوار باشید و بدانید که بهشت هشت در دارد که پهنای هر دری از آنها مسافت چهل سال راه است (چهار صد سال خ ب)

۵- روا نیست که سقف خانه از هشت ذراع (چهار ذرع شاه) بیشتر باشد.

ابان بن عثمان گوید مردی حضور امام ششم آمد و بازی کردن و تعرض از ما بهتران با خانواده و نان خورهایش بامام «ع» شکایت کرد حضرت فرمود ارتفاع سقف خانه ات چه اندازه است؟ گفت ده ذراع فرمود آن را از مقیاس هشت ذراع کن و آیه الکرسی را هم بر آن نقش کن زیرا هر اطافی که ارتفاعش از هشت ذراع بیشتر باشد محضر است یعنی جنیان می آیند و دور آن نشیمن میکنند و (گاهی با عیال صاحب خانه) بازی میکنند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۷۴

۶- نماییه ازواج-

داود رقی گوید یکی از خوارج از تفسیر این آیه (۱۴۳-۱۴۴ سوره انعام) هشت جفت از گوسفند میش دو تا و از بز دو تا بگو آیا دو نر را حرام کرده یا دو ماده را و از شتر دو تا و از گاو دو تا؛ از من پرسید گفت کدام از اینهاست که خدا حلال کرده و کدام را حرام کرده نزد من چیزی در این موضوع نبود.

در سفر حج حضور امام ششم (ع) رسیدم و از آن حضرت پرسیدم فرمود خدا قربانی کردن میش و بز اهلی را در منی حلال کرده و قربانی وحشی آنها را حرام کرده اما راجع بستر و گاو خدا قربانی شتر عربی را حلال کرده و قربانی شتر بختی را حرام کرده و قربانی گاو اهلی را حلال کرده و گاو کوهی را حرام کرده؛ من برگشتم و همین جواب را بآن شخص گفتم، گفت این چیز است که از حجاز دریافت شده.

۷- هشت کس از مردم محسوب نشوند

راوی بامام ششم عرض کرد شما همه این مخلوقات دو پا را آدم میدانید فرمود هشت طایفه شان را دور بینداز، آنکه مسواک نکند، آنکه در جای تنگ چهار زانو نشیند، آنکه در کار بیهوده مداخله کند، آنکه بیدانش بحث کند، آنکه بیدرد خود را بیمار نماید، آنکه بی مصیبت پریشان حال شود، آن که با یاران خودش در مطلب درستی که مورد اتفاق آن ها است مخالفت ورزد، آنکه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۷۵

بپدران خود افتخار کند و از کارهای نیک آنان بی بهره باشد، این آدم چون گیاه اخلیج باشد که پوست کنده شود تا به گوهر و مغز خود رسد. او همچنانست که خدای عز

و جل فرموده، نیستند آنان جز همانند چهار پایان بلکه در راه خود گمراه تر از آنان.

۸- هر کس در مسجدها رفت و آمد کند یکی از هشت خصلت را دریابد.

امام یکم همیشه میفرمود هر کس در مسجدها رفت و آمد کند یکی از هشت چیز را دریابد، برادری خدا داده یا دانشی تازه یا آیه ای وظیفه بخش یا رحمتی که بدان چشم داشته یا سخن نصیحتی که او را از هلاکتی نجات می‌دهد یا سخنی می‌شنود که او را براستی رهبری میکند یا گناهی را از ترس خدا یا از روی حیا وامینهد.

امام دوم فرماید که شنیدم رسول خدا (ص) میفرمود کسی که همیشه بمسجدها رفت و آمد کند برادری خدا داده بدستش آید یا دانشی پسندیده یا سخنی که براه راستیش رهبری کند یا سخن نصیحت آمیزی که از هلاکت نجاتش دهد یا رحمتی که بدان چشم دارد یا ترک کند گناهی را از روی حیاء یا ترس از خدا.

۹- هشت کسند که اگر اهانت شوند همانا باید خود را سرزنش کنند.

امام یکم فرمود که پیغمبر (ص) در ضمن سفارشات خود بمن گفت. ای علی هشت کسند که اگر اهانت شوند همانا باید خویش را سرزنش کنند نه دیگری را. آنکه ناخوانده بر سر خوان مهمانی رود، مهمانی که بمیزبان خود فرمانی تحمیل کند، کسی که از دشمنان خود خوبی خواهد، کسی که از

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۷۶

مردمان پست بخشش خواهد، آنکه ناخوانده در راز میان دو کس مداخله نماید، آنکه پادشاه اهانت کند، آنکه در مقامی نشیند که شایسته آن نیست، آنکه با کسی حدیث کند که به وی گوش ندهد.

۱۰- مسجدها را از هشت چیز باید دور داشت-

امام ششم (ع) فرمود مسجدهای خود را از هشت چیز دور دارید: از فروش و خرید دیوانگان و کودکان و جستن گمشده و قضاوت و اجراء حدود و فریاد بلند.

۱۱- ایمان هشت خصلت است.

ابو بصیر گوید: حضور امام پنجم شرفیاب بودم که مردی بآن حضرت عرض کرد اصلحک الله راستی در کوفه جمعی هستند که عقیده هائی دارند و آن را از شما میپندارند فرمود: کدام عقیده ها؟ عرض کرد میگویند ایمان جز اسلام است. امام پنجم فرمود آری همین طور است آن مرد عرض کرد برای من بیان فرمائید فرمود هر که عقیده دارد که خدا یکی است و محمد (ص) رسول خدا است و بدان چه از نزد خدا آورده اعتراف کند و نماز بخواند و زکاه بدهد و ماه رمضان را روزه دارد و بحج کعبه رود مسلمان است. گفتم ایمان کدامست؟ فرمود کسی که خدا را یگانه داند و محمد (ص) را رسول خدا شناسد و بدان چه از نزد خدا آورده اعتراف کند و نماز را بپا دارد و زکاه را بدهد و ماه رمضان را روزه دارد و بحج کعبه رود و خدا را بگناهی که بدان بیم از دوزخ داده ملاقات نماید مؤمن باشد. ابو بصیر عرض کرد قربانت کدام یک از ماها است که مرتکب

بدان از دوزخ بیم داده نشده باشد؟ فرمود چنان نیست که تو گمان بردی همانا مقصود این است که گناهی کند که خدا بدان بیم از آتش دوزخ داده و از آن توبه ننماید.

۱۲- معاصی کبیره هشت است.

اشاره

محمد بن مسلم گوید با امام ششم عرض کردم قربانت چرا در باره مخالفان خود معتقدیم که کافر و اهل دوزخند ولی در باره خودمان و هم مذهبیان خود معتقد نیستیم که در بهشتند.

فرمود این از ضعف ایمان شما است. اگر شما جماعت شیعه هیچ معصیت کبیره مرتکب نشوید بدانید که

در بهشتید، گفتم قربانت معاصی کبیره کدامند، فرمود اکبر کبائر شرک بخداست و عقوق پدر و مادر و بیابان گردی پس از هجرت بشهر مدینه و نسبت زنا بزن پارسا دادن و از جهاد گریختن و بناحق مال یتیم را خوردن و پس از دانستن حرمت ربا خوردن و مؤمن را کشتن، گفتم زنا و دزدی چگونه؟ فرمود از این قبیل نیستند. مصنف این کتاب گوید اخباری که متعرض شماره کبائرند اگر چه بعضی آنها را پنج و بعضی هفت و بعضی هشت و بعضی بیشتر شمرده اند ولی در حقیقت با هم اختلافی ندارند زیرا پس از شرک بخدا هر گناهی نسبت بگناه کوچکتر از خود کبیره است و هر گناه کوچکی نسبت بکوچکتر کبیره است و هر گناه کبیری نسبت بشرک صغیره است.

شرح-

در شماره گناهان کبیره از نظر اخبار و فتاوی اختلاف بسیاری است که از پنج تا هفتاد شمرده شده است نظریه نسبی که شیخ صدوق (رضی الله عنه) اختیار کرده و جمعی از بزرگان از او پیروی کرده اند یکی از راههای رفع اختلاف اخبار است ولی از جهاتی مورد اشکال است.

مقصود از این نسبی بودن انکار گناه صغیره است یا انکار گناه کبیره یا هر دو و التزام بهر یک از این سه وجه مورد اعتراض است زیرا تقسیم بصغیره و کبیره قابل انکار نیست.

۲- آنکه در اخبار و فقه برای گناه کبیره احکام و آثار مخصوصی ثابت شده مثل اینکه مجرد ارتکاب کبیره منافی عدالت است ولی در صغیره اصرار منافی عدالت است نه مجرد ارتکاب و چنان که در قرآن میفرماید اگر از کبائر آنچه شما را از آن

نهی کردیم اجتناب کنید سیئات و گناهان دیگر شما را جبران میکنیم و چنان که در این خبر میفرماید شیعه با اجتناب کبائر مستحق بهشت است بشرط توبه بهر حال گناه کبیره و صغیره دارای آثار و احکام جداگانه هستند و ترتیب و آثار و احکام هر یک محتاج بتشخیص موضوع است و نظریه نسبیة تشخیص موضوع نمیدهد بلکه موضوع را مبهم و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۷۸

متداخل میکند.

۳- آنکه خود اجراء نظریه نسبیة نیازمند آنست که صغیر و کبیری در گناهان تخصیص داده شود تا آنکه حکم کنیم این صغیر نسبت بآن اصغر کبیره است و آن کبیره نسبت بآن اکبر صغیره است و میسریم از کجا میفهمید که آن اکبر است و آن کبیر و آن اصغر و آن صغیر تا نظریه نسبیة را تطبیق کنید، و اگر برای تشخیص این مراتب میزان و دلیلی در دست هست با همان میزان مراتب گناهان تعیین می شود دیگر نیازی بنظریه نسبیة نداریم. و صحیح اینست که برای اثبات کبیره بودن گناهی یکی از سه دلیل متقن لازم است.

۱- آنکه در قرآن یا سنت ثابت بطریق معتبر تصریح شده باشد که فلان گناه کبیره است.

۲- آنکه در قرآن نسبت بگناهی صریحا کفر عذابی بیان کرده باشد چنانچه فرماید هر کس عمدا مؤمنی را بکشد کفرش دوزخ است.

۳- آنکه مساوی یا اکبر از گناهی شمرده باشد که کبره بودنش ثابت است چنانچه فرماید غیبت سخت تر از زنا است یا آنکه کاهن چون ساحر است در صورتی که دلیلی آمده که زنا کبیره است یا سحر کبیره است کبیره بودن غیبت و کفالت هم ثابت می شود.

و اما

راجع باختلاف اخبار در شماره کبائر باید آنها را حمل بر مراتب کرد زیرا البته گناهان کبیره هم مراتبی دارند و اکتفاء بعضی اخبار بچندی از آنها از باب آنست که اهمیت بیشتری دارند یا از باب اثر مخصوصی است که بر آن دسته مترتب است چنانچه ممکن است گفت سقوط استحقاق بهشت از شیعه منوط ارتکاب این هشت گناه مخصوص است و حتی این اثر بر مثل دزدی و زنا بار نیست با اینکه کبیره بودن آنها از نظر منافات با عدالت ظاهرا محل تردید و خلافی نباشد.

۱۳- برای علی (ع) هشت خصلت است.

ابو ایوب انصاری گوید پیغمبر بیمار شد و فاطمه بیعت او آمد حالش سخت بود چون فاطمه سختی بیماری پدر را دید گریه گلویش را گرفت تا اشک بر رخسارش روان شد پیغمبر باو فرمود ای فاطمه خدای جل ذکره زمین را خوب بازرسی کرده و از

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۷۹

همه روی زمین پدرت را برگزید سپس نظر دیگری فرمود شوهر تو علی را برگزید و بمن وحی فرستاد تو را باو تزویج کردم فاطمه جانم نمیدانی که خدا برای آنکه تو را گرامی داشته بکسی تزویج کرده که اسلامش از همه پیشتر و حلمش از همه بزرگتر است و علمش از همه بیشتر است فاطمه باین سخن شاد شد و مژده دریافت کرد. رسول خدا خواست بخیری که خدا بدو و محمد و آل محمد «ص» روزی کرده پیشتر او را آگاه کند فرمود فاطمه علی هشت خصلت دارد: ایمان بخدا و رسولش، علمش، حکمتش، همسرش، دو شبلس حسن و حسین، امر بمعروفش، نهی از منکرش، قضاوتش از روی کتاب خدا. ای فاطمه

ما خاندانی هستیم که بما هفت خصلت داده شده که به هیچ کس از آنان که پیش از ما بوده اند داده نشده و بکسی هم پس از ما داده نشود پیغمبر ما بهترین پیغمبرانست و او پدر تو است جانشین او بهترین اوصیاء هست و او شوهر تو است شهید خاندان ما سید شهیدانست و او حمزه عم پدر تو است از ماست کسی که با دو بال خود در بهشت پرانست و او جعفر است، از ماست دو سید این امت و آنان دو پسر تو هستند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۸۰

باب خصال نه گانه

۱- خداوند نه خصلت به پیغمبر خود محمد (ص) عطا کرده.

رسول خدا فرمود خدای تبارک و تعالی اسلام را بدست من ظاهر کرد و قرآن را بمن فرستاد و کعبه را بدست من گشود و مرا بهمه خلق خود فضیلت داد در دنیا مرا سید فرزندان آدم و مرا در آخر زینت بخش عرصه قیامت گردانید بهشت را پیش از ورود من بر پیغمبران غدقن کرد و پیش از ورود امت من بر امتهای پیغمبران دیگر قدغن نمود، خلافت را پس از من تا روز قیامت در خاندان من نهاد، هر کس بدان چه میگویم کافر باشد بخدای بزرگ کافر است.

۲- بشیعیان و دوستان علی (ع) نه خصلت عطا شده.

جابر بن عبد الله انصاری گوید:

یک روز نزد پیغمبر (ص) بودم که روی مبارک بسوی علی بن ابی طالب کرد و فرمود: ای ابو الحسن یک مژده ای بتو ندهم؟ عرضکردم چرا یا رسول الله. فرمود این جبرئیل است که مرا از جانب خدا جل جلاله آگاهی میدهد که خدا بشیعیان و دوستان تو نه خصلت داده آسانی در هنگام مرگ و آرامی دل در هنگام

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۸۱

هراس مردم و روشنی در هنگام تاریکی گور و آسودگی در هنگام محشر و برابری در هنگام سنجیدن اعمال و گذشتن از صراط و رفتن در بهشت پیش از مردم دیگر در حالی که نور ایمانشان در پیش رو و سمت راست آنان میشتابد.

۳- برای فاطمه دختر محمد (ص) نزد خدا نه نام است.

امام ششم فرمود برای فاطمه نزد خدای عز و جل نه نام است: فاطمه، صدیقه؛ مبارکه، طاهره، راضیه، مرضیه، محدثه، زهراء.

سپس فرمود میدانی فاطمه یعنی چه؟ عرضکردم آقای من بفرمائید فرمود از بدی بریده شده سپس فرمود اگر امیر المؤمنین او را تزویج نکرده بود تا روز قیامت در روی زمین از آدم و جز او برایش همسری نبود.

۴- خدای عز و جل بامیر المؤمنین نه چیز داده که بکسی پیش از وی جز بمحمد (ص) نداده-

یکی از شیعیان گوید از امام ششم شنیدم میفرمود امیر المؤمنین (ع) فرمود هر آینه خدای تبارک و تعالی نه چیز بمن داده که به هیچ کس پیش از من جز به پیغمبر نداده، راهها برای من باز است نژادها را میدانم، ابر برای من روانه می شود مرگها و گرفتاریها را میدانم فصل الخطاب را میدانم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۸۲

باذن پروردگار خود در ملکوت نگریستم هر چه پیش از من بوده و پس از من است عیان دیدم، بولایت و دوستی من خدا دین امت را تکمیل کرد و نعمت خود را برایشان تمام نمود و اسلام آنها را پسندید زیرا در روزی که امر ولایت بمحمد فرود آمد فرمود ای محمد بآنان خبر بده که امروز من دینتان را کامل کردم و اسلام آنها را از نظر تدین پسندیدم و نعمت خود را بر آنها کامل کردم (آیه ۳ سوره مائده) همه اینها منتهی است که خدا بر من گذاشته، حمد مر او را سزا است و بس.

۵- به پیغمبر (ص) در باره علی (ع) نه خصلت داده شده.

زید بن ارقم گوید رسول خدا بعلی (ع) فرمود نه خصلت در باره تو بمن داده شده سه در دنیا و سه در آخرت و دو بسود تو و یکی که از آن بر تو میترسم آن سه که در دنیا است تو وصی من و در میان خاندانم جانشین منی و اداکننده و ام منی و آن سه که در آخرتست پرچم حمد را که بمن میدهند بدست تو میسپارم، آدم و همه فرزندانش زیر پرچم منند؛ تو در کلیدهای بهشت بمن کمک میکنی، اختیار شفاعت خود را بتو میدهم در باره هر

که بخواهی، آن در که بسود تو است پس از من هرگز بکفر و گمراهی بر نمیگردد و اما آنکه بر تو میترسم اینست که قریش پس از من بیعت تو را بشکنند و با تو نیرنگ بازند. در حدیث دیگر رسول خدا (ص) فرمود در باره علی نه خصلت بمن داده شود سه در دنیا و سه در آخرت و دو تا که برای وی امید بخش است و یکی که از آن بر وی بیم دارم اما آن سه که در دنیا است عورت مرا میپوشاند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۸۳

و در خاندان من کارگزار است و در میان خاندان من جانشین و وصی من است و آن سه که در آخرتست پرچم حمد را بمن میدهند و من باو میدهم که آن را بکشد و در هنگام شفاعت گناهکاران به وی تکیه میکنم و در کلیدهای بهشت بمن کمک میدهد. و اما آن دو که نسبت به وی برای من امید بخشند پس از من بکفر و گمراهی بر نمیگردد و اما آن یکی که از آن بر وی بیم دارم اینست که پس از من قریش بیعت او را بشکنند و در باره او نیرنگ زنند.

۶- نه چیز است که هر یک آفتی دارند-

رسول خدا فرمود آفت حدیث کردن، دروغ- گفتن است.

و آفت دانش فراموشی است و آفت حلم سفاهت و سبکی است و آفت عبادت سستی است و آفت ظرافت و خوشمزگی لاف زدن است و آفت شجاعت ستم کردن است و آفت سخاوت منت نهادن است و آفت زیبایی خود فروشی و تکبر است و آفت حسب و خانواده فخر کردن است و بخود بالیدن.

۷- در خرمای برنی نه خصلت است.

امام یکم فرمود در آن میان که نزد رسول خدا بودیم ناگاه نمایندگان عبد القیس شرفیاب حضورش شدند سلام کردند و یک جلد خرما خدمت آن حضرت گذاشتند رسول خدا فرمود صدقه است یا هدیه؟

عرض کردند هدیه است یا رسول الله؟ فرمود از کدام نوع خرماهای شما است؟

عرض کردند برنی، فرمود در این نوع خرمای شما نه خصلت است برآستی این جبرئیل است که بمن خبر میدهد در آن نه خصلت است دهن را خوشبو میکند، معده را پاک میکند طعام را گوارا میکند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۸۴

شنوائی و بینائی میفزاید پشت را محکم میکند، شیطان را گم و تباه میکند؛ قرب بخدا می آورد و از شیطان دور میکند.

۸- از این امت نه چیز برداشته شده.

امام ششم فرماید که رسول خدا (ص) فرمود از امت من نه چیز برداشته شده است خطا و فراموشی و آنچه بر آن اکراه شوند و آنچه نمیدانند و آنچه تاب آن را ندارند و آنچه بدان مضطربند و حسد و فال بد و وسوسه در آفرینش تا بزبان نیاورده اند.

شرح -

مقصود اینست که کارهایی که دارای مؤاخذه و مسئولیتی است چون بیکی از این عناوین واقع شود مؤاخذه و مسئولیت آن برداشته شده است مثلا شراب حرام است و نوشیدن آن حد شرعی دارد ولی اگر بطور خطا یا فراموشی یا از روی اکراه غیر یا از روی اضطرار چون تشنگی و نبودن آب یا از روی ندانستگی بنوشد مؤاخذه و حدی ندارد و حسد و بد فالی که در دل باشد و اظهار نکند گناهی ندارد و مقصود از وسوسه در آفرینش خیالات فاسدی است که گاهی در خاطر می آید مثل اینکه خدا را کی خلق کرده یا کی خلق شده این هم خیالاتی است شیطانی و تا بزبان نیاورد گناهی و مسئولیتی مترتب نمیشود.

۹- از نه چیز نهی شده.

اشاره

امام سوم فرماید، چون پیغمبر (ص) خبیر را گشود کمان خود را خواست و بر دسته آن تکیه داد و خطبه ای خواند خدا را ستود و ثنای او را گفت و گشایش و پیروزی بزرگی که خدا به وی نصیب کرده یاد آور شد و از نه چیز غدقن کرد از مزد جنده و از نطفه چهارپا یعنی اجرت نری که بماده میجهانند و از انگشتر طلا و از بهای سگ و از زینهای ارغوانی ابو عدویه (که یکی از راویان این حدیث است) گفته زینهای سرخ و از پوشیدن جامه های قسی و آن جامه هائی بوده که در شام بافته میشده و از خوردن گوشت درندگان و از فروش طلا بطلا و نقره بنقره با اینکه یک طرف بیشتر باشد و از مطالعه در نجوم و ستاره شناسی.

شرح -

چون در قلعه های خبیر این کسبها و این کالاها موجود بوده و پس از تسخیر آنها بدست مسلمانان اموالشان در تصرف مسلمین افتاد و ممکن بود که این اخلاق و اعمال زشت آنها در مسلمانان سرایت کند این است که پیغمبر اسلام این احکام را بآنها گوشزد کرد و آنها را از ارتکاب این امور که

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۸۵

شاید میان یهودان و در قلعه های خبیر پیش از فتح پیغمبر شایع بود نهی کرد بسیاری از این امور چون بدست کردن انگشتر طلا و اجرت زنا و خوردن گوشت سباع در فقه اسلامی حرام تلقی شده و بعضی از آنها چون اجرت فحل و زین سرخ مکروه شمرده شده.

۱۰- گناهکار را نه ساعت مهلت دهند-

امام ششم فرمود چون بنده قصد کار نیک کند یک حسنه در نامه عمل او نوشته شود و چون آن کار نیک را انجام داد ده حسنه برایش نوشته شود و چون قصد گناه کند چیزی بر او نویسند و چون آن گناه را مرتکب شود باز هم تا نه ساعت باو مهلت دهند اگر پشیمان شد و استغفار کرد و بازگشت نمود بر او نویسند و اگر پشیمان نشد و توبه نکرد یک گناه بر او نوشته شود.

۱۱- امامان از فرزندان حسین (ع) نه تن بودند.

امام پنجم فرمود پس از حسین بن علی (ع) نه امامند که نهمی آنان قائم ایشانست.

۱۲- پیغمبر (ص) از سر نه زن وفات کرد.

امام ششم (ع) فرمود رسول خدا (ص) پانزده زن ازدواج کرد دو تن از آنان مردند و بسیزده تن آنها درآمد و از سر نه تن آنها وفات کرد آن دو که بدانها دخول نکرد عمره و سینا نام داشتند و آن سیزده که بدانها دخول کرد نخست خدیجه دختر خویلد بود سپس سوده دختر زمعه سپس ام سلمه نامش هند دختر ابی امیه بود سپس ام عبد الله عایشه.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۸۶

دختر ابی بکر سپس حفصه دختر عمر سپس زینب دختر خزیمه بن حارث ام المساکین سپس زینب دختر جحش سپس ام حبیبه بنام رمله دختر ابو سفیان سپس میمونه دختر حارث سپس زینب دختر عمیس سپس جویریة دختر حارث سپس صفیه دختر حی بن اخطب و آنکه خودش را به پیغمبر (ص) بخشید خوله دختر حکیم سلمی بود و دو کنیز هم در فراش خود داشت که با زنهای خود آنها را هم قسمت قرار داده بود و در هر دوره شبی هم با آنها بسر میبرد ماریه قبطیه و ریحانه خندقیه و نه زنی که از سر آنها وفات کرد عایشه بود و حفصه و ام سلمه و زینب دختر جحش و میمونه دختر حارث و ام حبیبه دختر ابی سفیان و صفیه دختر حی بن اخطب و جویریة دختر حارث و سوده دختر زمعه و بهترین زنان آن حضرت خدیجه دختر خویلد و ام سلمه دختر ابی امیه بودند سپس میمونه دختر حارث.

۱۳) امیر مؤمنان (ع) نه کلمه فرمود.

عمر شعبی گوید امام یکم امیر مؤمنان بالبداهه نه جمله فرموده که چشمان بلاغت را خیره کرده اند چه گوهرهای حکمتند که در این درهای یتیم

سفته شدند و عموم ارباب بلاغت نتوانستند جمله ای انشاء کنند که به پایه یکی از این سخنان بلاغت شعار و حکمت مدار باشد سه از اینها در راز و نیاز با حضرت پروردگار چاره ساز است و سه دیگر از اینها در حکمت و راه و روش خردمندان است و سه ان در ادب و آمیزش با هموعان است آن سه که در مناجات است گوید الهی در عزتم همین بس که تو را بنده ام و در سرفرازیم همین بس که تو ام پرورنده ای تو چنانی که من میخواهم مرا چنان کن که تو میخواهی. آن سه که در حکمت است فرماید

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۸۷

ارزش هر مردی آن باشد که ورا نیکو بسازد هر که اندازه خویش دانست از هلاکت وارست، مرد در زیر زبان خود نهفته است (در گلستان خود سعدی شیرازی از اینجا اقتباس کرده که گفته: تا مرد سخن نگفته باشد- عیب و هنرش نهفته باشد) آن سه که در آداب فرموده بهر کس که احسان کنی فرمانت پذیرد بهر که نیازمند گردی به بندگیت گیرد، از هر کس بی نیازی با وی برابر و هم ترازوی.

۱۴- اندازه بلوغ زن نه سال است-

اشاره

زراره گوید امام پنجم فرمود بدختر در نیا تا نه سالش تمام شود یا ده ساله گردد گفت شنیدم که میفرمود نه سال یا ده سال

شرح-

این تردید نظر با استعداد دختر است که گاهی نه ساله بالغه می شود و توانائی دارد و گاهی ده ساله توانائی پیدا میکند. امام ششم (ع) فرمود هر که بزنی که نه سالش نشده در آید و عیبی در او پدید آید ضامن است.

امام ششم (ع) فرمود: اندازه بلوغ زن نه سالگی است توضیح این بلوغ در عبادات است در معاملات و نکاح بروی احکام دیگری بار است

۱۵- زنی که از شوهر خود نه طلاق عدی گرفته بر او حرام ابدی می شود-

ابی بصیر گوید: از امام ششم (ع) پرسیدم از زنی که طلاق داده شود و رجوع شود سپس طلاق داده شود و رجوع شود سپس طلاق داده شود؟ فرمود برای شوهر حلال نیست تا شوهر دیگر کند، و زنی که مردی سه طلاقش

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۸۸

داده و مرد دیگری او را گرفته و بسنت پیغمبر طلاقش داده و بشوهر اول برگشته و باز او را سه طلاقه کرده و بدیگری شوهر کرده و او را طلاق گفته سپس بشوهر اول برگشته و او را سه طلاق بر طبق سنت داده سپس ازدواج شود این زنیست که هرگز

بشوهر اول حلال نشود و زنی هم که ملاعنه واقع شود برای شوهر خود هرگز حلال نشود.

۱۶- زکاه در نه چیز است -

امام ششم (ع) فرمود: اول رسول خدا (ص) زکاه را بر نه چیز قرار داد و از جز آنها عفو فرمود:

گندم، جو، خرما، کشمش، طلا، نقره، گاو، گوسفند، شتر. سائل گفت ذره چطور؟

امام بخشم رفت سپس فرمود بخدا در زمان پیغمبر کنجد و ذرت و گاورس (ارزن) و همه اینها بود، عرض شد که آنها میگویند این خوبیات در زمان پیغمبر نبوده و برای آن زکاه را بر نه چیز قرار داد کرده که در دسترس او غیر از آنها نبوده امام بخشم رفت و فرمود دروغ میگویند نص فرمان حضرت اینست که از جز آنها عفو شده، عفو در چیز است که باشد، بخدا جز این نه، چیزی نیست که زکاه بر آن واجب باشد هر که بپذیرد و هر که خواهد کافر شود.

جمیل گوید: از امام ششم (ع) پرسیدم در چند چیز زکاه است؟ فرمود در نه

چیز که رسول خدا آن را قرار داد کرده و از چیزهای دیگر عفو کرده، طیار یکی از حاضران مجلس امام (ع) عرض

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۸۹

کرد: یکی از حبوبات نزد ما کشته می شود که آن را برنج مینامند. امام ششم (ع) فرمود پیش ما هم حبوبات بسیار است عرض کرد برنج هم زکاتی دارد؟ حضرت فرمود بتو نگفتم که رسول خدا (ص) از غیر این نه چیز عفو کرده این نه: طلا است و نقره و سه نوع حیوان: شتر و گاو و گوسفند و از محصولات زمین: گندم، جو، کشمش، خرما.

۱۷- نماز جمعه از نه کس ساقط است-

امام پنجم (ع) فرمود: همانا خدای عز و جل از جمعه تا جمعه دیگر سی و پنج نماز واجب کرده و یکی از آنها را بجماعت واجب؟؟؟ و آن نماز جمعه است که از نه کس ساقط است: از غیر بالغ و از پیرمرد و دیوانه و مسافر و بنده و زن و بیمار و کور و کسی که دو فرسخ و بیشتر از محل نماز جمعه دور باشد، قرائت حمد و سوره در نماز جمعه بجهت است و غسل در جمعه واجب است و بر امام لازم است که در نماز جمعه دو قنوت بخواند یکی در رکعت اول پیش از رکوع و دیگری در رکعت دوم پس از رکوع.

۱۸- نه چیز موجب فراموشی اند-

امام هفتم فرمود: نه چیز موجب فراموشی خوردن سیب ترش و گشنیز و پنیر و خوردن دم زده موش و شاشیدن در آب ایستاده و خواندن نوشته سر گورها.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۹۰

و راه رفتن میان دو زن و دور انداختن شپش و حجامت در گودی پشت سر. ابو مالک از پدرش بسلسله الذهب از پیغمبر (ص) همین را روایت میکند (اما آب جاری را حکم دیگری است).

۱۹- ذکر نه معجزه ای که خداوند عز و جل بموسی عطا کرد-

هرون بن حمزه غنوی صراف گوید از امام ششم پرسیدم از نه معجزه ای که بموسی (ع) داده شد فرمود ملخ و شپش و قورباغه و خون و طوفان و دریا (شکافتن دریا برای عبور بنی اسرائیل) و سنگی که دوازده چشمه از آن میجوشید و عصا که ازدها میشد و دستش که بیضاء میگردد و چون ماه میدرخشید.

سلام بن مستنیر هم از امام پنجم در تفسیر گفته خدا (در سوره بنی اسرائیل آیه ۱۰۱) هر آینه بموسی نه معجزه آشکارا دادیم همین مضمون بالا را با تقدیم و تاخیر پاره ئی از فقرات نقل و روایت کرده است.

۲۰- آنان که با قائم آل محمد می آیند تا کم کم شماره لازم انصارش جمع آوری شوند از نه قبیله اند-

امام ششم (ع) فرمود: قائم «ع» با چهل و پنج مرد از نه قبیله می آید از قبیله ای یک مرد هم راه او است و از قبیله ای سه مرد و از قبیله ای چهار مرد و از قبیله ای پنج مرد و از قبیله ئی ششم و از قبیله ای هفت و از قبیله ای هشت و از قبیله ئی نه و پیوسته چنین است تا شماره او تکمیل شود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۹۱

باب خصال دهگانه

۱- پیغمبر (ص) را ده نام است-

جابر بن عبد الله گوید: رسول خدا فرمود من از همه کس بآدم شبیه ترم و ابراهیم از همه مردم بمن در خلقت و اخلاق مانندتر است خدای عز و جل از بالای عرش خود مرا بده نام خوانده و وصف مرا نموده و بزبان هر پیغمبری که بقومی میفرستاد مژده مرا داده در تورات نام مرا نشر کرده و یاد مرا میان اهل تورات و انجیل پراکنده نمود کتابش را بمن آموخته و مرا با آسمانش برده و از نامهای خود برای من نامی باز گرفته خودش محمود است و مرا محمد نامیده و در بهترین قرنهای امتم مرا مبعوث کرده مرا در تورات احید ماد ماد نامیده و آن از توحید است بتوحید خداوند تن امت مرا بر آتش حرام کرده، مرا در انجیل احمد نامیده من در میان اهل آسمان محمودم و امتم را حامدان قرار داده، نامم را در زبور «ماح» شمرده خدای عز و جل بواسطه من پرستش بت ها را از روی زمین براندازد و مرا در قرآن محمد نامیده من در مجمع قیامت و در فصل قضاء محمود نامیده شوم جز من کسی شفاعت نکند در قیامت مرا حاشر نامیده همه

مردم بر قدم من محشور شوند، در موقف مرا موقف نامیده من مردم را پیش خدای عز و جل بیا دارم مرا عاقب.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۹۲

نامیده من دنبال همه پیغمبرانم پس از من رسولی نیست مرا رسول رحمت و رسول توبت و رسول ملاحم (یعنی صاحب شمشیر و جنگجو) قرار داده و مقفی نامیده که در پی همه پیغمبران آمدم و من قیم و کامل و جامع هستم خدایم بر من منت نهاد و فرمود: ای محمد رحمت خدا بر تو هر رسولی را بزبان قومش فرستادم ولی تو را بهمه بشر از سرخ و سیاه فرستادم و با ربی که هیچ کس را بدان یاری نکردم تو را یاری کردم غنیمت که پیش از تو بر کسی حلال نکرده بودم بر تو حلال کردم و گنجی از گنجهای عرشم را که فاتحه الکتاب و خاتمه سوره بقره است بتو و امت دادم و برای تو و امت همه زمین را مسجد و خاکش را طهور قرار دادم بتو و امت تکبیر دادم و نام تو را با نام خود قرین کردم هیچ کس از امت نام مرا نبرد جز آنکه نام تو را با نام من ببرد ای محمد خوشا بر تو و امت. امام پنجم فرمود رسول خدا ده نام دارد که پنج آنها در قرآن مجید است و پنج آنها در قرآن مجید نیست اما آن پنج که در قرآنست محمد و احمد و عبد الله و یس و نون و اما آن پنج که در قرآن نیست فاتح است و خاتم و کافی و مقفی و حاشر.

۲- رفت و آمد بدر خانه ها باید برای یکی از ده مطلب باشد.

امام

حکماء در روزگار گذشته همیشه میگفتند رفت و آمد بدر خانه ها باید برای یکی از ده مقصود باشد.

۱- بخانه خدا کعبه معظمه روند برای ادای حج و قیام بحق و انجام وظیفه واجب او.

۲- بدر بار پادشاهان عادل که اطاعت آنها باطاعت حق پیوسته است حق آنان واجب و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۹۳

سودشان بزرگ و زیانشان سخت است.

۳- در خانه علما و دانشمندی که علم دین و دنیا از آنها استفاده می شود.

۴- در خانه های اهل جود و بخشش که مال خود را برای نیکنامی و امید بثواب آخرت میدهند.

۵- در خانه مردمان بیخرد و فعالی که در حوادث زمانه بکمک آنان نیازمند میشوی و در حوائج از آنها پناه میطلبی.

۶- در خانه اشراف و بزرگان برای خواهش بخشش و مردانگی و رفع حاجت.

۷- در خانه کسانی که از رأی و شور آنان استفاده می شود و تقویت حزم و آماده کردن ساز و برگ در مورد حاجت می آید.

۸- در خانه برادران دینی چون که پیوست با آنها واجب و ارای حقشان لازمست.

۹- در خانه دشمنانی که بمدارای با آنان شرشان دفع می شود و نرمی و تدبیر و ملامت و دیدن از آنها دشمنیشان برطرف میگردد.

۱۰- در خانه کسانی که از همنشینی آنان بهره برده شود و ادب استفاده گردد و گفتگوی با آنها موجب انس باشد.

۳- خدای تبارک و تعالی عقل را بده چیز تقویت کرده-

رسول خدا (ص) فرمود براستی خداوند عقل را از نوری که در پیشینه علم خودش گنجی نهفته بود و هیچ پیغمبر مرسل و فرشته مقربی را بدان دسترس نبود بیافرید و از دانش جانش داد و فهم را روحش نموده زهد را سرش قرار داد و حیا

را دو چشمش و حکمت را زبانش و مهربانی را همتش و دلسوزی را دلش سپس او را بده چیز آکنده و نیرومند کرد یقین، ایمان. راستی، سنگینی، اخلاص، رفق، بخشش، قناعت و تسلیم و شکر سپس خدای عز و جل فرمود پس برو پس رفت سپس فرمودش پیش بیا پیش آمد سپس باو فرمود: سخن بگو

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۹۴

گفت حمد از آن خدائست که ضدی و همتائی و مانندی و هم ترازوی و برابری و مثلی ندارد آنکه هر چیزی برای بزرگواری او خاضع و خوار است خدای تبارک و تعالی فرمود: بعزت و جلالم سوگند آفریده ای را بهتر و فرمانبرتر و والاتر و شریفتر و عزیزتر از تو نیافریدم بواسطه تو مؤاخذه کنم و عطا کنم بتو یگانه شمرده شوم و پرستیده شوم و محل امیدواری باشم و جسسته گردم و ترسیده شوم ثواب و عقاب بواسطه تو باشد.

در این هنگام عقل بخاک افتاد و سجده کرد و هزار سال بسجده ماند سپس خداوند تبارک و تعالی فرمود سرت را بردار و بخواه تا بتو عطا شود، شفاعت کن تا پذیرفته گردد عقل سرش را برداشت و عرض کرد الهی از تو درخواست دارم که شفاعت مرا در هر عقلمندی پذیری، خدای جل جلاله به فرشتگان فرمود شما را شاهد میگیریم که شفاعت او را در باره هر کس که عقل به او داده ام پذیرفتم.

۴- ده خصلت از صفات خاصه امام است-

امام ششم «ع» فرمود ده خصلت از صفات امام است: عصمت، نص بر امامت از همه مردم داناتر است، و پرهیزکارتر است مر خدا را بقرآن داناتر است و وصی معروف امام پیش است و

دارای معجزه و دلیل است چشمانش میخوابد ولی دلش بیدار است، سایه ندارد، از پشت سرش مانند پیش رویش مبیند. مصنف این کتاب گوید: معجزه و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۹۵

دلیل امام همانا علم او و مستجاب شدن دعای او است یعنی در این دو صفت فوق بشر عادی است اما اینکه گاهی از امور آینده براستی پیشگوئی میکند اخباریست که از رسول خدا (ص) دریافت کرده، سایه ندارد چون از نور خدای عز و جل آفریده شده دنبال خود را چون جلو مبیند از راه فراست و حدس قوی و درست است که میفهمد دنبال سرش چیست خدای عز و جل (در سوره حجر آیه ۷۵) میفرماید براستی در این خبر برای هوشمندان باطن بین نشانه هائی است.

۵- علی (ع) از رسول خدا (ص) ده خصلت بهره برد-

امام یکم امیر المؤمنین «ع» فرمود برای من از طرف رسول خدا «ص» ده خصلت است که یکی از آنها را بآنچه آفتاب بر آن میتابد نمیدهم بمن فرمود تو در دنیا و آخرت برادر منی و در ایستگاه قیامت از همه خلائق بمن نزدیکتری تو وزیر و وصی منی و در خاندان و دارائی جانشین منی، تو در دنیا و آخرت پرچم دار منی دوست تو دوست من است و دوست من دوست خدا است، دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا است علی «ع» فرمود از رسول خدا ده خصلت از آن منست که پیش از من آنها را بکسی نداده و پس از من هم بکسی نخواهد داد.

فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر منی و در ایستگاه قیامت از همه مردم بمن نزدیکتری، نشیمن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص:

من و نشیمن تو در بهشت چون نشیمن دو برادر رو برو است، توئی وصی، توئی ولی، توئی وزیر، دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا است، دوست تو دوست منست و دوست من دوست خدا است.

امام پنجم از پدراناش روایت کرده که علی (ع) فرمود از رسول خدا (ص) ده خصلت از آن منست که بجای یکی از آنها بدان چه آفتاب بر آن طلوع و غروب مینماید شاد نیستم، یکی از اصحابش عرض کرد آنها را برای ما بیان کن فرمود شنیدم رسول خدا میفرمود ای علی توئی وصی و توئی وزیر و توئی جانشین در خاندان و دارائی، دوستت دوست من منست و دشمنت دشمن من، تو سید مسلمانانی پس از من و تو برادر منی و تو در ایستگاه قیامت از همه خلائق بمن نزدیکتری و تو در دنیا و آخرت پرچمدار منی.

امام ششم فرماید که امیر المؤمنین فرمود از رسول خدا ده خصلت از آن منست که بجای یکی از آنها آنچه آفتاب بر آن میتابد شادم نمیکند، فرمود تو در دنیا و آخرت برادر منی، تو در ایستگاه قیامت از همه مردم بمن نزدیکتری منزل تو در بهشت برابر منست چنان که برادران دینی روبرو باشند، تو در دنیا و آخرت صاحب پرچم منی؛ وصی منی و وارث منی در خاندان و دارائی و نسبت بمسلمانان در هنگام غیاب من جانشین منی شفاعت تو شفاعت منست، دوست تو دوست منست و دوست من دوست خدا است، دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خدا.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۹۷

۶- شیعیان و یاران علی (ع) را بده خصلت مژده باد-

رسول خدا «ص» فرمود ای

علی شیعیان و یاران را بده خصلت مژده بده. یک. حلال زادگی. دو. خوش عقیده گی. سه. دوست داشتن خدای عز و جل آنان را. چهار. گشادگی در گور. پنج: نور در جلوی دیدگان نشان رهبر در صراط.؟؟؟:

رفع فقر از پیش چشمانشان و بی نیازی دل‌هایشان. هفت: دشمنی خدا با دشمنانشان. هشت: ایمنی از خوره و پیسی و دیوانگی ای علی. نه: فرو ریختن گناهان و بدیها از آنان. ده: آنان در بهشت با منند و من با آن‌ها (خ: قیامت را ده نشانه است)

۷- ده خصلت از اخلاق بزرگند-

امام ششم فرمود اخلاق نیک و بزرگ ده اند اگر توانی که در تو باشند آنها را فراهم کن زیرا اینها گاهی در خود مرد هستند و در فرزندش نیستند گاهی در فرزند یافت شوند و در پدر نباشد گاهی در بنده یافت شوند و در آزاد نباشند، شجاعت در نبرد.

راستی در گفتار، ادای امانت، صله رحم، پذیرائی مهمان، اطعام سائل، پاداش احسان، حرمت داری و وفا بحقوق همسایه، حرمت داری و وفای با رفیق و سر آمد همه حیاء است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۹۸

امام ششم «ع» فرمود خدای تبارک و تعالی رسول خود را باخلاق نیک و بزرگ اختصاص داد، شما خود را بیازمائید اگر آن اخلاق پیغمبری در شما باشد خدای عز و جل را بستائید و آن‌ها را تقویت کنید سپس آن‌ها را ده شمرد، یقین، قناعت، صبر، شکر، رضا، حسن خلق سخاوت، غیرت، شجاعت مردانگی.

۸- هنگامه رستاخیز بر پا نشود تا ده نشانه بوده باشد-

حذیفه بن اسید گوید:

رسول خدا از غرفه خود بر ما سر کشید و ما در هنگام رستاخیز گفتگو داشتیم، فرمود رستاخیز بر پا نشود تا ده نشانه بوده باشد، خروج دجال، پدید شدن دود، بر آمدن آفتاب از مغرب، بیرون شدن دابه الارض، پراکنده شدن طائفه یاجوج و مأجوج؛ نمایان شدن سه حادثه خسف (بزمین فرو رفتن مردم) یکی در خاور و یکی در باختر و یکی در جزیره العرب و آتشی که از قصر عدن (شهری است در ساحل باب المندب از نواحی یمن) بیرون آید و مردم را بسوی محشر براند هر جا منزل گیرند منزل کند و چون در میان روز استراحت کنند با آنها استراحت کند.

۹- ده خصلت را خدای عز و جل برای پیغمبرش و خاندان او جمع کرده

ابن عباس گوید رسول خدا در میان ما ایستاد و نطقی ایراد کرد در آخر نطق خود فرمود خدای عز و جل برای ما خاندان ده خصلت جمع کرده که برای هیچ کس پیش از ما جمع نکرد و در دیگران نخواهد بود،

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۹۹

حکمت، حلم، دانش، بخشش، دلیری، عدالت، راستی، پاکی، پارسائی در ما است. ما کلمه تقوی و راه هدایت و نمونه اعلی و حجت عظمی و عروه الوثقی و رشته محکم هستیم که خداوند بدوست داشتن ما فرمان داده است، پس از حق چیست؟ جز گمراهی، کجا رو میکنید؟

۱۰- هر که با ده خصلت خدا را ملاقات کند بهشت میرود-

امام پنجم فرمود ده خصلتند که هر کس با آنها خدا را ملاقات کند بهشت میرود، شهادت به یگانگی خدا و باینکه محمد رسول خدا است و اقرار بدان چه از نزد خدا آورده و بر پا داشتن نماز و دادن زکاه و روزه گرفتن ماه رمضان و حج خانه کعبه و دوستی با دوستان خدا و بیزاری از دشمنان خدا و کناره گیری از هر نوشابه مستی آوری.

از امام ششم نیز این روایت عینا رسیده

۱۱- مؤمن خردمند نباشد تا ده خصلت در او نباشد-

رسول خدا (ص) فرمود خدای عز و جل بچیزی عبادت نشده که از عقل بهتر باشد و شخص مؤمن خردمند نیست تا ده خصلت در او جمع شود بخیر او امید باشد و از شر او ایمن باشند، خیری که از دیگری دریابد بسیار شمارد و خیر بسیار خود را کم شمارد، در طول عمرش از تحصیل دانش خسته نشود، از رجوع حاجتمندان بسویش

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۰۰

دلتنگ نشود، خواری و فروتنی در نظر وی از عزت و سربلندی و فقر و تنگدستی از ثروت محبوبتر باشد، بهره وی از دنیا همان قوت باشد و دهم آن که هیچ کس را نبیند مگر آنکه با خود گوید او از من بهتر است و پرهیزکارتر! همانا مردم دو قسمند. یک قسم که واقعا از او بهتر و پرهیزکارتر است و دیگری که از او بدتر و پست تر است. چون بکسی برخورد که از او بهتر و پرهیزکارتر است برای او تواضع کند تا خود را با او برساند و چون بکسی برخورد کند که از او بدتر است و پست تر، بگوید شاید خیر او در نهان است و شر او

در عیان و شاید سرانجامش خیر باشد چون این کار را کرد بزرگ شد و بر اهل زمان خود آقا است.

۱۲- ده عضو از اعضاء گوسفندی که ذبح شود نباید خورد-

اشاره

ابن بابویه، محمد بن علی - کمره ای، محمد باقر، الخصال / ترجمه کمره ای، ۲ جلد، کتابچی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۷ ش.

الخصال / ترجمه کمره ای؛ ج ۲؛ ص ۲۰۰

ام ششم (ع) فرمود:

ده چیز گوسفند خورده نشود، سرگین، خون، سپرز، مخ حرام که درون لوله پشت است، غده ها، آلت نری، خایه ها، بیچه دان و فرج و شاه رگهای زننده یا عروق.

شرح-

ظاهرا مقصود آن دنباله عریض پیها باشد که زرد رنگ و در کیسه کردن واقع است،

۱۳- ده چیز مردار غیر نجس العین پاک است-

امام ششم فرمود ده چیز از مردار پاک است: استخوان، مو، پشم، پر، شاخ، سم، تخم از پرندگان؟ شیردان، شیر، دندان.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۰۱

۱۴- ده کس در ده چیز طمع نکنند که بیجا است-

یحیی بن عمران حلبی گوید از امام ششم شنیدم میفرمود نباید شخص متکبر طمع در نیکنامی داشته باشد و نه شخص نیرنگ باز در بسیاری دوستان و نه بد اخلاق در شرافت و نه بخیل در صله رحم و نه مسخره چی در دوستی درست و نه کسی که کم مسأله میدانند در قضاوت و دادگری و نه غیبت کننده در سلامتی از تعرض مردم و نه حسود در آسایش دل و نه کسی که بر گناه کوچک خرده گیری میکند در آقائی و نه مرد کم تجربه ای که رأی خود را میپسندد در ریاست.

۱۵- در ده جا نباید نماز خواند-

اشاره

امام ششم (ع) فرموده جا است که در آنها نماز نخواند گل، آب، حمام، میان راه، بر سوراخ مورچه، در شترخان، در مجرای آب، در نمکزار، در برف، در وادی ضجنان مصنف این کتاب (رضی الله عنه) گوید انسان در حال اختیار اگر بتواند در جای دیگر نماز بخواند در این مواضع نخواند ولی اگر در آب و گل گرفتار و مضطر شد نماز بخواند و برای رکوع و سجود با سر اشاره کند و برای سجود سر را بیشتر خم کند اما در راه عیب ندارد که بر کناره های آن نماز

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۰۲

بخواند ولی بر خود جاده که محل رفت و آمد است نماز نکنند و اما در حمام بهیچ وجه نماز نخواند ولی در رخت کن عیب ندارد زیرا حمام نیست و اما در سر سوراخ مورچه نماز نکنند چون که مورچه ها او را آزار میکنند و از نماز باز میدارند و اما در خوابگاه شتر نماز نکنند مگر در صورتی که بر بار و بنه

خود از دزد بترسد که در این صورت عیب ندارد و همان جا نماز بخواند ولی نماز در آغل گوسفندان عیب ندارد، در راه آب هیچ گاه نباید نماز بخواند زیرا ممکن است در حال نماز آب بیاید و او را بگیرد. اما غدقن از نماز در نمکزار اختصاص به پیغمبر و امام دارد و غیر آنها در صورتی که محل سجده خود را خوب بکوبد که پیشانی در آن پا برجا شود عیب ندارد؛ اما برف در صورتی که کسی مضطر شد بر آن نماز بخواند جای سجده را بکوبد که پیشانی بر آن پایدار شود اما وادی ضجنان (که نزدیک مکه واقع است) و وادیهای دیگر امثال آن وادی هیچ کدام نماز خواندن روا نیست زیرا که آنها جای مارها و شیاطین خواهند بود.

شرح-

این حکم نسبت بحمام و محل مورچه و شتر خان و وادی ضجنان محمول بر کراهت است ولی راجع بموارد دیگر ممکن است راجع بشرطیت استقرار و از اتمام صلاه باشد و منظور حرمت وضعی باشد.

۱۶- ده کس به بهشت نمیروند-

اشاره

رسول خدا (ص) فرمود که خداوند بهشت را آفرید آن را از یک خشت طلا و یک خشت نقره آفرید و دیوارهایش را یاقوت و سقفسش را زبرجد و رنگش را لؤلؤ و خاکش را زعفران و مشک بسیار خوشبو آفرید و باو فرمان داد که سخن بگو عرض کرد خدائی جز تو نیست که زنده و پاینده ای هر کس در من آید همانا خوشبخت است خدای عز و جل فرمود بعزت و بزرگی و جلال و الائی خودم سوگند که در بهشت نمیروند دائم الخمر و متکبر و سخن چین و دیوث و مأمور شهربانی و مخنث و کفن دزد و گمرکچی و قاطع رحم و قدری.

در روایت دیگر بعد از متکبر و عاق شدید السواد را ذکر کرده. مصنف این کتاب گوید:

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۰۳

منظور از شدید السود کسی است که موی سر و ریشش هیچ سفید نشود هر چه هم پیر گردد و این گونه شخص را غریب گویند.

شرح-

شاید منظور از شدید السواد اشخاص معینی باشد که کفر و فساد آنان ثابت بوده، قدری بجبری و مفوضه هر دو تفسیر شده.

۱۷- عاقبت ده جزء است-

علی بن مهزیار بسند خود روایت کرده زمانی برای مردم بیاید که عافیت در آن ده قسمت باشد، نه قسمت آن در کناره گیری

از مردم بود و یک قسمت دیگر در خاموشی.

۱۸- ده کسی خود را و دیگران را بگرفتاری و رنج اندازند-

امام یکم (ع) فرمود ده کسند که خود را و دیگران را گرفتار کنند و به رنج اندازند کم دانشی که میخواهد بسیار بمردم بیاموزد، مرد با حلم و دانشمندی که هوشمند نیست، کسی که دنبال چیزی رود که بدستش نیاید و سزاوار نیست، کسی که رنج فراوان کشد و آرامی ندارد و کسی که آرامی دارد و دانش و بصیرت ندارد و دانشمندی که فکر صلاح در سر او نیست و کسی که در فکر صلاح است و دانشمند نیست و دانشمند دنیا دوست و کسی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۰۴

که بمردم مهربان است و نسبت بآنچه خودش دارد بخل میورزد و میخواهد از کیسه دیگران برای مردم دلسوزی کند دانش آموزی که با دانشمندتر از خود جدال میکند و چون مطلب را باو می آموزد از او نمیپذیرد.

۱۹- زهد ده جزء است-

اشاره

مردی حضور امام چهارم آمد و از آن حضرت پرسید: زهد چیست؟

فرمود ده جزء است بلندترین درجات زهد کمترین درجات ورع است و بلندترین درجات ورع کمترین درجات یقین است و بلندترین درجات یقین کمترین درجات رضا است، همانا تفسیر زهد در یک آیه از قرآن کریم است (سوره حدید آیه ۲۳) تا آنکه بر آنچه از دست شما رفت تأسف نخورید و بدان چه بدست آوردید شاد نباشید.

شرح-

زهد بیرغبتی بدنیا و کالای دنیا است و شاید منظور از این که ده جزء است این باشد که شئون دنیوی برای انسان ده است، جان، شخصیت، جاه، آبرو، مال، زن، فرزند، خویشان، جوانی زیبائی و بطور کلی بیرغبتی بآنها را در آیه مبارکه منظور کرده است.

۲۰- ده قسم کنیز بر آقای خود حرامند-

امام ششم فرمود ده تا از کنیزان حرامند میان مادر و دختر جمع مکن میان دو خواهر جمع مکن، کنیزت که از دیگری آبستن است تا بزاید و کنیزت که زن دیگری است و کنیزت که خواهر رضاعی تو است و کنیزت که عمه رضاعی تو است و کنیزت که خاله رضاعی تو است و کنیزت که حائض است تا پاک شود و کنیزت که تو را شیر داده و کنیزت که در آن شریک داری.

۲۱- شهوت زنانه جزء است-

امام ششم (ع) فرمود بدرستی که خدای تبارک و تعالی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۰۵

شهوت را ده جزء قرار داده نه جزئش در زنان است و یکی در مردان و اگر نبود که خدا باندازه شهوت بزنان حیا داده بود بهر مردی نه زن درمی آویخت.

۲۲- حیا ده جزء است-

امام ششم (ع) فرمود حیاء ده جزء است نه جزئش در زنان است و یکی در مردان چون دختر حیض شود یک جزء حیاء از او برود و چون شوهر کند جزء دیگر برود؛ چون نطفه شوهر را در خود جا دهد جزء دیگر از او برود و چون بزاید جزء دیگر از او برود و پنج جزء برای او بماند سپس اگر زنا داد همه حیاتش بریزد و اگر پارسا شد برای او پنج جزء از حیا بجا بماند.

۲۳- چون پسر بچه ها بده سالگی رسیدند بستر خواب آنها را از زنها جدا کنند

امام ششم (ع) از گفتار پدران فرمود بستر زنان را از پسرانی که ده ساله شده اند جدا کنید.

۲۴- یک زن صبر ده مرد را دارد-

امام ششم از قول پدرش فرمود: براستی خدای تبارک و تعالی برای یک زن توانائی صبر ده مرد را قرار داده و چون آبستن شود توانائی ده مرد دیگر برای او بیفزاید.

اسحق بن عمار گوید از امام ششم (ع) شنیدم میفرمود براستی خدای عز و جل برای زن توانائی صبر ده مرد را قرار داده و چون بهیجان آید نیروی ده مرد را دارد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۰۶

۲۵- ده چیز است که بعضی از بعضی سخت تر است.

اشاره

امام پنجم (ع) فرمود در این میان که امیر مؤمنان (ع) در رجه بود و مردم گرداگرد آن حضرت را گرفته بودند یکی فتوی میخواست یکی شکایت داشت و عرض حال میکرد ناگاه مردی خدمت او ایستاد و عرض کرد السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمه الله و برکاته آن حضرت با دو چشم مبارک درشت خود باو نگاهی کرد و فرمود و علیک السلام و رحمه الله و برکاته تو کیستی؟

آقا من یکی از رعایا و اهل کشور توام.

خیر تو از رعایا و اهل کشور من نیستی اگر یک روز هم بمن سلام داده بودی از من پوشیده نمیماند.

ای امیر المؤمنین بمن امان بده.

مگر در این شهر من خلافتی کرده ای؟

خیر آقا.

شاید از مردان جنگ باشی؟

آری.

فرمود: اکنون که سلاح بزمین گزارده شد و معاهده ترک جنگ بسته شده عیب ندارد.

آقا راستش اینست که من مردی از اهل شامم معاویه مرا بطور ناشناس خدمت شما فرستاده تا از شما مسائلی بپرسم موضوع مسائل اینست که پادشاه روم آن مسائل را پیش او فرستاد و باو گفته اگر تو شایسته زمامداری امت و جانشین محمدی بپرسشهای من جواب بده اگر جواب مرا دادی پیرو

الخصال / ترجمه

تو میشوم و باج بتو میدهم معاویه جوابی نداشت که باو بدهد این موضوع خاطرش را ناراحت کرده و مرا فرستاده که آن مسائل را از شما بپرسم.

امیر المؤمنین (ع) فرمود خدا زاده هند جگر خوار را بکشد چه اندازه خودش و همراهانش گمراه و کورند بخدا کنیزی را آزاد کرد و نمیفهمید که چگونه با او ازدواج کند خدا میان من و این امت حکم باشد رحم مرا قطع کردند و روزگار مرا ضایع کردند و حق مرا بردند و مقام بلند مرا پست کردند.

ای قنبر امام حسن و امام حسین و محمد را نزد من بیاور. آقازاده ها حاضر شدند، فرمود: ای مرد شامی این دو تن پسران رسول خدایند و این یکی پسر منست از هر کدام میخواهی مسائل خود را بپرس گفت از این صاحب گیسوان بلند میپرسم. مقصودش امام حسن (ع) بود در این وقت امام حسن (ع) جوان بود و باو فرمود هر چه خواهی از من بپرس مرد شامی گفت میان حق و باطل چه اندازه است؟ میان آسمان و زمین چه اندازه است؟ قوس و قزح چیست؟ چشمه ای که ارواح مشرکان در آن مأوی میکنند کجا است؟

چشمه ای که ارواح مؤمنان در آن مأوی میکنند کجاست؟ مؤنث چیست؟ ده چیزی که هر کدام از دیگری سخت تر است چیست و کدامند؟

امام حسن (ع) فرمود میان حق و باطل چهار انگشت است هر چه را خودت دیدی حق است ولی آنچه را بشنوی ممکن است بیشتر آن باطل باشد.

شامی گفت یا ابن رسول الله (ص) درست فرمودی.

فرمود فاصله میان آسمان و زمین دعای ستمدیده و مد بصر است

هر کس جز این گوید دروغش بشمار. گفت یا ابن رسول الله (ص) درست فرمودی. فرمود میان مشرق و مغرب یک روز گردش آفتاب

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۰۸

است از آنجا که چون برآید و آن را بنگری تا آنجا که می بینی فرو میرود شامی گفت درست فرمودی بفرما بدانم قوس و قزح چیست؟ فرمود وای بر تو نگو قوس قزح زیرا قزح نام شیطانست و آن قوس خداست که نشانه ارزانی و امان اهل زمینست از غرق شدن و اما چشمه ای که ارواح مشرکان در آن مأوی کنند چشمه ایست که آن را برهوت گویند و چشمه ای که ارواح مؤمنان در آن مأوی کنند چشمه ایست که آن را سلما خوانند مؤنث آن است که فهم نشود نر است یا ماده (خثی) اگر نر است چون بالغ شود محتلم گردد و اگر ماده است حیض شود و پستانش برآید اگر باین دو علامت مشخص نشود باو گویند که بدیوار بشاشد اگر بولش گاز گرفت و بدیوار رسید مرد است و اگر پس شاشید چنانچه شتر پس میشاشد زنست؛ آن ده چیزی که هر کدام از دیگری سخت تر است، سخت ترین چیزی که خدای عز و جل آفریده سنگ است و سختتر از سنگ آهن است که سنگ را با آن میتراشند و سختتر از آهن آتش است که آهن را آب میکند و سختتر از آتش آب است که آن را خاموش میکند و سختتر از آب ابر است که آب را با خود میبرد و سختتر از ابر باد است که ابر را میراند و سختتر از باد فرشته ایست که آن را میفرستد و

سختتر از آن فرشته ملک الموت است که آن فرشته را قبض روح میکند و سختتر از ملک الموت همان مرگ است که او را میکشد و سختتر از مرگ امر پروردگار عالمیان است که مرگ را هم نابود میکند.

شامی عرضکرد گواهی میدهم که تو زاده رسول خدائی (ص) از روی حقیقت و علی (ع) بامر خلافت شایسته تر است از معاویه لع. سپس این جوابها را برای معاویه نوشت و او هم برای پادشاه روم فرستاد پادشاه روم باو نوشت ای معاویه چرا با گفتار دیگران مرا سخن میکنی و بگفته دیگران مرا پاسخ میدهی سوگند بمسیح که این جوابها از خودت نیست همانا این جوابها از مرکز نبوت و خاندان رسالت است تو اگر از من یکدرهم بخواهی بتو نمیدهم.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۰۹

شرح -

سند این حدیث نظر برجال آن معتبر و قابل اعتماد است ولی متن آن مغشوش و از دو جهت بی اعتبار است.

۱- در این حدیث امام حسن را در موقع سؤال مرد شامی کودک خوانده با اینکه آن حضرت در این موقع قطعاً بیش از سی سال داشته زیرا جریان واقعه در زمان خلافت حضرت و ظاهراً پس از هدنه جنگ صفین است و ولادت امام حسن در سال سوم یا چهارم از هجرت است و واقعه صفین در سال سی هفتم هجرت اتفاق افتاده است.

۲ «جواب بعضی سؤالات بسیار اقناعی و عامیانه است اگر چه بعضی از آنها دارای توجیهاات دقیقی است که در اینجا فرصت شرح آن نیست. پیغمبر اکرم فرمود خدا هیچ آفریده ای را نیافریده جز آنکه آفریده دیگری بر آن فرمانده و مسلط کرده برای

آنکه چون خدای تبارک و تعالی دریاها را آفرید بخود بالیدند و جوشیدند و گفتند چیست که بر ما مسلط باشد خدا هم چرخ را آفرید تا گرداگرد آنها را گرفت و آنها را زبون کرد سپس زمین بخود بالید و گفت چیست که بر من چیره شود خدا کوهها را آفرید و بر پشت آن چون میخ جای داد و نگذاشت آنچه در پشت خود دارد بلرزاند تا زبون شد و پا برجا گردید سپس کوهها بزمین بالیدند و خود را بالا گرفتند و گردن فرازی کردند و گفتند چه چیز بر ما چیره می شود؟ خدا آهن را آفرید و آنها را برید و بر جای خود آرام شدند و زبون گردیدند سپس آهن بکوهها بالید و گفت چه چیز بر من چیره می شود خدا آتش را آفرید تا آهن را گداخت و زبونش ساخت سپس آتش زبانه کشید و دمید بر خود بالید و گفت چه چیز بر من چیره می شود خدا آب را آفرید تا او را خاموش کرد و زبون شد سپس آب بالید و بر خود جوشید و گفت چه بر من چیره می شود؟ خدا باد را آفرید تا موجهای او را بجنبش آورد و آنچه در تک او بود پراکند و او را از روش خود باز داشت آب هم زبون شد سپس باد بر خود بالید و طوفان کرد دامنه های خود را پراکند و گفت چه چیز بر من چیره می شود خدا انسان را آفرید تا نیرنگ

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۱۰

ریخت و سازمانی را بدست آورد که او را از باد و جز آن پوشانید باد

هم زبون شد سپس انسان سرکشی کرد و گفت کی از من توانا تر است خدا مرگ را آفرید تا او را مقهور ساخت و انسان هم زبون شد سپس مرگ بر خویشتن بالید خداوند باو فرمود بخود نماز که براستی من تو را میان دو دسته بهشتیان و دوزخیان چنان سر ببرم که هرگز زنده ات نکنم مرگ زبون شد و ترسید.

۲۶- در خربزه ده خاصیت است-

امام ششم (ع) فرمود خربزه بخورید که در آن ده خاصیت جمع است پیه زمین است دردی نمی آورد، زیانی ندارد هم خوراک است، هم نوشیدنی، میوه است، گل است، صابون دندان است، نان خورش است، توانائی جماع میدهد، مثانه را شستشو میکند، و ادرار می آورد همین حدیث را احمد بن زیاد کرده و در حدیث دیگر است که سنگ مثانه را آب میکند، رسول خدا (ص) خربزه را با رطب میخورد و در حدیث دیگر است که با شکر میخورد و نیز فرمود که ناشتا خربزه خوردن درد فالج می آورد و خرما می برنی هم ناشتا خوردن سبب فالج است.

۲۷- ده چیز نشاط آورند.

امام ششم (ع) فرمود نشاط در ده چیز است راه رفتن، سواری آب تنی، دیدار، سبزه، خوردن، نوشیدن، دیدار زن زیبا، جماع، مسواک کردن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۱۱

همصحبتی با مردان. در حدیث دوم شستن سر را با گل خطمی بجای خوردن آورده است که نشاط انگیز است.

۲۸- نماز بر ده وجه است-

اشاره

امام ششم فرمود خداوند نماز را فرض کرد و رسول خدا آن را بده وجه دستور نهاد نماز حضر و نماز سفر و نماز خوف بر سه وجه و نماز گرفتن آفتاب و ماه و نماز عید روزه و عید قربان و نماز استسقاء و نماز میت.

شرح-

ما تفصیل این نمازها و احکام و موارد آن را در جلد ۲ فروع دین نوشته ایم بدان جا رجوع شود و این دستور پیغمبر (ص) شامل واجب و مستحب هر دو است زیرا نماز استسقاء مستحب است.

۲۹- در شیعه ده خصلت است.

عمرو بن ابی المقدم از پدرش باز گوید که امام پنجم (ع) فرمود ای ابی المقدم همانا شیعیان علی کسانند که از ریاضت رنگشان پریده و لاغر اندام و خشک لبانند لبانشان روزه و شکمشان پیشت چسبیده و رنگشان از ترس خدا دیگرگون است و

چهره شان زرد است چون شب آن ها را فرو گیرد زمین را بستر کنند و پیشانی بر خاک نهند بسیار سجده کنند، بسیار اشک ریزند، بسیار دعا کنند، مردم شادند و آنها اندوهناک.

۳۰- رسول خدا (ص) در باره می ده کس را لعن کرده-

اشاره

امام پنجم (ع) فرمود:

رسول خدا (ص) در باره می ده کس را لعن کرده، کسی که موش را بکارد، کسی که آن را پاسبانی کند، کسی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۱۲

که انگور آن را بفشارد، کسی که بنوشد، کسی که بریزد، کسی که تحویل بگیرد، کسی که بفروشد؟ کسی که بخرد، کسی که بهایش را بخورد.

شرح-

توجه لعن بکارنده و پاینده و فشار دهنده در صورتیست که مقصود آنها از این کارها بدست آوردن انگور باشد برای خصوص شراب کردن و لعن را بکارایه دهنده دکان بخمار دائم و ثابت است.

۳۱ ثواب کسی که ده رمضان پی در پی روزه گرفته باشد.

محمد بن حسین کرخی گوید شنیدم امام دوم در خانه خود بکسی میفرمود ای ابو هرون هر کس ده ماه رمضان پی در پی را (یعنی در ده سال) روزه بگیرد بهشت میرود.

۳۲- ثواب کسی که ده حج کرده.

امام ششم (ع) فرمود هر کس ده بار حج کند خدا هر گز از او حساب نکشد این اجر و ثواب اوست.

۳۳- برکت ده جزء است.

امام پنجم (ع) فرماید که رسول خدا (ص) فرمود برکت ده جزء است نه جزئش در بازرگانی است و یک جزئش در پوست. مصنف این کتاب گوید مقصود از پوست گوسفند است و گواهی اینست که از پیغمبر (ص) روایت شده که فرمود نه جزء روزی در بازرگانی است و یک جزء دیگرش در سائبه است یعنی گوسفند این

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۱۳

حدیث را بکر بن عبد الله بسند متصل از علی بن ابی طالب «ع» برای ما روایت کرده است که پیغمبر (ص) فرمود نه دهم روزی در بازرگانی است و یک جزء دیگر در سائباتست یعنی گوسفندان.

۳۴- پیش از قیامت ده نشانه است -

حدیفه بن اسید گوید از پیغمبر «ص» شنیدم میفرمود پیش از قیامت ده علامت است پنج در مشرق و پنج در مغرب و از آن جمله ذکر کرد دابه الارض و دجال و بر آمدن آفتاب از مغرب و نزول عیسی بن مریم و یاجوج و ماجوج که بر آنها پیروز شود و آنها را در دریا غرق کند و باقی علامات را ذکر نکرد.

۳۵- اسلام بده سهم سازمان شده است -

امام پنجم فرمود اسلام بده بخش ساخته شده بشهادت بر یگانگی خدا که پایه ملیت است، نماز که فریضه است، روزه که سپر آتش است، زکاه که پاک شدن مال است، حج که اقامه شرع است، جهاد که عزت است، امر بمعروف که پایداری در ایمان است، نهی از منکر که اتمام حجت است، نماز جماعت که موجب الفت است، عصمت در امام «ع» که اساس وجوب اطاعت و فرمانبرداری از امام «ع» است.

۳۶- ایمان ده درجه است.

اشاره

عبد العزیز قراطیسی گوید امام ششم بمن فرمود ای عبد العزیز براستی که ایمان را ده درجه و پایه است چون نردبان از آن پله پله باید بالا رفت. نباید کسی که

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۱۴

یک درجه دارد بکسی که دو درجه دارد بگوید تو ایمان نداری همین طور تا درجه دهم و کسیرا که از خودت پائین تر است از ایمان ساقط مدان تا آنکه از تو بالاتر است تو را ساقط کند چون پست تر از خودت را دیدی او را بنرمی و رفق بالا بر تا بخودت برسانی و آنچه را تاب نمی آورد بر او تحمیل مکن تا او را شکسته بال کنی کسی که مؤمنی را شکسته کند و براند بر او لازمست که او را بست و بند کند و مثل اول اصلاح نماید، مقدار در درجه هشتم بود و ابو ذر در درجه نهم و سلمان در درجه دهم از ایمان ارتقاء یافته بود رضی الله عنهم.

عبد العزیز قراطیسی گوید خدمت امام ششم رسیدم و مطالبی از امر شیعه و عقیده ها و گفتگوهای آنها بعرض آن حضرت رسانیدم فرمود ای عبد العزیز ایمان ده درجه

دارد چون نردبان که ده پله دارد و پله پله از آن بالا میروی نباید کسی که یک درجه دارد بکسی که دو درجه دارد بگوید تو ایمان نداری و نباید کسی که دو درجه دارد بصاحب سه درجه بگوید تو ایمان نداری تا برسد بدهم سلمان در درجه دهم بود و ابو ذر در درجه نهم و مقدار در درجه هشتم از ایمان رضی الله عنهم.

ای عبد العزیز کسی که در درجه پائین تر از تو است از ایمانش ساقط مدان تا کسی که در درجه بالاتر از تو است تو را ساقط کند و چون دیدی کسی پائین تر از تو است و بتوانی او را تا درجه خود بالا ببری ببر ولی بنرمی و مدارا و چیزی را که تاب نیاورد بر او تحمیل مکن تا او را شکسته بال کنی زیرا کسی که مؤمنی را شکسته بال کند بگردن او است که جبرانش نماید زیرا اگر تو بخواهی بکره شتر بار شتر نه ساله را بنهی او را میشکنی و از میان میبری.

شرح -

چنانچه صاحب درجه بالا صاحب درجه پائین را مقصر و بی ایمان میدانند صاحب درجه پائین تر هم بآن که کاملتر است همین نظر را دارد زیرا که او مطالبی میفهمد و میگوید و کارهایی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۱۵

میکنند که از درک و فهم آن ضعیف الایمان بیرونست و بنظر او مخالف با ایمان است چنانچه از سرگذشت موسی و آن بنده خدا که دارای مقام باطن بود و در سوره کهف است این موضوع روشن می شود از آیه کریمه (۶۴) تا آیه مبارکه (۸۲) حاوی سرگذشت آن دو بنده

۳۷- ثواب کسی که ده سال برای رضای خدا اذان بگوید-

امام پنجم (ع) فرمود کسی که ده سال برای رضای خدای اذان گوید خدای تعالی تا آنجای آسمان که چشمش کار کند و آوازش برود او را می آمرزد و هر خشک و تری که آوازش را بشنود او را تصدیق می کند و از ثواب نماز هر کس به اذانش در مسجد نماز میخواند سهمی دارد و هر کس باذان او نماز بخواند برای او یک حسنه دارد.

۳۸- در مسواک ده خصلت است-

پیغمبر (ص) فرمود در مسواک ده خصلت است دهن را پاک کند، خدا را خشنود کند، ثواب حسنات را هفتاد برابر کند و از سنت پیغمبر است. چرک دندانها را ببرد، دندانها را سفید کند، لثه را محکم کند، بلغم را ببرد، پرده جلو دیده را بردارد، اشتهای خوراک را زیاد و نیکو کند

۳۹- نشانه های ساعت (قیامت) ده است-

حذیفه بن اسید غفاری گوید ما جمعی بودیم در مدینه در سایه باغی نشسته بودیم و رسول خدا (ص) در غرفه ای تشریف داشتند حضرت متوجه ما شد و فرمود در چه گفتگوئی هستید، عرض کردیم صحبت میکنیم فرمود از چه صحبت میکنید؟ گفتم از قیامت فرمود قیامت را نخواهید دید تا پیش از آن ده نشانه ببینید بر آمدن آفتاب از مغربش، خروج دجال

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۱۶

و دابه الارض و سه فرو رفتن در زمین یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در جزیره العرب و خروج عیسی بن مریم و خروج یأجوج و مأجوج و در آخر الزمان در سرزمین یمن آتشی از قعر زمین در آید که همه مردم را جلو کند و کسی را پشت سر خود نگذارد مردم را بمحشر براند هر کجا ایست کنند بالای سر آنها بایستد تا آنها را بمحشر برساند.

۴۰- رسول خدا در شبانه روزی ده دوره هفت شوطی بخانه کعبه طواف میکرد

ابو الفرج گوید ابان از امام ششم پرسید که رسول خدا (ص) تا در مکه بود یک عادت ببطواف داشت که معروف بود؟ فرمود شیوه اش این بود که در شبانه روزی ده هفت شوط طواف میکرد سه دوره اول روز سه تا آخر شب دو تا در بامداد و دو تا بعد از ظهر و در این میانه آسایش میکرد.

۴۱- حکم کسی که در روزه ماه رمضان ده بار با زنی جماع کرده-

فتح بن یزید جرجانی بامام هفتم (ع) نوشت و پرسید از آن حضرت از شخصی که با زنی بحلالی یا بحرामी در یک روز ماه رمضان ده بار جماع کرده است؟ فرمود باید ده كفاره بدهد برای هر باری یک كفاره ولی اگر چند بار در یک روز بخورد یا بنوشد تنها یک كفاره دارد،

۴۲- ده سخن پند آمیز-

شخصی خدمت امام ششم (ع) آمد و عرض کرد پدر و مادرم قربانت مرا پندی ده فرمود اگر میدانی که خدا کفیل روزی تو است برای چه غم روزی میخوری و با اینکه روزی قسمت معینی دارد چرا حرص باید زد و اگر میدانی که حساب حق است جمع مال برای چیست و اگر میدانی که مرگ حتم است شادی چرا و اگر میدانی که هر کاری در معرض نظر خداست مگر چرا و اگر میدانی که باید بر پل صراط گذشت خود بینی چرا و اگر میدانی همه چیز بقضا و قدر الهی است اندوه چرا و اگر میدانی که دنیا فانی است اعتماد باو چرا؟

۴۳- ده کس از این امت بخدای بزرگ کافر است-

امام یکم فرمود پیغمبر در ضمن سفارشهای خود بمن فرمود ای علی ده تا از این امت بخدای بزرگ کافر شده اند (سخن چین خ ب) آدم کش، جادوگر، دیوث، کسی که بحراملی با زنی از پس جمع شود، کسی که با حیوان زبان بسته جمع شود، کسی که با محرم خود جماع کند، کسی که فتنه انگیزد، کسی که اسلحه بدشمن در حال جنگ با مسلمانان بفروشد، مانع زکاه، مستطیعی که بمیرد و بمکه برای حج خانه خدا نرفته باشد کافر مرده است.

۴۴- تیرهای قمار مردمان جاهلیت ده بوده است-

امام پنجم (ع) در تفسیر قول خدای تعالی در سوره مائده (آیه ۳) حرام شده بر شما مردار و خون و گوشت خوک تا آخر آیه فرمود مردار و خون و گوشت خوک معروفند و ما أَهْلًا بِهِ لِعَيْرِ اللَّهِ یعنی حیوانی که برای بتها قربانی میکردند و اما منخنقه (خفه شده) تفصیلش اینست که مجوسیان حیوان سربریده نمیخوردند و آن را مردار می کردند و میخوردند و گاو و گوسفند را خفه میکردند و چون میمرد میخوردند (متردیه) و گاهی چشمش را می بستند و آن را از پشت بام پرتاب میکردند و چون میمرد آن را میخوردند و نطیحه گاهی میشها را شاخ بشاخ میانداختند و چون یکیشان میمرد میخوردند و ما اکل السبع آنچه را گرگ و شیر میکشت میخوردند و خدا آن را حرام کرد و ما ذُبِحَ عَلَى النَّصَبِ برای آتشکده ها قربانی میکشتمند و میخوردند قریش هم درخت و سنگ را میپرستیدند و برای آن ها قربانی میکشتمند و میخوردند و أَنْ تَسْتَفْسِدُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسُقُ فَرَمُود قریش شتر نحر شده را ده

بخش میکردند و بر سر آن جمع میشدند و با تیر قرعه می کشیدند و آن را بدست اشخاص میدادند تیرهای قمار ده تا بود هفت آن ها سهمیه داشت و سه تا سهمیه نداشت نام آن هفت که سهمیه داشت فذ، توأم، مسیل، نافس، حلیس، رقیب، معلی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۱۹

بود فذ یک بخش میبرد توأم دو بخش مسیل سه بخش نافس چهار بخش حلیس پنج بخش رقیب شش بخش معلی هفت بخش و آن سه که سهمیه نداشتند و سمیح و منیح و غد نامیده شدند بهای شتر کشته بگردن کسانی بود که تیر بی سهم بآنها اصابت میکرد و این قماریست که خداوند آن را حرام کرده.

۴۵- آنچه بر هر مسلمان فرض است که هر روز پیش از برآمدن آفتاب و پیش از غروب آن ده بار بگوید.

اشاره

اسماعیل بن فضل گوید از امام ششم تفسیر قول خدای عز و جل (در سوره طه آیه ۱۲۰) تسبیح کن بحمد پروردگارت پیش از برآمدن آفتاب و پیش از غروبش را پرسیدم فرمود بر هر مرد و زن مسلمان فرض است که پیش از آفتاب زدن و پیش از آفتاب غروب ده بار بگوید:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ دَائِمٌ خَبْرٌ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ گوید من گفتم که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ دَائِمٌ خَبْرٌ فرمود ای مرد شکی نیست که خدای تعالی یحیی و یمیت و یحیی است ولی چنانچه من میگویم بگو.

شرح-

مقصود از فرض در این روایت وظیفه استحبابی است.

۴۶- پسران عبد المطلب ده تن بودند و عباس.

ابان بن عثمان احمر گوید از امام ششم شنیدم میفرمود از گفته پدرش که از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم میگفت از رسول خدا (ص) شماره پسران عبد المطلب را پرسیدند فرمود ده تن بودند و عباس.

مصنف این کتاب گوید آنان عبد الله، ابو طالب، زبیر، حمزه، حارث او بزرگتر همه بوده است

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۲۰

و غیداق، مقوم، حجل، عبد العزی که ابو لهب است، ضرار و عباس بودند. بعضی از مردم میگویند مقوم همان حجل است و عبد المطلب ده نام داشت که عرب و پادشاهان روم و عجم و حبشه او را بدان ده نام میشناختند نامهای او:

عامر، شبیه الحمد، سید بطحاء، ساقی حجاج، ساقی مغيث، غيث الوري في العام الجذب، ابو الساده العشره، عبد المطلب، حافر زمزم بود و کسی پیش از او بدین نامها معروف نبود.

باب یازدهگانه

۱- نام یازده ستاره ای که یوسف آنها را در خواب دید با آفتاب و ماه بر او سجده میکنند-

جابر بن عبد الله انصاری در تفسیر قول خدای عز و جل که حکایت از یوسف کرده است من براستی در خواب دیدم یازده ستاره و آفتاب و ماه را دیدم که برای من سجده میکنند گفت نام آن ستاره ها طارق، جریان، ذبال، ذو الکتفان، قابس، وثاب، عمودان، فیلق، مصطح، فروج ذو القرع، ضیاء، نور بود یعنی آفتاب و ماه همه این ستارگان باآسمان احاطه دارند، جابر بن عبد الله گفته مردی از یهود که او را بستان یهودی میگفتند خدمت پیغمبر (ص) آمد و عرض کرد ای محمد مرا از ستارگانی که یوسف در خواب دید و بر او سجده کردند آگاه کن، نام آنها چه بود، پیغمبر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۲۱

(ص) در آن روز باو پاسخی نداد

سپس جبرئیل آمد و نام آنها را به پیغمبر (ص) گزارش کرد گوید پیغمبر (ص) خدا فرستاد بستان یهود آمد و باو فرمود اگر تو را بنام آن ستاره ها آگاه کردم مسلمان میشوی عرض کرد آری پیغمبر فرمود جریان، طارق، وبال، ذو الکتفان، قابس، وثاب، عمودان، فیلق مصیح، فروج، ذو القرع ضیاء، نور، آنها را در کرانه آسمان دید که برای او در سجده اند چون یوسف خواب خود را به یعقوب گفت فرمود این امر پراکنده ایست که خداوند او را بعد از این جمع آوری مینماید گوید بستان گفت بخدا همینها نام آن ستارگان است.

۲- چاه زمزم یازده نام دارد-

اشاره

امام ششم فرمود نامهای زمزم. اینست: رکضه جبرئیل، حفیره اسماعیل، حفیره عبد المطلب، زمزم، بره، مضمونه، رواء، شعبه، طعام، مطعم، شفاء دردها.

شرح-

تاریخ پیدایش زمزم مطابق اخبار اینست که چون اسماعیل کودک نوزاد هاجر تشنه شد او را گذاشت در محل فعلی زمزم و چند بار بالای کوه صفا و مروه برای آب رفت و آمد کرد و چون بر گشت زیر پای اسماعیل از اثر قدم جبرئیل چشمه ای ظاهر و روان شده بود قدری خاک جلو آن ریخت و بزبان عبری گفت زم زم یعنی بایست از این جهت نام رکضه جبرئیل و زمزم را یافت سپس حضرت اسماعیل (ع) آن را حفر کرد و بصورت چاهی در آمد و حفیره اسماعیل نامیده شد و چون خزاعه بر مکه مسلط شدند در نزاع با قریش آن را پر کردند و مستور نمودند دوباره عبد المطلب آن را کند و حفیره عبد المطلب نامیده شد بره یعنی نیکی دهنده مضمونه از آنکه مقدس و در پناه کعبه است رواء است چون مردم را سیراب میکند شعبه و طعام و مطعم برای آنکه در کنار آن حاجیان را میهمانی میکردند و سیر مینمودند شفاء سقم برای آنکه بدان استشفاء مینمودند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۲۲

باب های دوازده گانه

۱- باب یکم تا دوازدهم

طاوس گوید جمعی از یهود نزد عمر بن خطاب آمدند در هنگامی که زمامدار ملت اسلام بود باو گفتند پس از پیغمبر تو بر سر کار امت اسلامی؟ ما آمده ایم تا از تو چیزهایی پرسیم تا اگر بما درست پاسخ دادی ایمان آوریم و درستی دین اسلام را تصدیق کنیم و پیرو تو باشیم. عمر گفت هر چه خواهید برسید. گفتند ما را از قفلهای هفت آسمان آگاه کن، از گوری که صاحب خود را گردش داد آگاه کن، از کسی که

قوم خود را انذار کرد ولی نه از جن بود، نه از انس آگاه کن ما را از جایی که یک بار آفتاب بر آن تابید و دیگر بر نگشت آگاه کن، از پنج جاننداری که در رحم آفریده نشدند آگاه کن و ما را از یکی و دو تا و سه تا و چهار تا و پنج تا و ۶ تا و هفت تا و هشت تا و نه تا و ده تا و یازده تا و دوازده تا آگاه کن عمر سر بزیر افکند سپس چشمان خود را گشود و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۲۳

گفت از عمر پسر خطاب چیزهائی پرسش کردید که نمیدانند ولی پسر عم رسول خدا (ص) همه پرسشهای شما را پاسخ میدهد فرستاد خدمت آن حضرت و او را خواست و چون نزد او آمد عرضکرد یا ابا الحسن برآستی این گروه یهودی چیزهائی از من پرسیدند که بهیچ یک از آن ها پاسخ ندادم و برای من عهده دار شدند که اگر به آنها پاسخ دهم به پیغمبر ایمان آورند.

علی (ع) بآنها فرمود ای گروه یهود پرسشهای خود را بر من عرضه کنید همان سؤالاتی که از عمر کرده بودند بآن حضرت عرضکردند فرمود جز اینها سؤالات دیگری هم از من دارید عرضکردند نه ای پدر شبیر و شبر.

علی (ع) فرمود قفلهای آسمان ها شرک بخدا است و کلیدهای آن گفتن لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است آن گوری که صاحب خود را گردش داد ماهی یونس بود که او را در هفت دریا گردانید آن که قوم خود را انذار کرد و نه از جن بود و نه از انس

مورچه ای بود که با سلیمان بن داود (ع) گفتگو کرد و آنجا که یک بار آفتاب تابید و دیگر برنگشت آن دریائی بود که خدا موسی را از آن نجات بخشید و فرعون و یارانش را در آن غرق کرد.

آن پنجمی که در زهدان مادر آفریده نشدند آدم و حوا و عصای موسی و شتر صالح و چپش قربانی حضرت ابراهیم بودند یگانه خداست دوئی که سوم نداشتند آدم و حوایند سه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است چهار تورات و انجیل و زبور و قرآنست پنج پنج نماز شبانه روز است که بر پیغمبر (ص) فرض شده شش گفته خداست که آسمان ها و زمین را در شش روز آفریدم هفت قول خدا است که بالای سر شما هفت سازمان سخت ساختیم هشت قول خدای تعالی است که در این روز عرش پروردگارت را هشت تن حمل کنند نه معجزات موسی بن عمران است. ده قول خداست که میفرماید با موسی سی شب وعده گذاشتیم و بده دیگر آن را تکمیل کردیم. یازده گفتار یوسف است مر پدرش را که من در خواب دیدم یازده ستاره را. دوازده گفته خدای عز و جل بموسی که عصای خود را بسنگ بزن تا دوازده چشمه از آن بجوشد. گوید یهود رو بآن حضرت کردند و گفتند گواهی میدهیم که خدا یکی است و محمد فرستاده خداست و تو عموزاده رسول خدائی سپس رو بعمر کردند و گفتند که گواهی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۲۴

میدهیم که این علی برادر رسول خداست و بمقام خلافت از تو سزاوارتر است و همه کسانی که با آن ها بودند مسلمان شدند

از روی اخلاص و سرانجام نیکو.

۲- بدترین خلق اولین و آخرین دوازده کس بودند-

یحیی بن حسن و عباد بن یعقوب و محمد بن جنید گویند حدیث کرد برای ما ابو عبد الرحمن مسعودی گفت حدیث کرد مرا حارث بن حصیره از صخر بن حکم فزازی از حیان بن حارث از ربیع بن جمیل ضبی از مالک بن ضمیره روایی که گفت چون ابو ذر رحمه الله از جور عثمان تبعید شد با علی بن ابی طالب (ع) و مقداد بن اسود و عمار یاسر و حذیفه بن یمان و عبد الله بن مسعود انجمنی کردند ابو ذر گفت بیاد رسول خدا حدیثی بگوئید تا بر آن گواه شویم و دعا کنیم و به یگانگی خدا او را تصدیق نمائیم. علی (ع) فرمود میدانید که اکنون هنگام حدیث گفتن من نیست گفتند راست میفرمائی رو بحذیفه کردند که حدیثی برای ما بازگو گفت شما میدانید که من همیشه از مشکلات امور پرسش میکردم و آن ها را می آزمودم و از آن ها نمیپرسیدم گفتند راست میگوئی رو باین مسعود کردند که تو برای ما حدیثی بگو گفت شما میدانید که من متخصص در قرآنم و از غیر آن پرسش نشوم شما اصحاب حدیث هستید گفتند راست گفتی بمقداد گفتند تو حدیثی بگو گفت شما میدانید که من همانا مرد جنگم و از غیر آن پرسش نشوم شما مردان حدیث هستید گفتند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۲۵

راست میگوئی، بعمار گفتند تو حدیثی برای ما بگو گفت شما میدانید من فراموشی دارم اگر چیزی را به یاد من آرید یاد آور میشوم ابو ذر خود رشته سخن را بدست گرفت و گفت من برای شما حدیثی کنم

که شما خود از پیغمبر (ص) شنیدید و کسانی هم از شما شنیده اند رسول خدا فرمود شما نیستید که گواهی می‌دهید به یگانگی خدا و اینکه محمد رسول خدا (ص) است و قیامت می‌آید شکی در آن نیست و خدا مردگان را از گورها مبعوث میکند و زنده شدن مردگان حق است و بهشت حق است و دوزخ حق است گفتند گواهییم و عقیده داریم گفت من هم با شما گواهم سپس رسول خدا (ص) فرمود شما گواه نیستید که بدترین خلق اولین و آخرین دوازده کسند شش از گذشتگان و امتهای سلف و ۶ کس از این امت سپس ۶ کس از امتهای سلف را نامبرد پسر آدم که برادر خود را کشت و فرعون و هامان و قارون و سامری و دجال که نامش در امتهای سلف است ولی در آخر الزمان بیرون می‌آید و اما ۶ کس از آخرین و افراد این امت است که ریش دراز روباهی دارد (عثمان) و فرعون است که معاویه باشد و هامان این امت است که زیاد باشد و قارون این امت سعید بن عاص است و (سعد و قاص خ ب) و سامری این امت ابو موسی اشعری عبد الله بن قیس است زیرا او هم چون سامری گفت لا مساس یعنی نباید جنگید و ابر است که عمر و عاص باشد آیا شما بر این موضوع گواهیید؟ گفتند آری. فرمود منم بر آن گواهم سپس ابو ذر سخن خود را چنین دنبال کرد: آیا شما گواه نیستید که رسول خدا (ص) فرمود امت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۲۶

من در سر حوض کوثر بر من

وارد میشوند در زیر پرچم نخستین پرچم همان ریش بلند روباه صفت است من از جابر خیرم و دستش را بگیرم و چون دستش را بگیرم رنگ او و همکارانش را که با او هستند سیاه شود و پاهایشان بلغزد و دلشان بطپید من میگویم پس از من با ثقلین (قرآن و خاندان پیغمبر) چه کردید؟ میگویند بزرگتر را که قرآنت دروغ شمردیم و پاره کردیم و کوچکت را (خاندان) خانه نشین کردیم و حق او را گرفتیم من میگویم بدست چپ بروید تشنه و روسیاه برمیگردند و قطره ای از آن نمیچشند سپس پرچم فرعون اتم بر من وارد می شود که اکثریت مردم زیر آنت و کسانی که دین خود را برگردانیده اند در شمار آنانند و کسانی که برای دنیا غضب میکنند و برای آن شاد میشوند من برمیخیزم دست پیشوای آنها را میگیرم چون دستش را بگیرم رنگ او و همکارانش سیاه شود و پاهایشان بلغزد و دلهاشان بطپید میگویم پس از من با ثقلین چه کردید؟ میگویند بزرگتر را دروغ شمردیم و پاره کردیم و با کوچکت جنگیدیم و او را کشتیم من میگویم از راه رفیقان خود بروید تشنه و خسته با روی سیاه بر میگردند و قطره ای از آن نمیچشند فرمود سپس پرچم همام اتم بر من وارد می شود من برمیخیزم دستش را میگیرم چون دستش را گرفتم رنگ او و همکاران و پیروانش سیاه می شود و پاهایشان بلغزد و دلهاشان میطپد، من میگویم پس از من با ثقلین چه کردند؟ میگویند:

بزرگتر را دروغ شمردیم و کوچکت را مخدول کردیم و گناه ورزیدیم من میگویم براه رفیقان خود بروید تشنه و خسته

با روی سیاه برمیگردند و قطره ای از آن نمیچشند. سپس پرچم عبد الله بن قیس (ابو موسی اشعری) که پیشوای پنجاه هزار کس است بر من وارد می شود من برمیخیزم و دستش را میگیرم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۲۷

و چون دستش را گرفتم روی او و همکاران و پیروانش سیاه شود و قدمهایشان بلغزد و دلشان بطپد من میگویم پس از من با تقلین چه کردید؟ میگویند بزرگتر را دروغ شمردیم و مخالفت کردیم و کوچکتر را مخدول کردیم و مردم را از دور او متفرق نمودیم من میگویم براه رفیقان خود بروید تشنه و خسته با روی سیاه بر میگردند و یک قطره از آن نمیچشند سپس آن مثل با پرچم خود بر من وارد می شود و دستش را میگیریم و چون دستش را گرفتم رنگ او و پیروان و همکارانش سیاه می شود و پاهایشان میلغزد و دلهاشان میطپد، من میگویم پس از من با تقلین چه کردید؟ میگویند بزرگتر را دروغ شمردیم و مخالفتش کردیم و با کوچکتر جنگیدیم و او را کشتیم می گویم براه رفیقان خود بروید تشنه و خسته با روی سیاه بر میگردند قطره از آن نمیچشند سپس پرچم امیر مؤمنان و پیشوای شیعیان و پیشرو دست و روسفیدان بر من وارد می شود من برخیزم و دستش را بگیرم چون دستش را بگیرم روی خود و یارانش سفید شود میگویم پس از من با تقلین چه کردید گفت بگویند از بزرگتر پیروی کردیم و آن را تصدیق نمودیم و کوچکتر را یاری کردیم و پشتیبانی نمودیم و همراه وی با دشمنان او جنگیدیم میگویم سیراب و شاداب بر گردید یک

شربت از آن حوض بیاشامند که هرگز تشنه نشوند پیشوایشان چون خورشید و روی یارانش چون ماه شب چهارده و چون درخشنده ترین ستارگان آسمان باشد سپس فرمود شما بدین گواه نیستید؟ گفتند چرا گفت من هم بر آن گواهم؛ یحیی و عباد گفتند نزد خدا گواه باشید که ابو عبد الرحمن این حدیث را برای ما گفت، ابو عبد الرحمن گفت نزد خدا بر من گواه باشید که حارث بن حضیره این حدیث را برای من گفت حارث گفته نزد خدا بر من گواه باشید که صخر بن حکم این حدیث را برای من گفت؛ حیان گفته نزد خدا بر من گواه باشید که ربیع بن جمیل این حدیث را برای من گفت؛ ربیع گفت نزد خدا گواه باشید که مالک بن ضمیره این حدیث را برای من گفت مالک بن ضمیره گفت نزد خدا گواه باشید که ابو ذر این حدیث را برای من گفته، ابو ذر هم چنین گفته است و گفته که پیغمبر فرمود این حدیث را جبرئیل از خداوند جلیل برای من بیان کرد.

۳- طریقه شناختن ظهر در هر یک از ماههای دوازده گانه رومی با سایه انسان

اشاره

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۲۸

عبد الله بن سنان گوید از امام ششم شنیدم میفرمود در نیمه حزیران (ماه اول تابستان) اول ظهر سایه نیم پا باشد و در نیمه تموز یک پا و نیم و در نیمه آب دو پا و نیم و در نیمه ایلول سه پا و نیم و در نیمه تشرین اول پنج پا و نیم و در نیمه تشرین آخر هفت پا و نیم و در نیمه شباط پنج پا و نیم و در نیمه آذر سه پا و نیم

و در نیمه نیشان دو پا و نیم و در نیمه ایار یک پا و نیم و در نیمه حزیران نیم پا.

شرح-

این میزان نسبت پاره ای از بلاد صحیح است که عرض آنها باندازه معینی بیش از میل کلی آفتاب است و نسبت بعموم بلاد درست نیست و البته بلد؟؟ راوی یا اشخاصی که امام این دستور را بدانها داده با این میزان موافقت داشته این نشانه برای ظهر مانند نشانه بودن جدی در پشت شانه راست است برای قبله که نسبت ببعض بلاد است نه آنکه بطور کلی بر هر محلی نشانه باشد.

۴- کسانی که با حکومت ابو بکر و پیش افتادن او از علی بن ابی طالب (ع) مخالفت کردند دوازده کس بودند.

زید بن وهب گوید: کسانی که در خلافت ابی بکر مخالفت کردند و پیش افتادن او را بر علی انکار نمودند از سران مهاجر و انصار دوازده کس بودند از مهاجرین خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن اسود و ابی بن کعب و عمار بن یاسر و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و عبد الله بن مسعود و بریده اسلمی و از انصار خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۲۹

ابو هیثم بن تیهان و دیگران بودند و چون ابو بکر بنام خلافت بر منبر رسول خدا نشست در کار خود با هم مشورت کردند و برخی از آنها گفتند خوبست برویم و او را از منبر رسول خدا فرمود آوردیم دیگران گفتند اگر این کار را بکنید بکشتن خود کمک کرده اید خدا فرموده خود را بمهلکه نیندازید. بهتر است که همه برویم خدمت علی بن ابی طالب (ع) و با آن حضرت شور کنیم و ببینیم چه دستور میدهد. آمدند نزد علی (ع) و گفتند یا امیر المؤمنین خود را بیکار گذاشتی و حقی که از آن تو

بود و تو شایسته آن بودی رها کردی ما نخواستیم بی مشورت شما او را فرود بیاوریم علی (ع) فرمود اگر چنین کرده بودید با آنها در جنگ میشدید و شما در برابر آنها یک سرمه چشم و یک نمک آش بیش نیستید امروزه امت بیشوائی او اتفاق کردند گفتار پیغمبر خود را وا گذاشته و پروردگار خود را تکذیب کرده اند من با خاندان خود مشورت کردم گفتند جز سکوت چاره ای نیست سینه این مردم پر از کینه خدا و خاندان پیغمبر او است، آنها در مقام خونخواهی زمان جاهلیت هستند بخدا اگر چنین کاری بکنید شمشیر میکشند و آماده نبرد و جنگ میشوند چنانچه با من ستیزه کردند تا مرا مقهور نمودند و بر من چیره شدند و دور مرا گرفتند و گفتند یا بیعت کن یا تو را میکشیم من چاره ای نداشتم جز اینکه از خود دفاع کنم زیرا بیادم آمد گفتار رسول خدا (ص) که فرمود ای علی برستی هر گاه این مردم کار خلافت تو را درهم شکستند و بر خلاف تو در آن استبداد ورزیدند و در باره تو مرا نافرمانی کردند بر تو باد که صبر پیشه کنی تا خدا امری نازل کند آگاه باش که آنان بر تو بطور حتم نیرنگ زنند بهانه بدست آنها مده که تو را خوار کنند و خونت را بریزند زیرا امت پس از من عهد تو را بشکنند و جبرئیل از طرف خداوند بمن چنین خبر داده

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۳۰

بروید پیش این مرد و آنچه از پیغمبر خود شنیدید باو بگوئید تا در کار خود شبهه ای نداشته باشد و بهتر حجت

بر او تمام شود و در پیش خدا بیشتر مستوجب عقوبت باشد چرا؟ که پیغمبر خود را نافرمانی کرده و دستور او را مخالفت نموده است این عده روز جمعه که شد گرد منبر رسول خدا (ص) را گرفتند و انصار بمهاجرین گفتند بدرستی که خدای عز و جل در قرآن شما را مقدم بر انصار داشته، فرموده هر آینه خدا پذیرفت توبه پیغمبر و مهاجرین و انصار را بشما آغاز فرموده از این رو نخست کسی که آغاز سخن کرد و برخاست خالد بن سعید بن عاص بود به پشت گرمی بنی امیه رو بایی بکر کرد و گفت از خدا بپرهیز تو خود میدانی که رسول خدا در باره علی (ع) چه فرموده است مگر نمیدانی که رسول خدا در روز جنگ بنی قریظه در وقتی که ما گرد آن حضرت بودیم آن حضرت بمردان عالیرتبه ما رو کرد و فرمود ای گروه مهاجر و انصار من بشما وصیتی دارم آن را نگهدارید من دستوری را بشما ابلاغ میکنم آن را بپذیرید آگاه باشید که علی پس از من امیر و فرمانده شما است و جانشین من است در میان شما پروردگار من مرا بدین مطلب سفارش کرده، اگر شما در این موضوع وصیت مرا در باره علی حفظ نکنید و از او پشتیبانی نکنید و او را یاری ننمایید در احکام خود اختلاف میکنید و کار دیانت شما بر شما شوریده می شود و بدان شما در کارها بر شما فرمانده میشوند خاندان من وارث پیشوائی منند که بامر امت من قیام میکنند بار خدایا هر کس وصیت مرا در باره آن ها نگهداشت

او را در گروه من قرار ده و از رفاقت من بهره ده تا فوز آخرت را در یابد بار خدایا هر کس بعد از من با خاندان من بد رفتاری کرد او را از بهشتی که از آسمانها و زمین پهناورتر است بازدار. چون خالد سخنش را بدین پایه رسانید عمر بن خطاب فریاد زد که خالد ساکت باش تو از اهل شوری و از کسانی که رای آنها

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۳۱

مورد اعتماد باشد نیستی خالد گفت ای زاده خطاب تو ساکت باش بخدا تو میدانی که بزرگتر از زبانت سخن رانی میکنی و بغیر افراد خودت اعتماد داری بخدا همه قریش میدانند که (حسب من از همه والاتر و ادبم از همه قوی تر و از همه خوشنامتر و نسبت بخدا و رسول از همه کم توقع ترم ح ب) ولی تو از همه پست تر و بی نام تری و از خدا و رسولش دور تری براستی تو در جنگ ترسوئی و در قحط سالی بخیلی و پست نژادی، در میان قریش هیچ وسیله سربلندی و آبرومندی نداری خالد او را سرکوب و خاموش کرد و نشست، سپس ابو ذر برخاست و پس از حمد و ثنای خدا گفت اما بعد ای گروه مهاجر و انصار شما و نیکان شما میدانید که رسول خدا فرمود امر خلافت پس از من از آن علی (ع) است و سپس از آن حسن و حسین (ع) است سپس در خاندان من از فرزندان حسین (ع) است شما فرمایش رسول خدا را دور انداختید و فرمان او را بدست فراموشی سپردید پیرو دنیا شدید و نعمت

باقیه آخرت را رها کردید که پایدار است و بنیاد آن ویران نمیشود و نعمت آن زایل نمیگردد و اهل آن اندوهگین نمیشوند و ساکنین آن نمیمیرند همچنان امتانی که پس از پیغمبران خود مرتد و کافر شدند و دستور آنان را تغییر و تبدیل دادند شما هم مطابق النعل بالنعل با آن ها برابری کردید بهمین زودی تلخی کار خود را خواهید چشید خداوند در باره بندگان ستمکار نیست، ابو ذر در اینجا بنطق خود خاتمه داد و سپس سلمان فارسی رحمه الله علیه از جا برخاست و گفت ای ابا بکر در هنگام قضاوت و دادگری حکم خود را بکه مستند میکنی و چون از آنچه نمیدانی از تو بپرسند بکه پناه میبری با اینکه در میان مسلمانان کسی هست که از تو داناتر و در بهتری و نیکوکاری از تو نشان دارتر و فضیلت مندتر است و با رسول خدا نزدیک نزدیک تر و خویشاوندتر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۳۲

و سابقه دارتر است رسول خدا پیشوائی او را بشما گوشزد کرده، شما دستور آن حضرت را رها کردید و وصیتش را بدست فراموشی سپردید بهمین زودی موضوع برای شما روشن می شود آنگاه که بگورستان درآئی با بار سنگین گناهان و تبه کاریها. چون بگور روی همانی را دریابی که بدست خود پیش فرستادی اگر بحق برگردی و با اهل امامت عدالت ورزی و حق را بآنها بدهی در روزی وسیله نجات می شود که در آن نیازمند اعمال خود هستی و در گور خود با آنچه کرده ای تنها بسر میبری آنچه ما شنیده ایم تو هم شنیده ای و آنچه ما دیده ایم تو هم دیده ای چرا این ملاحظات تو را از

این کار زشت باز نمیدارد خدا را در باره خود منظور دار کسی که انذار کرد حق خدا را بجای آورد سپس مقداد بن اسود رحمه الله علیه برخاست و گفت ای ابا بکر خود را اندازه بگیر و وجب را میان دو انگشت خود بسنج و اندازه خود را بدان در خانه ات بنشین و بر گناه خود گریه کن که این شیوه برای تو سلامت مندتر است در زندگی و مرگ تو این امر خلافت را بکسی که خدا و رسولش معین کرده اند برگردان دنیا را پشتیبان خود مکن و این مردمان پست که می بینی تو را فریب ندهند بهمین زودی دنیای تو نابود می شود و نزد پروردگار خود میروی و تو را بکاری که کردی پاداش میدهد تو خود میدانی که کار خلافت از آن علی (ع) است، همانا پس از رسول خدا او صاحب کار خلافت است اگر بپذیری من حق نصیحت بجای آوردم. سپس بریده اسلمی برخاست و گفت ای ابا بکر فراموش کردی با خود را بفراموشی زدی یا از خودت گول خوردی یادت نمیآید که رسول خدا (ص) بما دستور داد بعنوان امیر المؤمنین بعلی (ع) سلام بدهیم در همان وقتی که هنوز رسول خدا میان ما بود از خدا بترس و خود را دریاب پیش از آنکه نتوانی دریافت و جان خود را از هلاکت رها کن این امر خلافت را وابگذار و بدست کسی که شایسته آنست بسپار در گمراهی میا تا میتوانی از راه کج برگرد من اندرز خود را بتو تقدیم داشتم و آنچه حق نصیحت بود بجای آوردم اگر بپذیری

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص:

کامیاب و رهبردار شده ای. سپس عبد الله بن مسعود برخاست و گفت ای گروه قریش شما میدانید، نیکان شما میدانند که خاندان پیغمبر شما برسول خدا (ص) نزدیکتر از شمايند اگر شما برای خویشی با رسول خدا (ص) مدعی خلافت هستيد و ميگوئيد ما در اسلام سابقه داريم خاندان پیغمبر شما برسول خدا (ص) نزدیکتر از شمايند، هم برسول خدا (ص) نزدیکترند و هم سابقه دارترند پس از پیغمبر شما علی بن ابی طالب (ع) صاحب امر خلافت است آنچه را خدا برای او قرار داد کرده بدست باو بدهيد و پس پس برنگردید تا بسرانجام زیان آوری پرتاب شوید. سپس عمار یاسر از جا برخاست و گفت ای ابا بکر حقی را که خداوند برای دیگری قرار داده بخود اختصاص مده نخستین کسی مباش که رسول خدا را در باره خاندانش نافرمانی و مخالفت کرده باشد حق را باهلهش برگردان و بار خود را سبک کن و رسول خدا را بر خورد کن در حالی که از تو خوشنود باشد سپس نزد خدا برو تا حساب کارهای تو را برسد و از آنچه کردی بپرسد.

سپس خزيمه بن ثابت ذو الشهادتين از جا برخاست و گفت ای ابا بکر تو نمیدانی که رسول خدا گواهی مرا تنها پذیرفت و گواه دیگری را با من نخواست؟ گفت چرا گفت من برای خدا گواهی میدهم که شنيدم رسول خدا (ص) میفرمود خاندان من میان حق و باطل را جدا میکنند و همانا پیشوایانی هستند که از آنها پیروی می شود. سپس ابو الهيثم بن تيهان از جا برخاست و گفت ای ابا بکر من گواهم که پیغمبر برای نطق

ایستاد و علی را بلند کرد؛ انصار گفتند همانا او را برای خلافت و جانشینی بلند کرده، برخی گفتند او را بلند کرده برای آن که مردم بدانند که سر کار هر کسی است که پیغمبر سرکار و آقای اوست و سپس پیغمبر (ص) فرمود بدانید که خاندان من ستاره های اهل زمینند آنها را پیش دارید و کسی بر آنها پیش نیفتد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۳۴

سپس سهیل بن حنیف از جا برخاست و گفت: من گواهم که از رسول خدا شنیدم بالای منبر میفرمود:

پس از من علی بن ابی طالب امام شما است او برای امت من از همه کس خیرخواه تر است.

سپس ابو ایوب انصاری از جا برخاست و گفت در باره خاندان پیغمبر خدا شنیده اید که میفرمود علی بامر خلافت از شما سزاوارتر است و نشست.

سپس زید بن وهب برخاست و سخنرانی کرد و گروه دیگری پس از وی برخاستند و در این موضوع سخنرانی کردند یک نفر موثق از اصحاب رسول خدا (ص) خیر داده که در نتیجه این مذاکرات ابو بکر سه روز در خانه نشست روز سوم عمر بن خطاب و طلحه و زبیر و عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن وقاص و ابو عبیده جراح که هر کدام ده تن از عشائر خود را با شمشیر کشیده همراه داشتند رفتند و او را از منزل بیرون آوردند و بر سر منبر کردند و یکی از آنها اعلام کرد که اگر یکی از شماها برگردد و گفته های پیش را بار گوید با شمشیرهای خود او را پاره پاره میکنم آن ها هم در خانه خود

نشستند و بعد از آن دیگر سخن نگفت:

۵- خدا از پشت اسرائیل دوازده سبط بیرون آورد و از حسن و حسین (ع) دوازده سبط بیرون آورد-

عبد الله نواده امام حسن مجتبی میگوید از امام هشتم (ع) در باره گفتگوهائی که راجع بنی افسس میشد پرسیدم فرمود براستی خدای عز و جل از نژاد اسرائیل که یعقوب فرزند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۳۵

اسحق بن ابراهیم بود دوازده سبط بیرون آورد و در آنها کتاب و نبوت قرار داد و از حسن و حسین دو فرزند امیر مؤمنان و زادگان فاطمه دختر رسول خدا (ص) هم ۱۲ سبط و خاندان منتشر ساخت سپس دوازده فرزند یعقوب را بر شمرد فرمود زیلون بن یعقوب، شمعون بن یعقوب، یهود بن یعقوب، تشاخر بن یعقوب ریکون بن یعقوب، یوسف بن یعقوب، بنیامین بن یعقوب. نفتالی بن یعقوب و دان بن یعقوب (ابو الحسن نسابه استاد استاد شیخ صدوق نام سه تن فرزندان یعقوب را نبرده و از گفتار خود انداخته) سپس دوازده خاندان فرزندان حسن و حسین را بر شمرد فرمود: از امام حسن (ع) شش خاندان منتشر شد:

۱- بنو حسن بن زید بن حسن بن علی ۲- بنو عبد الله بن حسن بن حسن بن علی ۳- بنو ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی ۴- بنو حسن بن حسن بن علی ۵- بنو داود بن حسن بن حسن بن علی ۶- بنو جعفر بن حسن بن حسن بن علی بازماندگان حسن بن علی (ع) از این ۶ خاندانند سپس بنو الحسین را شمرد و فرمود:

۱- بنو محمد بن علی الباقر بن علی بن الحسین یک خاندان ۲- بنو عبد الله بن باهر بن علی ۳- بنو زید بن علی بن الحسین ۴- بنو الحسین بن

علی بن الحسین بن علی ۵- بنو عمر بن علی بن الحسین بن علی ۶- بنو علی بن علی بن حسین بن علی این شش خاندان را خدای عز و جل از نژاد حسین بن علی (ع) منتشر کرد.

۶- خلفاء و امامان پس از پیغمبر دوازده کسند.

مسروق گوید در این میان که ما پیش عبد الله بن مسعود قرآنهاى خود را مقابله و تصحیح میکردیم یک جوان نو رسیده باو گفت آیا پیغمبر شما

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۳۶

بشما خبر نداده است که پس از او چند تن خلیفه میشوند عبد الله در پاسخ او گفت تو جوانی نرسی و این چیز است که تاکنون کسی آن را از ما نپرسیده است بلی پیغمبر بما خبر داده است که پس از او دوازده تن خلیفه و جانشین او هستند بشماره نقبای بنی اسرائیل قیس بن عبد گوید ما در حلقه ای نشسته بودیم که عبد الله بن مسعود هم حضور داشت یک عرب بیابانی آمد و گفت کدام شما عبد الله بن مسعود است؟ عبد الله گفت من عبد الله بن مسعودم از او پرسید پیغمبر شما برای شما باز گفته که پس از وی چند تن خلیفه میباشند؟ گفت آری دوازده کس بشماره نقیبهای بنی اسرائیل.

قیس بن عبده گوید ما در مسجد بهمراهی عبد الله بن مسعود نشسته بودیم یک عرب بیابانی آمد و گفت عبد الله در میان شما است خودش گفت آری من عبد الله هستم چه کار داری؟ گفت ای عبد الله پیغمبر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۳۷

شما بشما خبر داده است که چند تن خلیفه در میان شما خواهد بود گفت از چیزی پرسیدی که از آنگاه

که من بعراق آمده ام کسی از من نپرسیده است آری دوازده تن بشماره نقبای بنی اسرائیل اشعث بن مسعود گفته است که پیغمبر فرمود جانشینان من دوازده کسند بشماره نقبای بنی اسرائیل.

مسروق گوید روزی مردی نزد ابن مسعود آمد و گفت آیا پیغمبر شما برای شما گفته است پس از وی چند تن خلیفه میشوند؟ گفت آری کسی پیش از تو این پرسش را از من نکرده تو که از همه جوان تری چنین پرسشی کردی پیغمبر (ص) فرمود پس از من جانشینان من بشماره نقبای موسی میباشند.

جابر بن سمره گوید من با پدرم خدمت پیغمبر بودیم از آن حضرت شنیدم میفرمود: پس از من دوازده پیشوا و امام هست سپس آوازش آهسته شد و چیزی فرمود که من نشنیدم از پدرم پرسیدم که رسول خدا آهسته چه فرمود؟ گفت فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید شنیدم پیغمبر میفرمود دوازده فرمانده و پیشواست و سخنی گفت که من نشنیدم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۳۸

مردم گفتند که فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید نزد پیغمبر (ص) آمدم و شنیدم میفرمود این کار پایان نرسد تا دوازده جانشین پادشاهی کنند که همه آنها (در اینجا کلمه ای گفت که من نفهمیدم) از پدرم پرسیدم چه فرمود؟ گفت فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید رسول خدا فرمود همیشه این دین عزیز و بلند پایه و محفوظ است و بر هر کس با آنها ستیزه کند پیروز شوند تا دوازده تن خلافت کنند گوید سپس کلمه ای فرمود که مردم نگذاشتند بشنوم بپدرم گفتم آن کلمه که مردم نگذاشتند بشنوم چه بود؟ گفت فرمود همه از قریشند.

جابر

بن سمره گوید پیغمبر فرمود همیشه کار این امت درست است و بر دشمن خود پیروزند تا دوازده خلیفه بگذرند که همه از قریش میباشند سپس در منزل آن حضرت رفتم و عرض کردم سپس چه می شود؟ فرمود هرج و مرج می شود.

جابر بن سمره گوید با پدرم خدمت پیغمبر رفتم فرمود همیشه کار این امت شایسته و نیکو است و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۳۹

بر دشمنان خود پیروزند تا دوازده پادشاه یا فرمود دوازده خلیفه بگذرند سپس کلمه ای فرمود که بر من مخفی ماند از پدرم آن را پرسیدم گفت فرمود همه از قریشند.

سماک بن حرب و زیاد بن علاقه و حصین بن عبد الرحمن همه از جابر بن سمره روایت کرده اند که رسول خدا فرمود پس از من دوازده امام است جز اینکه حدیثش ضمیمه دارد که سپس سخنی فرمود که من نفهمیدم، بعضی گفته اند که گفته از پدرم پرسیدم بعضی گفته اند گفته از مردم پرسیدم چه فرمود؟ گفتند فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید از پیغمبر شنیدم میفرمود همیشه کار این امت بر کسانی که بر آنها سوء قصدی کنند بر نر است تا دوازده خلیفه حکومت کنند سپس کلمه آهسته ای فرمود که من نفهمیدم و از کسی که از من پیغمبر (ص) نزدیکتر بود پرسیدم گفت فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید با پدرم بودم که رسول خدا فرمود همیشه این دین عزیز و منبع و بلند پایه است و اهل آن بر دشمنان خود غالب باشند تا دوازده خلیفه بیایند سپس کلمه ای فرمود که مردم نگذاشتند بشنوم پدرم گفتم آن کلمه چه بوده گفت فرمود همه از قریشند.

الخصال

جابر بن سمره سوانی گوید با پدرم در مسجد بودم که رسول خدا خطبه میخواند شنیدم میفرماید پس از من دوازده امیر باشند سپس آواز خود را آهسته کرد و من ندانستم چه میفرماید پدرم گفتم چه فرمود؟ گفت فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره سوانی گوید از رسول خدا شنیدم میفرمود دوازده خلیفه آیند که همه از قریش باشند چون بمنزلش برگشت رفتم و میان خودم و او پرسیدم سپس چه می شود؟ فرمود سپس هرج و مرج می شود. جابر بن سمره گوید رسول خدا فرمود همیشه کار مردم در گذر است تا دوازده مرد بر آنها حاکم شوند سپس کلمه ای فرمود که بر من پوشیده ماند پدرم گفتم چه فرمود گفت همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید پیغمبر (ص) فرمود همیشه این دین در پیشرفت است هر کس با او دشمنی ورزد یا بدان سوء قصد کند زیانی بدان نرساند تا دوازده امیر بیایند که همه از قریش باشند.

جابر بن سمره سوانی گوید نزد پیغمبر (ص) بودم که فرمود دوازده کس متولی کار خلافت گردند مردم فریاد کردند و نشنیدم دیگر چه فرمود پدرم که پیغمبر نزدیکتر بود گفتم رسول خدا (ص) در دنبال سخن خود چه فرمود، گفت فرمود همه از قریشند:

عامر بن سعد گوید بهمراهی غلامم نافع نوشتم بجابر بن سمره که مرا از این خبری که از پیغمبر شنیده ای خبر ده. در پاسخ نوشت در روز جمعه شبی که اسلمی سنگسار شد شنیدم پیغمبر میفرمود:

همیشه این دین برپا است تا روز قیامت و دوازده خلیفه بر شما حکومت کنند که

همه از قریش باشند، سرج برمکی گفته در کتاب ثابت است که در این امت دوازده امام است و چون شماره آن ها تمام شود سرکشی و ستم پیشه کنند و با همدیگر بجنگند.

ابی نجران گوید که ابو خالد برای من با قید سوگند گفت که این امت هلاک نشود تا در آن ها دوازده خلیفه بیاید که همه براستی و دین حق کار کنند.

برد گوید از مکحول پرسیدند که پیغمبر (ص) فرموده است پس از من دوازده خلیفه باشد؟ گفت آری و لفظ دیگری هم فرموده.

وهب بن منبه میگفت دوازده خلیفه می باشد سپس آشوب می شود سپس چنین می شود سپس چنان می شود. کعب الاحبار در باره خلفاء گفت دوازده باشند چون همه بگذرند و طبقه شایسته روی کار آیند خدای تعالی عمر آن ها را دراز کند چنانچه بدین امت وعده داده سپس خواند (آیه ۲۴ سوره نور را) خدا دشوار نیست این امت را یک روز یا نصف روزی هم شده متفق کند یک روز نزد خدا چون هزار سال است که شماره میکنید.

جابر بن سمره سوانی گوید از رسول خدا «ص» شنیدم میفرمود پس از من ۱۲ امیر قیام کنند سپس کلمه ای فرمود که من شنیدم از مردم پرسیدم گفتند فرمود همه آنان از قریشند.

جابر بن سمره گوید که رسول خدا «ص» فرمود همیشه کار امت من نیرومند و در پیشرفت است تا دوازده خلیفه بیاید که همه از قریشند.

سلمان فارسی «ره» گوید خدمت پیغمبر «ص» رسیدم در وقتی که حسین «ع» را بر دامن مبارک داشت، میان دو دیده و لبان او را میوسید و میفرمود تو سید پسر سید و امام پسر امام و

پدر امامانی، تو حجت پسر حجت و پدر نه حجتی که از پشت تو بیرون آیند و نهم آنان قائم این خاندان است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۴۲

رسول خدا «ص» سه بار فرمود مژده باد شما را همانا نمونه امت من نمونه بارانی است که دانسته نمیشود آغازش بهتر است یا پایانش. نمونه امت من نمونه باغی است که فوجی امسال از آن میخورند و فوجی سال دیگر، شاید فوج آخری از همه بیشتر و پربرتر و برتر و پایدارتر باشند و آنچه بچینند بهتر باشد، چگونه هلاک شود امتی که من اول آن ها هستم و دوازده تن نیکان و خردمندان و عیسی مسیح پسر مریم در پایان آنانند ولی در این میان زادگان آشوب و هرج و مرج هلاک شوند آن ها از من نیستند و من از آن ها نیستم.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۴۳

امام ششم فرمود چون ابو بکر مرد و عمر جانشین او شد آمد در مسجد نشست مردی بر او در آمد و گفت ای امیر مؤمنان من مردی یهودیم در میان یهودان دانشمند بزرگم میخواهم چند پرسش از شما بکنم و اگر بدانها پاسخ درست دادی مسلمان شوم. گفت آن ها چیستند؟ گفت سه و سه و یک اگر خواهی از تو بپرسم و اگر در میان این جمع کسی از تو داناتر است مرا باو رهبری کن؟ گفت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۴۴

بچسب بدان من این جوان یعنی علی بن ابی طالب «ع». آمد نزد علی «ع» و پرسشهای خود را نمود فرمود چرا گفتی سه و سه و یک و نگفتی هفت؟ گفت اگر چنین میکردم نادان بودم

اگر از سه نخست پاسخ ندهی مرا بس است. فرمود اگر بتو پاسخ گفتم مسلمان میشوی؟ گفت آری؛ فرمود بپرس گفت نخستین سنگی که بر روی زمین گذارده شد و نخستین چشمه ای که بر زمین جوشید و نخستین درختی که روئید کدام بود؟

فرمود ای یهود شما میگوئید نخستین سنگی که بر زمین نهاده شد سنگی است که در بیت المقدس است دروغ گفته اید آن سنگی است که آدم از بهشت آورده. گفت راست گفتمی بخدا از خط هرون بگفته موسی همین است، شما میگوئید نخستین چشمه ای که بر زمین جوشید چشمه ای در بیت المقدس است دروغ میگوئید آن چشمه حیوانست که یوشع بن نون ماهی را در آن شست همان چشمه است که خضر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۴۵

از آن نوشید و هر کس از آن بنوشد زنده بماند گفت راست گفتمی همین بخط هرون از گفتار موسی است، فرمود شما میگوئید نخست درختی که بر زمین روئیده زیتون است دروغ میگوئید آن خرماي عجوه است که آدم از بهشت با خود آورد، گفت راست فرمودی بخدا همین بخط هرون از گفتار موسی است. گفت سه دیگر در این امت چند امام راستین است که هر کس آن ها را واگذارد زبانی نبرند؟ فرمود دوازده تن؛ گفت درست فرمودی بخدا همین بخط هرون از گفتار موسی است، گفت پیغمبر شما در کجای بهشت نشیمن می گزینند؟ فرمود در بلندترین درجه و شریفترین جای آن در جنات عدن گفت درست فرمودی بخدا همین بخط هرون از گفتار موسی است، گفت کی در منزل او با وی همراه می شود؟ فرمود دوازده امام گفت درست فرمودی بخدا همین است

بخط هرون از گفتار موسی «ع» سپس هفتمین را پیرسید و مسلمان شد. گفت پس از او جانشین وی چند سال زنده میماند؟ فرمود سی سال گفت سپس چه می شود؟ میمرد یا کشته می شود؟ فرمود کشته می شود؛ بر سرش ضربتی آید که ریشش از آن رنگین شود؛ گفت درست گفתי همین است بخط هرون از گفتار موسی.

مصنف «رضی الله عنه» گوید من این حدیث را از چند طریق در کتاب اوائل ضبط کردم.

سلیم بن قیس هلالی گوید شنیدم عبد الله بن جعفر طیار میگفت من با امام حسن و امام حسین «ع» و عبد الله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید نزد معاویه بودیم میان من و معاویه سخنی درافتاد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۴۶

و من بمعاویه گفتم که خود از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود من بمؤمنان از خودشان اولی هستم سپس برادرم علی بن ابی طالب «ص» بمؤمنان از خودشان اولی است و چون علی «ص» شهید شد حسن بن علی «ص» بمؤمنان از خودشان اولی است و پس از او فرزندان حسین «ص» به مؤمنان از خودشان اولی است و چون شهید شد فرزندش علی بن الحسین اکبر «ص» بمؤمنان از خودشان اولی است سپس فرزندان محمد بن علی الباقر به مؤمنان از خودشان اولی است ای حسین تو او را درک کنی پس دوازده امام کامل میشوند که نه تن آنان از فرزندان حسین میباشند.

عبد الله بن جعفر گوید سپس حسن و حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید را گواه خواستم و برای من نزد معاویه

گواهی دادند و سلیم بن قیس گوید من همین حدیث را از سلمان و ابو ذر و مقداد شنیدم و همه یادآور شدند که ما از رسول خدا (ص) شنیده ایم.

امام پنجم (ع) از جابر بن عبد الله انصاری نقل فرموده که گفت بفاطمه زهرا وارد شدم در پیش آن حضرت لوحی بود که اوصیاء در آن نوشته بود من آنان را شمردم دوازده بودند که یکی قائم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۴۷

آنان باشد سه از آنان محمد بود و سه علی چون این در عهد امیر المؤمنین واقع شده جا داشته خود علی «ص» را اسم نبرد.

امام پنجم «ص» فرمود بدرستی که خدای عز و جل محمد (ص) را بجن و انس فرستاد و پس از او دوازده جانشین قرار داد برخی پیش گذشته اند و برخی بجا مانده اند در هر جانشینی روشی جاری بود جانشینانی که پس از محمد (ص) بودند بروش جانشینان عیسی پائیدند و دوازده کسند امیر المؤمنین بروش خود عیسی مسیح میزیست.

زراره بن اعین گوید شنیدم امام پنجم «ص» میفرمود ما دوازده امام هستیم که از آن ها است حسن و حسین «ص» سپس امامان از فرزندان حسین «ص» سماعه بن مهران گوید من و ابو صیر و محمد بن عمران آزاد کرده امام پنجم «ص» در منزل او بودیم محمد بن عمران گفت از امام ششم شنیدم میفرمود ما دوازده تن محدثانیم ابو بصیر گفت تو را بخدا از امام ششم «ص» شنیدی دو بار سه بار او را سوگند داد و او هم سوگند خورد. ابو بصیر گفت ولی من آن را از امام پنجم (ع) شنیدم.

تمیم بن بهلول گوید

از عبد الله بن ابو الهذیل از امامت پرسیدم که برای چه کسی ثابت است و نشانه امام بر حق چیست؟ گفت دلیل بر امامت و نشانه حجت بر مؤمنان و کسی که سرپرست امور

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۴۸

مسلمانان و ناطق بقرآن و دانای باحکام است همانا برادر پیغمبر خدا (ص) و جانشین او بر امتش و وصی او بر آن ها و ولی او است که نسبت باو چون هرون بود نسبت بموسی آنکه طاعتش واجبست؛ خدای عز و جل میفرماید (در سوره نساء آیه ۵۹) ای آنان که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و رسول خدا و صاحبان امر خود را اطاعت کنید، آنکه خدا او را چنین وصف کرده (سوره مائده آیه ۵۶) همانا ولی شما خدا و رسول او است و آنان که نماز میخوانند و زکاه میدهند در حالی که در رکوعند، آنکه در روز غدیر خم مولای مؤمنان خوانده شده و امامت او ثابت گردیده بفرموده رسول (ص) از جانب خدای عز و جل آیا من بشما از خود شما اولی نیستم؟ گفتند چرا فرمود پس هر که را من مولا و آقا هستم علی مولا و آقای او است بار خدایا دوستش را دوست دار و دشمنش را دشمن دار یارش را یار باش و واگذارش را واگذار و کمک کارش را کمک کن. او است علی بن ابی طالب امیر مؤمنان و امام متقیان و جلودار دست و روسفیدان و بهترین جانشینان و نیکوترین همه آفریده شدگان پس از رسول خدا و پس از او حسن بن علی است سپس حسین «ص» که دو سبط رسول

خدا (ص) و دو فرزند بهترین زنان جهانند سپس علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن علیهم السلام میباشند تا امروز هر کدام پس از دیگری امامند، ایشانند خاندان رسول (ص) که بوصایت و امامت معروفند و زمین در هر دوره و هر وقت و آنی از یکی از آنان خالی نیست ایشان عروه الوثقی و پیشوایان درست و حجت بر اهل دنیا هستند تا زمین و اهل آن بخداوند جهان بگردند مخالف آن ها گمراه و گمراه کننده و تارک حق و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۴۹

هدایت است آن ها مفسر قرآن و گویندگان از طرف رسول خدایند کسی که بمیرد و آن ها را بامامت نشناسد بمردن دوره جاهلیت مرده است آئین آن ها ورع و پارسائی و راستی و صلاح و کوشش و ادای امانت است بصاحبش خوب باشد یا بد و طول دادن سجده و دستور ایشان شب زنده داری و پرهیز از محرّمات و انتظار فرج بصبر و حسن اخلاق و خوش همسایگی است، سپس تمیم بن بهلول گفته است که ابو معاویه از اعمش از امام ششم «ع» مثل این حدیث را برابر در موضوع امامت برای من روایت کرده است.

امام نهم «ص» فرمود امیر المؤمنین «ص» باین عباس فرمود که شب قدر در هر سالی هست در این شب دستور سالیانه فرود می آید و پس از رسول خدا امامانی هستند که این دستور را دریافت میکنند ابن عباس عرض کرد کیانند؟

فرمود من و یازده کس از نژاد

من امامانی که حدیث بآنها القاء می شود. رسول خدا «ص» فرمود بشب قدر ایمان بیاورید آن شب پس از من مخصوص علی بن ابی طالب و یازده فرزند او است.

زراره بن اعین گوید از امام پنجم «ع» شنیدم میفرمود دوازده تن از خاندان محمد (ص) همه پس از رسول خدا از عالم غیب حدیث دریافت میکنند (و علی بن ابی طالب ع) یکی از آنها است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۵۰

امام پنجم (ع) فرمود پس از حسین بن علی «ص» نه امام است که نهمین ایشان قائم آنها است زراره گوید که از امام پنجم شنیدم میفرمود دوازده امام است که از آنها است علی «ع» و حسن «ع» و حسین «ع» سپس امامان از فرزندان حسین «ع» مصنف (رضی الله عنه) گوید من آنچه در این موضوع روایت دارم در کتاب کمال الدین و تمام النعمه در اثبات غیبت و کشف حیره ضبط کردم.

۶- در مسواک کردن دوازده خصلت است -

پیغمبر (ص) فرمود در مسواک کردن دوازده خصلت است پاکی دهن است، خوشنودی خداست دندانها را سفید کند، چرک دندانها را ببرد، بلغم را کم کند، اشتهای خوراک آورد؛ حسنات را دوچندان سازد روش پیغمبر باشد، فرشتگان آن را گواه شوند؛ بن دندانها را سخت کند، راه قرآن خواندن را شسته کند، دو رکعت نمازی که پیش از آن مسواک شود از هفتاد رکعت نماز بی مسواک پیش خدا دوست تر است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۵۱

امام ششم فرمود در مسواک دوازده خاصیت است، سنت پیغمبر است، پاکی دهن است، دیده را روشن کند، خدا را خشنود کند، دندانها را سفید کند، چرک دندان را ببرد، بن دندان را

سخت کند، اشتهای خوراک آورد، بلغم را ببرد، حافظه را بیفزاید؛ حسنات را دوچندان کند، فرشتگان را شاد سازد. از امام یکم همین مضمون روایت شده است.

۷- حدیث دوازده حجاب-

امام یکم فرمود بدرستی که خدای تبارک و تعالی چهار صد و بیست و چهار هزار سال پیش از آنکه آسمانها و زمینها و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ را بیافریند و پیش از آنکه آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان و سایر پیغمبرانی که در (سوره انعام آیه ۸۸-۸۲) که به وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ پایان یابد بیافریند و پیش از آنکه همه انبیا را بیافریند نور محمد را آفرید و با آن دوازده حجاب آفرید حجاب قدره، حجاب عظمه، حجاب منت. حجاب رحمت، حجاب سعادت، حجاب کرامت؛ حجاب منزلت، حجاب هدایت؛ حجاب نبوت، حجاب رفعت، حجاب هیبت، حجاب شفاعت: سپس نور محمد (ص) را دوازده هزار سال در حجاب قدرت نگهداشت که همی میگفت پاک است پروردگار من که برتر است و یازده هزار سال در حجاب عظمت نگهداشت که همی میگفت پاک است دانای راز نهان، و در حجاب منت ده هزار سال نگهداشت که میفرمود پاک است آن خدائی که پایدار است و بازیگری ندارد و در حجاب منت ده هزار سال نگهداشت که همی میفرمود پاک است خدای بلند برتر و در حجاب سعادت هشت هزار

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۵۲

سال نگهداشت که همی میفرمود پاک است آنکه پایدار است و سهو نمیکند و در حجاب کرامت هفت هزار سال

نگهداشت که میفرمود پاک است آن خدائی که بی نیاز است و هرگز نیازمند نگردد و در حجاب منزلت شش هزار سال نگهداشت که همی میگفت پاک است پروردگار من که بلند و با کرامت است و در حجاب هدایت پنج هزار سال نگهداشت که همی میگفت پاک است پروردگار عرش بزرگ و در حجاب نبوت چهار هزار سال نگهداشت که همی میگفت پاک است پروردگار عزت از آنچه بناروائی را وصف کنند و در حجاب رفعت سه هزار سال نگهداشت همی میگفت پاک است صاحب ملک و ملکوت و در حجاب هیبت دو هزار سال نگهداشت و همی میگفت پاک است خدا و بحمد او مشغولم و در حجاب شفاعت هزار سال نگهداشت و همی میگفت پاک است پروردگار من که بزرگ است و بحمدش اندرم. سپس خدای عز و جل نامش را نور رخشانی بر لوح آشکار کرد تا چهار هزار سال سپس بر عرش عیان ساخت تا هفت هزار سال تا آن را در صلب آدم نهاد و از آنجا به پشت نوح نقل داد و از پستی به پستی گردانید تا از پشت عبد الله بن عبد المطلبش در آورد و شش کرامت خاص او کرد پیراهن رضا بر تنش پوشید و رداء هیبت بدوشش انداخت و تاج هدایت بر سرش نهاد و سراویل معرفت بر او پوشانید و بند آن را محبت قرار داد و نعلین خوف بپایش کرد و عصای منزلت بدستش داد سپس خدا باو فرمود ای محمد برو نزد مردم و بآنها بگو، بگوئید لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ .

ماده این پیراهن از شش چیز بود تنش

از یاقوت و دو آستینش از لؤلؤ و تیریزش از بلور زرد و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۵۳

دو زیر بعلش از زبرجد و طوقش از مرجان سرخ و یقه اش از نور پروردگار جل جلاله ببرکت این پیراهن توبه آدم را پذیرفت و انگشتر سلیمان را باو برگردانید و یوسف را بیعقوب رسانید و یونس را از شکم ماهی رهانید و پیغمبران دیگر را از گرفتاری نجات بخشید آن پیراهن همانا پیراهن محمد بود.

مصنف این کتاب گوید: ارواح همه امامان و مؤمنین با روح محمد صلوات الله علیه و آله آفریده شد.

۸- برای اهل تقوی دوازده نشانه است-

اشاره

امام پنجم «ع» فرماید که امیر مؤمنان «ص» میفرمود برای اهل تقوی نشانه هائیکه که بدان شناخته میشوند: راستگویی، رد امانت، وفای بعهده، کم فخر کردن و کمی (تحمیل خ ب) بخل ورزیدن، صله رحم، ترحم بر ضعیفان، کم انسی با زنان، بخشش و احسان، خوش خلقی، حلم ورزی، پیروی از دانش در عبادات خدا طوبی از آن هاست و خوش سرانجامند.

طوبی درختی است در بهشت که بنش در خانه رسول خداست و در خانه هر مؤمنی بدون استثناء یک شاخه ای از شاخه هایش هست هر چه دل آن مؤمن بخواهد و آهنگ آن را بکند آن شاخه بدو میدهد اگر سواری تندروی صد سال در سایه اش راه پیماید از آن بیرون نرود و اگر کلاغی از بن آن پرواز گیرد ببالای آن نرسد تا از پیری سخت سپید گردد هلا در این نعمت بیکران رغبت کنید. مؤمن سرگرم خود است و مردم از او در آسایشند چون تاریکی شب او را فرا گیرد روی بر خاک نهد و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۵۴

برای خدای تعالی با

شریفترین اندامش سجده کند و با آنکه او را آفریده برای رهایی خود از دوزخ مناجات کند هلا چنین باشید.

شرح-

مقصود از شریف ترین عضو پیشانی است.

۹- بر دوازده کس سلام نکنید-

امام ششم از گفته پدرش فرمود سلام نکنید بیهودی و نصرانی و مجوس و بت پرست و بر آن که سر سفره شراب نشسته و بر شطرنج باز و نردباز و بر مآبون و بر شاعری که زنهای پاکدامن را نسبت بزنا می‌دهد و بر کسی که در نماز است، زیرا نماز گذار نمی تواند جواب سلام بدهد چون که سلام از سلام کننده مستحب است ولی جواب آن واجبست و سلام نکنید بکسی که ربا می‌خورد و بر کسی که در حال تغوط است و بر کسی که در حمام است و بر کسی که متجاهر بفسق است.

۱۰- پیغمبر «ص» جعفر بن ابی طالب را دوازده گام پیشواز نمود-

امام یکم «ص» فرمود چون جعفر بن ابی طالب از مهاجرت حبشه خدمت رسول خدا (ص) برگشت پیغمبر برخاست و دوازده

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۵۵

گام او را استقبال کرد و میان دیدگانش را بوسید و گریست و فرمود بکدام یک از دو موهبت بیشتر شاد باشم بآمدن خودت ای جعفر یا به فتوحی که خدا ببردت علی نسبت بقلعه های خیر عطا فرمود.

۱۱- در تابوت ته دوزخ دوازده کسند-

امام یکم «ع» فرمود برآستی در تابوت ته دوزخ شش تن از امتهای گذشته باشند و شش کس از امت آخر الزمان آن شش کس از گذشتگان سلف فرزند آدم است که برادرش را کشت و فرعون فرعونها است و سامری است و دجال است که در زمره امتهای گذشته نام برده شده و در آخر الزمان بیرون می آید و هامان و قارون است و شش کس از امت آخر الزمان نعتل (عثمان بن عفان) و معاویه و عمر و عاص و ابو موسی اشعری هستند؛ محدث دو تن دیگر را فراموش کرده بود.

۱۲- در سفره خوراک دوازده خصلت است-

امام دوم «ع» فرمود در سر سفره خوراک دوازده خصلت است که باید هر مسلمانی آن ها را بداند. چهار از آن ها فرض است و چهار از آن ها سنت است و چهار ادب است آنچه فرض است شناختن رازق و رضا بقسمت و نام خدا بردن و شکر خدا کردن است و آنچه سنت است شستن دست پیش از خوراک و نشستن بر ران چپ و خوردن بسه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۵۶

انگشت و لیسیدن انگشتان و ادب، خوردن از آنچه در جلو تو است و کوچک گرفتن لقمه و خوب جائیدن و کم بروی

دیگران نگاه کردن.

پیغمبر در ضمن سفارشهای خود بعلی «ع» فرمود ای علی شایسته است مسلمان برای سر سفره دوازده خصلت بیاموزد که چهار آن لازم است و چهار آن مستحب است و چهار آن ادب است آن چهار که لازم است بدانند اینکه آنچه میخورد حلال است و نام خدا را ببرد و شکر خدا بنماید و بدان راضی باشد و آن چهار که سنت است

اینست که روی پای چپ بنشیند و با سه انگشت بخورد و از آنچه پهلوی او است بخورد و انگشتان خود را بلیسد و آن چهار که ادب است لقمه را کوچک بردارد و خوب بجود و کم بروی حاضران نگاه کند و دستهای خود را بشوید.

۱۳- ماههای سال دوازده است-

امام پنجم «ع» فرمود خدا ماهها را دوازده آفریده که سیصد و شصت روز باشد هر ماهی سی روز ولی آن شش روزی که خداوند در آن ها آسمانها و زمین را آفریده از آن بیرون شد و از این راه برخی ماهها از سی کم شد.

شرح- سال قمری دارد و شمسی، سال قمری بگردش ماه باشد، دوازده دوره گردش ماه بر دور زمین یک سال قمری باشد و چون گردش ماه بر دور زمین از سی روز بیشتر و از بیست و نه روز کمتر نیست دوازده دوره آن که یک سال قمری است سیصد و پنجاه و پنج روز و کسری شود که آن کسر در ظرف چند سال روز تمامی در حساب آید.

بنا بر این دوره سال قمری دارای شش ماه سی تمام و شش ماه بیست و نه روز باشد و در سال کیسه دارای هفت ماه سی تمام و پنج ماه بیست و نه روز باشد اختلافی که شماره ماههای قمری دارد برای این است که مرکز زمین مرکز مدار گردش ماه نیست بلکه با آن مسافت بسیاری فاصله داد و از این جهت فاصله ماه نسبت بزمین کم و زیاد می شود و این اختلاف پدید می آید، علت این اختلاف را هیئت قدیم روی تعدیلات حرکت ماه نسبت بزمین شرح داده و چهار تعدیل

برای آن قائل شده که در کتب هیئت قدیم ذکر شده و اینجا موقع شرح و بیان آن نیست با این حال مشکلات غیر قابل حلی هم بنظر آورده و صدها سال متفکرین و ریاضیین بزرگی را چون خواجه طوسی و محقق خفری بیازی گرفته است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۵۷

سال شمسی بگردش آفتاب باشد یک دوره چرخش آفتاب و زمین بگرد هم یک سال شمسی باشد که دارای دوازده ماه است که هر ماهی سی و دو روز تا بیست و نه روز است و مجموع آنها سیصد و شصت و پنج روز و کسری باشد که چند سال یک بار سال کیسه پدید آید و یک روز بشماره روزهای آن سال بیفزاید و سیصد و شصت و شش روز تمام بحساب آید اختلاف ماههای شمسی هم برای اینست که فاصله زمین نسبت بآفتاب در مدت دوره سال کم و بیش می شود و این اختلافات پدید میگردد هیئت قدیم با تعدیلات چندی علت این اختلاف را شرح داده و هیئت جدید برای حرکت زمین دور مرکز خود که آفتاب است مدار بیضی تصویر کرده و این اختلاف را بوضع مدار منسوب دانسته است.

بهر حال سال شمسی و قمری هر کدام دارای یک علت طبیعی هستند که مستند بوضع زمین و ماه و آفتاب و حرکت مدار آن ها است و با مضمون خبر موافقت ندارد که میفرماید خدا نخست دوازده ماه قرار داد که هر ماهی سی روز تمام بود و سپس مدت آفرینش آسمان و زمین که شش روز است از آن ها بیرون شد و بدین سبب ماههای بیست و نه روز پدید

آمد این روایت از چند جهت مورد اعتراض می شود اول آنکه سال ثابتی بشماره سیصد و شصت روز محقق دانسته دوم آنکه شش روز ظرف آفرینش از سال تا همیشه کسر شده سوم آنکه هر ماهی سی روز تمام بوده چون حدیث از نظر سند معتبر و مورد اعتماد است باید برای رفع اعتراضات آن گفت:

۱- مطابق نظر دانشمندان جدید منظومه شمسی ما که شامل یک خورشید و چندین سیاره و ماههای بسیاری است در فضای مربوط بخود حادث و مسبوق به نبودی است مدتهای بسیاری گذشته که فضای آن از وجود این ستاره های درخشانده تهی بوده و مطابق ظاهر آیات و اخبارهم این موضوع ثابت است و روز و شب دو مخلوق خداوندند و با مبدء روشنائی سیاری پدید میشوند ممکن است قبل از آفرینش آسمانها و ستاره های منظومه شمسی ما مبدأ نور سیاره دیگری بوده و گردش سالیانه مرتبی داشته که بدوازده ماه سی روزی تقسیم میشده و چون آفتاب و ماه و زمین در مدت شش روز با این وضع اختلاف مرکزی خود آفریده شدند.

سال قمری که منظور روایت است بدین وضع کنونی پدیدار شد و ماههای بیست و نه روز از گردش و دور آنها بوجود آمد، گواهی در دست نیست که پیش از آفریدن آسمانها و زمین و بعبارت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۵۸

دیگر پیش از برقراری منظومه شمسی کنونی ما شب و روز و ماه و سالی نبوده یا نتواند بود و اگر کسی این معنا را مستبعد داند و نتواند باور کند میگوئیم مقصود از اینکه هر ماهی سی روز بوده و بواسطه آفریدن آمدن آسمان و

زمین در ماهها کسری واقع شده اینست که چون خدا مدار ماه را بدوا دایره ای آفرید و دایره سیصد و شصت درجه است که چون تقسیم بر دوازده شود هر قسمتی از آن که در سیر آفتاب یکماه است سی روز تمام بوده است ولی بواسطه اینکه زمین و آسمان بعدا آفریده شد و مرکز زمین با مرکز مدار آفتاب و ماه مخالف بود کسری در پاره های ماهها پدید شد و پنج الی شش روز از میزان ماهی سی روز که مقتضای تقسیم مدار بر دوازده است کسر شد.

عبد الله بن عمر گفته این سوره «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» تا آخر در میانه روزهای تشریق (۱۱-۱۳ ذیحجه) بر پیغمبر (ص) نازل شد و دانست که حج و داعست، سوار شتر عضباء خود شد و در میان همه حاج سخنانی کرد خدا را ستود و ثنای او را بجا آورد سپس فرمود آی مردم هر خونی در دوره جاهلیت ریخته شده هدر است و پیش از همه خون حارث بن ربیع بن حارث (یکی از عموزاده های خود پیغمبر (ص) از تیره بنی هاشم) را هدر کرد این شخص برای جستجوی دایه در تیره هذیل رفته بود و بنو لیث او را کشته بودند یا فرمود برای جستجوی دایه در بنو لیث رفته بود و هذیل او را کشته بودند، هر ربا و نزول قرضی که در جاهلیت بوده و تا کنون در ذمه قرض داران مانده ملغی است و پیش از همه نزول قرضهای عباس بن عبد المطلب (عموی خود را) ملغی کرد. ای مردم روزگار چرخیده و امروز بسر دوره خود رسیده و

مانند همان روز است که خداوند تازه آسمان ها و زمین را آفریده شماره ماهها نزد خدا دوازده است در آغاز آفرینش آسمانها و زمین در کتاب خدا ثبت شده چهار آنها محترم است و نباید در آن ها جنگید رجب مضر که میان جمادی و شعبانست و ذو القعدة و ذو الحجه و محرم.

در این ماهها بخود ستم نکنید، جا بجا کردن ماههای حرام مزید در کفر است که آنان که کافرند در آن گمراهی پیشه میکنند ماهی را در یک سال حلال میدانند و در یک سال حرام تا شماره ماههائی را که خداوند حرام کرده برابر کنند سالی که محرم را حرام میکردند صفر را حلال میدانستند و سالی که صفر را حلال میدانستند بجای آن محرم را حلال می شمردند ای مردم براستی شیطان ناامید

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۵۹

است که دیگر در شهرستان شما پرستیده شود و از شما بگناهان کوچک خوش است و بگناه کوچک از او در دین خود بترسید.

آی مردم هر کس امانتی دارد بصاحبش رساند، آی مردم زنها نزد شما عاریه اند و برای خود سود و زیانی نتوانند خواست، آنها را شما بطور امانت از خدا گرفتید و بفرمان حق فروج آنها را بر خود حلال کردید شما بآنها حقی دارید و آنها هم بشما حقی دارند حق شما بر آنها این است که کسی را در بستر شما نپذیرند و در کار خوب شما را نافرمانی نکنند چون چنین کردند بطور متعارف حق خوراک و پوشاک بر شما دارند، آنها را نزنید، آی مردم من در میان شما چیزی بیادگار گذاردم که تا بدان متمسک باشید هرگز

گمراه نشوید و آن کتاب خدا است بدان بچسبید آی مردم امروز چه روزیست؟ گفتند روز حرام سپس فرمود آی مردم این ماه چه ماهی است؟ گفتند ماه حرام؛ آی مردم این شهر چه شهری است؟ گفتند شهر حرام، فرمود براستی خدا خون و مال و آبروی شما را بر همدیگر حرام کرده مثل حرمت امروز شما در این ماه شما در این شهر شما تا او را ملاقات کنید هلا حاضرین شما بغائبین برسانند، پس از من پیغمبری نیست و پس از شما امتی نیست سپس دستهای خود را چنان بلند کرد که سفیدی هر دو زیر بغل مبارکش دیده شد سپس فرمود بار الها گواه باش که من رسالت خود را بامت تبلیغ کردم.

شرح- این حدیث شریف که شامل خطبه مبارکه حجه الوداع پیغمبر است و مسلم میان همه مسلمین از احادیث محکمه است مفاد آن هویدا و چندین کلمات جامعه پیغمبر (ص) و دستورات شریعت اسلام نیز در آن درج است فقط جمله ان الزمان قد استدار بنظر دشوار می آید و ظاهرا مقصود اینست که امروز دین حنیف و ملت فطری اسلام که همان آئین پاک و نخست خداوند است با نشر و ظهور احکام قرآن در جهان پا برجا شد و کم بودهایی که بواسطه نقصان عقول و پرورش بشر داشت تکمیل گردید و کجی ها و خرافاتی که بواسطه دسیسه مغرضین و دین تراشان در دستورات اسلام و ملت حنیف ابراهیم وارد شده بود از آن دور شد و گویا خداوند عالم را با فطرت پاک دیانت درست از همین امروز آفریده و گویا جهان روح و زندگانی را از اکنون

بخود یافته و این جمله بیشتر بعقیده توحید متوجه است و مقصود اینست که چون توحید و پرستش خدای یگانه سر خلقت و آفرینش است و ظاهر حال هر موجود امکانی است و بواسطه القائات شیطانی شرک و الحاد وسیله سرگردانی بشر شده بود اکنون که به برکت قرآن و کوشش من (که پیغمبر آخر الزمانم) اساس شرک و الحاد از بن کنده شد روزگار چرخید و از نو بر سر کار آمد و فطرت توحید مانند آغاز آفرینش آسمان و زمین خود را نمایش داد.

محمد بن ابی عمیر روایت را بامام ششم (ع) رسانیده که در تفسیر قول خدای عز و جل (در سوره توبه آیه ۴۶) براستی شماره ماهها پیش خدا دوازده است و ثبت در کتاب خداست از روزی که آسمانها

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۶۰

و زمین را آفریده است فرمود دوازده ماه محرم است و صفر و ربیع الاول و ربیع الآخر و جمادی الاولى و جمادی الآخر و رجب و شعبان و ماه رمضان و شوال و ذی قعدة و ذیحجه، چهار از آنها ماه حرام است که بیست روز از ذی حجه باشد با تمام محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ربیع الآخر.

شرح- تعیین ماههای حرام باین ترتیب خلاف مشهور و معروف است زیرا معروف و مسلم این است که ماههای حرام سه ماه ذی قعدة و ذیحجه و محرم است با ماه رجب چنانچه در خطبه پیغمبر (ص) گذشت.

۱۴- شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت.

امام ششم (ع) فرمود شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت و بهترین ساعات شب و روز اوقات نماز است؛ سپس فرمود

چون صبح شود درهای آسمان باز گردد و بادهای بوزد و خدای عز و جل بآفریدگان خود نظر فرماید، من دوست دارم که در این هنگام کار نیکی از من بآسمان بالا رود. سپس فرمود بر شما است که پس از نمازها دعا کنید که برآستی مستجاب است.

ابی هاشم گوید به امام دهم (ع) عرض کردم چرا نماز واجب و نافله شبانه روز پنجاه رکعت است

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۶۱

(بنا بر این که دو رکعت نشسته نافله عشاء محسوب نشود) نه کم می شود نه بیش؟ فرمود شب دوازده ساعت دارد و میانه سپیده دم تا بر آمدن آفتاب هم یک ساعت است و روز هم دوازده ساعت دارد (که رویهم بیست و پنج ساعت می شود) و برای هر ساعتی دو رکعت نماز قرار داده شده و از غروب آفتاب تا نهم شدن روشنی آن غسق نامیده شود.

شرح- مقصود از ساعت در این حدیث بخشهای متفرقه شب و روز است نه بخشهای متساویه معموله ابو اسحق گوید تغلب (از علمای لغت عرب بوده) ساعت‌های شب را باین نامها برای ما بازگو کرد از اول شب بترتیب: غسق، فحمة، عشوه، هداه، سباع، جنح، هزیع، قعر، زلفه، سحره، بهره و ساعت‌های روز را باین نامها برشمرد: بترتیب از بامداد: راد، شروق، منزع، ترحل، دلوک، جنوح، هجیر، ظهیره، اصیل، طفل، تبوع.

شرح- این نامهایی است که عرب بمناسبت وضع فضا یا حال مردم برای هر بخشی از شب و روز وضع کرده و ممکن است معنی وصفی آنها مقصود باشد و منظور از آن ساعت معمول در این عصر نیست که بخش معینی از مقدار شب یا روز است

مثلا اول شب را بواسطه روشنی آن غسق میگوید بعد که تاریک می شود آن را فحمه مینامند که بمعنی ذغال است سپس آن را عشوه بمعنی شب نشینی سپس هداه یعنی ساعت آرامش سپس سباع یعنی وقت آمدن درندگان و همچنین ...

۱۵- برجهای فلک دوازده است، بیابانهای بزرگ دوازده است؛ دریاها بزرگ دوازده است، عالمها هم دوازده است.

ابان بن تغلب گوید خدمت امام ششم (ع) بودم که مردی از اهل یمن آمد نزد آن حضرت و وی را سلام داد حضرت سلامش را پاسخ داد و فرمود خوش آمدی ای سعد آن مرد گفت این نامی است که مادرم مرا بدان نامیده و بسیار کم کسی مرا بدین نام میشناسد امام (ع)

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۶۲

فرمودای سعد مولی راست گفتمی آن مرد گفت قربانت این لقب من است امام (ع) فرمود لقب خوب نیست خدای تبارک و تعالی در قرآن میفرماید لقب روی هم مگذارید برای مؤمن نام بی ایمانی بد است ای سعد چه صنعتی داری؟ عرضکرد قربانت ما خاندانی هستیم منجم و در یمن کسی از ما در نجوم اعلم نیست امام (ع) فرمود از تو راجع بنجوم پرسش کنم عرضکرد هر چه خواهی بپرس که جواب میدهم از روی علم، فرمود روشنی آفتاب چند درجه از روشنی ماه بیش است؟ عرضکرد نمیدانم فرمود راست گفتمی فرمود روشنی ماه چند درجه از روشنی زهره بیشتر است؟ عرضکرد نمیدانم فرمود راست گفتمی فرمود نام ستاره ای که چون بدر آید شهوت گاووان بحرکت آید چیست گفت نمیدانم فرمود:

نور مشتری چند درجه از عطارد بیشتر است؟ عرضکرد نمیدانم فرمود راست گفتمی فرمود بگو بدانم نام ستاره ای که چون در آید شتران بفحل آیند چیست؟ عرضکرد: نمیدانم. فرمود: راست گفتمی فرمود:

بگو بدانم نام

ستاره ای که چون درآید سگها بفحل آیند چیست؟ عرضکرد: نمیدانم. فرمود: راست گفتی که نمیدانی بگو بدانم زحل پیش شما چگونه ستاره ای است عرضکرد ستاره نحسی است، امام ششم (ع) فرمود چنین مگو زیرا آن ستاره امیر مؤمنان و ستاره اوصیاء (ع) است و آن ستاره ثاقب است که خدای تبارک و تعالی در قرآن (در سوره طارق) از آن خبر داده، یمانی عرضکرد ثاقب یعنی چه؟ فرمود آن از آسمان هفتم طلوع میکند ولی با نور خود همه آسمانها را میشکافد تا در آسمان دنیا روشنی میدهد از این رو خدای عز و جل او را ثاقب نامیده. ای یمانی شما در نزد خود دانشمندانی دارید؟ عرضکرد قربانت آری در میان ما دانشمندانی هستند که هیچ کس در دانش بیایه آن ها نمیرسد،

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۶۳

امام (ع) فرمود علم آن ها تا کجا میرسد؟ یمانی عرضکرد عالم آنها بپرندگان فال میزنند و در یک ساعت تا مسافت یکماه برای سوار تندرو جای پا را دریافت میکند، امام فرمود براستی عالم مدینه از عالم یمن داناتر است عرضکرد علم عالم مدینه تا کجا است؟ امام (ع) فرمود علم عالم مدینه تا آنجا است که پی گردی و فال پرنده بدان نمیرسد و در یک لحظه تمام مسافت سیر آفتاب که دوازده برج و دوازده بیابان و دوازده دریا و دوازده جهان را میپیماید دریافت میکند یمانی عرضکرد قربانت گمان ندارم کسی این موضوع را بداند و کنه آن را بفهمد گوید سپس آن یمنی برخاست و بیرون رفت.

۱۶- سرگذشت دوازده درهمی که برای رسول خدا هدیه آوردند-

امام ششم (ع) فرمود مردی نزد رسول خدا آمد دید جامه آن حضرت کهنه است دوازده

درهم خدمت آن حضرت آورد عرضکرد با این پول یک جامه برای خود بخرید، علی (ع) فرماید من آن پول را بیازار بردم و یک پیراهن خریدم بدوازده درهم و خدمت رسول خدا (ص) آوردم چون بآن نگاه کرد فرمود ای علی پیراهن دیگر نزد من بهتر است بنظرت فروشنده آن را پس میگیرد؟ عرضکردم نمیدانم، فرمود وارس من نزد فروشنده آمدم و گفتم رسول خدا این را نمیخواهد پیراهن دیگری میخواهد این را پس بگیر پول را رد کرد بمن و آن را نزد رسول خدا (ص) آوردم آن حضرت با من بیازار آمد تا پیراهنی بخرد، دید یک کنیزی در راه نشسته و گریه میکند رسول خدا (ص) باو فرمود چرا گریه میکنی؟ عرضکرد یا رسول الله (ص) خانواده من چهار درهم بمن دادند که چیزی برای آنان بخرم و گم شده و جرأت ندارم نزد آن ها برگردم رسول خدا (ص) چهار درهم از آن پول را باو داد و فرمود بخانواده خود برگرد و رفت بیازار پیراهنی خرید بچهار درهم و پوشید و خدا را حمد گفت سپس برهنه ای را دید که میگوید هر کس مرا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۶۴

پوشاند خدا از جامه های بهشت باو بیوشاند رسول خدا (ص) پیراهنی را که خریده بود از تن خود در آورد و بتن آن سائل پوشانید و بیازار برگشت و با چهار درهمی که مانده بود یک پیراهن دیگر خرید و آن را پوشید و حمد خدای عز و جل را گفت و بمنزل برمیگشت باز دید همان کنیزک در راه نشسته و گریه میکند رسول خدا (ص) باو فرمود چرا بخانواده

خود نمیروی؟ عرضکرد یا رسول الله دیر شده و میترسم که اگر اکنون پیش آن ها بروم مرا بزنند رسول خدا (ص) فرمود پیش روی من برو و مرا بخانواده خود رهنمائی کن رسول خدا (ص) آمد تا بر در خانه آن ها ایستاد و فرمود درود بر شما ای اهل خانه پاسخ ندادند دوباره سلام داد پاسخ ندادند سه باره سلام داد عرضکردند و علیک السلام یا رسول الله و رحمه الله و برکاته فرمود چرا دربار اول و دوم جواب مرا ندادید؛ عرضکردند یا رسول الله سخن شما را شنیدیم و دوست داشتیم که بیشتر باشد رسول خدا فرمود این کنیز دیر کرده او را آزار نکنید عرض کردند یا رسول الله این کنیز را بنثار قدم مبارک شما آزاد کردیم رسول خدا فرمود حمد خدا را هیچ دوازده درهمی این قدر برکت نداشته خدا با آن دو برهنه را پوشانید و نفسی را هم آزاد کرد.

۱۷- نقیبان رسول خدا بر اهل مدینه دوازده کس بودند.

عثمان احمر از جمعی از استادان خود روایت کرده که گفته اند رسول خدا از امت خود بدستور جبرئیل دوازده رئیس و کدخدا انتخاب کرد بشماره رؤسای بنی اسرائیل که موسی انتخاب کرد نه تن آنها از قبیله خزرج بودند و سه تن از قبیله اوس آنها که از قبیله خزرج بودند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۶۵

۱- اسعد بن زراره بود ۲- براء بن معرور ۳- عبد الرحمن بن حماد ۴- جابر بن عبد الله ۵- رافع بن مالک ۶- سعد بن عباد ۷- منذر بن عمرو ۸- عبد الله بن رواحه ۹- سعد بن الربیع و از مهاجرین عربهای مدینه عباد بن صامت بود که در پناه

یکی از اشراف خزرج در شهر مدینه میزیست و کسی متعرض او نمیشد و از قبیله اوس ۱۰- ابو الهیثم بن تیهان بود ۱۱- اسید بن حضیر ۱۲- سعد بن خیشمه من سرگذشت آنها را در کتاب نبوت ضبط کرده ام.

مصنف این کتاب گوید نقیب رئیس ناحیه و قبیله است از سنخ کدخدایان و گفته شده که بمعنی معتمد است و گفته شده که امین است و گفته شده که گواه بر قوم خود است و نقیب در اصل لغت از نقب باز گرفته شده که سوراخ گشاده در زمین و کوه است و او را نقیب گویند برای آنکه از احوال قومی که بر آنها گماشته است تفتیش میکند چنانچه از اسرار و ضمائر نهفته تفتیش می شود و معنی گفته خدای عز و جل (در سوره مائده آیه ۱۲) دوازده نقیب از ایشان یعنی بنی اسرائیل فرستادیم اینست که از هر سبطی یک نماینده و مسئول گرفتیم و با او در امر دین پیمان بسته شد و برخی گفته اند که این نقیبها ببلاد جبارهای عمالقه فرستاده شدند تا از حال آن ها مطلع شوند و نزد پیغمبر خود موسی برگردند و خبرگزاری کنند اینها برگشتند و قوم خود را از جنگ با جباران منع کردند زیرا از تجهیزات و پهلوانی آن ها در هراس افتاده بودند این قصه معروف است در اینجا مقصود ما بیان معنی لغوی نقیب بود و خداوند توفیق دهد بکار نیک.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۶۶

باب مطالب و خصال سیزدهگانه

۱- حیواناتی که انسان بآنها مسخ شده سیزده صنفند.

امام ششم (ع) از گفته پدرش از جدش فرمود مسخ شدگان از بنی آدم سیزده صنفند که از آنها است میمون و خوک و شب پره و

سوسمار و خرس و فیل و کرم سیاه و سگ ماهی و عقرب و سهیل و خارپشت و زهره و عنکبوت. اما میمون جمعی از بنی اسرائیل بودند که در کنار دریا مأوی داشتند و در شنبه تعدی کردند و ماهیان را شکار نمودند و خدا آنها را بشکل میمون گردانید، خوگ جمعی از بنی اسرائیل بودند که حضرت عیسی بر آن ها نفرین کرد و خدا آن ها را بشکل خوگ کرد، شب پره زنی بودند که دایه یا هووی خود را جادو کرد و خدا او را شب پره کرد، سوسمار یک عرب بیابانی که هر کس بر او میگذشت او را میکشت خدا او را سوسمار کرد، خرس مردی بود مأبون و مردم را بخود میخواند خدا او را خرس کرد فیل مردی بود که چهارپایان را وطی میکرد، خدا او را فیل کرد، کرم سیاه آبی مردی بود زناکار که از چیزی نمیگذشت خدا او را کرم سیاه کرد، مار ماهی مردی بود سخن چین خدا او را مار ماهی کرد، عقرب مردی بود بد گو و بد زبان خدا او را عقرب کرد (خرس مردی بود که حاجیان را میدزدید خدا او را خرس کرد خ ب) سهیل مردی بود گمراچی خدا او را مسخ کرد زهره زنی بود که هاروت و ماروت را فریفت خدا او را مسخ کرد، عنکبوت زن بد اخلاقی بود که شوهر خود را نافرمانی میکرد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۶۷

و از او رو گردان بود خدا او را عنکبوت کرد، خارپشت مردی بود بد خلق خدا او را خارپشت کرد امام یکم (ع) فرماید
مسوخ

را از رسول خدا (ص) پرسیدم فرمود سیزده اند: فیل، خرس، خوک، میمون؛ مار ماهی، سوسمار، شب پره، کرم سیاه آبی، عقرب، عنکبوت، خرگوش، سهیل، زهره عرض شد یا رسول الله سبب مسخ آنها چه بوده؟ فرمود فیل مرد لوطی بود که تر و خشکی را بجا نمیگذاشت، خرس مرد مأبونی بود که مردم را بخویش دعوت میکرد، خوک ها جمعی نصرانی بودند که از پروردگار خود درخواست کردند برای آن ها مائده بفرستد چون مائده را فرستاد در کفر و تکذیب پیغمبر خود سخت تر شدند، میمون جمعی از یهود بودند که در شنبه شکار ماهی کردند، مار ماهی مرد دیوثی بود که مردم را بزن خود دعوت میکرد، سوسمار مرد عرب چادرنشینی بود که با عصای خود از حاجیان دزدی میکرد، شب پره مردی بود که از سر نخل ها میوه میدزدید؛ کرم سیاه آبی مرد سخن چینی بود که میان دوستان جدائی میافکند، عقرب مرد بدزبانی بود که هر کسی را با زبان میگزید، عنکبوت زنی بود که بشوهر خود خیانت میورزید، خرگوش زنی بود که از حیض و جز آن غسل نمیکرد؛ سهیل گمرکچی بود در یمن، زهره زنی بود نصرانی از آن یکی از پادشاهان بنی اسرائیل همانی بود که هاروت و ماروت را فریفت و نامش ناهیل بود ولی مردم میگویند ناهید. مصنف این کتاب گوید مردم در حقیقت زهره و سهیلی که از مسخ شدگانند غلط میروند و میگویند اینها دو ستاره اند چنان نیست که میگویند و لیکن آنها دو جانور دریائیند که بنام دو ستاره آسمان نامیده شده اند چنانچه برجهای آسمان بنام جانوران زمین نامیده شده اند چون حمل (بره) ثور (نره گاو) سرطان

(خرچنگ) عقرب (کژدم) حوت (ماهی) جدی (بزغاله) زهره و سهیل هم از این باب است که نام دو جانور دریائی بوده اند و سبب

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۶۸

اینکه مردم در این دو بغلط رفته اند اینست که نمیشود این دو جانور را دید و آنها را شناخت زیرا این دو جانور در اقیانوس زندگی میکنند که بر گرد جهان میچرخند کشتی بدان نمیرسد و تدبیری در آن کار نمیکند، نمیتوان گفت خدای عز و جل گناهکاران را ستاره نور بخشی کرده که در بیابان و دریا وسیله رهنمائی باشند و تا آسمان و زمین برپاست بمانند، گناهکارانی که مسخ میشدند بیش از سه روز زنده نبوده اند سپس میمردند و فرزندی از آنها نمیشده این جانورانی که مسوخ نامیده شده اند بطور مجاز و از راه شباهت است و اینها مانند جانورانی هستند که خداوند جمعی گنه کاران را مانند آنها گردانید زیرا بگناه خود سزاوار چنین کیفری شدند و نعمت پیکر زیبایی را که خدا بدانها بخشیده بود از دست دادند و خداوند هم گوشت حیواناتی که شبیه آنها بود حرام کرد تا سودی از آنها برده نشود و کیفر آن ها سبک بنظر نیاید. این حکایت از ابی الحسین محمد بن جعفر اسدی دریافت شده.

۲- پسر بچه از سیزده تا چهارده سال بالغ می شود.

عبد الله بن سنان گوید من حاضر بودم که پدرم از امام ششم (ع) پرسید: کی کارها و معاملات یتیم درست است؟ فرمود وقتی بحد بلوغ رسد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۶۹

عرضکرد بلوغ او چه وقت است؟ فرمود وقتی محتلم شود، گوید گفتم گاهی پسر بچه تا سال هیجده و کمتر و بیشتر محتلم نمیشود، فرمود وقتی بالغ شود و گناه

و ثواب به او نوشته شود کارها و معاملات او درست است مگر آنکه سفیه یا ضعیف العقل باشد.

عبد الله بن سنان گوید: امام ششم (ع) فرمود چون پسر بچه بسن رشد رسد که سیزده است و در سال چهاردهم در آید واجب می شود بر او آنچه واجب است بر محتلم ها چه محتلم شود چه نشود و گناهان بر او نوشته شود و حسناتش ثبت شود و معاملاتش در اموالش درست باشد مگر آنکه ضعیف العقل یا سفیه باشد

۳- سیزده خصلت از فضائل امیر مؤمنان (ع) است.

جابر بن عبد الله انصاری گوید: از رسول خدا (ص) در باره علی (ع) چند خصلت بگوش خود شنیدم اگر یکی از آنها در همه مردم بود در فضل آنها بس بود.

۱- اینکه در باره او فرمود هر که را من آقا و مولا-یم علی آقا و مولا است ۲- اینکه فرمود نسبت علی بمن چون نسبت هرون است بموسی ۳- اینکه فرمود علی از من است و من از علی ۴- اینکه فرمود علی نسبت بمن چون خود من است طاعت او طاعت من است و نافرمانی او نافرمانی من ۵- اینکه فرمود جنگ کردن با علی جنگ با خدا است و صلح با علی صلح با خداست ۶- اینکه فرمود دوست علی دوست خداست و دشمن علی دشمن خداست ۷- اینکه فرمود علی حجت خدا و خلیفه او است بر بندگانش ۸- اینکه فرمود حب علی ایمانست و دشمنی با وی کفر است ۹- اینکه فرمود حزب علی حزب خداست و حزب دشمنان علی حزب شیطان است ۱۰- اینکه فرمود علی همراه حق است و حق همراه علی از هم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲،

جدا نشوند تا در سر حوض بر من وارد گردند ۱۱- اینکه فرمود علی قسمت کننده بهشت و دوزخ است ۱۲- اینکه فرمود هر کس از علی جدا شده از من جدا شده و هر کسی از من جدا شد از خدای عز و جل جدا شده ۱۳- اینکه فرمود شیعیان علی همانا کامیابند در روز قیامت.

ابواب خصلتهای چهاردهگانه

۱- در خضاب چهار ده خصلت است.

عبد الله بن زید حدیث را برسول خدا (ص) رسانیده که فرمود صرف یکدرهم در خضاب ثوابش بهتر است از خرج هزار درهم در راه خدا و در آن چهارده خاصیت است باد گوشها را میراند و دیده را روشن میکند و نرمه بینی را تازه میکند و دهن را خوشبو میکند و بن دندان را سخت میکند، سستی و لاغری را میبرد، وسوسه شیطان را کم میکند، فرشتگان را شاد مینماید، مؤمن را خرم میکند و کافر را خشمگین میکند، زینت و بوی خوش و برائت از عذاب قبر است: منکر و نکیر از آن شرم میکنند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۷۱

در حدیث دیگر امام یکم (ع) همین مضمون را در ضمن سفارشهایی که پیغمبر (ص) باو کرده با اندکی اختلاف در ترتیب نقل میفرماید.

زبیر بن عوام گوید رسول خدا (ص) فرمود رنگ سپید موی پیری خود را بگردانید و مانند یهود و نصاری نباشید همین موضوع را ابو هریره از رسول خدا روایت کرده.

مصنف این کتاب گوید من این خبر را در موضوع خضاب از زبیر و ابو هریره نقل کردم برای آن که ناصبیان خضاب را بر شیعه انکار میکنند و آن را بدعت میپندارند ولی نمیتوانند روایتی را که از زبیر و ابو

هریره رسیده رد کنند و در روایت و در این دو حجت ما بر آن ها تمام می شود.

۲- غسل در چهار ده جا ثابت شده

امام ششم (ع) فرمود غسل در چهارده جاست، غسل میت، غسل جنب، غسل مس میت، غسل جمعه، غسل عید روزه و عید قربان و روز عید عرفه و غسل احرام و دخول در خانه کعبه و دخول در مدینه و دخول در حرم مکه و غسل زیارت و غسل شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۷۲

۳- اصحاب عقبه که برای کشتن پیغمبر توطئه کرده بودند چهارده کسند.

حذیفه بن یمان فرمود آنان که در برگشت پیغمبر از جنگ تبوک شتر آن حضرت را رم دادند تا بآن حضرت آسیب رسانند چهارده کس بودند: ابو الشرور، ابو الدواهی، ابو المعازف، و پدرش، و طلحه، سعد بن ابی وقاص، ابو عبیده، ابو الاعور، مغیره، سالم آزاد کرده ابو حذیفه، خالد بن ولید، عمرو بن عاص، ابو موسی اشعری، عبد الرحمن بن عوف و هم آنانند که خدای عز و جل (در سوره توبه آیه ۷۶) در باره آن ها نازل کرد: و تصمیم گرفتند بدان چه بآن نرسیدند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۷۳

ابواب خصال پانزده گانه

۱- چون امت پانزده خصلت را مرتکب شوند

بلا بر آن ها نازل شود. رسول خدا (ص) فرمود چون امت من پانزده خصلت را مرتکب شوند بلا و گرفتاری بر آن ها درآید، عرض شد یا رسول الله چیست آن خصلت ها؟

فرمود چون غنیمت جهاد دولت اشخاص گردد و مال امانت غنیمت شمرده شود یعنی امین آن را برای خود ضبط کند و زکاه دادن ضرر شمرده شود و مرد مطیع زن خود گردد و با مادر خود مخالفت ورزد و بدوست خود احسان کند و پیدر جفا کند و پیشوای مردم پست ترین آنها باشد و مردم از ترس او را احترام کند، در مساجد آوازه بلند شود، جامه ابریشمین بپوشند و کنیزان آوازه خوان برای خود بگیرند و دایره بزنند و آخرین افراد این امت اول آنها را لعن کنند باید در انتظار باد سرخ و خسف و مسخ بود.

در روایت دیگر هم همین مضمون از رسول خدا (ص) روایت شده است. مصنف این کتاب گوید مقصود از گفتار پیغمبر (ص) که آخر این امت اول آن را لعن کنند

خوارج میباشند که امیر المؤمنین (ع) را لعن کردند و آن حضرت از نظر ایمان بخدای عز و جل و رسول او (ص) اول شخص این امت بوده است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۷۴

۲- کودک در میان پانزده و شانزده سال بروزه ادب می شود.

امام ششم (ع) فرمود کودک را میان پانزده و شانزده بروزه داشتن ادب دهند.

۳- کسانی که ایام تشریق در منی هستند پس از پانزده نماز تکبیرات بخوانند

اشاره

زراره بن اعین گوید بامام پنجم (ع) گفتم روزهای تشریق (۱۰-۱۳ ذیحجه) تکبیر پس از نمازها است؟ فرمود در منی پس از پانزده نماز و در شهرهای دیگر پس از ده نماز: اول تکبیر پس از نماز ظهر روز عید قربان است میگوئی الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا و الله اکبر علی ما رزقهم من بهیمه الأنعام. در سائر شهرها تکبیر پس از ده نماز قرار داده شده برای آنکه چون از منی مردم کوچ کنند دربار اول (که روز ۱۲ ذیحجه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۷۵

است) اهل شهرهای دیگر تکبیر نگویند ولی کسانی که در منی باشند تا روز ۱۳ که کوچ آخرین است تکبیرات میگویند. از امام ششم (ع) این موضوع روایت شده است.

شرح

- احکام تکبیر را در کتاب حج بفارسی نوشتیم.

۴- ثواب کسی که پانزده روز از ماه رجب را روزه بدارد

امام ششم (ع) فرمود چون (حضرت نوح) سوار کشتی شد روز یکم ماه رجب بود و فرمان داد کسانی که با او بودند آن روز را روزه بدارند، فرمود کسی که آن روز را روزه بدارد مسافت ده سال آتش از او دور شود و کسی که هفت روز از ماه رجب را روزه دارد هفت در دوزخ بر او بسته شود، کسی که هشت روز روزه دارد هشت در بهشت بروی او باز شود، هر که پانزده روز روزه دارد هر چه خواهد باو داده شود و هر که بیفزاید خدای عز و جل برای او بیفزاید.

از امام هفتم (ع) چنین روایتی نقل شده است. مصنف این کتاب گوید من آنچه در باره ثواب روزه رجب رسیده در کتاب فضائل رجب ضبط کرده ام.

۵- دستور نوره کشیدن در هر پانزده روز است

امام ششم (ع) فرمود دستور نوره کشیدن هر پانزده روز است کسی که بیست و یک روز بر او بگذرد که نوره نکشیده اگر پول ندارد بعهد خدای عز و جل قرض گیرد و نوره کشد کسی که چهل روز بگذرد و نوره نکشد نه مؤمن باشد و نه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۷۶

باب خصلتهای شانزده گانه

۱- حق عالم شانزده خصلت است

امام یکم (ع) فرمود حق عالم اینست که بسیار از او نپرسی و در پاسخ دیگران از او پیش نیفتی و چون نخواست پاسخ گوید بدو اصرار نکنی و چون خسته شد بدامنش نجسبی و با دست باو اشاره نکنی و با چشم باو اشاره نکنی در مجلس با او سرگوشی سخن نگوئی و نگوئی فلان کس بر خلاف تو گفته، رازش را فاش نکنی، کس را نزد او بد نگوئی رو برو و پشت سر او را حفظ کنی اگر با جمعی باشد بهمه سلام بدهی و باو خصوصاً تهنیت بگوئی و جلو او بنشین و اگر کاری داشته باشد در انجام آن بدیگران پیشدستی کنی، از طول صحبت او خسته نشوی زیرا عالم چون نخله خرما است باید انتظار ببری تا کی سودی برای تو بدهد، عالم بمقام کسی است که همیشه روزه باشد و شب زنده داری کند و در راه خدا جهاد کند چون عالم از میان برود در اسلام رخنه ای افتد که تا قیامت مسدود نشود، هفتاد هزار فرشته مقرب آسمانی طالب علم را مشایعت میکنند.

۲- شانزده خصلت فقر می آورند و هفده خصلت روزی فراوان میکنند

اشاره

سعید بن علاقه گوید از امام یکم (ع) شنیدم میفرمود تارهای عنکبوت را در خانه گذاشتن سبب فقر است، در

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۷۷

حمام شاشیدن سبب فقر است، جنب چیز خوردن سبب فقر است، با چوب گز خلال کردن سبب فقر است، ایستاده شانه زدن سبب فقر است، خاکروبه در خانه گذاشتن سبب فقر است، سوگند دروغ سبب فقر است زنا سبب فقر است حرص ورزیدن سبب فقر است. خواب میان نماز مغرب و عشا سبب فقر است، خواب بین طلوعین سبب فقر

است. عادت بدروغگوئی سبب فقر است، اندازه نداشتن زندگی سبب فقر است. قطع رحم سبب فقر است، بسیار سرود گوش گرفتن سبب فقر است، رد سائل مذکر در شب سبب فقر است.

سپس فرمود آیا اکنون شما را آگاه نکنم بدان چه روزی فراوان میکنند، عرضکردند چرا یا امیر المؤمنین.

فرمود جمع میان دو نماز روزی را فراوان میکند. تعقیب پس از نماز بامداد و نماز عصر روزی را زیاد میکند، صله رحم روزی را زیاد میکند، روفتن در خانه روزی را زیاد میکند، همراهی با برادران دینی روزی را زیاد میکند، بامداد دنبال روزی رفتن روزی را زیاد میکند، استغفار روزی را زیاد میکند، امانت داری روزی را زیاد میکند، حقگوئی روزی را زیاد میکند، جواب اذان گو دادن روزی را زیاد میکند.

شرح

- مقصود حکایت اذان است که هر جمله از اذان را که اذان گو بلند میگوید با او بگوئی سخن نگفتن در بیت الخلاء روزی را زیاد میکند، ترک حرص روزی را زیاد میکند، شکر منعم روزی را زیاد میکند، کناره گیری از سوگند دروغ روزی را زیاد میکند، وضو گرفتن پیش از غذا خوردن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۷۸

روزی را زیاد میکند، خوردن ریزش سفره روزی را زیاد میکند، هر کس در هر روزی سی بار خدا را تسبیح گوید خدای عز و جل هفتاد نوع بلا را از او دور کند که آسانتر آن ها فقر است.

۳- شانزده خصلت از حکمت و فرزنگی است

اصبغ بن نباته گوید امام یکم (ع) مکرر میفرمود.

راستی امانت است، دروغ خیانت است، ادب داشتن بزرگی است، دور اندیشی زیرکی است؛ اسراف تلف کردن است، قناعت و میانه روی ثروت است، رقت قلب خضوع است و ناتوانی زبونی است، هواپرستی کجروی است، وفاداری پیمانانه است، خود بینی هلاکت است، صبر و بردباری پایه زندگانی است.

۴- شانزده صنف از امت محمد (ص) خاندان او را دوست ندارند و دشمن و کینه ورز آنها هستند

مسلم بن خالد و جمعی از امام ششم (ع) روایت کرده اند که سیزده صنف از امت و در روایت تمیم بن بهلول شانزده صنف از امت جدم محمد (ص) ما را دوست ندارند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۷۹

و مردم را بدوستی ما و امیدارند؟ دشمن ما میباشند و پیروی از ما نمیکنند و ما را و امیدارند و مردم را از ما دور میکنند اینان

بطور تحقیق دشمنان ما هستند، آتش دوزخ از آن آنهاست و عذاب سوزناک از آن آنهاست گوید عرضکردم آنها را برای ما بیان کن خدا تو را از شر آنها نگهدارد فرمود:

۱- کسی که عضو زائیدی در خلقت او است کسی از مردم که در خلقتش عضو زائیدی است نمی بینی جز آنکه دریافت میکنی با ما اظهار دشمنی میکند و دوست ما نیست.

۲- کسی که در خلقتش نقصانی است، در مردم هیچ کس از خلق خدا که ناقص آفریده شده نمی بینی جز آنکه دریافت میکنی در دلش نسبت بما کینه ای دارد.

۳- کسی که مادر زاد چشم راستش کور است هیچ آفریده ای از خدا را نمی بینی که با دیده راست از مادر کور زائیده شده باشد جز آنکه با ما در جنگست و با دشمنان ما همدست است.

۴- مردان سیاه مو؛ نمی بینی در خلق

خدای عز و جل مردان سیاه مو که هر چه عمر آنها دراز می شود مویشان سپید نشود و ریشش چون پر زیر گلوی کلاغ سیاه باشد جز آنکه از ما رو گردان است و در شمار دشمنان ماست.

۵- مردان بسیار سیاه رنگ کسی از آنها را نمی بینی جز آنکه ما را سخت دشنام میدهد و دشمنان ما را مدح میکنند.

۶- مردان کچل هیچ مردی را نبینی که کچلی دارد جز آنکه نسبت بما بدگو و بد زبان است و بر زیان ما سخن چینی میکند.

۷- مردانی که نگین سبز در دست میکنند و آنها بسیارند هیچ کدام را نبینی جز آنکه بر خورد کنند با ما بروئی و پشت کنند بروی دیگر و برای هلاک ما پی فرصت میگردند.

۸- زنازادگان هیچ کدام را نبینی جز آنکه دشمن ما و کینه توز ما باشند.

۹- مردان پیس بهیچ کدام برخورد نمیکنی جز آنکه می بینی در کمین ما و شیعیان ما نشسته و در صدد است بگمان خود ما را گمراه کند و از راه حق بگرداند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۸۰

۱۰- خوره داران که سنگ دوزخ باشند و در آن در آیند.

۱۱- مابونها هیچ کدام را نمی بینی جز آنکه بهجو ما سرود میخواند و مردم را بر ما میثوراند.

۱۲- اهل شهری که سیستان نام دارد آنان با ما دشمنند و در اظهار دشمنی آنها بدترین خلقند عذابی که بر فرعون و هامان و قارون است بر آنها باد.

۱۳- اهل شهری که ری نام دارد آنها دشمنان خدا و رسول خدا و دشمنان خاندان اویند جنگ با خاندان پیغمبر (ص) را جهاد میندارند و مال آنها را

غنیمت می‌شمارند عذاب رسواکننده در دنیا و آخرت از آن آنها است و در آن پاینده هستند.

۱۴- اهل شهری که موصل نام دارد آنان بدترین کسانی که روی زمینند.

۱۵- اهل شهری که زوراء نام دارد و در آخر زمان ساخته می‌شود که بخون ما شفا می‌طلبند و به کینه و دشمنی ما تقرب می‌جویند در دشمنی با ما همداستانند جنگ با ما را واجب میدانند و کشتن ما را لازم می‌پندارند پسر جانم از اینان در حذر باش، در حذر باش دو تن این گونه اشخاص با خانواده تو تنها نشوند جز آن که قصد کشتن او را کنند، لفظ این روایت از اول تا آخر از تمیم بن بهلول است.

شرح- پانزده صنف شمرده شده و یک صنف ساقط شده.

در این حدیث شانزده صنف را بدشمنی و عداوت خاندان پیغمبر معرفی کرده است، باید در موضوع این حدیث نکات زیر را در نظر داشت.

۱- این حدیث از نظر سندهای متعددی که شیخ صدوق برای آن ذکر کرده ضعیف و غیر قابل اعتماد است زیرا شرح رجال سندهای آن از نظر تتبع در رجال از این قرار است.

احمد بن حسن قطان- توثیق نشده بلکه سید صدر الدین در حاشیه منتهی المقال از قرار نقل رجال مامقانی او را از راویان عامه دانسته.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۸۱

علی بن احمد بن موسی (رضی الله عنه) صریحا توثیق نشده فقط در شماره مشایخ صدوق است و از این راه او را مورد وثوق قرار داده اند.

احمد بن یحیی بن زکریا القطان- بنا بگفته رجال مامقانی در کتب رجال نامی از او نیست و مجهول الحال است ابو بکر

بن محمد ... تمیم بن بهلول، ابو معاویه الضریر، اعمش، عبد الله بن باطویه، علی بن محمد زعفرانی کوفی بکلی مجهول الحال اند و در رجال توضیحی در باره آنها نرسیده.

مسلم بن خالد زندی - بگفته رجال مامقانی در کتب رجال مذکور نیست و مجهول الحال است - حسن بن سنان شناخته نشده.

محمد بن خالد برقی - جمعی از علمای رجال چون ابن غضائری در باره او گفته اند حدیث مقبول و نامقبول روایت کرده، از ضعفاء روایت کرده و حدیث مرسل هم روایت کرده، خلاصه این حال روایت است از نظر رجال سند آن.

۲- اصل روایت از نظر ترتیب سند مضطرب و از نظر متن هم مشوش است زیرا در دو طریق طوائف را سیزده شمرده و در یک طریق شانزده و باز هم یکی را ساقط کرده و این اضطراب و تشویش و اختلاف موجب سستی حدیث می شود و بنا بر این ممکن است این حدیث را یکی از دشمنان ائمه و اهل بیت بنام امام جعل کرده و نشر داده باشد.

زیرا این خود بدترین تبلیغات است نسبت بامام وقت که با این سختی طوائف بسیاری را که شامل جمع مهمی از خلقند از زبان امام مورد انتقاد قرار دهد تا بهمین واسطه از امام رانده شوند و نسبت باو بدبین و نگران گردند و این گونه فتنه گری ها نسبت بمقامات مقدس دینی خصوص در صورتی که سیاست مخالف مقتضی باشد بسیار میشده و می شود.

البته در دوره امامت امام ششم جعفر بن محمد الصادق (ع) که جنبش شیعه و سرعت نشر تشیع لرزاننده حکومت وقت و خلافت بنی عباس بود و طرفداران بنی عباس با کمال احتیاط و فعالیت

میخواستند مخالفین را سرکوبی کنند و راه را صاف کنند نسبت بامام که نه شمشیری می کشید تا بیهانه شورش او را دستگیر کنند و نه احزاب سیاسی داشت تا بیهانه های مربوطه دیگر از او ایراد بگیرند نه مقام علمی و دینی او زمینه انتقاد داشت، این گونه اشاعات برای بد بین کردن مردم نسبت بآن حضرت بعید نیست، چنانچه خلفای وقت بعضی از ملا نماها را هم وادار میکردند احادیث کفر و زندقه جعل کنند و بامام نسبت دهند تا بدین وسیله مردم را از او متنفر کنند و دور او را خالی کنند.

۳- در صورتی که این حدیث صحیح باشد یعنی این بیانات از زبان امام بیرون آمده باشد البته منظور آن عمومی نیست و متعلق بهر دور و زمانی نیست بلکه منظور همان مردمان دوره خود حضرت است و شاید حضرت میدانسته است که این شانزده صنف بنشانه هائی که بیان کرده در آن دوره مخالف ائمه بوده اند و تحریکاتی بر ضد آنها داشته از این جهت آن ها را بفرزندان خود معرفی میکنند که مبادا گول اینها را بخورند و در زحمت بیفتند از این جهت در آخر حدیث میفرماید هر گاه یکی از این مردم با بستگان تو خلوت کنند بیم آنست که او را بکشند و قصد هلاک او کنند.

و البته مردمان بعضی از این بلاد که در ضمن حدیث شمرده شده چون ری و سیستان در زمان صدور این حدیث از متعصب ترین قبائل عرب تشکیل میشده که تابع و دست نشانده حکومت بوده اند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۸۲

این موضوع در شهر ری قدیم از آنجا ظاهر است که منصور

عباسی باندازه ای بمنطقه ری اهمیت میداد که فرزند خود مهدی را حاکم و والی آنجا کرد و در حقیقت ری را مرکز ولیعهد پرور خود قرار داد.

معلوم است در نقاطی که ولیعهد پادشاهی حکومت میکند باید مردم آنجا صد در صد طرفدار دولت باشند و قشون ساخلو مورد اعتمادی در آنجا باشد و این خود نسبت بخلیفه جائر وقت چون منصور در صورتی است که با امام جعفر صادق (ع) دشمنی ورزند و مردم را از او متنفر کنند و از پیروی او منع نمایند.

همین سابقه باعث شد که منطقه ری تا چند قرن مرکز مهم سیاسی و علمی سنیها شد و مانند فخر رازی با آن تعصب و کج گوئی در آن تربیت شد و همه نیروی علمی خود را در تفسیرش صرف حق کشی نسبت بمقام ائمه نمود.

ولی همین تاریخ ننگین باعث شد که این منطقه بباد خونریزی و غارت مغولها رفت و آن مردم و آن سازمان بکلی نابود و منهدم شدند و جز رجال و آثار مردمان شیعه و حق پرست از آن باقی نماند وضع سیستان هم در آن تاریخ همین طور بوده زیرا یکی از سرحدات دور دست مرکز خلافت بشمار میرفته و اکثر ساکنین آن قشون های ساخلوی دولت وقت بوده است و تبلیغات پرشوری نسبت بخلیفه وقت و تثبیت مقام وی در آن جریان داشته:

برای فهم این موضوع باید دانست که نفوذ اسلام و تعلیمات آن در اکثر مردم و خصوص ملت های غیر عرب از نظر این بود که اسلام و قرآن تعلیمات خود را بر پایه علم و عدالت قرار داده و افراد هوشمند و دانش دوست

هر ملتی که در اثر پیشرفت نیروی جهان گیر اسلام با تعلیمات آن آشنا شدند فریفته آن گردیدند و عموم مردم هم از نظر دستورات عدالت بآن گرویدند و چون ظلم و جهالت زمامداران و خلفای بنی امیه در طول تاریخ حکومت ننگین آنها بر همه واضح گردید دست بدست هم دادند و کوشیدند تا آن حکومت جور و ستم را از ریشه در آورند و تخت آن را واژگون نمودند و طرفداران آن را که جز استفاده شخصی و تحصیل جاه و مقام و آقائی بر عموم هدف و مقصودی نداشتند از میان بردند.

این نهضت دانشجوئی و طرفداری از عدالت که قرآن اسلام مرکز اعتماد آن بود مردم را بر سر شور داشت و مخالفین آن را میلرزانی و طبعاً مردم را بطرف ائمه دانشمند و عدالت پرور و معصوم خاندان پیغمبر (ص) میکشاند.

منصور عباسی که یکی از رجال عمیق سیاست و پایه گذار یک سلسله خلافت شد که تا صدها سال بر پا ماند از طرفی مردان جنگ و سیاست و بزرگانی که در معرض مخالفت با دستگاه جبار خلافت و سلطنت استبدادی بودند چون ابو مسلم از میان برداشت.

و از طرفی مردان علم و مراکز عدالت را که بزرگترین آنها امام ششم (ع) بود خانه نشین و مخدول نمود و برای خانه نشین کردن و منفور کردن آنها بهر وسیله متشبث میشد و بهر عنوان تبلیغات سوء در باره آنها مینمود و از همه فرق مختلف مردم در این زمینه استفاده میکرد و بطرق نامشروع متمسک میشد. در هر شهر و دیار از هر دسته ای مخالفین و بدگویانی برای امام تهیه میکرد.

امام برای دفاع

از این تبلیغات سوء که سبب گمراهی مردم میشد و در حقیقت آنها را از آن آرزو و آرمانی که نسبت بدین مقدس اسلام داشتند نوید میکرد و در نتیجه آنها را از دین اسلام منصرف مینمود این گونه بیانات را مینمودند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۸۳

اگر مسلمانان جزیره العرب پس از وفات پیغمبر اکرم (ص) ابو بکر را بجای آن حضرت نمیدیدند و این مخالفت مرکزی نسبت بعهدنامه روز غدیر بر آن ها مشهود نمیشد از اسلام بر نمیگشتند و مرتد نمیشدند و این همه خون های عزیز در آغاز نشر اسلام ریخته نمیشد بسی جای تأسف است که تاریخ نگاران عرب جنگهای رده را یکی از فضائل برجسته ابو بکر قلمداد میکنند با اینکه از نظر انصاف پیشوائی بی اساس او سبب این شورش و خونریزی گردید در طول خلافت بنی عباس هم از نواحی مختلف بر خلاف اسلام شورشها پدید آمد و خونها ریخته شد و در حقیقت منشأ همه همان زمامداری افراد نالایق خاندان بنی عباس بود.

چون آهنگ قرآن در جهان پیچید و بهمه عالم نوید علم و عدالت داد مردم مانند تشنه ای که سالها در دنبال طلب آب بوده این مژده آب حیات را با شیرینی بیحدی دریافتند.

ولی چون در محیط قرآن می آمدند ناعدالتی و ناروائی بیش از دوران گذشته آن ها موجب رنج و تألم میگردید حیران و سراسیمه در جنبش می آمدند تا جایی که از خود میگذاشتند و بشورشهای خونین اقدام میکردند:

آری دست بیچاره چون بجان نرسد چاره جز پیرهن دریدن نیست

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۸۴

باب خصال هفده گانه

۱- غسل در هفده جا وارد شده-

امام پنجم (ع) فرمود غسل در هفده جاست، شب هفدهم رمضان که شب برخورد

لشکر اسلام بوده با قشون قریش در بدر، شب نوزدهم آن که در آن شب واردین سالیانه نوشته شوند، شب بیست و یکم آن که در آن شب اوصیای پیغمبران (ع) مرده اند و عیسی بن مریم بالا برده شد و موسی (ع) قبض روح شده، شب بیست و سوم که امید است شب قدر باشد.

عبد الرحمن بن ابی عبد الله بصری گوید امام ششم (ع) فرمود در شب بیست و چهارم هم غسل کن عیب ندارد که در هر دو شب غسل کنی برگشتیم بدنال حدیث محمد بن مسلم و غسل روز عید قربان و عید روزه، هنگام دخول در حرم مکه و مدینه و در روزی که احرام بندی و در روز زیارت و در وقت دخول در کعبه، در روز ترویبه، در روز عرفه، غسل میت، چون مرده را غسل دهی و کفن کنی یا پس از آنکه سرد شود مس کنی. در روز جمعه. در وقتی که تمام قرص آفتاب بگیرد و تو از خواب بیدار شوی و نماز کسوف نخوانده باشی باید غسل کنی و قضای نماز کسوف را بخوانی.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۸۵

باب خصال هیجده گانه

۱- امیر المؤمنین ۱۸ منقبت داشت -

ابن عباس گوید برای علی (ع) هیجده منقبت بود که اگر جز یکی از آنها را نداشت ناجی بود در حالی که هیجده منقبت مخصوص او بود که در هیچ کدام افراد این امت نبود.

۲- آنچه خدا بدان شخص هیجده ساله را سرزنش کرده -

امام ششم (ع) در تفسیر قول خدای عز و جل (در سوره) فاطر آیه ۳۷) آیا بشما آنقدر عمر ندادم که بایست شخص قابل تذکر متذکر شود، فرمود کسانی است که هیجده سال دارند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۸۶

باب خصال نوزده گانه

۱- نوزده کلمه است که هر گرفتاری بآنها دعا کند گرفتاریهای او برطرف شود

ابن عباس گوید علی بن ابی طالب (ع) رو پیغمبر (ص) آورد و چیزی از آن حضرت پرسید، پیغمبر فرمود ای علی سوگند بدان خدائی که مرا براستی فرستاد نزد من کم و بیشی نیست ولی بتو چیزی بیاموزم که دوست من جبرئیل برای من آورد و گفت ای محمد این هدیه ایست که از طرف خدای عز و جل برای تو آوردم خدا تو را بدان گرامی داشته و بهیچ کس از پیغمبران پیش از تو نداده و آن نوزده کلمه است که دعا نکند بدان دلسوخته و گرفتار و اندوهناک و غمناک و نه کسی که در هراس دزد و آتش سوزی است و نه بنده ای که از پادشاهی میترسد جز آنکه خدا بر او گشایش میدهد و آن نوزده کلمه است که چهار از آن بر پیشانی اسرافیل نوشته شده و چهار از آن بر پیشانی میکائیل و چهار از آن بر گرد عرش نوشته شده و چهار از آن بر پیشانی جبرئیل نوشته شده و سه از آن در آنجا که خدا خواسته نوشته شده.

علی بن ابی طالب (ع) عرض کرد چگونه بدان دعا کند کسی یا رسول الله؟ فرمود بگوید یا عماد من لا عماد له و یا ذخر من لا ذخر له و یا سند من لا سند له و یا حرز من لا حرز

له و یا غیاث من لا غیاث له و یا کریم العفو و یا حسن البلاء و یا عظیم الرجاء و یا عون (عز خ ب) الضعفاء و یا منقذ الغرقى و یا منجى الهلكى یا محسن یا مجمل یا منعم و یا مفضل انت الذی سجد لك سواد اللیل و نور النهار و ضوء القمر و شعاع الشمس و دوی الماء و حقیف الشجر یا الله یا الله یا الله انت وحدك لا شریك لك.

سپس میگوئی خدایا فلان حاجت مرا برآور که براستی از جای خود برنخیزی تا مستجاب شود ان شاء الله تعالی.

احمد بن عبد الله یکی از راویان این حدیث گفته است که ابو صالح گفت این دعا را باشخاص سفیه و بی خرد یاد ندهید.

۲- نوزده تکلیف بزنان متوجه نیست-

پیغمبر (ص) در سفارش خود به علی (ع) فرمود ای علی بر زنان جمعه و جماعت و اذان و اقامه و عیادت بیمار و تشییع جنازه و دویدن میان صفا و مروه و بوسیدن حجر الاسود و سر تراشیدن در حج و تصدی قضاوت و هم شوری در امور نیست زن سر حیوان نبرد مگر در ضرورت، تلبیه را بلند نگوید، بالای قبر نایستد، خطبه استماع نکند، در ازدواج و کیل و سر کار نشود، از خانه بی اجازه شوهرش بیرون نیاید که اگر بدون اذن شوهر از خانه بیرون آید خدای عز و جل و جبرئیل و میکائیل او را لعنت کنند، چیزی از خانه شوهر بدون اذن او بیرون ندهد و شبی روز نکند که شوهرش بر او خشمناک باشد و اگر چه شوهرش بر او ستم کرده باشد.

۳- نوزده مسأله ای که در موضوع طب امام ششم (ع) در مجلس منصور از طبیب هندی پرسید و ندانست و خود آن حضرت پاسخ آنها را بیان فرمود-

ربیع حاجب منصور

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۸۸

دوانیقی گوید یک روز جعفر بن محمد الصادق (ع) بمجلس منصور آمد و مردی هندی که کتابهای طب میخواند نزد منصور بود، جعفر بن محمد الصادق (ع) هم گوش داد چون هندی قرائت خود را بپایان رسانید بآن حضرت گفت ای ابا عبد الله از آنچه با من است چیزی میخواهی، فرمود: نه زیرا آنچه با من است بهتر است از آنچه تو داری. عرض کرد شما در طب چه در دست دارید؟

فرمود حرارت را با خنکی و خنکی را با گرمی و رطوبت را با خشکی و خشکی را با رطوبت درمان میکنم و کار شفا را بخدای عز و جل وامیگذارم و برای بهداشت دستور رسول خدا را بکار میبرم که فرمود معده خانه درد است

و پرهیز درمان هر درد است و تن را بآنچه عادت کرده باید عادت داد هندی عرض کرد طب جز این نیست، حضرت فرمود عقیده داری که این دستورات را از کتابهای طب دریافتم؟ عرضکرد آری، فرمود نه بخدا اینها را دریافت نکردم مگر از خدای منزله از هر عیب، بگو بدانم من داناترم یا تو؟ هندی گفت بلکه من امام صادق (ع) فرمود پس از تو پرسش کنم؟ گفت بپرس. فرمود ای هندی بگو بدانم چرا در جمجمه سر چند قطعه استخوان قرار دارد؟ گفت نمیدانم! فرمود چرا موی سر بالای آنست؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا پیشانی مو ندارد؟ گفت نمیدانم! فرمود:

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۸۹

چرا در پیشانی خطوط و چین است؟ گفت نمیدانم! فرمود چرا ابرو بالای چشم است؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا دو چشم چون بادام است؟ گفت نمیدانم.

فرمود چرا بینی میان آنهاست؟ گفت نمیدانم! فرمود چرا سوراخ بینی در زیر آنست؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا لب و سیبیل بالای دهن است؟ گفت نمیدانم! فرمود چرا مردها ریش دارند؟

گفت نمیدانم. فرمود چرا دندان پیشین تیزتر است و دندان آسیا پهن است و دندان نیش بلند است؟
گفت نمیدانم.

فرمود چرا کف دستها مو ندارد؟ گفت: نمیدانم! فرمود چرا ناخن و مو جان ندارند؟ گفت نمیدانم فرمود چرا دل دانه صنوبر است؟ گفت نمیدانم! فرمود چرا شش دو قطعه است و در جای خود حرکت میکنند؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا سپرز خمیده است؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا کلیه مانند دانه لویا است؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا دو زانو بسمت پشت خم و تا میشوند؟ گفت: نمیدانم، فرمود چرا قدمهای پا پهلو تهی هستند؟

گفت نمیدانم.

امام صادق (ع) فرمود ولی من همه اینها را میدانم، گفت جواب بفرمائید، فرمود جمجمه چون میان تهی است آفریده شده از چند قطعه استخوانست که اگر قطعه قطعه نبود ویران میگشت و بواسطه اینکه چند قطعه است دیرتر شکسته می شود و مو بر فراز آنست برای اینکه از ریشه آن روغن بمغز برسد و از سر موها که سوراخند بخارات بیرون برود و سرما و گرمائی که بمغز وارد می شود دفع کنند.

پیشانی مو ندارد برای آنکه روشنی بچشم برساند خطها و چینهای آن برای آنست که عرق و رطوبتی که از سر فرو میریزد نگهدارد و چشم از آن محفوظ بماند باندازه ای که انسان آن را پاک کند چون رودخانه ها که روی زمین آبها را نگهداری میکنند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۹۰

دو ابرو را بالای دو دیده نهاد تا روشنی را باندازه بدانها برسانند ای هندی نمی بینی کسی که روشنی زیادی بروی او میفتد دست خود را بالای چشمان خود سپر میکند تا باندازه روشنی بچشمش برسد و زیادی آن را جلوگیری کند.

بینی را میان دو دیده نهاد تا روشنائی را برابر میان آنها پخش کند دیده را مانند بادام آفرید تا میل دواء در آن برود و بیرون آید و اگر چشم چهارگوش یا دائره مانند بود میل در آن درست وارد نمیشد و دوا را بهمه آن نمیرسانید و درد آن درمان نمیشد.

سوراخ بینی را در زیر آن آفرید تا فضولات مغز از آن فرو ریزد و بوها از آن بالا رود و اگر در بالا بود نه فضولات از آن فرود می آمد و نه بو را دریافت میکرد سبیل

و لب را بالای دهن نهاد تا فضولاتش که از مغز پائین می آید نگهدارد و خوراک و نوشیدنی با آن آلوده و ناگوار نگردد و انسان بتواند آنها را از خود دور کند.

برای مردان ریش آفرید تا از کشف عورت در امان باشند و مرد و زن بدان از هم تمیز داده شوند. دندانهای جلو را تیز آفرید برای جویدن و گزیدن و دندانهای کرسی را پهن آفرید برای خرد کردن و جانشیدن و دندان نیش را بلند آفرید تا دندانهای کرسی را محکم کنند مانند ستونی که در ساختمان بکار میبرند، دو کف را بی مو آفرید برای آنکه لمس بدانها واقع شود و اگر مو داشتند انسان آنچه را دست میکشید نمیفهمید و مو و ناخن را بیجان آفرید زیرا بلند بودن آنها بد نما و بریدنشان نیکو است اگر جان داشتند بریدنشان درد می آورد، دل را چون تخم صنوبر آفرید زیرا وارونه است سرش را باریک کرده تا در ریه در آید و از باد زدن آن ریه خنک شود تا مبادا مغز از حرارت خود بسوزد.

ریه را دو قطعه آفرید تا دل در درون آن در آید و از جنبش آنها خنک شود کبد را خمیده آفرید تا معده را سنگین کند و همه آن بگرد معده بیفتد و آن را فشار دهد تا بخارات آن بیرون رود، کلیه را چون دانه لوبیا آفرید زیرا منی چکه چکه در آن میریزد و از آن بیرون میرود و اگر چهار گوش یا مدور بود چکه اول میماند تا چکه دوم در آن میریخت و شخص از انزال منی لذت نمیبرد زیرا

الخصال / ترجمه

منی از محل خود که در فقرات پشت است بکلیه فرو میریزد و کلیه در این حال چون کرم بسته و باز می شود و بتدریج مانند گلوله ای که از تیر کمان پرت کنند آن را بمثانه میکند.

تا شدن زانو را بسمت پشت سر قرار داد زیرا انسان بسمت پیش روی خود راه میرود و بدین سبب حرکات او معتدل می شود و اگر چنین نبود در راه رفتن می افتاد و پا را از سمت زیر و دو جانب میان باریک آفرید برای آنکه اگر همه یا بر زمین واقع میشد چون سنگ آسیا سنگین میشد سنگ آسیا چون بر سر گردی خود باشد یک کودک او را میبرد و اگر برو بر زمین افتد مرد بزرگی بسختی میتواند آن را جابجا کند.

هندی عرض کرد این همه دانش را از کجا آوردی؟ فرمود از پدرانم دریافتم و آنها از رسول خدا، از جبرئیل، از پروردگار جهانیان دریافتند که بزرگوار است و همه اجسام را آفریده و مصلحت آفرینش آنها را میداند هندی عرض کرد راست فرمودی من شهادت میدهم که خدا یگانه است محمد فرستاده و بنده او است و شما اهل زمان خود هستید.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۹۲

باب خصال بیست گانه و اندی

۱- در محبت خاندان پیغمبر (ص) بیست خصلت است-

ابی سعید خدری گوید رسول خدا فرمود هر کس را خداوند دوستی امامان از خاندان من روزی کرده بخیر دنیا و آخرت رسیده و هیچ کس شک نکند که او در بهشت است زیرا در دوستی خاندان من بیست خصلت است ده در دنیا و ده در آخرت.

در دنیا زهد و حرص در عمل (علم خ ب) و ورع در دین و رغبت

در عبادت و توبه پیش از مرگ و نشاط در شب زنده داری و نومییدی از آنچه در دست مردم است و حفظ امر و نهی خدای عز و جل نهم بغض دنیا و دهم سخاوت و در آخرت دیوانی برای او نشر داده نشود و میزانی بر پا نگردد و نامه عملش بدست راستش باشد و بیزاری از دوزخ برای او نوشته شود، رویش سفید باشد و از جامه های بهشت بر او پوشند و در باره صد کس از خاندانش شفاعت کند و خدا نظر رحمت به وی فرماید و از تاجهای بهشتی بر سر او نهند، دهم آنکه بیحساب در بهشت در آید خوشا بر دوستان خاندان من.

۲- مؤمن بر خدا بیست خصلت دارد-

امام پنجم فرمود برای مؤمن بر خدای عز و جل بیست خصلت است که باو برساند، بر خداست که او را آزمایش موجب خروج از دین نکند و گمراه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۹۳

نماید بر خدا حق دارد که پرده آبروی او را ندرد، بر خدا حق دارد که غرق و سوختن گرد او نگردد بر خدا حق دارد که بر چیزی واقع نشود و چیزی هم بر او واقع نگردد، بر خدا حق دارد که او را از مکر مکاران نگاهدارد؛ بر خدا حق دارد که او را از سطوت جباران پناه دهد، بر خدا حق دارد که او را در دنیا و آخرت با ما همراه کند، بر خدا حق دارد که دردی باو ندهد که خلقتش را بدنما کند، بر خدا حق دارد که او را در دنیا از پیسی و خوره پناه دهد، بر خدا حق دارد که او را

نگهدارد تا در گناه کبیره نمیرد، بر خدا حق دارد که گناهانش را ببادش آورد تا توبه کند، بر خدا حق دارد که دانش و معرفت او را بامام خود از او دریغ ندارد، بر خدا حق دارد که باطل را در دل او عزیز نکند بر خدا حق دارد که روز قیامت او را با ما محشور کند با اینکه نور ایمان در جلوش بشتابد، بر خدا حق دارد که او را بهر امر خیری موفق کند و دشمن را بر او مسلط نکند که او را خوار کند.

بر خدا حق دارد که سرانجامش را با امن و ایمان پایان رساند و او را با مادر اعلیٰ علین همراه کند، این ها است مقررات خدای عز و جل برای مؤمنان.

۳- ثواب کسی که بیست بار حج گذارد-

ابو بکر حضرمی گوید امام ششم (ع) فرمود کسی که بیست بار حج گذارد دوزخ را نبیند و آواز و دمیدنش را نشنود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۹۴

۴- ذکر بیست و سه خصلت پسندیده که امام چهارم علی بن الحسین بدان ستوده میشد-

امام پنجم (ع) فرمود علی بن الحسین (ع) در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز میخواند چنانچه امیر المؤمنین (ع) میکرد پانصد نخله خرما داشت و پای هر نخله ای دو رکعت نماز میگذاشت و چون بنماز میایستاد رنگش دیگرگون میشد در نماز میایستاد چنان که بنده ذلیل پیش پادشاه بزرگی بایستد اندامش از ترس خدا میلرزید نماز کسیرا میخواند که با نماز وداع میکند و عقیده دارد که نماز دیگر را نخواهد خواند و عمرش کفاف نخواهد داد که نماز بهتری بجا بیاورد.

یک روز نماز میخواند و رداء از سر یک شانه اش افتاد آن را درست نکرد تا از نمازش فارغ شد یکی از اصحابش از این موضوع از وی پرسش کرد فرمود وای بر تو آیا میدانی برابر کی ایستاده بودم براستی همان مقدار از نماز بنده پذیرفته است که حضور قلب داشته باشد آن مرد عرضکرد پس ما هلاک شدیم فرمود هرگز براستی خدای عز و جل با نوافل نقصان آنها را جبران میکند همیشه در شب تار با ایمان پر از اشرفی و پول نقره بیرون میرفت و بسا بود که خوردنی و هیزم بدوش میکشید و بدر خانه ها میرفت و در را میزد و هر کس از خانه بیرون می آمد باو میداد در هنگامی که چیزی را به دست فقیر میداد روی خود را میپوشید که شناخته نشود.

چون وفات کرد و آن مرسومی قطع شد دانستند که از علی بن الحسین بوده

چون او را بر روی تخته غسلخانه نهادند به پشت آن حضرت نگاه کردند چون سر زانوی شتر بر آن پینه بسته بود از بس

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۹۵

چیزهای سنگین برای منزل فقراء و مساکین بدوش کشیده بود، یک روز بیرون رفت و یک روپوش خزی بدوش داشت سائلی رسید و در آن آویخت حضرت آن را گذاشت و رفت؛ در زمستان جامه خز میخرید و چون تابستان میشد آن را میفروخت و پولش را صدقه میداد، در روز عرفه جمعی را دید که گدائی میکردند فرمود وای بر شما در چنین روزی از غیر خدا سؤال میکنید؟

براستی در این روز امید می رود که بچه ها در شکم مادر سعید و خوشبخت شوند، کناره میکرد از اینکه با مادرش هم خوراک شود باو عرض شد یا ابن رسول الله شما نسبت بمادرت از همه کس بیشتر احسان و صله رحم میکنی چگونه با او هم خوراک نمیشوی؟

فرمود براستی بد دارم که دستم بلقمه ای دراز شود که چشم او دنبال آن رفته باشد. مردی باو عرض کرد یا ابن رسول الله بدرستی که من شما را در راه خدا دوست میدارم فرمود بار خدایا من بتو پناه میبرم که در راه تو دوست داشته شوم و تو مرا دشمن داری. بر ماده شتری بیست بار بحج رفت و یک تازیانه بر او نزد و چون آن ماده شتر مرد دستور داد لاشه اش را زیر خاک کردند تا درندگان او را نخورند در باره او از کنیزش پرسش شد گفت بدرازا سخن کنم یا کوتاه گفته شد مختصر بگو گفت هرگز در روز برای او خوراک

نیاوردم و در شب برای او بستر پهن نکردم، یک روز بجمعی رسید که از او بد میگفتند بر آنها ایستاد فرمود اگر راست میگوئید خدا مرا بیامزد و اگر دروغ میگوئید خدا شما را بیامزد.

چون طالب علمی نزد او می آمد میفرمود مرحبا بسفارش شده رسول خدا سپس میفرمود براستی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۹۶

چون طالب علم از منزلش بیرون آید قدم روی هیچ خشک و تری از زمین نگذارد جز آنکه تا طبقه هفتمین زمین برای او تسبیح گویند. صد خانوار از فقیران مدینه را نان میداد و خوشش می آمد که یتیمان و بیچارگان و زمین گیرها و گداها که چاره ندارند بر سفره اش باشند با دست خود بآنها غذا میداد و هر کدام عیال داشتند خوراک باو میداد که برای عیالش بر دو طعامی نمیخورد تا نخست برابر آن را صدقه بدهد.

در هر سال هفت بار جاهای سجده اش پوست میانداخت از بس نماز میخواند، آنها را جمع میکرد و چون وفات کرد با او بخاک سپرده شد، بیست سال بر پدرش حسین (ع) گریست هرگز خوراکی جلوش نمیگذاشتند مگر آنکه میگریست تا غلامش عرضکرد یا ابن رسول الله اندوه شما پایان ندارد یا میترسم که در گذری فرمود وای بر تو یعقوب پیغمبر دوازده پسر داشت خدا یکی را از نظرش ناپدید کرد از بس گریست دیده اش نابود شد و سرش از اندوه سپید شد و پشتش از غم خمید با اینکه پسرش زنده بود من بچشم خود دیدم که پدرم و برادرم و عمویم و هفده تن از خاندانم در کنارم کشته افتاده بودند چگونه اندوه من پایان برسد.

۵- آنچه در باره شب ۲۱ و ۲۳ ماه رمضان رسیده-

فضل بن یسار گوید

شیوه امام پنجم بود که چون شب بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان میشد از شب تا نیمه شب بدعا میپرداخت و چون نیمه شب میشد بنماز مشغول میگردد.

سلیمان جعفری گوید امام هفتم فرمود در شب بیست و یکم و بیست و سوم صد رکعت نماز بخوان در هر رکعتی حمد را یک بار بخوان و سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را ده بار.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۹۷

امام ششم (ع) فرمود شب قدر اول سال آینده و آخر سال گذشته است.

اساتید ما متفقند بر اینکه شب قدر شب بیست و سوم ماه رمضانست و غسل آن از اول شب است تا آخر شب.

حسان بن مهران گوید از امام ششم شب قدر را پرسیدند فرمود آن را در شب بیست و یکم و بیست و سوم جستجو کن.

۶- از بیست و چهار خصلت نهی شده است -

رسول خدا (ص) فرمود بدرستی که خدای عز و جل ای امت بیست و چهار چیز را برای شما بد داشته و شما را از آن بازداشته، بازی در نماز را برای شما بد داشته، منت نهادن در صدقه را بد داشته، خندیدن در گورستان را بد داشته، سرکشی در خانه های مردم را بد داشته، نگاه بعورت همسران را بد داشته، فرمود سبب کوری می شود، سخن گفتن در حال جماع را بد داشته، فرمود سبب گنگی فرزند می شود، خواب پیش از نماز عشاء را بد داشته، سرگذشت گفتن پس از نماز عشاء را بد داشته، غسل کردن زیر آسمان را بی لنگ بد داشته، جماع زیر آسمان را بی ساتر بد داشته، در آمدن در آب رودخانه ها را بی لنگ بد داشته، فرمود در

الخصال / ترجمه

رودخانه ها آبادکنندگان و ساکنینی از فرشتگان هستند، در آمدن در گرمابه ها را بی لنگ بد داشته سخن گفتن میان اذان و اقامه در نماز صبح را تا پس از ادای نماز بد داشته، سوار شدن دریا را در موقع کولاک بد داشته، خوابیدن در پشت بامی را که محجر ندارد بد داشته، فرمود کسی که در پشت بام بی محجر بخوابد برای حفظ او مسئولیتی نیست، بد داشته که یک مرد در یک خانه تنها بخوابد، بد داشته که مرد بر زن حائض خود در آید، اگر در آمد و فرزند مبتلای خوره یا پیسی شد جز خود را سرزنش نکند و بد داشته که مردی محتلم شده تا غسل نکند با زن خود جماع کند، اگر چنین کرد و فرزند دیوانه در آمد جز خود کسیرا سرزنش نکند و بد داشته که کسی که با مبتلای بخوره سخن گوید مگر آن که میان آنها یک ذراع فاصله باشد، فرمود از کس خوره دارد بگریز چنانچه از شیر میگریزی، بد داشت شاشیدن بر کنار آب روان را، بد داشت که کسی زیر درختی که میوه دارد تغوط کند، بد داشت که کسی ایستاده نعلین بپوشد؛ بد داشت بی روشنائی در خانه تاریک در آید، بد داشت کسی در جای نماز خود بدمد و فوت کند.

۷- نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی بهتر است -

ابو سعید خدری گوید رسول خدا فرمود نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی بهتر است. پدرم در رساله ای که برای من نوشته فرموده است نماز جماعت بیست و پنج درجه در بهشت برتر از نماز تنها است (مصنف)

۸- در نماز بیست و نه خصلت است -

ضمهر بن حبيب گوید از پیغمبر راجع بنماز پرسش

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۹۹

شد فرمود نماز از شرایع دین است و رضای پروردگار عز و جل در آنست و آن روش پیغمبران است، فرشتگان نماز گذار را دوست دارند از آنها است هدایت و ایمان و نور معرفت و برکت در رزق و راحت بدن نماز رانندن شیطان است و سلاحی است بر ضد کافر و سبب اجابت دعا و قبول اعمال است و توشه ای است که مؤمن از دنیا برای آخرت برمیدارد و شفيعی است میان او و میان ملک الموت و انس در قبر است و بستر زیر پهلو است و جواب نکیر و منکر است نماز بنده در روز محشر تاج سر او و نور روی او و جامه تن او و پرده ایست میان او و دوزخ، حجتی است میان او و پروردگار جل جلاله و رهائی او است از آتش و سبب گذشتن او است از صراط و کلید بهشت و مهر حوریان و بهای بهشت است بسبب نماز بنده بلندترین درجات میرسد زیرا نماز تسبیح و تهلیل و حمد و تکبیر و تمجید و تقدیس و گفتار و دعا است.

۹- در دانش بیست و نه خصلت است -

رسول خدا (ص) فرمود دانش آموزید که یاد گرفتنش حسنه و یاد دادنش تسبیح و بحث از آن جهاد است، آموختن آن بکسی که نمیداند صدقه هست و بخشش آن باهشش رضایت خدا است زیرا که آن سبب دانستن حلال و حرام است و طالب خود را ببهشت میکشاند، در وحشت انیس است و در تنهائی رفیق در تنگی و سختی رهنما است در برابر دشمنان سلاح است

در نزد دوستان زیور، خداوند بواسطه آن جمعی را تا جایی بلند مرتبت کرده که آن ها را پیشوایان خیر نموده و از آن ها باید پیروی کرد کارهای آن ها را باید نصب العین قرار داد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۰۰

و از آثار آنها اقتباس کرد فرشتگان در دوستی آن ها رغبت دارند و در نماز با بال خود آنها را مسح میکنند و همه چیز تا برسد بماهیای دریا و جانوران آن و درندگان بیابان و چهار پایان آن برای آن ها آمرزش میخواهند زیرا که دانش زندگی دلها و روشنی دیده ها است از کوری و نیروی تنها است از سستی، خدا دانشمند را بمنزل نیکان وارد میکند و در دنیا و آخرت محفل خوبان را باو میبخشد بواسطه علم، خدا اطاعت می شود و پرستش میگردد بواسطه علم خدا شناخته می شود و بیگانگی دریافت میگردد، بواسطه علم صله ارحام بعمل می آید و حلال از حرام شناخته می شود، علم مقدمه عمل است و عمل دنبال آنست خدا آن را بنیکان الهام میکند و بد بختان را از آن محروم مینماید.

۱۰- خصلتهائی که ابو ذر از رسول خدا (ص) پرسید-

ابو ذر گوید در حالتی که رسول خدا (ص) در مسجد نشسته بود شرفیاب محضر او شدم، تنها بود و من خلوت با آن حضرت را غنیمت شمردم؛ بمن فرمود ای ابا ذر مسجد تحیت دارد، عرض کردم تحیت مسجد چیست؟ فرمود دو رکعت نماز، عرض کردم یا رسول الله شما مرا بنماز فرمان میدهید، نماز چیست؟

فرمود بهترین موضوعی است هر کس خواهد کم بخواند و هر کس خواهد بیش؛ عرض کردم یا رسول الله کدامیک از کارها پیش خدا محبوبتر است فرمود ایمان بخدا و جهاد در راه

خدا عرض کردم چه وقت شب بهتر است؟ فرمود دل شب، عرض کردم کدامیک اعمال نماز بهتر است؟ فرمود طول

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۰۱

دادن قنوت. عرض کردم چه صدقه ای بهتر است؟ فرمود آنچه مرد کم ثروتی باندازه توانائی بفقیر پیره مردی بدهد. عرض کردم روزه چیست؟ فرمود فریضه ایست که پاداش دارد و نزد خدا چند برابر محسوب شود. عرض کردم آزاد کردن کدام بنده بهتر است؟ فرمود آنکه بهایش گران تر و پیش خاندانش نفیس تر باشد. عرض کردم کدام جهاد بهتر است؟ فرمود کسی که اسب خود را پی کند و بجنگد تا خونش ریخته شود. عرض کردم کدامیک از آیاتی که خدا بر تو فرو فرستاد بزرگتر است؟ فرمود آیه الکرسی سپس فرمود ای ابا ذر همانا هفت آسمان در برابر کرسی چون حلقه ایست که در سرزمین پهناوری افتاده و وسعت عرش نسبت بکرسی چون وسعت بیابانی است بدان حلقه. عرض کردم یا رسول الله پیغمبران چند تن بودند؟ فرمود یک صد بیست و چهار هزار پیغمبر. عرض کردم پیغمبران مرسل چند تن بودند؟ فرمود سیصد و سیزده تن گروه بسیاری. عرض کردم نخستین پیغمبر که بود؟ فرمود آدم؟ عرض کردم از پیغمبران مرسل بود. فرمود آری خدا بدست قدرت خود او را آفریده و از روح خود در پیکر او دمید. سپس فرمود ای ابا ذر چهار تن از پیغمبران سریانی بودند. آدم، شیث اخنوخ که ادریس باشد و اول کسی است که با قلم نوشت و نوح و چهار تن از پیغمبران عرب میباشند، هود و صالح و شعیب و پیغمبر تو محمد (ص) اول پیغمبر از بنی اسرائیل موسی است

و آخرین پیغمبران بنی اسرائیل عیسی است ششصد تن پیغمبران در بنی اسرائیل بودند. عرض کردم یا رسول الله خدا چند کتاب فرو فرستاد؟ فرمود خدا یک صد و چهار کتاب فرو فرستاد، پنجاه صحیفه بر شیت و سی صحیفه بر ادیس و بیست صحیفه بر ابراهیم و تورات و انجیل و زبور و فرقان را هم فرستاد. عرض کردم یا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۰۲

رسول الله صحف ابراهیم در چه موضوعی بودند؟ فرمود همه آنها مثل و پند بود در آنها این مضمون بود که ای پادشاه گرفتار و مغرور برستی من تو را بر نیانگیختم تا آنکه دنیا را جمع کنی بلکه برانگیختم تا نگذاری ستمدیدگان بدرگاه من حاجت آورند که من دعای مظلوم را رد نکنم و اگر چه کافر باشد شخص عاقل اگر کار خود را از دست نداده و میتواند باید وقت خود را سه قسمت کند، دریک قسمت با خدای عز و جل راز و نیاز کند و در یک قسمت خود را محاسبه و بازپرسی کند و دریک قسمت فکر کند در آنچه خدا آفریده ساعتی هم حظ خود را از حلال دریافت کند که این ساعت کمک ساعتها دیگر است و دل را خرم و آسوده میکند و او را آماده مینماید، شخص خردمند باید بوضع زمان خود بینا باشد و موقعیت خود را در نظر داشته باشد و زبان خود را نگهدارد زیرا کسی که کلام خود را از کردار خود بداند کم سخن گوید مگر در آنچه برای او فائده دارد، بر خردمند است که طالب یکی از سه چیز باشد یا ترمیم معاش

و زندگانی یا توشه بر داشتن قیامت و سرای جاودانی یا کامیابی از غیر حرام.

عرض کردم یا رسول الله صحف موسی چه بوده؟ فرمود همه اش عبرانی و عبرت انگیز بود و در آن مندرج است که عجب دارم از کسی که یقین بمرگ دارد چگونه شاد است و از کسی که یقین به دوزخ دارد چگونه خندان است و از کسی که دنیا و گردش آن را می بیند چگونه بآن اعتماد میکند و از کسی که به سرنوشت عقیده دارد چگونه تلاش بیجا میکند و از کسی که عقیده بحساب قیامت دارد چرا کار برای آخرت نمی کند. عرض کردم یا رسول الله در آیات قرآنی که بشما نازل شده و در دست است چیزی از صحف ابراهیم و موسی در آن است، فرمود ای ابا ذر بخوان آیات سوره اعلی را که میفرماید بتحقیق که رستگار شد کسی که زکاه داد و پروردگار خود را بیاد آورد و نماز کرد بلکه شما زندگانی دنیا را ترجیح میدهید با اینکه آخرت بهتر و پاینده تر است اینست که در صحف دیرین مندرج است که صحف ابراهیم و موسی باشد. عرض کردم یا رسول الله بمن سفارش کنید؟ فرمود تو را سفارش میکنم پرهیزکاری از خدا که سرآمد همه امور است. عرض کردم بیشتر بفرمائید؟ فرمود بر تو باد بخواندن قرآن و بسیار یاد کردن خداوند که در آسمان از تو یاد آرند و در زمین نور تو باشد. عرض کردم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۰۳

بیشتر بفرمائید؟ فرمود ملازم جهاد باش که جهاد ریاضت امت من است. عرض کردم بیشتر بفرمائید؟

فرمود بسیار خاموش باش که خاموشی شیطان

را از تو دور کند و تو را در کار دینت کمک دهد.

عرض کردم بیشتر بفرمائید؟ فرمود مبادا بسیار بخندی که دل را میمیراند و خرمی روی ترا می برد، عرض کردم یا رسول الله بیشتر بفرمائید فرمود نگاه بزیردستان خود کن و به بالادستان خود نگاه مکن که نعمت خدا در پیش تو خوار گردد. عرض کردم یا رسول الله بیشتر بفرمائید فرمود صله رحم کن اگر چه با تو قطع رحم کنند. عرض کردم بیشتر بفرمائید؟ فرمود مساکین و همنشینی با آنها را دوستدار، عرض کردم بیشتر بفرمائید فرمود حق بگو اگر چه تلخ باشد. عرض کردم بیشتر بفرمائید؟

فرمود برای خدا از سرزنش سرزنش کنندگان مترس. عرض کردم بیشتر بفرمائید؟ فرمود آنچه در خود میدانی ترا از عیب مردم باید باز دارد. برای آینده مردم غم مخور. فرمود این عیب برای مرد بس است که یکی از سه عیب در او باشد عیب هائی را در مردم بشناسد که در خودش باشد و نداند و برای مردم شرم داشته باشد از آنچه در خود او است و همنشین خود را بیهوده آزار رساند. سپس فرمود ای ابا ذر عقلی چون تدبیر امور نیست و ورعی چون خود نگهداشتن نیست و حسبی چون حسن خلق نیست.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۰۴

بابهای خصال سی گانه

۱- برای امام سی نشانه است-

امام هشتم (ع) فرمود برای امام نشانه هائی است: اعلم مردم است، حکیم ترین مردم است، پرهیزکارترین مردم است، با حلم ترین مردم است، شجاعترین مردم است، با سخاوت ترین مردم است، عابدترین مردم است ختنه شده زائیده شود، پاکیزه باشد از پشت سر ببیند چنانچه از جلو رو می بیند، سایه ندارد و چون از شکم

مادر بزمین آید بر دو کف دست بیفتد و آواز بشهادتین بلند کند، محتلم نشود چشمش بخوابد ولی دلش بیدار باشد، کلام فرشتگان را بشنود، زره رسول خدا بر اندام او رسا آید، بول و غائط او دیده نشود زیرا خدای عز و جل زمین را موکل کرده که آنچه از او بیرون آید بیلعد با آنکه بوی مشک از آن بلند است؛ بمردم از خودشان حکم روا تر است و از پدر و مادر بر آنها مهربان تر است از همه مردم نسبت بخدا متواضع تر است، بدان چه فرمان می دهد از همه مردم عمل کننده تر است و از آنچه نهی میکند از همه مردم کناره کن تر است، دعای او مستجاب است اگر بخواهد که سنگی شکافته شود می شود، نزد او است سلاح رسول خدا و شمشیر ذو الفقار آن حضرت نزد او است صحیفه ای که در آن نام شیعیان او تا روز قیامت ثبت است و صحیفه دیگر که نام دشمنان او تا روز قیامت ثبت است.

نزد اوست طومار جامعه که هفتاد ذرع درازای آنست و در آنست آنچه امت تا روز قیامت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۰۵

بدان محتاجند نزد او است جفر بزرگ و کوچک و آن یک پوست بز و یک پوست چپش است که همه علوم در آنها است حتی ارش خراشیدن تن و حتی تادیب بیک شلاق و نصف شلاق و ثلث شلاق، و نزد او است صحف حضرت فاطمه (ع) و در حدیث دیگر فرمود که امام از طرف روح القدس کمک می شود و میان او و میان خدای عز و جل ستونی است از نور که کارهای بندگان خدا را

در آن می بیند و هر چه نیاز دارد در آن مطالعه میکند از راهی که بدان آگاه است.

امام ششم فرمود باز می شود برای ما و میدانیم و بسته می شود از نظر ما و دیگر نمیدانیم، امام زائیده می شود و فرزند پیدا میکند و تندرست است و بیمار می شود، میخورد و می آشامد، بول میکند و تغوط میکند، اندوهناک می شود و میخندد و میگرید، میمیرد و بخاک می رود و زیارت کرده می شود و این حالات او دانسته می شود.

نشانه امام دو چیز است علم او و تأثیر دعای او و آنچه را از آینده خبر میدهد دست بدست از رسول خدا بتوسط پدرانش دریافت کرده و از جانب خداست همه را رسول خدا بتوسط جبرئیل از خداوند دانای غیب دریافته همه یازده تن امامانی که پس از پیغمبر بودند کشته و شهید شدند پاره ای از آنها با شمشیر چون امیر مؤمنان و حسین (ع) و دیگران همه با زهر کشته شدند و کشتن آنها از روی حقیقت و درستی واقع شد نه چنانچه غلاه و مفوضه میگویند زیرا که آنها میگویند بطور حقیقت کشته نشدند، امر آنها بر مردم مشتبه شد، دروغ میگویند.

امر هیچ کدام از پیغمبران و حجت‌های خدا بر مردم مشتبه نشد جز امر عیسی بن مریم بتنهائی زیرا که او زنده از زمین بآسمان بالا برده شد و در میان آسمان و زمین قبض روح شد سپس تنش را بآسمان بردند و جانش باو باز گردید

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۰۶

اینست مقصود از قول خدای عز و جل «در سوره آل عمران آیه ۵۵» چون خدا فرمود ای عیسی من تو را میمیرانم و

بسوی خود بالا می آورم و خداوند «در سوره مائده آیه ۱۱۸» در باره عیسی حکایت فرموده که در روز قیامت میفرماید:

من تا در میان آنان بودم بر آنها گواه بودم چون مرا میرانیدی تو خود دیده بان آنها بودی و تو بر هر چیز گواهی، کسانی که در باره امامان غلو میکنند میگویند که چنانچه رواست امر قتل عیسی بر مردم مشتبه شود ممکنست که امر امامان نیز مشتبه گردد.

آنچه باید در برابر آنها گفت اینست که نباید ائمه را از هر جهت بعیسی قیاس کرد زیرا عیسی بدون پدر زائیده شد پس باید روا باشد که امامان هم بدون پدر زائیده شده باشند آنها در این موضوع جرات ندارند عقیده خود را اظهار کنند و چون رواست که همه پیغمبران خدا و امامان و حجت های او (ع) از پدران و مادران زائیده شوند و تنها عیسی از میان آنها بدون پدر زائیده شود رواست که تنها امر کشتن او مشتبه شده باشد نه امر پیغمبران و امامان دیگر چنانچه او فقط بدون پدر زائیده شد نه دیگران، خدا میخواست در این موضوع او را نشانه قدرت خود قرار دهد تا از این راه دانسته شود که خدای عز و جل بر هر چیزی توانا است.

۲- ماه رمضان سی روز است و هرگز کمتر نباشد.

اشاره

امام ششم فرمود ماه رمضان سی روز است بخدا هرگز کم نباشد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۰۷

یا سر خادم گوید بامام هشتم عرض کردم ماه رمضان بیست و نه روز می شود؟ فرمود بدرستی که ماه رمضان از سی روز کم نمیشود.

امام دوم فرمود چند تن از یهود آمدند حضور رسول خدا (ص) و دانایتر آنها پرسشهایی از آن

حضرت کرد در ضمن آنها عرض کرد برای چه خداوند بر امت تو سی روز روزه واجب کرده است و بر امتهای دیگر بیشتر از این روزه واجب کرده؟

پیغمبر فرمود چون آدم از آن درخت خورد سی روز در شکمش ماند از این رو خداوند بر فرزندان او سی روز گرسنگی و تشنگی را لازم دانست و آنچه را در میان این سی روز میخورند و مینوشند تفضلی است که خداوند بر آنها کرده بر آدم هم سی روز روزه واجب بود و همان را خدا بر امت من واجب کرده سپس رسول خدا این آیه را (از سوره بقره آیه ۱۱۳) تلاوت فرمود: نوشته شده بر شما روزه چنانچه نوشته شده بر کسانی که پیش از شما بودند شاید شما تقوی پیشه کنید در روزهای شمرده شده ای، یهودی عرض کرد ای محمد درست فرمودی ابو بصیر گوید از امام ششم پرسیدم از قول خدای عز و جل در باره روزه که میفرماید تا شماره را کامل کنید، فرمود سی روز است،

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۰۸

امام ششم (ع) در ضمن حدیثی طولانی فرمود ماه رمضان سی روز است برای آنکه خدای عز و جل میفرماید شماره را کامل کنید و کامل ماه تمام است.

اسماعیل بن مهران گوید شنیدم امام ششم (ع) میفرمود بخدا قسم که خدا تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از آنچه توانائی دارند، در شبانه روز فقط پنج نماز بآنها تکلیف کرده است و در هر هزار درهم پول نقره بیست و پنج درهم زکاه به آنها تکلیف کرده و در مدت یک سال سی روز روزه به

آنها تکلیف کرده و در عمر یک بار حج به آنها تکلیف کرده با اینکه بیش از اینها توانائی دارند مصنف این کتاب گوید مذهب خواص شیعه و بینایان آنها در باره ماه رمضان اینست که هرگز از سی روز کمتر نیست، اخباریهم که در این باب وارد شده موافق با قرآن و مخالف با عامه است هر کس از شیعیان ضعیف العقیده بمضمون اخباری قائل شده که ماه رمضان هم چون ماههای دیگر سی کم و سی تمام دارد تقیه کرده چنانچه عموم مردم هم در این باب تقیه می کنند و همانا بر مذهب عامه سخن رانده است. توانائی نیست جز بخدا.

شرح-

روشن است که ماه رمضان هم چون ماههای سال عربی گاهی بیست و نه روز است و نمیشود که در جریان گردش ماه از کمبود بر کنار شد.

این امر بر مردمانی که از وضع طبیعی ماه اطلاع دارند پوشیده نیست و تا اندازه ای برای عموم محسوس است این اخباری که دلالت دارد ماه رمضان همیشه تمام است و نقصان در آن نیست باید فهمید

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۰۹

البته معلوم است منظور این اخبار و منظور شیخ صدوق که آنها را مورد اعتماد قرار داده است و مضمون آنها را عقیده شیعه دانسته و مخالفت آن را نسبت بضعفاء شیعه داده و حمل بر تقیه کرده این نیست که ماه رمضان را از نظر وضع نجومی و صرف شماره ایام بیان کنند.

چنانچه منجمین و ارباب علم هیئت بیان میکنند بلکه مقصود بیان موضوع حکم شرعی است یا بیان اثری است که در شرع بر آن ترتیب داده شده است از این

جهت باید گفت منظور این اخبار بیان حال یوم الشک است یعنی هر گاه بواسطه ابر و تیرگی هوا روز آخر ماه رمضان بروز اول ماه شوال مشتبه شد باید آن را از ماه رمضان دانست و روزه گرفت و این تعریض و رد بر دستگاه حکومت و قضاوت خلفاء جور بوده که در اثر گواهان بی مبالات و مزدور بیشتر ایام مشتبه را عید فطر قرار می دادند و افطار می کردند.

چنانچه از روایت کافی در این موضوع مطلب روشن است امام ششم (ع) میفرماید یک روز در رجه نزد ابو العباس سفاح خلیفه بودم و سفره انداختند و بمن تعارف کرد من که میدانستم روز آخر ماه رمضان است و مقصود او بهانه جوئی و دست آویز برای کشتن من است از روی تقیه افطار کردم زیرا افطار یک روز از ماه رمضان و قضای آن بهتر بود از این که مرا مخالف عمومی دینی قلمداد کند و گردن مرا بزند و توجیهاات دیگری هم برای این اخبار شده است که سید نعمت الله جزایری در جلد ۲ زهر الربیع نقل کرده ما از روی ترجمه عین عبارت را نقل می کنیم فائده حدیث ماه رمضان که ناقص نمی شود هرگز ظاهر آن موافق است قول جماعتی از غلامه و اهل سنه را و از این جهت حمل کرده اند آن را بتقیه و تأویلات بسیاری برای آن گفته اند (این کلام با گفته شیخ صدوق مخالف است که این اخبار را موافق عقیده شیعه و مخالف تقیه دانسته و ظاهر هم همین است).

از آن جمله آنچه شیخ و جماعتی گفته اند که نفی بر میگردد بقید یعنی نقصان آن دائمی نیست

(این توجیه مخالف نص روایات است خصوص با توضیحی که شیخ صدوق داده است) و از آن جمله حمل حدیث است بر غالب یعنی غالب تمام بودنست و از آن جمله حمل در حال اشتباه و بودن مانع از دیدن ماه در آخر ماه پس بدرستی که واجب است حمل بر تمام بودن ماه و همچنین اشتباه در اول ماه بمعنای ارجحیت روزه یوم الشک و از آن جمله آنکه نمیباشد ناقص در نفس الامر و هر چند در رؤیت ناقص بوده باشد بس بتحقیق که مییاشد آخر ماه شعبان اول ماه رمضان با امکان همچنان که هر گاه آخر شعبان مشتبه بشود و حکم بشود بتمام بودن شعبان.

پس بدرستی که آخر آن در نفس الامر اول ماه رمضان است و هر چند که قضای آن واجب نیست و شاید که این مراد ابن بابویه بوده باشد چنان که گفته اند (این توجیه بسیار پیچیده و مبهم و مورد تامل است) و از آن جمله آنکه ثواب و فضل آن کم نمی شود و هر چند بحسب رؤیت کم باشد و از آن جمله آنکه جائز نیست اطلاق نقصان بر آن زیرا که نقص صفت ذم است همچنان که وارد شده است نهی از اطلاق مخلوق بر قرآن از برای ابهام آنکه مراد از مخلوق مکذوب است و از آن جمله آنکه مراد اینست که صوم ماه ناقص مجزی است از روزه ماه تمام پس قضای یک روز واجب نیست و از آن جمله آنکه مراد از هرگز زمان طویل است که زمان طویل یکی از معانی هرگز است - پایان کلام زهر الربیع.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲،

۳- فرجهائی که در کتاب و سنت حرام شده سی و چهار قسم است -

امام هفتم فرماید از پدرم سؤال شد از فرجهائی که خدا در قرآن حرام کرده و از آنچه رسول خدا در دستورات خود حرام کرده، فرمود آنچه از فروج را خدا حرام کرده سی و چهار است هفده تا از آن در قرآن است و هفده تا در سنت، آنچه در قرآنست زنا است که خدا فرموده پیرامون زنا نگردید.

نکاح پدر زنست که خدا فرمود با زنانی که پدر شما ازدواج کرده ازدواج نکنید، مادران شما و دختران شما و خواهران شما و عمه های شما و دختران برادر و دختران خواهر و مادرهای رضاعی و خواهرهای رضاعی و مادر زن و دختر زن ها که در دامن شمازند از زنانی که بآنها دخول کرده اید و اگر به آنها دخول نکرده اید بر شما گناهی نیست و زنان پسران صلبی شما و اینکه دو خواهر را با هم ازدواج کنید مگر آنچه گذشته و زن حائض تا پاک شود که خدا فرمود بآنها نزدیک نشوید و جماع در حال اعتکاف که خدای عز و جل فرمود با زنان مباشرت نکنید در حالی که میان مسجدها معتکف هستید.

آنچه در سنت حرام شده جماع در روز ماه رمضان و ازدواج با زنی که با او لعان کردی و ازدواج در عده و مواقعه در حال احرام و ازدواج محرم و طرف ازدواج محرم شدن و زنی که شوهر او راظهار کرده پیش از آنکه کفارهظهار را بدهد و تزویج زن مشرکه و ازدواج مرد با زنی که او را نه بار طلاق عدی داده و تزویج کنیز بر سر زن آزاد و تزویج زن ذمیہ بر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۱۱

بر سر عمه و خاله آن زن و تزویج کنیز بدون اذن آقای او و تزویج کنیز برای کسی که میتواند زن آزاد تزویج کند و کنیز اسیری که بغنیمت گرفته شده پیش از تقسیم غنیمت و کنیزی که خریداری شده پیش از آنکه استبراء شود و کنیزی که با او قرار مکاتبه داده شده بعد از آنکه سهمی از مال المکاتبه را رد کرده.

۴- خداوند تبارک و تعالی از جمعه تا جمعه دیگر سی و پنج نماز بر مردم واجب کرده-

امام پنجم فرمود همانا خدای تبارک و تعالی از جمعه تا جمعه دیگر سی و پنج نماز بر مردم واجب کرده که یکی از آنها را واجب است بجماعت بخوانند و آن نماز جمعه است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۱۲

بابهای خصال چهل گانه و بیشتر

اشاره

ابن بابویه، محمد بن علی - کمره ای، محمد باقر، الخصال / ترجمه کمره ای، ۲ جلد، کتابچی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۷ ش.

الخصال / ترجمه کمره ای؛ ج ۲؛ ص ۳۱۲

۱- تا چهل روز نماز میخوار قبول نشود-

فضل بن یسار گوید از امام پنجم (ع) شنیدم میفرمود هر که می نوشد چهل روز نمازش قبول نشود و اگر در این چهل روز نماز نخواند عذابش برای ترک نماز دو چندان باشد. در خبر دیگر فرمود نماز میخوار میان آسمان و زمین باز داشت گردد و چون توبه کند باو باز گردد.

۲- روزه بر چهل وجه باشد-

اشاره

زهري گوید حضور امام چهارم (ع) شرفیاب شدم فرمود ای زهري از کجا آمدی؟ عرض کردم از مسجد. فرمود گفتگوی شما در چه بود؟ عرض کردم راجع بروزه گفتگو داشتیم؛ رأی من و اصحابم متفق شد که روزه واجبى جز روزه رمضان نیست. فرمود ای زهري چنین نیست که شما گفتید. روزه بر چهل وجه است ده تا واجب چون وجوب ماه رمضان ده تا حرام چهارده

تا بر وجه تخییر که مکلف مخیر است میان روزه و افطار آن، روزه اذن بر سه وجه، روزه تأدیب؛ روزه اباحه، روزه سفر و بیماری، عرض کردم قربانت اینها را شرح بده برای من فرمود:

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۱۳

(ده واجب)

۱- روزه ماه رمضان ۲- روزه دو ماه پی در پی کفاره هر کسی که یک روز از ماه رمضان را عمداً افطار کرده ۳- روزه دو ماه پی در پی در قتل خطا بر کسی که بنده نیابد که آزاد کند، خدای تبارک و تعالی (در سوره نساء آیه ۹۲) فرماید بر هر کسی مؤمنی را بخطا کشت آزاد کردن یک بنده و یک دیه است که بخاندان او تسلیم شود تا آنجا که میفرماید کسی که بنده نیافت دو ماه پی در پی روزه دارد ۴- دو ماه پی در پی در کفارهظهار بر کسی که بنده نیافت آزاد کند واجب است خدا در (سوره مجادله آیه ۳) فرماید کسانی که زندهای خود راظهار کردند سپس از قول خود برگشتند پیش از آنکه با آنها در آمیزند بنده ای آزاد کنند، این برای آنست که پند گیرند، خدا بدان چه کنید خبر دار

است، کسی که نیافت دو ماه پی در پی پیش از آنکه با هم بیامیزند روزه دارد ۵- سه روز روزه در کفاره یمین برای کسی که نتواند اطعام کند واجب است خدا (در سوره مائده آیه ۸۹) فرماید کسی که نیافت سه روز روزه دارد این کفاره یمین است چون سوگند خوردید همه اینها پی در پی است و متفرق نیست ۶- روزه سر تراشیدن در حال احرام برای رفع آزار واجب است خدای تبارک و تعالی (در سوره بقره آیه ۱۹۶) فرماید هر کدام شما بیمار باشد یا از سرش در آزار باشد از روزه یا صدقه یا عبادت کفاره دهد بطور تخییر و اگر روزه گرفت سه روز است ۷- روزه بدل قربانی حج تمتع واجب است بر کسی که قربانی نیافت خدای تبارک و تعالی (در سوره بقره آیه ۱۹۶) فرماید کسی که

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۱۴

حج تمتع کرد آنچه میسر شود قربانی کند پس کسی که قربانی نیافت سه روز در حج و هفت روز در بر برگشت بوطن روزه دارد این ده روز تمام باشد ۸- روزه کفاره صید در حال احرام واجب است خدای تبارک و تعالی (در سوره مائده آیه ۹۵) فرماید هر کس از شما عمدا شکاری کشت همانند آن را از حیوانات اهلی کفاره دهد دو تن عادل حکم آن باشند این کفاره را در مکه قربانی کند یا در کفاره آن مساکین را اطعام کند یا برابر آن روزه دارد.

سپس فرمود ای زهری میدانی برابر چند است عرض کردم نمیدانم فرمود آن شب را قیمت میکند و بیهای آن گندم معین میکنند و

با صاع پیمانه میکنند (صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع صیرفی است) و بجای هر نیم صاع یک روز روزه میگیرد ۹- روزه نذری واجب است ۱۰- روزه اعتکاف واجب است

و اما روزه های حرام:

۱- روزه عید رمضان ۲- روزه عید قربان ۳- روزه سه روز تشریق (۱۱ تا ۱۳ ماه ذیحجه در منی) ۴- روزه روزی که مشکوک است آخر شعبان است یا اول رمضان که در باره آن امر داریم و نهی داریم امر داریم که بقصد شعبان روزه بگیریم و نهی داریم از روزه گرفتن آن بقصد رمضان در صورتی که مردم در آن شک دارند عرض کردم قربانت اگر در شعبان هیچ روزه نگرفته چه کند؟

فرمود همان شب یوم الشک بنیت آخر شعبان قصد روزه کند اگر واقعا از رمضان باشد کفایت میکند و اگر شعبان باشد ضرری نکرده عرض کردم روزه مستحبی چطور جای واجب را میگیرد؟ فرمود هر کس ندانسته یک روزه از ماه رمضان را بقصد مستحب روزه دارد سپس بفهمد که از رمضان است کفایت میکند زیرا همان روز معین بر او واجب بوده و بدان عمل شده ۵- روزه وصال حرام است (مغرب تا سحر نخوردن و روزه بروزه بردن) ۶- روزه سکوت ۷- روزه نذر در معصیت ۸- روزه عمرانه.

و اما روزه هایی که مستحب است

و باختیار مکلف وا گذاشته شده چون روزه روز جمعه و پنجشنبه و دوشنبه و روزه ایام البیض (۱۳ تا ۱۵ هر ماهی) روزه شش روز از اول شوال پس از ماه رمضان و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۱۵

روزه عرفه و روز عاشوراء، شخص در همه این ایام مختار است اگر خواست روزه بدارد و اگر خواست افطار کند

اما روزه اذن:

۱- زن بدون اذن شوهرش روزه مستحبی نگیرد ۲- بنده بدون اذن آقای خود روزه مستحبی نگیرد ۳- مهمان بدون اذن میزبان خود روزه مستحبی نگیرد. رسول خدا (ص) فرمود هر کس مهمان دیگران است نباید بدون اذن آنان روزه بدارد.

روزه تأدیب:

۱- بچه ئی که نزدیک بلوغ رسیده و ادارش کنند روزه بگیرد تا ادب شود و عادت کند این روزه تأدیب است و واجب نیست:

۲- کسی که اول صبح برای بیماری یا علتی چون حیض مثلا بر حسب وظیفه افطار کرد در ماه رمضان سپس علتش برطرف شد و توانست روزه باشد بقیه روز را از راه ادب امساک کند ولی واجب نیست.

۳- هر گاه شخص در ماه رمضان صبح مسافر بود و افطار کرد و سپس بخانه خود رسید باقی روز را از راه ادب امساک کند ولی واجب نیست،

اما روزه اباحه

در باره کسی است که از روی فراموشی خورده یا نوشیده یا بدون تعمد قی کرده خدا در ماه رمضان این را برایش مباح کرده و روزه اش کافی است و اما روزه در حال مرض و سفر در نزد عامه مورد اختلاف است جمعی گویند باید روزه داشت و جمعی گویند نباید روزه داشت و جمعی گویند مخیر است خواهد روزه گیرد و خواهد افطار کند ولی ما میگوئیم در هر دو حال باید افطار کند و اگر در سفر یا در هر حال مرض روزه گیرد باز هم قضا بر او واجبست زیرا خدای عز و جل (در سوره بقره آیه ۱۸۴) فرماید هر کدام از شما مریض باشد یا در سفر باشد بر او لازمست بهمان شماره روزهای دیگری روزه گیرد.

۳- در کسی که پیش از خود در باره چهل تن از برادرانش دعا کند سپس در باره خود دعا کند-

امام ششم (ع) فرمود هر کس چهل کس از برادرانش را در دعا بر خود مقدم دارد سپس در باره خود دعا کند دعایش در باره آنان و در باره خودش مستجاب گردد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۱۶

۴- در کسی که پس از مرگش چهل نفر از مؤمنان بنیکی وی گواهی دهند-

امام ششم (ع) فرمود چون مؤمنی بمیرد و چهل مرد مؤمن بر جنازه او حاضر شوند و بگویند بار خدایا ما جز نیکی از او نمیدانیم و تو با او از ما داناتری خدای تبارک و تعالی میفرماید من گواهی شما را در باره او پذیرفتم و آنچه شما از او میدانید و نمیدانید آمرزیدم. (مقصود دعای آخر نماز میت است)

۵- در نهی از برطرف نکردن موی زهار بیشتر از چهل روز-

اشاره

رسول خدا (ص) فرمود کسی که بخدا و روز ایمان دارد نباید بیش از چهل روز تراشیدن موی زهار خود را تاخیر کند و اگر تیغ بدست نیاورد پس از چهل روز برای آماده کردن تیغ قرض کند.

شرح-

مقصود برطرف مو است بهر وسیله باشد و نوره کشیدن هم کافی است و در بسیاری از اخبار تاخیر از چهل روز حد شدید کراهت است.

۶- زمین تا چهل روز از شاش نبریده نجس است-

رسول خدا (ص) فرمود روز هفتم ولادت فرزندان خود را ختنه کنید که پاکتر و نظیف تر باشند و زودتر گوشت آن ها روئیده شود زیرا زمین تا چهل روز از شاش نبریده نجس است.

۷- در حکم کسی که دختری بگیرد و هر چهل روز یک بار بر او در نیاید و آن دختر عمل حرام کند-

اشاره

سلمان فارسی در ضمن حدیثی طولانی فرمود کسی که دختری بگیرد و در هر چهل روز یک بار با او هم بستر نشود و او عمل حرامی کند گنااهش بگردن وی است. در حدیثی از امام ششم (ع) هم همین مضمون وارد شده است.

شرح-

لفظ جاریه معنی کنیز هم دارد و تعبیر باتخاذ با آن مناسبتر است و ممکن است مقصود

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۱۷

این باشد که اگر کنیزی بگیرد و نگهدارد این حکم را دارد و عموم حکم برای هر دو موضوع نظر با شعاری که در روایت است بعید نیست.

۸- دیه سگ شکاری چهل درهم است-

اشاره

امام ششم (ع) فرمود در کتاب علی (ع) دیه سگ شکاری چهل درهم است.

شرح-

هر درهمی نیم مثقال و سه خمس نخود نقره خالص سکه دار است.

۹- خداوند میان دو جمله کفر آمیز فرعون چهل سال مهلت داد-

امام پنجم (ع) فرماید خداوند عز و جل میان جمله که فرعون گفت من پروردگار والای شما هستم تا جمله دیگری که گفت من معبودی جز خود برای شما نمیدانم باو چهل سال مهلت داد سپس او را بکیفر دنیا و آخرت گرفتار کرد، از گاهی که خدا بموسی و هرون گفت هر آینه نفرین شما در باره فرعون به

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۱۸

اجابت رسید تا روزی که آن اجابت عملی شد چهل سال طول کشید. فرمود جبرئیل گفت چون فرعون ندای «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى

« در داد من با خدا مکرر عرض کردم و بسختی گزارش دادم که پروردگارا با اینکه چنین ادعائی کرده هنوز مهلتش میدهی؟! خدا با کمال آرامی فرمود بنده ای چون تو سخنی چنین میگوید.

۱۰- یک دستور استغفاری که چهل کبیره با آن آمرزیده شود-

امام ششم (ع) فرمود هر مؤمنی در شبانه روز چهل گناه کبیره مرتکب شود و با پشیمانی بگوید آمرزش میخواهم از خدائی که جز او معبود بر حقی نیست زنده و پاینده است آفریننده آسمانها و زمینها است صاحب جلال و اکرام است و از او میخواهیم که توبه مرا بپذیرد خدا او را می آمرزد.

سپس فرمود کسی که در شبانه روز بیش از چهل گناه کبیره کند خیری در او نیست. شرح گناهان کبیره در باب هشتم خصال آمده بخوانید.

۱۱- رحم تا چهل پشت است-

رسول خدا (ص) فرمود چون مرا به معراج بردند دیدم رحمی بعرش آویخته و از دست رحمش بخدا شکایت دارد گفتم میان تو و او چه فاصله ایست؟ گفت در پشت چهلمین با هم بر میخوریم.

۱۲- چون حضرت قائم عجل الله ظهوره ظهور کند خدا بهر مردی از شیعه نیروی چهل مرد بدهد-

امام چهارم (ع) فرمود چون قائم ما عجل الله تعالی فرجه ظهور کند خداوند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۱۹

عیب و سستی را از شیعه ببرد و دلشان را چون کوه آهن محکم کند و بهر مردی از آنان نیروی چهل مرد بدهد و حکمفرمایان و بزرگان روی زمین باشند،

۱۳- مقام کسی که چهل حدیث حفظ کند-

رسول خدا (ص) فرمود هر کس چهل حدیث راجع بامور دین که محل حاجت امت است برای آنها حفظ کند خداوند روز قیامت او را فقیه و دانشمند مبعوث نماید.

پیغمبر (ص) فرمود هر کس از امت چهل حدیث از سنتم حفظ کند من در قیامت شفیع او هستم رسول خدا (ص) فرمود هر کس در امر دین خود برای رای خدا برفع امت من چهل حدیث حفظ کند و ثواب آخرت را بطلبد خدا روز قیامت او را فقیه و دانشمند مبعوث کند.

حنان بن سدید گوید از امام ششم (ع) شنیدم میفرمود هر کس چهل حدیث از احادیث ما را در احکام حلال و حرام حفظ کند خداوند روز قیامت او را فقیه و دانشمند مبعوث کند و عذابش نکند امام ششم (ع) فرمود رسول خدا (ص) در ضمن

سفارش خود بعلی (ع) فرمود ای علی هر کس از

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۲۰

امت من برای رضای خدا و اجر آخرت چهل حدیث حفظ کند خدا او را روز قیامت با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکان محشور کند و آنان خوب رفیقانی هستند، علی (ع) عرض کرد این احادیث چه باشد فرمود اینکه بخدای یگانه؟ بی شریک ایمان داشته باشی و او را پرستی و دیگری را پرستی و نماز را با وضوی

کامل در وقت خود بخوانی و تاخیر نکنی که تاخیر آن بدون عذر موجب غضب خداست و زکاه را بدهی و ماه رمضان را روزه بداری و در صورت داشتن مال و استطاعت حج خانه خدا کنی و از پدر و مادر عاق نباشی و مال یتیم را بستم نخوری و می ننوشی و هیچ کدام از نوشابه های مست کننده را ننوشی: زنا نکنی، لواط نکنی. سخن چینی نکنی بخدا سوگند دروغ نخوری، دزدی نکنی، شهادت ناحق برای احدی از خویش و بیگانه ندهی. حق را از هر کس برای تو آورد کوچک باشد یا بزرگ بپذیری، بستمکار اگر چه خویش نزدیک تو باشد اعتماد نکنی. هوا پرست نباشی.

دشنام و نسبت بد بزنان پارسا ندهی. ریا کاری نکنی که کمترین ریا شرک بخدا است. بکوتاه قد نگوئی کوتاه و بلند قد نگوئی بلند بقصد عیب جوئی. احدی از خلق خدا را مسخره نکنی و ببلا و مصیبت شکبیا باشی. هر نعمتی خدا بتو داده شکر کنی، از عقاب خدا آسوده خاطر نباشی؛ از رحمت خدا نومید نباشی، از گناهان خود بخدا توبه کنی زیرا کسی که توبه کند از گناهی چنانست که گناه نکرده و اصرار بر گناه نورزی و استغفار کنی و مانند کسی باشی که خدا و پیغمبران و فرستادگان او را بباد مسخره گرفته و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۲۱

بدانی که آنچه بهره تو شده است از دست تو نخواهد رفت و آنچه از دست رفت بتو نخواهد رسید.

خدا را برای رضای مخلوق بخشم نیاوری. دنیا را بر آخرت مقدم نداری زیرا که دنیا فانی و آخرت باقی است، به اندازه ای که داری

بر برادران بخل مکن، باطن و ظاهر یکی باشد خوش ظاهر و بد باطن مباش که اگر چنین باشی از منافقان هستی، دروغ نگوئی و با دروغگویان آمیزش نکنی و از سخن حق خشم نکنی و خود و خانواده و فرزندان و همسایگان را باندازه توانائی ادب کنی و بدان چه میدانی عمل کنی و با احدی از خلق خدا جز بحق معامله نکنی با خویش و بیگانه خوش رفتار باشی و جبار و معاند نباشی و بسیار سبحان الله و الحمد لله بگوئی و دعا بخوانی و بسیار یاد مرگ و پس از مرگ از قیامت و بهشت و دوزخ باشی و بسیار قرآن بخوانی و بدان چه در آنست عمل کنی و نیکی و کرامت را نسبت بمؤمنان از زن و مرد غنیمت شماری و ملاحظه کنی هر چه را برای خود نمی پسندی با هیچ مؤمنی نکنی، از کار خیر دلتنگ مشو، بار خود را بدوش دیگری مگذار. بر کسی که نعمتی بخشیدی منت منه، دنیا را زندان خود بین تا خدا بهشت دهد، این چهل حدیث است که هر کس بر آن ها پایداری کند و آن ها را از من برای امت من نگهدارد برحمت خدا وارد بهشت می شود و پس از انبیاء و اوصیاء در پیش خدا افضل و احب مردم است و خداوند در روز؟؟؟

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۲۲

و شهیدان و نیکان که رفیقان خوبیند محشور کند،

۱۴- حریم مسجد چهل ذراع است

اشاره

(۲۰ ذراع شاه) و همسایگی تا چهل خانه است از چهار طرف؛ امیر مؤمنان (ع) فرمود حریم مسجد چهل ذراع است و همسایگی تا چهل خانه است از چهار طرف.

شرح-

مقصود از حریم مسجد اینست که هر گاه مسجد را در زمین مباح و مواتی بسازند حریم آن اینست.

۱۵- در کسی که چهل سال و بیشتر عمر کند-

اشاره

رسول خدا (ص) فرمود کسی که چهل سال عمر کند از سه نوع بلا سالم می شود: از دیوانگی و خوره و پیسی، کسی که پنجاه سال عمر کند خدا بازگشت بحق را روزیش کند، کسی شصت سال عمر کند خدا حساب روز قیامت را بر او آسان کند کسی که هفتاد سال عمر کند کارهای نیکش نوشته شود و کارهای بدش نوشته نشود، کسی که ۸۰ سال عمر کند خدا گناهان گذشته و آینده اش را بیامزد و در روی زمین آمرزیده راه رود و شفاعتش در خاندان خودش پذیرفته شود. امام ششم (ع) فرمود خدای عز و جل هفتاد ساله را گرامی دارد و از هشتاد ساله حیا کند،

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۲۳

یعنی از عقاب او حیا کند.

امام ششم (ع) فرمود چون بنده خدا بسی و سه سال رسید باوج قدرت و نیروی خود رسیده و چون بچهل سال رسید پایان ترقی رسیده و چون وارد چهل و یک شد در نقصان است و برای پنجاه ساله شایسته است که چون آدم محتضر باشد امام ششم (ع) فرمود براستی بنده خدا تا چهل ساله نشده در وسعت است و چون بچهل سال رسید خداوند بدو فرشته وی وحی کند که من ببنده خود عمری بیش دادم بر او سختی و شدت کنید و او را خوب پبائید و کم و بیش و کوچک و بزرگ کارهایش را بنویسید. گوید امام پنجم (ع) فرمود چون بنده چهل ساله شود باو گفته شود خود را بپا که دیگر عذری نداری و چهل ساله از بیست ساله سزاوارتر بعدر نیست آنکه آن ها را میجوید یکی

است و در خواب نیست برای هراس مرگی که بر تو می آید کار کن و گفتار زیادی را واگذار

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۲۴

علی بن مغیره گوید شنیدم امام ششم (ع) میفرمود چون مرد چهل ساله شود خدای عز و جل او را از سه درد ایمن کند دیوانگی و خوره و پیسی و چون پینجاه رسد حسابش را سبک کند و چون بشصت رسد توبه را روزی او کند و چون بهفتاد رسد اهل آسمان او را دوست گیرند و چون بهشتاد رسد خدا فرمان دهد حسناتش را ثبت کنند و گناهانش را وانهند و چون بنود رسد گناه گذشته و آینده او را بیامرزد و در شمار اسیران خدا در زمین نوشته شود. و در حدیث دیگر است که چون بصد رسید بسن پست ترین رسیده و در روایت آمده که در پست ترین سن عقلش عقل کودک هفت ساله است، امام ششم (ع) فرمود روز قیامت پیرمردی را پپای حساب آرند و نامه عملش را بدستش دهند از سمت بیرونش که بسوی مردم است همه بد کاری و گناه است بر او سخت و طولانی گذرد عرض کند پروردگارا میفرماید بدوزخ روم. خدا جل جلاله فرماید: ای پیرمرد من حیا می کنم که با اینکه تو در دار دنیا نماز خواندی عذابت کنم، بنده مرا ببهشت برید، رسول خدا (ص) فرمود کسی نیست که چهل سال عمر کند مگر آنکه خدا سه نوع درد را از او بگرداند دیوانگی و خوره و پیسی و چون پینجاه رسد حسابش را آسان کند و چون بشصت رسد توبه اش روزی کند چنانچه بخواهد و پسندد

و چون بهفتاد رسد خدا حسناتش را قبول کند و از گناهانش درگذرد و چون بنود رسد خدا گناهان گذشته و آینده اش را بیامرزد و او را اسیر خدا در زمین نامد و شفاعتش را در خاندانش بپذیرد، حدیث دیگر هم قریب بهمین مضمون از رسول خدا (ص) روایت شده است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۲۵

۱۶- ثواب کسی که چهل بار حج کرده-

زکریای موصلی گوید از امام هفتم (ع) شنیدم میفرمود کسی که چهل بار حج کند باو گفته شود: هر که را خواهی شفاعت کن و دری از بهشت برای وی باز شود که خود و کسانی که شفاعت کند از آن در بهشت روند.

۱۷- امیر المؤمنین (ع) در برابر ابی بکر چهل و سه دلیل برای حقانیت خود ایراد کرد-

امام ششم (ع) از گفته پدرش از جدش فرمود چون کار ابی بکر گذشت و مردم با او بخلافت بیعت کردند و از علی بن ابی طالب (ع) دست برداشتند ابی بکر همیشه در برابر علی خوشروئی و خوش برخوردی از خود نشان میداد ولی از آن حضرت گرفتگی و دلتنگی میدید این موضوع بر ابو بکر ناگوار بود دلش میخواست بطور خصوصی آن حضرت را دیدار کند و رأی او را در این موضوع بفهمد و از اینکه مردم دور او را گرفتند و کار خلافت را بگردن او انداختند عذر خواهی کند و از خود نسبت بزماداری امت بی رغبتی و کناره جوئی نشان دهد در موقع تنهایی خدمت حضرت آمد و خلوت کرد و بآن حضرت عرض کرد یا ابا الحسن بخدا من در کار خلافت توطئه ای و رغبتی نداشتم و بر آن حرصی ندارم و بخود اعتماد ندارم که رفع نیاز امت را بنمایم و از نظر ثروت و عشیره هم پشتیبانی ندارم و نخواستم آن را از دست کسی گرفته باشم شما چرا از من دلتنگید و از پیشوائی من بد بینید و بچشم بد و خسته بمن نگاه میکنی؟

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۲۶

اگر رغبت و حرص بخلافت نداشتی چه تو را واداشت که زیر بار خلافت رفتی با اینکه بخودت اطمینان نداشتی که از عهده

آن بر می آئی و رفع احتیاجات آن را نمیتوانستی کرد؟

سببش حدیثی بود که از پیغمبر (ص) شنیده بودم که فرمود امت من اتفاق بر گمراهی و ضلالت نمیکند چون دیدم همه امت پیشوائی من اتفاق کردند از حدیث پیغمبر (ص) پیروی کردم و خیال نمیکردم بر خلاف حق اتفاق کنند بدعوت آن ها پاسخ دادم و اگر میدانستم یکی با من مخالفت میکند زیر بار نمیرفتم.

علی (ع) فرمود اینکه حدیث پیغمبر (ص) را یاد کردی: خدا امتم را بر ضلالت متفق نمی کند درست ولی بگو بدانم من از امت نبودم؛ آن دسته ای که با تو مخالفت کردند چون سلمان و عمار و ابی ذر و مقداد و قیس بن عباد و حزب او از انصار چطور؛ تصدیق میکنم که همه از امت بودند پس چگونه بحدیث پیغمبر (ص) استدلال می کنی با اینکه مانند این بزرگان اصحاب پیغمبر (ص) که در نزد امت مورد انتقاد نیستند و در خیر خواهی پیغمبر (ص) کوتاهی نکردند با تو مخالفت کردند من در آغاز نمیدانستم آن ها با من مخالفند پس از اینکه بیعت منعقد شد فهمیدم و ترسیدم اگر کناره کنم مطلب بالا بگیرد و مردم از دین برگردند ملاحظه کردم که مبارزه سلمی با شما مخالفین تا آنکه موافق و همراه شوید برای دین ارزانتر تمام می شود از ستیزه و نبرد مسلمانان با یک دیگر و این نقشه برای حفظ دین بهتر است و میدانستم که شخص شما هم کمتر از من بحفظ مسلمانان و دین آن ها علاقمند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۲۷

نیستید، آری درست است ولی بمن بگو بدانم کسی که شایسته امر خلافت است باید چه

اوصافی داشته باشد؟ غیر از این وصفی که تو کردی باید خیرخواه و وفادار باشد وجود و بخشش بیجا نکند. خوشروئی و داد و دهش نماید بقرآن و سنت پیغمبر (ص) و قضاوت عادلانه دانا باشد نسبت بدنیا زاهد و بی رغبت باشد داد مظلوم را از ظالم خویش باشد یا بیگانه بستاند- ابو بکر در اینجا خاموش شد. علی (ع) بگفته خود چنین دنباله داد:

ای ابو بکر ترا بخدا این صفات در منست یا در تو؟ در شما است ای ابو الحسن؟ ترا بخدا من بودم که پیش از آنکه کسی از مردان بیاد اسلام بیفتد پیغمبر را اجابت کردم یا تو؟

البته شما.

ترا بخدا من بودم که برای عموم عرب در موسم حج بسوره برائت جار کشیدم یا تو؟

البته شما.

ترا بخدا من بودم که در روز هجرت پیغمبر (ص) بعار ثور با جان خود رسول خدا (ص) را نگهداری کردم یا تو؟ البته شما ترا بخدا من بودم که در رکوع انگشتر صدقه دادم و آیه ولایت من پیوست ولایت خدا و رسول خدا (ص) نازل شد یا تو؟ البته شما.

ترا بخدا منم که بمفاد حدیث پیغمبر (ص) در روز غدیر آقای بر تو و هر مسلمانم یا تو؟

البته شما.

ترا بخدا وزارت رسول خدا (ص) و منزله هرون بموسی نسبت به آن حضرت از آن منست یا تو؟ البته از آن شما است ترا بخدا رسول خدا مرا و خانواده و فرزندان مرا برای مباحله مشرکین نصاری بیرون برد یا ترا و خانواده و فرزندان ترا؟ شما را بیرون برد ترا بخدا آیه تطهیر از آلودگی ها در باره من و خانواده و فرزندان من نازل

شد یا برای تو و خاندان تو؟ برای تو و خاندان تو

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۲۸

ترا بخدا در روز اجتماع کساء پیغمبر برای من و خانواده من و فرزندان من دعا کرد و فرمود خدایا اینان خاندان منند از آتش کنار باشند یا برای تو؟ البته برای تو و خانواده و فرزندان ترا بخدا من منظور این آیه ام (در سوره هل اتی) بنذر وفا میکنند و از روز شر انگیز میترسند یا تو؟ البته شما ترا بخدا تو آن جوان مردی که از طرف آسمان در باره او فریاد شد لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی یا من؟ البته شما ترا بخدا تو بودی که در وقت نمازی آفتاب برایت برگشت تا آن را ادا کردی و سپس فرو شد یا من؟ البته شما ترا بخدا تو بودی که رسول خدا پرچمش را در روز فتح خیبر بوی ارزانی داشت و بدست وی قلعه خیبر فتح شد یا من؟ البته شما ترا بخدا تو بودی که بکشتن عمرو بن عبد ودّ غم از دل پیغمبر (ص) زدودی و از مسلمین یا من؟ البته شما ترا بخدا تو بودی که رسول خدایت در رسالت بر جن امین دانست و جن بدست وی ایمان آورند یا من؟ البته شما ترا بخدا تو بودی که رسول خدا پاک نژادی و حلال زادگی او را از آدم تا پدرش بگفته خود (من و تو از آدم تا عبد المطلب از زناشوئی هستیم) تصدیق کرد یا من، البته شما ترا بخدا من بودم که رسول خدا وی را برگزید و دخترش فاطمه را بوی

بزنی داده و فرمود خدا او را بتو تزویج کرد یا تو؟ البته شما ترا بخدا من پدر حسن و حسین دو ریحان اویم که در باره آنان میفرمود این دو آقای جوانان اهل بهشتند و پدرشان بهتر از آن ها است یا تو؟ البته شما ترا بخدا برادر تو است که با دو بال آراسته است و در بهشت با فرشتگان هم پرواز است یا برادر من؟ البته برادر شما است ترا بخدا من ضامن دین رسول خدا (ص) شدم و در موسم حج جار زدم که تعهدات او را میپردازم یا تو؟ البته شما.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۲۹

تو را بخدا من بودم که خدا رسانید او را؛ چون پیغمبر (ص) میخواست گوشت آن مرغ را بخورد عرض کرد بار خدایا محبوبترین بندگان خود را بعد از من بر سر این خوراک برسان یا تو را؟
البته شما بودید.

تو را بخدا من بودم که پیغمبر وی را بکشتار ناکشین و قاسطین و مارقین از دین، موافق تاویل قرآن مژده داد یا تو؟ البته شما بودید.

ترا بخدا من بودم که کلام آخر رسول خدا (ص) را دریافتم و کار غسل و بخاک سپردنش را پرداختم یا تو؟ البته شما ترا بخدا من بودم که رسول خدا با گفتار خود «علی قضاوت کننده ترین شما است» بتخصص او در علم قضاوت مردم را دلالت کرد یا تو؟ البته شما.

ترا بخدا من بودم که رسول خدا در زندگی خود اصحابش را دستور داد که بعنوان امیر المؤمنین بر وی سلام دهند یا تو؟ البته شما بودید.

ترا بخدا تو در خویشی برسول خدا نزدیکتری یا من؟ البته شما، ترا

بخدا تو ییک دینار برسول خدا در مورد نیاز وی بخشیدی و جبرئیل با تو بیعت کرد و محمد (ص) و فرزندانش را مهمانی کردی یا من؟ (در اینجا ابو بکر گریست) و عرض کرد البته شما.

ترا بخدا تو بودی که رسول خدا وی را بدوش گرفت تا بتهای خانه کعبه را ریخت و شکست و اگر میخواست دستش را بآفاق آسمان رساند میرسانید یا من؟ البته شما.

ترا بخدا تو بودی که رسول خدا برایش گفت تو صاحب پرچم منی در دنیا و آخرت یا من؟ البته شما.

ترا بخدا تو بودی که رسول خدا فرمان داد در خانه اش در مسجد او باز باشد در هنگامی که

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۳۰

فرمان داد در خانه همه اصحاب و خویشان را از جانب مسجد ببندند و برای وی حلال کرد آنچه را خدا برای او حلال کرده بود یا من، البته شما.

ترا بخدا تو بودی که پیش از راز گفتن با رسول خدا صدقه دادی و راز گفتی با او یا من؟ در این وقت بود که خدا جمعی را مورد عتاب قرار داد و فرمود (در سوره مجادله آیه ۱۳) ترسیدند پیش از راز گفتن خود صدقه بدهید؟ البته شما.

ترا بخدا تو بودی که رسول خدا در باره وی بفاطمه (ع) در ضمن کلامش فرمود (من ترا بکسی تزویج کردم که پیش از همه مردم ایمان آورده و اسلامش بر همه می چربد یا من؟ البته شما.

علی پیوسته مناقبی که خدا با او اختصاص داده و در دیگران نبود برای ابو بکر میشمرد ابو بکر تصدیق کرد که باین گونه فضائل شخصی لایق و شایسته زمامداری و کارگذاری

مسلمانان می شود. علی (ع) فرمود پس چه ترا فریفت که از خدا و رسولش و دینش برگشتی. تو خود را خلیفه پیغمبر (ص) میدانی با اینکه از آنچه اهل دین بدان محتاجند بی بهره ای.

(ابو بکر گریست) گفت ای ابو الحسن راست گفتم امروز مرا مهلت بده تا در کار خود و گفته های شما اندیشه کنم. بسیار خوب مهلت داری.

ابو بکر از نزد آن حضرت برگشت و در بروی خود بست تا شب و کسی را بخود نپذیرفت، عمر میان مردم بدست و پا افتاده و رفت و آمد میکرد چون باو رسیده بود که ابو بکر با علی (ع) خلوت کرده ابو بکر شب را خوابید و رسول خدا (ص) بخواب دید که در مجلس خود نشسته، ابو بکر خدمت آن حضرت شتافت که سلام بدهد حضرت روی مبارک از او گردانید، عرضکرد یا رسول الله فرمانی دادی که نبردم؟ من جواب سلام بتو میدهم با آنکه با خدا و رسولش دشمنی میکنی و دشمنی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۳۱

با کسی میکنی که خدا و رسولش او را دوست گرفته اند حق را باهانش پس بده.

کیست اهل آن همان کسی که بر تو عتاب کرد علی (ع) صاحب حق خلافت است.

بچشم یا رسول الله خلافت را بدستور شما باو پس میدهم، چون صبح شد گریست و حضور علی آمد و عرضکرد دستت را بده، بآن حضرت بیعت کرد و کار خلافت را بوی واگذار و عرضکرد من بمسجد رسول خدا باز می آیم و مردم را به خوابی که شب گذشته دیدم آگاه میکنم و آنچه میان من و او گذشته گزارش میدهم و از کار خلافت

در حضور مردم کنار میروم و به پیشوائی بر شما سلام میدهم.

بسیار خوب ابو بکر با رنگ پریده از نزد علی (ع) بیرون آمد و عمر که در جستجوی وی بود باو بر خورد و گفت: ای خلیفه رسول خدا این چه حالی است که داری؟

او را از تصمیم خود و از خواب خود و از ماجرای خود با علی (ع) آگاه کرد عمر گفت ای خلیفه رسول خدا ترا بخدا فریب جادوی بنی هاشم را مخور و تحت تأثیر ایشان واقع مشو این اول بار نیست که جادوگری کرده اند (بعمر باید گفت! ابو بکر خلیفه کدام رسول خدا است در حالی که تو رسول (ص) را جادوگر میخوانی؟! پیوسته او را وسوسه کرد تا او را از رای خود برگردانید و از عزم خویش منصرف کرد و بکار خلافت ترغیب کرد و وادارش کرد که در آن باقی و پایدار بماند، علی (ع) در موعد بمسجد آمد هیچ کدام را ندید و شرانگیزی آنان را فهمید سر قبر رسول خدا (ص) نشست و عمر بوی عبور کرد و گفت آن را که تو میخواهی هرگز بدان نمیرسی حضرت مطلب را فهمید و برخاست بخانه خود رفت.

۱۸- احتجاج امیر مؤمنان باین گونه خصلتها بر مردم در روز شورای خلافت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۳۲

عامر بن واثله گوید من روز شورای خلافت در میان خانه ای بودم که شورای شش نفری در آن منعقد شد شنیدم که علی (ع) در باره خود چنین فرمود مردم ابو بکر را خلیفه کردند با اینکه من از همانوقت بامر خلافت ذی حق بودم و ابا بکر عمر را خلیفه کرد و من اولی و احق بودم بدان و اکنون

عمر در وصیت خود مرا با پنج نفر دیگر در شوری قرار داده و مرا ششمی آن ها نام برده، فضل و تقدم مرا در حساب نگرفته و اگر بخواهم من ادله ای بر آن ها اقامه میکنم که عرب و عجم و معاهد و مشرک نتوانند انکار کنند و آن ها را دیگر گون نمایند.

سپس فرمود شما را بخدا ای چند نفر (مقصودش پنج شریک شوری زبیر و طلحه و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن وقاص است) در شما کسی هست که پیش از من خدا را بیگانگی شناخته و ایمان آورده باشد؟ بخدا نه، شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که پیغمبر باو فرموده باشد تو نسبت بمن چون هارونی نسبت بموسی جز آنکه پس از من پیغمبری نیست؟ نه بخدا شما را بخدا در میان شما کسی هست که رسول خدا (ص) قربانی بمکه برده باشد و او را شریک کرده باشد جز من؟ نه بخدا.

شما را بخدا در شما کسی جز من هست که چون مرغ بریانی برای رسول خدا (ص) آوردند بخورد و فرمود بار خدایا محبوبترین خلق خود را نزد خود برسان تا با من از این مرغ بخورد، من نزدش آمدم پس فرمود و نزد رسول تو؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که چون عمر از در قلعه خیبر برگشت و همراهانش را ترسو میشمردند و آن ها هم او را ترسو میشمرد پرچم رسول خدا (ص) را شکست خورده برگردانیده بود سپس رسول خدا (ص) فرمود: من فردا این پرچم را بدست مردی خواهم داد که مرد گریز

نیست خدا و رسولش او را دوست دارند و او هم خدا و رسولش را دوست دارد بر نمیگردد تا بیاری خدا قلعه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۳۳

را بگیرد، چون صبح شد فرمود علی (ع) را نزد من بخوانید عرض کردند یا رسول الله چنان چشم دردی دارد که نمیتواند چشم بهمزند؛ فرمود او را بیاورید چون خدمتش رسیدم آب دهان مبارک در چشم من افکند و فرمود خدایا زیان گرما و سرما را از او ببر خداوند تاکنون زیان گرمی و سردی را از من برده، پرچم را گرفتم و خدا مشرکان را شکست داد و مرا بآنها پیروز کرد؟ بخدا نه.

شما را بخدا کسی از شماها برادری چون برادر من جعفر دارد که با دو بال آسوده در بهشت در آید و هر جا خواهد برود. بخدا نه شما را بخدا کسی از شماها عمی چون عم من حمزه سالار شهیدان و شیر خدا و رسولش دارد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی هست که دو سبط چون دو سبط من حسن و حسین (ع) فرزندان رسول خدا (ص) و دو سید جوانان اهل بهشت داشته باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی هست که همسری چون همسر من فاطمه زهرا دختر رسول خدا (ص) و پاره تن او و بزرگ زنان اهل بهشت داشته باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی است که رسول خدا (ص) در باره او فرموده باشد باید.

بنو ولیعه (تیره ای از کنده) باز ایستند و گر نه مردی را به سوی آن ها بفرستم که چون خود من است طاعتش چون

طاعت منست و نافرمانی او چون نافرمانی من است با شمشیر آن ها را میراند؟

به خدا نه.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۳۴

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) در باره او فرموده باشد مسلمانی نیست که محبت من بدلش برسد جز آنکه گناهانش از او بگردد و هر کس مرا دوست دارد ترا هم دوست دارد، دروغ گوید کسی که گمان کند مرا دوست دارد و ترا دشمن داشته باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی هست که رسول خدا (ص) در باره او فرموده باشد که تو در خاندان من و نسبت به همه مسلمانان در نبودن من جانشین منی دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خداست و دوست تو دوست منست و دوست من دوست خداست جز من؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی است که رسول خدا (ص) در باره اش فرموده باشد ای علی (ع) کسی که ترا دوست دارد و بامامت بشناسد رحمت حق بسوی وی سبقت گیرد و کسی که با تو دشمنی کند لعنت حق بسوی وی سبقت جوید، عایشه عرض کرد یا رسول الله برای من و پدرم دعا کن که از دشمنان وی نباشیم؛ فرمود ساکت باش اگر تو و پدرت هم از کسانی باشید که دوستدار ویند رحمت بشما سبقت جوید و اگر با وی دشمن باشید لعنت بر شما سبقت گیرد، تو و پدرت پلیدید پدرت اول کسی است که حق وی را غصب میکند و باو ظلم میکند و تو اول کسی هستی که با او میجنگی؟ بخدا نه.

شما

را بخدا در میان شما کسی هست جز من که رسول خدا (ص) در باره وی چنان گفته باشد که در باره من گفته؟

فرمود ای علی تو برادر منی و من برادر تو هستم در دنیا و آخرت، در بهشت منزل تو برابر منزل منست چنانچه منزل برادران برابر یک دیگر است؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) در باره او فرموده باشند براستی خدا ترا بامری اختصاص داده و بتو انعامی کرده، هیچ عملی نزد او محبوبتر و بهتر از زهد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۳۵

در دنیا نیست تو بچیزی از دنیا نخواهی رسید دنیا هم بتو دست نخواهد یافت، در روز قیامت زهد در نزد خدا زینت نیکان است خوشا بحال کسی که ترا دوست دارد و مقام ترا تصدیق کند و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و مقام ترا تکذیب کند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) او را دنبال آب فرستاده باشد چنانچه مرا فرستاد من رفتم مشک را پر کردم و بدوش کشیدم و می آوردم که یک بادی بمن رو آورد و مرا برگردانید تا بزمین نشانید سپس برخاستم که بادی دیگر بمن رو آورد و مرا برگردانید تا بزمین نشانید باز برخاستم باد دیگری بمن رو آورد و مرا برگردانید تا مرا بزمین نشانید برای بار چهارم برخاستم و نزد رسول خدا (ص) آمدم فرمود چه ترا از ما باز داشت؟ سرگذشت خود را عرض کردم، فرمود جبرئیل بمن خبر داد باد نخست جبرئیل (ع) بود که با

هزار فرشته بر تو سلام دادند و دومی میکائیل (ع) بود که با هزار فرشته آمده بود و بر تو سلام داد سومی اسرافیل (ع) بود که با هزار فرشته آمد بر تو سلام داد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که جبرئیل برای او گفته باشد ای محمد (ص) می بینی علی (ع) چطور همراهی میکنند؟ رسول خدا (ص) در پاسخش فرمود علی از من است و من از علی (ع) هستم، جبرئیل عرض کرد و منم از شما هستم؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که چون من برای رسول خدا (ص) نویسندگی میکردم، پیغمبر (ص) دیده بهم نهاد و من عقیده داشتم برای من میگوید و من مینوشتم چون بیدار شد فرمود یا علی از اینجا تا آنجا را کی برای تو املاء کرد؟ عرض کردم یا رسول الله شما، فرمود خیر جبرئیل (ع) برای تو املاء کرد؟ بخدا نه.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۳۶

شما را بخدا در میان شما کسی هست جز من که جارچی از آسمان جار کشیده باشد لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) در باره اش فرموده باشد اگر نمیترسیدم مردم از جای پایت خاک بردارند و بقصد تبرک برای بازماندگان خود اندوخته کنند در باره تو سخنی میگفتم که کسی نماند جز آنکه از خاک زیر پایت کفی بردارد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) باو دستور داده باشد که

خانه مرا پیامگذار کسی نزد من بیاید. زیرا فرشتگان بدیدن من می آیند عمر سه بار آمد و او را برگردانیدم و باو گفتم پیغمبر را نمیشود دید چندین فرشته نزد او هستند شماره آن ها را هم گفتم سپس باو اذن دادم وارد شد و برسول خدا (ص) عرض کرد یا رسول الله چند بار آمدم شرفیاب شوم علی علیه الصلاه و السلام مرا برگردانید و میگفت نمیشود رسول خدا (ص) را دیدار کرد زوار فرشته نزد او آمدند و شماره آن ها چند است، علی چگونه شماره آن ها را دانست آیا آن ها را دیده؟

پیغمبر (ص) رو بعلی (ع) فرمود راست میگوید چطور شماره آن ها را دانستی؟ گفتم آوازه‌های مختلف آن ها را شنیدم و از روی آوازه‌های آن ها را شماره کردم فرمود راست گفتی از برادرم عیسی یک روشی در تو هست عمر بیرون رفت و میگفت او را بفرزند مریم مثل زد همانا که قومی تیز زبان هستند خدای عز و جل این آیه را (در سوره زخرف آیه ۵۷۲-) نازل کرد چون بفرزند مریم مثل زده شود بناگاه قوم تو رو برگردانند و فریاد کشند گویند معبودان ما بهتر است یا او؟ این مثل را نزنند مگر از روی ستیزه و جدال، بلکه آنان گروهی ستیزه جویند. همانا او بنده ایست که ما بوی نعمت دادیم و برای بنی اسرائیلش نمونه آوردیم و اگر بخواهیم بجای شما در زمین فرشتگانی قرار میدهم که جانشین شما باشند؟ بخدا نه.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۳۷

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) چنانچه برای من گفت باو گفته باشد که طوبی

درختی است در بهشت که بن آن در خانه علی (ع) است هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در منزلش شاخه از آن میاشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) باو فرموده باشد تو مطابق سنت من میجنگی و ذمه مرا بری میکنی؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) باو فرموده باشد تو با ناکثان و قاسطان و از دین بیرون شدگان میجنگی؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که در هنگامی که سر رسول خدا (ص) در دامن جبرئیل بود نزد او آمده باشد و جبرئیل باو گفته باشد به پسر عمت نزدیک شو که تو باو سزاوارتری از من؟ بخدا نه شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که سر مبارک رسول خدا (ص) را در دامن گرفته باشد تا آفتاب غروب کند و نماز عصر را نخوانده باشد و چون رسول خدا (ص) بیدار شد فرمود یا علی نماز عصر را خواندی، عرض کردم نه، پس رسول خدا (ص) دعا کرد تا آفتاب بی تیرگی و تابان برگشت تا من نماز عصر را خواندم، سپس فرود شد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی هست جز من که پس از اینکه رسول خدا (ص) سوره براءت را

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۳۸

بتوسط ابی بکر باهل مکه فرستاد خدای عز و جل جبرئیل را فرستاده باشد که ای محمد (ص) این سوره را نباید تبلیغ کند مگر شخص خودت یا یکی از کسانت رسول خدا (ص) مرا فرستاد

تا آن را از ابو بکر گرفتم و بمکه بردم و تبلیغ کردم خدا بزبان پیغمبرش مرا از او دانسته؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا در باره او گفته باشد تو پیشوا و روشنی کسانی هستی که مرا اطاعت کنند و روشنی دوستان منی و کلمه ای هستی که پرهیزکاران با آن ملازمند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا در باره او فرموده باشد هر کس خوش دارد بزندگان من زنده باشد و چون من بمیرد و در بهشت من که خداوند بمن وعده داده همان بهشتی که نهال آن را خداوند بدست خود کشته و بخواست خود آفریده، باید علی بن ابی طالب (ع) و پیشوایان از نژاد وی را پس از وی دوست دارد همانا آنان امامانند و آنان جانشینان منند خداوند دانش و فهم مرا بایشان داده شما را از در گمراهی در نیاورند و از در هدایت بدر نبرند بآنها وظیفه نیاموزید که آن ها از شما داناترند هر کجا بروند حق با آن ها است؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) در باره اش فرموده باشد حکم شده و امضاء گردیده که دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق؟ به خدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) در باره اش چنان فرموده باشد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۳۹

که بمن فرموده دوستان تو روز قیامت از گورهای خود بیرون آیند و بر ناقه های سفیدی سوار

شوند بند نعلین آن‌ها نوربست تابان راه برای آنان صاف شده و گرفتاری‌های آن‌ها حل شده در امانند و غمی ندارند تا آنکه در سایه عرش خداوند رحمان در آیند و خوانی نزد آن‌ها گسترده شود و از آن بخورند تا حساب قیامت سر آید مردم می‌ترسند و آن‌ها ترسی ندارند مردم اندوهناکند و آن‌ها غمی ندارند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) در باره اش فرموده باشد (چون ابو بکر فاطمه دختر رسول خدا را خواستگاری کرد و باو نداد عمر آمد خواستگاری کرد و باو نداد) من خواستگاری کردم او را بمن تزویج کرد آن دو تن باو گفتند فاطمه را به هیچ یک ما تزویج نکردی و بعلی تزویج کردی رسول خدا (ص) فرمود من از پیش خود شما را منع نکردم و از پیش خود فاطمه را بعلی تزویج نکردم بلکه خدا شما را منع کرد و فاطمه را باو تزویج کرد؟ بخدا نه.

شما را بخدا شما خودتان از رسول خدا (ص) شنیدید که میفرمود هر پیوند و نژادی در روز قیامت منقطع شود مگر پیوست با من و نژاد من، کدام پیوست از پیوست من بهتر است و کدام نژاد از نژاد من بهتر است پدر من و پدر رسول خدا (ص) برادرند حسن و حسین (ع) دو فرزند رسول خدا (ص) و دو آقای جوانان اهل بهشت پسران منند، فاطمه (ع) دختر رسول خدا (ص) همسر من خانم زنان بهشت است، بخدا چرا.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من است که رسول خدا (ص) در باره اش فرموده باشد

خداوند خلق را آفرید و آن ها را دو دسته کرد و مرا در دسته بهتر نهاد سپس آن را چند قبیله کرد مرا در قبیله بهتر نهاد سپس آن ها را چند خاندان کرد و مرا در خاندان بهتر نهاد سپس از خاندان من مرا و علی و جعفر را برگزید و مرا بهتر از آنها گردانید، من میان دو فرزند ابی طالب (علی و جعفر) خوابیده بودم که جبرئیل بهمراه فرشته ای آمدند آن فرشته بجبرئیل گفت بکدامیک این سه کس نازل شدی؟ فرمود باین یک، دست مرا گرفت و مرا نشانید؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) در خانه های مسلمانان همه را از مسجد گرفته باشد مگر در خانه او را عباس و حمزه نزد رسول خدا (ص) آمدند و گفتند ما را بیرون کردی و او را در مسجد جا دادی فرمود من از پیش خود شما را بیرون نکردم و او را جا ندادم بلکه خدا شما را بیرون کرد و او را جا داد خدا بموسی (ع) وحی فرستاد که مسجد پاکیزه ای بر پا کن و خود و هرون با دو فرزند هرون در آنجا کن و براستی خدای عز و جل بمن هم وحی فرستاد که مسجد پاکیزه ای بر پا کن و خودت با علی (ع) و پسران علی (ع) در آنجا کن؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) در باره او فرموده باشد حق با علی است و علی با حق است از هم جدا نشوند تا در

سر حوض بمن رسند؟

بخدا نه! شما را بخدا در میان شما کسی هست که با جان خود رسول خدا (ص) را نگهداشته باشد هنگامی که مشرکین آمدند و میخواستند او را بکشند من در بستر او خوابیدم و رسول خدا (ص) پنهانی بغار ثور تشریف برد مشرکان بگمان آنکه حضرت در بستر خوابیده هجوم کردند و چون فهمیدند منم گفتند پسر عمت کجا است؟ گفتم نمیدانم آنقدر مرا زدند که نزدیک بود مرا بکشند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی هست جز من که رسول خدا (ص) چنانچه بمن فرمود باو فرموده باشد راستی خدا در باره ولایت علی (ع) بمن فرمان داده ولایت و دوستی او ولایت و دوستی من است ولایت من ولایت پروردگار من است این عهدیست که پروردگارم با من بسته و بمن فرمان داده که بشماها برسانم آیا شنیدید؟
عرض کردند: آری شنیدیم.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۴۱

فرمود هلا در میان شما کسی است که بزبان میگوید شنیدم ولی مردم را بدوش خود سوار میکند و با علی دشمنی میکند.

عرض کردند یا رسول الله ما را از آن ها آگاه کن.

فرمود پروردگارم مرا فرمان داده که از آن ها رو بگردانم برای قضائی که گذشته همانا هر کدام شما اکتفا کند بدان چه در دل خود نسبت بعلی (ع) احساس میکند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که برسم مبارزه نه تن پرچمداران بنی عبد الدار را کشته باشد پس از کشته شدن آن ها صواب حبشی غلام آن ها بمیدان آمده فریاد میزد بخدا بخون آقایان خودم جز محمد (ص) را نخواهم کشت کف بلب آورده

دو چشمانش چون کاسه خون سرخ شده بود همه از او ترسیدید و کناره گرفتید من جلو او رفتم مانند کاخ بلندی بود دو ضربت میان من و او رد و بدل شد و من از کمر او را دو نصف کردم نیم زیرین او سر دو پا مانده بود مسلمانان باو نگاه میکردند و میخندیدند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که از مشرکین عرب باندازه من کشته باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که چون عمرو بن عبد وّد بمیدان آمد و مبارز طلید و همه تان ترسیدید من بودم که برخاستم رسول خدا (ص) بمن فرمود کجا میروی؟ گفتم بعزم این فاسق فرمود این عمرو بن عبد وّد است عرض کردم یا رسول الله اگر او عمر بن عبد وّد است من علی بن ابی طالبم این سخن را بمن باز گفت و من باز همین پاسخ دادم فرمود بنام خدا برو چون رفتم و نزدیکش رسیدم گفت کیستی؟ گفتم علی بن ابی طالب؟ گفت هم نبرد بزرگواری هستی ای برادر زاده بر گرد من با پدرت رفیق و مصاحب بودم و از کشتن تو خوشم نمی آید، من گفتم ای عمرو تو با خدا عهد کردی که هر کس سه حاجت بتو ابراز کند یکی را برآوری گفت بر من عرضه کن گفتم اول آنکه ایمان بیاوری و معتقد شوی که خدا یکی است و محمد رسول خدا است و بدان چه از جانب خدا آورده معترف گردی گفت حاجت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۴۲

دیگر پیشنهاد کن گفتم بر گردی بمنزل خود

گفت بخدا زنان قریش گویند که من ترسیدم و از جنگ گریختم گفتم پیاده شو تا با هم بجنگیم گفت این را پذیرفتم پیاده شده و دو ضربت میان ما رد و بدل شد ضربت او سپر را شکافت و شمشیرش بسر من رسید و من با یک ضربت پاهایش را قطع کردم و خدا او را بدست من کشت در میان شما کسی هست که این کار را کرده باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که چون مرحب خیبری بمیدان آمد و میگفت:

مرا مادرم نام مرحب نهاد سراپا سلاح و یلی اوستاد

گهی نیزه بازم بروز ستیز گهی تیغ بازم بسیج مراد

من در برابر او رفتم او بمن ضربتی زد و من باو ضربتی زدم از بس سرش بزرگ بود خودی نبود که در آن جا گیرد سنگ بزرگی چون کوه میان تهی کرده و بجای خود بر سر نهاده بود شمشیر من سنگ را بدو نیم کرد و بر سرش کارگر شد و او را کشت در میان شما کسی هست که چنین کرده باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که در باره اش بر پیغمبر (ص) آیه تطهیر فرود آمده باشد (در سوره احزاب آیه ۲۳) همانا خدا میخواهد که پلیدی را از شما خاندان ببرد شما را کاملا پاکیزه کند.

رسول خدا (ص) عبائی خیبری که داشت گرفت و مرا با فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در آن جا داد سپس عرض کرد پروردگارا براستی اینان خاندان منند پلیدی را از ایشان ببر و آن ها را کاملا پاکیزه گردان؟ و پاکیزه کرد؟

بخدا

جز تو در میان ما مشمول این آیه و اهل بیت تو کس نیست.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) در باره اش فرموده باشد من سید فرزندان آدمم و تو ای علی سید عربی؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که پیغمبر خدا (ص) در مسجد بود که بطرف آسمان

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۴۳

نگریست و هم دید چیزی را می آوردند شتابانه بسمت آن شتافت و اصحابش دنبال وی رسیدند بچهار سیاه رسید که تابوتی بدوش داشتند فرمود آن را بزمین گذارید بزمین گذاردند فرمود روی آن را باز کنید باز کردند در آن غلامی سیاه بود که غلی آهنین در گردن داشت رسول خدا (ص) فرمود این کیست عرض کردند غلام ریاحین است که از بد ذاتی و تبه کاری از آن ها گریخته و اکنون مرده و بما دستور دادند که او را غل بگردن بخاک سپاریم چنانچه ملاحظه میفرمائید من باو نگاه کردم و عرضه داشتم یا رسول الله (ص) این غلام هرگز مرا نمیدید مگر آنکه میگفت بخدا دوستت دارم بخدا تو را دوست ندارد جز مؤمن و دشمن ندارد جز کافر رسول خدا (ص) فرمود یا علی بهمین عقیده از خداوند چنان ثوابی دریافت کرده که اکنون هفتاد قبیله فرشته که هر قبیله هزار تیره اند دارند بر او نماز میخوانند رسول خدا (ص) غل را از گردنش باز کرد و بر او نماز خواند و بخاکش سپرد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) در باره او چون من فرموده

باشد که دیشب بمن اجازه دعا داده شد و چیزی از پروردگارم نخواستم مگر آنکه بمن داد و چیزی برای خود نخواستم مگر آنکه برای تو هم خواستم من عرض کردم الحمد لله؟ بخدا نه.

شما را بخدا میدانید که رسول خدا (ص) خالد بن ولید را بقبیله بنی جذیمه فرستاد و با آن ها آن کار را کرد چون رسول خدا (ص) خبر دار شد بالای منبر رفت و سه بار عرض کرد خدایا من از آنچه خالد بن ولید کرده بتو بیزاری میجویم سپس فرمود ای علی تو برو من رفتم بآنها عوض و دیه دادم و آن ها را بخدا قسم دادم که چیزی باقی مانده؟ گفتند چون ما را قسم دادی عرض میکنیم که ظروف سگان و زانو بند شتران ما باقی مانده عوض آن ها را هم دادم و باز طلای بسیاری با من بود همه را بآنها دادم و گفتم اینها برای آنست که ذمه رسول خدا (ص) را از آنچه میدانید و نمیدانید بری کنید و برای تلافی هراس زنان و کودکان سپس آمدم حضور رسول خدا (ص) و گزارش دادم فرمود بخدا ای علی بآنچه تو کرده ای شادترم تا از گله های شتران سرخ مو؟

بخدا چرا همه را میدانیم.

شما را بخدا شنیدید که رسول خدا (ص) میفرمود: ای علی (ع) دیشب امت مرا در برابر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۴۴

من رژه دادند پرچمداران که بر من گذر کردند برای تو و شیعیان تو از خدا آمرزش خواستم؟

بخدا چرا شنیدیم.

شما را بخدا شنیدید که روزی رسول خدا (ص) فرمود ای ابو بکر برو و گردن مردیکه در فلان جاست بزن رفت و

برگشت پیغمبر (ص) فرمود او را کشتی؟ عرض کرد نه دیدم در حال نماز است، فرمود عمر تو برو و او را بکش چون عمر برگشت فرمود او را کشتی؟ عرض کرد نه دیدم نماز میخواند، فرمود من بشما دستور میدهم او را بکشید و شما میگوئید دیدیم نماز می خواند، فرمود: یا علی برو او را بکش چون براه افتادم فرمود اگر او را در آنجا یافتی بکش. (اگر بیابد میکشد خ) من برگشتم و عرض کردم یا رسول الله کسی را نجستم فرمود راست گفתי اگر او را جسته بودی میکشتی؟ بخدا چرا.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) در باره اش فرموده باشد چنانچه بمن فرمود برآستی دوست تو در بهشت است و دشمنت در دوزخ؟ بخدا نه.

شما را بخدا میدانید که عایشه برسول خدا (ص) عرض کرد ابراهیم (فرزند ماریه قبطیه) از تو نیست از نطفه فلان کس قبطی است! حضرت بمن فرمود ای علی برو آن قبطی را بکش عرض کردم یا رسول الله مرا میفرستی که چون آهن گداخته ای که کرک برسد حکم را جاری کنم یا آنکه از حقیقت مطلب بازرسی کنم فرمود نخست بازجوئی کن من رفتم دنبال آن قبطی چون مرا دید بطرف او میروم خود را در باغی انداخت من دنبال او بیاف رفتم بالای نخل خرمائی رفت دنبالش بنخل بالا رفتم چون دید بالای نخل میروم زیر جامه اش را کند ناگاه دیدم آلت مردی ندارد آمدم برسول خدا (ص) گزارش دادم، فرمود حمد خدا را که تهمت عایشه را از ما خاندان گردانید؟

بخدا چرا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص:

فرمود بار الها گواه باش.

۱۹- پنجاه حقی که امام چهارم (ع) یکی از اصحاب خود نوشته:

ابی حمزه ثمالی گوید این نامه امام چهارم (ع) است به یکی از اصحاب خود:

بدان که برای خدا بر تو حقوقی است در هر جنبش و آرامشی در هر حال و در هر آرمان تو در هر مقام و منزلی که فرود آئی. در هر عضوی که بگردانی. در هر ابزاری که بکاربری حقی تو بگردن داری مهمترین حقوق خداوند همانست که برای خویش بر تو فرض کرده که آن ریشه و بن همه حقوق است سپس آنچه برای خودت بر تو واجب کرده از فرق تا قدم نسبت باعضای گوناگون تو. خدا برای زبانت برای گوشت، برای دیدگانت؛ برای دستت، برای پایت، برای شکمت، برای فرجت بر تو حقی قرار داده، این هفت عضوی که با آن ها کار میکنی هر کدام حقی دارند، برای همان کارهایی که باید بکنی بر تو حقی فرض کرده، برای نمازت؛ برای روزه ات، برای زکوات، برای قربانیت و سایر کارهای تو بر تو حقی است بعلاوه از این حقوقی که در داخله خود داری برای دیگران هم بر تو حقوقی است که مهمترین آنها حقوق امامان است سپس حقوق رعایا و زیر دستان تو سپس حقوق خویشان تو اینها حقوقی است که هر کدام چند شعبه دارد، حقوق امامان و پیشوایان تو سه است لازمترین آن ها حق کسی است که بسطنت تو را اداره و تربیت میکند سپس حق کسی که تو را بدانش پرورش میدهد سپس حق کسی که تو را پادشاهی پرورش میدهد همه پرورش دهندگان تو بر تو امام و پیشوا هستند و حقوق رعایای تو سه است لازمترین آن ها

حق کسانی است که بر آنها سلطنت داری سپس حق شاگردانی که از تو استفاده دانش میکنند زیرا که جاهل رعیت و زیر دست عالم است سپس حق کسانی که مالک انتفاعات آنان هستی چون زن و کنیز و بنده.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۴۶

حقوق رعایای تو بسیار است و بهم پیوسته است چون پیوست حقوق خویشان و هم نژادان که واجبترین آن ها بر تو حق مادرت است سپس حق پدرت سپس حق فرزندان سپس حق برادرت سپس هر کدام نزدیکترند و سزاوارترند سپس حق مولای تو که بر تو نعمت داده سپس حق مولائی که اکنون بتو نعمت میدهد سپس حق کسی که بتو احسانی کرده سپس حق مؤذنی که تو را بنماز متوجه میکند سپس حق پیشنهاد بر تو سپس حق همنشین تو سپس حق همسایه سپس حق رفیق سپس حق شریک سپس حق دارائی تو سپس حق بستانکاری که از تو طلب میخواهد سپس حق معاشر با تو سپس کسی که بر تو اقامه دعوی کرده سپس حق کسی که بر وی اقامه دعوی کردی سپس حق کسی که با تو مشورت می کند سپس حق کسی که بتو در مشورت رأی میدهد سپس حق کسی که از تو نصیحت می خواهد سپس حق کسی که بتو نصیحت میکند سپس حق بزرگتر از تو سپس حق کوچکتر از تو سپس حق کسی که از تو درخواست کرده سپس حق کسی که بدست خود بتو بدی کرده گفتار زشت یا کردار زشتی بطور عمد یا غیر عمد بتو روا داشته سپس حق ملت بر تو سپس حق کفاری که در پناه دین تواند سپس حقوقی

که بمقتضای احوال گردش اسباب زندگانی بوجود می آورد.

خوشا بحال کسی که خدا او را کمک دهد تا حقوقی که بر او فرض کرده ادا کند و او را توفیق و تأیید عطا فرماید.

اما حق بزرگ خدا بر تو اینست که او را به یگانگی پرستی و شریکی برای او ندانی چون از روی اخلاص این وظیفه را انجام دهی خدا برای او بعهده گرفته که کار دنیا و آخرت تو را کفایت کند، حق نفس تو بر تو اینست که در طاعت خدای عز و جل بکاربری و حق زبانت این است که آن را از دشنام نگهداری و بکلام خیر عادت دهی و سخنان بیهوده نگوئی و با آن بمردم نیکی کنی و خوب آن ها را بگوئی و حق گوش اینست که با آن بدگوئی مردم و آنچه حلال نیست نشنوی و حق چشم این است که

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۴۷

آن را از آنچه روا نیست بپوشی و از دیدن آن عبرت گیری، و حق دست تو این است که آن را بآنچه روا نیست دراز نکنی و حق پای تو اینست که با آنها بسوی آنچه روا نیست نروی که با آن ها بر صراط میایستی پیا که تو را نلغزانند و در آتش نیفکنند و حق شکمت آن است که آن را ظرف حرام نکنی و بیش از سیری نخوری و حق فرجت اینست که آن را از زنا نگهداری و از دیده ها بپوشانی، و حق نماز این است که بدانی بار یافتن بدرگاه خدای تعالی است و در نماز پیش خدا ایستادی چون این را درست دانستی چنان بایستی

که شخص کوچک و رغبت مند و خوشحال و امیدوار و ترسان و بیچاره و زار در پیش بزرگواری با وقار و سنگین میایستد و حضور قلب در آن داشته باشی و آداب و احکام آن را بجا آری، حق حج اینست که بدانی در آن مهمان پروردگار خویشی و از گناهان خود گریختی و بدان توبه ات پذیرفته است و آنچه خدا بر تو فرض کرده انجام می شود، حق روزه اینست که بدانی قفلی است که خدا بزبان و گوش و چشم و شکم و فرج تو زده تا بدین وسیله تو را از آتش برهاند و باز دارد چون روزه را وانهی پرده ای که خدا بر تو کشیده پاره کرده ای، حق زکاه و صدقه بر اینست که بدانی صدقه ذخیره تو است نزد پروردگارت و امانتی است که نیاز بگواه نداری چون چنین دانستی هر چه پنهان تر باشد بیشتر مورد اعتماد تو است از آنچه آشکارا بامانت سپاری و بدانی که صدقه در دنیا هر بلا و دردی را جلو میگیرد و در آخرت آتش را از تو دور میکند، حق قربانی اینست که بدان رضای خدا را بجوئی و رضای خلق را منظور نداری و منظورت از آن این باشد که در معرض رحمت خدا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۴۸

در آئی و روح خود را در روز قیامت نجات دهی.

حق سلطان اینست که بدانی تو برای او وسیله آزمایشی و او بتو گرفتار است برای آنکه خدا او را بتو سلطنت بخشیده است که خود را در معرض خشم او نیاوری تا خویش را بدست خود در هلاکت اندازی و در آزاری که

بتو رساند شریک وی شوی.

حق کسی که پرورش علمی بتو میدهد اینست که او را تعظیم کنی و مجلس او را توقیر نمائی و خوب باو گوش بدهی و بر وی اقبال کنی و آوازت را بر او بلند نگردانی و کسی که از وی پرسشی میکند پاسخ ندهی تا خودش پاسخ دهد و در مجلس او با کسی خصوصی صحبت نکنی و کسیرا نزد او بد نگویی و اگر نزد تو بیدی یاد شد از او دفاع کنی و عیوب او را پوشانی و فضائل او را اظهار کنی با دشمنان وی ننشینی و با دوستانش دشمنی نورزی چون چنین کنی فرشتگان بر تو گواه باشند که او را خواستی و از برای رضای خدای دانش آموختی نه برای خاطر مردم.

حق کسی که مالک کار و منافع تو است اینست که از او فرمان ببری و مخالفت او را نکنی مگر آنکه ترا بر خلاف امر خدا کاری فرماید که برای مخلوق معصیت خالق حق طاعت نیست.

حق رعایا و زیر دستانی که بر آن ها سلطنت داری اینست که بدانی رعیت تو شدند از روی ناتوانی خود و توانائی تو پس واجب است که در میان آن ها بعدالت رفتار کنی و برای آن ها چون پدری مهربان باشی و کارهائی که از روی نادانی کنند ببخش و در شکنجه آن ها شتاب مکن و خدا را شکر کن که ترا بر آنان نیرو داده، و اما حق شاگردانی که در زیر پرورش و سرپرستی دانش تو اند اینست که بدانی خدای عز و جل ترا سرپرست آنان کرده در آن دانشی که بتو داده و از گنجینه دانش

خویش دری بر تو گشوده اگر بخوشرفتاری مردم را بیاموزی و با آن ها بد اخلاقی نکنی و دلتنگ نشوی خدا از فضل خویش بیشترت بدهد و اگر از دانش خود بمردم دریغ کنی و چو از تو دانش خواهند بر آن ها تنگ خلقی نمائی سزاست که خداوند دانش و آبروی آن را از تو بگیرد و جاه ترا از دلها براند.

حق زن آنست که بدانی خداوند وی را برای آسایش و آرامش تو قرار داده و بدانی که این نعمت از خدا است او را گرامی داری و بنرمی با وی رفتار کنی و اگر چه حق تو بر او بیشتر و واجب تر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۴۹

است ولی او هم بر تو حق ترحم دارد زیرا اسیر تو است خوراک و پوشاک باو بده و اگر جهالت ورزید او را ببخش حق بنده تو آنست که بدانی مخلوق پروردگار تو است، پسر پدر و پدر و مادر تو است، گوشت و خونس با تو یکی است او را نیافریدی، خدائی که ترا آفریده او را هم آفریده بلکه هیچ عضوی هم برای او خلق نکردی و روزی ویرا ایجاد نمیکنی خدا است که روزی او را میدهد سپس او را مسخر تو کرده و او را بدست تو امانت سپرده و بودیعت نهاده تا هر احسانی باو کنی برای تو نگهدارد پس چنانچه خدا بتو احسان کرده تو هم بدان احسان کن و اگر او را بد داری عوضش کن و خلق خدای عز و جل را عذاب مکن توانائی نیست جز بکمک خدا.

حق مادرت اینست که بدانی ترا در شکم خود بار

کشی کرده که هیچ کس کسیرا در آن جا جای ندهد غذا و نیرو از میوه دل خود بتو داده که هیچ کس بکسی نمیدهد و با همه اعضاء خود ترا نگاه داشته سیری ترا و نوشیدن ترا با گرسنگی و تشنگی خود خریده خودش برهنه مانده و ترا پوشیده، آفتاب خورده و ترا سایه انداخته، برای خاطر تو بیخوابی کشیده و ترا از سرما و گرما نگهداری کرده تا فرزند او باشی تو جز با یاری و توفیق خدا نتوانی شکر او را گزاری.

حق پدرت اینست که بدانی ریشه تو است و اگر نبود تو هم نبود و آنچه در خود میپسندی بدان که پدر نعمت اصلی تو است خدا را حمد کن و شکر نما باندازه آن توانائی نیست، جز بخدا حق فرزندان اینست که بدانی از تو و وابسته تو است خوب باشد یا بد تو مسئولیت پرورش و خدانشناسی او را داری و مسئول کمک بدینداری او هستی با او چنان معامله کن که میدانی باحسان بر وی ثواب میبری و بدی کردن بر او شکنجه میشود.

حق برادرت اینست که بدانی دست تو و عزت تو و توانائی تو است او را وسیله معصیت و ظلم مکن و در برابر دشمن ویرا کمک کن و برای او خیر اندیشی نما در صورتی که مطیع خدا باشد و گر نه خداوند از او محترمتر است و توانائی نیست جز بخدا.

حق کسی که ترا خریده و آزاد کرده اینست که بدانی مال خود را بر تو صرف کرده و ترا از خواری بندگی و هراس آن در آورده و بعزت آزادی و آرامش

آن رسانیده از زنجیر بردگی رهایت کرده و قید عبودیت را از گردنت گشوده، از زندانت در آورده و خویشتن دارت کرده و برای عبادت پروردگارت فراغت بال داده و بدانی که او بر زنده و مرده تو از همه کس سزاوارتر است، از جانب

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۵۰

و هر چه داری اگر او محتاج است باید او را نصرت کنی و توانائی نیست بجز بخدا، و اما حق بنده ای که او را آزاد کردی اینست که بدانی خدای عز و جل آزادی او را وسیله تو نزد خود قرار داده و پرده میان تو و آتش نموده و ثواب دنیای تو آنست که اگر خویشی ندارد ارثش را میبری برای آنکه مالت را صرف او کردی و در آخرت بهشت است و حق کسی که بتو احسان کرده اینست که از او تشکر کنی و احسانش را بیاد آری و او را مدح کنی و میان خود و خدا در باره او دعای خالصانه بنمائی چون چنین کردی در آشکار و نهان سپاس و احسانش را ادا کردی سپس اگر روزی توانائی یافتی باو عوض بدهی، حق مؤذن اینست که بدانی ترا بیاد پروردگار عز و جل می آورد و بهره عبادت دعوتت میکنند و در انجام فریضه واجب بتو کمک میدهند پس باید کسی که بتو احسان کرده از او تشکر کنی، و حق پیشوای تو در نماز اینست که بدانی نماینده میان تو و پروردگار تو است از جانب تو پیش خدا سخن میگوید و تو از جانب وی سخن نمیگوئی و برای تو دعا میکند و تو برای او دعا

نمیکنی و هراس ایستادن پیش خدا را نمیکنی و هراس ایستادن پیش خدا را از طرف تو متحمل می شود اگر نماز نقصی داشته باشد بعهده او است و اگر درست باشد در ثواب او شریکی و او را بر تو فضلی نیست جان ترا با جان خود حفظ کرده و نماز ترا با نماز خود حفظ کرده پس او را بهمان اندازه شکر کنی.

حق همنشین تو اینست که با او نرمی کنی و عادلانه با او سخن کنی و از جای خود بی اجازه وی برنخیزی و کسی که پیش تو بنشیند بی اجازه تو میتواند برخیزد، لغزشهای او را از یاد ببری و نیکبهایش را بخاطر داشته باشی و جز سخن خیر با او نگوئی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۵۱

حق همسایه ات اینست که او را در غیاب حفظ کنی و در حضور احترام نهی و در برابر ستمی که با او می شود یاریش دهی و جستجو از عیوبش نکنی و اگر بدی از وی دیدی بپوشانی و اگر بدانی که نصیحت پذیر است خصوصی او را نصیحت کنی؛ در سختی او را تنها نگذاری و از لغزش او درگذری و گناهایش را ببخشی و بخوشی و بزرگی با او معاشرت کنی و توانائی نیست بجز خدا.

حق رفیق اینست که با اکرام و انصاف با او مصاحبت نمائی و چنانچه از تو پذیرائی میکنند از او پذیرائی کنی و نگذاری در کرامتی بتو پیشدستی نماید و اگر پیشدستی نمود باو عوض بدهی و او را دوست داری چنانچه ترا دوست میدارد و اگر همت بمعصیتی گماشت او را باز داری و بر وی رحمت باشی نه عذاب

و توانائی نیست جز بخدا.

و اما حق شریک اگر غائب باشد کارهای شرکت او را از طرف او انجام دهی و اگر حاضر باشد او را بهمکاری رعایت نمائی و بر خلاف او حکم نکنی و بی مشورت او برای خود کار نکنی و مالش را حفظ کنی و در کم و بیش باو خیانت نورزی زیرا تا دو شریک با هم خیانت نورزیدند دست خدا با آن ها است.

حق مالت اینست که جز از راه حلال برنگیری و در غیر مصرف لائق صرفش نکنی و کسیرا که سپاس تو نمیگذارد در آن بر خود مقدم نداری و در آن بدستور پروردگارت کار کنی و با وسعت بدان بخل نورزی تا حسرت و ندامت کشی و گناه و عقوبت چشی توانائی نیست جز بخدا.

حق بستانکاری که از تو مطالبه میکند اینست که اگر داری باو بدهی و اگر نداری او را از خود بگفتار شیرین خشنود کنی و بلطف و نرمی از خود رد کنی، حق معاشر اینست که او را گول زنی و فریب ندهی و با او نیرنگ نبازی و در کار او از خدای تبارک و تعالی پرهیزی و حق کسی که بر تو اقامه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۵۲

دعوی کرده اینست که اگر میدانی دعوایش حق است خودت گواه خود شوی و باو ستم نکنی و حقش را بدهی و اگر آنچه گوید باطل و خلاف است با او مدارا کن و در پاسخش سختی ننمائی و خدا را بخشم نیاوری توانائی جز بخدا نیست و حق کسی که بر او دعوی داری اینست که اگر در دعوی خود بر حقی با او

نرم گفتگو کنی و اگر ناحق میگوئی از خدا بترس و توبه کن و دعوی را ترک کنی! حق کسی که در کار خود با تو مشورت میکند اینست که اگر رأی درستی داری باو بدهی و اگر نه او را رهبری کنی بکسی که میداند، حق کسی که با او شور میکنی اینست که اگر بر خلاف نظر تو رأی داد باو بدین نباشی و اگر موافق باشی خدا را حمد کنی، حق کسی که از تو نصیحت میجوید این است که حق نصیحت را نسبت بوی ادا کنی و در باره او دلسوزی و نرمی کنی حق ناصح تو اینست که نسبت بوی تواضع کنی و بسخنش گوش بدهی اگر خوب گوید و اگر درست نگوید باو رحمت فرستی و باو بد بین نباشی و اگر بدانی که خطا می رود از او مؤاخذه نکنی مگر اینکه در معرض تهمت و بد بینی باشد که باید بکار او اعتنائی نکنی و توانائی نیست جز بخدا.

حق بزرگتر اینست که او را احترام گذاری برای خاطر سنش و تجلیل کنی برای اینکه پیشقدم است و با وی ستیزه نجوئی و پیش از او براهی نروی و در راه رفتن جلوی او نیفتی و باو کودکانه رفتار نکنی و اگر با تو سبکی کرد تحمل کنی و برای اسلام و حرمت پیری او را محترم شماری

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۵۳

حق کوچکتر اینست که او را با مهربانی بیاموزی و از او گذشت کنی و عیش را بپوشی و با او گرمی کنی و او را یاری کنی، حق سائل اینست که باندازه حاجتش باو بدهی؛

حق کسی که از وی درخواست می‌کند اینست که اگر درخواست ترا داد با تشکر از او بپذیری و حق او را بشناسی و اگر دریغ کرد عذرش بپذیری، حق کسی که برای خدای تعالی ذکره ترا خشنود کرده اینست که خدا را ستایش کنی اولاً و سپس او را ممنون و شکر گذار باشی.

حق کسی که بتو بدی کرده اینست که از او درگذری و اگر گذشت از او زیان بخش و موجب تجری او باشد برای احقاق حق خود یا ورطلبی، خدا (در سوره شوری آیه ۴۱) میفرماید کسانی که در برابر ستم انتقام گیرند گناهی ندارند.

حق همکیشان تو اینست که از دل تندرستی آن‌ها را بخواهی و با بدان آنها مهربانی و نرمی کنی و آن‌ها را اصلاح کنی و استمالت نمائی و از نیکانشان تشکر نمائی و آزار را از آنها بگردانی و هر چه برای خود می‌خواهی برای آن‌ها بخواهی و هر چه را برای خود بد داری برای آن‌ها بد داری و بایست پیران آن‌ها را پدر خود دانی و جوانان آنها را برادران خود شماری و پیره زانیشان را مادر و کودکانشان را فرزند خود محسوب کنی.

حق کافرانی که در پناه اسلامند اینست که آنچه را خدای عز و جل از ایشان پذیرفته بپذیری و تا بر عهد خود برای خدای عز و جل وفا میکنند بآنها ستم نکنی.

۲۰- پنجاه خصلت از خصال مؤمنند -

امام ششم (ع) فرمود صفت مؤمن قوه در دینداری

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۵۴

و احتیاط در ملائمت و نرمی است، ایمانش بسر حد یقین است و در فهم دین جدیت دارد و در نیکی پایدار است، در گناه شهوت

چشم پوشی میکند و علم با حلم دارد و با نرمی تشکر میکند و بشایستگی بخشش دارد، در ثروت میانه روی میکند و در حضر بردباری دارد و در قدرت عفو میکند برای پیشوای خود فرمانبر و خیرخواه است، رغبت بورع دارد و حرص در جهاد دارد هر چه شغل دارد نماز را از دست نمیدهد در گاه سختی صابر است و در برابر حوادث لرزاننده و قور، در مکاره صبور است و در گاه نعمت شکور، غیبت نمیکند و تکبر ندارد ستم نمیکند و در برابر ستم شکینا است قطع رحم نمیکند سست نیست بد خلق و سخت دل نیست هرزه چشم و شکم خواره نیست شهوتش او را زیون نکند بمردم حسد نبرد در زندگانی بر خود و عیالش تنگ نمیگیرد تبذیر و اسراف نمیکند میانه رو است ستمکش را یاری میکند و به مسکینان ترحم میکند خود در رنج است و مردم از او در آسایشند بغزت دنیا رغبت ندارد و از دردهای آن زاری نمیکند مردم دنبال همت خود هستند و همت وی او را مشغول دارد در حلمش نقصانی نیست و در رأیش سستی راه ندارد و دینش را ضایع نکند کسی که با او مشورت کند رهبریش میکند و هر کس مساعدتش کند با او همراهی میکند از بیهوده و دشنام و نادانی گریزان است اینها صفت مؤمن است.

۲۱- ثواب کسی که هفتاد حج کرده-

هرون بن خارجه گوید شنیدم امام ششم میفرمود هر که هفتاد حج کند خدا برایش در بهشت عدن شهری بسازد که در آن صد هزار کاخ باشد و در هر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۵۵

کاخی یکی از حوریه های بهشت و هزار

زن بود و در بهشت از رفیقان محمد (ص) باشد.

۲۲- امیر المؤمنین (ع) هفتاد منقبت دارد که هیچ کدام از امت با وی در آن شریک نیستند-

مکحول گوید علی (ع) فرمود حافظین اصحاب پیغمبر (ص) میدانند که در میان آن ها کسی نیست که فضیلتی داشته باشد جز آنکه من با او شریکم و بر او برتری دارم ولی من هفتاد منقبت دارم که هیچ کدام از آنان را در او شرکتی نیست عرض کردم یا امیر المؤمنین مرا از آنها آگاه کن فرمود:

۱- یک چشم بهم زدن مشرک بخدا نبودم و لات و عزی را نپرستیدم.

۲- هرگز می ننوشیدم.

۳- در کودکی رسول خدا (ص) نگهداری مرا از پدرم درخواست کرد و من از همان وقت با آن حضرت همخوراک و دمخور و طرف صحبت بودم.

۴- پیش از همه ایمان و اسلام آوردم.

۵- رسول خدا بمن فرمود ای علی نسبت تو بمن چون نسبت هرون است بموسی جز آنکه پس از من پیغمبری نباشد.

۶- من آخرین کسی بودم که از رسول خدا (ص) جدا شدم و او را در قبرش گذاردم.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۵۶

۷- رسول خدا (ص) چون بغار ثور رفت مرا در جای خود خوابانید و با پتوی خود پوشانید چون مشرکان بخانه او آمدند گمان بردند من محمدم را از خواب بیدار کردند و گفتند رفیقت چه شد؟

گفتم دنبال کاری رفت، گفتند اگر گریخته بود این علی هم با او گریخته بود.

۸- رسول خدا (ص) هزار در دانش بر من گشود که از هر یک هزار باب گشوده میشد و یکی از آن ها را بدیگری یاد نداد.

۹- رسول خدا (ص) گفت ای علی چون خداوند اولین و آخرین را محشور کند برای من منبری برتر از منبر

پیغمبران گذارد و برای تو منبری برتر از منبر اوصیای دیگر و تو بر آن بالا میروی ۱۰- من از رسول خدا شنیدم می فرمود ای علی چیزی در قیامت بمن نداده اند جز آنکه مانند آن را برای تو درخواست کردم.

۱۱- از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود ای علی تو برادر منی و من برادر توام دست تو در دست من است تا بهشت روی.

۱۲- من از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود ای علی تو در امت من همانند کشتی نوحی که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس تخلف ورزید غرق شد.

۱۳- رسول خدا (ص) عمامه مبارک خود را با دست مبارک خود بر سر من بست و دعای پیروزی بر دشمنان خدا را بر من خواند تا بیاری خدا آن ها را شکست دادم.

۱۴- رسول خدا (ص) بمن فرمود که بر پستان خشکیده گوسفندی دست بکشم عرض کردم شما دست بکشید فرمود ای علی کردار تو کردار منست من بر آن دست کشیدم و بمن شیر داد یک جرعه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۵۷

برسول خدا (ص) دادم سپس پیره زنی آمد و از تشنگی نالید یک جرعه هم باو دادم رسول خدا (ص) فرمود من از خدا درخواست کردم که برایم دست ترا برکت دهد و اجابت فرمود.

۱۵- رسول خدا (ص) مرا وصی خود کرد و فرمود ای علی غیر از تو کسی مرا غسل ندهد و بخاک نسیپارد زیرا اگر کسی جز تو عورت مرا ببیند دیده هایش از کاسه بیرون می آیند عرض کردم من چگونه تنها میتوانم شما را از دستی بدستی بگردانم فرمود از غیب بتو کمک می شود

بخدا نخواستم عضوی از اعضاء او را بگردانم جز آنکه برای من گردید.

۱۶- من خواستم آن حضرت را برای غسل برهنه کنم ندائی رسید که ای وصی محمد (ص) او را برهنه مکن منم از زیر پیراهن او را غسل دادم و به خدائی که او را بلند و گرامی داشت و برسالت برگزید عورت او را ندیدم که خداوند از میان اصحاب آن حضرت مرا باین شرافت مخصوص گردانید.

۱۷- با اینکه ابو بکر و عمر از فاطمه (ع) خواستگاری کرده بودند خدا از بالای هفت آسمان او را بمن تزویج کرد و رسول خدا (ص) فرمود ای علی این نعمت بر تو گوارا باد که خداوند فاطمه سیده زنان اهل بهشت و پاره تن مرا بتو تزویج کرد عرض کردم یا رسول الله مگر من از تو نیستم؟

فرمود ای علی چرا تو از منی و من از تو چون دستی نسبت بدست دیگر در دنیا و آخرت از تو مستغنی نیستم.

۱۸- رسول خدا (ص) فرمود ای علی تو در آخرت پرچم حمد را بدست داری و در قیامت بمن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۵۸

از همه نزدیکتر نشینی مسندی برای من پهن کنند و مسندی برای تو من در گروه پیغمبرانم و تو در گروه وصیان بر سرت تاجی از نور و اکلیلی از کرامت گذارند هفتاد هزار فرشته ترا در میان گیرند تا خدا از حساب خلایق فارغ شود.

۱۹- رسول خدا (ص) بمن فرمود در آینده نزدیکی با ناکثان و قاسطان و مارقان میجنگی بشماره هر فردی از آن ها که با تو بجنگد صد هزار از شیعیان خود را شفاعت میکنی عرض کردم

یا رسول الله ناکشان کیانند؟ فرمود طلحه و زبیر که در حجاز با تو بیعت کنند و در عراق بشکنند چون چنین کنند با آنها بجنگ که نبرد آنها اهل زمین را پاک کند عرض کردم قاسطان کیانند؟ فرمود معاویه و یارانش عرض کردم مارقان کیانند؟ فرمود خوارج که یاران ذی الثدیه اند و از دین بیرون جهند چنانچه تیر از کمان میجهد آن ها را بکش که در کشتارشان برای اهل زمین گشایشی است و بر خودشان عذابی است سریع و برای تو ذخیره صالحی است نزد خدا در روز قیامت.

۲۰- از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود تو در میان امت نمونه باب حطه ای در بنی اسرائیل هر کسی در ولایت تو در آید در دری که خدا فرمود در آمده.

۲۱- از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود من شهر دانشم و علی در آنست هرگز بشهر نتوان در آمد جز از در آن سپس فرمود ای علی تو بزودی عهد مرا رعایت میکنی و بروش من نبرد میکنی تو مخالفت میکنند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۵۹

۲۲- از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود خدای تبارک و تعالی دو فرزندم حسن و حسین (ع) را از نوری آفریده که بتو و فاطمه ارزانی داشت آنها مانند دو گوشواره باشند که بر گوش لرزاند درخشانی آنها هفتاد برابر درخشانی شهیدانست ای علی براستی خدای تبارک و تعالی بمن وعده داده که آنها را چنان گرامی دارد که کسیرا گرامی نداشته جز پیغمبران و مرسلین.

۲۳- آنکه رسول خدا (ص) در زندگی خویش انگشتر و زره و کمر بندش را بمن داد و شمشیرش را بکمر من بست و با آنکه

همه اصحابش حضور داشتند و عمویم عباس هم حاضر بود خداوند مرا بدین کرامت مخصوص گردانید نه آنان را.

۲۴- آنکه خدای عز و جل بر رسول خود این آیه را (در سوره مجادله آیه ۱۲) فرستاد ای کسانی که ایمان آوردید چون با رسول خدا (ص) نجوی کنید پیش از نجوی صدقه بدهید، من یک اشرفی طلا داشتم فروختم بده درهم و چون با رسول خدا (ص) نجوی کردم پیش از نجوی صدقه میدادم و بخدا هیچ کدام از اصحابش پیش از من و پس از من این کار را نکردند تا خدا این آیه را فرستاد (در سوره مجادله آیه ۱۳) آیا ترسیدند که پیش از نجوای خود صدقه بدهید چون نکردید خدا بر شما بخشید که فرمود «و تَابَ اللَّهُ عَلَیْكُمْ» آیا توبه جز از گناهی است که بوده.

۲۵- من از رسول خدا (ص) شنیدم که میفرمود بهشت بر پیغمبران پیش از آنکه من وارد شوم غدقن است و بر وصیان پیش از آنکه تو وارد آن شوی غدقن است ای علی خدای تبارک و تعالی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۶۰

در باره تو بمن مژده ای داده که بهیچ کدام از پیغمبران پیش از من نداده بمن مژده داده که تو سید وصیانی و دو پسرت حسن و حسین (ع) دو سید جوانان اهل بهشتند در روز قیامت.

۲۶- جعفر برادرم با دو بال از در و یاقوت و زبرجد آراسته و در بهشت با فرشتگان در پرواز است.

۲۷- عمویم حمزه سید شهیدان است.

۲۸- رسول خدا (ص) فرمود که خدای تبارک و تعالی در باره تو بمن نویدی داده که تخلف ندارد مرا پیغمبر گردانیده

و ترا جانشین و بزودی پس از من از امتم همان را برخورد کنی که موسی از فرعون برخورد کرد شکیا باش و بحساب خدا بگذار تا مرا دیدار کنی و دوستانت را دوست دارم و دشمنانت را دشمن.

۲۹- من براستی از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود یا علی تو صاحب حوضی فردا کسی جز تو بر آن تسلط ندارد جمعی نزد تو آیند و آب خواهند، میگوئی نه، نه باندازه ذره ای آب نیست با روی سیاه بر میگردند و شیعیان من و تو وارد میشوند میگوئی (سیراب) و سرشار بر گردید با روی سفید بر میگردند.

۳۰- از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود امت من با پنج پرچم بعرضه قیامت محشور شوند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۶۱

نخست پرچمی که بر سر حوض کوثر در آید پرچم فرعون این امتست که معاویه است دوم سامری این امت است که عمرو عاص است سوم جاثلیق این امت است که ابو موسی اشعری است چهارم با ابو الاعور سلمی است ولی پرچم پنجمین با تو است ای علی در زیر آن مؤمنانند و تو پیشوای آنانی سپس خدای تبارک و تعالی بآن چهار پرچم فرماید بدنبال خود بر گردید و روشنی جوئید و دیواری جلو آنان کشیده شود که دری داشته باشد در درون آن رحمت است که آن شیعیان و موالیان منند کسانی که با من بهمراهی خارجیان و پیمان شکنان و گریزانان از صراط و در رحمت نبرد کردند که آنان شیعیان منند آنان دور از رحمت فریاد کنند مگر با شما نبودیم؟ اینان گویند چرا ولی خود را فریب دادید و باز ماندید و شک کردید و آرزوهای

دنیا شما را گول زد تا فرمان خدا (مرگ) آمد و شیطان شما را فریفت، امروز از شما عوضی پذیرفته نیست و نه از کفار جای شما آتش است همان آتش پناه شما است و بد سرانجامی است، سپس امتم و شیعیانم در آیند و از حوض محمد (ص) سیراب شوند در دست من عصائی است از چوب عوسج و دشمنان خدا را برانم چنانچه شتران ناشناس را از سر آب چاه میرانند.

۳۱- براستی من از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود اگر نبود که غلامت امتم در باره تو همان میگفتند که نصاری در باره عیسی پسر مریم گفتند فضیلتی برای تو میگفتم که بهیچ کس مگذری جز آنکه خاک زیر پایت را برای شفا بردارند.

۳۲- براستی من از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود خدای تبارک و تعالی مرا با ترس دشمنان یاری کرد و از درگاهش درخواست کردم که ترا هم بمانند آن یاری دهد، برای تو هم مانند آن را

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۶۲

قرار داد.

۳۳- رسول خدا (ص) سر در گوش من گذاشت و آنچه بوده و تا روز قیامت خواهد بود بمن آموخت خدا آن را بر من بزبان پیغمبرش (ص) جاری ساخت.

۳۴- نصاری مدعی شدند که با پیغمبر (ص) مباحله کنند خدا (در سوره آل عمران آیه ۶۱) فرو فرستاد که هر کس در دین اسلام با تو محاجه میکند پس از آنچه با منطق علم برای تو آمده بگو پسران ما و پسران شما و زنان ما و زنان شما و نفسهای ما و نفسهای شما را دعوت میکنیم، سپس لعنه خدا را بر دروغگویان قرار میدهیم در

اینجا نفس من نفس رسول خدا (ص) بود و منظور از زنان فاطمه زهرا (ع) و از پسران حسن و حسین (ع) است سپس جمعیت نصاری پشیمان شدند و از رسول خدا (ص) استعفاء کردند و پذیرفت بحق آنکه تورات را بر موسی و قرآن را بمحمد (ص) فرستاد اگر با ما مباحله کرده بودند همه بصورت میمونها و خوک ها مسخ میشدند.

۳۵- رسول خدا (ص) روز جنگ بدر مرا فرستاد یک کف ریگ گروه شده را حضورش بیاورم من آنها را گرفتم و بوئیدم بناگاه بوی مشک از آنها ساطع بود من آنها را حضور پیغمبر (ص) آوردم که آن حضرت آنها را بمشركان پرتاب کرد چهار دانه آنها از فردوس بود یک دانه از مشرق و یکی از مغرب و یکی از زیر عرش با هر دانه صد هزار فرشته بود که برای یاری ما آمده بودند خداوند باین فضیلت احدی را گرامی نداشته نه در پیش از این و نه در آینده.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۶۳

۳۶- از رسول خدا (ص) بدرستی شنیدم که میفرمود ای علی وای بر کشنده تو که بدبخت تر از نمرود و شقی تر از پی کننده ناقه نمود است و بدرستی که عرش خدا برای کشته شدن تو بلرزه می آید مژده گیر ای علی که تو در شمار صدیقان و شهیدان و نیکانی.

۳۷- خدای تبارک و تعالی از میان اصحاب پیغمبر (ص) مرا بدانستن ناسخ از منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام اختصاص داده این متی است که خدا بر من و رسول خود نهاده، رسول خدا (ص) بمن فرمود ای علی خداوند بمن فرمان داده

که ترا بخود نزدیک کنم و دور ننمایم و ترا بیاموزم و با تو درستی نکنم، بر من لازمست که پروردگارم را اطاعت کنم و بر تو لازم است که حفظ کنی ۳۸- رسول خدا (ص) مرا بجنگی برانگیخت و دعاهائی در باره من کرد و بر جریان امور پس از خودش آگاه کرد پاره ای از اصحاب آن حضرت از این لطف او نسبت بمن اندوهناک شدند و گفتند اگر محمد (ص) میتوانست پسر عمش را بمقام نبوت رساند میکرد خدا مرا بواسطه اطلاع بر این موضوع بزبان پیغمبرش سرافراز نمود.

۳۹- براستی از رسول خدا (ص) شنیدم که میفرمود هر کس گمان برد مرا دوست داشته و علی (ع) را دشمن دارد دروغ گفته دوستی من و دوستی او جمع نشود مگر در دل مؤمن بدرستی که خدای عز و جل ای علی اهل دوستی من و ترا در نخست مقام پیشروان بهشت قرار داده و دشمنان من و ترا در زمره گمراهان از امت بسوی آتش دوزخ.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۶۴

۴۰- براستی رسول خدا (ص) مرا در یکی از جنگها بسر چاهی فرستاد آن چاه آب نداشت برگشتم و بآن حضرت گزارش دادم، فرمود گل دارد؟ عرض کردم آری فرمود از گل آن بیاور مقداری گل از آن آوردم در آن کلامی فرمود و فرمود آن را در میان چاه انداز من آن را در چاه انداختم ناگاه آب آن جوشید تا اطراف چاه پر شد، خدمت آن حضرت آمدم و او را آگاه کردم بمن فرمود ای علی موفق شدی ببرکت تو این آب جوشید، این منقبت در میان اصحاب پیغمبر

(ص) مخصوص منست.

۴۱- براستی من از رسول خدا شنیدم میفرمود مژده ات باد ای علی بدرستی که جبرئیل (ع) نزد من آمد و اظهار کرد ای محمد (ص) بدرستی که خدای تبارک و تعالی باصحاب تو نظر کرد و پسر عمت؛ شوهر دخترت فاطمه را بهترین اصحاب تو دید و او را جانشین تو و رساننده از جانب تو گردانید.

۴۲- براستی از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود مژده بادت ای علی بدرستی که منزل تو در بهشت برابر منزل منست و تو در آسایشگاه بلند در اعلا-علیین با منی عرض کردم یا رسول الله، اعلاعلیین کدام است؟ فرمود گنبدی است از در سفید که هفتاد هزار در دارد نشیمن من و تو است ای علی.

۴۳- بدرستی که رسول خدا (ص) فرمود خداوند عز و جل دوستی مرا در دل مؤمنان پا برجا کرد و همچنان دوستی تو را ای علی در دل مؤمنان و دشمنی من و تو را در دل منافقان پا برجا کرد دوست ندارد تو را جز مؤمن پرهیزکار و دشمن ندارد تو را جز منافق کافر.

۴۴- براستی من از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود هرگز دشمن ندارد تو را کسی از عرب جز زنا زاده و از عجم جز بدبخت و از زنان جز زیرش خرابست.

۴۵- براستی رسول خدا (ص) مرا با چشم دردی که داشتم پیش خود خواند و آب دهن مبارکش را در چشم من انداخت و فرمود بار خدایا گرمیش را سرد کن و سردیش را گرم فرما بخدا تاکنون دیگر چشمم درد نیامده.

۴۶- رسول خدا (ص) باصحاب و عموهای خود دستور داد در خانه های خود را

از طرف مسجد بیندند ولی در خانه مرا باز گذارد بدستور خدای عز و جل برای هیچ کس چنین منقبتی نیست.

۴۷- رسول خدا (ص) در وصیت خود بمن دستور دارد که قروضش را ادا کنم و وعده هائی که

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۶۵

داده روا کنم، عرض کردم یا رسول الله شما میدانید که من مالی ندارم فرمود خداوند تو را کمک خواهد داد هیچ کدام از قرضها و وعده های او را نخواستم انجام بدهم مگر آنکه خداوند آن را آسان کرد تا همه قرضها و وعده های آن حضرت را انجام دادم و آن ها را شماره کردم بهشتاد هزار رسید باقی آن ها را هم که مانده است بفرزندم حسن (ع) وصیت کردم ادا کند.

۴۸- رسول خدا (ص) در منزل من آمد سه روز بود که چیزی نخورده بودیم، فرمود ای علی چیزی داری؟ گفتم بآن کسی که تو را گرمی داشته و جامه رسالت پوشیده سه روز است خودم و همسرم و فرزندانم چیزی نخوردیم رو بفاطمه (ع) کرد و فرمود برو میانه اطاق ببین چیزی هست؟ عرض کردم اکنون بیرون آمدم چیزی نبود عرض کردم یا رسول الله من بروم فرمود بنام خدا برو رفتم ناگاه دیدم طبقی از خرمای تازه نهاده و کاسه ترید پهلوی آنست آن ها را حضور رسول خدا (ص) آوردم فرمود ای علی کسی که این خوراک را آورد دیدی؟ عرض کردم آری فرمود او را برای من وصف کن عرض کردم سرخی و سبزی و زردی داشت، فرمود اینها نگارهای بال جبرئیل است که شرابه های در و یاقوت دارد از آن ترید خوردیم تا سیر شدیم و هنوز دست

ما پاک بود که جز خطوط کف و انگشت چیزی در آن نبود خدا از میان اصحاب پیغمبر مرا بدین کرامت مخصوص گردانید.

۴۹- خدای تبارک و تعالی پیغمبرش را به نبوت اختصاص داد و پیغمبرش مرا بوصایت اختصاص داد هر کس مرا دوست دارد خوشبخت است و در شمار پیغمبران محشور شود.

۵۰- همانا رسول خدا (ص) سوره براءت را با ابو بکر فرستاد و پس از آنکه رفت جبرئیل (ع) آمد و گفت ای محمد (ص) نباید این سوره را تبلیغ کند مگر خودت یا مردیکه از خودت باشد پیغمبر (ص) مرا بر شتر خویش که عضباء نام داشت فرستاد او را در ذوالحلیفه دریافتم و سوره را از وی گرفتم و خداوند مرا بدان اختصاص داد.

۵۱- رسول خدا (ص) در روز غدیر خم مرا پیشوای همه مردم کرد و فرمود هر که را من آقا و مولای او هستم علی آقا و مولای او است دور و نابود شوند قوم ستمکار.

۵۲- براستی رسول خدا (ص) فرمود ای علی کلماتی بتو یاد ندهم که جبرئیل آن ها را بمن آموخته؟ عرض کردم چرا یا رسول الله فرمود بگو ای روزی ده درویشان ای مهربان بر گدایان ای شنواتر از شنوندگان ای بیناتر از بینایان ای مهربانتر از مهربانان بمن رحم کن و مرا روزی بده

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۶۶

۵۳- براستی خدای تبارک و تعالی دنیا را از میان نبرد تا قائم خاندان ما ظهور کند دشمنان ما را بکشد جزیه نپذیرد صلیبها و بتها را بشکند و جنگ جهان را پایان رساند و اموال را ضبط کند و برابر تقسیم نماید و در

میان رعایا بعدالت رفتار کند.

۵۴- برآستی من از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود ای علی بزودی بنی امیه لعنه الله علیهم ترا لعنت میکنند و فرشته خدا هر لعنتی را هزار لعن بدان ها برگرداند و چون قائم ما عجل الله تعالی فرجه ظهور کند چهل سال بدانها لعن کند.

۵۵- رسول خدا (ص) فرمود چند طائفه از امتم در باره تو آزمایش شوند و گویند که رسول خدا (ص) برای چه علی (ع) را وصی خود کرده باشد با آنکه چیزی بجا نگذاشته است؟ آیا قرآن مجید کتاب پروردگارم پس از حضرت حق جل و علا بهترین چیزها نیست؟! سوگند بآن کسی که مرا برآستی فرستاده است اگر تو قرآن را جمع آوری نکنی هرگز جمع نشود خداوند بدین فضیلت مرا مخصوص کرد نه اصحاب دیگر آن حضرت را.

۵۶- خدای تبارک و تعالی خصایص دوستان و اهل طاعت خود را بمن عطا فرموده و مرا وارث محمد (ص) نموده هر که را خواهد بد آید و هر که را خواهد خوش آید و با دست مبارک بسمت مدینه اشاره کرد.

۵۷- رسول خدا (ص) در یکی از جنگها گرفتار بی آبی شد فرمود ای علی برخیز نزد این سنگ رو و بگو من فرستاده رسول خدایم آب بمن بده بحق آن خدائی که کرامت نبوت باو عطا کرد پیغام پیغمبر (ص) را که باو رسانیدم نمونه پستانهای گاو در آن هویدا شد و از سر هر پستانی آب روان گردید چون این را دیدم شتابانه به پیغمبر (ص) گزارش دادم فرمود ای علی برو از آن آب بیاور مردم دیگر هم آمدند و مشکها و ابزار خود را

پیر از آب کردند و چهارپایان خود را سیراب نمودند و نوشیدند و وضوء ساختند خدای عز و جل مرا بدین کرامت برگزید نه دیگر صحابه را.

۵۸- رسول خدا در یکی از جنگها که آب نایاب شده بود بمن فرمود ای علی یک کاسه آبخوری بیاور کاسه را خدمتش آوردم دست راست خود را با دست من در آن کاسه نهاد و فرمود آب ده از میان انگشتان ما آب جوشید.

۵۹- رسول خدا (ص) در خیبر مرا بگشودن قلعه فرستاد چون پای قلعه آمدم و بدر آن رسیدم دیدم بسته است تکان سختی بآن دادم آن را از جا کندم و چهل گام دور افکندم و وارد قلعه شدم مرحب به نبرد من آمد بهم حمله کردیم من او را کشتم و زمین را از خونش سیراب کردم با آنکه پیش

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۶۷

از من دو تن از اصحاب خود را (عمر و ابی بکر) فرستاده بود و شکست خورده و کثیف برگشته بودند ۶۰- عمرو بن عبد ود که برابر هزار مرد بود من کشتم رسول خدا (ص) در باره کشتن او فرمود یک ضربت علی در روز خندق بهتر از عمل تمام جن و انس است، فرمود همه اسلام با همه کفر در نبرد شد.

۶۱- از رسول خدا (ص) شنیدم که میفرمود ای علی مثل تو در میان امتم چون سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ است هر که از دل تو را دوست داشته باشد مثل اینست که ثلث قرآن را خوانده و هر کس بدل دوست دارد و با زبان ترا یاری کند مثل اینست که دو ثلث قرآن را

خوانده و هر کس بدل تو را دوست دارد با زبان و با دست بتو کمک دهد چنانست که همه قرآن را خوانده باشد.

۶۲- من در همه جنگها و حوادث با رسول خدا (ص) بودم و پرچم آن حضرت بدست من بود.

۶۳- من هرگز از جنگ نگریختم و کسی با من نبرد نکرد جز آنکه زمین را از خونس سیراب کردم.

۶۴- یک مرغ بریانی از بهشت برای رسول خدا (ص) آوردند از خدا خواست که محبوبترین خلقش را بر او در آورد خداوند بمن توفیق داد که بر او در آمدم و از آن مرغ با آن حضرت خوردم.

۶۵- من در مسجد نماز میخواندم که گدائی آمد و چیزی خواست انگشتری که در انگشت داشتم باو دادم خدای تبارک و تعالی این آیه را فرستاد (در سوره مائده آیه ۵۵) همانا ولی شما خدا و رسولش (ص) است و کسانی که ایمان آوردند و نماز میخوانند و در حال رکوع تصدق میدهند.

۶۶- خدای تبارک و تعالی دو بار آفتاب را برای من برگردانید و برای احدی از امت محمد (ص) بر نگردانید.

۶۷- رسول خدا (ص) فرمود مرا در زندگی و پس از وفاتش امیر مؤمنان بخوانند و این لقب را بهیچ کس دیگر نداد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۶۸

۶۸- رسول خدا (ص) فرمود ای علی در روز قیامت جارچی حق از میان عرش فریاد کند که سید پیغمبران کجا است؟ من جلو می ایستم، سپس آن جارچی جار میکشد سید وصیان کجا است؟

تو جلو میایستی، رضوان کلیدهای بهشت را پیش من می آورد و مالک کلیدهای دوزخ را پیش من می آورد و میگویند براستی خدای جل

جلاله بما فرمان داده که این کلیدها را بتو تسلیم کنیم و بتو فرمان داده که آنها را بعلی بن ابی طالب (ع) بدهی پس ای علی تو قسمت کننده بهشت و دوزخی.

۶۹- براستی از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود ای (علی) اگر تو نبودی مؤمنان از منافقان شناخته نمیشدند.

۷۰- براستی رسول خدا (ص) مرا و همسرم فاطمه را (ع) و دو فرزندم حسن و حسین (ع) را زیر یک عباى قطوانی خواباند و خداوند این آیه را فرستاد (در سوره احزاب آیه ۳۳) همانا خداوند خواسته از شما خاندان پلیدی را ببرد و شما را کاملاً پاک گرداند جبرئیل عرض کرد ای محمد (ص) منم با شما هستم و ششمین ما جبرئیل شد.

مجاهد گوید هفتاد آیه از قرآن در باره علی (ع) نازل شد که هیچ کس با وی در آنها شرکت نداشت از خاصان امت.

۲۳- ثواب کسی که در قنوت نماز وتر هفتاد بار استغفار کند.

امام ششم فرمود هر کسی که در آخر شب نماز وتر بخواند و ایستاده هفتاد بار بگوید استغفر الله و اتوب الیه و تا یک سال بر آن مواظبت کند خداوند او را در شمار کسانی نویسد که سحرگاهان مغفرت خواهانند و از طرف خداوند آمرزش وی ثابت باشد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۶۹

۲۴- ثواب کسی که پس از نماز بامداد هفتاد بار استغفار کند.

امام پنجم (ع) فرمود کسی که پس از نماز بامداد هفتاد بار استغفار کند خدا در آن روز ویرا بیامزد اگر چه هفتاد هزار گناه کند و کسی که در یک روز بیش از آن گناه کند خیری ندارد و در روایتی دیگر بجای هفتاد هزار گناه هفتصد گناه وارد شده است.

۲۵- ثواب کسی که در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار استغفار کند-

امام ششم (ع) فرمود هر کس در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القيوم و اتوب الیه در افق مبین نوشته شود.

راوی گوید عرض کردم افق مبین چیست؟ فرمود جلگه ایست جلو عرش که در آن نهرهائی است و بشماره ستارگان جام در آن ریخته اند.

عباس بن هلال گوید از امام ششم (ع) شنیدم میفرماید هر کس یک روز از ماه شعبان را برای رضای خدا روزه دارد بیبهشت میروند و هر کس در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار استغفار کند و از خدا آمرزش جوید روز قیامت در گروه رسول خدا (ص) محشور شود و از طرف خدا احترام او واجب شمرده

شود و هر کس در ماه شعبان صدقه ای دهد اگر چه یک نیمه خرما باشد خدا تنش را بر دوزخ حرام کند و هر کس سه روز از ماه شعبان را روزه دارد و آن را بمه رمضان پیوست دهد ثواب روزه دو ماه پی در پی در نامه عملش نوشته شود.

۲۶- پرچم حمد هفتاد شقه دارد-

ابن عباس گوید رسول خدا (ص) فرمود جبرئیل شاد و خندان نزد من آمد گفتم دوستم جبرئیل با این شادی که داری بگو بدانم مقام پسر عمم و برادرم علی بن ابی طالب (ع) نزد پروردگرم چیست؟ گفت سوگند بدان که تو را پیغمبری گماشته و برسالت برافراشته اکنون بزمین فرود نشدم مگر برای همین مطلب ای محمد خداوند علی اعلی بشما دو تن سلام میرساند و میفرماید محمد پیغمبر رحمت من است و علی مقیم حجت من، کسی که علی را دوست

دارد عذاب نکنم اگر چه گناه مرا ورزد بدشمنش رحم نکنم اگر چه مرا اطاعت کند گوید سپس رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود جبرئیل با پرچم حمد که هفتاد شقه دارد و هر شقه آن از آفتاب و ماه پهن تر است نزد من آید من بر یکی از کرسیهای رضوان بالای منبری از منبرهای قدس نشسته باشم آن پرچم را بگیرم و بدست علی بن ابی طالب (ع) بسپارم عمر بن خطاب از جا جست و عرض کرد یا رسول الله با آنکه هفتاد شقه دارد که هر کدام از آفتاب و ماه پهن تر است چگونه علی تاب می آورد که آن را بکشد؟! پیغمبر (ص) فرمود چون روز قیامت شود خداوند بعلی (ع) توانائی جبرئیل و نور آدم و حلم رضوان و زیبائی یوسف و نزدیک باواز داود را عطا کند و اگر نه آنکه داود ناطق بهشت است همان آواز

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۷۱

داود را هم باو میداد، براستی علی نخستین کسیست که از حوض سلسبیل و زنجبیل می آشامد، هر گامی که علی از صراط بردارد گام دیگرش بر آن استوار بماند برای علی و شیعیانش در پیش خداوند مقام و مرتبه ایست که خلق اولین و آخرین بر آن غبطه برند.

۲۷- ربا هفتاد جزء است-

امام یکم (ع) گوید که پیغمبر (ص) در ضمن سفارشهای خود باو فرمود ای علی ربا هفتاد جزء است آسانترش چنانست که کسی مادر خود را در کعبه خانه محترم خدا وطی کند یکدرهم ربا از هفتاد بار زنا با محارم در خانه محترم خدا بزرگتر است.

۲۸- حدیث بنده ای که هفتاد خریف در دوزخ بماند.

امام پنجم (ع) فرمود یک بنده ای هفتاد خریف که هر خریفی هفتاد سال است در دوزخ بماند سپس خدا را بحق محمد و خاندانش بخواند که باو رحم کند خدا بجبرئیل وحی کند که نزد بنده من فرود شو و او را بیرون آور عرض کند خدایا چگونه در دوزخ فرو شوم فرماید من باو فرمان دادم که بر تو سرد و سلامت باشد عرض میکند خدایا چه میدانم کجا است؟

خدا فرماید در چاهی از سجین است جبرئیل روی خود را بسته و در دوزخ فرود شود و او را

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۷۲

بیرون کشد خدا فرماید ای بنده من چند در آتش ماندی و مرا خواندی؟ عرض کند پروردگارا شماره آن را تو میدانی فرماید هلا بعزت و جلالم سوگند بحق محمد و آل محمدم نخواند کس مرا جز آنکه گناهانی که من و او میدانیم بیامرزم ولی امروز گناهان تو را آمرزیدم.

۲۹- امت هفتاد و دو فرقه شوند.

انس بن مالک گوید رسول خدا (ص) فرمود بنی اسرائیل پس از حضرت عیسی (ع) هفتاد و یک دسته شدند هفتاد دسته آنها

هلاک شدند و یک دسته نجات یافتند و براستی امت من در آینده هفتاد و دو دسته شوند، هفتاد و یک دسته آنها هلاک شوند و یک دسته نجات یابند.

عرض کردند یا رسول الله آن فرقه ناجیه کدامند؟ فرمود جماعت باشند (تا سه مرتبه) مصنف کتاب گوید مقصود از جماعت اهل حق باشند و اگر چه کم باشند چنانچه از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود مؤمن بتنهائی حجت است و مؤمن بتنهائی جماعت است.

۳۰- روایات کسانی که امت را هفتاد و سه فرقه دانسته اند-

امام یکم (ع) فرمود از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود براستی امت موسی (ع) پس از وی هفتاد و یک دسته شدند یک دسته ناجی و هفتاد دسته در دوزخ شدند و امت عیسی (ع) پس از وی هفتاد و دو دسته شدند یک دسته ناجی و هفتاد و یک دسته در دوزخ شدند و براستی امت من پس از من هفتاد و سه دسته شوند یک دسته ناجی و هفتاد و دو دسته در دوزخ باشند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۷۳

۳۱- هفتاد و سه خصلت در آداب زنان و احکام مخصوص آنان که در آنها از مردان ممتازند-

جابر بن یزید جعفی گوید از امام پنجم شنیدم میفرمود بر زنان اذان و اقامه نیست جمعه و جماعت ندارند عیادت بیمار و تشییع جنازه و بلند گفتن تلبیه و دویدن میان صفا و مروه و بوسیدن حجر الاسود و دخول در خانه کعبه از آنها ساقط است در حج سر نتراشند همانا از موی خود ببرند زن پیرامون قضاوت نگردد و متصدی فرماندهی نشود و مستشار نباشد سر نبرد مگر در حال اضطرار زن وضوء را بشستن از باطن ارش آغاز کند و مرد از ظاهر آغاز کند مانند مردان مسح نکشد بلکه در نماز بامداد و مغرب سرپوش خود را بیفکند و در نمازهای دیگر انگشت زیر آن کند و سر را مسح کند و سرپوش خود را نیفکند چون نماز ایستد دو پای خود را بهم بچسباند و دست ها را بسینه چسباند (بازوها را) و در حال رکوع دست ها را بدوران خود نهد چون خواهد سجده کند بنشیند و در سجده خود را بزمین بچسباند و چون سر از سجده برداشت بنشیند سپس برای ایستادن جنبش کند و چون برای

تشهد نشیند دو پای خود را بلند کند و رانهایش را بهم چسباند چون تسبیح گوید با انگشتان بشمارد زیرا که مسئول باشند و چون بخدا حاجتی داشته باشد به پشت بام خانه خود رود و دو رکعت نماز کند و سر بسوی آسمان بلند کند زیرا چون چنین کرد خدا دعایش را مستجاب کند و او را نومید نگرداند در مسافرت غسل جمعه بر او نیست ولی در وطن روا نیست آن را ترک کند گواهی زنان در باره حدود روا نباشد، گواهی زنان در طلاق و دیدن ماه نو معتبر نیست ولی در امور دیگر برای مردها نگاه بر آن روا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۷۴

نیست (چون حیض و بکارت) گواهی آنها معتبر است.

زنها از وسط راه نروند و از دو کناره آن عبور کنند، روا نیست که زنان در بالا-خانه های مشرف براه منزل گیرند و نه نویسندگی بیاموزند خوبست چرخ ریزی و سوره نور را یاد بگیرند و بد است که سوره یوسف را یاد بگیرند.

چون زنی از دین برگشت او را توبه دهند اگر توبه پذیرفت که بسیار خوب و اگر نپذیرفت او را تا همیشه زندانی کنند و مانند مرد از دین برگشته او را نکشند بلکه در زندان کارهای سخت باو تحمیل کنند و خوراک و آب را مگر باندازه قوت از وی دریغ دارند خوراک بد باو بدهند و جامه زبر به او بپوشانند و او را بزنند تا نماز بخواند و روزه بگیرد، جزیه بر زنان نیست.

چون هنگام زائیدن زن در رسد زنان بیکار را از خانه او بیرون کنند تا نخست بر عورت او ننگند،

زن حائض و جنب روا نیست که هنگام تلقین نزد مرده باشد زیرا فرشتگان از او در آزار شوند برای زن حائض و جنب روا نیست که مرده را در قبرش نهند چون زن از جای خود برخاست تا جایش سرد نشده برای مرد روا نیست که بر جای او بنشیند.

جهاد زن اینست که خوب شوهر داری کند حق شوهر بر او از هر کس بزرگتر باشد، شوهر از همه کس سزاوارتر است که بر جنازه او نماز بخواند، برای زن مسلمان روا نیست که برابر زن یهودی یا نصرانی برهنه شود زیرا که ممکن است برای شوهرهای خود تعریف کنند، روا نیست عطر زند و از خانه خود بیرون شود، روا نیست که خود را بمردان همانند کنند زیرا رسول خدا (ص) مردانی که همانند زن شوند لعنت کرده و زنانی که همانند مردان شوند لعنت فرموده، برای زن روا نیست که

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۷۵

خود را بی شوهر گذارد اگر چه رشته ای باشد که بگردن کند و روا نیست که انگشتان خود را سفید و بدون خضاب گذارد اگر چه با حنا آن را مالش دهد، در حال حیض خضاب نبندد زیرا ممکنست شیطان او را آزار کند.

چون زن را در حال نماز حاجتی رخ دهد دو دست را بهم زند ولی مرد در حال نماز با سر و دست خود اشاره میکند و بلند سبحان الله میگوید برای زن روا نباشد که سر برهنه و بدون سرپوش نماز بخواند مگر کنیز که میتواند سر برهنه نماز بخواند، برای زن در غیر حال نماز و احرام جایز است جامه ابریشمین بپوشد ولی

بر مردان حرامست مگر در حال جهاد؟ جایز است زن انگشتر طلا بدست کند و با آن نماز بخواند ولی بر مرد حرامست پیغمبر (ص) فرمود یا علی انگشتر طلا- بدست مکن که آن زیور تو است در بهشت، جامه ابریشمین میپوش که آن جامه تو است در بهشت برای زن روا نیست که بنده خود را آزاد کند یا آنکه از مال خود احسانی بدهد مگر آنکه از شوهر خود اجازه داشته باشد، روا نیست که روزه مستحبی بگیرد مگر با اجازه شوهرش، روا نیست زن با نامحرم دست بدهد یا بیعت کند مگر از پشت جامه روا نیست که حج مستحبی رود مگر با اجازه شوهرش، روا نیست که زن بحمام رود که بر او حرامست روا نیست که سوار زین شود مگر از ناچاری یا در سفر، ارث زن نیمه ارث مرد است، دیه زن نیم دیه مرد است و در دیه زخمها تا سه یک دیه کامله برسد با مرد برابر است و چون بیشتر شد بنصف بر میگردد چون زنی تنها با مرد نماز جماعت بخواند پشت سر مرد بایستد و کنار او نایستد چون کسی بر جنازه زنی نماز بخواند برابر سینه او بایستد ولی اگر جنازه مرد باشد برابر سر او بایستد، چون جنازه زن را

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۷۶

در گور نهند شوهرش در جایی باشد که ران او را بگیرد و وارد گور کند پیش خدا برای زن شفیع بهتر و مؤثرتر از خشنودی شوهرش نیست.

چون فاطمه (ع) مرد امیر مؤمنان (ع) به بالینش ایستاد و گفت بار خدایا من از دختر پیغمبرت (ص) راضیم من

در هراس افتادم او را آرام دار بار خدایا او از ما کنار شد با وی به پیوند بار خدایا ستم کشید تو حکم او باش که بهترین حکم دهندگانی.

۳۲- خدای عز و جل بعقل هفتاد و پنج لشکر داده و بجهل هم هفتاد و پنج لشکر داده-

سماعه بن مهران گوید من خدمت امام ششم (ع) بودم جمعی از دوستان او هم حضور داشتند ذکر عقل و جهل بمیان آمد، امام ششم (ع) فرمود عقل و لشکرش را بشناسید و جهل و لشکرش را بشناسید تا هدایت شوید عرض کردم قربانت ما جز آنچه تو بما آموختی نمیشناسیم امام ششم (ع) فرمود براستی خدای بزرگوار عقل را آفرید او را از نور خود در سمت راست عرش در آغاز آفرینش روحانین پدید آورد و باو فرمود پیش بیا پیش آمد سپس فرمود پس برو پس رفت خدای عز و جل فرمود تو را خلق بزرگی آفریدم و بر همه خلق خود گرامی داشتم سپس جهل را از یک دریای تلخ و تاریک آفرید و باو فرمود پس برو پس رفت سپس فرمود پیش بیا نیامد فرمود تکبر کردی او را لعنت کرد سپس برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد چون جهل آن احترامی که خدا بعقل نهاد و آن لشکری که به وی داد دید دشمنی او را در دل پرورید و عرض کرد خدایا این هم خلقی است مانند من او را خلق کردی و نیرو دادی من ضد او هستم و نیروئی ندارم بمن هم لشکری چون وی عطا کن فرمود عطا میکنم ولی اگر پس از آن گناه ورزیدی تو را با لشکرت از رحمت خود بیرون میکنم عرض کرد بسیار خوب خدا باو هم هفتاد و

پنج لشکر عطا کرد یکی از لشکرهای هفتاد و پنجگانه عقل خیر است که وزیر عقل است و ضد او

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۷۷

شر است که وزیر جهل است، ایمان است و ضد آن کفر است، باور هست که ضدش انکار است، امید است که ضدش نومیدی است، عدل است که ضدش جور است؛ رضا است که ضدش خشم است، شکر است که ضدش کفر است.

طمع است که ضدش یأس است، توکل است که ضدش حرص است، مهربانی است که ضدش فریب است، رحمت است که ضدش غضب است، دانائی است که ضدش نادانی است، فهم است که ضدش حماقت است، پارسائی است که ضدش پرده دری است، زهد است که ضدش رغبت است، رفق است که ضدش کج خلقی است، ترس است که ضدش تجری است، تواضع است که ضدش تکبر است آرامی است که ضدش شتاب است؛ حلم است که ضدش سفاهت است، خاموشی است که ضدش یاوه سرائی است؛ سرفروود آوردن است که ضدش کبرورزیدن است، تسلیم بودن است که ضدش جباری است، گذشت است که ضدش کینه است مهر انگیزی است که ضدش سخت دلی است، یقین است که ضدش شک است، صبر است که ضدش بی تابی است، بخشیدن گناه است که ضدش انتقام است، بی نیازی است که ضدش حاجتمندی است، تفکر است که ضدش سهو است، حفظ است که ضدش فراموشی است، مهرورزی است که ضدش بیعلاقگی است، قناعت است که ضدش آز است، همراهی است که ضدش دریغ است، دوستی است که ضدش دشمنی است، وفا است که ضدش غداری است، فرمانبری است که ضدش نافرمانی است،

فروتنی است که ضدش گردنکشی است، تندرستی است که ضدش گرفتاری است، دوستی که ضدش دشمنی است؛ راستی که ضدش دروغ است حق که ضدش باطل است، امانت که ضدش خیانت است، اخلاص که ضدش بد دلی است، شهامت که ضدش کندی است، فهم که ضدش نفهمی است، معرفت که ضدش انکار است، مدارا که ضدش پرده

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۷۸

دری است. حفظ عیب که ضدش دورویی و مکاری است؛ راز پوشی که ضدش فاش کردن است، نماز که ضدش بی نمازی است، روزه که ضدش افطار است، جهاد که ضدش نکول و تنبلی است، حج که ضدش عهدشکنی است، حرف نگهداشتن که ضدش سخن چینی است، احسان پیدر و مادر که ضدش ناسپاسی است، حقیقت که ضدش ریاء است؛ معروف که ضدش منکر است، خودپرستی که ضدش جلوه فروشی است، تقیه که ضدش اشاعه اسرار و بی پروائی است، انصاف که ضدش طرفداری بر خلاف حق است، خوشباشگوئی و خوش برخوردی که ضدش هجوم و ستمگری است، پاکیزگی که ضدش پلیدی است، حیا که ضدش لودگی و دریدگی است، میانه روی که ضدش تجاوز و عدوان (خ عدول) است؛ آسایش که ضدش رنجش است، آسانی و آرامش که ضدش سختی و بدسگالی است، برکت که ضدش کمی و کاستی است، عافیت که ضدش بلاء و گرفتاری است، صمیمیت که ضدش ظاهر سازی است؛ حکمت که ضدش هواپرستی است وقار که ضدش سبکی است، خوشبختی که ضدش بد بختی است، پشیمانی از گناه که ضدش اصرار بر گناه است، استغفار که ضدش غرور است، محافظه کاری که ضدش سهل انگاری است، خواست از خدا که ضدش

روگردانی است، نشاط که ضدش تنبلی است، خوشدلی که ضدش اندوه است، الفت که ضدش جدائی است، سخاوت که ضدش بخل است.

مجموع این خصال که لشکر عقل اند جمع نگردند مگر در پیغمبر یا وصی پیغمبر یا مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده ولی دوستان دیگر ما دارای بعضی از صفات عقل میباشند و کم کم ترقی میکنند تا کامل شوند و از صفات جهل وارسته گردند و در نتیجه درجه بلندی را دریابند که در ردیف پیغمبران و اوصیا باشند همانا رسیدن باین مقام بشناختن عقل و صفات آن و کناره گیری از جهل و صفات آنست خداوند ما را و شما را توفیق طاعت و رضایت خود بخشد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۷۹

۳۳- در باره امیر مؤمنان هشتاد آیه نازل شد که هیچ کس در آنها شرکت نداشت

ابن ابی لیلی گوید در باره علی (ع) هشتاد آیه پاک در کتاب خدا نازل شد که هیچ کس از این امت در آنها شرکت نداشت.

۳۴- پیغمبر در حد می خوردن هشتاد تازیانه زد-

محمد بن حنفیه از پدرش امام یکم (ع) حدیث کرد که رسول خدا (ص) در می خوردن هشتاد تازیانه حد زد.

۳۵- در نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر است-

امام یکم (ع) فرمود در نمازهای شبانه روز نود و پنج تکبیر است که تکبیر قنوت هم در شمار آنها است.

۳۶- برای خدا نود و نه نام است-

رسول خدا (ص) فرمود برای خدای عز و جل نود و نه نام است از صد یکی کم است هر کس آنها را بشمارد بهشت میرود آن نامها اینست.

اللّه نام ذات واحد، احد، صمد، اول، آخر، سمیع، بصیر، قدیر، قاهر، علی، اعلی، باقی، بدیع، باری، اکرم، ظاهر، باطن، حی، حکیم، علیم، حلیم، حفیظ، حق، حسیب، حمید، حفی،

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۸۰

رب، رحمان، رحیم؛ رازق، رقیب، رؤف، خالق، سلام، مؤمن، مهیمن؛ عزیز، جبار، متکبر، سید، سبوح، شهید، صادق، صانع؛ طاهر، عدل، عفو، غفور، غنی، غیاث، فاطر، فرد، فتاح، فلق، قدیم، ملک، قدوس، قوی، قریب، قیوم، قابض، باسط، قاضی الحاجات، حافظ، مجید، مولی، منان، محیط، مبین، مقیت، مصور، کریم، کبیر، کافی، کاشف الضر، وتر، نور، وهاب ناصر، واسع، ودود، هادی، وفی، وکیل، وارث، بر، باعث، تواب، جلیل، جواد، خبیر، خالق خیر الناصرین، دیان، شکور، عظیم، لطیف، شافی.

مصنف کتاب گوید، من تفسیر این نامها را در کتاب توحید روایت کرده ام و این خبر را با سندهای چندی و الفاظ مختلفی بدست آورده ام.

۳۷- ثواب صد لا إله إلا الله و صد بار استغفار-

امام ششم (ع) فرمود هر کس صد بار لا إله إلا الله بگوید در آن روز از همه کس عملش بهتر باشد مگر کسی که این ذکر را بیشتر گفته باشد.

امام ششم (ع) فرمود کسی که چون در بستر خود جا گرفت صد بار لا إله إلا الله بگوید خدا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۸۱

برای او خانه ای در بهشت بسازد و کسی که چون در بستر خود جا گرفت صد بار استغفار کند گناهانش بریزد چنانچه برگ از درخت میریزد.

باب خصال از یک تا صد

۱- پرسشهای یهود-

اشاره

ابن عباس گوید دو برادر یهودی از بزرگان یهود بمدینه آمدند و بمسلمانها گفتند ای مردم بما بازگو شده که در سرزمین تهامه پیغمبری پدید آمده و آرمانهای یهودان را سفاهت می‌شمارد و از دین آنها انتقاد و نکوهش میکند ما می‌ترسیم که دنبال پیشرفت خود ما را از روش پدران خود بگرداند و از راه دیرین در ببرد کدام از شما این پیغمبر هستید تا اگر همانی است که حضرت داود بما مژده داده باو بگرویم و از او پیروی کنیم و اگر تنها مردی است سخن سنج و لفظباف که شعر می‌گوید و با نیروی زبان خود بمردم چیره می‌شود با جان و مال خود با او نبرد کنیم کدام شما این پیغمبر است؟

مهاجر و انصار یک زبان گفتند پیغمبر (ص) ما جان بجان آفرین داده است یهودیها گفتند حمد خدا را اکنون بگوئید کدامیک شما جانشین او هستید خدا برای هیچ قومی پیغمبری نفرستاده جز آنکه جانشینی دارد که پس از وی از طرف او ادای وظیفه میکند و آنچه را پروردگارش بوی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۸۲

دستور داده باز

میگوید.

مهاجر و انصار به ابو بکر اشاره کردند، گفتند اینست جانشین پیغمبر! سپس آن دو به ابی بکر گفتند ما مسائلی پیش تو طرح میکنیم که پیش جانشینان پیغمبران طرح می شود و از تو پرسشهایی داریم که از اوصیاء پرسش می شود ابی بکر بآنها گفت هر چه خواهید پرسید تا جواب شما را بگویم یکی از آنها گفت من و تو نزد خدا چه هستیم؟ چه جاننداری بود که در جاندار دیگری جا داشت؟ و میان آنها خویشی و پیوند نژادی نبود؟ چه گوری بود که آنچه در درون داشت بگردش برد؟ آفتاب از کجا بر می آید و بکجا فرو میرود؟ کجا بود که آفتاب یک بار تابید و دیگر نتابید؟ بهشت کجا است؟

دوزخ کجا است؟ پروردگار تو حمل میکند یا حمل می شود؟ پروردگار تو بچه سوی رو دارد؟ دو تایی حاضر چیستند و دو غایب چیستند؟ و دوتائی که با هم دشمنی میورزند کیستند؟ یکی چیست؟ دو تا چیست؟ سه چیست؟ چهار چیست؟ پنج چیست؟ شش چیست؟ هفت چیست؟ هشت چیست؟ نه چیست؟

ده چیست؟ یازده چیست؟ دوازده چیست؟ بیست چیست؟ سی چیست؟ چهل چیست؟ پنجاه چیست؟

شصت چیست؟ هفتاد چیست؟ نود چیست؟ صد چیست؟

گوید ابو بکر فروماند و جوابی نداشت، ما ترسیدیم که مردم از دین برگردند من نزد امیر مؤمنان (ع) شتافتم و عرض کردم یا علی پیشوایان یهود بمدینه آمدند و از ابو بکر پرسشهایی کردند که در جواب آنها فرو مانده آن حضرت بروی من لبخندی شیرین زد و فرمود هان همان روزی است که رسول خدا (ص) بمن وعده داده جلو من براه افتاد و مانند رسول خدا (ص) گام میزد

تا بمسجد آمد و در جای رسول خدا (ص) نشست سپس رو بآن دو تن یهودی کرد و فرمود هر دو نزد من آئید و مسأله هائی که از این پیره مرد پرسید از من پرسید.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۸۳

آن دو گفتند بفرمائید بدانیم شما کیستید؟

فرمود من علی پسر ابی طالب برادر خوانده پیغمبر (ص) شوهر فاطمه (ع) پدر حسن و حسین (ع) جانشین برحق پیغمبر خدا بطور اطلاق دارای همه منقبت ها و عزتها و راز دار پیغمبر میباشم.

یکی از آن دو یهودی آغاز سخن کرد

۱- من و تو در نزد خدا چه هستیم؟ من تا خود را شناختم مؤمنم و تو تا خود را شناختی کافری و سرانجام ترا در آینده خدا دانا است.

۲- چه جاندار بود که در جاندار دیگری جا داشت و خویشی و پیوند نژادی میان آن ها نبود؟

آن یونس بود که در شکم ماهی جا گرفت.

۳- چه گوری بود که صاحب خود را گردش داد؟ همان یونس بود که ماهی او را در هفت دریا گردانید.

۴- آفتاب از کجا برمیآید؟ از میان دو شاخ شیطان شرح- دو شاخ شیطان دو قوه غضب و شهوت است که در مزاج هر انسانی وسیله نفوذ و تأثیر و سوسه های شیطان میباشند، همه خلافهای انسان نسبت بدستورات عقل و شرع بواسطه شهوت یا غضب است و بلکه کلیه تعدیات و فشاری که در عالم بوجود می آید گو اینکه گناه هم شمرده نشود از اثر این دو قوه است شهوت در طبع خود گرم و حرارت خیز است و غضب در طبع و اثر خود سرد و برودت انگیز و این دو نمایش از نظر اخلاق انسان و سایر جانداران شهوت

و غضب تعبیر میشوند و نظر بکلی عالم عناصر گرمی و سردی تعبیر میشوند و چون مورد تطبیق را کلیه ماده اعتبار کنیم و از نظر عام فضا که اساس گردش سیارات و کواکب است بسنجیم همان قوه جاذبیه و دافعیه عامه است که مطابق نظر دانشمندان معروف نیوتن اساس انتظام و حرکت منظومه های شمسی است قوه جاذبیه از حرارت مرکزی شمس پیدا می شود و قوه دافعیه در اثر سردی سیارات است که آنها را بصورت صخره بی نور و سنگینی درآورده است.

مطلع آفتاب بر هر افقی تطبیق می شود و همیشه آفتاب نسبت بیک افقی در حال طلوع است و نسبت بافق برابر آن در حال غروب و این طلوع و غروب از نظر منشأ آن بتوسط دو قوه جاذبیه عامه و دافعیه عامه پدید می شود و از نظر تأثیر آن در موجودات ماده مبدأ پیدایش گرمی و سردی پی درهم است که اساس نمو و ترقی موجودات ماده است و چون این گرمی و سردی در مزاج حیوانی ترکیب شود اخلاط اربعه پدید آید که خون و بلغم و صفراء و سوداء نامیده شده است و همه اعضاء بدن انسان از این چهار ماده آفریده شده است و تأثیراتی که از احساسات انسان در خون منعکس می شود منشأ شهوت و غضب است و این تأثیرات از تماس و ارتباط با موجودات ماده پدیدار می شود که در اثر گرمی و سردی پدید میشوند و از نظر انعکاس آن در مزاج انسان و سائر حیوانات شهوت و غضب نامیده میشوند بنا بر این تعبیر حدیث از مطلع آفتاب باینکه در میان دو شاخ شیطانست بسیار تعبیر جامع

و دقیقی است که همه این مراحل را در نظر دارد و چون توجه او بخصوص جنبه اخلاقی تعلق گرفته این تعبیر را روی اساس شهوت و غضب برده است که محصول همه مراحل و نتیجه جامعه عالم ماده است در وجود انسان از راه شهوت و غضب در همه مفاصل واقع می شود و در تحت نفوذ شیطان که رمز هر ضلالت و گمراهی و فساد و هرزه گوی است واقع می شود از آن بدو شاخ شیطان تعبیر شده است. و مقصود از عین حامیه. چشمه سار گرم که مغرب آفتاب تشخیص داده شده است نسبت بهر افقی همان طبقه هوای بخاری است که در سطح دریا یا صحرا نسبت بهر افقی محل غروب آفتاب محسوب می شود و بواسطه انکسار شعاع دیده در آن قرص آفتاب بزرگتر نموده می شود و در اثر تراکم بخار افقی تیره نمایش میکند که دیگر خیرگی در دیده پدید نمیشود از اشعه خورشید که در سایر ساعات روز پدید می شود.

۵- بکجا فرود می رود؟ در چشمه ساری گرم دوستم رسول خدا (ص) بمن فرمود در هنگام بالا آمدن و فرود شدن آن تا اندازه ای یک نیزه یا دو نیزه نباشد نمازی مخوان.

۶- کجا بود که آفتاب یک بار تائید و دیگر هیچ در آنجا نتائید؟ در تک دریا بود که برای عبور بنی اسرائیل از آن خداوند آن را شکافت.

۷- پروردگار تو حمل میکند یا حمل می شود؟ پروردگار من همه چیز را بتوانائی خود حمل میکند و هیچ چیز تاب تحمل عظمت او را ندارد- عرض کرد چگونه خدا میفرماید عرش پروردگار

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۸۴

ترا در این روز هشت تن

بر دوش خود میکشند فرمود ای یهودی مگر نمیدانی آنچه در آسمانها و زمین و میان آنها و زیر خاک است از آن خداست هر چیز بر خاک استوار است و خاک بتوانائی خدا بر قرار است و توانائی حق هر چیزی را تحمل میکند.

۸- بهشت کجاست و دوزخ کجاست؟ بهشت در آسمانست و دوزخ در زمین.

۹- روی پروردگارت بچه سویست؟ علی فرمود ابن عباس آتش و هیزم برایم بیاور آوردم هیزم را آتش زد و سپس بیهودی گفت روی این آتش بچه سوی است؟ عرض کرد روی مشخصی ندارد فرمود پروردگار من باین نمونه است مشرق و مغرب از آن خداست هر جا رو کنید همان جا روی خداست.

۱۰- دو چیز همیشه پیش چشم کدامند؟ آسمان و زمین که یک ساعت از چشم دور نشوند.

۱۱- دو چیز پنهان چیست؟ مرگ و زندگی که کسی آنها را نبیند.

۱۲- دو چیز خصومت انگیز چیست؟ شب و روز.

۱۳- یگانه ای که دو ندارد چیست؟ خدای تبارک و تعالی.

۱۴- دوئی که سه ندارد چیست؟ آدم و حوا.

۱۵- سومین سه تا چیست؟ نصاری بر خدا دروغ بستند و گفتند خدا سومین سه تا است با اینکه خدا همتا و فرزندی ندارد.

۱۶- چهار گانه چیست؟ قرآن و زبور و تورا و انجیل

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۸۵

۱۷- پنجگانه چیست؟ پنج نماز واجب شبانه روز ۱۸- شش بی هفت چیست؟ شش روزی که خداوند در آن آسمان و زمین را آفرید ۱۹- هفت چیست؟ هفت در دوزخ که بسته اند ۲۰- هشت بی نه کدامست؟ هشت در بهشت ۲۱- نه چیست؟ نه گروه (قوم صالح) که در زمین فساد میکردند و اصلاحی نمیکردند.

۲۲- ده چیست؟

ده روزه دهه ۲۳- یازده چیست. گفتار یوسف پیدرش پدر جان من در خواب دیدم که یازده ستاره با خورشید و ماه بر من سجده کردند ۲۴- دوازده کدامست ماههای سال ۲۵- بیست چیست؟ فروش یوسف به بیست درهم ۲۶- سی چیست؟ سی روز ماه رمضان که روزه آن بر هر مؤمنی جز مریض و مسافر واجبست ۲۷- چهل چیست؟ میقات موسی که سی روز بود و خداوند ده روز بدان افزود و چهل شبانه روز کامل گردید.

۲۸- پنجاه چیست؟ نوح در میان قوم خود هزار سال جز پنجاه درنگ کرد.

۲۹- شصت چیست؟ گفتار خدا است که در کفاره ظهار فرماید کسی که نتوانست دو ماه روزه دارد شصت مسکین را اطعام کند.

۳۰- هفتاد چیست؟ موسی از میان قوم خویش برای میقات پروردگار خود هفتاد کس برگزید ۳۱- ثمانون چیست؟ نام دهی است در جزیره ای که نوح از آنجا در کشتی نشست و در جودی فرود آمد و خداوند قومش را غرق کرد.

۳۲- نود چیست؟ کشتی آکنده است که نوح برای جانوران در آن نود خانه ساخت.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۸۶

۳۳- صد چیست؟ عمر داود شصت سال بود آدم از عمر خود چهل سال باو بخشود و چون مرگش سر رسید منکر شد و انکار حق از او بنژادش ارث رسید.

ای جوان محمد را برای من چنان وصف کن که گویا با چشم خود می بینم تا هم اکنون به وی ایمان آورم.

علی (ع) در حال گریه -

ای یهودی اندوه های مرا جنبش دادی و داغ مرا تازه کردی؛ دوست من رسول خدا (ص) شخصی بود پیشانی بلند، پیوسته ابروان، سیاه چشم، همواره گونه، کشیده بینی، نازک لب، پر

ریش، درخشنده دندان، گردن بلورین مانند تنگ نقره، خط موئی از گودی گلو تا ناف پیوسته داشت چون شاخه کافور جز آن در بدن وی موئی نبود، میانه بالا بود چون با مردم راه میرفت نورش همه را فرو میگرفت.

چون راه میرفت محکم قدم برمیداشت و استوار بزمین میگذاشت گویا گام خود را از سنگ برمیکند و از بلندی فرود می شود دو کعبش گرد بودند و دو قدمش لطیف کمرش باریک بود عمامه اش سحاب نامداشت شمشیرش ذو الفقار و استرش دلدل و الاغش یعفور و ماده شترش عضباء و اسبش (چون فربه و درهم بود) لزاز و شلاقش ممشوق (بلند و باریک) حضرتش بمردم از همه کس مهربانتر و دلسوزتر بود، میان دو شانه اش مهر پیوسته ای بود که در آن دو سطر نگارش یافته سطر اول لا اله الا الله و سطر دوم محمد رسول الله (ص) ای یهودی این بود وصف پیغمبر اسلام.

هر دو تن گفتند ما اقرار داریم که خدا یگانه است و محمد (ص) رسول خدا است و تو جانشین بر حق محمد هستی هر دو تن مسلمان شدند و خوش عقیده گردیدند و ملازمت امیر مؤمنان را گزیدند و با آن حضرت بودند تا واقعه جمل رخ داد و با آن حضرت ببصره رفتند یک تن از آنها در جنگ جمل کشته شد و دیگری ماند تا با آن حضرت بصفین رفت و در صفین کشته شد.

یکی از صادقان آل محمد فرماید دو تن از یهودان خیر با تورات گشاده بمدینه آمدند که حضور

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۸۷

پیغمبر برسند وقتی آمدند که پیغمبر از دنیا رفته بود آمدند نزد

ابی بکر، گفتند ما بقصد دیدار پیغمبر آمدیم که چند مسأله از او بپرسیم اکنون دریافتیم که فوت شده گفت مسائل شما چیست؟ گفتند بما خبر ده از یکی و دو تا و سه تا و چهار تا و پنج تا و شش تا و هفت تا و نه تا و ده تا و بیست و سی و چهل و پنجاه و شصت و هفتاد و هشتاد و نود و صد.

ابو بکر گفت جواب اینها نزد من نیست بروید حضور علی بن ابی طالب (ع). یهودیان خدمت آن حضرت رفتند و سرگذشت خود را بعرض رسانیدند و تورات را گشاده در دست داشتند امیر مؤمنان ع فرمود اگر جواب این مسائل را چنانچه خود میدانید بشما بدهم مسلمان میشوید؟- آری (از فرمایش مولی (ع) معلوم می شود که جوابها مطابق انتظار سائل داده شده).

واحد همان خدائی است که یگانه است و شریک ندارد دو تا آنست که خدا (در سوره نحل آیه ۵۱) فرماید دو معبود برای خود نگیرید همانا معبود یکی است سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت گفتار خداوند است از کتاب خود (سوره کهف آیه ۲۲) در باره اصحاب کهف هر آینه گویند سه باشند و سگشان چهارمی است و گویند پنجند و ششمی آنها سگشان است از روی غیب گوئی، گویند هفتند و سگشان هشتمی آنان است. و اما نه گفتار خداست (در سوره نمل آیه ۴۸) نه طائفه بودند که در زمین فساد میکردند و اصلاحی نمینمودند و اما ده گفتار خداست (در سوره بقره آیه ۱۹۶) این ده تایی کامل است.

و اما بیست گفتار خدای عز

و جل است (در سوره انفال آیه ۶۵) اگر از شما بیست تن شکبیا باشند بر دویست تن پیروز شوند و اما سی و چهل گفتار خدای عز و جل است (در سوره اعراف آیه ۴۲) با

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۸۸

موسی سی شب وعده کردیم و بده شب دیگر آن را تکمیل نمودیم تا وعده پروردگارش چهل شب کامل گردید و اما پنجاه گفتار خداوند است (در سوره معارج آیه ۴) در روزی که اندازه اش پنجاه هزار سال است.

اما شصت گفتار خداست در کفاره ظهار کسی که نتواند شصت مسکین را طعام دهد و اما هفتاد گفتار خداست (در سوره اعراف آیه ۵۵) موسی از میان قوم خود هفتاد کس برگزید برای میعادگاه ما اما هشتاد گفتار خداست (در سوره نور آیه ۴) کسانی که نسبت زنا به زنهای پارسا میدهند و چهار گواه نمی آورند هشتاد تازیانه بآنها بزنید؛ اما نود گفتار خداست (در سوره ص آیه ۲۳) این برادر من نود و نه گوسفند دارد و اما صد گفتار خداست (در سوره نور آیه ۲) زن زناکار و مرد زناکار را هر کدام صد تازیانه بزنید.

گوید هر دو تن یهودی مسلمان شدند.

۲- پیغمبر صد و بیست بار به معراج رفت -

امام ششم (ع) فرمود پیغمبر (ص) یک صد و بیست بار بمعراج رفت و در هر بار خداوند در باره دوستی علی (ع) و امامان علیهم السلام بیش از واجبات دیگر باو سفارش نمود.

۳- میوه یک صد و بیست نوع است -

امام ششم (ع) فرمود چون خداوند آدم را از بهشت بزمین فرو فرستاد با او یک صد و بیست شاخه فرستاد که چهل شماره از آن میوه هائی میدهد که درون

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۸۹

و بیرونش خوردنی است و چهل شماره آن میوه هائی میدهد که بیرونش خوردنی است و درونش دور- انداختنی است و چهل شماره آن درونش خوردنی و بیرونش دور انداختنی است و یک جوال هم پر از تخم هر چیزی با خود آورد.

۴- اهل بهشت یک صد و بیست صنفند -

رسول خدا (ص) فرمود اهل بهشت یک صد و بیست صنفند که هشتاد صنفشان از این امت میباشند.

۵- هر کس تمام قرآن را حفظ میکرد هر سال دویست اشرفی از بیت المال حقوق دریافت میکرد.

امام یکم (ع) فرمود هر کس داوطلبانه مسلمان شد و قرآن را حفظ کرد هر سال دویست اشرفی در بیت المال مسلمانان دارد

اگر در دنیا از او دریغ شود در روز قیامت تمام دریافت کند و بدان محتاج تر است از همه وقت. در آن گیر و دار و روز و نفسا.

۶- سال سیصد و شصت روز است.

اشاره

علی بن عبد العزیز گوید از امام ششم (ع) پرسیدم سال چند روز است؟ فرمود سیصد و شصت روز در شش روز آن خداوند دنیا را آفرید و از اصل سال طرح

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۹۰

شد و سال سیصد و شصت و چهار روز گردید.

شرح-

در باب خصال دوازده گانه شرحی راجع بمضمون این حدیث گذشت بهمان باب خصال صدوق و شرح ترجمه فارسی مراجعه شود.

۷- مستحب است کسی که بمکه میرود بشماره روزهای سال سیصد و شصت بار طواف کند و اگر نتواند سیصد و شصت دور طواف کند-

امام ششم (ع) فرمود خوب است که سیصد و شصت بار طواف هفت شوطی را انجام دهد بشماره روزهای سال و اگر نتواند سیصد و شصت دور طواف کند و اگر نتواند هر چه تواند طواف کند.

۸- خصال که آداب و شرایع دین اسلامند.

اشاره

امام ششم (ع) فرمود اینها دستورات دین اسلامند برای کسی که بخواهد بدانها پای بند باشد و بخواهد خدا او را هدایت کند، وضوء را چنانچه خدا در کتاب گویای خود دستور داده کاملاً بگیرد رو و دو دست را تا مرفق بشوید و سر را و روی دو پا را تا بلندی متصل بساق مسح کشد هر کدام را یک بار و دو بار هم جائز است وضوء را جز بول و باد و حواب و غائط و جنابت باطل نکند، کسی که روی موزه مسح کشد، خدا و رسولش و کتابش را مخالفت ورزیده وضویش درست نیست و نمازش مجزی نه.

غسل چند قسم است چون غسل جنابت و حیض و غسل میت و غسل مس میتی که سرد شده و غسل کسی که میت را غسل داده و غسل جمعه و غسل عید فطر و قربان و غسل دخول بمکه و غسل دخول

مدینه و غسل زیارت و غسل احرام و غسل روز عرفه و غسل شب هفدهم ماه رمضان و غسل شب بیست و یکم و بیست و سوم آن سنت است و فرض غسل جنابت و حیض است که بیک صورت واقع میشوند.

نمازهای واجب: ظهر چهار رکعت، عصر چهار رکعت، مغرب سه رکعت، عشاء چهار رکعت صبح دو رکعت که روی هم می شود هفده رکعت، و نماز نافله سی

و چهار رکعت است: چهار رکعت پس از مغرب که در سفر ساقط شوند دو رکعت نشسته بعد از عشاء که یک رکعت محسوبند، هشت رکعت نماز شب در موقع سحر، و نماز شفع دو رکعت و نماز وتر یک رکعت، نافله صبح دو رکعت پس از وتر و هشت رکعت پیش از ظهر و هشت رکعت پیش از عصر، مستحب است نماز را در اول وقت خواند ثواب نماز جماعت بیست و چهار برابر فردی است. نماز پشت سر فاجر درست نیست و بغیر شیعه مذهب نباید اقتدا کرد، و در لباس پوست مردار نماز درست نیست اگر چه هفتاد بار دباغی شود، و نه در پوست درندگان، و سجده نشود مگر بر زمین یا آنچه از زمین روید جز خوردنی و پنبه و کتان، در آغاز نماز گویند تعالی عرشک و نگویند تعالی جدک (بخت بلند است) در تشهد اول نمازی که دو تشهد دارد نگویند السلام علينا و علی عباد الله الصالحین زیرا سلام بیرون میبرد از نماز و این هم سلام است و چون سلام گفתי از نماز بیرون رفتی، در مسافرت هشت فرسخ نماز شکسته است و آن دو منزل است و چون نماز را شکسته خواندی باید روزه ماه رمضان را هم افطار کنی هر کس در سفر نماز شکسته نخواند درست نیست زیرا در واجب الهی افزوده؛ قنوت در همه نمازی سنت مؤکد است و محل آن رکعت دوم است پیش از رکوع و بعد از قرائت، در نماز میت پنج الله اکبر است کسی که

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۹۲

کم گذارد با دستور شرع مخالفت کرده،

مرده مرد را از پیا بآرامی وارد گور کنند و مرده زن را از سر تا پا بسمت لحد ببرند، گورها را مسطح کنند و پشت ماهی نسازند، بسم الله را در نماز باید بلند گفت.

واجبات قرآنی نماز هفت است: وقت و طهارت و تکبیره الاحرام و قبله و رکوع و سجود و ذکر، زکاه در دویست درهم پول نقره پنج درهم واجب است؛ نقره کمتر از آن زکاه ندارد و زکاه در مال واجب نشود تا سال بر آن بگردد و از روزی که در ملک مال آمده یک سال تمام بگذرد زکاه را بغیر شیعه مذهب که امام برحق را بحق طاعت میشناسند نمیتوان داد، پول طلا چون بیست مثقال باشد نیم دینار که نصف مثقال شرعی است زکاه دارد، و چون گندم و جو و خرما و کشمش بمقدار پنج وسق باشد زکاه در آن واجب است و زکاتش ده یک باشد اگر بیاران آب خورد و بیست یک باشد اگر با گاو چاه آب خورد، وسق شصت صاع است، صاع چهار مد است (هر مدی یک صد و پنجاه و سه مثقال و کسری است. در گوسفند چون چهل و یکی شد یکی زکاه است تا صد و بیست و چون یکی افزود دو گوسفند زکاه دارد تا دویست و چون یکی افزود سه گوسفند زکاه دارد تا سیصد و چون از این گذشت در هر صد عدد یک گوسفند داده می شود و گاو وقتی به سی شماره رسید یک گوساله یک ساله زکاه دارد تا بچهل رسد که در آن یک گاو دو ساله است تا بشصت رسد که در

آن دو گاو دو ساله است تا بنود رسد که در آن سه گوساله یک ساله است و سپس در هر سی تا یک گوساله یک ساله است و در هر چهل یک گاو دو ساله.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۹۳

شتر چون پنج شود زکاه دارد و زکاه پنج شتر یک گوسفند است تا بده رسد که زکاتش دو گوسفند است و چون پانزده شد سه گوسفند زکاه دارد و چون بیست شد چهار گوسفند و چون بیست و پنج شد پنج گوسفند و چون یکی بر آن افزود یک کره شتر دو ساله زکاه دارد و چون بسی و پنج رسید و یکی افزود یک شتر پا در سه سال زکاه دارد و چون بچهل و پنج رسید و یکی افزود یک شتر پا در چهار سال زکاه دارد و چون بشصت رسید و یکی افزود یک شتر پا در پنج سال زکاه دارد تا برسد بهشتاد و چون یکی افزود زکاه آن یک شتر پا در شش سال است تا برسد بنود چون بنود رسید دو شتر پا در سه سال زکاه دارد تا برسد بصد و بیست که در آن دو شتر پا در چهار سال است که نر پشت گیرند و چون شتر بسیار گردد برای هر چهل شماره یک شتر پا در سه سال زکاه دهند و برای هر پنجاه یک شتر پا در چهار سال و دیگر برای کسری آن گوسفند داده نمی شود و باید رجوع بسال شتران کرد.

زکاه فطره برای هر سری از کوچک و بزرگ و آزاد و بنده مرد و زن لازم است و اندازه

آن چهار مد است از جنس گندم و جو و خرما و مویز و آن یک صاع تمام است (که از یکمن تبریز تقریباً

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۹۴

بیست و پنج مثقال کمتر است) مستحق هر قسمتی از زکاه شیعه مذهب و عارف بحق امام است، اکثر ایام حیض زن ده روز است و کمترین آن سه روز، زنی که مستحاضه است باید غسل کند و فرج خود را با پنبه پر کند و ببندد و نماز بخواند حائض نماز نخواند و قضای آن را هم نخواند و روزه نگیرد ولی قضای روزه را بگیرد، روزه ماه رمضان واجب است چون ماه رؤیت شد روزه گیرند و چون ماه شوال رؤیت شد افطار کنند.

نماز مستحبی را بجماعت نخوانند زیرا بدعت است و هر بدعت گمراهی است و هر گمراهی در دوزخ است.

روزه سه روز در هر ماهی سنت مؤکد است و آن روزه دو پنجشنبه است با چهار شنبه میانه باین ترتیب:

پنجشنبه اول ماه و چهار شنبه دهه وسط و آخر پنجشنبه دهه آخر، روزه ماه شعبان برای هر کس بدان موفق شود نیک است زیرا نیکان آن ماه را روزه میداشتند و بدان تشویق میکردند و رسول خدا (ص) روزه ماه شعبان را بمه ماه رمضان میپیوست، قضای ماه رمضان را اگر تفریق کند جائز است و اگر پی در پی بگیرد بهتر است؛ حج خانه کعبه بر هر مستطیعی که راه بدان یابد واجب است، استطاعت توشه و مرکب سواری است با تندرستی و نفقه ای که برای عیالات خود بگذارد و خرجی مراجعت از

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۹۵

مکه تا وطن، باید

حج تمتع کند و حج قرآن و افراد صحیح نیست مگر برای کسی که وطن او در اطراف مکه باشد و احرام پیش از میقات جائز نیست چنانچه تأخیر آن از میقات جائز نیست مگر برای بیماری یا تقيه.

خدا فرمود حج و عمره را برای خدا تکمیل کنید تکمیل آنها کناره گیری از جماع و دروغ و ستیزه است.

در حال حج برای قربانی گوسفند اخته و خایه کشیده کافی نیست زیرا ناقص است و خایه مالیده با وجود غیر آن کافی نیست واجبات حج احرام است و چهار تلبیه بدین لفظ لیکن اللهم لیکن لا شریک لیکن ان الحمد و النعمه لک و الملک لا- شریک لک، و طواف خانه از واجبات عمره است با دو رکعت نماز در مقام ابراهیم و سعی میان صفا و مروه هم واجب است، و طواف حج واجب است و دو رکعت نماز آن در مقام ابراهیم واجب و سعی بین صفا و مروه نیز واجب است و طواف نساء هم واجب است و دو رکعت نماز طواف در مقام ابراهیم بعد از آن واجب است.

و بعد از آن سعی میان صفا و مروه نیست؛ وقوف بمشعر واجب است قربانی برای کسی که حج تمتع کرده واجب است، اما وقوف بعرفه سنتی است لازم و سر تراشیدن سنت است، و رمی جمره ها سنت است. و جهاد در رکاب امام عادل بر حق واجب است، هر کس برای حفظ مال خود کشته شود شهید است.

در کشور حکومت جور که وظیفه تقيه است کشتن کفار و ناصبی ها روا نیست مگر کسی که قتل نفس کند یا راه برد و در

زمین فساد کند که در صورت اطمینان بر جان خود و یارانت جائز است او را بکشی در حکومت جور تقیه واجب است کسی که از روی تقیه برای حفظ جان و مال و آبروی خود قسم بخورد مخالفت آن جائز است و کفاره هم ندارد.

طلاق مشروع همان است که خداوند در قرآن و پیغمبر (ص) در دستورات خود ذکر کرده اند طلاق بر خلاف دستور شرع صحیح نیست هر طلاقی که مخالف دستور شرع اسلام باشد درست نیست چنانچه هر نکاحی مخالف دستور اسلام باشد نکاح نیست. یک مرد بیش از چهار زن آزاد را نمیتواند با هم بگیرد.

چون زن را سه طلاق عدی دهند (یعنی طلاق دهد و رجوع کند و دخول کند و دو باره طلاق دهد و در عده رجوع کند تا سه بار) شوهرش نمیتواند او را ازدواج کند تا شوهر دیگری برود و محلل او گردد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۹۶

فرمود زنانی که در یک جا سه بار طلاق داده شده اند (چنانچه رسم سنیان است) از ازدواج آن ها کناره کنید اینها شوهر دارند. صلوات بر پیغمبر (ص) در هر جا و خصوص در موقع عطسه و وزیدن بادها و غیر آن واجب است.

دوستی و بستگی با دوستان خدا و بیزاری از دشمنانشان و کسانی که بخاندان محمد (ص) ستم کردند و پرده احترام آن ها را دریدند و فدک را از فاطمه زهرا (ع) گرفتند و میراث او را از او دریغ داشتند و غصب کردند حق او و شوهرش را و همت گماشتند که خانه اش را آتش بزنند و بنیاد ستم را داشتند و غصب کردند حق او و

شوهرش را و همت گماشتند که خانه اش را آتش بزنند و بنیاد ستم را نهادند و روش پیغمبر (ص) را دیگرگون کردند و بیزاری از عهدشکنان در جمل و ستم کنندگان در جبهه صفین و از دین برگشتگان نهروان واجب است و بیزاری از بتها و قمارهای زمان جاهلیت و پیشوایان گمراهی و جلوداران جور همه از اول تا آخرشان واجب است، و بیزاری از شقی ترین اولین و آخرین برادر پی کننده ناقه ثمود کشنده امیر مؤمنان (ع) واجب است، و بیزاری از همه قاتلین خاندان پیغمبر (ص) واجب است و دوستی و پیوند با مؤمنانی که پس از پیغمبر از دین برنگشتند و دیگرگون نشدند چون سلمان فارسی، ابی ذر غفاری، مقداد بن اسود کنندی، عمار یاسر، جابر بن عبد الله انصاری، حذیفه بن یمان، ابی هیثم بن تیهان، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری، عبد الله بن صامت، عباد بن صامت، خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، ابی سعید خدری و کسانی که برویه آن ها رفتند و کردارشان چون کردار آنها بود واجب است و دوستی پیروان آن ها و کسانی که بآنها اقتدا کردند و براه راست آن ها رفتند واجب است. و احسان پیدر و مادر واجب است و اگر مشرک باشند نه آن ها و نه دیگری را فرمان مبر در معصیت خدا زیرا برای مخلوق در مورد معصیت خالق حق طاعتی نیست و پیغمبران و اوصیاء گناهی ندارند زیرا معصوم و پاکند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۹۷

دو متعه بطور وجوب حلالند چنانچه خدای عز و جل در کتاب خویش فرو فرستاده و رسول خدا آن ها را قانون گزارده - متعه حج و متعه زنان،

و فرائض ارث هم چنانست که خدای تبارک و تعالی مقرر داشته، عقیقه فرزند از پسر و دختر روز هفتم است روز هفتم نام فرزند را بر میدارند و سرش را میتراشند و برابر مویش طلا یا نقره صدقه میدهند، خدای عز و جل بهیچ کس بیش از توانائی او تکلیف نمیکند و بیش از طاقت بر او تحمیل نمیفرماید، کارهای اختیاری بندگان را خدا اندازه گرفته ولی او ایجاد نکرده، خدا آفریننده هر چیزی است عقیده بجبر و تفویض نداشته باشد خدا بیگناه را برای گناهکار مورد باز پرس قرار نمیدهد، کودکان را بگناه پدران عذاب نمیکند زیرا خودش در قرآن میفرماید کسی بار دیگری را بدوش نمیکشد و میفرماید نیست برای انسان مگر آنچه کوشش کند، و در آینده نتیجه کوشش خود را دریابد.

بر خدا رواست که ببخشد و تفضل نماید برای خدا روا نیست که ستم کند خدا اطاعت کسی که میداند بندگانش را گمراه میکند و از راه بدر میبرد بآنها واجب نمیکند و کسی که میداند کافر می شود و بندگی شیطان را بر بندگی او می گزیند برسالت نمیفرستد، حجت بر خلق خود نمیکند مگر معصوم را، اسلام غیر از ایمان است هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست، دزد در حال دزدی مؤمن نیست، زنا کار در حال زنا مؤمن نیست، کسانی که حد خورده اند مسلمانند نه مؤمن و نه کافر، خدای تبارک و تعالی مؤمن را که وعده بهشت داده بدوزخ نبرد و کافری را که وعید خلود در دوزخ داده از دوزخ بیرون نیاورد ولی گناهان جز کفر را برای هر کس خواهد می آمرزد، کسانی که

واجب الحد شده اند فاسقند نه مؤمنند و نه کافر و مخلد در دوزخ نیستند روزی شود که از آن در آیند، شفاعت هم شامل آن ها می شود و هم شامل مردمان ضعیف العقیده هر گاه خداوند دیانت آن ها را بیسندد، قرآن کلام خدا است نه خالق است و نه مخلوق کشورهای اسلامی امروز دار التقیه محسوبند و دار الاسلام نه دار الکفرند و نه دار الایمان امر بمعروف و نهی از منکر برای کسانی که بدان قدرت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۹۸

دارند و بجان خود و همکیشان خود نترسد واجب است ایمان انجام واجبات و کناره گیری از گناهان کبیره است، ایمان معرفت با دل و اعتراف با زبان و عمل با اعضاء تن است با اقرار بعذاب قبر و منکر و نکیر و زنده شدن پس از مرگ و حساب قیامت و صراط و میزان شرط ایمان بخدا بیزاری از دشمنان خداست تکبیر در عید روزه و قربان واجب است در عید روزه پس از پنج نماز که آغازش نماز مغرب شب فطر است و آخرش نماز عصر روز عید فطر و صورتش این است (اللَّهُ اكْبَرُ اللَّهُ اكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ اكْبَرُ وَ اللَّهُ الحمد لله اكْبَرُ على ما هدینا و الحمد لله على ما ابلانا) چون خدای عز و جل فرموده است تا شماره روزه را کامل کنید و برای آنکه خدا شما را هدایت کرده او را تکبیر گوئید و در روز عید قربان در شهرهای دور از مکه پس از ده نماز که آغازش نماز ظهر روز عید قربانست تا نماز صبح روز سوم و در منی پس از

پانزده نماز که آغازش نماز ظهر روز عید است تا نماز صبح روز چهارم در تکبیرات عید قربان این جمله اضافه شود (اللّٰهُ اَكْبَرُ عَلٰی مَا رَزَقْنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْاَنْعَامِ زَن زَائِدَةً بِيَسْتِ رُوْزِ تَرْكِ نَمَازِ وَ رُوْزِهِ نَكْنِدُ دَرِ صُوْرَتِيْ كِهْ پِيْشِ اَزْ اَنِّ پَاكْ نَشُوْدُ وَ اَكْرَ تَا رُوْزِ بِيَسْتِمِ پَاكْ نَشُدُ وَ اِدَامَهْ يَافِتْ پَسْ اَزْ اَنِّ غَسْلِ كَنْدُ وَ پِنْبَهْ بَخُوْدِ پَرِ دَارِدُ وَ عَمَلِ مَسْتَحَاضَهْ كَنْدُ، نُوْشَابَهْ هَرْ چِهْ بِيَسْتِشْ مَسْتِ كَنْنَدَهْ بَاشَدِ چِهْ كَمْ وَ چِهْ زِيَادِ اَنِّ حَرَامِ اسْتِ، هَرِ دَرْنَدَهْ نِيْشِ دَارِ وَ پَرْنَدَهْ چَنْگَالِ دَارِيْ حَرَامِ اسْتِ، سِپَرِزِ حَيُوَانِ حَرَامِ اسْتِ زِيْرَا خُوْنِ اسْتِ اَزْ حَيُوَانَاتِ اَبِيْ وَ دَرِيَايِيْ سَكْ مَاهِيْ وَ مَارِ مَاهِيْ وَ طَافِيْ وَ زَمِيْرِ حَرَامَنْدِ وَ هَرِ مَاهِيْ كِهْ پُوْسْتِ زَبْرِ نَدَارِدُ حَرَامِ اسْتِ، تَخْمَهَائِيْ كِهْ سَرِ وَ تَهْ اَنِّ تَفَاوْتِ دَارِدُ حَلَالِ وَ اَنْچِهْ تَهْ وَ سَرِشْ بَرَابَرِ هَمِ اسْتِ حَرَامِ اسْتِ، هَرِ مَلَخِيْ كِهْ كَامَلَا پَرُوَازِ مِيْكَنْدِ حَلَالِ اسْتِ وَ لِيْ دَبَاءِ كَامَلَا پَرْنَدَهْ نِيْسْتِ حَرَامِ اسْتِ تَذَكِيَهْ مَاهِيْ وَ مَلَخِ هَمَانِ اسْتِ كِهْ زَنْدَهْ گَرْفْتَهْ شُوْنَدِ، اَزْ گَنَاهَانِ كَبِيْرَهْ بَايَدِ جَدَا اجْتِنَابِ كَرْدِ

، گناهان كَبِيْرَهْ اِيْنِهَا اسْتِ:

۱- شَرَكْ بَخْدَا ۲- قَتْلِ نَفْسِ مَحْتَرَمِ ۳- تَرْكِ حَقُوْقِ پَدْرِ وَ مَادِرِ ۴- گَرِيْزِ اَزْ جِهَادِ ۵- خُوْرْدَنْ

الْخِصَالِ / تَرْجَمَهْ كَمْرَهْ اِيْ، ج ۲، ص: ۳۹۹

مَالِ يَتِيْمِ بِنَارُوَا ۶- رِبَا خُوْرْدَنْ پَسْ اَزْ دَانَسْتَنْ حَرْمَتِ اَنِّ ۷- نَسْبَتِ دَاْدَنْ زَنَانِ پَارِسَا بَزْنَا- ۸- زَنَا ۹- لُوَاطِ ۱۰- دَزْدِي ۱۱- خُوْرْدَنْ مَرْدَارِ ۱۲- خُوْرْدَنْ خُوْنِ ۱۳- خُوْرْدَنْ گوْشْتِ خُوْكِ ۱۴- خُوْرْدَنْ نَذْرِيْ بَرَايِ غَيْرِ خُدَا (اِيْنِهَا دَرِ غَيْرِ حَالِ اضْطِرَارِ اسْتِ) ۱۵- خُوْرْدَنْ سَحْتِ مَانَنْدِ اَجْرَتِ زَنَا وَ

اجرت قضاوت و بهای کنیز خواننده و رقاصه ۱۶- کم فروشی ۱۷- قمار ۱۸- گواهی ناحق ۱۹- نومیادی از رحمت خدا ۲۰- ایمنی از مکر خدا ۲۱- بریدن امید از رحمت خدا ۲۲- ترک یاری ستمدیدگان ۲۳- اعتماد بستمکاران ۲۴- قسم دروغ ۲۵- منع حقوق ۲۶- کبر فروشی و جبر کردن بزیردستان ۲۷- دروغ ۲۸- اسراف ۲۹- تذبذب ۳۰- خیانت ۳۱- سبک شمردن حج ۳۲- جنگ با دوستان خدا و بازیهای که شخص را از یاد خدا دور میکند چون غنا و تار بد است اصرار بر گناهان صغیره بد است سپس فرمود در همین اندازه از دستورات برای مردم عبادت کار کفایت است.

مصنف این کتاب گوید گناهان کبیره بطور مطلق هفت است (چنانچه در باب خصال هفتگانه گذشت) و سائر گناهانی که پس از آن ها ذکر شده کبیره اند نسبت بگناه کوچکتر و صغیره اند نسبت بگناه بزرگتر مقصود امام ششم از کبائر علاوه بر هفت در این حدیث همین است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۰۰

۹- امیر المؤمنین (ع) در یک مجلس باصحاب خود چهار صد در از دانش آموخت که هر کدام برای دین و دنیای مسلمان صلاحیت دارند.

امام پنجم (ع) از پدراناش بازگو کرده است که امیر مؤمنان (ع) در یک مجلس چهار صد درس از دانش باصحاب خود آموخت که هر کدام برای دین و دنیای مسلمان صلاحیت دار میباشند. فرمود:

۱- حجامت بدن را سالم و خرد را محکم میکند.

۲- عطر زدن بشارب از اخلاق پیغمبر (ص) و پاک کننده دهان است.

۳- مسواک کردن خوشنودی خدا و روش پیغمبر (ص) و پاک کننده دهان است.

۴- صابون بشره را نرم و مغز را فزون و مجاری آب را در بدن آسان میکند و خشکی را میرد و رنگ را باز میکند.

۵- شستن سر چرک را میرد و گرد

و خاشاک را میزداید.

۶- آب در دهان گرداندن و در بینی کشیدن سنت است و پاک کننده دهن و بینی است.

۷- انفیه در بینی کردن سر را سالم میکند و بدن را نظیف مینماید و همه دردهای سر را میبرد.

۸- نوره کشیدن نشاط می آورد و تن را پاک میکند.

۹- نیکو کردن کفش بدن را نگه میدارد و بطهارت و نماز کمک میکند.

۱۰- چیدن ناخن از درد بزرگ دفاع میکند و روزی را فراوان و جلب مینماید.

۱۱- ستردن موی زیر بغل بوی بد را نابود کند و پاک کننده و سنت است که پیغمبر پاک بدان دستور داده است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۰۱

۱۲- شستن دستها پیش از طعام و پس از آن زیادتی در روزی و برطرف کردن چربی است از جامه و دیده را روشن کند.

۱۳- شب زنده داری سلامتی تن و خشنودی پروردگار عز و جل است و طلب رحمت او و چنگ زدن باخلاق پیغمبرانست.

۱۴- خوردن سیب پیراستگی معده است.

۱۵- جابجایی کندر دندانها را محکم میکند و بلغم را نابود میکند و بوی دهن را میبرد.

۱۶- نشستن در مسجد پس از سپیده دم تا بر آمدن خورشید از کوشش در زمین بهتر روزی را فراهم میکند. ۱۷- خوردن به

دل ضعیف را توانا کند و معده را پاک نماید و دل را توانائی افزون کند و ترسو را پر دل کند و فرزند را نیکو کند.

۱۸- در هر بامداد با ۲۱ دانه مویز رفع ناشتا کردن همه دردها را درمان کند جز درد مردن ۱۹- خوبست مرد مسلمان در شب

اول ماه رمضان بر همسر خود در آید زیرا خدا فرمود در

شب روزه بر شما حلال است که با زنان خود جماع کنید.

۲۰- غیر از انگشتر نقره بدست نکنید زیرا رسول خدا (ص) فرمود دستی که انگشتر آهن در آنست پاک نیست. ۲۱- هر کس بر انگشترش نام خدا را نقش کرده در مبال که می‌رود باید آن را از دستی که با آن خود را می‌شوید در آورد.

۲۲- هر گاه یکی از شما در آینه نگاه کند بگوید حمد از آن خدائی است که مرا آفریده و نقشبندی نموده و زیبا نگارش کرده و آنچه از دیگران نکوهیده است در پیکر من آراسته داشته و مرا با سلام گرامی فرموده.

۲۳- چون برادر مسلمان بر یکی از شماها در آید برای وی خود را بیارائید چنانچه برای بیگانه آرایش میکنید و میخواهید شما را در بهترین نمایشها ببیند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۰۲

۲۴- روزه سه روز در هر ماه که یک چهارشنبه میان دو پنجشنبه باشد با روزه شعبان و سوسه سینه ها را میبرد و پریشانی دلها را زایل میکند.

۲۵- شستن محل غائط بواسیر را قطع کند.

۲۶- شستن جامه اندوه و حزن را می زداید و پاک کننده است برای نماز.

۲۷- موی سپید را نکنند که آن نور مسلمان است.

۲۸- هر کس موی خود را در اسلام سپید کند روز قیامت نور او می شود.

۲۹- مسلمان جنب نخواست ۳۰- مسلمان بی وضوء نخواست اگر آب ندارد با خاک تیمم کند، زیرا در خواب روح مؤمن بسوی خدا بالا میرود و خدا آن را بپذیرد و برکت میدهد اگر مرگش رسیده آن را در خزانه رحمت خود ضبط میکند و اگر نرسیده با فرشتگان امین خود آن را پس می‌فرستد

تا به تن او برش میگردانند.

۳۱- مؤمن بسوی قبله تف نکند و اگر از روی فراموشی این کار را کرد از خدا آمرزش خواهد ۳۲- مرد در جای سجده فوت نکند.

۳۳- در طعام و شراب خود فوت نکند.

۳۴- در تعویذ و بازوبند خود پف نکند.

۳۵- مرد تکیه بر عصا نخواهد ۳۶- مرد از پشت بام در هوا نشاشد ۳۷- در آب روان نشاشد و اگر این کار را کرد و دردی باو رسید سرزنش نکند جز خودش را زیرا آب اهلی دارد و هوا هم اهلی.

۳۸- مرد برو نخواهد اگر کسی را دیدید برو خوابیده بیدارش کنید و نگذاریدش و هیچ کس از شماها با کسالت و چرت به نماز نایستند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۰۳

۳۹- در نماز بفکر خود نباشد زیرا در حضور خدای خویش است.

۴۰- برای بنده آن نمازش به حساب آید که حضور قلب داشته.

۴۱- آنچه از سفره بیرون می افتد بخورید زیرا شفای هر دردی است باذن خدا برای هر کس بدان شفا جوید ۴۲- چون یکی از شما طعامی خورد و انگشتانی که با آن طعام خورده بلیسد خدای عز و جل فرماید خدا ترا برکت دهد.

۴۳- جامه پنبه ای بپوشید که جامه رسول خدا (ص) بود و مو و پشم نمیپوشید مگر آنکه علتی داشت میفرمود براستی خدای عز و جل زیبا است و زیبایی را دوست دارد و دوست دارد که اثر نعمت خود را در بنده خود ببیند.

۴۴- با خویشان خود گرمی کنید اگر چه به سلام کردن باشد خدای عز و جل میفرماید پرهیزید از خدائی که مسئول او هستید و از خویشان که خداوند بر شما

دیده بانست.

۴۵- روز خود را بگفتار چنان و چنان و گفتگوی اینکه چه کردیم و چه کردیم نگذرانید زیرا با شما پاینده هائی هست که بحساب ما و شما نگرانند.

۴۶- در هر جا خدا را بیاد آرید که با شما است.

۴۷- بر محمد (ص) و خاندانش صلوات بفرستید زیرا خدا با یاد محمد (ص) و دعای بر او دعای شما را بپذیرد.

۴۸- غذای گرم را بگذارید تا خنک شود زیرا رسول خدا فرمود چون طعام گرمی نزد شما آورند بنهید تا خنک شود و خوراکش ممکن گردد خداوند آتش را روزی ما نکرده برکت در طعام خنک است ۴۹- چون یکی از شما بشاشد بسمت بالا روان نکند و رو بباد نشاشید.

۵۰- بکودکان خود چیزی بیاموزید که خدا آن ها را بدان سود دهد مبادا طائفه مرجئه عقیده خود را بدانها تحمیل کنند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۰۴

۵۱- زبان خود را نگهدارید و سلام کنید ۵۲- انجام وظیفه را غنیمت شمارید.

۵۳- امانت را بصاحبانش رد کنید اگر چه کشته اولاد پیغمبران باشند.

۵۴- چون در بازار رفتید ذکر خدا را بسیار بگوئید و چون مردم بخود مشغولند شما بیاد خدا باشید که کفاره گناهان و فزونی حسنات شماست و در زمره غافلین نوشته نشوید.

۵۵- چون ماه رمضان رسید بنده خدا نباید سفر کند زیرا خدا فرمود هر کس ماه رمضان را درک کرد باید روزه بگیرد.

۵۶- در میخواری و مسح بر موزه تقيه روا نیست.

۵۷- مبادا در باره ما غلو کنید، بگوئید ما بندگانی پرورده خدائیم و در فضیلت ما هر چه خواهید بگوئید ۵۸- هر که ما را دوست دارد کارهای ما را بکند و از ورع

یاری خواهد که ورع بهترین کمک کار است در امور دنیا و آخرت.

۵۹- با عیب کنندگان ما همنشینی نکنید و پیش دشمنان ما مدح ما را نکنید و دوستی ما را آشکار ننمائید تا نزد پادشاهتان خود را خوار کنید.

۶۰- راستی را از دست ندهید که نجات بخش است.

۶۱- در آنچه نزد خداست رغبت کنید ۶۲- طاعت خدا را بجوئید.

ابن بابویه، محمد بن علی - کمره ای، محمد باقر، الخصال / ترجمه کمره ای، ۲ جلد، کتابچی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۷ ش.

الخصال / ترجمه کمره ای ؛ ج ۲ ؛ ص ۴۰۴

- بر طاعت حق شکبیا باشید ۶۴- چه اندازه زشت است که مؤمن بی آبرو بهشت رود و در آنچه برای روز قیامت پیش داشتید بخیال شفاعت ما نباشید.

۶۵- در روز قیامت پیش دشمنان خود را رسوا نکنید و نزد آن ها بطمع دنیای پست مقام بلند خود را نزد خدا تکذیب نکنید.

۶۶- در موقع چشم داشت بدان چه در دست دیگران می بینید بدستور خدا صرف نظر کنید مگر نشنیدید که رسول خدا (ص) خبر داده آنچه پیش خداست بهتر و پاینده تر است، مژده ای که از جانب خدا بمؤمن میرسد چشمش روشن می شود و لقاء خدا را دوست میدارد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۰۵

۶۷- برادران ضعیف خود را پست نشمارید کسی که مؤمنی را پست شمارد خدا او را با وی در بهشت جمع نکند مگر آنکه توبه کند چون دانستی برادر مؤمن بتو حاجتی دارد پیش از آنکه اظهار کند حاجتش را برآور ۶۸- با هم دوستی و مهربانی و بخشش کنید.

۶۹- چون منافق نباشید که میگوید و نمیکند.

۷۰- زن بگیریذ زیرا زن گرفتن روش پیغمبر است که بسیار میفرمود:

هر کس میخواهد از روش من پیروی کند همانا یکی از رویه های من زن گرفتن است فرزند بخواهید که من در روز قیامت به بسیاری شما بر امتهای دیگر افتخار میکنم.

۷۱- شیر زناکار بفرزندان خود ندهید و نه شیر زن دیوانه را زیرا شیر بیماری مادر را بفرزند سرایت میدهد.

۷۲- از خوردن پرنده ای که سنگدان و خار پس پا و چینه دان ندارد کناره کنید.

۷۳- از خوردن گوشت هر درنده نیشدار و پرنده چنگال داری کناره کنید.

۷۴- سپرز را نخورید زیرا خون را فاسد بار می آورد.

۷۵- سیاه نپوشید که جامه فرعون بود ۷۶- از غده های گوشت کناره کنید که رگ خوره را بجنبش می آورند.

۷۷- در احکام دین قیاس نکنید زیرا دین قیاس بردار نیست جماعاتی می آیند که قیاس میکنند آن ها دشمن دینند نخست کسی که قیاس کرد شیطان بود.

۷۸- کفشهای سیاه و سفید نپوشید که کفش فرعونست فرعون اول کسی است که کفش سیاه و سفید پوشید ۷۹- با میخوران مخالفت کنید ۸۰- خرما بخورید که شفای هر دردی است.

۸۱- از گفتار رسول خدا (ص) پیروی کنید که فرمود هر کس یک در سؤال بروی خود باز کند خدا دری از فقر بروی او باز میکند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۰۶

قیامت آن را دریابید ۸۴- از جدال کناره کنید که شک بار می آورد.

۸۵- هر که پروردگارش حاجتی دارد در سه وقت آن را بخواهد یک ساعت در روز جمعه یکی در موقع ظهر که زوال آفتاب است و در هنگام وزیدن باد که درهای آسمان باز می شود و رحمت می آید و پرنده ها آواز میکنند و در ساعت آخر شب هنگام دمیدن سپیده که دو فرشته

فریاد میکشند آیا توبه کننده ای هست که از او پذیرفته شود آیا سؤال کننده ای هست که باو عطا شود آیا آمرزش خواهی هست که آمرزیده شود آیا حاجتمندی هست که حاجتش روا شود، دعوت حق را لبیک گوئید.

۸۶- میان سپیده دم تا آفتاب زدن از خدا روزی خواهید که از دنیاگردی در طلب روزی مؤثرتر است در این ساعت خدا روزی بندگانش را پخش میکند.

۸۷- امیدوار باشید و از رحمت حق نومید نباشید پسندترین عبادت نزد خدا امیدواری بگشایش است تا بنده بدان پاینده باشد.

۸۸- چون نماز بامداد را گذاردید بخدا توکل کنید که در آن هنگام بهره ها عطا شود.

۸۹- با شمشیر وارد حرم نشوید.

۹۰- در نماز شمشیر پیش رو ننهید که قبله مورد امنیت است.

۹۱- چون بحج رفتید بر سر قبر رسول خدا (ص) فرود شوید و زیارت کنید زیرا ترک آن ناسپاسی است.

۹۲- قبرهای دیگر هم که حق آن ها بگردن شما است زیارت کنید و در سر آن ها از خدا طلب روزی کنید.

۹۳- گناه کم را کوچک شمارید زیرا کم بشمار گرفته شود تا بزرگ گردد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۰۷

۹۴- سجده را طول دهید که هیچ کاری بر شیطان از آن سخت تر نباشد که ببیند پسر آدم در سجده است زیرا باو فرمان سجده رسید و گناه ورزید و رانده شد و باین فرمان سجده رسید و اطاعت کرده و نجات یافت.

۹۵- بسیار یاد مرگ و بیرون شدن از قبر و ایستادن نزد خدا را کنید تا مصائب بر شما آسان شود ۹۶- چون چشم یکی از شما درد آید آیه الکرسی بخواند و در دل گیرد که به شده ان شاء الله

شفا یابد، از گناهان کناره کنید که هر بلائی و هر کمی روزی از گناهست حتی خراش بدن و برخوردن پا و مصیبت، خدا فرماید هر مصیبتی بشما رسد از دست خود شما است و بسیاری را هم خدا میبخشد.

۹۷- خدا را در سر طعام نام برید و طغیان نکنید زیرا که آن هم یکی از نعمتهای خدا و روزیهای او است واجب است برای آن خدا را حمد گوئید و شکر گزارید.

۹۸- تا نعمتی دارید با آن خوشرفتاری کنید زیرا نعمت میرود و بدان چه صاحبش با آن کرده گواهی میدهد.

۹۹- هر که از خدا به روزی اندک راضی باشد خدا از او بکردار اندک راضی است از تقصیر حذر کنید که هنگامی حسرت خواهید خورد که حسرت ندارد.

۱۰۰- چون در میدان جنگ به دشمن برخوردید کم گوئید و بسیار ذکر خدا کنید و از آن ها نگریزید تا بسخط خدا گرفتار شوید و مستوجب خشم او گردید و چون در حال جنگ دیدید یکی از برادران شما زخمی شده یا وامانده یا به چنگال دشمن افتاده با جان خود از او نگهداری کنید.

۹۷- هر چه توانید نیکی کنید که از مرگ بدتان ننگه میدارد.

۹۸- هر که میخواهد بداند پیش خدا چه مقامی دارد ببیند در هنگام گناه چه اندازه خدا نزد او

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۰۸

اعتبار دارد همانست مقام او در نزد پروردگار.

۹۹- بهترین چیزی که مرد در خانه برای عیال خود بگیرد گوسفند است هر که یک گوسفند در منزل دارد ملائکه روزی یک بار او را تقدیس کنند و اگر دو گوسفند دارد روزی دو بار او را تقدیس کنند

و در سه گوسفند سه بار باو گویند مبارک باشید.

۱۰۰- چون مسلمان ناتوان شود گوشت و شیر بخورد زیرا که خدا قوت را در آن ها نهاده.

۱۰۱- چون قصد حج کردید پیش از وقت حوائج سفر را بخرید زیرا که خدا میفرماید اگر قصد خروج داشتند ساز و برگ آن را فراهم میکردند.

۱۰۲- هر گاه یکی از شما در آفتاب نشیند پشت بدان کند زیرا که درد درونی را آشکار میکند ۱۰۳- چون به حج رفتید بخانه کعبه بسیار نگاه کنید زیرا خدای تعالی صد و بیست رحمت در خانه خود دارد که شصت از آن از ان طواف کنندگان و چهل از آن از آن نمازگزاران و بیست از آن از نگاه کنندگان بخانه کعبه است و در نزد ملتزم (میان در خانه و رکن حجر الاسود) بگناهان خود که در یاد دارید اعتراف کنید و برای آنچه در یاد ندارید بگوئید خدایا آن گناهانی که پاسبانان تو بر ما ضبط کرده و ما فراموش کرده ایم بیامرزش زیرا هر که در آنجا به گناهان خود اعتراف کند و آن ها را بشمارد و بیاد آورد و آمرزش خواهد بر خدای عز و جل لازم است که آن ها را بیامرزد.

۱۰۴- پیش از آنکه بلا بر شما آید دعا کنید.

۱۰۵- درهای آسمان در پنج وقت باز میشوند هنگام باریدن باران، هنگام یورش مجاهدان، هنگام اذان، هنگام خواندن قرآن، وقت زوال و سپیده دم.

۱۰۶- هر که مرده ای را غسل داد پس از آنکه کفن بر او پوشید غسل کند.

۱۰۷- بمردگان خود جز کافور عطری نزنید زیرا مرده بمتزله محرم است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۰۹

۱۰۸- به کسان خود سفارش کنید

که مردگان را به نیکی نام برند زیرا چون پدر فاطمه زهرا از دنیا رفت و همه زنان بنی هاشم به همدردی او آمدند بآنها فرمود ناله و شیون را کنار بگذارید و دعا کنید.

۱۰۹- مردگان خود را زیارت کنید براستی آن ها زیارت شما خرسند میشوند.

۱۱۰- هر کسی سر قبر پدر و مادرش برای او دعا کند و حاجت خود را از خدا بخواهد.

۱۱۱- مسلمان برای مسلمان آینه است.

۱۱۲- هر گاه از برادر مؤمن خود لغزشی دیدید بر او حمله نکنید و چون خودش او را رهنمائی و نصیحت کنید و با او نرمی نمائید.

۱۱۳- از اختلاف پرهیزید تا پراکنده نشوید.

۱۱۴- و راستی کنید تا پیش روید و اجر ببرید.

۱۱۵- هر کدامتان با چهار پا سفر کرد چون بمنزل رسید نخست آب و علف باو دهد.

۱۱۶- به روی چهار پایان نزنید زیرا تسبیح خدا میگویند.

۱۱۷- هر مسافری گم شد یا ترسید فریاد کشد یا صالح اغثنی زیرا یکی از برادران جن شما بنام صالح در گردش است برای خاطر شما چون آواز شما را بشنود جواب میدهد و گمشده را هدایت میکند و چهارپای فراری را نگه میدارد.

۱۱۸- هر کس در بیابان از شیر بر خود یا گوسفندش بترسد خطی بدور آن ها کشد و بگوید خدایا ای پروردگار دانیال و چاه شیران و پروردگار هر شیر درنده مرا و گوسفندان مرا نگهداری کن.

۱۱۹- هر کسی از عقب بترسد این آیات را بخواند (در سوره و الصافات) سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ .

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۱۰

۱۲۰- هر کس از غرق بترسد بخواند بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَ

مُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ بِسْمِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْقَوِيِّ وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ .

۱۲۱- در روز هفتم از برای فرزندان خود عقیقه بکشید و سر آن ها را که تراشیدند هم وزن موی آن ها نقره صدقه دهید به یک مسلمانی پیغمبر اکرم (ص) با حسن و حسین (ع) و فرزندان دیگرش چنین کرد.

۱۲۲- چون چیزی بدست سائل دادید از او بخواهید که در حق شما دعا کند که در باره شما مستجاب می شود اگر چه دعای او در باره خودش مستجاب نیست زیرا دروغ میگویند.

۱۲۳- دستی که با آن چیزی بدست سائل دادید ببوسید زیرا صدقه پیش از آنکه بدست سائل رسد بدست خدا میرسد خدا میفرماید (در سوره توبه آیه ۱۰۴) آیا نمیدانید که همانا خدا توبه بندگانش را میپذیرد و صدقه را میگیرد.

۱۱۴- شبانه صدقه بدهید زیرا صدقه غضب خدا را خاموش کند.

۱۲۵- سخن خود را از کردار خود شمارید.

۱۲۶- جز در نیکی سخن کم گوئید.

۱۲۷- از آنچه خدا بشما داده انفاق کنید زیرا انفاق کننده چون مجاهد در راه خداست هر کس یقین دارد که خدا عوض میدهد بخشش میکند و هر کس یقین ندارد بخل میورزد.

۱۲۸- هر کس یقین دارد و سپس شک کند بر یقین خود بپاید زیرا شک یقین را نقض نکند.

۱۲۹- بناحق گواه نشوید ۱۳۰- بر سر سفره ای که بر آن میگساری می شود نشینید زیرا بنده نمیداند که کی جانش گرفته می شود.

۱۳۱- بر سر غذا چون بندگان بنشینید پای خود را روی پای دیگر نیندازید و چهار زانو نشینید

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص:

زیرا خدا این نشستن را بد دارد و صاحب آن را دشمن دارد.

۱۳۲- شام پیغمبران پس از نماز عشاء است شام خوردن را ترک نکنید که ترک آن ویرانی تن است.

۱۳۴- تب پیش آهنگ مرگ است و زندان خداست در روی زمین که هر کدام از بندگان خود را خواهد در آن زندانی کند تب گناهان را بریزد چنان که کرک از کوهان شتر میریزد.

۱۳۵- هر دردی از درون است جز زخم و تب که بر تن وارد میشوند.

۱۳۶- سوزش تب را با بنفشه و آب خنک کم کنید زیرا سوزش آن از نفس دوزخ است.

۱۳۷- و تا بیماری غلبه نکند درمان نکنید ۱۳۸- دعا قضای مبرم را رد میکند آن را وسیله دفاع قرار دهد.

۱۳۹- وضوء بعد از طهارت ده حسنه است خود را پاکیزه کنید.

۱۴۰- تنبل نباشید که تنبل حق خدا را ادا نکند.

۱۴۱- و از بادیکه بویش آزار دهد وضوء بسازید.

۱۴۲- خود را واریسی کنید و تطهیر نمائید زیرا که خدا بنده چرکین را دشمن دارد که هر کس با او نشیند از او متنفر باشد.

۱۴۳- مرد در نماز با ریش خود و چیزی که او را از نماز مشغول کند بازی نکند.

۱۴۴- بکار نیک سبقت جوئید پیش از آنکه بکار دیگری گرفتار شوید.

۱۴۵- مؤمن خود را رنج دهد تا دیگران در آسایش باشند ۱۴۶- همه گفتارت ذکر خدا باشد ۱۴۷- از گناهان حذر کنید که بنده گناه میکند و روزیش کم می شود.

۱۴۸- بیماران خود را با صدقه درمان کنید و اموال خود را با دادن زکاه حفظ کنید ۱۴۹- نماز وسیله تقرب همه پرهیزکارانست ۱۵۰- حج جهاد مردم ناتوان است ۱۵۱-

و جهاد زن؛ خوب شوهرداری کردن است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۱۲

۱۵۲- فقر مرگ بزرگ است ۱۵۳- کمی عیالات یک ثروتیست ۱۵۴- اندوه یک نحو پیریست ۱۵۵- کسی که میانه روی و قناعت کند دست تنگ نشود.

۱۵۶- کسی که مشورت کند هلاک نگردد ۱۵۷- احسان در باره مرد شرافتمند یا دیندار شایسته است.

۱۵۸- هر چیز میوه ای دارد میوه احسان شتاب در آنست.

۱۵۹- کسی که یقین دارد خدا عوض میدهد بخشش میکند ۱۶۰- کسی که در مصیبت دست بزنانو زند مزدش باطل گردد، ۱۶۱- بهترین کردار مرد انتظار گشایش از طرف خداست.

۱۶۲- کسی که پدر و مادر خود را غمناک نماید عاق آن ها شده.

۱۶۳- روزی را بصدقه دادن بدست آرید ۱۶۴- با سپر دعا موج بلا را از خود بگردانید قسم بآن که دانه را بشکافد و آدم را بیافریند بلاء بر مؤمن شتابنده تر است از فرو شدن سیل از بالای تپه و از دویدن استر، ۱۶۶- از خدا عافیت از سختی بلا را بخواهید زیرا بالای سخت دین را میبرد.

۱۶۷- کسی که از دیگری پند گرفت و پذیرفت خوشبخت است.

۱۶۸- خود را به اخلاق نیک پرورش دهید زیرا بنده مسلمان بوسیله خوش خلقی بدرجه کسی میرسد که شب زنده دار و روزه عمرانه میگذراند.

۱۶۹- کسی که شراب نوشد و بداند که حرام است خدا بوی از گل خبال (چرک و خون دوزخیان) بنوشاند اگر چه آمرزیده شود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۱۳

۱۷۰- نذر در معصیت و یمین در قطع رحم صحیح نیست ۱۷۱- کسی که دعوت بکار خیر کند و خود بدان عمل نکند چون کسی است که بی زه خواهد تیراندازد.

۱۷۲- زن مسلمان برای شوهرش

خود را معطر کند.

۱۷۳- کسی که برای حفظ اموال خود کشته شود شهید محسوب می شود، ۱۷۴- شخص مغبون نه ستوده است و نه اجر دارد

۱۷۵- قسم فرزندی بی اجازه پدر و قسم زنی بی اجازه شوهر صحیح نیست.

۱۷۶- یک روز تا شب نشاید ترک صحبت کرد مگر اشتغال بذکر حق داشته باشد.

۱۷۷- پس از هجرت نباید بیابان گرد شد پس از فتح مکه وجوب هجرت ساقط است.

۱۷۸- تجارت کنید تا محتاج مردم نشوید زیرا خدا پیشه ور درستکار را دوست دارد.

۱۷۹- هیچ کاری پیش خدا از نماز محبوبتر نیست کار دنیا شما را از نماز در وقت باز ندارد زیرا خدای عز و جل جماعاتی را

نکوهش کرده و فرمود آنان که از نماز خود سهوکنندگانند یعنی غفلت میورزند و اوقات آن را سبک میگیرند.

۱۸۰- بدانید که دشمنان شما در اعمال نیک برای یک دیگر ریاکاری میکنند و خدا بآنها توفیق عمل خالص ندهد و جز عمل

خالص را نپذیرد ۱۸۱- نیکی کهنه نشود و گناه فراموش نشود خدا با کسانی است که تقوی دارند و احسان میکنند ۱۸۲-

مؤمن برادر خود را فریب ندهد و باو خیانت نکند و او را وانگذارد و باو بدبین نباشد و باو نگوید من از تو بیزارم.

۱۸۳- برای برادر خود دوشیزه بجو و اگر نیافتی برای او زن پارسائی بخواه، ۱۸۴- کندن کوه از برانداختن سلطنتی که عمرش

بسر نیامده است آسان تر است از خدا کمک خواهید و صبر کنید زیرا زمین را بهر کدام از بندگانش که بخواهد می دهد و سر

انجام نیک از آن متقیانست ۱۸۵- پیش از وقت در کاری عجله نکنید که پشیمان میشوید مدت را

طولانی بنظر نیاورید تا دل شما سخت شود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۱۴

۱۸۶- از ناتوانهای خود دستگیری کنید و بوسیله ترحم بر آن ها ترحم خدا را برای خود جلب کنید ۱۸۷- مبدا از مسلمانی غیبت کنید زیرا مسلمان برادر خود را غیبت نکند با اینکه خدا نهی کرده و فرموده برخی از شما برخی را بدگوئی نکنند آیا کسی از شما خواهد که گوشت مردار برادر خود را بخورد؟! ۱۸۸- مسلمان در نماز که در برابر خدا ایستاده دستهای خود را روی هم بر سینه نگذارد تا مانند کفار یعنی مجوس گردد.

۱۸۹- بر سر غذا چون بندگان بنشینید و بر روی زمین غذا بخورید و ایستاده ننشینید.

۱۹۰- چون در نماز بجانور گزنده ای دچار شدید آن را در زیر خاک کنید و بر آن آب دهن بیندازید یا آن را در میان پارچه بپیچید تا فارغ شوید.

۱۹۱- رو از قبله برگردانیدن نماز را میبرد کسی که چنین کند باید نماز را از سر بگیرد.

۱۹۲- کسی که پیش از آفتاب یازده بار قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و انا انزلنا و آیه الکرسی بخواند همیشه مالش محفوظ ماند و کسی که پیش از آفتاب اینها را بخواند در آن روز هر چه ابلیس کوشد گناهی نکند.

۱۹۳- از کجی در دین و غلبه مردان بخدا پناه برید هر کس با ما مخالفت کرد هلاک شد.

۱۹۴- بالا زدن جامه پاک کردن آنست خدا فرماید جامه های خود را پاکیزه کن یعنی بالا بزن.

۱۹۵- یک انگشت عسل شفای هر دردی است خدای تعالی فرماید از شکم زنبورها عسلی بیرون می آید که در آن برای مردم شفاست، عسل و قرائت قرآن و

جاویدن کندر بلغم آب میکند.

۱۹۶- در آغاز طعام نمک بخورید اگر مردم میدانستند که در نمک چه خواصی است او را بر تریاق مجرب مقدم می دانستند کسی که در آغاز خوراک نمک بخورد هفتاد درد و آنچه جز خدا نمیداند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۱۵

از او برود.

۱۹۷- در تابستان بر سر تب دار آب سرد بریزید که سوزش آن را خاموش کند.

۱۹۸- در هر ماهی سه روز روزه بدارید که برابر روزه عمران است، ما دو پنجشنبه روزه میداریم که میان آن ها یک چهار شنبه است زیرا خدای عز و جل جهنم را روز چهار شنبه آفریده.

۱۹۹- چون کسی حاجتی داشته باشد بامداد پنجشنبه دنبال آن رود زیرا رسول خدا (ص) فرمود بار خدایا بامدادان روز پنجشنبه را بر امت من مبارک گردان و چون از خانه بیرون رود آخر سوره آل عمران را (از إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تَأْوِيلًا لِلَّذِينَ عَلِمُوا مَا بَدَأَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَإِ) با آیه الکرسی و انا انزلناه و سوره حمد بخواند که حوائج دنیا و آخرت از آن بر آورده شود.

۲۰۰- جامه های ضخیم بپوشید زیرا هر کس جامه نازک بپوشد دینش ضعیف است، هیچ کدام شما با جامه بدن نما بنماز نایستد در برابر خدا.

۲۰۱- بسوی خدای عز و جل توبه کنید و در دایره محبت او در آئید زیرا خدا دوست دارد توبه کنندگان را و دوست دارد پاکیزگان را، مؤمن توبه میکند.

۲۰۲- چون مؤمنی به برادر خود اف گوید میان آن ها جدائی افتد و اگر باو گوید تو کافری یکی از آن دو کافر شوند و چون او را تهمت زند اسلام در دلش آب شود چنانچه نمک

در آب حل شود.

۲۰۳- در توبه برای هر کس خواهد باز است بخدا توبه نصح کنید شاید خدا گناهان شما را جبران کند.

۲۰۴- چون عهدی بستید بر آن وفا کنید هیچ نعمت و خرمی از میان نرود مگر بواسطه گناهی که مرتکب شونید خدا به بندگان ستم نمیکند اگر بدعا و بازگشت سبقت میجستند بلا نمی آمد و چون بلا آمد و نعمت رفت اگر باز هم بدرگاه خدا زاری کنند با نیت درست و سبک نشمارند و اسراف نورزند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۱۶

خدا مفسد آن ها را اصلاح میکند و نیکی ها را بآنها بر میگرداند.

۲۰۵- چون کار بر مسلمان سخت شد پیروردگار خود شکایت کند که کلید امور و تدبیر هر چیز بدست او است.

۲۰۶- در هر مردی یکی از سه خصلت هست: تکبر، بد فالی، آرزوی بیجا- هر گاه یکی از شما گرفتار تکبر شد با بنده و خدمتکارش هم غذا شود و گوسفند بدو شد و چون فال بد زد بدان اعتماد نکند و نام خدا را ببرد و کار را بگذراند و چون آرزوی بیجائی کرد از خدا درخواست کند و خود را بدست نفس اماره ندهد که او را بگناه کشاند، ۲۰۷- با مردم بآنچه میشناسند و قبول دارند آمیزش کنید آنچه را باور ندارند وانهید آن ها را بروی خود و ما واندارید امر ما دشوار و سخت است متحمل آن نشود مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده مؤمنی که دلش را خدا بایمان آزمایش کرده.

۲۰۸- چون شیطان یکی از شما را وسوسه کرد بخدا پناه برد و بگوید بخدا و رسولش از روی اخلاص ایمان دارم.

۲۰۹- چون خدا

بمؤمنی جامه نوی داد وضوء سازد و دو رکعت نماز بگذارد که در آن ها سوره حمد و آیه الکرسی و قل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و انا انزلناه بخواند و خدا را حمد کند که عورتش را پوشانید و او را میان مردم زینت داد و بسیار بگوید لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم که خدا را در آن گناه نکند و بهر نخی از آن ملکی باشد که برای او خدا را تقدیس کند و طلب آمرزش نماید و بر او رحمت کند ۲۱۰- بهم بد بین نباشید که خدا از آن نهی کرد.

۲۱۱- من با رسول خدایم و خاندان و دو سبطم در سر حوض با منند هر کس ما را میخواهد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۱۷

بگفتار ما برود و از کردار ما پیروی کند هر خاندانی افراد نجیب دارند ما و دوستان ما شفاعت میکنیم مردم برای دیدار ما در سر حوض بر یک دیگر سبقت میجویند، ما دشمنان خود را از آن دور میکنیم و دوستان خود را از آن سیراب میکنیم هر کس از آن شربتی بنوشد هرگز تشنه نشود، در حوض ما دو مجری از بهشت روانست یکی از تسنیم (چشمه علیای بهشت) و یکی از معین بر کناره آن خاک زعفران و ریگهایی از در و یاقوت است این همان نهر کوثر است.

۲۱۲- جریان امور بخواست خدای عز و جل است بدست بندگانش نیست اگر بدست بندگان بود هرگز بجای ما دیگران را اختیار نمیکردند ولی خداوند برحمت خود مخصوص گرداند هر کس را بخواهد خدا را حمد کنید برای آنکه شما را بنعمت بزرگی

که حلال زاده گی است اختصاص داده.

۲۱۳- روز قیامت هر چشمی گریان است روز قیامت هر چشمی بی خوابست مگر چشم کسی که خداوند او را بکرامت خود مخصوص کرده و بر مصیبت حسین (ع) و خاندانش گریسته.

۲۱۴- شیعیان ما چون زنبور عسلند اگر مردم بدانند چه عقیده ای دارند آن ها را میخورند.

۲۱۵- کسی که بر طعام نشسته شتابزده نکنید تا از خوردن فارغ شود و نه کسی را که بر سر غائط است تا قضای حاجت کند.

۲۱۶- چون یکی از شما از خواب بیدار شد بگوید لا اله الا الله الحليم الكريم الحي القيوم و هو على كل شيء قدير سبحان رب النبيين و اله المرسلين و سبحان رب السموات السبع و ما فيهن و رب الارضين السبع و ما فيهن و رب العرش العظيم و الحمد لله رب العالمين و چون پس از خواب نشست پیش از آنکه برخیزد بگوید حسبى الله حسبى الرب من العباد حسبى الله الذى هو حسبى منذ كنت حسبى الله و نعم الوكيل.* يعنى عاقبت كار را خداوند ميداند و اگر آن علم حاصل بوده برای بندگان خدا، می فهمیدند در انتخاب ما خیر و سعادت است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۱۸

۲۱۷- چون یکی از شما در شب از خواب بیدار شد باطراف آسمان نگاه کند و این آیات آخر سوره آل عمران را بخواند إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تَأْتِكُ لَا تُخَلِّفُ الْمِعَادَ.

۲۱۸- سر کشیدن در چاه زمزم دردها را میبرد از آب آن که در سمت رکن حجر الاسود است بنوشید زیرا زیر حجر الاسود چهار نهر بهشتی است: فرات، نیل، سیحون و جیحون و آن ها هم دو

نهرند ۲۱۹- شخص در رکاب سلطان جور که بحکمش اطمینان نیست و دستور خدا را در باره غنیمت اجراء نمیکند نباید جهاد کند هر کس بر این حال بمیرد کمک کار دشمن ما است در غضب حق ما و آلوده شدن بخونهای ما و مردنش مردن جاهلیت است.

۲۲۰- یاد ما خانواده درمان دردها و بیماری ها و وسوسه سینه ها است و دوستی ما رضایت پروردگار عز و جل است.

۲۲۱- کسی که دستورات ما را دریافت کند در پیشگاه قدس با ما است و کسی که منتظر سلطنت ما باشد چون کسی است که در راه خدا بخون خود غلطیده.

۲۲۲- کسی که در جنگ با ما بیاید یا ناله دادخواهی ما را بشنود و ما را یاری نکند خدا او را به رو در آتش دوزخ افکند.

۲۲۳- ما در یاری و فریادرسی هستیم در هنگامی که ستم شوند و راه چاره بر آن ها بسته شود ما باب حطه و باب سلامت هستیم هر که از آن در آید نجات یابد و هر که تخلف کند هلاک شود.

۲۲۴- خدا بما آغاز کرده و بما انجام میدهد بما محو کند و بما اثبات کند و بما زمانه سخت را برطرف کند و بواسطه ما باران فرستد، فریبنده شما را از خدا گول نزنند.

۲۲۵- از روزی که خدا درهای آسمان را بسته یک قطره رحمت از آن نباریده و چون قائم ما

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۱۹

ظهور کند آسمان رحمت خود را بیارد و زمین گیاه خود را برویاند و کینه از سینه بندگان زدوده شود و درندگان و دامها بسر صلح آیند بطوری که زن از عراق پیاده

بشام رود و همه را بر سر سبزه قدم گذارد و آرایش و زیور خود را در بر دارد هیچ درنده ای او را بهراس نیاورد و از آن نترسد.

۲۲۶- اگر بدانید در مقاومت با دشمنان خود چه مقامی دارید و در صبر بر آزارشان چه اجری میبرید چشم شما روشن می شود.

۲۲۷- چون مرا از دست بدهید پس از من چیزهائی خواهید دید که از دست ملحدان و دشمنان آرزوی مرگ میکنند از دست کسان خود خواه که حق خدا را سبک شمارند و بجان خود بترسید چون چنین شد برشته محکم حق بچسبید و دسته دسته نشوید و صبر و نماز و تقیه را از دست ندهید.

۲۲۸- بدانید که خداوند بندگان متلون و بوقلمونی خود را دشمن دارد.

۲۲۹- از حق و دوستی اهل حق بر کنار نشوید کسی که دیگری را بر ما گزیند هلاک می شود و دنیا هم از دستش می رود و خواهد مرد.

۲۳۰- چون بخانه خود در آئید بر اهل خود سلام دهید بگوئید السلام علیکم و اگر کسی در خانه نباشد بگوئید السلام علینا من ربنا.

۲۳۱- هنگام ورود در منزل سوره قل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخوانید تا فقر شما برطرف شود.

۲۳۲- بکودکان خود نماز یاد بدهید و چون بهشت سال رسیدند آن ها را از نماز مؤاخذه کنید ۲۳۳- بسگها نزدیک نشوید کسی که با سگ تماس کرد اگر تر باشد خود را بشوید و اگر خشک باشد آب به جامه اش پاشد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۲۰

۲۳۴- اگر حدیثی از ما شنیدید که نمی فهمید آن را بما برگردانید و در آن توقف کنید و تسلیم شوید تا حقیقت آن را بدانید.

۲۳۵- سر

فاش کن و شتابزده نباشید، ۲۳۶- کسانی که پیش افتاده و غلو کرده اند بحد تعلیمات ما برگردند و کسانی که کوتاه آمده و مقصرند خود را بما برسانند، کسی که بما متمسک شد بمقصود میرسد و کسی که راه دیگری رود غرق می شود، ۲۳۸- برای دوستان ما فوجهایی است از رحمت خدا و برای دشمنانمان فوجهایی است از غضب خدا، ۲۳۹- روش ما میانه روی و مسلک ما درست است، ۲۴۰- در پنج نماز احکام شک جاری نیست و شک در رکعات موجب بطلان است در نماز وتر و در نماز جمعه و دو رکعت اول از هر نماز واجب که احکام شک دارد و در نماز صبح و در مغرب، ۲۴۱- بنده خدا بی وضوء قرآن نخواند، ۲۴۲- هر سوره ای که خواندید رکوع و سجود آن را ادا کنید یعنی در نافله، ۲۴۳- مرد در پیراهنی که یک و پوشیده نماز نخواند که از کارهای قوم لوط بوده؛ ۲۴۴- مرد در یک جامه میتواند نماز بخواند که دو گوشه اش را بگردنش ببندد و در یک پیراهن ضخیم که دکمه های آن را بیندازد، ۲۴۵- مرد بر صورت یا فرشی که در آن صورت باشد نماز نخواند ولی جایز است صورت زیر پاهایش باشد یا جامه ای بروی آن اندازد که پوشیده شود و شخص در حال نماز پولهای صورت دار در جامه خود گره نکند ولی جایز است آنها را در همیان بگذارد یا در جامه دیگری و در صورت خوف بر آن بکمر بندد ۲۴۶- کسی بر قبه گندم و جو و خوردنیهای دیگر نماز نخواند و نه بر نان.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۲۱

تا نام خدا نبرد وضوء نسازد.

۲۴۸- پیش از آنکه دست بآب زند بگوید بسم الله و بالله اللهم اجعلني من التوابين و اجعلني من المتطهرين و چون از وضوء فارغ شد بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله صلى الله عليه و آله تا مستحق آمرزش شود.

۲۴۹- هر کس با معرفت نماز بخواند آمرزیده شود.

۲۵۰- کسی در وقت نماز فریضه نماز نافله نخواند مگر عذری داشته باشد نافله را پس از نماز فریضه در صورت امکان قضا کند خدا فرموده آن کسانی که دائم در نمازند یعنی آنچه شب از آنها فوت شود در روز قضا کنند و آنچه روز از آن ها فوت شود در شب قضا کنند.

۲۵۱- در وقت فریضه قضای نافله نخوانند نخست فریضه را بخوان سپس هر چه خواهی نماز بخوان ۲۵۲- نماز در مکه و مدینه برابر هزار نماز است و یک درهم در حج صرف کردن برابر هزار درهم صدقه است.

۲۵۳- مرد در نماز خود باید خشوع داشته باشد زیرا هر کس دلش ترس از خدا دارد اعضایش هم ترس دارند با هیچ چیز در نماز بازی مکن.

۲۵۴- قنوت نماز جمعه پیش از رکوع است، در رکعت اول نماز جمعه سوره حمد و جمعه خوانده شود و در دوم حمد و منافقون.

۲۵۵- در هر دو رکعت بعد از سجده باید بنشینید تا اعضای شما بجا افتد سپس برخیزید روش ما چنین است:

۲۵۶- چون یکی از شما از نماز برخیزد دستش را بسینه اش برگرداند چون برابر خدای جل جلاله بایستید سینه را پیش دارید و راست بایستید و خم نباشید

و چون یکی از شما از نماز فارغ شد دستها بسوی آسمان بلند کند و دعا نماید.

عبد الله بن سبا عرض کرد یا امیر المؤمنین مگر خدا در هر جا نیست؟ فرمود چرا عرض کرد پس

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۲۲

چرا بنده دستش بسوی را آسمان بلند کند؟ فرمود مگر این آیه را نخواندی که می فرماید روزی شما و آنچه بدان نوید داده شدید در آسمان است، خدا دستور داده که روزی را از جان آن بخواهید و جای روزی و آنچه خدا وعده داده است آسمان است.

۲۵۷- بنده از نماز خود منصرف نشود تا از خدا بهشت را بخواهد و از دوزخ باو پناه برد و از او بخواهد که حور العین باو روزی کند.

۲۵۸- چون بنماز بایستید نماز کسی را بخوانید که با نماز وداع میکند.

۲۵۹- تبسم نماز را نمیرد ولی خنده قاه قاه نماز را میرد.

۲۶۰- چون خواب بر دل مستولی شد وضوء لازم است.

۲۶۱- چون در میان نماز چرت گرفت و خواب بر تو مسلط شد نماز را ببر که مبادا بر خود بجای دعا نفرین کنی.

۲۶۲- هر که بدلتش ما را دوست دارد و با زبانش ما را کمک کند و بدستش با ما در نبرد دشمنان همکاری کند او در بهشت با ما همدرجه است.

۲۶۳- هر که از دل دوست دارد و با زبان ما را یاری کند ولی در حال هدنه بسر برد و فیض جهاد با ما را درک نکند یک

درجه پائین تر است. ۲۶۴- هر کس که از دل ما را دوست دارد ولی با زبان و دست ما را یاری نکند دو درجه فرودتر است.

۲۶۵-

هر کس ما را از دل دشمن دارد و با زبان و دست زبانی بما نرساند در دوزخ است.

۲۶۶- هر کس از دل ما را دشمن دارد و با زبان بما زیان رساند در دوزخ است.

۲۶۷- هر کس از دل ما را دشمن دارد و با دست و زبان خود بما زیان رساند در دوزخ است و هم نشین دشمن ما است.

۲۶۸- اهل بهشت بمنزل ما و منزل شیعیان ما نگرانند چنانچه مردم کنون بستاره ها مینگرند.

۲۶۹- و چون از سوره هائی که آغاز آن ها سبح یا یسبح است فارغ شدید بگوئید سبحان الله الاعلی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۲۳

۲۷۰- چون آیه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ را خواندید بر آن حضرت صلوات بفرستید چه در نماز باشد چه در غیر نماز.

۲۷۱- در بدن عضوی نیست که کمتر از چشم شکر خدا کند چشم خود را نگهدارید و بهر جا خواهد باز نکنید تا شما را از یاد خدای عز و جل باز ندارد.

۲۷۲- چون سوره و التین را خواندید در آخرش بگوئید و نحن علی ذلک من الشاهدین و هر گاه در قرآن جمله قولوا آمنا قرائت کردی پس از آن بگو آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ (آیه ۵۲ سوره آل عمران) ۲۷۳- بنده در تشهد آخر که نشسته بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله (ص) و أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ سپس اگر حدثی از او پدیدار شود نمازش درست است.

۲۷۴- خدا بچیزی پرستش نشده که از پیاده رفتن بخانه او سخت تر

باشد.

۲۷۵- خیر را از سم و اعناق شتران بجوئید که میروند و می آیند.

۲۷۶- خدا زمزم را سقاییت نامیده زیرا رسول خدا دستور داد کشمشی را که از طائف برای او آوردند خیس کنند و در حوض زمزم ریزند چون آبش تلخ بود میخواست تلخی آن کم شود چون نیبند خیس شده کهنه شد او را نیشامید (زیرا مسکر می شود) ۲۷۷- چون مرد برهنه شود شیطان باو نگاه کند و در او طمع نماید؛ خود را بپوشید مرد نباید جامه خود را از رانش دور کند و میان جمعی بنشیند.

۲۷۸- کسی که چیزی خورد که بویش آزار دهد بمسجد نرود.

۲۷۹- مرد در سجده نماز واجب پائین تنه خود را بلند کند.

۲۸۰- چون کسی از شما خواهد غسل کند نخست دو ذراعش را بشوید.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۲۴

۲۸۱- چون نماز میخوانی چنان بخوان که خود قرائت حمد و سوره و تکبیر و تسبیح خود را بشنوی ۲۸۲- چون از نماز منصرف شوی بسمت راست توجه کن.

۲۸۳- از دنیا توشه ای بگیر و بهترین توشه ای که از آن برگیری تقوی است.

۲۸۴- از بنی اسرائیل که مسخ شدند دو دسته گم شدند یکی در دریا و یکی در بیابان پس حیوانی را که بحلالی شناسید نخورید، ۲۸۵- هر که دردی گرفت و تا سه روز آن را بکسی اظهار نکرد و بخدا نالید بر خدا شایسته است که ویرا عافیت بخشد.

۲۸۶- دورترین حالات بنده خدا وقتی است که شکم خوارگی و زن بارگی را وجهه همت خود کند ۲۸۷- مرد نباید سفری کند که میترسد در آن نماز یا دینش از دست برود.

۲۸۸- چهارند که گوش بهمه کسی دارند

پیغمبر (ص) و بهشت و دوزخ و حور العین چون بنده از نماز خود فارغ شد بر پیغمبر (ص) و خاندانش صلوات فرستد و بهشت را از خدا درخواست کند و از دوزخ بجزرت او پناه برد و از او بخواهد که حور العین را بوی تزویج کند زیرا هر که بر محمد (ص) پیغمبر اسلام صلوات فرستد پیغمبر (ص) آن را بشنود و دعای او بدرگاه خدا بالا رود و هر که از خدا بهشت را خواهد بهشت بگوید پروردگارا آنچه را بنده ات خواسته باو بده و هر که از دوزخ بخواهد پناه برد دوزخ گوید پروردگارا بنده ات را از آنچه پناه جسته پناه بده و هر کس حور العین درخواست کند گویند بار خدایا آنچه را بنده ات خواسته بده.

۲۸۹- سرود زاری شیطان است از برای بهشت.

۲۹۰- هر کدام شما خواهد که بخوابد دست راستش را زیر گونه راستش نهد و بگوید بسم الله

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۲۵

وضعت جنبی لله علی مله ابراهیم و دین محمد (ص) و ولایه من افترض الله طاعته ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن هر که هنگام خواب این ذکر را بگوید از دزد غارتگر و زیر آوار رفتن محفوظ ماند و فرشتگان برایش استغفار کنند، ۲۹۱- هر که هنگام خواب چون در بستر خوابید سوره قُلْ هُوَ اللهُ را بخواند خداوند پناه هزار فرشته بدو بگمارد تا در آن شب او را پاسداری کنند، ۲۹۲- چون یکی از شما خواست بخوابد پیش از آنکه پهلو بر بستر نهد بگوید اعین نفسی و دینی و اهلی و مالی و ولدی و خواتیم عملی

و ما رزقنی ربی و خولنی بعزه الله و عظمه الله و جبروت الله و سلطان الله و رحمه الله و رافه الله و غفران الله و قوه الله و قدره الله و جلال الله و بصنع الله و ارکان الله و بجمع الله و برسول الله و بقدره الله علی ما یشاء من شر السامه و الهامه و من شر الجن و الانس و من شر ما یدب فی الارض و ما یرج منها و من شر کل دابه انت آخذ ناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و هو علی کل شیء قدير و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم زیرا رسول خدا (ص) حسن و حسین (ع) را با این ذکر در پناه خدا می سپرد و رسول خدا (ص) ما را بدان دستور داده است.

۲۹۳- ما گنجوران دین خدائیم، ما کلیدهای دانشیم چون یک پیشوا و جلوداری از ما برود پیشوا و امام دیگری پدیدار گردد، هر کس پیروی از ما کند گمراه نباشد و هر کس منکر ما شود براه راست نمیروند هر کس با دشمن ما بزبان ما همدستی کند نجات نیابد هر که ما را واگذارد یاری برای او نیست، برای طمع در دنیا و کالای آن که از میان میروند و آنها را وامیگذارید و از دست می دهید با ما مخالفت نکنید زیرا کسی که دنیا را بر آخرت برگزید و آن را بر ما مقدم داشت فردای

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۲۶

قیامت حسرتش بزرگ باشد اینست مقصود از گفتار خدای عز و جل (در سوره زمر آیه ۵۵) هر کسی میگوید وا حسرتا که

در باره خدای خود کوتاه آمدم و براستی از مردمان خوار میباشیم، ۲۹۴- کودکان خود را نظیف و پاکیزه کنید و چرک غذا را از آنها بشوئید زیرا شیطان آن را میبوید و بچه را به دهشت میاندازد و بد خواب میکند و دو فرشته نویسنده اعمال شما از آن در آزارند ۲۹۵- نخست نگاه در زن از آن شما است ولی نگاه خود را تکرار نکنید و از گرفتاری بدان بترسید، ۲۹۶- دائم الخمر خدا را چون بت پرست برخورد میکند حجر بن عدی عرض کرد ای امیر المؤمنین دائم الخمر کی است؟ فرمود آنکه هر وقت می بیاید بنوشد.

۲۹۷- هر کس نوشابه مست کننده نوشد و مست شود تا چهل شبانه روز نمازش قبول نشود.

۲۹۸- هر کس در باره مسلمانی سخنی گوید که مقصودش ریختن آبروی او باشد خداوند او را در لجن زار دوزخ زندانی کند تا دلیلی آورد که خود را معذور کند.

۲۹۹- دو مرد برهنه زیر یک جامه نخوانند اگر خوابیدند باید تأدیب و تعزیر شوند.

۳۰۰- کدو بخورید که مغز را بیفزاید پیغمبر (ص) از کدو خوشش می آمد.

۳۰۱- پیش از طعام و پس از آن ترنج بخورید زیرا خاندان محمد (ص) چنین کنند.

۳۰۲- امرود دل را روشن کند و دردهای درون را تسکین دهد.

۳۰۳- چون انسانی بنماز ایستد شیطان بدو رو کند و او را از روی حسرت تماشا کند زیرا ببیند که در رحمت خدا فرو رفته.

۳۰۴- بدترین امور دینداری کارهای تازه در آمد و بدعتهاست و بهترین امور آن ها است که خدا پسندیده.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۲۷

۳۰۵- هر کس دنیا را پرستید و آن را بر آخرت

برگزید سرانجامش خطرناکست.

۳۰۶- آب را بوی خوش قرار دهید ۳۰۷- هر کس بدان چه خدا برایش قسمت کرده خشنود باشد تن خود را آسوده کرده،
۳۰۸- هر کس زندگی و عمر خود را در آنچه ویرا از خدا دور کند گذرانید زیانکار است، ۳۰۹- اگر نماز گذار بداند در
حال نماز چگونه جلال خدا او را فرا گرفته خوش ندارد که هرگز سر از سجده بردارد، ۳۱۰- مبدا کار خود را تأخیر اندازید
تا میتوانید بدان پیشدستی کنید، ۳۱۱- هر چه روزی شماست هر اندازه ناتوان هم باشید بشما خواهد رسید و هر بلایی که برای
شما مقدر شده نمیتوانید با هیچ حيله جلوی آن را بگیرید، ۳۱۲- امر بمعروف کنید، و از منکرات جلوگیری نمائید در برابر
مصیبات شکیبا باشید، ۳۱۳- شناختن حق ما چراغ مؤمن است، ۳۱۴- بدترین کوریها برای کسی است که از فضائل ما کور
باشد و با ما دشمنی ورزد با اینکه ما در باره او گناهی نداریم جز آنکه او را بحق دعوت میکنیم و دیگران او را به فتنه و دنیا
میخوانند آشوبگری و دنیا را بر ما گزیند و از ما بیزاری جوید و با ما دشمن گردد.

۳۱۵- پرچم حق بدست ماست هر کس در سایه آن در آید او را فرا گیرد و هر کس بدان پیشدستی جوید کامیاب است و هر
کس با آن مخالفت کند هلاک شود و هر که از آن جدا گردد پست شود و هر کس بدان چنگ زند نجات یابد.

۳۱۶- من پیشوای مؤمنانم و مال پیشوای ستمکارانست، ۳۱۷- بخدا دوست ندارد مرا جز مؤمن و دشمن ندارد مرا جز منافق.

چون بهمکیشان خود رسیدید دست بدهید و خوشروئی و شادمانی از خود نشان دهید تا از هم جدا شوید در صورتی که گناهانتان ریخته باشد.

۳۱۹- چون یکی از شما عطسه کرد باو بگوئید یرحمکم الله و او در جواب بگوید یَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ و یرحمکم خدا فرماید (در سوره نساء آیه ۸۶) هر گاه شما را تحیت گفتند بهتر از آن پاسخ دهید یا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۲۸

همان را رد کنید.

۳۲۰- با دشمن خود دست بده و خوشرفتاری کن و اگر چه بد دارد زیرا خدا بدان دستور داده و فرمود (در سوره حم سجده آیه ۳۴) بدان چه نیکتر است بدی را پاسخ ده تا دشمن تو چون دوست صمیمی شود بر خورد نکنند بدین روش نیک مگر کسانی که بردبارند و برخورد نکنند بدان مگر صاحبان بخت پیروز، ۳۲۱- سخت تر مجازاتی که از دشمن خود کنی اینست که در باره او خدا را اطاعت کنی و بدستور حق با او رفتار کنی و برای تو کافی است که بینی دشمنت خدای عز و جل را گناه میکند.

۳۲۲- دنیا میچرخد بهره خود را با آرامی از آن بطلب تا نوبت آن بتو برسد.

۳۲۳- مؤمن بیدار و در انتظار و ترسان است در انتظار فرج دنیوی یا مرگ با سعادت است از بلائی که مجازات گناه او است میترسد و برحمت پروردگار خود امیدوار است.

۳۲۴- مؤمن بدون بیم و امید نیست از گذشته خود ترسان است و از جستجوی آنچه خدا وعده داده غفلت نوزد و از آنچه خدا بدان بیم داده ایمن نیست.

۳۲۵- شما آبادکنندگان زمین هستید خدای عز و جل شما را

در آن جای داده تا ببیند چه میکنید؟ خدا را در آنچه از شما می بیند واپائید.

۳۲۶- جاده وسیع را بروید مبادا دیگران جای شما را بگیرند ۳۲۷- هر کس عقل کامل دارد نیک رفتار و دین نگهدار است.

۳۲۸- بدریافت آموزش پروردگار خود پیشدستی کنید و بدان بهشتی که پهنای آن برابر آسمان و زمین است و برای اهل تقوی آماده شده، شما بدان بهشت نمیرسید جز به تقوی.

۳۲۹- هر کس آلوده گناه شد از یاد خدا بیرون رود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۲۹

۳۳۰- هر کس از پیشوای برحق دریافت وظیفه نکند خدا شیطانی بر او بگمارد و او همچنین با او باشد.

۳۳۱- چرا مخالفین شما در گمراهی خود بصیرتر و در کینه توزی سخت تر و در صرف مال برای ترویج مرام خود بخشنده ترند از شما همانا برای آنست که شما بدنیا دل دارید و بدان تکیه کردید و بستم کشیدن خو کردید و به کالای دنیا بخل ورزیدید و در آنچه وسیله عز و سعادت و نیروی شما است برای اینکه بشما ستم کنند کوتاهی کردید نه در باره آنچه خدا بشما فرموده از او آزرم دارید و نه برای خود مصلحت اندیشی میکنید.

۳۳۲- در هر روز ستمی تازه میکشید و از خواب غفلت بیدار نمیشوید و سستی شما بسر نمیرسد.

۳۳۳- پوسیدگی و تباهی خود را نمی بینید هر روز دین شما کهنه تر و بی رونق بی رونق تر می شود و شما سرگرم دنیای خود هستید خدای عز و جل میفرماید ستمکاران را پشتیان خود نکنید تا در آتش افتید و جز خدا دستگیری نداشته باشید و یاری نشوید.

۳۳۴- فرزندان خود را نامگذاری کنید اگر ندانید پسرند یا دختر نامی

بر آنها بگذارید که بمرد و زن هر دو اطلاق شود (چون حشمت و نصرت و عزت) زیرا همان فرزندی که سقط هم شده در قیامت با شما برخورد کند و اگر نام آن را نگذاشته از پدر مؤاخذه کند، رسول خدا (ص) بفرزند فاطمه زهرا (ع) پیش از آنکه زائیده شود محسن نام گذاشت.

۳۳۵- مبادا ایستاده آب نوشید که باعث درد بیدرمان است یا خداوند عافیت بدهد.

۳۳۶- چون بچهار پا سوار شوید نام خدا را ببرید و بگوئید «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ» (آیه ۱۴ سوره زخرف)

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۳۰

۳۳۷- چون یکی از شما بسفر رود بگوئید «اللهم انت الصاحب في السفر والحامل على الظهر» و الخليفة في الاهل و المال و الولد.

۳۳۸- چون در منزلی فرود آمدید «بگوئید اللهم «أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ» ۳۳۹- چون چیزی از حوائج خود را از بازار بخرید هنگام ورود بیازار بگوئید «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اني اعوذ بك من صفقه خاسره و يمین فاجره و اعوذ بك من بوار الايم (مرگ زن بیوه) ۳۴۰- کسی که پس از نماز در مسجد منتظر وقت نماز دیگری بماند زائر خدا باشد و بر خدا حق است که زائر خود را گرامی دارد و هر چه خواهد باو بدهد.

۳۴۱- کسی که بحج و عمره رود مهمان خداست و بر خدا حق است که مهمان خود را گرامی دارد و بخشش آمرزش را بوی دهد.

۳۴۲- هر کس بکودک بی شعوری نوشابه

دهد خدا او را در لجن زار دوزخ زندانی کند تا عذر خود را محرز نماید.

۳۴۳- صدقه برای مؤمن سپر بزرگی است از آتش و برای کافر وسیله حفظ مال اوست بزودی بوی عوض داده شود و بلاها را از او بگرداند ولی در آخرت بهره ندارد.

۳۴۴- از زبان، دوزخیان برو در آتش افتند.

۳۴۵- از زبان بنوریان نور بخشند زبان خود را نگهدارید و آن را بدکر خداوند مشغول کنید ۳۴۶- پلیدترین کسبها آنست که گمراهی آورد و بهترین کسبها کارهای نیک است.

۳۴۷- مبدا صورت بسازید که روز قیامت از آن بازپرسی شوید.

۳۴۸- چون پلیدی از تو بیرون شد بگو خدا آنچه را بد است از من دور کرد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۳۱

۳۴۹- چون از حمام بیرون شدی و برادر دینی تو بتو بگوید خوش باد حمام و گرمابه ات بگو «انعم الله بالک» (آسوده خاطر باشید) ۳۵۰- چون برادرت بتو گوید «حیاک الله بالسلام» در جوابش بگو انت «حیاک الله بالسلام و احلک دار المقام».

۳۵۱- در راه نشاش و تغوط مکن.

۳۵۲- درخواست پس از مدح است اول خدا را مدح کنید سپس حاجات خود را بخواهید.

۳۵۳- ای کسی که دعا میکنی مطلب نامشروع و غیر ممکن را مخواه.

۳۵۴- چون خواستید کسی را برای پسری تهنیت بگوئید بگوئید خداوند این بخشش را بر تو مبارک کند و او را بجوانی برساند و برو احسانش را بتو روزی کند.

۳۵۵- چون برادر دینی تو از مکه برگشت میان دو چشم او را به بوس و دهانش را ببوس که با آن حجر الاسودی را بوسیده که رسول خدا (ص) آن را بوسیده است چشمش را ببوس

که با آن خانه خدا را دیده، پیشانی و رویش را ببوس و در مبارکبادش بگوئید خدا حجت را قبول کند و آن را منظور دارد و آنچه خرج کردی بتو عوض بدهد و این را آخرین حجت قرار ندهد.

۳۵۶- از مردمان پست و بی آبرو بهره‌زید که از خدا نمی‌ترسند و کشندگان پیغمبران در میان آنهاست و دشمنان ما از آنهایند.

۳۵۷- خدا توجهی بزمین کرد و ما را برگزید و برای ما شیعیانی برگزید که ما را یاری کنند و در شادی ما شاد باشند و در غم ما غمناک و مال و جان خود را در راه ما بدهند آنها از ما باشند و بما ملحق شوند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۳۲

۳۵۸- هر کس از شیعیان ما مرتکب گناهی شود نمیرد تا ببلائی دچار شود که کفاره گناهِش گردد این بلا در مالش باشد یا در فرزند یا در جانش تا بیگناه خدا را ملاقات کند اگر گناهی بر او باقی ماند جانش را بسختی گیرند.

۳۵۹- شیعه ما صدیق و شهید از دنیا رود زیرا امامت ما را تصدیق کرده و برای خدا در راه ما دوستی و دشمنی کرده و بخدا و رسولش ایمان آورده خدای عز و جل (در سوره حدید آیه ۱۹) فرماید آنان که بخدا و رسولانش و ایمان آورند هم آنان صدیقان و شهیدان باشند نزد پروردگار خود مزد و نور خود را دریابند.

۳۶۰- بنی اسرائیل هفتاد و دو فرقه شدند و بزودی این امت هفتاد و سه دسته شوند یکی از آنها در بهشت باشد.

۳۶۱- هر کس سر ما را فاش کند خدا سختی آهن را باو

بچشانند.

۳۶۲- فرزندان خود را روز هفتم ولادت آنها ختنه کنید از سرما و گرما اندیشه نکنید.

۳۶۳- ختنه تن را پاکیزه کند ۳۶۴- زمین از شاش نبریده زاری کند.

۳۶۵- مستی چهار نوع است مستی شراب مستی مال مستی خواب مستی پادشاهی.

۳۶۶- چون کسی از شما بخوابد دستش را زیر گونه راست نهد زیرا نمی داند که بیدار می شود یا نه.

۳۶۷- دوست دارم که مؤمن در هر پانزده روز یک بار نوره بکشد.

۳۶۸- ماهی کمتر بخورید زیرا گوشت بدن را آب میکند و بلغم را میافزاید و دل را سخت میکند ۳۶۹- سر کشیدن شیر شفای

هر دردی است جز مرگ ۳۷۰- انار را با پیه آن بخورید که معده را شستشو می دهد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۳۳

۳۷۱- هر دانه ای از انار که در معده جا کند تا چهل روز دل را زنده میکند و جان را روشنی بخش است و امانی است از

مرض و وسوسه شیطان را سست میکند.

۳۷۲- سرکه خوب نان خورشی است صفرا را کم میکند.

۳۷۳- کاسنی بخورید که در هر بامداد قطره ای از قطرات بهشت بر آنست.

۳۷۴- از آب باران بنوشید که تن را پاکیزه میکند و بیماری ها را میبرد خدا (در سوره انفال آیه ۱۱) فرماید و فرو میفرستد از

آسمان آبی که شما را پاکیزه کند و پلیدی شیطان را از شما ببرد و دلهای شما را بهم پیوند کند و قدمها را استوار فرماید.

۳۷۵- سیاه دانه برای درمان هر دردی است مگر زهرناک باشد ۳۷۶- گوشت گاو مرض آور است ۳۷۷- شیر گاو دواء است.

۳۷۸- روغن گاو شفا است.

۳۷۹- برای زن آبستن دوا و غذائی بهتر از خرماى تازه

نیست خدای تعالی بمریم فرمود تنه نخل خرما را بجنبان تا برای تو خرمای تازه بیفتد پس بخور و بنوش و چشم خود را بفرزند عزیز خود روشن دار ۳۸۰- کام فرزندان خود را با خرما بردارید.

۳۸۱- رسول خدا (ص) کام حسن و حسین (ع) را با خرما برداشت.

۳۸۲- چون کسی خواهد با زن خود بیامیزد او را بشتاب نیاورد و مهلتش دهد تا خود را آماده کند. ۳۸۳- زنان حوائج و مقدماتی دارند تا با شوهر خود بخوانند.

۳۸۴- چون کسی زن بیگانه ای دید و از او خوشش آمد با زن خود بخوابد او هم همانی را که از او میخواهد دارد.

۳۸۵- شیطان را بدل خود راه ندهید دیده را از زنان بیگانه بگردانید.

۳۸۶- اگر دلش خواست زنی و زن ندارد برود دو رکعت نماز بخواند و بسیار خدا را حمد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۳۴

کند و صلوات بر پیغمبر (ص) بفرستد و از فضل خدا بخواد که از مرحمت خود او را مستغنی کند.

۳۸۷- چون کسی با زن خود در آمیخت در آن حال سخن کم گوید.

۳۸۸- گفتار در جماع باعث لالی است.

۳۸۹- کسی بدرون فرج زن خود نگاه نکند شاید چیزی ببیند که بدش آید نگاه بدان موضع باعث کوری است.

۳۹۰- چون کسی با زن خود مجامعت کند بگوید خدایا من بدستور تو فرج او را حلال کردم و آن را برسم امانت از تو پذیرفتم اگر فرزندی از او بهره من کردی پسری تمام باشد و شیطان را در او بهره و شرکنتی نباشد ۳۹۱- حقنه یکی از چهار درمان است.

۳۹۲- رسول خدا (ص) فرمود بهترین درمان حقنه است.

۳۹۳- حقنه شکم

را فربه کند و درد درون را رفع کند.

۳۹۴- حقنه تن را نیرومند کند.

۳۹۵- سعوط بینی را از بنفشه بسازید.

۳۹۶- بر حجامت مواظبت کنید.

۳۹۷- چون کسی خواهد با عیال خود مجامعت کند شب اول ماه و نیمه ماه نباشد که شیطان در این دو وقت فرزند میجوید و شیاطین دیگر هم پیرو او دنبال فرزند می آیند و در فرزند شما شرکت میکنند.

۳۹۸- در روز چهارشنبه نوره نکشید.

۳۹۹- روز چهارشنبه روز نحس همیشه گی است در آن روز دوزخ آفریده شده ۴۰۰- در روز جمعه ساعتی است که هیچ کس در آن حجامت نکند مگر آنکه بمیرد.

۱۰- آنچه دو هزار سال پیش از آفرینش آسمان و زمین نوشته شده

جابر گوید

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۳۵

رسول خدا (ص) فرمود دو هزار سال پیش از آفرینش آسمان و زمین بر در بهشت نوشته شده لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ
علی برادر رسول خدا است.

۱۱- نماز چهار هزار باب دارد-

زکریا بن آدم گوید از امام هشتم شنیدم میفرمود نماز چهار هزار باب دارد.

۱۲- آنچه هفت هزار سال پیش از خلق و آفرینش آدم (ع) بر ساق عرش نوشته یافت شده-

سهل بن غزوان بصری گوید از امام ششم (ع) شنیدم میفرمود یک زنی از جنها که بنام عفراء خوانده میشد همیشه می آمد نزد پیغمبر (ص) و سخنان آن حضرت را میشنید و پیش نیکان از جن میرفت و آنها را به اسلام دعوت میکرد و بدست او مسلمان میشدند در این میان چند روزی شد که پیغمبر (ص) او را ندید و از جبرئیل حال او را پرسید عرض کرد یا رسول الله بدیدن یکی از خواهران دینی خود رفته است پیغمبر فرمود خوشا بحال کسانی که در راه خدا با هم دوستی کنند خدای تبارک و تعالی در بهشت ستونی از یاقوت سرخ آفریده که بر فراز آن هفتاد هزار کاخ است و در هر کاخی هفتاد هزار اطاق است آنها را خدا برای کسانی آفریده است که در راه رضای خدا با هم دوستی کنند و از یک دیگر دیدن کنند چون عفراء خدمت پیغمبر رسید پیغمبر از او پرسید ای عفراء چه دیدی؟ عرض کرد عجایب بسیاری دیدم فرمود:

عجب انگیزترین همه چه بود؟ عرض کرد عجب تر از همه این بود که دیدم شیطان در دریای سبز بر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۳۶

سنگ سفیدی نشسته و دستها بسوی آسمان بلند کرده و میگوید بار الها چون سوگند خود را انجام دادی و مرا در آتش دوزخ
بردی تو را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) میخوانم که مرا از آتش دوزخ رها کنی و با آنها محشور گردانی
باو گفتم ای حارث این

نامها چیست که خدا را بآنها میخوانی؟ گفت من هفت هزار سال پیش از آنکه خدا آدم را بیافریند آنها را در ساق عرش دیدم و دانستم که گرامی ترین خلقند نزد خدای عز و جل و اکنون خدا را بحق آنها میخوانم، پیغمبر فرمود اگر همه روی زمین خدا را باین نامها سوگند دهند دعای آنها را مستجاب میکند.

۱۳- کسانی که روایت کرده اند خدای عز و جل دوازده هزار عالم دارد

امام ششم ع فرمود دوازده هزار عالم است که هر یک از آنها از هفت آسمان و هفت زمین خدای بزرگتر است هیچ یک از آن عالمها نمیدانند که خدای عز و جل جز عالم آنها عالمی دارد و من حجت بر همه آنها هستم

۱۴- صحابه رسول خدا (ص) دوازده هزار مرد بودند-

اشاره

امام ششم ع فرمود اصحاب رسول خدا (ص) دوازده هزار مرد بودند هشت هزار از مدینه و دو هزار از مکه و دو هزار از آزادشدگان کفار که اسلام آورده بودند، در میان آنها نه جبری مذهب بود نه از مرجئه بود نه از خوارج بود نه معتزله بود نه از اصحاب ابی حنیفه که برأی و قیاس عمل میکنند و شب و روز گریه میکردند و میگفتند خدایا جان ما را بگیر پیش از آنکه نان جوی هم بخوریم.

شرح

صحابه مسلمانانی هستند که درک صحبت پیغمبر (ص) را نموده و از آن حضرت علم و حدیث و آداب دین را بلا واسطه دریافت کردند و مقصود اینست که اصحاب پیغمبر مسلمان پاک بودند و این

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۳۷

مذاهب همه بدعت و ضلالت است آن مسلمانان پاک مشتاق آخرت و ملاقات پروردگار بودند و از دنیا بیزار و همیشه درخواست مرگ میکردند.

۱۵- ذکر نوری که چهار هزار سال پیش از آفرینش آدم پیش خدای عز و جل بود-

رسول خدا (ص) فرمود من و علی ع) یک نور بودیم پیش خدا چهار هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافریند و چون خداوند آدم را آفرید این نور را در پشت او براه انداخت و همیشه او را از پشتی به پشتی نقل میکرد تا پشت عبدالمطلب استوار شد سپس آن را از پشت عبدالمطلب در آورد و دو بخش کرد یک بخش را در صلب عبد الله نهاد و یکی را در صلب ابی طالب علی ع) از منست و من از علی ع) هستم گوشت او گوشت من است و خونس خون من است هر کس او را دوست دارد مرا دوست داشته و من او را دوست دارم و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته و من او را دشمن دارم.

۱۶- ذکر نوشته ای که میان دو شانه محمود فرشته بوده بیست و دو هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم.

امام هفتم (ع) فرمود در آن میان که رسول خدا (ص) نشسته بود یک فرشته ای بحضرتش وارد شد که بیست و چهار وجه داشت حضرت فرمود ای دوست من جبرئیل تو را در این صورت ندیده بودم آن فرشته عرض کرد من جبرئیل نیستم من محمود خدا مرا فرستاده که نوری را با نوری تزویج کنم حضرت فرمود کدام کس را با کدام؟ عرض کرد فاطمه را (ع) با علی (ع) فرمود چون آن فرشته برگشت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۳۸

میان دو شانه اش نوشته بود محمد رسول خدا (ص) است و علی (ع) وصی اوست رسول خدا (ص) فرمود از کی این نوشته میان دو شانه تو است؟ عرض کرد بیست و دو هزار سال پیش از اینکه آدم آفریده شود.

۱۷- خدا یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و یک صد و بیست و چهار هزار وصی آفریده است.

پیغمبر فرمود خداوند یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آفریده که من نزد خدا از همه گرامی ترم و مباحثات نمیکنم و خداوند یک صد و بیست و چهار هزار وصی آفریده که علی (ع) از همه نزد خدا گرامی تر و بهتر است.

۱۸- خدا با موسی (ع) یک صد و بیست و چهار هزار کلمه مناجات کرد-

ابن عباس گوید رسول خدا (ص) فرمود براستی خدای عز و جل با موسی بن عمران در مدت سه شب و سه روز یک صد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۳۹

و بیست و چهار هزار کلمه سخن کرد موسی در این سه شبانه روز نه چیزی خورد و نه چیزی نوشید سپس چون نزد بنی اسرائیل برگشت سخنان آدمیان را بد می داشت از بس سخن خدا در گوشش شیرین آمده بود.

۱۹- رسول خدا به علی (ع) هزار باب علم آموخت که از هر بابش هزار باب دریافت شد-

ام سلمه زوجه پیغمبر (ص) گوید که رسول خدا (ص) در مرض موتش که در آن وفات یافت فرمود دوست مرا نزد من بخوانید عایشه نزد پدرش فرستاد و او را خواست چون نزد پیغمبر (ص) آمد روی مبارک خود را در پوشید و فرمود دوست مرا برای من بخوانید و ابو بکر برگشت و حفصه نزد پدر خود فرستاد و چون پدرش آمد پیغمبر (ص) روی خود را پوشید و فرمود دوست مرا برایم بخوانید عمر برگشت و این بار حضرت فاطمه (ع) فرستاد و علی (ع) را خواست چون علی (ع) آمد رسول خدا (ص) برخاست و علی (ع) خدمت آن حضرت آمد؛ پیغمبر (ص) علی (ع) را زیر جامه خود کشید علی (ع) فرمود که هزار حدیث بمن آموخت که از هر حدیثی هزار حدیث دریافت می شود تا من و او هر دو عرق کردیم عرق او بر من روان شد و عرق من بر او.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۴۰

اصیغ بن نباته گوید از امام یکم (ع) شنیدم میفرمود رسول خدا (ص) هزار باب از حلال و حرام و آنچه بوده و تا روز قیامت

میباشد بمن آموخت که از

هر باب آن هزار باب گشوده می شود تا برسد بعلم منایا (مرگ و میر) و بلایا (گرفتاریها و حوادث) و احکام حق الهی.

عبد الله بن عمر گوید رسول خدا (ص) در مرض موت خود که در آن درگذشت فرمود برادرم را نزد من بخوانید فرستادند حضور علی (ع) و آمد وارد شد بر پیغمبر (ص) با آن حضرت روی خود را بسمت دیوار کردند و جامه بر سر خود کشیدند و مردم بیرون در متوقف بودند تا علی (ع) بیرون آمد مردی باو گفت پیغمبر خدا (ص) رازی با تو در میان نهاد.

علی (ع) فرمود آری هزار باب از علم با من راز گفت که در هر بابی هزار باب بود گفت آنها را حفظ کردی؟

فرمود آری و فهمیدم، گفت این سیاهی که در ماه است چیست؟

فرمود خدای عز و جل میفرماید (در سوره اسراء آیه ۱۲) ما شب و روز را دو نشانه نهادیم نشانه شب را محو و تاریک نمودیم و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم آن مرد گفت ای علی درست فهمیدی (شرح) ظاهرا مقصود از سیاهی که در ماه مورد پرسش شده زوال او است در نیمه آخر ماه تا اوقات محاق و جواب حضرت روی این زمینه است که چون ماه نشانه شب است در طبع خود ظلمانی و تاریک است و روشنی آن از آفتاب است که باختلاف حالات مقابله کم و زیاد و در اوقات اقتران بکلی نامرئی و سمت تاریک آن برابر زمین واقع می شود بدیهی است مقصود سائل کلف ماه نیست که مورد دقت دانشمندان هیئت است و برای آن علت های مختلفی ذکر کرده اند زیرا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۴۱

آیه موافقتی ندارد.

موسی بن بکر گوید بامام ششم (ع) عرض کردم شخص یک روز دو روز سه روز چهار روز یا بیشتر بیهوش می شود چه اندازه از نمازش را باید قضا کند؟

فرمود یک دستور کلی بتو بدهم که این موضوع و هر چه مانند آنست در آن جمع باشد، در هر موردی که خدا بنده را از انجام تکلیف باز داشت خدا نسبت به بنده عذر پذیرتر است.

راویان دیگر در این حدیث علاوه کرده اند که امام ششم (ع) فرمود این از بابهایی است که هزار باب از آن دریافت می شود.

بکیر بن اعین گوید: سالم بن ابی حفصه گفت از امام پنجم (ع) شنیدم میفرمود رسول خدا (ص) هزار باب بعلی (ع) آموخت که از هر بابی هزار باب دریافت میشد. بکیر گوید اصحاب ما رفتند حضور امام پنجم (ع) و از این حدیث باز پرسسی کردند معلوم شد سالم راست میگوید.

بکیر گوید کسی که این حدیث را از امام پنجم (ع) شنیده بود برای من نقل کرد و سپس گفت از این ابواب هزار گانه یک باب دو باب بیشتر بدست مردم نیفتاده و گویا بمن آموخت که یک باب بدسترس مردم آمده.

اصبغ بن نباته گوید امیر مؤمنان (ع) بما فرمان داد که از کوفه بمدائن برویم روز یکشنبه کوچ کردیم عمرو بن حرث با هفت کس عقب ماندند و رفتند بکاخ خورنق که در حیره است گفتند ما اینجا تفریح میکنیم و روز چهارشنبه حرکت میکنیم و پیش از آنکه امیر المؤمنین (ع) نماز جمعه را

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۴۲

بخواند بآن حضرت میرسیم چون بخورنق

رفتند در این میان که داشتند نهار میخوردند یک سوسماری بر آنها در آمد آن را شکار کردند و عمرو بن حرث آن را بدست خود گرفته کفش را گشود و از روی استهزاء گفت این امیر المؤمنین است با او بیعت کنید آن هفت کس با او بیعت کردند و هشتمین آنها خود عمرو بن حرث بود و شب چهار شنبه حرکت کردند و روز جمعه در حالی که امیر المؤمنین خطبه میخواند دسته جمعی وارد مسجد مدائن شدند چون از در مسجد وارد شدند امیر المؤمنین (ع) بآنها نگاه کرد و فرمود ای مردم براستی رسول خدا (ص) هزار حدیث بمن راز گفت که در هر حدیثی هزار باب بود و برای هر بابی هزار کلید است.

من شنیدم که خدای عز و جل (در سوره بنی اسرائیل آیه ۷۱) میفرماید روزی که هر مردمی را با پیشوایشان میخوانیم من برای شما بخدا سوگند میخورم که روز قیامت هشت تن را با پیشوای خودشان که سوسماری است مبعوث میکنید و اگر بخواهم هشت را یکان یکان برای شما نام ببرم میتوانم. اصبع بن نباته گوید که دیدم عمرو بن حرث از خجالت و ملامت چون شاخه خرما سر بزیر افکند ز راره گوید امام پنجم (ع) فرمود که رسول خدا (ص) بعلی (ع) بابی آموخت که از هر بابی هزار باب و از هر باب آنها هزار باب گشوده می شود.

امام ششم (ع) فرمود که چون رسول خدا (ص) بیمار شد بدان بیماری که در آن وفات کرد فرستاد و علی (ع) را خواست چون حضور او آمد سر بگوشش نهاد و پیوسته برای او حدیث

گفت چون بیرون آمد آن دو کس (ابی بکر و عمر) باو برخوردند و گفتند رفیقت با تو چه حدیثی در میان نهاد؟ فرمود بابی از علم را با من گفت که هزار باب از آن گشوده میشد و از هر باب آن هزار باب دیگر گشوده می شود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۴۳

اسحق سیعی گوید یکی از اصحاب امیر مؤمنان محل وثوق من گفت از علی (ع) شنیدم میفرمود در این سینه من علم انبوهی است که پیغمبر آن را بمن آموخته اگر کسانی را مییافتم که آن را نگهداری میکردند و آن را چنانچه بایست رعایت مینمودند و چنانچه شنیدند روایت میکردند برخی از آن را بدانها میسپردم تا بواسطه آن دانشی بسیار دریابند زیرا دانش کلید هر دری است و هر بابی هزار باب را میگشاید.

اصبغ بن نباته گوید شنیدم امیر المؤمنین (ع) میفرماید که رسول خدا (ص) بمن هزار باب از حلال و حرام و آنچه بوده و تا روز قیامت خواهد بود آموخت که هر بابش هزار باب را گشود و هزار هزار باب شد تا آنکه علم مرگها و گرفتاریها و احکام حق را دریافت کردم.

امام ششم (ع) فرمود رسول خدا (ص) هزار باب از دانش بعلی (ع) وصیت فرمود که از هر بابی هزار باب گشوده میشد. امام ششم (ع) فرمود رسول خدا (ص) در مرضی که در آن وفات یافت فرمود دوست مرا نزد من بخوانید پس فرستادند نزد ابی بکر و عمر آنها را حاضر کردند چون نگاه حضرت بآنها افتاد روی مبارک خود را از آنها گردانید و فرمود دوست مرا نزد من بخوانید چون

علی (ع) خدمت آن حضرت آمد و نگاهش بوی افتاد سر بگوش او نهاد و باو حدیث کرد چون علی (ع) از نزد آن حضرت بیرون شد عمر و ابی بکر او را ملاقات کردند و عرض کردند دوست تو چه گفتگویی با تو کرد؟ فرمود هزار باب با من سخن گفت که از هر باب هزار دیگر گشوده میشد عمر بن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۴۴

یزید گوید بامام ششم (ع) عرض کردم بما رسیده که رسول خدا (ص) بعلی (ع) هزار باب آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده میشد حضرت فرمود آری درست گفته اند امام پنجم (ع) فرمود که علی (ع) فرموده است رسول خدا (ص) بمن هزار باب آموخت که از هر بابش هزار باب گشوده می شود.

عبد الرحمن بن ابی عبد الله میگوید شنیدم امام ششم (ع) میفرمود که رسول خدا (ص) بعلی (ع) هزار باب آموخت که از هر باب هزار باب گشوده می شود.

ابی بصیر گوید بر امام ششم وارد شدم گفتم شیعه حدیث میکنند که رسول خدا بعلی (ع) بابی آموخت که هزار باب از آن گشوده میشد و از هر بابی هزار باب دیگر دریافت میگردید امام ششم (ع) فرمود ای ابا محمد (کنیه دیگر ابو بصیر بوده) بخدا سوگند رسول خدا (ص) بعلی (ع) هزار باب از علم آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده میشد عرض کردم بخدا علم و دانش اینست فرمود همانا علم این است و جز آن نیست و کسی را بر آن دسترس نیست امام ششم (ع) فرمود رسول خدا (ص) در آن بیماری که وفات نمود فرمود دوست

مرا برای من بخوانید آن دو زن (عایشه و حفصه) فرستادند پدران خود را آوردند چون آمدند و چشم پیغمبر (ص) بآنها افتاد روی مبارک خود را از آنها گردانید و باز فرمود دوست مرا بخوانید فرستادند حضور علی (ع) چون آمد خود را بروی او افکند و پیوسته با او گفتگو کرد و کرد تا چون علی بیرون آمد آن دو تن (ابو بکر و عمر) آن حضرت را ملاقات کردند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۴۵

و باو گفتند چه با تو گفت؟ فرمود بابی را بمن گفت که هزار باب از آن گشوده میشد و از هر باب آن هزار باب دیگر دریافت میشد. امام ششم (ع) فرمود پیغمبر (ص) بعلی هزار باب علم آموخت که از هر بابش هزار باب گشوده میشد.

امام ششم (ع) فرمود چون علی (ع) فاطمه (ع) را بخاک سپرد ابو بکر و عمر نزد او آمدند و در ضمن حدیث طولانی بآنها فرمود اینکه گفتید چرا شما را در امر غسل پیغمبر (ص) حاضر نکردم برای آن بود که بمن فرموده بود اگر جز تو عورت مرا ببیند کور می شود از این رو شما را خبر نکردم اما آن که سر بگوش آن حضرت گذاشتم برای آن بود که بمن هزار حرف آموخت که هر حرفی هزار حرف دیگر را شرح میکرد برای این بود که شما را در بر آن حضرت نگاه نکردم.

امام پنجم (ع) فرمود براستی رسول خدا (ص) بعلی (ع) هزار حرف و هزار حرف آموخت که هر حرفش هزار حرف میگشود.

ابو بصیر گوید امام ششم (ع) فرمود در آویز شمشیر رسول خدا (ص) یک

کتابچه کوچکی بود من بامام ششم (ع) عرض کردم در آن کتابچه کوچک چه نوشته بود؟ فرمود حرفهائی که از هر حرفش هزار حرف دریافت میشد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۴۶

ابو بصیر گوید امام ششم (ع) فرمود تاکنون تفسیر دو حرف از آنها برای مردم بیرون نیامده است ابان بن تغلب گوید امام ششم فرمود بزودی در همین مسجد شما که در مکه است سیصد و سیزده تن بیایند که اهل مکه بدانند از نژاد آنها نیستند و پدران و نیاکان آنها آنان را نزنایده اند بدست آنها شمشیرهایی باشد که بر هر شمشیر کلمه ای نقش است که از آن هزار کلمه باز شود و بادی بوزد و در هر وادی جار زند که این مهدی است ظاهر شده و مانند خاندان داود روی حقیقت قضاوت کند و گواهی نطلبد.

امام ششم (ع) فرمود رسول خدا بعلی (ع) هزار کلمه و هزار باب وصیت فرمود که از هر کلمه و هر بابش هزار باب دیگر فهم میشد و دریافت میگردید.

ذریح محاربی گوید امام ششم (ع) فرمود رسول خدا (ص) علی (ع) را زیر جامه خود کشید و سپس باو هزار کلمه آموخت.

عبد الله بن مغیره گوید از امام نهم ابی جعفر ثانی شنیدم میفرمود که رسول خدا (ص) بعلی (ع) هزار کلمه آموخت که از هر کلمه اش هزار کلمه دریافت میشد.

امام ششم از پدرش روایت کرده که پیغمبر (ص) بعلی (ع) هزار کلمه آموخت که از هر کلمه اش هزار کلمه دریافت میشد و مردم ندانستند این کلمات چه بوده که باو فرموده.

امام پنجم (ع) فرمود علی (ع) بر سر منبر بود که مردی نزد او آمد و

عرض کرد یا امیر المؤمنین اجازه بفرمائید سخنی را که از عمار شنیدم و از پیغمبر روایت میکرد بگویم حضرت فرمود از خدا بترسید و از عمار روایت نکنید مگر آنچه را گفته باشد سه بار این جمله را تکرار کرد سپس فرمود بگو

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۴۷

گفت از عمار شنیدم میگفت از پیغمبر شنیدم میفرمود من مطابق صریح قرآن جهاد میکنم و علی مطابق تأویل آن جهاد میکند فرمود پیرورد گار کعبه عمار راست گفته است این کلام در ضمن آن هزار کلمه که هر کلمه اش هزار کلمه دنبال دارد نزد من است.

ذریح بن محمد بن زید محاربی گوید از امام ششم (ع) شنیدم میفرمود ما وارثان پیغمبرانیم سپس فرمود رسول خدا (ص) علی (ع) را با جامه پوشانید و باو هزار کلمه آموخت که از هر کلمه اش هزار کلمه دریافت میشد.

امام چهارم (ع) فرمود رسول خدا (ص) بعلی (ع) هزار کلمه آموخت که از هر کلمه اش هزار کلمه در یافت میشد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۴۸

اصبغ بن نباته گوید شنیدم علی می فرمود رسول خدا (ص) هزار حدیث برای من گفت که هر حدیثش هزار باب داشت.

بکر بن حبیب گوید امام پنجم فرمود رسول خدا در آن مرضی که وفات یافت فرمود دوست من را نزد من بخوانید عایشه و حفصه فرستادند پدرانشان آمد چون چشم رسول خدا بآنها افتاد سر و روی خود را پوشید تا برگشتند و رسول خدا (ص) سر خود را بیرون آورد سپس فرمود دوست مرا نزد من بخوانید دوباره حفصه و عایشه فرستادند پدران خود را خواستند چون آمدند باز رسول خدا روی خود را پوشانید،

برگشتند و گفتند ما گمان نداریم ما را خواسته باشد دخترانشان گفتند آری همانا گفت دوست مرا بخوانید ما امید داشتیم که مقصودش شما باشد در این میان امیر مؤمنان (ع) نزد آن حضرت آمد چون او را دید در آغوش کشید و سر بگوشش گذاشت و هزار حدیث باو گفت که هر حدیثش هزار باب داشت.

امام یکم (ع) فرمود چون وفات رسول خدا (ص) در رسید مرا خواست چون بر آن حضرت وارد شدم فرمود ای علی تو وصی و جانشین منی در خاندانم و اتم در زندگی و پس از مردنم دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست ای علی منکر ولایت تو چون منکر رسالت من است در زندگیم زیرا تو از منی و من از توام سپس مرا نزدیک خواند و هزار باب از دانش با من راز گفت که از هر بابش هزار باب باز میشود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۵۰

۲۰- خداوند هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده-

جابر بن یزید گوید از امام پنجم (ع) از تفسیر این آیه پرسیدم (در سوره ق آیه ۱۵) آیا بافرینش نخست ما عاجز شدیم بلکه آنان در آفرینش تازه ای هستند، فرمود ای جابر تاویلش اینست که چون خداوند این خلق و این جهان را فنا کند و اهل بهشت را در بهشت و اهل دوزخ را در دوزخ جای دهد خلق دیگر از نو بیافریند بدون نر و ماده که او را بیرستند و یگانه دانند زمینی جز این زمین بیافریند که در آن جای گیرند و آسمانی جز این آسمان بیافریند که بر سر

آنها سایه اندازد شاید عقیده تو اینست که خدا بس همین یک جهان را آفریده و جز شما بشری نیافریده؟! آری بخدا هر آینه خداوند هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است که تو در آخر این عوالم و آدمها هستی پایان جلد ۲ شرح و ترجمه خصال و متمم آن بعون الله تعالی.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۵۱

شرح متعلق به صفحه ۳۸۳ حدیث یکم باب یک تا صد

شرح- دو شاخ شیطان دو قوه غضب و شهوت است که در مزاج هر انسانی وسیله نفوذ و تأثیر و سوسه های شیطان میباشند، همه خلافهای انسان نسبت بدستورات عقل و شرع بواسطه شهوت یا غضب است و بلکه کلیه تعدیات و فشاری که در عالم بوجود می آید گو اینکه گناه هم شمرده نشود از اثر این دو قوه است شهوت در طبع خود گرم و حرارت خیز است و غضب در طبع و اثر خود سرد و برودت انگیز و این دو نمایش از نظر اخلاق انسان و سایر جانداران شهوت و غضب تعبیر میشوند و نظر بکلی عالم عناصر گرمی و سردی تعبیر میشوند و چون مورد تطبیق را کلیه ماده اعتبار کنیم و از نظر عام فضا که اساس گردش سیارات و کواکب است بسنجیم همان قوه جاذبیه و دافعیه عامه است که مطابق نظر دانشمند معروف نیوتن اساس انتظام و حرکت منظومه های شمسی است قوه جاذبیه از حرارت مرکزی شمس پیدا می شود و قوه دافعیه در اثر سردی سیارات است که آنها را بصورت صخره بی نور و سنگینی در آورده است.

مطلع آفتاب بر هر افقی تطبیق می شود و همیشه آفتاب نسبت بیک افقی در

حال طلوع است و نسبت بافق برابر آن در حال غروب و این طلوع و غروب از نظر منشأ آن بتوسط دو قوه جاذبیه عامه و دافعیه عامه پدید می شود و از نظر تأثیر آن در موجودات ماده مبدأ پیدایش گرمی و سردی پی درهم است که اساس نمو و ترقی موجودات ماده است و چون این گرمی و سردی در مزاج حیوانی ترکیب شود اخلاط اربعه پدید آید که خون و بلغم و صفراء و سوداء نامیده شده است و همه اعضاء بدن انسان از این چهار ماده آفریده شده است و تأثیراتی که از احساسات انسان در خون منعکس می شود منشأ شهوت و غضب است و این تأثرات از تماس و ارتباط با موجودات ماده پدیدار می شود که در اثر گرمی و سردی پدید میشوند و از نظر انعکاس آن در مزاج انسان و سائر حیوانات شهوت و غضب نامیده میشوند بنا بر این تعبیر حدیث از مطلع آفتاب باینکه در میان دو شاخ شیطانست بسیار تعبیر جامع و دقیقی است که همه این مراحل را در نظر دارد و چون توجه او بخصوص جنبه اخلاقی تعلق گرفته این تعبیر را روی اساس شهوت و غضب برده است که محصول همه مراحل و نتیجه جامعه عالم ماده است در وجود انسان از راه شهوت و غضب در همه مفاصل واقع می شود و در تحت نفوذ شیطان که رمز هر ضلالت و گمراهی و فساد و هرزه گی است

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۵۲

واقع می شود از آن بدو شاخ شیطان تعبیر شده است. و مقصود از عین حامیه. چشمه سار گرم که مغرب آفتاب تشخیص

داده شده است نسبت بهر افقی همان طبقه هوای بخاری است که در سطح دریا یا صحرا نسبت بهر افقی محل غروب آفتاب محسوب می شود و بواسطه انکسار شعاع دیده در آن قرص آفتاب بزرگتر نموده می شود و در اثر تراکم بخار افقی تیره نمایش میکند که دیگر خیرگی در دیده پدید نمیشود از اشعه خورشید که در سایر ساعات روز پدید می شود.

ابن بابویه، محمد بن علی - کمره ای، محمد باقر، الخصال / ترجمه کمره ای، ۲جلد، کتابچی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۷ش.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

